UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228044
UNIVERSAL
LIBRARY

THE BOOK WAS DRENCHED

THE HONORABLE

SIR THOMAS HERBERT MADDOCK, Kt.

President of the Council of India and Deputy Governor of Bengal,

&c. &c. &c.

IN THE HOPE,

THAT THIS TRIBUTE OF

PROFOUND RESPECT AND ADMIRATION

FOR HIS

PUBLIC AND PRIVATE WORTH AND VIRTUES,

WILL BE ACCEPTABLE,

THE FOLLOWING PAGES

ARE,

WITH THE WARMEST SENTIMENTS OF ESTEEM AND GRATITUDE,

DEDICATED BY

HIS MOST SINCERE FRIEND,

GHOOLAM MOHUMED.

RUSSAPUGLAH, *4th September*, 1846.

KÁRNÁMA I HYDARY,

OR

MEMOIRS

OF THE

BRAVE AND NOBLE HYDER SHAH,

SURNAMED

HYDER ALLY KHÁN BAHÁDUR.

TO WHICH IS ANNEXED

A SKETCH OF THE HISTORY OF HIS ILLUSTRIOUS SON,

TIPPOO SULTAN.

COMPILED FROM THE DIFFERENT WORKS

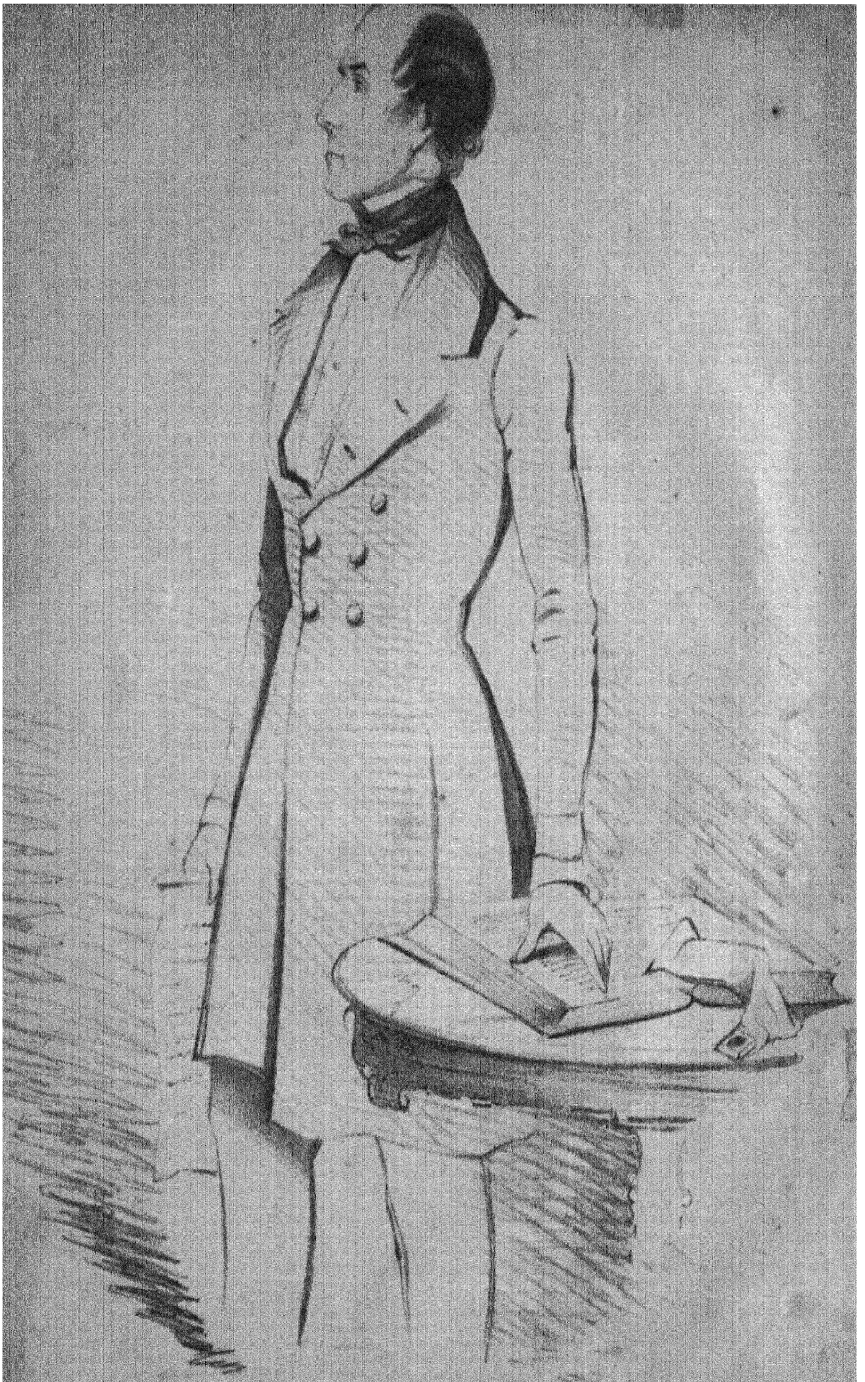
WRITTEN BY

ENGLISH, FRENCH, AND ORIENTAL AUTHORS.

CALCUTTA :

PRINTED BY J. THOMAS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS, CIRCULAR ROAD.

1848.



THE HONBLE SIR T. H. MADDOCK, Knt.

کارنامه حیدری

یا

سیر سروری

و مآثر صفدری

حیدر شاه عرف حیدر علیخان مغفور

بانی دولت اسلامیه میسور

مذیل

بحال و مآل فرزند ارجمندش طیپو سلطان مبرور

فرا گرفته

از روایات مندرجه کتب سه قوم انگریز و فرانسیس و ہندوستانی

که بلقب تاریخیش

تواریخ گزیده

۱۲۶۳

است

در دارالاماره کبکته

در مطبع شن پریس در سنه ۱۸۴۸ع بپیرایه انطباع پوشیده

جناب محامد انتساب

محترم و معظّم سر طامس هربرط مادک بهادر سرکردهٔ کونسلیان
دیوان دولت برطنیّه هندوستان و نائب ناظم بنگاله
بالقابه الشریفه و صفاته المنیفه،

بدین امیدواری

که این هدیه ستایش بل باج واجب الادای نیایش ازبرای خاصه
خجسته ملکات و عامه فرخنده اخلاق آن برگزیده انفس و آفاق

مقبول خواهد بود

این سواد آینده را دوستدارش صادق الولا شاهزاده محمّد سلطان
(عرف غلام محمّد) ابن طیپو سلطان جنّت مکان بنام نامی و لقب گرامی
آن والا نظر ستوده سیر

باغایت مهرجوئی و سپاس گستری
و نهایت آزرم خوئی و ستایش پروری

اختصاص بخشید؛

چهارم سپطنبر سنه ۱۸۴۶ع

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواجب الوجود والشهود، مبدأ کلّ موجود ومشهود، والصلوة علی سیّد طوایف الاسلام، مقنّن شرایعهم والاحکام، وعترته الاطهار اصحاب التقی والسداد، وصحابته الاخیار ارباب الهدی والرشاد؛

گفتار عبرت بار، وابسته بی ثباتی این نشأت ناپایدار، وتجدّد عوالم کن فکان، بتجدّد انظار پاک یزدان، که دنباله اش باجمالی بیان فوائد مطالعه اسفار مآثر وسِیَر، وترجیح بعضی از آن بر بعض دیگر می کشد، وخاتمهٔ آن باظهار سبب تالیف این اوراق تواریخی می انجامد که قطره از آن دریا، وذره از آن صحراست،

اگرچه درین منزلگاه امکانی وایرمان سرای فانی، که بسبب تجدّد انظار یزدانی نسبت بدین تیره خاکدان هیولانی، جنود وجود در هر زمان وهر مکان، قافله قافله آیان وروان است، وهر کونی از اکوان در هر سنی از اسنان، در دیگر وضع وشان، بال در هر دو آن نایکسان مان،

مطلع

درین دیر فنا یکره اگر از چشم جان بینی
دمادم کار و انهای روان هر جا روان بینی

هر پارهٔ خاک در نظر دیده وران کامل ادراک تماشا گاهیست شحون، از غرائب کن فیکون و عجائبِ بوقلمون؛

بیت

هر زمان هر زمان دگر نیرنگ هر نفس هر نفس دگر بازار

و از نیرو که نهمین از تصاریفِ لیل و نهار، مظاهر کونیه را کسوتهای گوناگون از بود و نمود در کنار، و از تقالیبِ خزان و بهار، خلعتهای وجودشان بافته رنگارنگ پود و تار می باشد، بلکه از قِبَل تغیّر اعمار و تبدّل از منهٔ روزگارش نیز هر مولود دیرا از موالید، از آغازِ میلاد، تا اوان مرگ و فساد، در طیِ مراحل اسنان در هر زمان منزلی است نو و مقامی جدید، عارفان اربابِ بینش در تماشا گاهِ آفرینش، در عرصه امتدادِ بود و هستیِ هر ذیحیات، هزاران فساد و ممات، در نظر دارند، و در پیِ هر فساد کونی دیگر، و از نجهت که سیرو مآثر عالم بشری را که معظّم آن در عرف عام انسانی آنگونه وارداست و وقایع اند که ددی و درندگی را در آن گرمی بازار،

و احکام مردمی و لوازم انسانیت در آن یکسر معطّل و بیکار
می باشد ، در ضمن کتاب الحیوان از اصل صحائف
آفرینش بر نگاشتهٔ انگشت پاک یزدان ، بچشم سر
راست نگر شاهده می نمایند ، بمطالعه کتب اخبار و آثار رقمزدهٔ
کلک و بنان انسانی نسخه گرفته از آن صحائف آسمانی
کمتر سر فرو می آرند که گفته اند ،

بیت

چشمی داری و عالمی در نظرت دیگر چه معلّم و کتابت باید ؛

و لیکن بنظر تعمیم فوائد و تکثیر عوائد نسبت بطبقات مردم
و اصناف امم توان گفت که تذکار سرگذشت پیش
رفتگان ازین دار مجاز ، و معبر جواز ، بهین سرمایه اعتبار از برای
پس آینده گان جویای اخبار و آثار است ، که بذریعهٔ آن پی
می برند که چسان آنان در هر عهد و اوان خیل خیل از هر قومی
از اقوام در هر جا و مقام درگذشته اند ، و نیک و بدی که کرده
و خوب و زشتی که بعمل آورده ، بیادگار باز پس گذاشته
و آنچه کاشته اند همان صد چندان درودهٔ ، آنان که تخم نیکی
کاشتند دوستکام زیستند نیک فرجام مردند رحمت و آفرین
بردند و آنانکه تخم بدی کاشتند دشمن کام زیستند بدانجام مردند

لعنت و نفرین بر دند ؛ مادامیکه اینان خودشان نیز بر سبیل استمرار بر همان و تیره و هنجار برابر و یکسان شتابان اند و دوان ، و هر شام و بامداد ان کاروان کاروان روان ؛

مثنوی

شکاریم یکسر همه پیش مرگ — سری زیر تاج و سری زیر ترگ
چنین است کردار چرخ بلند — بدستی کلاه و بدستی کمند
چو شادان نشیند کسی با کلاه — بخم کمندش رباید زگاه
کجا آنکه بر سود تاجش بابر — کجا آنکه بودی شکارش هزبر
نهالی همه خاک دارند و خشت — خنک آنکه جز تخم نیکی نکشت
زمین گر کشاده کند راز خویش — نماید سرانجام و آغاز خویش
کنارش پر از تاجداران بود — برش پر زخون سواران بود
پر از مرد دانا بود دامنش — پر از خوب رخ چال پیراهنش

قطعه

جانان بنگر قوافل جان — زین دیر چگونه همین گذشتند
گریان زادند و مانده پرثمان — چندی ، زار و حزین گذشتند
چون ریگ روان سپاه و شاهان — چالش کن و گرم کین گذشتند
بیش از که و دانه کشتورزان — خرمن بر و خوشه چین گذشتند

ز موی قزدن گلیم پوشان از کوچهٔ آن و این گذشتند
ز سبزهٔ و برگ گل زیاده خوبان سمن جبین گذشتند
ز عرف کتاب هم فزون تر دانشمندان دین گذشتند
در زیر همین زمین خزیدند بر روی همین زمین گذشتند

تا درین پنجروزه اقامت راه راستی و سلامت پویند، و از طریق کینه توزی و آتش فتنه افروزی کناره جویند، و اگر بجهتی از جهات بدواعی اقبال دایسار فرا رسند بدان چندان ننازند و بسیار برخود نبالند، بلکه آنرا از محض عطیات ربانی برشمارند، و بر سپاس و ستایش او سرنیایش فرود آرند، که او سبحانه مومیای دلهای شکسته و کلید درهای بسته بدیشان ارزانی فرموده؛ و اگر سببی از اسباب بابواعث ادبار و اعسار دوچار شوند تا توان با آن بسازند و زار ننالند، بلکه آنرا سرمایه خودشناسی و عبرت پذیری انگارند، و براحوال آن کسان که نسبت بخودشان ستمند تر و بیچاره تراند و بسیارند و بیشتر، نظر برگمارند که یکی از فرزانگان پیشین گفته است و گوهر انصاف سفته،

قطعه

زمانه پندی آزاده وار داد مرا زمانه را چونکو بنگری همه پند است

بروز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری
بسا کسا که بروز تو آرزومند است

و همواره دران کوشند که این دو روزه حیات مستعار خرسند و بی آزار بسر آرند ، و درین میان از فحوای این ابیات نظر برندارند ،

نظم

بدین زور و زر دنیا مشو غرّه چو کالوسان
که این آن نوبهاری نیست کش بی مهرگان بینی
که گر عرشی بفرش آئی و گر ماهی بچاه افتی
و گر بحری ببر گردی و گر باغی خزان بینی
گهی اعضات را احمّال ، موران زمین یابی
گهی اجزات را انقّال ، ماران زمان بینی
چه باید بالش و نالش باقبالی و ادباری
که تا بر همزنی دیده نه این بینی نه آن بینی

اکنون ای خواننده سعادت یار بصریر خامه داستان نگار گوش دار که مطالعهٔ سیر و آثار اسلاف عالی مقدار از ارباب فضل و کمال و اصحاب عزّ و اقبال که مورد عطایای بزیادهٔ یزدانی و مصدر مزایای جمیلهٔ انسانی بوده اند عموماً و نظر

وقایع و اخبار بادشاهان نامدار و سلاطین ذوی الاقتدار
پیشین که عزمات وسطوات شان زایندهٔ تقالیب
اوضاع و اطوار در کافهٔ بشر از خواص و عوام، و دانماینده
گوناگون خیر و شر نسبت بطوایف انام گشته است
خصوصا و ملاحظهٔ نوادر صفات و بدایع ملکات آن والامنشان
ارجمند و گرایمایگان همّت بلند که بعالی فطرت و فرخنده نهاد،
و عزایم ماضیه و آرای خداداد، مبدای فتوحات جلیله، و موسّس
ریاسات نبیله شده اند علی الخصوص، کشایندهٔ ابواب تجارب
گوناگون و رنگارنگ خبرت و آزمون بر روی اعقاب
سعید تجربت آموز و اخلاف رشید عبرت اندوز
می باشد، سیّما ازین طبقه علیّه پسین مطالعه کارنامه آن
اقبال مندان نامجوی و دولتیان نجسته خوی که غرائب واقعات
و عجائب واردات ایشان از جهت قرب از منهٔ وقوع
آن هنوز بر السنه جمهور جاری و مذکور، و مانند امثال سائر در میان
مردم دائر و مشهور اند، چه از ینرو که راویان سیر و اطوار
و حاکیان اخبار و آثار ایشان بسیار اند، تصحیح روایت
آن واقعات که بسبب تخالف مراتب رواة
اختلاف و دوگونگی در آن راه یافته است یسیر است
و آسان، و انتقاد سره از ناسرهٔ آن متیسّر، نزد ناقدان متبصّر؛

و خدا دندانِ آن غرائب واقعات و عجایب واردات
هم ولایت و هم اقلیم می باشند نسبت بخوانندگان آن،
زیراکه مردم هر اقلیم از مطالعهٔ سوانح مملکت خویش نسبت
بوقایع ممالک بیگانه بیشتر فائده برمیدارند و بداعیه غیرت
قومی که در جبلّت اصناف بشر مضمر است ساکنانِ
هر ولایت بمطالعهٔ آن گونه بدایع و قایع که مصدر آن یلانِ نامور
و گرانمایگان و الاگهر آن کشور شده اند بدل رغبت می نمایند، و بدان
فقاع می کشایند؛ و نیز آن عالی همتان اولی العزم خداوند درایت
و کفایت و حزم، با طوائف امم گوناگون مطارحه و معامله و محاربه و
مجادله داشته اند، و مطالعه آثار و اخبارشان بالاجمال ملاحظه احوال
آن طبقات مردم و طوایف امم است، و بناچار اسفار حاکی سیر
و اخبار آن اشخاص والامقام از مقوله اسفار حاکی آثار جمهور انام
است و خوانندگانِ آنرا در اثنای تذکره و تکرارِ مآثر آن ناموران
بزرگوار برخصوصیات عباد گوناگون نظر، و بر کیف و کم بلادِ
بوقلمون گذر می افتد؛ مبیّن این مقال و مفصّل این اجمال
اخبار و آثار نوّاب حیدر علیخان مغفور، بانی اساس دولت
اسلامیه میسور است که نوادر واقعاتش گوئی دیروز زیست
و خواندن آن نسبت بماهندوستانیان باعثه دلگرمی
دردان فروزی که ازین تیره ظلمتستان خاصه درین ازمان،

آنچنان نیّری درخشان برتافته که عالمی ازان فروغ و ضیا یافته، وکارنامه بدایع آغاز و نوادر انجام و اخبار و وقایع غرائب اتّسام او، تماشاگاه ناظران اولی الابصار، و روزبازارجویندگان عجائب سیر و آثار است؛ چه این همایون بخت خجسته نهاد نه بمشّاطگی رای رزین و فکر متین، سلطنت آبائی را رنگ و آب و فروغ و تاب داده بلکه بقیادت همّت بلند و هدایت سلیقه ارجمند، دولت گرانمایه جدید را بنیاد نهاده و با همه فقدان تعلیم و تربیت عرفی آنچنان آئینهای گزیده و دستورهای پسندیده درباره رفاهیت عامه رعایا و استمالت کافه برایا ایجاد کرده که بدان ایشان نهمین خود را مصروف خیرسگالی و هواخواهی ادمی داشتند، بلکه تخم مهر و محبّت او (که اعلا درجهٔ سعادت سلطنت و ریاست است) در مزرع سینه می کاشتند؛ معاملهٔ او باقاطبه لشکریان* و سپاهیان بدان جوانمردی و رادی قرین بود که ایشان نهمین رطب اللّسان سپاس و ستایش او بودند، بلکه

---

* دربارهٔ حق شناسی وقدردانی مردان نبرد ازحیدرعلیخان روایتی است، اگرچه درکتابی دیده نشد که نوبتی هنگامیکه سپاهیان پردل انگریزی بر بعض قلاع او حمله آورده بودند وبا کمال جلادت و جگرداری باوجود شدّت مدافعه و آتشباری که از قلعگیان بعمل می آمد، بکار قلعه گیری اشتغال میداشتند، ازدور بر کریوه بلند اینوقایعه را مشاهده نموده بزربان آورد، ای کاش اینچنین سپاه دلاور وجانباز مرابودی زنهار نگذاشتمی که احدی از ایشان هنگام چالش و لشکرکشی زحمت پیاده پائی کشیدی، بلکه مانند یوز و پلنگ شکاری ایشانرا درمیان گردونها سواره بردمی و هنگام یورش وحمله برافعادی سردادمی؛

بسبب دلداري وشيرين كاري كه نسبت بايشان در معاشرت مراعات مي فرمود ، و بجهت مجازات حقوق عرقريزي و جانفشاني شان ، جوانمردانه ، ومقاساتِ محن لشكركشي وشدائد جنگ و پيكار با ايشان ، برابرانه ، مانند رعايا ، لواي والاي او ، برمي افراشتند ؛ بعلوّ درجهٔ حسن تدبير و اصابت راي منير او در مهمّات ديواني ، از ينجاپي توان برد كه هم ازحريفان پخته كار پيش بين و پرفنون (كه عبارت از طبقهٔ انگريزان باشد) وهم از غنيمان كجباز مكيدت آئين و پرفسون (كه كنايت است از جماعه مرهتّه) عيّارانه داد مي برد ، وهردو فريق را باهنگام درشش درهٔ حيرت مي انداخت و وسموّ مرتبهٔ شجاعت و بسالت او را در كار و بار ميداني برين قياس توان كرد كه در مصاف دليران جنگي آتشدست شعله بار ، و پردلان سنگي آزموده كار در شيوهٔ رزم و پيكار ، قدم ثبات و پايداري مي افشرد ، و باهنگام علالاي ظفر و فيروزي بلند مي ساخت ؛ سلوك او با قريبان و خويشان هماغوش غايت مدارا و شيرين زباني ، ونهايت مواسا و مهرباني

---

* مهرباني ومواساتش باقريبان وخويشان ودلسوزي ومواساتش باايشان بدان مثابه بود كه موشير م د ل ط فرط ظهور اين سجيّه بهيّه و شيمه كريمه نفس انساني را از در ضعف فطرت حيدرعليخان انگاشته واز جمله نقائص آن مهر پرور محبّت توأمان پنداشته ؛

بوده ، و رفتار او با تاجران و دیگر اهل معامله ، مقارن راستی و دیانت و درستی و امانت ؛ چنانچه اینهمه دعاوی از سواد آینده که شمائل نفسانی حیدرعلیخان ، درست و راست وافی نماید ، نیکو واضح و روشن ، و بگواهی شاهدان عدل مبیّن و مبرهن ساخته خواهد شد ،

و چون از میان شرائط سیرنگاری ، این دو امر آینده پرمهم بوده ، و مراعات آن بر متصدّی این کار واجب و متحتم یعنی تصحیح یا تحقیق روایت ، و تنقیح یا تدقیق حکایت ، تصحیح روایت ، نقد کردن روایت آن سیر و اخبار است که داستان نگار ثبت کردنش مطمح نظر میدارد ، تا سره از ناسره ممتاز و راستی از کاستی منحاز گردانیده شود ، و هر سِفر اخبار که ازین اصل اصول سیرنگاری بی بهره و عاریست ،

---

* زیرا که راویان تمامی این سیر و اخبار مردم فرنگستان اند خاصه انگریزان که در ملّت و دین و رسم و آئین یکسر مبائن و مخالف و در ادّعای حکومت دکهن خصیم مطالب و حریف غالب حیدرعلیخان بودند و خیلی مستبعد و دور از قیاس خرد می نماید که اینچنین کسان که حیدرعلیخان دشمن جانی ایشان و همواره در صدد استیصال شان از هندوستان بوده بجای اینکه در افشای رذائل (چنانچه از عادات مستمرهٔ مردمان دنیا است) و اخفای فضائل او کوشند ، یا بجای آنکه بفحوای ع بس بود خاصه زخصمان قوی اقراری ، باقرار خشک و اعتراف سرسری اکتفانمایند ، به تبیان مکارم صفات و محاسن ملکات او ترزبان بودندی ؛ و بجد پرداختندی ؛ بناچار چون این دشمنان فرزانه بیشتر نسبت بخویشان یگانه بلطائف خفیه از شمائل روحانی او وارسیده داد استحسان محامد و مناقب او داده اند ، همانا کمالات نفسانی حیدرعلیخان نه از مقوله خواهد بود که کسی را از مخالف و موالف دران مجال چون و چرا باشد *

همانا از قبیل دستان و افسانهٔ پارستان شمرده خواهد شد نه از مقولهٔ داستان ، و کارنامهٔ عهد راستان ؛ و تنقیح حکایت ، و انمودن آن اخبار و آثار نقد کرده شده است ، بدان گونه عبارت سلیس و طرز ساده که کت و مت بران دلالت کند بی شائبه از شوائب بیشی و کمی ، و بدون اضافه از اضافات مدحی و ذمی ، بحدیکه داستان طراز ، رنگ بست تشبیه و استعاره گردانیدن عبارت ساده را از باب هتک حمای سیر نویسی انگارد ، و بمثابهٔ مرآت صیقل زده ، دشمنی و دوستی محکی عنه یا موضوع سخن را هیچ منظور نا داشته بیگانه وار آئینه داری او کند ، و بمنزلهٔ مصور شبیه پرداز ، و انمودن خط و خال و خم و چم واقعی او را وظیفهٔ خود گرداند ، و هر کارنامه که ازین جوهر گوهری عاطل و بریست همانا از عالم تراهات خیالی شاعران گزاف پیشه خواهد بود نه از وادی اخبار واقعی سیر نگاران تنقیح اندیشه ؛ و نیز چون این دو امر ، تعیین از منهٔ واردات که بتخصیص بنام تواریخ ، و تشخیص امکنهٔ آن که بنام جغرافیای آن خوانده می شود ، از لوازم ناگزیر داستان طرازی است و از جهت پرناگزیری و عظمت شان شان ، این دو امر ، دو دیدهٔ آن علم نامیده میشوند که تحقیق روایت ، نیروی

جانی و تدقیق حکایت، کالبد جسمانی او است، و هیچ کتاب
از کُتبِ متکفّلِ شرح احوال حیدر علیخان و خلف الصدقِ
او (طیپو سلطان) نبود که بدرست محتوی براین شرایط
چارگانه که گوئی عناصر اربعهٔ علم سیر و اخبار اند، باشد، یا از
عهدهٔ مراعات لوازم و شرایط شان چنانکه باید و شاید
براید، جز آن کارنامه ها که برنگاشتهٔ خامهٔ تحقیق اهل فرنگ،
خاصه انگریزان خداوند دانش و فرهنگ است، زیرا که
این طبقه علیّه در خصوص اخبار نگاری زنهار مداهنه و مسامحه را
روا نمی شمارند، و در تبیین محاسن و مطاعن خویش و بیگانه
هرگز افراط و تفریط را جایز نمی انگارند، و در حکایت آنگونه روداد
که درمیان خودشان و دشمنان ایشان صورت
گرفته است، میتوان گفت که اِخفانمودنِ خطاهای خویش
و اصابت آرای بداندیش را از باب کفر شریعتِ
داستان نگاری می پندارند، و باینهمه درستی و راستی
در روایت و حکایت، و در پرده پوشِ اخبار پنهان
و کاوشِ اسرار نهان، و تمیزِ جد و هزل، و پی بردن بنیّت
وارادتِ خفی از ظاهر کار و عمل، و استنتاج نتایج از عِلل،
به نیکو داوری و امثالِ آن که مبادیِ درایتِ داستان
طرازی است، از دیگر طبقات ناس بحظ اوفا و قدح معلّا

ممتاز اند؛ بنابران شاهزاده عالي فطرت بلند همّت ستوده
خوی حقجوی مومین دل مومن جنان محمد سلطان ابن طیپو
سلطان، جرت خیراته، وسرت مبراته، بمولف این اوراق
اشارت فرمود تا احوال حیدر علیخان و طیپو سلطان را از
رسالهٔ موسومه به تذکره حیدر علیخان و طیپو سلطان که میجر
چارلس اسطوارط مدرس السنهٔ خاور زمین در مدرسهٔ
شرقي هندوستاني کمپني که در قصبه هرطفورد از قصبات
انگلستان واقع است از چندین کتب التقاط نموده
جزوی ازان صحیفه لطیفه اش گردانیده که آنرا بنام دسکر
پطیو کطه لاگ اف اُرئینطل لیبرري اف طیپو سلطان
[یعني تفسیري فهرست (که متکفل اجمالي بیان مقاصد کتب
باضمیمه ذکر تختي هرکتاب و نحو خط و اسماي مصنفان آن
باشد) شرقي کتبخانهٔ طیپو سلطان] نامیده، در پارسي
زبان ترجمه کند؛ و ازینرو که در اثنای ترجمه معلوم گردید
که میجر موصوف را درین تالیف غرض اصلیش استیفای
احوال حیدر علیخان و طیپو سلطان، و تدوین کتابی جامع وکافي
دران خصوص (چنانچه خودش درین باب جرسی

• معروف به غلام محمد و تلقّب الابن بلقب ابیه احمد؛

† درخصوص تالیف تذکره نواب حیدر علیخان وطیپو سلطان که ضمیمه کطه لاگ گردانیده ام

جنبانیده) نبوده ، بلکه برسبیل تذکره وترجمه ایشان ، کلمهٔ چند برنگاشته و یادگاری مختصر از ایشان باز پس گذاشته است ، و بناچار میبحر ممدوح اکثر درین تذکار راه اقتصار می پوید و بعضی از وقایع نامدار آن لشورلشای دولتیار را یکسر میگذارد ، و بعضی را بایجاز مُخل میگزارد ، مولّف این اوراق کشان کشان بران آورده شد که از بهر تکمیل این تدوین از دیگر کتب انگریزی که همین آهنگ میسرایند ، رودادهای مقصود را که در رسالهٔ مسطور ناقص یامفقود است ترجمه نموده منضاف اصل کتاب سازد ؛ — این است تفصیل کتابها که ازان التقاط صورت گرفته ؛

۱ هسطوری اف حیدر عاینخان نواب بهادر ، در دو جلد تالیف کردهٔ موشیر م د ل ط سرکردهٔ ده هزار سپاهی درلشکر دولت مغولیه و پیشتر سپهدار فرمانده توپخانه حیدر عاینخان و سردار جماعه فرنگستانیان در خدمت همان نواب ، ومنطبع گردانیده در دارالسلطنت لندن سنه ۱۷۸۴ع ،

۲ بریطش ملیطری بیاگریفی یا تذکرهٔ بهادران انگلستان ،

هیچگونه دعوی استحسان از جمهور خوانندگان ندارم مقصود من ازین تدوین همین بوده که بعضی از خوانندگان کتاب من از مطالعهٔ اجمالی بیان وابسته احوال آن بزرگواران گونه منفعت یا سود خواهند درود ، وبسیاری ازروایات دربارهٔ نسب و عروج حیدر علیخان که برغلط نزد مردم شهرت گرفته بذریعه این تذکره از خواطر محو گردانیده خواهد شد ؛

محتوي بر لشکري اخبار آن مملکت از عهد پاستان تا زمان حال ، که در دار السلطنت لندن سنه ۱۸۴۱ ع نخست صورت انطباع پذیرفته ،

۳ آتهنطک ممائرس اف طیپو سلطان متضمن ترجمه وشمائل حیدر علیخان که بعضي از منصبداران کمپني آنرا تالیف کرده وفلیپ پریرا آنرا در دار الامارت کالکته دوم بار در سنه ۱۸۲۰ ع کوت طبع پوشانیده ؛

۴ مارکوئس ویلزلیس دسپاچیز ، در پنج جلد مطبوعهٔ دار السلطنت لندن سنه ۱۸۳۶ ع ،

۵ ئیسط اندیه گزیتیر تالیف کرده والطر همیلتن در دو جلد مطبوعهٔ لندن سنه ۱۸۲۸ ع ،

۶ هسطوري اف نادر شاه تالیف کرده جیمس فریزر مطبوعهٔ لندن سنه ۱۷۴۲ ع ،

۷ کتاب فتوحات حیدري تالیف کرده لاله کهیم نرائن ،

۸ کتاب نشان حیدري تالیف کرده میر حسین علي کرماني ،

۹ کتاب جار جنامه نظم کرده ملا فیروز ،

۱۰ تواریخ حمید خاني تالیف کرده منشي حمید خان که در مهم دکهن ملازم رکاب گورنر جنرل مارکوئس کارنوالس بوده ؛

List of Authorities from which the following work is either wholly or partly translated.

1.—Memoirs of Hyder Aly Khan, and his son Tippoo Sultan, By Charles Stewart, Esq. M. A. S.

2.—The History of Hyder Aly Khan, Nabob Bahader, By M. M. D. L. T.

3.—British Military Biography, from Alfred to Wellington.

4.—Authentic Memoirs of Tippoo Sultan, By an Officer in the East India Service.

5.—The History of Nader Shah, to which is prefixed a Short History of the Mogol Emperors, By James Fraser.

6.—The Despatches, Minutes, and Correspondence, of the Marquess Wellesley, K. G.

7.—The East India Gazetteer, By Walter Hamilton.

8.—A view of the origin and conduct of the war with Tippoo Sultan, by Lt. Col. A. Beatson.

9.—The United Service Journal, and Naval and Military Magazine for 1841, part 2.

10.—Historical Sketches of the South of India, in an attempt to trace the History of Mysoor, By Lieut. Colonel Mark Wilks.

اجمالي بيان در تحديد هندوستان، در عهد حال و پاستان، و توصيفِ بعضِ اعاظم عطايای خاصه آن،

اين ولايتِ وسيع و فراخ، در جنوبي بهره از برِ اعظم آسيه يا بلادِ سُمران واقع است، وجنوباً وشمالاً بتقريب محاط است درميانِ هشت، وسي وپنج درجه عرض شمالي، وشرقاً وغرباً درميان شصت و هشت، ونود و دو درجه طول شرقي از نصف النهار گرينوچ (رصدگاه انگلستان كه حساب طول امكنه در نقشه‌های انگريزي از انجا گرفته ميشود) ازين بيان روشن است كه طول اين ولايت از جنوب بشمال ميكشد واعظم اطوالش قريب ۱۹۰۰ ميل انگريزي است، وعرضش از شرق بمغرب ممتد ميگردد واعظمِ عرضش قريب ۱۵۰۰، وليكن از رهگذر ناموزوني شكلِ وي (يعني نبودنِ طول و عرضِ آن در همه جايكسان اي نه طول در همه مقام ۱۹۰۰ و نه عرض ۱۵۰۰) مساحت روي زمين آن بيش از ۱۲۸۰۰۰۰ مربعّ ميل انگريزي حساب كرده نميشود؛

برحسب روايت هنود پيشين، وسعت و فراخيش

(در اعلا درجات حدود دش) بر امتداد چهل درجه در یکیک طول و عرض احتوا داشت و تقریباً بر آنقدر روی زمین که ساوی آن فرنگستان باشد محیط بود، حد غربی آن که از ممالک ایران دیرا ممتاز گرداند کوهستان سیستان، و حد شرقیش بهره های چینی بود از سرزمین جزیره نمای شرقی بیرون گنگ، و بر جانب شمالی محدود بدشت ترکستان و خفچاق، و بر جانب جنوب، امتدادش تا بجزائر سندا ممدود میگردید؛ اینحدود ممدود محتوی است بر جبال شامخ تبت و وادی جنت نظیر کشمیر و تمامی ممالک قدیم اندوسیتیه (ای هندو توراني) و خطه های نیپال و بهوتان و کامرو و آشام با ضمیمه سیئم و آوا و ارکان یا رخنگ و ریاسات مجاور آن تا آنقدر که چین هندوان است و صین جغرافیا دانان عربستان و تمامت غربی دیار زمین بجزیره نمای هند و جزیرهٔ سیلان؛

این معنی بدشواری توان یافت که براهمه قدیم این کشور وسیع را که بران کیش و عقیدت شان استیلا داشت و آنرا گاهی بترکیب اضافی و گاهی بتوصیفی میخواندند بچه نام اختصاص میدادند، ایشان گاهی آنرا بدین ترکیب توصیفی مدهیاما (مرکزی بهره) میخواندند (چه بگمان ایشان موقع هندوستان بر مرکزی

بهره پشت آن کشف واقع است که کرهٔ زمین بر پشت دارد)، وگاهی بدین ترکیب اضافی پُنیا بهومی (زمین خیررسانی)، و میگویند که این بهره از بسیط زمین، بخش بهارتهه بوده یکی از نه پسران آن پدر که بر تمامت روی زمین فرمانروائی داشت، وبنام بهارتهه کهنده خوانده شده؛ واین ولایت مملوکه بهارتهه را ایشان مرکزی بهره یا پاره میانگی جنبودیپ می پندارند،

وگاهی برهمنان، ولایت خود را آنقطعه از بسیط زمین می انگارند که درمیان جبال همالیه و رامیسرام (ستون رام) که جزیره ایست کوچک درمیان آبنای مابین جزیره سراندیپ وزمین جزیره نمای هندوستان؛

هندوستان که نام جدید این کشور است ترکیب پارسی است یعنی بوم وبرسیاهان، ولیکن بهمین نام از مدت متمادی درمیان هندوستانیان و دیگر طبقات انام شهرت گرفته است؛

نزد سیرنگاران اسلامی، لفظ هندوستان عبارتست از آن مملکت، که در تصرف بادشاهان دهلی بود، واین مملکت در ۱۶۸۲ع بفرمان جلال الدین اکبر بادشاه نخست دریازده بهره تقسیم کرده شده و هر بهره بنام صوبه خوانده، بدین تفصیل،

۱ صوبه لاهور ۲ صوبه ملتان ۳ صوبه اجمیر ۴ صوبه دهلي ۵ صوبه آگره ۶ صوبه آلهاباد ۷ صوبه اوده ۸ صوبه بهار ۹ صوبه بنگاله ۱۰ صوبه مالوه ۱۱ صوبه گجرات ، و ازان پس برحسب توسیع حوزه حکومت واز دیاد شوکت و مکنت، این صوبجات آینده بدان مضاف گردید ، ۱۲ صوبه کابل ۱۳ صوبه کشمیر ۱۴ صوبه سند ۱۵ صوبه برار ۱۶ صوبه خاندیس ۱۷ صوبه احمدنگر یا اورنگباد ۱۸ صوبه بیدر ۱۹ صوبه حیدرآباد ۲۰ صوبه بیجاپور ۲۱ صوبه اوڈیسه ، همگي بیست و یک صوبه ؛ دراواخر عهد عالمگیر تمامي دولت دهلي بر این بیست و یک صوبه محتوي بوده ؛

این است تحدید پاستانیان از هنود و تحدید پسینیان از اهل اسلام ،

ولیکن در عهد حدیث که عهد سیحیان خورده گیرد شنخوار پسند است ، حدود هندوستان را همان طول و عرض پنداشته میشود که در عهد قدیم هنود پنداشته میشه ؛ و همانا این نقشه را ازین جهت بالائی و رجحانست که محاط است بسرحدات گوهري استوار تر از سد سکندري ، و دران هیچگونه احتیاج بتحدید صناعي نیست ؛ برحسب این قرار داد ، نقشهٔ هندوستان بر جانب شمال از برو بوم تبت جدا ساخته شده است بکوهستان همالیه یا نیپال که از ملک سند

بقرب ۳۵ درجه عرض شمالي می آغازد ، و بر همان عرض بر سرزمین کشمیر گذشته از انجا بسوی جنوب شرقي بر مسافت نامحقق گذشته تا بدانجانب بهوتان ممتد میگردد ؛ و بر جانب جنوب یکسره محاط است ببحر محیط و بجانب مغرب برود خانه سند ؛ ولیکن بر جانب شرق ، تحدید سرحد هندوستان بسیار دشوار است مگر سرحد این جانب که بغایت ممتاز باشد سلسله کوهستان وجنگلستان است که بر مرز و بوم چاتگانو و تپرا از صوبه بنگاله شرف است ، و بسوی شمال میکشد تا رود برهمپتر که دران نزدیکي آن رود عظیم پس از جریان تا دور بسمت راست مغرب ناگهان بسمت جنوب متوجه میگردد ، درمیان اینحدود که حالي مسطور گشت هندوستان در چار بهره عظیم منقسم میگردد ؛

بهره اول ، هندوستان شمالي ،

این بهره وسیع ناهموار بسوی مغرب از رود ستلج می آغازد و از انجا بسوی جنوب گرایان بمشرق میکشد تا آنکه میرسد برود خانه تپتا که طول شرقیش فحل است ، و بسوی شمال محدود است بجبال نیپال که منحاز میگرداند آنرا از جنوبي مرز و بوم تاتار و تبت ، و بسوی جنوب ممتاز میگردد از قدیم

حکومت اسلامی بدان سرحد که سلسله کوهچه ها در انجا بوسیع بادیه شرق رود گنگ متصل میگردد ؛ بوم و بر یا اقطاع و اراضی واقع این بهره بدین تفصیل است ؛

۱ سرزمینیکه در میان رود خانه ستلج و رود جمن واقع است ؛
۲ گروال که بنام سرینگر اشتهار دارد ؛
۳ خطّهٔ که بنام سرچشمه یا منبع گنگ اختصاص میابد ؛
۴ کماؤن که محتویست بران عرصه که در میان رود گنگ و رود کالي است ؛
۵ پینکهانَدي ؛
۶ بهوتان ؛
۷ ممالک نیپال ؛

چون ساکنان این مرز بوم کوهستانی تا قریب زمانه حال با ساکنان سواد اعظم هندوستان اختلاط و آمیزش کمتر میداشته اند ، بنابران نسبت بایشان در تهذیب و دانش بسیار فرومایه تر اند ؛

بهرهٔ دوم ، هندوستان خاص ،

این بهره نسبت بدیگر بهره های سه گانه بغایت فسیح و وسیع است که بجانب جنوب منتهي میگردد و برودنربده که

شمالي حد دکهن است ومحتویست بریازده صوبه کلان که هریک مساوي ریاستی یا مملکتی است باضمیمه دو صوبه دیگر که کشمیر وسنده باشد؛ ۱ بنگاله ۲ بهار ۳ آلهاباد ۴ اودہ ۵ آگره ۶ دهلي ۷ لاهور ۸ کشمیر ۹ اجمیر ۱۰ ماتان ۱۱ سنده یا کچهه ۱۲ گجرات ۱۳ مالوه؛ این صوبجات ازدیرباز بسیر حاصلي و غنا ممتاز، ومستقر حکومت بادشاهان گردن فراز بوده اند؛ قبائل سخت کوش شمالي مغرب زمین هندوستان بارها بتسخیر آن پرداخته اند؛ اکثر باشندگان این بهره برساکنان دیگر صوبجات فضل و بالائي دارند هم در تناوري و زورمندي جسماني و هم در ظرافت و نیرومندی نفساني؛ براهمه قدیم این بهره را از هندوستان از بهر تمیز آن از شرقي وجنوبي بهره هایش بنام امید صیادیس یا مرکزي بهره موسوم ساخته بودند؛

بهره سیوم، جنوبي هندوستان

سرحد شمالي آن محدود است قدری برود نربده وقدری بجانب شرق بحد خیالي که میکشد درهمان عرض تا جنوبي هوگلي یا غربي شاخ رود گنگ، وجنوبي، بحدود شمالي دکهن که رودکشتنه وتنبهدره باشد، وشرقی، بخلیج بنگاله، وغربي، ببحر هند؛

این بهره هندوستان، ممالک آینده را تقریباً احاطه میکند؛
۱ کنده‌وانه ۲ اودیسه ۳ شمالی سرکارات
۴ خاندیس ۵ برار ۶ بیدر ۷ حیدراباد ۸ اورنگ اباد
۹ بیجاپور؛

بهرهٔ چهارم، دکهن یا خاص جنوبی هندوستان

این بهره با هنگام بنام جزیره نما اختصاص داده میشود؛
اگرچه شکل این بهره بسیار مانا است بمثلثی متساوی
الساقین که حد شمالی آن رود کشنه، قاعده، و هردو ساحل
شرقی و غربی یعنی کرومندل و ملیبار، دوساق، و راس کمران،
سر آن مثلث است؛

بر و بوم واقع این بهره بدین تفصیل است؛ ۱ کنره
۲ ملیبار ۳ کوچین ۴ تراونکور ۵ بالاگهات ۶ میسور
۷ کوئنباتور ۸ سالم و باره محال ۹ کرناتک؛

اکنون دانستنیست که هیچ جزیرهٔ درخور اعتبار،
متصل هندوستان بجز سراندیب نیست و آن مرز
و بوم که در جوار و همسایگی هندوستان واقع اند بدین
تفصیل اند (بجانب مغرب) ۱ بلوچستان ۲ افغانستان
(بسوی شمال) ۳ تبت ۴ بهره شمالی هندوستان

۵ بهتان، (بسوی شرق) ۶ آشام ۷ ریاسات متصل آشام ۸ آوا و ملک برمها؛

مباهات و نازش هندوستان، رودهای خجسته نهاد است خاصه رود گنگ پاک روان پرستش راشایان که هم سرزمین آنرا شاداب و سیر حاصل میدارد و هم حاصلات و اجناس آنرا از جائی بجائی میرساند، در موسم بارش از قبیل سیل ریزان از کوهستان این رودها را عظیم طغیان و فراخی پدید می آید؛ اگرچه در اکثر ناههای خطط و بلاد هندوستان از جهت اختلاف السنه و ادیان حکام تغیر راه یافته است، ولیکن اسمای انهار و رودخانهها هنوز از ین تغیر پاک و مصئون است؛

این است ناههای انهار مشهوره هندوستان با تقریبی مسافتهای خاصه شان از منبع تا بحر محیط و تا رود گنگ و رود سند،

رودهای شمالی هندوستان

	میل انگریزی
۱ سند	۱۷۰۰
۲ گنگ	۱۵۰۰
۳ جمن (تا ملاقاتش بارود گنگ ۷۸۵) ...	۱۰۰۰

		میل انگریزي
۴	ستلج (تا ملاقات رود سند ۹۰۰) ...	۱۴۰۰
۵	جهیلم (تا ملاقات رود سند ۷۵۰)	۱۲۵۰
۶	گندک (تا ملاقات رود گنگ ۴۵۰) ...	۹۸۰

رودهای جنوبي هندوستان

		میل انگریزي
۷	گوداوري	۸۵۰
۸	کشتنه	۷۰۰
۹	نربده	۷۰۰
۱۰	مهاندي	۵۵۰
۱۱	تپتي	۴۶۰
۱۲	کاویري	۴۰۰

دیگر رودها که مسافت شان نیکو معلوم نیست ازبزرگ وکوچک بسیار اند، چون برمپتر وگهاگهره ورابتي وگومتي وسون ورادي وبیاه وچناب وغیره؛

از میان جبال هندوستان، دو سلسله شرقي وغربي کوهستانست در ممالک دکهن که بنام شرقي گهات وغربي گهات خوانده میشود غربي گهات از راس کمران که نهایت جنوبي بهره دکهن است تا رود تپتي

یارود سورت میکشد ؛ قلّه های این سلسله جبال جایجا از پنجهزار تا شش هزار فُط یا ذراع از سطح دریای شور بلندتر است ، ولیکن قلّه های سلسله کوهستان شرقی نسبت بغربی پستر اند ؛ و این سلسله ممتد میشود از یاک عرض شمالی تا رود کشتنه یو عرض شمالی و جدا میکند بر و بوم بالا گهات را از پائین گهات که ممتد میگردد در سواحل شرقی کارومندل ؛ در حدود مدراس بغایت مُرتفع قلّه آن سه هزار ذراع بلندتر است نسبت بسطح دریای شور ، و طُبل لند* بنگلور بسمت هسکوته نسبت به بسیط دریا سه هزار ذراع بلندتر است ؛ ولیکن از عجائب این عالم کوهِ همالہ است که بارتفاع آن کوهی در دنیا نیست ، این کوه والاشکوه که از حدود ملک خراسان تا سرحد غربی هند میکشد و در محاذات چندین بلاد میگذرد در هر کشور بنامی یا لقبی خاص موسوم می شود ، در ممالک غربی رودسند مردم ملکِ بالا خراسانیان و کابلیان آنرا بنام هندوکش میخوانند ، و ساکنان بلاد شرقی آن رود بنام همالہ (یعنی

---

* قعطه زمین هموار واقع سر کوه که قابل بود و باش است در انگریزی زبان بنام طبل لند خوانده میشود ، چنانچه سرزمین میسور و غیره که بالای غربی گهات است نیز طبل لند آن کوهستان نامیده میشود ،

ماوای برف) می نامند ؛ از شمال شرقی کشمیر این جبل
برسمت جنوب مشرق گرائیده برمنابع تمامی رودهای
پنجاب بجز رود ستلج مرور میکند ، و درین حدود کوهستانی
بهره لاهور را از تبت کوچک منحاز میسازد و برهمان سمت
پیشتر شتافته سرچشمهٔ رود گنگ و جمن را قطع میکند
ومجرای شان بسوی جنوب برمیگرداند ، وامتداد سلسله اش
ازین بیش بسوی مشرق اختلال می پذیرد و شاید
سبب این اختلال نفوذ رود گندک دارن و کوسی
وتستی است درقواعد آن ، بیرونسوی بهتان سررشته
سلسله اش دربرد بوم نامعلوم گم میگردد و میگویند تا بحیره
چین میکشد ، تا آنمقدار ازین سلسله که محاذی هندوستان
است ارتفاع قلّه هایش عظیم است و میوان گفت که
بدان ارتفاع کوهی درتمامی ردی زمین نیست ؛ بلندترین
قلّه هایش قلّه دهولهگیری است که از بسیط دریا بیست
و هفت هزار ذراع یا قریب پنج میل انگریزی بلندتر
است ؛

گرانمایه اجناس تجارتی که هندوستان بدان اختصاص دارد
دگوئی تمامی اقالیم عالم درینخصوص ممنون اویند توابل یا ابازیر
ویست که از جزائر شرقی هندوستان از قدیم الایّام

بممالک دیگر می برده اند و هنوز می برند و جواهر گرانبها و مروارید نیز
زان اجناس طبیعي است که سبب مزید غنا و زینتِ
وي، و گردن اصناف اُمم درین خصوص زیر بار منّت
او است؛ القصّه خیرات طبیعي این خیرالبقاع ازانگونه
که هم حاجات گوهري بشري بدان روا نموده و هم
هوسهای بربسته عالم انساني بدان زدوده شود بدان
موفوري درین بلاد عشرت بنیاد پیدا میگردند که ازین
رهگذر توان گفت که مختلف اقوام از سوالف ایّام
بالطبع بسوی وی مائل و راغب بوده اند و خیرات
و برکات او را خواه بوسیلهٔ ملک گیري و تجارت
خواه به بهانه اشاعت دین و ملّت طالب و جالب؛
و ازین جهت است که ساکنان این دیار، ابواب
تجارتي ضروري حیات بسیار میفروشند و حاجت خریدن
بسیار کمتر دارند؛ سیم و زر فراوان از بلاد دوردست
بوجه تجارت دران فراهم می آید و سرمایه تونگري و غنای
اهل آن بدان می افزاید، الحق روزافزون ثروت
دیار اهل این دیار از حیّز حساب و شمار بیرون
بودی اگر حکّام معدلت اتّسام در اخذ باج و خراج راه
انصاف پیمودندی و سلوک طریق نهب و تاراج بحبلهٔ

باج و خراج که در حقیقت مزد پاسباني یا چوپاني است جائز نداشتندی یا کم از انکه این زرهای بباج و خراج برده را در همین بلاد خرج کردندی و بدیار بیگانه نبردندی ؛ اگر فراداني خیرات گوهري هندوستان در ثروت و تونگریش افزوده است و ابواب برکات* گوناگون بر روی اهالي آن کشوده مفاسد لازمه یسر و فراخي که از فرط تنعّم و تناساني میخیزد ، و گوناگون خاک مذلّت و خواری بر سر اصحابش می پیزد ، نیز بسیار است و اعظم آنها این ، پر دلدادگي بدواعي طرب و نشاط و صحبت زنان ، و کثرت اولاد و احفاد ، و تناساني و آسایش دوستي ، و زحمت دشمني و ملازمت اوطان ، و منافرت از سفر و سیاحت بلدان ، و تقاعر هم از ارتکاب اخطار و اهوال ،

---

* از جلائل صفات که مردم این دیار خاصه هنود بدان ممتاز و شاید کمتر از اصناف بشر دران با ایشان انباز اند این ستوده خصال و گزیده اعمال اند ، نرم دلي ، و مهر جوئي ، و خاکساري و آزرم خوئي ، ناجان آزاري بل بر ضعاف جانداران رحم آري ، و کثرت خیرات† و صدقات و اجتناب از لحوم حیوانات ، و تعظیم مظاهر علیّه یزداني از ارکاني و اکواني نباتي و حیواني ، زود آموزي زبان و روش و هنجار مردم بیگانه و غیره ؛

---

† اگرچه این ستوده صفت مستلزم قباحت عظیم گردیده است و آن پدید آمدن گوناگون طبقات درویشان و فقیران و جوگیان و سنّاسیان و غیر ایشان است ؛

وعدم ترقّي وفزوني در هرگونه هنر وکمال ، ودون همتي و فرومايگي ، و بشيوه های رذل انساني تن دردهي ، وفرط طمع زر بهر طريقه از زور و خديعتکاري يا مذلّت وخواري که دست دهد ، و سر بمذلّت مردسي بيگانه مردم فرود آري ، (آری چه خواري و دوني و ناکسي و زبوني ازين بيشتر خواهد بود که مردم ملکی ، بقوت و قوّت بيگانگانرا ياوري نمايند و خودشان زير بار گران بندگي و فرمانبرداري ايشان بفرسايند ،) وتکثّر مراسم کيش وکنش که بزرگ سبب اختلاف و نفاق و سترگ علّت دشمني و شقاق گرديده و خوش خوش سنگ تفرقه در جمعيّت تمدّنيش انداخته ؛

و از همين جهاتست که از عهد پاستان ، ساکنان اين ديار ، مقهور و مغلوب اقوام ممالک بالا بوده اند و از مدّت متمادي غاشيه بل يوغ حکومت بيگانگان بردوش تسليم وانقياد برداشته وکشيده ؛ و بهمين اسباب نسبت توان کرد آنهمه استنکاف و نفرت رااز توطّن درين بلاد که سلاطين پاستان که بتسخيرش همّت برگماشته اند

---

* همان کرپاس يا پارچه های نخي و کلفت يا گنده ابريشمي که پيش ازين بچند هزار سال يافته ميشد حالا نيز همانست و سليقه خاص شان در ديگر حرفت وصناعت وشيوه زراعت وعمارت همان خام و ناتمام است که بود بقليلی از تفاوت که سبب آن ، اختلاط وآميزش با مردم فرنگستان گرديده ؛

می نموده اند ، چنانچه این ابیات گرشاسپ نامه اسدی که ضحاک ، گرشاسپ سپهسالار خود را که از بهر کفایت بعضی از مهمّات بهندوستانش فرستاده بود دران وصیّت میکند بهمین معنی اشارت می نماید ؛

مثنوی

وصیّت چنین کرد گرشاسپ را که در هند پدرود کن خواب را
نداری ز خون سیاهان دریغ همی کار فرما درخشنده تیغ
بجستی ده انجام کار بزرگ برایشان چنان زن که برگله گرگ
نمانی دران بوم سالی تمام که لشکر کران گیرد از ننگ ونام
گرت بگذرد چار موسم دران ز فرهنگ و مردی نیابی نشان

واگر کسی را در ینباب ارتیاب باشد که آب وهوای هندوستان و معیشت کذائی هندوستانیان چگونه نامردی و اُنوثت خیز است باید بحال خاندانهای قدیم مغولیه وافغانیه نظر کند که چسان نبائر و نیازادگان آن امیران شیردل پلنگینه پوش از گریبان روباه وخرگوش سر برآورده اند واز غایت بیشرمی و دونی خصال زنانه را بر ملکات مردانه برگزیده ؛ اگرچه طبقه انگریزان خداوند دانش وفرهنگ که از میان فرهنگیان فرنگ بمزید تجربت وآزمون ممتاز اند و توان

گفت که بسزا و استحقاق بحکمرانی این بلاد سرفراز بمفاسد تعدیه آب و هوای نامردم خیز این ممالک نیکو وارسیده اند و از گزین تدابیر ملکی شان یکی این است که سرداران ایشان را از توطّن بدین ممالک نهی میکنند و زنهار جائز نمی شمارد که اعاظم این دولت درین بلاد سکنا برگزینند بلکه بمقتضای همّت بلند و آرای ارجمند درین باره نیکو بذل جهد میکنند که هندیان را بتربیت و تلقین از اسفل سافلین جهالت و نامردانگی به اعلا علیّین بسالت و فرزانگی برسانند و بجای اینکه خودشان متسنّن بسنن نگوهیده شان گردند ایشانرا متأدّب آداب پسندیده خود گردانند شکرت بالخیر مساعیهم و نُصرت بالفوز دواعیهم ؛ ولیکن مفاسد فرط زر دوستداری و غایت تنعّم و استنکاف از رنجبرداری که آن صفت گوهری عالم سوداگری و تجارت ، و این لازمهٔ ناگزیر حالت ثروت و امارتست بسیار است و یکسر ازان پاک و بری تا دیر ماندن دشوار و چه دشوار ؛

اکنون سطری چند وابستهٔ حکومت قوم براطنه در هندوستان بترتیب از منه ، تاریخ وار برنگاشته میشود که چگونه در امتداد مدّت دو صد سال گام بگام افزوده است ؛

شهر مدراس باضمیمه بوم و بر پنج میل برساحل دریا درطول

	سنین عیسوی
ویک میل بسوی خشکی درعرض	۱۶۳۹
جزیره بنبئی	۱۶۶۴
قلعه سنٹ ڈیوڈ بر ساحل کرناٹک	۱۶۹۱
کالکته	۱۶۹۶
جاگیر در کرناٹک	۱۷۵۰ / ۱۷۶۳
بیست و چهار پرگنه	۱۷۵۷
چاٹگانو و بردوان و میدنی پور	۱۷۶۱
بنگاله و بهار و چهار سرکار شمالی	۱۷۶۵
بردبوم سالسیتی	۱۷۷۶
زمینداری بنارس	۱۷۸۱
سرکار گنتور	۱۷۸۷
ملیبار کنره کوئنبا تور ڈنڈیگل سالم باره محال و غیره	
که از ممالک طیپو سلطان بر گرفته شده	۱۷۹۲
مملکت سریرنگپتن از طیپو سلطان جنت مکان	۱۷۹۹
بالاگهات و بوم و بر بلاری و کرپه	۱۸۰۰
خطه های داده نواب اوده بأزای اعانت دایمی	
انگریزان یعنی مملکت روهیل کهند مشتمل بر بریلی	
مرادابادشاه جهان پور وغیره و پائین دواب و بوم و برفرخ آباد	
و آلهابادو کانپور و گورکهپور و اعظم گره وغیره	۱۸۰۱

سنین عیسوی

صوبہ کرناٹک محتوي بر تمامي خطط متصرفہ نوّاب کرناٹک ۱۸۰۱

دہلي آگرہ دوآب بالا ہریانہ سہارنپور میرٹھ علي گڑہ اِتاوہ بوندیل کھنڈ کٹک بالاسور جگرناتھ وغیرہ ۱۸۰۳

حصّہ مملوکہ دَچ از دروني بہرہ جزیرہ سیلان ۱۸۰۳

بوم و برو ادادۂ پیشوا و گیکوار در صوبہ گجرات ۱۸۰۳

خطط مفتوحہ از مملکت نیپال مشتمل بر برد بوم کوہستاني واقع درمیان رود ستلج و جمن و گروال و کماؤن ۱۸۱۵

مملکت کانڈي در سیلان ۱۸۱۵

انجار و مندادي و دیگر ناحیہ در کچھ ۱۸۱۶

پونہ و تمامي ممالک پیشوا خاندیس ساگر و دیگر بوم و بر در صوبہ مالوہ و اجمیر در راجپوتانہ سنبھلپور سرگوجہ گرامندلہ و دیگر خطہ ہاي وادادۂ راجہ ناگپور ۱۸۱۸

خطط مفتوحہ از مملکت برمہا یعني آشام و کاچار و منیپور درخنگ و مارتبان دئي و توائي و تیناسیرم و جزائر مرگائي ۱۸۲۵

ازین اجمالي بیان برپژوہندہ ہوشمند واضح خواہد گردید کہ اکنون تمامت ہندوستان کہ در تحت تصرّف دولت تیموریہ (ہنگام غایت اقتدارش) بود بجز این چہار صوبہ کابل و کشمیر

ولاهور و ماتان باضمیمه مرز و بوم شرقی از مملکت برمهاو خطه های جنوبی تا اقصای دکهن باجزائر شرقی و بوم و برشمالی از مملکت نیپال یکسر و تمام در قبضهٔ تصرّف دولت برطنیه هندیه است که حدود اربعه اش بسوی مغرب رود خانه ستلج و بسوی مشرق بقیّه مملکت برمهاو بسوی جنوب اقصای دکهن و بسوی شمال کوهستان نیپال است مگر اینکه بر بعضی از مرزبانان و ناحیه داران قدیم چون بادشاه اوده و نواب حیدرابادو راجه میسور و راجه ترادنکور و راجه کوچین هنوز مصالح ملکی دولت برطنیه نام حکم رانی و فرمان روائی سلّم داشته است، و ازایشان برسم نعلبندی خراجی می گیرد و فوجی از طرف خود در مملکت ایشان واگذاشته تا هم حافظ و ناصرشان باشد از سطوت و صولت بیگانه و هم قاضی و دادورشان در فصل خصومات خانگی و هم ضابط و قاسرایشان برملازمت جاده اعتدال و اقتصاد و عدم سلوک طریق فتنه و فساد؛ این طبقه را از مرزبانان، هواخواهان کمکی دولت برطنیه توان نامید؛ و بعضی دیگر از راجگان سبکمایه اند چون راجه بهرتپور و مچهری و سرداران اطراف دهلی و سکهان جوار ستلج که ایشان نیز مانند طبقهٔ تحتین هواخواهان کمکی دولت برطنیه اند ولیکن فوج انگریزی در بوم و برایشان نمی باشد؛

وبعضی دیگر زمینداران وراجگان از خانواده‌های پاستانی اند چون راجه بوندي وکوٹه وبھوپال که حالا حوزه ریاست شان بنسبت بسابق گونه افزوده است وپنج زاجه نامدار عهد قدیم راجپوتانه راجه جیپور وراجه جودھپور وراجه اودی پور وراجه بیکانیر وراجه جیسلمیر که ایشان هواخواه معاهد دولت برطنیه هندیه خوانده می شوند واز هر گونه تکالیف دولت برطنیه آزاد وفارغ می زیند همچنانکه پیشتر می زیستند ؛ همانا نظر مرحمت ونوازش دولتِ برطنیه بدیشان بیشتر است ؛

تخته حاصل زرخراج وباج دولت برطنیه

در حدود سنه ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲ تمامي حاصل مملکت بنگاله

	روپیه
وهندوستان بابت خراج زمین	۱۳ ۳۴ ۰۵ ۰۲۰
وآنِ مملکتِ مدراس	۰ ۵۵ ۷۱ ۲۹۰
وآنِ مملکتِ بنبئي	۲ ۸۵ ۵۷ ۴۱۰
جمله	۲۱ ۷۵ ۳۳ ۷۲۰

که جملهٔ آن بیست ویک کرور وهفتاد وپنج لک وسي وسه هزار وهفصد وبیست روپیه می باشد ؛

در حدود همین سنه ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲ ،

	روپیه
حاصل تجارت خاصه نمک	۲ ۰۶ ۰۷ ۶۸۰
حاصل تجارت خاصه افیون	۱ ۱۲ ۵۷ ۲۷۵
حاصل کاغذ اسطام	۲۱ ۵۷ ۶۰۰
باج ممالک قدیمه	۴۷ ۹۰ ۰۱۴
باج ممالک جدیده	۸۴ ۷۴ ۴۹۰
جمله	۴ ۷۲ ۸۷ ۰۵۹

در عهد عالمگیر که نصاب زرخراج و باج بسبب اضافه دو صوبه مفتوحه جدیده حیدرآباد و بیجاپور خیلی افزوده بود زرحاصل تمامت بیست و یک صوبه بدین مبلغ میرسید روپیه ۳۱ ۴۲ ۹۶ ۹۲۱ یعنی سی و یک کرور و چهل و دو لک و نود و شش هزار و نه صد و بیست و یک روپه حال افزونی زراعت یا حاصل زمین را درین روزگار نسبت بسابق از ینجا قیاس توان کرد که اگر خراج واجب الادا بسرکار حاکم فرمانده ۱۰ ، باشه حاصل خاص زمیندار درین روزگار ۵ ، است و در عهد پیشین همین ۱ ، بوده ، و تفاوت درمیان ۵ و ۱۱ ، چهار ، و بناچار توان گفت که درزمان حال ، حاصل زراعت قریب یک ثلث نسبت بحاصل عهد سابق افزوده است ،

تخته تربیع یا مساحت سطحي روی زمین هندوستان بگونه تفصیل اقطاع واضلاع وتعداد تقریبي نفوس انساني دران، وابستة سنه ۱۸۲۰ ع

	عدد مربعات میل انگریزي	عدد نفوس
بنگاله وبهار وبنارس	۱۶۲۰۰۰	۳۹۰۰۰۰۰۰
بوم وبر منضافهٔ هندوستان بعد این		
سنه ۱۷۶۵ ع	۱۴۸۰۰۰	۱۸۰۰۰۰۰۰
گروال وکماؤن وعرصه درمیانه		
رود ستلج وجمن	۱۸۰۰۰	۵۰۰۰۰۰
جمله اندر حکومت بنگاله	۳۲۸۰۰۰	۷۵۰۰۰۰۰۰
جمله اندر حکومت مدراس	۱۵۴۰۰۰	۱۵۰۰۰۰۰۰
جمله اندر حکومت بنبئي	۱۱۰۰۰	۲۵۰۰۰۰۰
خطّه های دکهن وغیره حاصل کرده سنه ۱۸۱۵ ع از ریاست پیشوا وغیره که ازان باز اکثری ازان منضاف ممالک برطنیه گردیده؛	۶۰۰۰۰	۸۰۰۰۰۰۰
جمله تحت سلطنت برطنیه هندیه	۵۳۰۰۰	۸۳۰۰۰۰۰۰

ممالك هواخواهان وخراج گزاران دولت برطنيه

	عدد مربعات ميل انگريزي	عدد نفوس
آن نظام علي خان	۹۶۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰۰
آن راجه ناگپور	۷۰۰۰۰	۳۰۰۰۰۰۰
آن بادشاه اوده	۲۰۰۰۰	۳۰۰۰۰۰۰
آن گيكوار	۱۸۰۰۰	۲۰۰۰۰۰۰
آن كوته ۶۵۰۰ آن بوندي ۲۵۰۰ آن بهوپال ۵۰۰۰	۱۴۰۰۰	۱۵۰۰۰۰۰
آن راجه ميسور	۲۷۰۰۰	۳۰۰۰۰۰۰
آن راجه ستاره	۱۴۰۰۰	۱۵۰۰۰۰۰
آن راجه تراونكور ۶۰۰۰، آن راجه كوچين ۲۰۰۰	۸۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰
حمايتيان دولت برطنيه يعني راجه بيكانير اودي پور جودهپور جيسلمير وغيره سركردگان راجپوت دهلكر اميرخان دراو كچهه وبهرتپور ومچهري وغيره واميران سنده وسكهان و راجگان گنتدوانه وبهيل وكولي وكاتي،	۲۸۳۰۰۰	۱۵۰۰۰۰۰۰
جمله ممالك دولت برطنيه وآن هواخواهانش	۱۱۰۳۰۰۰	۱۲۳۰۰۰۰۰۰

ریاستهای مستقل

	عدد مربعات میل انگریزي	عدد نفوس
آن راجه نیپال	۵۳ ۰۰۰	۲۰ ۰۰ ۰۰۰
آن راجه لاهور	۵۰ ۰۰۰	۳۰ ۰۰ ۰۰۰
آن امیران سند	۲۴ ۰۰۰	۱۰ ۰۰ ۰۰۰
آن سیند هیه	۴۰ ۰۰۰	۴۰ ۰۰ ۰۰۰
آن شاه کابل	۱۰ ۰۰۰	۱۰ ۰۰ ۰۰۰
جمله کلي آن هندوستان	۱۲ ۸۰ ۰۰۰	۱۳ ۴۰ ۰۰ ۰۰۰

تخته محتوي بر تقریبي شمار نفوس بعضی از شهرهای مشهور هندوستان

	عدد نفوس		عدد نفوس
بنارس	۶ ۰۰ ۰۰۰	ناگپور	۱۱۵ ۰۰۰
کالکته	۵ ۰۰ ۰۰۰	بروده	۱۰۰ ۰۰۰
مدراس باحوالي آن	۴ ۶۲ ۰۵۱	احمداباد	۱ ۰۰ ۰۰۰
عظیم آباد	۳ ۱۲ ۰۰۰	کشمیر	۱ ۰۰ ۰۰۰
لکهنو	۳ ۰۰ ۰۰۰	فرخ آباد	۷۰ ۰۰۰
حیدراباد	۲ ۰۰ ۰۰۰	مرزاپور	۶۰ ۰۰۰

	عدد نفوس		عدد نفوس
ڈھاکہ	۱۸۰۰۰۰	آگرہ	۶۰۰۰۰
بنبئي	۱۷۰۰۰۰	بریلي	۶۶۰۰۰
سورت	۱۶۰۰۰۰	اورنگاباد	۶۰۰۰۰
دہلي	۱۵۰۰۰۰	بردوان	۵۴۰۰۰
مرشداباد	۱۵۰۰۰۰	بنگلور	۵۰۰۰۰
پونہ	۱۱۰۰۰۰	چھپرہ	۴۳۰۰۰

بینکی چند در بیان اجمالی خصوصیات جنوبی بهرهٔ هندوستان که جهت قرب خط استوا و اعتدال ازمنه ظلمت و ضیا زایندهٔ خیرات حسان و برکات بیکران است و محامد نوّاب مکارم انتساب حیدرعلی خان فردوس مکان که موسّس بنیان حکومت اسلامیه سریرنگپتّن، وفرازندهٔ لوای فتوحات تا اقصای ممالک دکهن، ومناقب بادشاه سلطان نشان طیپو سلطان جنّت آشیان، که طرازندهٔ سریر سلطنت و زیبندهٔ افسر دولت و مکنت بوده، مذیّل بتوصیف لطائف صفات وشرائف ملکات ارکان دولت سنیّه بوطنیّه که حالا بر تمامت ممالک هندوستان بسزادارائی، وازسواحل شرقی ارض جزیره نمای هند تاسواحل غربیِ آن واز اقصای دکهن تاکوهستان شمالی هندوستان فرمان روائی دارند،

همایون کشوری خرّم زمینی — طربزا مرز بومی دل نشینی
وطن گاهی نشاط و خرّمی را — طرب گاهی پری و آدمی را
صفای آب شیرینش روان بخش — ریاح بادمشکینش توان بخش
مزاجش زاعتدال استوائی — بعنبر بیزی و گوهر فزائی

هوایش را نشاط زعفران زار
نسیمش را شمیم زلف دلدار

جبالش معدن یاقوت و گوهر
بحارش مخزن لولو و عنبر

گیاهش زعفران و آس و سنبل
نباتش فلفل و جوز و قرنفل

کهستان در کهستان لاله زارش
گلستان در گلستان نو بهارش

مغاص دُرّ و مرجان ساحل او
خراج جمله گیهان حاصل او

اباز یرش بیابان در بیابان
ریاحینش خیابان در خیابان

برند از دی اباز یرد توابل
بکشورها قوافل در قوافل

زساج و آبنوس و عود و صندل
زبان و بید مشک و رند و منذل

بهشتی گشته اش یابی بیابان
بداغ رشک از و فردوس رضوان

ندیده کس چنین آب و هوائی
بدین خوبی همانا نیست جائی

زبان در وصف آن فرخنده کشور
بود لال و کند خامه نگون سر

بسعت این فضل کش بر بر تخوم است
که آدم بوالبشر را زادبوم است

دکهن زینر وشده دار الخلافت
مصون باد از هر آسیب و آفت

خنک باش ای زمین مهر پرور
نواز شگر سعادت بار آور

جمادات تو هار گردن حور
نباتات توان جان رنجور

نه تنها ما توانا نرا توان بخش
که جانرا نیرو افزای و روان بخش

بدینخوبی گیاهست و جمادت
چه باشد گلشن و جانبخش بادت

گلت گر باشد این بستان چه باشد
ستانت این بود ایوان چه باشد

چو دهلی را چراغ سلطنت مرد
گل و بستان او افسرد و پژمرد

دکھن مانده تهی از تاجداری ‌ ‌ ‌ دلیر نامجوی برد باری
بهر بوم و برآن از تباهی ‌ ‌ ‌ مهی برکرده سر از جیب شاهی
نخستین جا کمانش را جه بودند ‌ ‌ ‌ که بر هر خطّه دارائی نمودند
از ایشان زان سپس بازو دستان ‌ ‌ ‌ ستد پور علی حیدر علی خان
سپهدار مهین شیر سلحشور ‌ ‌ ‌ که بنهاده اساس ملک میسور
چو سام اندر توانائی و چستی ‌ ‌ ‌ چو رستم در کمانداری و رستی
قوی رای و قوی بازو قوی بخت ‌ ‌ ‌ سرش زیب کلاه پاش افسر تخت
نمود از تفّ تیغ گند ناگون ‌ ‌ ‌ دل رایان ملک هند را خون
امیران دکھن از سطوت او ‌ ‌ ‌ رمان از وی چنان کز شیر آهو
دکھن بد بیشهٔ آن شیر شرزه ‌ ‌ ‌ چو رو به دشمنان از وی بلرزه
سمات مهتری پیدا ز کارش ‌ ‌ ‌ نشان حیدری از کار زارش
بهر بار و که عزمش کرده آهنگ ‌ ‌ ‌ کلیدش را نهاد اقبال در چنگ
ظفر از چاوشان موکب او ‌ ‌ ‌ دوان در پیش مرکب طرّقو گو
چو آن دارای دین رخت از جهان بست ‌ ‌ ‌ بتختش خسرو آفاق بنشست
شه سلطان نشان زیبای شاهی ‌ ‌ ‌ همای سلطنت ظلّ الٰهی
مهی بهرام کین دشتری خو ‌ ‌ ‌ طرفدار دکھن سلطان طیپو
خدیوی نامجوی و رنج بردار ‌ ‌ ‌ دلیری گرم کین و برق پیکار
بکین و مهر زهر و انگبین ریز ‌ ‌ ‌ برزم اسکندر و در بزم پرویز
جهانگیری به تیغ هندوی زاد ‌ ‌ ‌ جهاندارى بکلک پهلوی زاد

بآب تیغ برق کشت بیداد — ز بد دینان جهانرا شست وشو داد
رواج دین احمد بود کارش — چو عهد مهدی آمد روزگارش
صناعت خانه ها بنیاد کرد او — جهان از داد و دین آباد کرد او
بسی آئین شاهی کرد ایجاد — بسی دولت سرا بنهاد بنیاد
ز گوناگون عمارات نو آئین — ز رنگارنگ باغات دبساتین
ز بس آرایش وسامان وسازش — که بست این مملکت رازان طرازش
شده یکسر دکهن چون خلد رضوان — پر از ناز ونعیم وحور وغلمان
ازان غیرت که او در ابد در اسلام — چو پروانه بر آتش زد سر انجام
بمرد و نیک نامی از جهان برد — چو ماند نام نیکو خوش توان مرد
چو دولت نوبت است وخم گردون — بهر نوبت رزد رنگی دگرگون
زمانه آن ورق را در نوشته — بشسته نقش دیگر بر نبشته
کنون آن تاج وتخت از داد ذوالمن — در آمد زیر فرمان بریطن
کنون اینخامهٔ اعجاز پرواز — برافگن پرده از روی سخن باز
فراتر هان منه از حدّ خود پای — سخن سنجیده گوی وسخته بسرای
نگویم راه مدح وشاعری پوی — هر آنچت فرض شد گفتن همان گوی
ز مهر داد این دولت سخن ران — حدیث شرم وآزرمش فروخوان
ز ارکان وز اعیانش نشانی — بده با نغز و زیبا تر بیانی
که بود و زو بیانی در دری به — خرد احسنت گوید دانشت زه
ته دولت مظهر الطاف یزدان — چه دولت مطلع اوصاف یزدان

همه آئین و دستورش همایون — گزین هنجارش و فرخنده قانون
اساسش برسداد و مهر و داداست — از آن پاینده چون سبع شداداست
بنا میزد خرد پرور گروهی — صفا پرور نواز شگر گروهی
دلیر و چابک و چست و سبکخیز — شگرف و کاردان نغز و دلاویز
براه نیک نامی گرم پویان — بکیش دل نوازی نرم خویان
همه خوشخوی و آزاد و هنرمند — همه دلجوی و راد و پاک پیوند
همه لطف و همه مهر و همه شرم — تهی از کینه و لبریز از آزرم
بمهر آمیختن فرخنده دین شان — زکین بگسستن آئین گزین شان
ز حکمت هر همه سرمایه دارند — همه شان یکدل ار صد گر هزارند
چو آئینه مصفّا سینه ها شان — عیان زان مهرها و کینه ها شان
جهان پیما چو سیّاحان افلاک — چو صحن خانه شان این خطّهٔ خاک
چو مرغان هوا آزادهٔ وخوش — بسیر اینجهان دلدادهٔ وخوش
بهر گلشن زمانی خوش بپایند — در آیند و سرایند و برآیند
بدان سامان وساز و رخت وکالا — کز ایشان هریکی دارد بدنیا
همه آزاده بزیند و سبکروح — گران و تیز رو چون کشتی نوح
سلیمان وار اندر مرکب باد — ازین کشور بدان گردند دل شاد
گزین دستورها را تازه کردند — ز دانش دهر پر آوازه کردند
هنر را عهد شان شد روز بازار — چه دانش را که نگرفتند در کار
شده از فرّشان این ظلمتستان — فروغ آگین چو یونان حکمتستان

عجب نبود ازین پس گر ازین بوم صنایع را برند در چین و در روم
بتدبیر و بدانش کار سازند بتاب فکر خارا را گدازند
شکیب و آگهی و دور بینی همه آلات کارشان به بینی
قلم در کار یابی تیغ بیکار مبر حزم و زبان شان تیغ پیکار
فگنده اسلحه در تاب آتش وزان زنجیرها پرداخته خوش
کزین بندند دست و پای اشرار نه زان برّند بیخ و شاخ ابرار
سخن کوته بسی هشیار کارند دو روزه زندگانی خوش گذارند

درو انمایش چگونگی مملکت میسور و شهر سریرنگپتن دار الملک آن که اساس دولت اسلامیه دران، بنانهادهٔ نوّاب حیدر علیخان مبرور بود و آرایش و پیرایش دادهٔ طیپو سلطان مغفور

میسور صوبه ایست در جنوبی بهره هندوستان، بوم و برش مرتفع و هموار و آب و هوایش شیرین و خوش گوار، ارتفاع آن از روی دریای شور، سه هزار ذراع، جانبجا ازان کوههای سر بهوا برکشیده از رهگذر بلندی آن

---

* مترجم از کتاب آتهنطك ممایرس اف طیپو سلطان تالیف کرده یکی از منصبداران افواج برطنیه هندوستان؛

بروبوم، آب وهوایش صحت آگین وباغایت اعتدال همقرین است ؛ در اواسط صد هیژدهم مسیحي نوّاب حیدرعلي خان آن مملکت را از تصرّف راجه فرمانروایش که پیشتر یکی از خراج گزاران دولت دهلویه بود انتزاع نموده باستقلال دران حکومت راند ؛ سریرنگپتن دارالملک میسور شهریست حصین واستوار در جوار غربي ساحل ملیبار واقع درمیان کیهي وگونه گرداگرد آن زمین سنگلاخ است ورودبار وبناچار ملاذیست ایمن از آفات واخطار ، حیدرعلي خان نخستین کسیست که درافزوني رونق وبهای این بقعه افزوده وطیپو سلطان درنیکوآرایش وپیرایش آن بذل جهد نموده عرض شمالیش ۱۲ ۳۰ است وطول شرقي از گرینویچ (رصدگاه انگلستان) ۷۷ ۳۵ ؛ این دارالملک درجزیرهٔ واقع است که آنرا دو شعبه رود کاویري احاطه میکند طول جزیره چار میل وعرضش یک ونیم میل انگریزیست ؛ قلعه سریرنگپتن ، مجاور حدغربي جزیره ، دران مقام واقع است که هردو شعبه کاویري ازهم جدا میگردد ، وبرحد شرقیش جائیکه آن دو شعبه باز باهم می پیوندند بادشاهي بوستانست مشهور بنام لعل باغ ، سابق برین ایام درین جزیره شهري بود نیکو آبادان بنام گنجام خوانده که برتمامي زمین جزیره جز باغ کوچک

موسوم دولر باغ یا باغ راجه بر شمالي شاخ کاویري، محتوي بوده؛ ولیکن هنگام یساق و چاش افواج متفقه سرداران هم عهد، کلان ترین بهره شهر قدیم منهدم گردانیده شده بود تا بجای آن دمدمه و مورچال توپ از بهر حمایت و حراست جزیره برپا ساخته شود؛ بهرهٔ کوچک از شهر قدیم قریب مربّع نیم میل انگریزي که باقي گذاشته شده از بهر مصلحتِ اقامت تجّار مسافر و سکونت افواج سلطاني بوده؛ و این قطعه باقیمانده که بنام پیته (یا آثار باقي) شهر گنجام نامیده می شود ومتّصل است به بوستان لعل باغ، بسور گلین استوار محاطست و آنچه درین مقام بیشتر شایستگي تذکار دارد این است که خارج جزیره بیرون سوی هردو شاخ رود کاویري، عرصه ایست از زمین احاطه کرده بخاربست درهم بافته تا بمنزله سرحد بیروني دارالملک باشد هنگام هجوم و تاخت افواج اعادي سکنه جوار و همسایگان آنحدود دران محوطه که ملجائیست حصین پناه جو میگردند؛ محوطهٔ بیرون جنوبي شاخ رود، یکسر معمور و آباد است ولیکن محوطهٔ شمالي در تصرّف افواج دولت میسوریه می باشد درون این محوطه که بهرهٔ آنرا نهری پهناور وعطفات رودلکوني برگرفته وفروپوشیده است شش قلعچه یا حصن حصین بر مواضع مرتفع آن برآورده شده است تا سپاه

حراست پیشه بحمایت و پاسداری جزیره از سطوات اعادی خیره پردازند ؛

عمارات شهر سریرنگپتن که از خشت و سنگ برآورده شده اند نیک شگرف و موزون و باقرینه اند ، مردان آنجا اکثر تنادر و صحت آگین ، و زنان ، شیرین شمایل و پدرام و کامل اندام ، دل دادهٔ آرایش و تزئین ، اغلب رختهای شان سپید و فراخ بکمرگاه گرد بسته ، نخستین زاده را از فرزندان توأم باقتضای رسم وسواس انگیز آن مملکت در دریا می اندازند (شاید این رسم از رسوم قدیم این ملک بوده است مگر از عهد نواب حیدر علی خان منسوخ شده) و برحسب عقیده هنود اکثر زنان عفت بنیان این ملک پس از مرگ شوهران خویش بطیب خاطر خود را باجساد ایشان زنده می سوزند ؛ سرزمین آنخطه دلگزین سیر حاصل میوه خیز است گوناگون اثمار و اصول (یعنی بیخهای خوردنی نباتات) و غلجات وحبوب وغیره دران پیدا می شود ؛ اغلب قوت اسافل ناس برنج و ماهی است گوشت آنجا لاغر و ناخوشگوار می باشد ؛ ساکنانش اکثر مالدار اند و تونگر خداوند گله نرگاوان و حلقه فیلان ، اکثر مال و نعمت ازان غنایم است که از معمورات نزدیک و دور بتاراج و غارت آورده شده بودند ؛

ممالکت میسور درحدود سال ۱۷۶۳ ، و مرزبوم بدنور درمیان سال ۱۷۶۳ و ۱۷۶۵ و سونده در ۱۷۶۶ بارهٔ محال درمیان سال ۱۷۶۵ و ۱۷۶۴ و خطّه های کوچک ازآن راجگان یازمیداران و پرسرام بهاو دراواسط سال ۱۷۷۴ و ۱۷۷۷ کرناتک بالاگهات بیجاپوری در سال ۱۷۷۶ کرناتک بالاگهات حیدر آبادي در میان ۱۷۷۶ و ۱۷۷۹ ، بتصرّف نوّاب حیدر علي خان درآمد ؛ و طیپو سلطان پس از جلوس بر سریر فرمانروائي ، نواح ادهوني بلّاري کورگ گُتي اناگندي را بر ممالک تسخیر کرده والد ماجدش اضافه نموده؛ این امیر مولع مکنت و جاه که بسزایکی از جبابره یافرمان فرمایان جبّار شرقي دیار خوانده شده بود از پدر نامدارش بمیراث ، سرمایهٔ نعمت و مکنت گرانمایه اندوخته بود چنانچه حوزه حکومتش کمتر از هشتاد هزار مربّع میل آنگریزي نبوده مبلغ زر سالانه خراج و باج آن پس از وضع اخراجات دربایست ملکداري سه کرور روپیه در خزانه عامره می رسید و شمار عباد ساکنان آن بلاد از شش کرور بالاتر ، ازآن میان یک لک وسي و پنجهزار سپاه بودند درفنون سپاهیگري و سلحشوري ماهر و پرکار که از بهر حمایت کافه رعایا و رعایت عامه برایا درحصون و ثغور و قلعجات ممالک محروسه متعیّن

بودند ، علاوه این جمعیّت بطور قریب یک لک و هشتاد هزار نفر از سپاه ، ملازم بارگاه بودند از بهر پاسداری و حمایت جان و خانمان و خزاین و قلعه و شهرِ سلطان از گوناگون طبقات و مختلف خدمات از سوار و پیاده چون جانداران و حارسان و قلعه دارن و توپچیان و نیزه داران و بان داران و کمانداران و گرزبرداران و غیر ایشان از گوناگون طوائف انام چون دکنیان و کرناٹکیان و ایرانیان و حبشیان و فرانسیسان و مانند شان ؛

باشندگان سرنگپتن در باره دین و کیش یا رسم و عادت خویش تخصیص سخت گیرند و متعصّب و با جماعه مخالف خود در عقیده کمتر آمیزند ؛ پیشتر ازین ایّام تخالفِ عقاید عوام سبب خونریزی و کشت و خون عام گردیده است اگرچه این مرزبوم بکثرت مال و نعمت ، موسوم است ، ولیکن از طبقات مردم همین اهل خدمات عالیه بسیار مالدار و تونگر و بفراوانی سیم و زر مخصوص و مشتهر اند و بس ؛ غلّه و ابواب جلیله تجارت را از آن سرکار ساختن از آئینهای پسندیده نواب حیدر علی خان بود و طیپو سلطان این عادت نخوست فشان را از پدر بزرگوارش بمیراث در گرفته ؛

در اشارت بدواعي فساد و ازنظام افتادگي دولت کلّیه تیموریه که علّت موجبه کون وهستي پذیري ریاستهای جزئیه در دیار جنوبیه وممالك شرقیه وغربیه شده

چون پرستگدي وقساوت اورنگ زیب عالمگیر (پسین فرمانفرمای نامدار دولت تیموریه) که اورا بی باکانه بر ریختن خون برادران وکشتن پدرش در زندان وسفك دماي بسیاري دیگر ازخدایندگان دلیر کرده بود، وفرط جلادت وهوس از دیاد جاه ومکنتش که دیرا بی محابا بر تغلّب وتصرّف مرزوبوم (مجاور ممالك محروسه) مماوکه مرزبانان دیگر، قائد گشته، ومزید گربزي ودهایش که خویشان ونزدیکانش را باهم درمقام کینه ورزي ونامهرباني وباخودش در محلّ توهّم و بدگماني داداشته، وشدّت تشرّع و تعصّبش در دین وملّت (زاینده هزار گونه رنجوري وعلّت) که راجگان وطرفداران هندوستان رابالطبع بر بدسگالیش باعث گردیده؛ اوّلاً سریر سلطنت تیموریه راگونه سست بنیان ومتزلزل ارکان، وارکان دولت واعیان حضرت آن دولت عظیمه رابدل وبدگمان ساخته بود، وثانیاً جنگ وپیکار

و ستیزه و شمار اولاد و بنائرش که پس از انتقال او ازین دار ناپایدار صورت گرفته و تنعّم و بیزاری ایشان از رنجبرداری در تمشیت مهمّات شهریاری، و در صحبت زنان نابکار هندوستان و فرومایگان نابسامان آن، در مستی و بیخبری شب و روز بغفلت بسر آری، یوماً فیوماً در جمعیت و انتظام آن سلطنت و مکنت، سنگ تفرقه و پریشانی در انداخته، حاکمان صوبجات آن مملکت وسیع الفضا سر از گریبان استقلال برآوردند و از تسلیم و اطاعت ظلّ الٰهی که وجود ظلّیش رو بکاهش و تباهی نهاده چون سایه نیمروزان از ان جز نام نشانی باقی نمانده بود، سر عصیان برتافتند؛

و از جهت برافتادن نواحی و اطراف مملکت از نسق و نظام بسبب خالی ماندن تخت سلطنت از وجود بادشاهی خداوند اقتدار و شکوه که حدود و اطراف آنرا بسیاست و هیبت نیکو نگاه، و ایادی جماعه ظلمه و فئهٔ متغلّبه را از تعدّی و تطاول کوتاه داشتی، در هر ناحیه سرداری و در هر خطّه دعویداری بپا از زاویه خمول برآورده علم ریاست برافراشت؛ احمدشاه درانی در افغانستان و فرقه مرهته در مرز و بوم دکن و جماعه انگریزان در صوبه بنگاله و سواحل غربی سرزمین جزیره نمای هندوستان، و نواب حیدر علی خان مبرور در بوم و بر میسور

وکانور وکنریه و بدنور و شانور وکنره و نگر و کالیکوت و ملیبار و دیگر نواحی و اقطار آن دیار ، مبانی حکومت را اساس نهادند ؛

آن حوادث و تقالیب او ضاع روزگار که در دیار دکن کار حیدر علیخان را از حالت سپهداری و سرگروهی ، درگذرانیده او را بر سریر فرمانروائی و کشور خدیوی و دارائی متمکن گردانیده تقریباً معاصر آن سوانح وانقلابات او وار بوده در صوبهٔ بنگاله که دنباله آن منجر بدان گشته که شرقی اندیه کمپنی یعنی تاجران انگریزی نامزد شرقی صوبه هندوستان از حالت تجارت مختصر بمنصب جلیل دیوانی این سه صوبه بنگاله و بهار و اودیه اختصاص یافتند و از ان پس از مطلع دیوانی دراندک زمانه نیّر جهانفروز سلطانی طلوع نموده بر تمامی مرز بوم محتوی بر ناز و نعمت فراوان زاینده خیرات بیکران پرتو انداخت ،

داعیه ارتقای حیدر علی خان بر معارج حکومت در حدود جنوبی هندوستان همان باعثه عروج کمپنی انگریزان بوده برمدارج سلطنت در ممالک شرقی آن ، وعلت مشترک آن داعیه و این باعثه هرج مرجی نمایان بود که از رهگذر یغما و تاراج افواج غربیه بقیادت نادرشاه ایرانی و احمدشاه درّانی در ممالک هندوستان صورت گرفته ، وبناچار ، پس از انکه از ناستوده شیم عالمگیر (چنانچه بالابدان اشارت رفت) آن دولت مشرف باختلال شده واز

جنگ وجدال بسیار وکشت وخون خانگي فراوان که درمیان
اولاد واحفادش بوقوع آمده کارش بفتور وزوال گرائیده بود از
نهب وتاراج نادرشاهي اولاد از یغماگري وغارت گستري
احمد شاه ابدالی چند باره اثری از آثار سلطنت باقي نمانده ودست
روزگار خاک مذلت گوناگون برمفارق واپس ماندگان دوده
شهریاري افشانده ؛ حاکمان وصوبه داران آن دولت
عظیم الشان که برچندین صوبجات فراخ ووسیع که یکیک
ازان بسرخود مملکتی بود احتواداشت از اطاعت ونیابت
آن دولت سر برتافته دم از استقلال واستبداد زدند
وبدواعي رشک وهم چشمي درصدد استیصال یکدیگر
شدند ؛ چنانچه مشاهده این خصوصیات نهمین کنپني تاجران
طبقه انگریزي وحیدرعلیخان را درین زمان دعوت کرده بود
که بنای حکومتی دران نهند واین چنین فرصت کار را از
دست ندهند ؛ بلکه جماعه مرهته را نیز که بنیان ریاست شان
پیش ازین روزگار صورت تاسیس پذیرفته بود نیک
قابو داده تافتوحات خودرا ازسرکار شمالي مملکت حیدرآباد
تاحدود دهلي وآگره واز خلیج کنبي که برسواحل غربي زمین جزیره
نماي هندوستان واقع است تا خلیج بنگاله یا سواحل شرقي
آن ، وارسانیدند وهیبت وسطوت خودرا درسرتاسر

ممالک که مابین اینحدود واند درانداختند ؛ و ازینجهت که دار الملک این فرقه متغلّبه در مرکزي بهره هندوستان است واسپان آنمکان خاصه مادیان سرزمین ایشان خیلی سبکتاز و تیزجولان می باشد یکسر مصائب صوبجات شکسته بسته گرد پیش خودرا با خیول تیزتگ و باد رفتار و افواج یغماگر جبّار خویش دوبالا ساختند ؛

دربیان فطرت ارجمند وهمّت بلند و مطامح دور و دراز نواب حیدرعلیخان وسلیقه درست خداداش درکفایت مهام سپهسالاري ومهمّات ملکداري و شمائل نفساني آنسپهبد کامگار دولت جدید رابانی ؛

اگرچه اختلال نظام مهام دولت دهلویه سبب بروز چندین طرفدار فرصت وقت غنیمت شمار گردیده ، ولیکن از میان آنهمه جاه جویان ، نواب حیدرعلي خان ممتاز وبرزید قابلیت کشورکشائي وصلاحیت دارائي مخاز بود چه این سپهدار بختیار نه مانند دیگر نوابان وصوبه داران ، پس از نیابت وباجگزاري دعوي استقلال در حکومت وطرفداري کرده ؛ ونه مانند قدیم راجگان هندوستان سراز اطاعت وفرمانبري برتافته باسترداد مرزباني خانداني خویش ، قدم همّت برافشرده ؛ ونه چون

رئیسان قبیله و اُلوس، که در هوس بلندی نام و از دیاد ننگ و ناموس بهمداستانی و پای مردی ایشان خاصه در این چنین زمان در ممالک توران و ایران مصدر امور جلیله میگردند، رنگی بر روی کار آورده؛ و نه به برافراشتن رایت امامت یا ولایت دگرد آوردن خلائق بدعوت چنانچه اکثری از پیشینیان و کمتر کی از پسینیان بدان حیله و بدین وسیله از مرتبه ولایت و پیری بدرجه علیّه حکومت و امیری رسیده اند، از حضیض مروسی باوج رئیسی ارتقا نموده، بلکه بمحض سعادت طالع و بلندی فطرت و علوّی همت و مزید هوای جاه و مکنت و فرط آرزوی بلند نامی و رفعت که توانائی و صلابت اعضا و تیزی و قوت حواسّ ظاهر و نیرومندی و اصابت قوای باطن و کمال تفرّس و تفطّن و وفور تیقّظ و بیداری در مهام ملکداری و تطلّع بر آثار و اخبار دور و نزدیک از بلاد و عباد و تفحّص از ضمایر و سرایر اعدا و تحمّل مشاق روز هیجا و بخشش و بخشایش بجا و تدبیر و مشورت در مهام عظام و مانند آن خجسته صفات و فرخنده ملکات، او را نیکو شایسته آن هوا و این آرزو گردانیده بود از حضیض سپهداری باوج گرانمایه کشورخدیوی و شهریاری ترقّی نموده؛ همّت والا نهمت او در هوای کشورکشائی و هندخدیوی نهمین مقصور بود بر اینکه دولت دودهٔ تیموریه از آب و تاب رفته را

برونق وبهای پیشین باز آرد وسطوت باغیان وغاصبان آنرا برشکند، سپس سر آن آب بجو باز آمده را بسوی دودهٔ حیدریه (یعنی خاندان خویش) باز گرداند بلکه آن امیر دولتیار بر درایت وکفایت خود درباره کشورکشائی وتاسیس بنیان دارائی آنقدر وثوق داشت که مطمح نظر بلند وفطرت ارجمندش این بود که بتجدید آن دولت را چنان اساسی نهد وحوزهٔ آنرا چنان سعتی دهد ومدت آن دولت را چنان پاینده گرداند که نسبت به نخستین بنا استوارتر وفراختر وبناچار پایدارتر باشد؛ وامیران باغی سست بنیاد وصوبه داران طاغی خدیعت نهاد را که برخرابهٔ آن دولتسرا ویرانهٔ آن شاهانه بنا بمواد وخرد وریزه باقیمانده اش عمارت امارت برآورده بودند آنچنان خوار ومبتذل می پنداشت که زنهار شایستگی آنمنزلت ومقام که برحسب اقتضای بخت واتفاق، متصرف آن شده بودند نمیداشتند واز شعار ودثار مردی ومردمی وکفایت ودرایت که درروز میدان، مهمات رزم آرائی ودشمن شکنی را شایستی، ودرروز دیوان مصالح مملکت اندیشی ورعیت پروری را بایستی، یکسر عاری وعریان اند، وبجای آنکه آن امیران پست فطرت را خلل انداز عزایم جلیله خود انگاشتی اموال ورجال ایشان را بتدبیر شایسته خود برحسب اقتضای مقام زایندهٔ نقمت ووبال خود

شان می پنداشت ، درمیان امیران عهد خویش ، همین جماعه مرهته را مخل مقصد و مرام خود تو هم میکرد ، ولیکن چون از مدت متمادی با آن غافلان ناعاقبت اندیش آنگونه نزدحریفانه می باخت وآنچنان حیله وفسون برهمزن جمعیت آن یغماگران که وضع خاص حکومت شان بدان بآسانی برهم میخورد بکار می برد که دران بکام دل فیروز میگردید اورا ازینمعنی مایوسی نبود که بمقناطیس زردلهای ایشان بر باید یا بفتنه انگیزی خانگی اتفاق واقتدار ایشان معطل وبیکار دارد تا آنزمانکه افزونی اقتدار دولت روز افزونش دست تطاول ایشان بسته گرداند و پای سگاپوی شان درشکستن عزو شانش شکسته ؛ ولیکن تمامی اندیشه های دور دورازش درباره افزایش دولت و جاه خام ماند و یکسر منصوبه هایش ناتمام و جنگ و جدال متمادی ملالت انگیز که در کرناتک صورت گرفته بود اورا ثمر سودی و منتج امید بهبودی نگردید ، واگر در تمشیت مصالح دشمنانش خلل انداخت مفاسد آن برابرانه بسوی او عائد گشت ؛ او برای پیش بینش دریافته بود که عهد آشتی واتفاق درمیان انگریزان وجماعه مرهته اگر حالی صورت نگرفته احتمال قویست که عنقریب بعمل آید واین معنی بدلایل عقلی قبل از وقوع نزدوی ثابت شده بود که سبب همداستانی این دو فرقه بدسگالان که از افزایش جاه

و جلالش در تب رشک می سوختند از دست و بازوی مردانه او سر چنگهای نمایان و شکستهای عیان خورده بودند تقسیم ممالک محروسه اوست که مطمح نظر ایشانست ، و نیز به نظر دور نگرش مشاهده کرده بود که انگریزان همگی افواج خود را بسوی او متوجه خواهند کرد ، و جنود بنبئی و بنگاله تمامت جد و جهد خود را بر رغم او در حدود مالیبار بکار خواهند برد جائیکه سپاه حمایت پیشه اش بسیار کم است و پیرو ناچار آن ناحیه بی پناه از ممالک او بیورش ایشان تباهی پذیرد ،

القصّه عهد صلح و صلاح که حیدر علی خان آنچنان از و میترسید درمیان فریقین بد اندیش بوساطت مادهوجی سیندهیه بسته و بکاردانی و سلیقه شعاری مسطر اندرسن سر براه نموده شد ؛ شرط نهم از شرایط عهد و میثاق بسته این بود که حیدر علی خان همگی بوم و برا که از دولت انگریزیه تصرّف کرده بود باز پس دهد و تمامی اسیران را که برگرفته و اگذارد و در آینده از تاخت و یورش احتراز کند ،

برحسب پیش گوئی حیدر علی خان از بنبئی جمعیتی از سپاه بقیادت جنرل ماتهیوس بسواحل مالیبار بیاریگری کرنیل هنبرسطون که بگام اضطرار خائب و خاسر از پلاچری میرفت فرستاده می شود طیپو صاحب باستماع این خبر برسبیل ایلغار از کرناتک

تیز بشتافت تا راه تلاقي شان زند و با جمعیت گران از سپاه مصحوب سطرلاي سپهدار قشون فرانسیسیه بهیئت مجموعي برافواج انگریزي حمله آورد ولیکن بمدافعه پر دلانه کرنیل مالیو ناکام باز گردانیده شد ؛ آنگاه طیپو صاحب بزودي خیمه ها برکنده از راه پلاچري برجناح استعجال بازگشت ؛

موجب بازگشت ناگهان طیپو صاحب ، خبر وحشت اثر بیماري یامرگ حیدر علي خان بود که بدو رسیده ؛ مرگ این سپهسالار نامي اگرچه چندي پنهان داشته شده ولیکن گمان غالب همین است که در اخیر سال ١٧٨٢ ع این واقعه ناگزیر صورت گرفته ؛

الحق نواب حیدر علي خان یکی از فرمانروایان عظیم الشان و سپهداران بدیع العنوان هندوستان بوده فطرتش عظمتی داشت وسعتی که یک مرتبه برتمامي خصوصیات سپهسالاري و شهریاري میرسید و برخطوب میداني و مهام دیواني احتوا می نمود ؛ ازکار و بارش چنان پیدا میگشت که گوئي تمامي هنر و کمال که دربایست تاسیس و تایید سلطنت جلیله باشد مانند عطایاي وهبي یاطبعي از فطرت ارجمندا و بررسته بود ، وبکمال ژرف نگاهي ازکوچکترین نمایش یاآغاز امري بانجام آن پي مي برد که زنهار از نظر شاملش غایب نمیگردید ؛ ساختن آنچنان جیش سلحشور پرچابک و چست از مردم هندوستان که ازان گاهی برنخاسته

وشاید برنخواهد خاست، و تسخیر کردن بعض ممالک بزور شمشیر،
وبدست آوردن دیگر بلاد بقوّت رای و تدبیر، وبرداشتن
این ممالک وبلاد رابدان درجه از عمارت ورفاهیت وامنیّت
وشگفتگی که پیشتر ازان دران نشانی نبود کرشمهٔ بود از درایت
وکفایت نواب حیدر علی خان وشمّهٔ از فطنت وفراست
آن بانی سلطنت جدید در هندوستان، علاوه بنیاد نهادن
دولت جلیله وفرود آوردن طبقات اهل فرنگ که سرباوج
حکومت وایالت برداشتن می خواستند بحضیض حالت
نخستین شان که تجارت وکارخانه داری باشد تابمثابه دیگر رعایا یکسر
تحت حمایت وفرمابرداری سلطنت هندوستانی زندگانی میکرده باشند،
همّت والایش بدان مرتبه علیّه رسیده بود که نهمین میخواست
که مرتبه عظیمه ملک التّجاری را که ازان برتر پایه در عالم تجارت
نباشد ازآن دولت هندیه در آشیه یابلاد سمران قایم گرداند،
بلکه ازین مقام بالاتر پرواز کرده بدان اوج رسیده بود که در ممالک
شرقیه هیچ همّت بلندی کمندی بکنگره اش نیندا خته یعنی مطمح
نظرش این بود که بنای سنگاری از جهازات یاجمعیّتی گرانمایه از
مراکب جنگی دریائی برنهد؛ تابوسیله آن سواحل شرقی وغربی
هندوستان از تاخت وتاراج وتغلّب وتصرّف بیگانگان همواره
محفوظ وازرفاهیت وامنیت محظوظ بوده باشد، اگرچه حیدر علی خان

آئینگری و قانون سازی را شیوه نورزیده باری در ممالک محروسه خویش ظاهرا بهنر و کمال گوهریش آنچنان دستورات آرمیده فرمانروائی و قوانین سنجیده دارائی را تاسیس نهاده که نهمین رعایای چندین بلاد تسخیر کرده جدید، هواخواه و مهرورز وجود کرامت آمودش باقصی الغایه بودند بلکه ساکنان دیگر بلاد مجاور ممالک محروسه اش بدل آرزوی آن داشتند که در کنف حمایت و حراست او درآیند و در سایه عطوفت عام او خوش و خرم زندگانی کنند؛ همین جماعه نائران از میان رعایای او بسرکشی و طغیان که خاصه آن طبقه است مستثنا بودند چه اینجماعه طاغی اگرچه ظاهرا بسهولت مسخر گردیده بودند هنوز سرشت عاصی و سرکش شان از تسلیم و انقیاد ابا می نمود؛

نهمین حریفان جنگجو در امور وابسته رزم و پیکار با حیدر علی خان در مقام ترس و باک بودند بلکه در فنون و تدابیر ملکداری نیز از وحساب میگرفتند و پرحذر زندگانی میکردند، القصه هیچ ارتیاب درین باب نیست که او یکی از جلیل القدرترین مردم روزگار خود بود در خصوص ملکداری خواه در ولایت فرنگستان خواه در ممالک شرقی آن،

(از مهمین ملکات او یکی این بود که) از ستمگری و بیرحمی آنقدر پاک و بری می زیست و از مردم آزاری آنچنان مجتنب و محتاط می بود که می توان گفت که او درین باب از تمامی کشورکشایان قدیم بلاد

شرقیه که اخبار ایشان بما رسیده گوی سبقت ربوده یا بمزید شرف ممتاز بوده، ولیکن چون او از خیانت و ناهنجاری خانگی پر متنفّر بود و امانت و دیانت را خودش بجد کار می بست و شرایط جنگ و پیکار را نیک مراعات میکرد، بنابران در عقوبت مجرمان و مکافات خائنان بغایت سختگیری می نمود چنانچه در بعضی ازین گونه صورت نزد مردمان ظاهر بین خاصه آنانکه از حقیقت واقعه آگاهی نداشتند و در پژوهش آن اعتنانه، چنان مخیّل میشد که مگر او از طبقه جبّاران یا جرگه سنگدلان و خدادور انست و (از گزیده عادات او یکی این بود که) از بیهوده و انمایش و حشمت و نخوت آمیزشان و شوکت که از مهمین عادات دربارهای هندوستان است نفرت میداشت، و با دوستان و درباریان و منصبداران باغایت همدمی و موالفت و آشنائی و مباسطت می زیست؛ و از تمنّع و احتشام که سجیّه امیران شرقی است می پرهیزید و در خانه و در حضر چنان بی تکلّف و آزادانه زندگی میکرد که در لشکرگاه و سفر،

اگرچه نواب حیدر علی خان نسبت بطبقه انگریزان از هیچ گذر خطاهای خودشان و قدری از جهت رخنه گری و خلل اندازی ایشان در منصوبهایش کار عداوت و عناد را بغایت رسانیده بود و گوئی دشمن جانی ایشان گردیده از امارات

دونی وناکسی حلیه نگار یا ترجمه نویس او (که افرقه انگریز انست)
پنداشته خواهد شد که بدین سبب در اظهار کمالات او از خود
بقصور راضی گردد یا گرانمایه ملکات او را پوشه ؛ عیبی که هنرهای
او را گونه داغدار کند ، (وکیست که بمضمون

بیت

سیر کردیم درین دیر زمه تا ماهی
هیچکس نیست که بیداغ بود در عالم

یکسر از عیب بشری پاک دبریست ، این بود که در افزودن سرمایه
ثروت وغنا در نهب وتاراج بلاد وقتل وسفک دمای عباد
هیچگونه وا ایستادی و تاملی نمیکرد و ازین رهگذر نام جبّاری را
گوئی نقش نگین خود گردانیده ؛

مجملی از احوال اسلاف کرام و آبای والامقام نوّاب محامد انتساب حیدر علی خان بهادر مغفور، بانی دولت اسلامیه میسور؛

اجداد امجاد نوّاب فرخنده القاب به قبیله جلیله قریش انتساب داشتند بر تعیین اینمعنی که در چه عهد و کدام کس از ایشان از عربستان تحست در هندوستان وارد شده روایت مساعدت نمیکند آبای عظام نواب همایون فرجام در قصبه کولار بعزّت و احترام زندگانی میکردند و بعضی از ایشان بمنصب قضا از میان اقران ممتاز بودند،

"(میگویند که پدر جد بزرگوار آن امیر سعادت یار شیخ ولی محمد بعزیمت زیارت بقاع متبرکه درزی صوفیه از بلده دهلی برآمده در عهد حکومت محمود بن ابراهیم عادلشاه فرمانفرمای بیجاپور بشهر کلبرگه دکهن در جوار مزار سیّد محمد گیسو دراز که از مریدان شیخ نصیرالدین چراغ دهلی است و از راه کمال اکرام و اعزاز ایشانرا در آن دیار بلقب شاه بنده نواز میخوانند سکنا گزیده خودش سجّاده آرای عبادات و اوراد و تلقین و ارشاد گردید و پسر سعادتمند خود را

(که محمد علي نام داشت وهمپای شیخ ازد هلي آمده بود) بتحصیل علوم
دیني و معارف یقیني مشغول گردانیدند چون آن نونهال سعادت
و اقبال از اقتنای سرمایهٔ فضل و کمال پرداخته بسن شباب
رسید پدر عالیمقدار دختر بعض موالي آن درگاه را که بشرافت
نسب و کرامت حسب امتیاز داشت بسلک ازدواج فرزند
ارجمندش درکشید ازین صدف بحر عفّت و شرف چهار
گوهر شاهوار پدید ارشدند بدین ترتیب ۱ شیخ محمد الیاس
۲ شیخ محمد علی ۳ شیخ محمد امام ۴ شیخ فتح محمد ؛ شیخ
ولي محمد پس ازانکه روزگار دراز تا او اخر حکومت علي عادلشاه در طاعت
و عبادت جناب احدیّت بسر برد بجوار ایزد پاک ازین تیره
خاک انتقال نمود و شیخ محمد علي که بعلي صاحب شهرت داشت
پس از ارتحال پدر بزرگوار از شهر کلبرگه با اهل و عیال به بیجاپور
انتقال کرده بمحلّهٔ شایخ پوره بخانه برادران حالیاه اش که هفت
تن ، و در رفاقت شیخ منهاج الدین سپهسالار والي بیجاپور در برگه
رساله داران منسلک بودند رحل اقامت افگندند و ایشان
از ره مگذر فرط محبّت که باخواهر داشتند قدوم شیخ محمد علي را فوز عظیم
انگاشته در تقدیم لوازم خدمتگزاریش بجان میکوشیدند و دقیقه
از ملاطفت و دلجوئي نامرعي نمیگذاشتند شیخ نیک نام هنوز
روزکی چند در آنمقام با آسایش و آرام با ایشان بسر نبرده بود که

ادوار بوقلمون زمان ، سنگ تفرقه در جمعیت ایشان انداخت و آن برادران نامجوی در مصافیکه میان جنود سلطان دهلی که باستخلاص بیجاپور آمده و افواج والی آنولایت که بسرکردگی شیخ منهاج الدین بدافعه آن تعیّن نموده شده بود اتّفاق افتاده و تلاقی فئتین در ظاهر کلبرگه رو داده دلیرانه جنگیده هر هفت تن شهید شدند ؛ و نام نیک پردلی ازین جهان بردند ؛ شیخ علی صاحب ازین واقعه جانگداز نیک خسته خاطر و تنگدل گردید و ازین بیش بود و باش آنجا خنک و بیمزه انگاشت بنابران باخاتون غمزده و محزونش (که در سوگ مرگ ناگهانه هفت گرامی برادر ، دل نالانش برآذر بود و شاهده آثار باقیمانده آن از نظر نور فتگان هر زمان وحشت تازه اش می افزود) معه دیگر وابستگان بصوب کرناتک بالاگهات نهضت نموده در قصبه کولار نزول کرد شاه محمد دکهنی که مردی ستوده صفات و از قبل قاسم خان صوبه دار خطّه سرا بحکومت آن مکان می پرداخت بسابقه معرفتی که با شیخ داشت ورود او را در آنمقام بتعظیم و اکرام تلقّی نموده مقامی شایسته از بهر سکونت ایشان تعیّن فرمود و پس از چندی از جهت وفور دیانت و مزید امانت که در شیخ بزرگوار معاینه کرد زمام نظم و نسق تمامی امور خود بکف کفایت او واسپرد تا آن نیکو نهاد مدّتی مدید دران مقام بعزّت و احتشام بسر برد ؛

وچون شیخ علي صاحب در سنه ۱۱۰۹ ازین جهان فاني رخت بسراي جاودانی کشید پسر کلانش شیخ محمد الیاس به نیابت پدر مرحوم پرداخته در نظم مهمّات وابسته سربراه کاري وامور متعلّقه خانه داري کفایت ودرایت راکار فرموده وبرادران ومنتسبان خود رانیکو پرورش نموده ؛"

عروج شیخ فتح محمد بمراوج سپهداري وطلوع اختر ولادت نوّاب حیدرعلیخان ازافق توفیق باري ؛

چون شاه محمد حاکم کولار رحلت نمود شیخ فتح محمد بفتواي بسالت وپردلي گوهري بیکار درخانه نشستن را ننگ مقام نامجوئي ومردانگي دانسته بی اجازت برادر کلانش که مرد درویش مشرب قناعت پیشه بود رهگراي کرناٹک پائین گهات گردید ودرآنجا بسایقه مستقیمي که درتحصیل معاش داشت بزودي درسرکار نواب سعادت الله خان صوبه دار ارکاٹ راه مداخلت پیدا ساخته اوّلا بسرگردگي پانصد پیاده وپنجاه سوار سرمایه اعتبار اندوخته وباسم سپهدار موسوم گشت وآنگاه بمرور زمان مصدر تردّدات شایان شده بمرتبه بلندتر متمکّن گردیده بقیادت ششصد پیاده وپانصد سوار پرداخت درهر معرکه که میرفت مظفّر ومنصور باز میگشت تاآنکه در اواخر حکومت نوّاب موصوف در

جنگیکه بمقام چنجي از اعمال کرناٹک راجه سیسکه را با نواب اتفاق افتاده و راجه شیر دل با چهارده نفر سوار از رود سکراتیرت که در عین طغیان بود در گذشته خود را بي محابا بر فیل سواري نواب که در قلب هیجا در میان پانجهزار سوار و سیزده هزار پیاده دیگر طرف رود صف آراسته مستعد جدال استاده بود زده میخواست که سنان نیزه از سینه نواب بگذراند در اینزمان همین شیخ فتح محمد سپهدار بود که از میان تمامي افواج پیشتر شتافته سپر حمایت نواب از ان نائبه گردید و بضرب شمشیر، راجه بي باک را بر خاک هلاک انداخت بجلدي این کار مردانه بانعام علم ونقاره سربلندي یافت ؛ سپس چون نواب سعادت الله خان وفات کرد واز رهگذر نزاع و پرخاش که در میان عزیزان وخویشان او صورت گرفت اخلال تمام دران ریاست راه یافت شیخ فتح محمد از بود و باش ارکات دل برکنده با حشم وخدم خود بسوی بالاگهات معاودت نمود و اهل وعیال خود را در کولار گذاشته بعزم ملاقات برادرزاده اش حیدر صاحب پسر شیخ محمد الیاس که در رفاقت راجه میسور روزگاری بکام داشت بمیسور بشتافت و دران سرکار بخدمتی شایسته منصوب گردیده بخطاب نائک (که در زبان سنگسکرت مرادف سپهدار

است) عزّ اختصاص یافت ؛ و پس از انکه نظام امور سرکار میسور برهم خورد فتح محمد نائک ازان خدمت استعفا خواسته بکولار مراجعت کرد و چندی در انجا بیاسود هنگام اقامت کولار حضرت آفریدگار او را دو پسر کرامت فرمود نخستین ایشان باسم شهباز صاحب نامیده شد و دومین که بعد دو سال بعرصه شهود آمده بود (و باسم ولي محمد خوانده) در عهد گهوارگي در مهد فنا خفته ؛

چون همّت والا نهمت فتح محمد نائک هنوز جویای نام بلند و پایهٔ ارجمند بود با جمعیت چارصد پیاده و دو صد سوار آن سپهدار نخستیار مترصّد منصب جدید پیش درگاه قاینخان صوبه دار سرا* رفت خان قدردان مردم شناس سئول او را بشرف قبول پذیرفتاري نموده بقلعه داري حصار بالاپور نامزدش فرمود و سپهدار کامگار با جمعیّت پیاده و سوار که همراه رکاب داشت بدانصوب گرائیده بوظائف قلعه داري پرداخت و چون آب و هوای آن مکان بمزاج او خیلی سازگار آمد وابستگان خود را از قصبه کولار در جوار خود طلبید و روزگاری دراز دران ناحیه با بهجت و شادماني بسر آورد درین مقام سعادت قرین ایزد جهان آفرین او را در سال ۱۱۳۴ هجري فرزندی بختیار ارزاني فرمود که از انوار

---

* خطه کلان بقرب یکصد میل انگریزي بجانب شمال سریرنگپتن ،

جبینش درخشان منوّر گردید و از شواهد طالع همایون و دلایل زایچه میمونش چنان معلوم گردید که آن لعل شبچراغ درج سعادت و بختیاری گوهر شاهوار زیبنده دیهیم امارت و شهریاری خواهد گردید و چون آثار سروری و ایالت و نشان پردلی و بسالت از صحفات وجنات او هویدا بود آن گل سرسبد دودهٔ علی بنام حیدر علی خوانده شد ؛) " اینست آنچه مردم عامی درین باب روایت کرده اند ؛

ولیکن راویان ثقات چنین حکایت میکنند که شیخ محمد علی جدّ بزرگوار نواب حیدر علی خان پس از انکه دختر سید پارسارا که یکی از اعیان کولار بود در حبالهٔ نکاح خود آورد و با بستگان خود را بدانجا نقل کرده طرح سکونت در انمقام انداخت از بطن این بانو او را یک پسر و یک دختر پیدا شد پسر بنام فتح علی موسوم گردید و دختر هنوز نزاده بود که پدر جهان فانی را مدرود نمود ؛ فتح علی بخانه جد مادری خویش تربیت و تعلیم یافت و از جهت سیادت خُولت (یا خاندان مادری) او را بمیر فتح علی میخواندند ؛ میگویند که میر فتح علی خداوند ملکات نامی و صفات گرامی بود و چون بسن شباب رسید جمعیّتی از سپاه از پیروان پدر مرحومش و غیر آن فراهم آورده در رفاقت نواب دلاور خان حاکم سرا چندی بعزت و احترام بسر برد ؛ و دران مقام مصدر کارهای شایسته شده آخرکار

بسپهداري دو هزار پیاده و پانصد سوار سرمایهٔ اعتبار اندوخت و باقب نائک ممتاز ساخته شد؛ چون روزگاری برین منوال بگذشت باری چنان اتّفاق افتاد که میر فتح علی نائک بابرات مبلغ خطیر در وجه بقیّه تنخواه خود که حاکم سرا بر میر علی اکبر خان زمیندار بعضی از نواحی آن خطّه نوشته بود بدان ناحیه رفت میر نامبرده چون زر نقد نداشت قطعه تمسّک آن بمیعاد ششماه به میر موصوف داد ؛ ولیکن هنوز زمانه ادای برات طی نشده بود که برات زندگانی میر بپایان رسید ؛ و آنچه از نقد و جنس از و باز پس مانده بعلّت بقیه خراج که برذمّه او بود کارکنان حاکم سرا بحیّز ضبط درآوردند فتح علی نائک بر میعاد موعود باتمسّکی که داشت پیش بیوه میر مرحوم رفته درخواست زر یادختر (که از میر مرحوم یادگار مانده بود) نمود بیوه مسکین چون استطاعت ادای زر نداشت و دامادی نائک را ناپسندیده نمی دانست زر تمسّک را کابین آن نازنین شمرده او را بمیر فتح علی نائک بزنی واسپرد ؛

میگویند هنگام باردار ی این خاتون که مجیده بیگم نام داشت او را بزیارت پارسائی که بطهارت ظاهر و باطن دران مواطن موصوف بود و بنام حیدر شاه معروف از ببر دریوزه همّت بردند ؛ آنمرد خداپرست بشارت فرزند نرینه داد و فرمود

تا اورا بنام حیدر علي موسوم کنند ؛ چنانچه فرزند سعادتمند در سال یکهزار و یکصد و بیست و نه هجري مطابق یکهزار و هفصد و هجده عیسوي که بچندین وجه قرین قیاس می نماید در موضع دیونهلی در جوار کولار از مادر بزاد و در های فیروزي و اقبال بر روي دودمان وا کشاد ؛

فتح علي سپهدار در خدمت حاکم خطّهٔ سرا باهمان جمعیّت روزگاري دراز خرسند و کامگار بسر آورد و هوای از دیاد مکنت و جاه پیرامون خاطرش نگردید تا آنکه امور حکومت دلاورخان از نظام در افتاد ؛ و کار سپاه از جهت بي زري به تنگي و عسرت کشید ؛ در اینحال بفتواي ضرورت سپهدار موصوف بجستجوي خدمت دیگر در آمده عزیمت سریرنگپتّن نمود و در اینجا روزگار با او سازگاري و بخت و دولت یاري کرد تا در سرکار راجه میسور بسپهداري دو هزار پیاده و پانصد سوار که همراه خود داشت سرافراز گردید ؛ و این روداد که سرمایهٔ تمامي جاه و مکنت و شان و شوکت آینده او بود در سنه یکهزار و یکصد و چهل هجري یا یکهزار و هفصد و بیست و هفت عیسوي صورت گرفت ؛

از قدیم الایّام زمیندار خطّهٔ میسور که محتوي بود بر سي و دو قریه خراج گزار راجه چکراپتّن ، و این راجه یکي از باجگزاران خدیو اعظم مهاراجه اناگندي بود که نسبش بدودمان والاشان راجگان

---

* قصبه حاکم نشین هفت پرگنه بمسافت سي و پنج میل شرقي بنگلور ؛

و یگانگی می پیوندد که در بعضی از ازمنهٔ سالف بر سر تا سر ممالک هندوستان واقع زمین جزیره نمای هند فرمانروائی داشتند ؛

اگرچه بتقالیب روزگار از شهر چکراپتن اکنون بجز نام نشانی درمیان نیست ولیکن از آثار عمارات آن می توان پی برد که مقام آن بر شمالی کناره رودکاویری بقرب سه میل از سریرنگپتن بوده است ؛ پسین راجه این مقام سری رنگه رائل بود و چون او در سال یکهزار و ششصد و ده عیسوی مرد و قایم مقامی باز پس نگذاشت لقب راجگی و زمینداری او براجه واتیار زمیندار میسور باز گردید ازان باز اهل خانواده میسور لقب راجگی برخود گرفتند و بنای نشستن بر تخت نهادند و بمرور ایام گام بگام به تسخیر املاک و اراضی رئیسان قرب و جوار، حوزهٔ مملکت خود را وسیع و فراختر گردانیدند ؛

درمیان این خاندان دستوری بود مستمر که هرگاه راجهٔ از ایشان لادلد مردی خویشان و قریبان، تمامی نوزادگان خورد و بزرگ خاندان را که باراجه مرحوم در یک سلسله نسبی منظوم می بودند در انجمنی فراهم آوردندی و از آنمیان کودکی سه ساله یا پنجساله را به مهتری برگزیدندی و بدین وسیله تا مدت دراز خود شان بتکفل مهام امور حکومت بنام اولیای راجه صغیر پرداختندی و درین عهد وظائف تربیت و فوائد

مملکت درمیان سرکردگان آن خاندان منقسم بودی دیگی از ایشان بنام دلوائي یعنی دستور کارفرما یا وکیل مطلق ممتاز ساخته شدی ؛

رودادی ازین مقوله پس از آمدن فتح علي نائک درین سرکار بزمانهٔ قلیل صورت گرفت چون راجه درسال یکهزار و هفصد وسي و شش عیسوي جامهٔ عنصري گذاشت وفرزندی جانشین نداشت بدستور سطور کودکی سه ساله را برگزیده بنام چیک کشنه راجه موسوم کردند و زمام حل و عقد حکمراني بدست گوراچري نندراج واسپردند ؛ واین دستور خیانت پیشه بمکائد و فنونی که داشت در اندک روزگار اقتدار راجگي رابرنهج غصب ، خودش متصرّف گردید فتح علي نائک بحسن سلیقه که در استمالهٔ واسترضای این دستور بکار برده وبمساعي جمیله که درکفایت مهام مرجوعه بوي بتقدیم رسانده آنچنان در دلش راه پیدا ساخت که درکفایت تمامي مهمّات عظیمه ، دستور کارفرمای میسوراورا بر دیگر منصبداران رجحان دادی و فوج او را بر دیگر افواج مزیّت نهادی ؛

چون فتح علي نائک در سال یکهزار و هفصد وسي و هفت عیسوي سرای فاني را پدرود کرد و زمام سپهداري

جمعیت پیروانش بطریق میراث بدست فرزندانش علی نائک شهباز خان وحیدر علی در افتاد این جوانان چالاک در قلیلی از زمان از پیشگاه دستور کار فرما بخطاب سپهداری ممتاز گشتند؛ ولیکن در عرض دو سال بعد این رویداد از جهت بعضی حرکات ناملایم مزاج دستور از ایشان متغیر شده رقم عزل بر منصب شان کشید بناچار این هر دو برادر با اتباع و اشیاع خویش راه ارکاط پیش گرفتند و در آنجا بسرکار نواب صفدر علی خان که در ان زمان از بهر مقاومت افواج مرهته که در سال یکهزار و هفصد و چهل و پنج در سرزمین کرناتک تاراج و یغماگری را بنا نهاده و دست ستمگری بر رعایای آنحدود گشاده بودند درنگاهداشت افواج جدید اشتغال میداشت نوکر شدند؛ در عنفوان جوانی حیدر علی نائک را بادو دماغی بلند اتفاق رشته و پیوند دست داد یعنی دختر میر معین الدین حاکم قلعه کرپه خواهر میر علی رضا را در سلک ازدواج کشید از بطن همین بانوی نیکخوی در حدود سال یکهزار و هفصد و چهل و نه عیسوی فرزند گرامیش طیپو صاحب بوجود آمد؛

چون در سال یکهزار و هفصد و چهل و دو عیسوی نواب صفدر علی خان بردست خویشاوندش مرزا علی ویلوری کشته شد این هر دو برادر باز از منصب خویش معزول گشتند، آنگاه

مکتوبی درخدمت دستورکارفرمای میسور ارسال داشتند
واو بتصوّر فوائد عائد شدنی از رفاقت این پردلان و جمعیّت
پیروان شان ملتمس ایشانرا بشرف اجابت مقرون گردانید
حیدر علی نائک پس از مراجعت در میسور بزمانه اندک زوجه
دیگر، خواهر مخدوم صاحب دختر قاضی سریرنگپتّن را بجیالهٔ نکاح خود
درآورد و در سال آینده چون برادرش شهباز خان وفات
کرد باهمگی اموال وجهات پدر را متصرّف و بر تمامی جند و حشم
برسبیل استقلال سپهدار فرمانفرما گردید ازین پس
اورا از سپهداران بلند نام شمردندی وبلقب حیدر علی
نائک خواندندی ؛

اکنون حیدر علی نائک بجای پدر والامقام در مرتبه سپهسالاری
متمکّن گردید و دستورکارفرمای میسور بردرایت وکفایت او
وثوقی تمام داشت و سپهدار نامجوی بتقدیم مساعی جمیله
وکارسازی مشاغل جلیله بتاکید استحقاق خود میکوشید؛ چنانچه درآخر
شگرف کاری وحقگزاری نائک موصوف آنچنان در دل
دستور میسور ثابت وراسخ گردید که در هر مهمّی که پیش
آمدی رجوع باستصواب رای رزین و فکر متین او کردی ،
و هر جنگ و پیکار که رو نمودی استعانت از دست و
بازوی مردانه آن سپهدار چابک و فرزانه جستی ؛ درین

ایّام کارگزاري و شگرف کاري حیدر علي نائک زبانزد خاص و عام گردیده بود و ازان شیر ینکاري و خوشخوئي و پایمردي و دلجوئي که در بدست آوردن دلهای کافه سپاهیان خاصه جماعه اسلامیان بکار می برد ایشان را اسیر دام هواخواهي ومحبّت خود گردانیده ؛

درین جزو زمان صورت حال این نواح برین منوال بود که از رهگذر تزلزل دستي که در اساس دولت ویجانگر در اواسط شانزده صد سال عیسوي راه یافته تمامي زمینداران و باجگزاران این دولت ، گردن حال خود را از بند بندگي و اطاعت آزاد ساخته هریکی از ایشان لقب خواجگي برخود بربسته بود و از ننگ فرمانبرداري و باجگزاري دارسته ، گرانمایه وتونگرترین ایشان زمیندار بنگلور بود لچهمن راج نام که بر مرز و بوم فراخ و وسیع مجاور سمت شمال غربي میسور فرمانروا بوده ؛ و علاوه دارالملکش که مدینهٔ بود محکم نهاد قوي بنیاد ، قلعه سیون درک که دران روزگار حصار نامدار دور از در افتتاح شمرده می شد در دست تصرّف او بود این راجه ساده نهاد از جهت پندار سطوت و اقتدار خویش وحسن ظنّی که نسبت بکار فرمایان میسور که از قدیم الایّام باوي در مقام غایت مودّت و ایتلاف بودند میداشت

از نگاهداشتن آنقدر عِدّت سپاه که از عُهده رعایت
وحمایت آنمملکت وسیع الفضا بیرون آمدی تساهل
واسساک می ورزید واز انجام کار این شیوهٔ ناهنجار نمی اندیشید؛
و چون این غفلت نمایان از راجه بنگلور نه ازان جنسِ
امور بود که بر مرآت ضمیر سپهدار میسور که در استخبار نهانی
اسرار وانتهاز فرصت کار ید بیضا داشت پرتو ظهور نیندازد
بنابران بباعثه حرص افزونی که اکثر غشاوه دیده راستی ودیانت
خاصه نوجاه طالبان میگردد دستور کارفرمای میسور را از راه اِطماع وتحریص
بران آورد که اورا اجازت دستبردی ناگهان بر بنگلوریان
غفلت توأمان دهد؛ دستور میسور بدینگونه اِغوا از راه رفته
بدین ناهنجاری رضا داد؛ وحیدر علی نائک در سال یکهزار وهفصد
وچهل وشش عیسوی باجمعیّت بیست هزار مرد برگزیده اش
از سرینگپتن بتسخیر بنگلور نهضت نمود راجه بنگلور که در عین
بی سرو سامانی درین بلای ناگهانی مبتلا شده بود هیچ تدبیر بجز این ندید
که درون حصار استوارش متحصّن گردید، وبدینوسیله تا یکماه
اندرون آن حصن حصین محصور واز آسیب افواج غنیم دور
ماند؛ وپس از انقضای آن مدّت سپهسالار میسور بدین شرط
که راجه بنگلور چهار لک روپیه نقد حالی بدو سپارد وضعف
آنمبلغ هر سال بطریق خراج براجه میسور میداده باشد از محاصره

دست برداشت ؛ و سنبھونا تھنامی را بنیابت خویش در بنگلور گذاشته مظفّر و منصور بصوب میسور رحلت نمود دستور میسور بدین روداد نصرت بنیاد آنچنان سرور و دلشاد گردید که سپهدار نامدار را باکمال اکرام و اجلال استقبال کرده انواع عطوفت و نوازش نسبت بوی مبذول نمود و بلقب بلند فرزندار جمند ممتاز فرمود ؛

ولیکن راجه بنگلور همینکه از ھجوم این بلیّه مشؤم رھائی یافت در صدد انتقام در آمده ھمّت برنگاھداشت جنود نو برگماشت و برتھیّه اسباب حرب و آلات طعن و ضرب نیکو متوجّه گردید و چون ازین جهات واپرداخت کوس بغاوت و عصیان برسبیل اعلان بنواخت و نیز نائب حیدر علي نائک را بزندان محبوس ساخت ، چون این خبر بمیسور میرسد بزودي حیدر علي نائک باجمعیّت بیست هزار پیاده و سوار نیزه گذار باز متوجّه تسخیر بنگلور میگردد و در ششم ماه صفر سال یکهزار و یکصد و شصت ھجري مطابق یکهزار و ھفصد و چهل و ھفت عیسوي بر دوري بیست و چهار میل از دارالملک بنگلور باافواج راجه دوچار می شود ؛ راجه ناآزموده کار اعتماد بر پردلي خویش و وفاداري سپاه جدید نموده بامیسوریان پخته کار آزموده کارزار گرم رزم و پیکار میگردد ؛ پس از انکه تا دیر آسیای ستیز و آویز

سخت گردان ماند سپاه راجه همگي پشت دادند و راجه خودش
در دست سپاه مظفر اسیر گردید ؛

سپهدار نامدار انتهاز فرصت نموده بمحاصره دار الملک
پرداخت محصوران تاب محاصره نیاورده بزودي شهررا
واسپردند و برهمین نمط دیگر قلاع و اضلاع آن مملکت بدست
تصرّف میسوریان درآمد ؛ سپهسالار نامدار فتحنامه این ظفرنامور
باغنایم و اسارار وانه میسور نمود ؛ ولختي از جنود خاصه خودرا
بحراست و حمایت دار الملک بسرکردگي سنبهو ناتهه
نائبش واگذاشت ؛

و انگاه سپهدار دولت یار همّت برپژوهش احوال
آن مملکت مصروف نمود و پس از انکه بمراتب جزدي
وکلّي آن نیک وارسیده بود دستور العملی گزیده از بهر تحصیل
باج و خراج معیّن فرمود و نقل این دستور العمل پیش دستور
کارفرماي میسور ارسال داشت ؛ دستور پخته کار بدریافت
مساعي جمیله آن سپهدار بختیار بسیار شادمان گردید ؛
ولیکن چون میترسید که مبادا خویشان و نیک اندیشان
راجه اسیر، مصدر شورش وبلوائي گردند و با نتزاع آن مملکت
لشکر کشند، نواحي بنگلور رادروجه تنخواه سپاه خاصه آن سپهدار
نامجوی برسبیل جاید اد بروی واگذاشت ؛ سپهدار نامدار

فرصت کار غنیمت شمرده بیهانه حراست و حمایت این
مملکت ، عدّت سپاه را از آنچه بود دو چند نمود و گام بگام حوزهٔ
حکومت خود را فراختر ساخته زمینداران و راجگان همسایه
و جوار را مطیع فرمان خود گردانید اگرچه از رهگذر سانحه جدید که
درین روزگار ناگهان صورت گرفته آنهمه عزایم که سپهدار
جاه طلب درباره فزونی مکنت و شوکت خود در نظر داشت
و در تمشیت آن همّت والا نهمت برمی گماشت چندی
درحیز تاخیر مانده بود و لیکن چون اختر اقبالش یار و بخت
دولت بیدار بود همگی موانع در آخرکار از میان راه گذر برخاست
و درخت خاردار میوه خوشگوار بار آورد که کام امیدش بدان
شیرین گشت ؛ توضیح این مقال و تفصیل این اجمال اینکه
درسال یکهزار و هفصد و پنجاه و یک عیسوی محمد علی خان نوّاب
کرناتک چنیکه در دست انواع محن مبتلا بود و افواج حریف
غالبش چند اصاحب و جماعه از فرانسیسان اورا در قلعه ترچناپلی
تنگ محصور داشتند بذریعه ارسال سفیری پیش راجه
میسور ، مسألت امداد و اعانتش بسپاه وزر نمود ؛ سفیر
مسطور تعلیم کرده شده بود تا در تحریض راجه میسور برامداد و
اعانت مزبور نیکو جد و جهد کند و آنهمه مراتب بدسگالی و
عداوت که چند اصاحب نسبت بآن راجه داشت خاطر

نشین او گردانند که چگونه هنگام حکومت ترچناپلي چند محال نیکو آباد ان از اعمال میسور غارت و تاراج کرده و چند ماه حصن حصین کارور متعلقه آنسرکار را محاصره نموده بود، بنابران این معني خیلی قرین مصلحت ملکداري خواهد بود که درهدم بنیان این دشمن طرفین نیکو کوشیده آید؛ ورنه در صورت فیروزمندیش در استخلاص کرناٹک هیچ شک نیست که دست تطاول برآن حدود خواهد کشود، وآنچه پیشتر نکرده اکنون خواهد کرد ونیز این سفیر اختیار داده شده بود که اگر این گونه استدلال ثمری نبخشد بوعده گرانمایه مبلغ زر در تحریض راجه بران کار کوشد وهرشرط که راجه ازبرای انجاح مرام پیش کند انگشت قبول بردیده نهد؛

دستورکارفرمای میسور که مردی ذوفنون و عیّار و یکی از بزرگ محتالان روزگار بود واز دیرباز بدل میخواست که حوزه ریاست رای میسور ازانکه بود فراختر گرداند وتمامي بلوکات وابسته ترچناپلي را منضاف آن سازد، در مقابله آن مبلغ زر وکمک سپاه درخواسته بهیچ شرطی از شروط راضي نشده جزاینکه نواب آن بلوکات و قلعه را براجه واسپارد؛ اگرچه پذیرفتن این شرط خیلی ناگوار طبع نواب بود بفتوای ضرورت بسوگند و یمین پذیرفته شدکه پس ازانکه چند اصاحب هزیمت داده و دشمنانش ازممالک محروسه اش بدرکرده خواهند شد قلعه

ترچناپلي بابلوکات وابسته آن بکارکنان میسور تسلیم نموده خواهد شد ؛

القصّه برحسب این عهد و پیمان جنود میسور درکارزار فراهم آمده و پس از انکه دستور میسور شش هزار نفر دیگر از جماعه مرهته نوکر داشته بود باتمامي حشم و سپاه در آغاز سال یکهزار وهفصد و پنجاه و سه عیسوي بصوب کرناتک نهضت کرد ودر ششم فبروري با جمعیّت دوازده هزار سوار و هشت هزار پیاده در ترچناپلي رسید ؛

بروایت ثقات بثبوت رسیده که در اثنای این جنگ و ستیز که هنگام محاصره ترچناپلي صورت گرفت حیدر علي خان سپهدار که بار سالهٔ خاصه اش بجا بکیهای نمایان و دستبردهای شایان از میانه تمامت سپهداران خود را ممتاز ساخته بود ، بسا اوقات تنها با معدودي از پیروانش محرّک سلسله جنگ و پرخاش میگردید ؛ چنانچه درین وقایع چندین کسانرا از جماعه اعدا در صف جنگ تن تنها کشته سرهای شان بعسکر بطریق نشان و نمونه فیروزمندي و ظفر خویش آورده ؛ بوسیله این نوع کارهای مردانه منظور نظر خاص و عام گردیده ؛

پس از هزیمت و قتل چند اصاحب و شکست جماعه

فرانسیس هواخواهانش، کارفرمای میسور از نوّاب محمد علي خان درخواست ایفای عهد و پیمان نمود و لیکن بیاعثه بی انتظامي امورِ سرکار نوّاب و بلحاظ حمایت و خویشتن داریش این معني از حیّز امکان نوّاب بیرون بود که آن حصن حصین حواله چنان حریف غالب و متین کند بنابران چنگ بذیل معاذیر ناوله پذیر زده بجای آن، بدادن قلعهٔ مُدراد بلوکاتش باضمیمه دیگر پیشکشهای ارجمند راضي شد؛ و لیکن کارکنان دولت میسور از قبول آن ابا نمودند و پس از انکه هردو فریق دم گرم از یاري و دوستداري میزدند سراز گریبان دشمني و جفاکاري برآوردند؛ آري

بیت

عشقهای کزپیِ رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود

آغاز جنگ حیدرعلیخان با انگریزان و آموختن رسم و راه اهل فرنگ درجنگ و پیکار وبرسرآمدن درین شیوه از اهل روزگار خاصه امیران آن دیار،

اگرچه راویان حالات بسالت سمات نوّاب حیدر علي خان درباره تناوري وتیرو مندي و پردلي و همّت بلندي و بیداردلي و هوشیاري و چابکي و رنج برداري و دلجوئي طبقات سپاه و استطلاع براخبار اعادي کینه خواه و دیگر گزیده ملکات

و پسندیده صفات که لازمه پایه علیّه ملکداري و سپهسالاریست اتّفاق دارند که این همه عطایای بنیله و مزایای جمیله در ذات نوّاب حیدر علي خان بر وجه ابلغ و احسن فراهم آمده بود ؛ ولیکن درین خصوص که آداب عرب و پیکار و تعبیه صفوف کارزار و فنون دشمن شکني و حصار کشائي بآلات ایجاد کرده اهل فرنگ و رسم و راه یتاق و طلایه داري و دیده باني روز میدان و جنگ و مانند آن که مردم فرنگستان درین خصوص نیکو ماهر و بنابران باندک جمعیّت سپاه بر لشکر گشن ممالک دیگر غالب و قاهري باشند ، (و این شیوهٔ جلیله بجز ورزش و ممارست نیکو دست بهم نمیدهد) چگونه در گوهر پر جوهر نوّاب حیدر علي خان (که درین فنون آیتي بود) پیدا شده و از کجا فراهم آمده و در چه عهد و چسان باکتساب آن پرداخته همداستان نیستند ؛ وقایع نگاران فارسي درین باب عظیم هیچگونه بیان شافي ندارند ؛ مگر ملا فیروز صاحب فتوحات برطنیه در ممالک هندیه که سررشته روایتش بحقایق نگاران انگریزي میرسد چنین می نویسد ،

مثنوي

زگاه مسیحا شماره ز سال چو شد هشت بابست بر غین و ذال
ز مادر جدا گشت آن نامور شده شاد زان پور فرّخ پدر

سنه ۱۷۲۸ ع

چو می تافت زو فرّهٔ پهلوی ورا نام بنهاد حیدر علی
بپرورد تا شد ز خوردی بزرگ برزم و به پیکار کردن سترگ
ده و بیست ساله چو شد نامور سوی فالبری شد بگفت پدر
بهمراه او بود پنجم سوار دو صد هم پیاده ورا بود یار
که بوده فرانسیس را یار جنگ پدید آور رسم و راه پلنگ
رسیده بدانجا یگه سرفراز بیاسوده از رنج راه دراز
بدیدار آن شهر بنهاده روی بدیده دژ و باره و شهر و کوی
ز بس گونه گون ساز و سامان جنگ همان راه و آئین جنگ فرنگ
سپه دیده هر روزه در رشق کین فراوان شگفتید و کرد آفرین
درخشان چو آئینه آلات حرب همان راه و آئین پیکار و ضرب
چو بیدار بد بخت هشیار مرد پسندید آن رسم و راه نبرد
خود و لشکر خویشتن نامور دل و جان بپرداخته از خواب و خور
هنرها که آید گه کار زار دلیران پیکار جو را بکار
یکایک بیاموخته آن هنر به پیش فرانسیس پرخاشخر
چنان شد که در هند از هندیان نه بُد کس که با او ببندد میان
مر آنرا که یاور بود کردگار گزیند همه نغز و شایسته کار
ندارد ز آموختن هیچ ننگ اگر رفت باید بچین و فرنگ
فرومایه مردم شود از هنر گرامی تر از کان گنج و گهر
خداوند سازد هنر بنده را سرافراز مرد سرافکنده را

هنر بی نیازی دهد از نژاد کسی از نژادش نیارد بیاد
اگر شاهزاده بود بی هنر به ننگ آورد دودمان پدر

مستر چارلس اسطوارط در مآثر نوّاب حیدر علی خان وطیپو سلطان که این اوراق از انجا ترجمه کرده شده چنین بر می نگارد؛ که در جنگهای آینده که حیدر علی خان را با مستر لارنس و کلیو دست داده او آن هنر دیده وری در امور جنگ آوری آموخته بود که سپس بدان بر تمامی مهتران و سر کردگان دیار دکهن که باو بنیاد جنگ و جدال نهادند مظفّر و فیروز گردید و بر قتل عام کردن یکسر دو قشون انگریزی نیرومند و توانا گشت و نیز بر مقابله کردن با تمامی افواج هندیه برطنیه در میدان کارزار جسارت و یارا پیدا کرد؛

هفدهم آگسط یکهزار و هفصد و پنجاه و چهار عیسوی در جوار ترچناپلی جنگی عظیم در میان لشکر انگریز و سپاه فرانسیس که هر دو طایفهٔ افواج هواخواهان خاص خود از بهر حمایت جانب خویش همراه داشتند صورت گرفت؛ در اثنای این جنگ حیدر علی خان سپهدار (که مستر اورم بهمین سپهداران میسور ش میخواند) چون می بیند که بنگاه لشکر انگریز بی پناه و از بدرقه خالیست قشونی را از فوج خود فرمان میدهد که سواران تنجاور را در مقدّمه باطائف الحیل مشغول دارد و خودش

باجمعیتی از سواران چابک و چست گرد تاخته خود را بیک ناگاه برد بناله چند اول یاساقه لشکر دشمن می زند و درمیان ایشان آشوبی برپا میکنند و سی و پنج گردون را که پر از اسلحه و اذوقه و دیگر ذخائر جنگی بود در می رباید؛

چون درمیان فریقین جنگجوی فرنگستان بعد چندی گونه صلح درمیان آمد دراه پرخاشخری و جنگجوئی درمیان شان بسته گردید بناچار آثار پردلی و دستبرد میسوریان خاصه سپهدار نامدار شان حیدر علی خان سپهدار که از هواخواهان طبقه فرانسیس بودند چندی بظهور نرسید؛ دستور رای میسور که از رهگذر عهد شکنی نوآب محمد علی خان چنانچه بالا مذکور شد طی بساط موالفت نموده سرگرم انتقام ازو شده بود، و همت به تسخیر قلعه ترچناپلی برگماشته تا مدت مدید محاصره آن پرداخته ولیکن از جهت ذوفنونی نوآب و استمدادش از جماعه فرانسیس که پس از برهم شدن کار چند اصاحب بهواخواهی نوآب سر برآورده بودند مدت محاصره دراز کشید و اثری بران مترتب نشد درین اثنا خبر وحشت بار بدستور موصوف رسید که جماعه مرهته با لشکر سنگین برحدود میسور تاخته بتخریب بلاد و سفک دمای عباد استغال داشته میخواهند که بر مملکت میسور خراجی سالانه تحمیل

کنند بناچار از اتمام آن مهم دست باز داشته بصوب
دارالملک میسور نهضت میکنند هنگام مراجعت لشکر
میسور از ترچناپلي سرکردگي ساقه به حیدر علي خان سپهدار
تفویض کرده شده بود تا او بمجرد رسیدن لشکر بحدود میسور
بسوی دندیگل (که محالیست سمت جنوبي سریرنگپتن)
شتافته بحمایت آن از دستبرد غنیم پردازد؛

چون دستور بدارالملک سریرنگپتن رسید راجه میسور را
که در مدت متمادي غیبتش خودش متصدي انتظام مهام مملکت
گشته و بسپاه قلیلی که در میسور مانده بود بحراست و حمایت
دارالملک اشتغال میداشت، از خوف حملات
غنیم بغایت سراسیمه و پریشان خاطر یافت؛ بنابران
آرای کارکنان دولت میسوریه بران قرار گرفت که سپاه
کینه خواه بدافعه یغماگران طبقه مرهته نامزد گردد؛ دلیکن ازین جهت
که سپاه، زر تنخواه چند ماه نیافته بودند سرکشي و بغاوت را
بنانهادند و نایافته زر باقي از رفتن سر باز زدند؛ و پس از بحث
و تکرار بسیار چون سرانجام زر باقي و استرضای جماعه سپاه
باغي نموده شد، دستور بسرداران سپاه خطاب میکند
تاکیست که متعهد قیادت سپاه کین توز ازان جماعه آتش
فتنه افروز گردد؛ همه شان بتصور کثرت جنود غنیم و قلت

جمعیّت آن سپاه که از بهر مدافعه و مقابله ایشان تعیین نموده
می شد از تکفّل این مهم مرد آزماروی همّت بر تافتند آخرکار
سخن بران مقرّر شد که حیدر علي خان سپهدار را که از بهر
حراست سرحد جنوبي مملکت فرستاده شده بود و بر جرأت
و جلادت او خاصه در چنین روزگار محنت و ثبات اعتماد کلّي
داشتند از برای کفایت این مهم بازخواندند؛ آن شیردل یگانه
که بدل جویای اینچنین مصاف مرد آزما جوهر بسالت دانما
بود بشنیدن این پیام نصرت اتّسام بسرعت تمام
متوجّه دارالملک سریرنگپتن گردید؛ و بسپهسالاري سپاه
که از بهر مدافعه افواج مرهٔه نامزد شده بود علم امتیاز برافراخت؛
ولیکن پیش از انکه او متکفّل قیادت سپاه کینه خواه گردد
یغماگران مرهٔه بر جناح استعجال پر متصّل دارالملک
رانده کار بر ارکان دولت میسوریه آنچنان دشوار کرده بودند
که ایشان بدین شرط که آن تاراج پیشگان از اضرار و ایذای
سکّان آن مملکت دست برداشته بمستقر ریاست
خویش پونا باز گردند بیست لک روپیه نقد بدیشان دادند؛
این رویداد در ماه اپریل سنه یکهزار و هفصد و پنجاه و شش عیسوي
صورت گرفته؛ اگرچه حیدر علي خان پس از نامزد شدنش
بسپهسالاري افواج، مصدر کاري نشده از بنرو که فرصت کار

درین مهم از دست رفته بود ، ولیکن از جهت مسارعتش
در قبول این فرمان و آمادگیش در اهتمام سرانجام نمودن آن ،
و نیز از رهگذر شایسته آداب و قواعد میدان جنگ
و بایسته ورزشهای سپاهیگری ایجاد کرده مردم فرنگ
که او پیشتر از جماعه فرانسیس درآموخته بود و بعد ازان
درمیان طبقات سپاه میسور درآورده و ایشان را در خورکارهای
بزرگ و مهمّات سترگ ساخته ، او خود را منظور نظر غایت
عاطفت و کمال ملاطفت راجه فرمانفرمای میسور گردانیده بود ؛
و در اواخر این سال محفوظ خان برادر کلان نوّاب محمد علي خان
صوبه دار کرناتک سر بعصیان برکشیده خطّه تینوالي را که یکي
ازان بلوکات یا اعمال است که بر اقصای جنوبي بهره ارض
جزیره نمای هندوستان واقع اند متصرّف گردید و از کارکنان
دولت میسوریه درخواست امداد و اعانت نمود ؛ درین
خصوص که ایا کارگزاران دولت میسوریه ملتمس او را مقرون
اجابت نموده باعانتش پرداخته بودند یا نه هیچ روایت
درمیان نیست ؛ ولیکن درماه اکتوبر سال یکهزار و هفصد
و پنجاه و هفت عیسوي حیدر علي خان سپهدار با فوجی گران
درمحال تندیگل رفت و درماه آینده از انجا پیشترک
بجانب جنوب شتافت و قلعه شولاوندن بجیز تسخیر

درآورده درمحال مدره که مجاور محال تینوالي بجانب شمال است درآمد،

ولیکن درین مقام پس از اندک زمانه محمد یوسف کمیدان جنود طبقه انگریزیه برو حمله آورده اورا به دندیگل باز گردانید، درین محل انتظار تلاقي جماعه از سپاه فرانسیس تا سال آینده کشید، وازان پس باتفاق ایشان عنان عزیمت باز گردانید و بر شهر مدره ومضافات آن تاخت آورد؛

دراواخر ماه جنوري سال یکهزار وهفصد وپنجاه وهشت عیسوي قشوني از جماعه فرانسیس محتوي بر هفتاد وپنج مرد فرنگي وسه صد سپاهي هندوستاني بسرکردگي موشیر اسطرک در شهر دندیگل رسید؛ ولیکن ازین جهت که جمعي مرهته باز بر سر میسور تاخت آورده درخواست چاریک خراج ملک نموده بودند مکتوبي از دولت میسوریه بحیدر علي خان میرسد که از عزیمت تسخیر بلاد دور دست عنان عزیمت برتافته برجناح استعجال بحمایت دارالملک سریرنگپتن که از تطاول آن یغماگران، مبتلای انحای رنج ومحن است پرداز د؛ بناچار حیدر علي خان باجماعه فرانسیسان آنحدود که بزودي عازم پیوستن بالشکر خویش بودند که درآنزمان قلعه ترچناپلي رادر شدید محاصره میداشت طبل ارتحال می کوبد؛

ولیکن پیشترک فرارسیدن حیدر علی خان بسر برنگپتن معامله جماعه مرهته یکسو ساخته می شود و کارگزاران دولت میسوریه بوادادن مبالغ از زر، کالای ثمین ایمنی وامان ازان تاراج پیشگان وامی خرند؛ اکنون چون خاطر ها ازین رهگذر قرین طمانیت میگردد، سپهدار نامجوی از بهر تجدید انتظام امور خطّه بنگلور جایداد ش که درین غیبت متمادی از نظام درافتاده بود رخصت انصراف می یابد و بزرددی بدانصوب می شتابد؛

برانگیختن حیدر علیخان دل دستور میسور بر تسخیر چك بالا پور و پس از استرضای اولشکر کشیدن و فیروز گردیدنش بران حدود و افزودن جمعیّت سپاهش برآنچه پیشتر بود؛

پس از چند ماهه اقامت بنگلور، آن سپهدار سلحشور بباعثه فطرت بلند دل دادهٔ کار، و دشمن آرامش و قرار، راه فتوحی تازه و فیروزی بی انداز، بررای دستورکارفرمای میسور می گشاید و اینچنین تحریض او برین کار می نماید که بدین فتوح که مطمح نظر اوست هم حوزهٔ ممالک دولت میسوریه نیکو فراخ و وسیع خواهد گردید، و هم خزانه عامره که از رهگذر خرچ مبلغ سنگین که دریورش ارکات صورت گرفته وفدیهٔ

گرانمایه که بدان دهان بندي گرگان مرهّته دو بار نموده شده، خالي شده است باز معمور خواهد گردید ؛ دستور میسور که چشمش از غشاوه طمع زر، کور، و از دیدن غرض پنهان ساخته پرده‌ای تو بر تو بافته حیدر علي خان ستور بود، بدین عزیمت عرض داشتهٔ او، رقم قبول راند ؛

تفصیل این اجمال آنکه بمسافت هفتاد میل انگریزي برسمت شمال شرقي بنگلور خطّهٔ چک (یا کوچک) بالاپور واقع است و این محال خطّه ایست دلچسپ و نزهت انگیز سیر حاصل و زرخیز، جاسوسان اخبار، بسپهدار نامدار چنین وانموده بودند که زمیندار آن خطّه، نرائن شامي نام مردیست مالدار و خداوند نعمت بسیار و با این همه نعمت و ثروت از همّت و جرأت که متکفّل حراست وحمایت آن تواند بود یکسر بی بهره ؛ این اخبار مسرّت بار از ان دلکش و دلفریب تر بود که سپهدار جاه طلب ما از هوس تسخیر آن وا ایستادی یاد ربّي اعراز آن نیفتادی ؛ بنابران پس از استحصال اجازت دستور، جمعیّتي فراخور از سپاه فراهم ساخته در بعض شهور سال یکهزار و هفصد و پنجاه و هشت عیسوي از بنگلور بصوب کوچک بالاپور نهضت مینماید ؛ و پیش از انکه زمیندار آنخطّه که ازین بلای ناگهاني در عین غفلت

و نادانی بود، آگاه شود، بدان خطّه درمی آید، زمیندار مذکور در حصن تندی دُرک متحصّن میگردد؛ ولیکن پس از انقضای همین دو روز، تاب محن محاصره نیاورده فرار بر قرار اختیار میکند و مال و اسباب فراوان باز پس میگذارد، سپهدار نامجو از ان همه نقود ونفایس که در قبضه تصرّف او درآمده نوادر چند با تهنیت نامهٔ بلند بدارالملک میسور میفرستد، و از اموال باقی، بهرهٔ بر سپاه خود میپاشد و دیگر بهره از ان در سرکار خاص خویش نگاه میدارد، و از طرف خود عاملان کارگزار از بهر ضبط و سیاست آن دیار بر میگمارد، و این خطّهٔ دلکشای جدید را مضاف جایداد قدیم خود میگرداند؛

اکنون حیدر علی خان چون اوضاع روزگار را با خود مساعد دیار دید و نونهالان مساعی خود را در سرابستان نامجوئی بار آور اثمار خوشگوار یافت فطرت بلندی گرایش خواست که حوزهٔ ریاست خود را افزاختر سازد؛ و بناچار بهانهٔ حراست ممالک مفتوحه جمعیّت سپاه قدیم را از آنچه بود بیفزود؛ و رسالهٔ جدید از سواران که بر جنگزاری و وفاداری شان وثوق تواند نمود، در خاص خدمت خود نگاه داشت؛

حسد بردن کنار و دستور بمشاهده افزونی عزّ و شان آن سپهدار دولتیار و جاه کنان در راه آن جوینده نام و جاه و خودش اوفتادن دران چاه و رسیدن سپهدار کامگار بمرتبه جلیله وزارت رای میسور و متصرّف گردیدن در مهمّات امور،

چون خبر این رودادهای تازه که سپهدار نامدار مصدر آن شده بدستور میسور میرسد از خواب غفلتش بیدار میگردد، و بناچار آن دستور خامکار حالا بتحریض راجه میکوشد تا با آن سپهدار نامدار بل حریف پرکار نرد کج بازد و با طائف الحیل بدار الهلاک سریرنگپتن طلبیده او را مقیّد سازد؛ بنابران نامهٔ از پیشگاه دولت میسوریه مشحون از ستایش و تملّق گوناگون بطلب آن سپهدار یگانه که مصدر آنهمه تردّدات مردانه شده بود فرستاده میشود،

حیدر علی خان سپهدار که از فنون اُمرا و وُزرا عموماً و مکائد دستور میسور خصوصاً نیک آگاه و باخبر بود و بناچار بمقتضای احتیاط و عزم دوربین منهیِ تیز هوش را بمشاهره گرانمایه از طرف خود پنهان در دیار میسور معیّن کرده بود تا همواره با نهای اخبار لازم

الاعلام می پرداخته باشد؛ چنانچه پیش از انکه نامهٔ خدیعت ختامه بوی رسد آن منهی پخته کار بر تمامی خدایع دستور گربزو مکّار او را نیکو خبردار ساخته بود؛ بنابران پس از اندیشهٔ شایسته و تدبیر بایسته اوّلا آن سپهدار دولتیار از بالاپور به بنگلور نهضت می نماید و در انجا تمامی جنود خود را فراهم ساخته بسرگردگی ایشان متوجّه دارالملک سرینگپتن میگردد؛ و چون بدانمقام میرسد در حوالی شهر فرود آمده خیمه میزند؛ و شامگاهان مصحوب چندی از دلاوران سپاهش که بر ایشان وثوق میداشت بملاقات دستور میرود؛ ولیکن با آنکه دستور پخته کار پیش از آمدن سپهدار نامدار از بهر گرفتن و محبوس کردن یا کشتن او تدبیرها اندیشیده بود همه سودا هایش درین باره، خام و اندیشه هایش ناتمام میماند؛ فرصت از دست میشود و کاری از پیش نمیرود، سپس چون آن وزیر پرتزویر دید که در اوّل ملاقات منصوبهٔ بدسگالیش بعمل نیامده بار دیگر خواست که هنگام ملاقات دیگر همان دام در راهش نهد و حریف غالب خود را ببرد و ماتی دهد؛ ولیکن چون دوستان هواخواهِ آن سپهدار نامدار و دران دربار از بدسگالی دستور آگاهی داشتند بر این راز سربسته، پیش از وقوع او را مطّلع ساخته بودند؛ اگرچه آن سپهدار از بد اندیشیهای دستور خیانت کار

پیش ازین واقعه خبر داشت ما این همه بفتوای پخته کاریش
درین واقعه نامرضیّه اظهار شگفت و استعجاب نموده انگشت
حیرت بدندان گزید یعنی از چنان فرزانهٔ نیکخواه اینچنین
اندیشه‌های تباه کی میسزید و پس از استشاره از دوستان
خیرسگال عزم جزم کرد که آن دستور خیانت پیشه را از پایهٔ
وزارت وکامگاری بروز سیاه عزلت وخواری بنشاند؛

از بهر اتمام این عزیمت پس از چند روز ببهانهٔ ملاقات
بمنزل دستور میرود بعد از انکه جمعیّتی از سپاه خود بر دروازه اش
مینشاند، وبا معدودی از جانداران برگزیده اش درون خانه در آمده
بی هیچگونه مدافعه ومزاحمه احدی اورا اسیر میکند وآنگاه جماعتی
از سپاه بتسخیر دولتسرای راجه فرمانفرمای میسور میفرستد،
ولیکن راجه ازین واقعهٔ تنگدلی وپریشانی را بخود راه نداده اظهار
اطاعت و انقیاد کرد وحیدر علی خان را طلبیده باکمال اعزاز و
اکرام تلقّی نمود و در بارگاه عام بر سر انجمن چنین فرمود که راه وروش
نندوراج از چندی آنچنان از جاده راستی واعتدال منحرف
گشته، واز جهت ارتکاب امور نامرضیه، او آنقدر ظنون مرا
نسبت بخود فاسد کرده بود که پیش نهاد خاطر حق گزین من
همین بود که رقم عزل بر جریدهٔ روزگارش کشیده شود و دست
وزارت بچنین سپهداری کفایت پیشه زیب وزینت

پذیرد الحمد لله که آنهم بی مداخلت این نیازمند درگاه احدیت
نیکو سرانجام پذیرفت اکنون باکمال طیب خاطر و خوشنودی
میخواهم که زمام حکومت در کف کفایت چنین سپهدار
کارگزار سلیقه شعار واسپارم ؛ چون حیدر علیخان سپهدار
بکام دوستان کارفرمای میسور را در این واقعه اینچنین ترسان
ولرزان می بیند زبان مبالغه پرور ، بدلجوئی راجه میکشاید و مراتب
محبّت و هواخواهی خود را بردجه ابلغ خاطر نشین وی مینماید ،
واز بهر براءت ساحت خویش درین سانحهٔ هولناک ، چنین
میگوید که اگر دستور پرزور قصد جان وی نداشتی حاشا که او
مصدر این همه شورش واغا گردیدی ؛ نواب حیدر علیخان ، دستور
اسیر را با دو پسرش درین قلعه محبوس گردانیده وظیفهٔ شایسته
از بهر ایشان تعیین نمود ؛ پدر تا سیزده سال بعد سنوح این
نکبت و وبال در قید حیات بود و آنگاه پدرود این جهان گذران
نمود ؛ پس از انکه حیدر علی خان حریف غالب خود را
بروز سیاه زندانیان در نشانیده تمامی مناصب جلیله دولت
مسوریه را خودش متصرّف گردیده بود یکسر مهمّات ملکی برای
درویّت خود کفایت کردی و با ستصواب راجه کمتر سرفرود
آوردی باین همه بسیاری از زمینداران در اجگان دور دست
از اطاعتش سر پیچیده از اعتراف نمودن بحکومت واقتدارش

سرباز زده بودند ؛ ولیکن چنان می نماید که ناخشنودي این جماعت را نزد او هیچ وقعت نبود چه در ماه می سال یکهزار و هفتصد و شصت هنگامیکه موشیرلالي فرمانفرماي پانديچري ازو درخواست کمک نموده بود تا افواج وظیفه پرورد خود را با توپخانه که در تحت فرمان برادر حلیله اش مخدوم علي خان بود بامداد جماعه فرانسیس بفرستد ؛ پس از روانگي این سپاه آنقدر وثوق بردست و بازوي مردانه خود داشت که با همین جمعیت سه صد سوار برگزیده اش که بحمایت و جانداریش میپرداختند تا چندگاه در مقام دریادولت باغ که بر مسافت سه میل از قلعه سریرنگپتن است بسر برد ؛

روانه کردن نواب حیدر علیخان مخدوم علیخان را با جنود و توپخانه باعانت جماعه فرانسیس بقلعه پانديچیري و بتصرف درآوردن انگریزان آن قلعه را و مراجعت نمودن مخدوم علیخان ناکام و بمعرض عتاب نواب درافتادن و سپس بشفاعت مردم فرانسیس و دیگر منصبداران ازان رهائي یافتن ،

پوشیده مباد برخوانندگان اخبار نواب حیدر علي خان که چون واقعه درخواستن موشیرلالي کمک شایسته از حیدر علیخان از بهر حمایت پانديچیري از دستبرد جماعه انگریزان و روانه

ساختن آن سپهدار دولتیار گوئی تمامت سپاه و توپخانه
خودرا بسرگردگی مخدوم علی خان خسر پوره اش، وبدر رفتن
پاندیچیری از تصرف جماعه فرانسیسیه و بناچار ناکام
برگشتن خان موصوف و بمعرض عتاب وخطاب حیدر علیخان
درآمدنش بادیگر خصوصیات وابسته آن واقعه، شعر برگونه طرفکی
ومُنبی از شهامت و مکرمت و حرّیت و مرحمت نواب
حیدر علیخان بود که اساس این مختصر بر اعلام امثال این چیزها
نهاده شده، وصاحب تذکره نواب حیدر علیخان که این اوراق
ازان مترجم شده گوئی، آنرا یکباره قلم انداز کرده بود، مناسب
چنان نمود که این مقام از کتاب مآثر حیدر علیخان بهادر
برنگاشتهٔ موشیر م د ل ط فرانسیس ترجمه کرده باصل
کتاب ملحق گردانیده شود، و همچنین دیگر مآثر و اخبار شایسته یادگار
ازان کتاب برگرفته باقتضای مقامات خویش برین مختصر
اضافه کرده خواهد شد؛ اکنون بر سر حرف باید شد؛ در سال یکهزار
وهفصد وشصت عیسوی در آنزمان که حیدر علیخان بهادر بحمایت
مکنت واقتدار خودش از سطوت و دستبرد جماعه مرهته
اشتغال میداشت پاندیچیری مستقر جماعه فرانسیسیه
ازصولت انگریزان بمعرض خطر عظیم بود بنابران برحسب
استمداد موشیرلالی، حیدر علیخان هفت هزار مرد جنگی را ازسوار و

پیاده با توپخانه بسرکردگی مخدوم علی خان روانه آنصوب نمود؛ و آن مرد مرد دل پس از مدافعه جمعیّتی از افواج انگریزی که از عبور رود مانع جنودش شده بودند در حوالی پانده پچیری رسیده تا دو ماه در آنجا اقامت نمود و درین اثنا چندین بار سپاه خود را درون قلعه بحمایت آن فرستاد و بارها بتحریض موشیرلالی همّت بر گماشت تا بیرون قلعه آمده بجنگ انگریزان مصاف آرا گردد ولیکن بر دل موشیرلالی آنقدر صولت و سطوت افواج انگریزی استیلا یافته بود که زنهار بر تحریض نمودن مخدوم علی خان و دل دادن سپاه خودش اثری مترتّب نگردید، وبناچار بباعثه جبن و نامردی، مفاتیح آنچنان قلعه حصین و استوار بدست سرکردگان افواج انگریزی واسپرد؛ و خودش ازان میان رخت بدر برد؛

بنابران مخدوم علی خان ازانجا به بنگلور باز گردید و یکسر سواران فرانسیس را که در رساله سیوس آلن دهیوگل بودند وتمامی اهل حرفه و پیشه وران را که درانجا اقامت داشتند همراه خود آورد؛ درآمدن این جماعه فرانسیسیه فوزی عظیم بود که در فیروزمندی ونیک سرانجامی نواب حیدر علی خان افزود؛ چه اکثری ازین پیشه وران از مقوله زرّادان یراق و جوشن ساز و آهنگران و صیقلان ونجّاران آلات و اسلحه جنگ پرداز

بودند که مردم فرانسیس از بهر قورخانه پاندیچیري بجستجوی تمام و خرچ مبلغ گرانمایه فراهم آورده بودند ؛ چون نواب حیدرعلي خان نسبت بقوم فرانسیسیه خیلی خوشگمان ، و دلیري و چابکي ایشان را بسیار استحسان می نمود ، درآمدنِ سواران آنطبقه در جرگه سپاهش اورا خرّم و شادمان ساخت ؛

و ازینجهت اسباب شادماني او دوبالا گردید که همراه سواران فرانسیس جمعي از پیشه وران آنطبقه آمده بودند که او بسوی ایشان بسیار حاجت میداشت ؛

اگرچه حیدرعلي خان بفراز آمدن این جماعه ، بسیار شادمان گشته بود ولیکن از رهگذر ناکام بازگشتن برادرش مخدوم علیخان از پاندیچیري خیلی آزرده شده خان موصوف را باکمال سردمهري تلقّی نموده مورد عتاب گردانید که کار خود را ناتمام واگذاشت و از محاصره پاندیچیري دست برداشت و کار این عتاب را بدان درجه رسانید که بدون آنکه جوابِ این سوال از او استماع نماید ، اورا از منصب سپهسالاری معزول گردانیده در جرگه سرداران سرسري منسلک ساخت یعني که او شایستگي فرماندهي و سپهسالاري ندارد ؛ ازین سلوک که نواب نامدار مانسبت به برادر خود پیش کرد ، عالمیان ، انگشت بدندان لزیدند ؛ و منصبداران

وسپاهیان که شریک این مهمّ بسر نیامده بودند خیلی اندوهگین ودلگرفته شدند؛ بسیاری از ایشان خاصه مردم فرانسیس که همراه آمده بودند بشفاعت مخدوم علی خان پرداختند چون از سُنن گزیده آن سپهدار نامدار بود که اگرچه بر امر ناشایسته اظهار غضب می نمود از راه انصاف انحراف نمی فرمود بنابران چون سخنان شفیعان درباره عدم قصور خان مذکور استماع فرمود برین معنی همداستان گشته تمامی منصبداران افواج او را طلب داشته از ایشان خصوصیات راه وروش خان موصوف درین مهمّ پانديچيري نيکو استفسار نمود؛ تمامت ایشان یکدل ویکزبان، جوهر مردانگی وفرزانگی او را بستودند؛ واز هرگونه نقیصت، براءتِ ساحت او نمودند؛ بمجرّد شنیدن این سخنان، نواب حیدرعلی خان فرمان داد تا سواری خاص او را باسایر ساز وسامان شوکت وتوزک بزودی بیاراستند؛ هنگامیکه آن سپهدار نامدار درین کوکبه پرشکوه وشان با انبوهِ مجلسیان متوجّه خانه مخدوم علیخان بود او را در بازار پیاده پاروان مانندیکی از عامه سپاهیان یافت؛ همینکه نظر آن سپهدار نامجو بر او افتاد، از فیل خاصه سواری خود پیاده گشت وبزودی نزدیک خانِ موصوف شتافته او را بآغوش شفقت درگرفت وچند کرّت بدل بادی معانقه کرد وتقریباً بدین عبارت دلجوئی

او نمود و عذر خطای خود خواست ؛ از تقریر هوا خواهان شما حالا
بر من چنین روشن گشت که در ین لوم و عتاب ، دور از صواب
بوده ام و بخانه شما بگام اعتذار میرفتم تا عذر خطای خود از شما خواهم
و شاد شدم که شما را در راه دیدم تا این اعتذار بر سر بازار که میکنم
نیکو ابرای ذمّت شما نزد کافه مردم نماید ؛ سپس او را بر فیل
خاص خود سوار گردانیده و خود ش بر اسپ سوار شده
با تمامی کوکبه و توزک سواریش پیش او میرفت و دیگر
مردمان و سپاه در عقب او بودند از وقوع خوشدلی سپهدار
نامدار با مخدوم علی خان ، جمهور مردم آنچنان شادمان گشتند
که در اثنای راه محمدت و ثنای آن سپهدار که مذیّل بستایش
مخدوم علی خان بود سرایان میرفتند ؛

اگرچه ظاهر این حال ، دلالت برین داشت که باعث
سلوک آن سپهدار نامدار در هر دو صورت خشم و رضا
با برادرش همین تاسّی جاده انصاف و تحاشف از راه اعتساف بود
ولیکن بر ناظران حال و مقام آن سپهدار نامجوی نیکو روشن است
که این نمط خطاب و عتابش نتیجهٔ مصلحت ملکداری و لازمهٔ
سیاست سپهسالاری بوده زیرا که چون او در ان زمان در صدد
اقتنای جاه و مکنت عظیم بود و سرش آرزوی ملکداری و کشور
خدیوی داشت این عتاب ، بمضمون ——— ع

ای در بتو میگویم دیوار تو هم بشنو ، سبقی بود از بهر دیگر منصبداران تا نیکو یاد دارند و از خاطر فرو نگذارند که چون او در قصور وابسته امور نام و ننگ و مهمّات پیکار و جنگ بر برادرش که نزد او چون جانش عزیز و گرامی بود نبخشود و پاداش شایسته کردار در کنارش نهاد زنهار در امثال این صورت بر دیگران ، راه عفو و بخشایش نخواهد پیمود ؛

لشکرکشیدن ویسواجي پنڈت سردار مرهته بر سر میسور و پنهاني برانگیختن راجه میسور ، اورا برگرفتار کردنِ حیدرعلي سپهدار و آگاهي یافتن و کناره گزیدنش پیش از وقوع این سانحه دلازار ؛

در ماه جون سال یکهزار و هفصد و شصت عیسوي فوجی از مرهته بسرکردگي ویسواجي پنڈت بعزیمت مطالبه نمودن چاریکِ خراج بحدود سریرنگپٹن رسید ، راجه میسور ، رسولی را زدان پنهاني نزد این سپهسالار فرستاده حال نکبت اشتمال خود را بردی شرح داد و با کمال خراعت و ابتهال ازوی درخواست تا او درباره استخلاصش از قید و بند مسلمانی نرومند (یعني حیدر علیخان) سعی نماید ، سپهدار مرهته یا غشهٔ تعصّب دیني یا بداعیهٔ طمع زر بر نمعني همداستان شده با تمامي جمعیّت سپاه خویش

بصوب دار الملک سریرنگپتن بعزم یورش لشکر میکشد حیدر علیخان ازین مکر و دستان هیچ آگاهی نداشت اولاً پیش آمدن افواج مرهته را بر مطالبهٔ چاریک خراج (چنانکه دستور ایشان بود) حمل نموده؛ ولیکن پیشترک هجوم شان بساعتی چند بر تمامی منصوبهٔ راجه و گالش مرهته مطلع شده دانست که قصد ایشان گرفتار ساختن او است؛ بنابران فرصت کار از دست نداده بفور از انجا باتنی چند از جانداران، پنهان بجانب بنگلور که سپاه خاصه خودش (چنانچه بالا مذکور شد) بضبط و حراست قلعه آن تعئین نموده بود میشتابد؛

میگویند که هنگام بر آمدن نواب حیدر علی خان از قلعهٔ سریرنگپتن بعزم بنگلور، منتسبان راجه برین معنی آگاه گشته چندین گلوله از توپهای قلعه برو سر دادند و جماعهٔ از سواران مرهته نیز در دنبال وی تاختند ولیکن اثری بران مترتب نگردید و سپهدار نامدار صحیح و سالم بقلعه بنگلور رسید؛

فرستادن راجه میسور جیشی بسرکردگی کناری راو از بهر محاصرهٔ بنگلور و هزیمت یافتنش از جنود نواب حیدرعلی خان و درآمدن سپهدار مظفر بقلعه سریرنگپتن و پس از محبوس گردانیدن راجه خودش بالاستقلال مسند آرای حکومت گردیدن،

بمجرد رسیدن به بنگلور، حیدرعلیخان مسرعی پیش مخدوم علیخان میفرستد تا بزودی هر چه تمامتر با آنهمه افواج که پیشتر ازین بکمک فرانسیس به پانديچيري فرستاده شده بود، از آرکات روانه بنگلور گردد و نیز بقلعه داران خویش که بضبط حصارهای داخل حکومتش می پرداختند برمی نگارد تا بحراست وحمایت محالات مفوّضه خویش نیکو پردازند و هرقدر مردم کار و سپاه کارزار که بیشتر از حاجت باشند به بنگلور روانه کنند؛

راجه میسور که فرصت پیش بردن کار و حمله آوردن بر حریف ماهر دقایق کارزار پیشترک از بازگشتن افواجش از آرکات از جمله مغتنمات می شمرد بزودی آنقدر جنود که ممکن بود فراهم ساخته بسرکردگی سپهسالارش کناری راو به بنگلور می فرستد تا به محاصره آن نیکو کوشند؛ ولیکن حیدرعلی خان

که درین عرصه روزگار جمعیّتی از پیاده وسوار از هواخواهان و وابستگان خود فراهم ساخته بود آنچنان سپاه غنیم را محقّر و ناچیز شمرد که بفتوای جرأت انتظار یورش ایشان اندرون قلعه نمودن از دربددلی و نابکاری شمرده با جمعیّت سپاه خویش از قلعه برآمده پذیره شان می شود و لشکر راجه را هزیمت فاحش میدهد و کناری را و سپهسالار لشکر راجه را اسیر میکند؛ * درینمقام از روایات ثقات هیچ مفهوم نمی شود که آیا درین جنگ و پیکار که حیدر علی خان را با افواج راجه میسور اتّفاق افتاده جماعه مرهته حاضر بودند یا نه ،

حیدر علی خان سپهدار مظفّر و منصور با سپهسالار اسیر به بنگلور مراجعت می نماید؛ و پس از اندک زمانه که مخدوم علیخان باجنود مجنّده اش بدو ملحق می شود ، حیدر علی خان با تمامی سپاه کینه خواه متوجّه دارالملک سریرنگپتن می گردد و بی هیچگونه مقابله و مزاحمه اندرون قلعه می شتابد ، راجه را درون حرمسرایش محبوس می نماید و دستیران و کارگزاران او را بیرون میراند ؛ و یکسر مکنت و اقتدار و شان و شکوه راجگی را بزور متسلّط میگردد ؛ این واقعه جایله در اواخر سال یکهزار و هفصد و شصت عیسوی صورت پذیرشد ؛

---

* میگویند که سپهسالار میسور را در قفص آهنین مقید ساخته بود ؟

پیشترک استخلاص انگریزان پاندی چیری را از دست
جماعه فرانسیس که در اواخر سال یکهزار و هفصد و شصت
عیسوی صورت گرفت موشیر لالی یکی از ائمه دین را که
بنام اُسقُف مالیکار ناسیرس خوانده می شد نزد ویسواجی
پندت سپهسالار طبقه مرهته که دران روزگار در صوبهٔ
کرناتک بسر می برد فرستاده استمداد کمک نمود، از بهر
وانمایش عظمت شان این سفارت سه هزار سپاهی
از مردم فرنگ بسرکردگی موشیر آلین همراه سفیر کرده بود
ولیکن چون کار طبقهٔ فرانسیس درین جز و زمان از رونق
وبها افتاده و بحدود زوال مشرف گردیده بود بر تمنطق
وزبان آوری اُسقُف مذکور اثری مترتب نگردید و پیش
از انکه موشیر آلین از معسکر مرهته رخصت انصراف یابد
خبر استخلاص شدن پاندیچیری بدو رسید بنابران باتمامی جمعیتش
متوجه سریرنگپتن گردید و بمجرد رسیدنش در آنمکان حیدر علی خان
سپهدار که حالا در زی شهریار برآمده بود این جماعه را در سلک
ملازمان خویش منظوم ساخت و ایشان پس از
چندی دران سرکار، مصدر کارهای شگرف وسودمند گردیدند
سپاه پیادگان او را آداب وقواعد جنگ خاصه مردم فرنگ
آموختند و توپخانه اش را بفروغ و تاب دیگر برآراستند،

توسّل جستن میرشریف علیخان نواب بسالت جنگ برادر نواب نظام علیخان اسد جنگ صوبه دار ملك دکن به نواب حیدر علیخان بهادر از بهر تسخیر صوبه سرا و قلعه آن مشروط بشرایط چند،

پس از آنکه مملکت میسور بر آن سپهدار نامدار مسلّم گردید او تمامی محال و اعمال وابسته آن را که از جهت عزلت و گوشه نشینی رای، و بد دلی و سوء تدبیر دستور تیره رای بتصرّف حکمه متغلّبه در آمده بود تخلص نموده منضاف مملکت میسور گردانید خاصه کانور و کرپه و سانور که افاغنه بتغلّب، متصرّف آن گشته بودند از ایادی ایشان انتزاع نموده داخل ممالک محروسه ساخت؛ ازین جنگ و جدال که سپهدار نامدار در تسخیر این سه ناحیه از دست افاغنه که پر دلی و تهوّر شان در تمامت هندوستان مثل است بکار برده و غاصبان متمرّد را نیکو مقهور و مخذول گردانیده مظفّر و فیروز شد، و آوازه شیر دلی و جلادت و صیت سپهسالاری و بسالت او در گوش جهانیان رفته و مهتران نزدیک و دور از و حساب گرفتند و بمقام بیم و امید بسبت باو در آمدند چنانچه نواب بسالتجنگ

برادر نظام علي خان صوبه دار دکن که فرمانفرمای کشور ادهوني بود
ودران روزها ، به محاصره قلعه صوبه سِرا که از دیر باز بتصرّف
جماعهٔ متغلّبه مرهٹه در آمده بود می پرداخت ومیخواست تا از
ایادي ایشان سنخاص ساخته مضاف ادهوني گرداند ، بنابران
ازان پردل نامدار درخواست تائید نموده ؛ تفصیل این اجمال
آنکه چون در سال یکهزار و یکصد و شصت و شش هجري
نواب نظام علي خان اسد جنگ پس از آلودن دامن مردمي
بخون برادرش نواب صلابت جنگ که بعد کشته شدن
برادرش نواب ناصر جنگ پسر مرحوم نظام الملک
فرمانفرماي دکن بر دست افاغنه ، روزکی چند بر مسند حکومت
متمکّن شده بود ، بمسند صوبه داري برنشست ، بداعیه طمع افزودنِ
اسباب ثروت ونعمت و باعثهٔ غیرت دین وملّت
هواي آن در سرش پیچید که بنهب و غارت شهر پونه
دار الملک دولت پیشوایان مرهٹه پردازد بنابران
هنگامیکه زباني جاسوان حالي او گردید که بالاجي راو فرمانروای
پونه باتمامي جنود و عساکر خویش از بهر نظم و نسق ملکِ
خاندیس رفته است فرصت کار غنیمت پنداشته باشکرِ
گران بصوب پونه بشتافت و پس از تاراج کردن
مال و نعمت فراوان دران شهر آتش زد ومعابد هنود را

سوخته با خاک برابر ساخت و هیچ دقیقه از دقایق خواری و بیحرمتی
فرو نگذاشت ولیکن همینکه این خبر وحشت اثر گوش گذار
پیشوا گردید بطریق ایلغار با حشری بیشمار از سپاه کینه خواه
چون مرگ ناگهان بر معسکر نظام علی خان متصل همنا باد
فرو ریخت و لشکریان دشمن را فرصت سر خاریدن نداده
بقصد انتقام تیغ بی دریغ در ایشان بنهاد اکثری از سرداران
نظام علی خان کشته شدند و برخی اسیر گشتند نظام علی خان خودش
همگی ساز و سامان حشمت و جاه و خیمه و خرگاه باز پس
گذاشته نخست بقلعهٔ که دران حدود بود ملتجی و پناه جو
گردید و انگاه بفرستادن پیشکش هشتاد لک روپیه
نقد بطریق سر بها، جان خود را از دست پیشوا که قاصد انتقام
شدید از دبود داغرید علاوه آن زر نقد، صوبه برهان پور با ضمیمه
دولت آباد و احمد نگر و صوبه سرا بتصرف کارگزاران
دولت پیشوا واگذاشت و ازان پس این صوبجات
در قبضه دولت پونه بماند؛ الحال فرمانفرمای پونه بالاجی راو
پیشوا را کار مکنت و اقتدار بجائی میرسد که هیچکس را
از امیران هندوستان بحساب نمیگیرد و جز خویشتن را
در عالم نمی بیند چنانچه بعد قلیلی از ایام دلدار شد خود
بواس راو را مصحوب سداشیو پندت عرف بهاؤ

با جمعیّت سه لک سوار و خزاین بیشمار و توپخانه گران
از بهر تسخیر دارالخلافه شاه جهان آباد و ممالک محاورآن
روانه میکند و ایشان در انحدود رفته دست یغماگری و تطاول
بران مرز و بوم میکشایند و تمامت سرزمین صوبه دهلی
و لاهور را پی سپر هیونان جهان گردی نمایند حال تسلّط
و تمکّن ایشان دران حدود برین منوال می ماند تا آنکه احمد شاه
دُرّانی فرمانده افغانستان با جیوش بحر جوش چون سیل دمان
از ملک کابل متوجّه هندوستان می گردد و خیل سواران
جماعه مرهته را با لشکر افغانان در ظاهر پانی پت تلاقی صورت
میگیرد آنان در شیوهٔ جنگ و پیکار، تاب مقاومت
اینان نیاورده راه فرار می پیمایند و یکسر ساز و سامان و مال
و نعمت بیکران براعادی مظفّر وا میگذارند درین جنگ
شصت هزار نفر از ایشان کشته شدند چون این خبر
نکبت اثر به پیشوا رسید کارش از سراسیمگی و وحشت
بسالتجو لیا کشید و در همان حال ازین جهان ارتحال نمود نظام
دولت پونه اختلال پذیرفت و آن مکنت و اقتدار رخ
بزوال بنهاد، اکنون هوای روزگار، میرشریف علی خان
بسالتجنگ برادر نظام علی خان، مرزبان اودهوی رادیگ
هوس ملک گیری در جوش می آرد چنانچه مرار را و حاکم گُنتی

و افغانان کرّه را همراه خود گرفته باافواج گران متوجّه هسکوته (پرگنه از مضافات صوبه سرا) گردید و قلعه آنرا محاصره نمود ولیکن از رهگذر عدم ورزش خودش در امور وابسته جنگ آوري و قلعه گشائي و سایه پروردگي سپاهش، محصوران حصار که قلعه دارش مکنند سربت نام داشت و در فنون سپاهیگري ماهر بود آنچنان بمدافعه افواج محاصر نیکو پرداختند و سخت کوشیدند که نزدیک بود که نواب صاحب با کمال بدنامي و رسوائي دست از محاصره بردارد، درین میان باشارت بعضی از مشیران خود، مکتوبی، به حیدر علي خان که آوازه سلحشوري و شیر زوري و دشمن شکني و قلعه گیري او، در آن زمان، گوش زده جهانیان شده بود متضمّن مسألت یاریگري و امداد، ارسال داشت ولیکن سپهدار پخته کار پیش از آنکه بامداد او پردازد با نواب موصوف شرایط آینده استوار و معهّد گردانید که آن سپهدار باجنود و توپخانه اش بر ظاهر قلعه خواهد آمد و باتّفاق لشکر نواب موصوف بمهم حصار گیري اشتغال خواهد نمود و پس از تسخیر قلعه هر یک از فریقین آن بهره را از قلعه بتصرّف خود در خواهد آورد که بدانسو حمله برده است؛ و تمامت توپخانه و ذخیره ساز و سامان جنگي و هر گونه مال و متاع دیگر

که بدست فریق حیدری افتد از آن نواب ممدوح خواهد بود خواه او آن اشیارا بجنسه بگیرد یا قیمت آن از و باز یافت نماید ؛ و آن سپهدار بأزای آن جد و جهد ، قلعه و مضافات آنرا متصرّف خواهد گردید ؛

سپهدار نامدار با جنودِ آداب فروسیت ورزیده و شدائد حرب و پیکار دیده و بزرگ توپخانه که گوله انداز انش همه مردم فرانسیس بودند فرا رسیده بزودی بامور وابسته قلعه گشائی اشتغال ورزید بنهجیکه یکسر مباین آن منهاج بود که افواج نواب صاحب ما پیشتر مسلوک داشته بودند ؛ چنانچه در عرصه قلیل نقبها کنده و از بارود پر کرده دو تابرج و پارهٔ از حصار را بپرانید ؛ ازین نمط کار ، محصورانِ قلعه مضطر گردیده بزودی قلعه را تسلیم کردند و خود شان جان بسلامت بردند ؛

پس از فتح قلعه نواب بسالتجنگ (که سپهدارِ نامدار ازان پس اورا بلقب تاجر یاد میکرد) همه اشیای بدست آورده قلعه را بر دست حیدر علی خان بزر نقد فروخت و باوی عهد کرد که بقیّة العمر سر از جادهٔ اتّحاد او بیرون نکشد و در راه رضاجوئی ثابت قدم باشد و بوسیله عرضداشت ، بنای دوستی واتّفاق و اساس یکجهتی و وفاق فیمابین آن سپهدار

وشاه دهلي موسّس گردانند چنانچه پس از انقضای روزی چند سفیر محمد شاه پادشاه دهلي بااتحاد نامه وسپر و شمشیر مرصّع کار و پالکي جهالردار و چتر جواهر نگار و ماهي و مراتب وکوس وعلم بادیگر هدایا ونوادر روزگار رسید وآوازه فتوحات تازه و بلند نامي بی اندازه اش آویزه گوش جهان وجهانیان گردید ؛ اکنون سپهدار نامدار بالقب غرّاي نواب حیدر علیخان بهادر خوانده شد وازین پس این امیر کبیر درین کتاب بهمین لقب یادکرده خواهد شد ؛ نواب حیدر علیخان بهادر پس از تسخیر قلعه باجماعه مرهته همواره درجنگ و پیکار غالب آمده قلعه مرگسر او مکهیري کراز مضافات صوبه سرابود ازایشان بزور برگرفت وخطّه ابسنگر یاساسارا بتصرّف خویش درآورد ؛

استغاثه مهابُد هی متبنّای بیدّر سنبهو راجه بدّنور دارالملك کنوره از حیدر علیخان تابد ستیاري او برمسند راجگي که حق اوبود وراني بیوه بغصب متصرّف آن شاه متمکّن گردد ،

درسال یکهزار و هفصد وشصت و دو عیسوي بیدّر سنبهو راجه بدّنور لاولد مرد اگرچه پیش از وقوع این سرگذشت ناگزیر ، برحسب شریعت هندوي برهمن بچه مهابدهي نام را بپسر خوانده یابمتبنّائي برداشته بود ولیکن بیوه راجه ، پسرخوانده

مذکور را هیچ محل ننهاده و در امور ریاستش دخل نداده
خودش مسند آرای حکومت گردید ؛
چون حکومت کنره از مضافات صوبه سرا شمرده
می شد برهمن بچه شکایت نزد حیدر علی خان که حاکم آنصوبه
بود برده دریوزه دستیاری از و نمود تارانی را از مسند
حکومت بیرون راند و اورا بجایش بر مسند راجگی
بنشاند ؛ نواب حیدر علی خان که همواره این چنین واقعه
را از فتوحات غیبیی می شمرد فرصت کار مغتنم شمرده
نخست ، فرمانی باحضار رانی صادر فرمود ؛ ولیکن چون رانی
در برقع زنان ، دل مردان داشت و از رهگذر اختلال
امور سلطنت دهلی از دیرباز خوکرده آن شده بود که احکام
بادشاه و دیگر اعیان دولتش را خوار دارد و سر باطاعت
آن فرود نیارد ، رسول حیدر علی خان را چنین پاسخ داد که
من بسر خود این دیار را فرماندهم و بنابران سر برخط فرمان
کسی نمی نهم چون اینگونه جواب ، ناملایم طبع حیدر علیخان
که حیلهٔ از بهر لشکر کشی و ملک گیری میخواست ، آمد ،
عزیمت جنگ را تصمیم نمود ، ولیکن صعوبات طرق
دشوار گذار آن بوم و بر سنگلاخ ، عایقی بود عظیم از بهر
عبور لشکر ؛

برخوانندگان این سواد پوشیده مباد که بدّ نور بلده حاکم نشین ولایت کنرّه ، یکی از شهرهای نامی هندوستان شمرده می شود دران زمان عدد سکّانش کمتر از پنجاه هزار نبود ولیکن این قلّت عدد با وسعت و فراخی آن بلد که دوره اش از سه فرسنگ متجاوز است هیچ مناسبت ندارد ، وزینهار این حرف فراخی ، محمول بر مبالغه نخواهد گردید هنگامیکه بر خصوصیات آینده نظر کرده خواهد شد که کوچه و برزن های شهر بدّ نور اکثر تا دو فرسنگ برخط مستقیم میکشد و در اغلب محلّات آن ، اعیان و ارکان دولت کنرّه اقامت دارند که خانه های ایشان درمیان باتین وسیع می باشد که محتویست بر آبگیر و خانچه ها و انواع درختان بلند که بر تمامی طُرق و سُبل سایه می اندازند و بر دو رسته برزنهای شهر جویهای آب شیرین و صاف و روشن که دیدنش دیده را نور و سینه را سرور بخشد روان است و شوارع و طرق ، دیگر گونه تبلیط بجز فرش سنگریزه های کوچک ندارند ؛

این زیبا شهر عشرت بهر در جوار کوهچه واقع است که بر قُلّه آن حصنی است حصین و استوار و پس ازانکه متصرّف دولت حیدری در آمده در تحصین و اِحکام آن

اهتمام بیشتر رفته و این کوهچه در میدان گاهی است که قطرش پنج یا شش فرسنگ است و گرداگرد آن جبال و غیاض متشابعر که بهر جانب تا بیست فرسنگ بیش ممتد میگردد بنحویکه عبور ازان هرانه دشوار است بجز از کوچه تنگی که بر هر مسافتی کوچک قلعه دارد از بهر حمایت راه از هجوم افواج بیگانه ، وهمانا این نوع عقبات از بهر لشکر قاصد آنشهر سدّی است مانع از عبور زیراکه بر هر چندگام آنرا بفوجی سبکمایه دران راه تنگ میتوان معاوقت نمود و اقامت گاهی دیگر از برای آن لشکر بجز همان رهگذار ضیّق نیست و درآنجا عرضهٔ اخطار از حملات سکنهٔ آن دیار ، زیراکه ایشان از کوچه ها و طرق تنگ آن آگاه اند و براعادي ازان تنگچه ها همواره کمین کشادن میتوانند و جنگل آن اکثر از قصبات وجود پذیرفته که بریدن آن دشوار است و سوختنش دشوارتر و تمامي بیشه ها و غیاض ماوای شیر و پلنگ و خرس و فیل ، و پر از حیّات و میمون و حشرات زهرپاش و مهیل ؛

اینچنین عوایق و موانع نامندفع ساختنی هرآئینه سنگراه بزرگ بودی از بهر عزیمت حیدري اگر آن پسر خوانده راجه که محبوب ساکنان آن دیار و امیران آن دربار بود

خضر راه او درین ظلمات نگر دیدی؛ اکنون نواب حیدر علیخان
باراوت تسخیر آن بوم وبر، بسنگر را بگذاشت و پور
خوانده راجه را همراه خود گرفته بسرکردگی شش هزار مرد
از بهبین سوارانش و جمعی از پیادگان که خو کرده طی
جبال و غیاض بودند روانه منزل مقصود گردید درین یساق
پیر و لشکر حیدری همین عدت کثیر از نرگادان بود که بران
برنج بار کرده بودند دیگر هیچگونه اسباب و اساس لشکر
همراه گرفتن مناسب حال نه پنداشته جریده با اسپ
و قمچی بسرعت قبول و دبور بسوی شهر بدنور بشتافت،
کوچ لشکر حیدری بدان تیزی و اخفا صورت گرفته که
در راه با هیچ معاوقی از طرف رانی دو چار نگردید و پیش
ازانکه رانی ازین چالش و جنبش خبر یابد لشکرش بسواد بدنور
رسیده بود سوارانش که معتود جنگ هرگونه بوم وبر بودند در دلهای
بدنوریان که ازین جنس جیش سلحشور پیشتر ندیده بودند
از ترکتاز خود عظیم دهشت و هیبت درانداختند، مشاهده
نیکو ورزش و سبکخیزی افواج حیدری و حضور پور راجه
وارث سند راجگی در هر مقام حیدر علی خان را مقبول
خلایق گردانید بلکه مردم آن دیار او را قطب محافظ آن
بلاد انگاشته باکمال دلگرمی و احترام پذیرفتاری نمودند؛

بمجرّد رسیدن افواج حیدر علي خان بهادر درمیدان بدنور سوارانش جمعیّتي را از جنود راني که از بهر مدافعه او پیش آمده بودند هزیمت داده از هم پاشیدند و راني خودش که آنقدر فرصت وقت نیافته بود که خود را بمامنی رساند و از دستبرد سپاه حیدري خود را دور تر گرداند درعین گریز، تعاقب کرده و برگرفته و پیش حیدر علیخان آورده شد؛ و روایتی دیگر این است که راني تاب مقاومت افواج حیدري نیاورده در قلعه متحصّن گردید ولیکن پس از برداشتن صعوبت محاصره بیست و هفت روزه آخرکار بفتوای اضطرار سر تسلیم پیش نهاد و سند راجگي بحریف غالب داد؛ مهابدهی که حیدر علي خان بهادر بادی عهد و پیمان موکّد باحلاف و ایمان بسته بود اکنون فارغ البال بر اوج دولت و اقبال مرتقي گردیده خود را از مکاره روزگار ایمن شمرد ولیکن از رهگذر گوش نهادن بمشورتهای بد آن زن نابخرد کارش از مسند امیري بمحبس اسیري انجامید؛ تفصیل این اجمال آنکه پیش از مقابله و محاربه که باراني صورت گیرد برهمن زاده متبنّا باحیدر علي خان عهد و پیمان بسته بود که بأزای این اعانت و امداد، بندر بنگلور با ضمیمه خطّهٔ از آن مملکت که با سرحد مملکت میسور اتّصال

دارد برکار گزاران دولت حیدری واخواهد گذاشت
چنانچه پس از برنشانیدن وی برسند راجگی، حیدرعلیخان
بکام دل دوستان باجمعیتی از سواران متوجّه منگلور گردید
تا بضبط و تصرّف آن پردازد، ولختی از سپاه خود رادر ظاهر
شهر رانه بدنور باز پس گذاشت؛
رانی بوقوع این رو داد حرمان بنیاد، خیلی خسته خاطر
می زیست و هیچ نمیدانست که با چنان حریف غالب
که اورا بدین روز سیاه درنشانیده چه تدبیر کند تادرکارِ
او شکست و تباهی راه یابد؛ آخرکار رو بدین حیلت
درآورد که باپورخوانده راجه، اظهارِ دلخوشی وملاطفت کرده
ریاکارانه اورا براجگی قبول دارد و تا توان خودرا خیرسگال
و هواخواهش وانموده در تباهی نواب حیدرعلی خان فکری
کند یاچارهٔ اندیشد؛ بنابران تانزد آنجوانِ ساده دل
خیر اندیشی و نیک خواهی خودرا بمقام ثبوت رسانیده
باشد، نخست بازبان هرچه تمامتر چرب و شیرین
درعنوان هواخواهی اورا سرزنش کردن گرفت که
باقتضای خردسالی و ناعاقبت اندیشی بنام خشک راجگی
قانع گشته اقتدار و اختیار خودرا بردست سلمانی بد دین
و سفّاکی نگوهیده آئین واسپرد که احتمال قویست که بعد

چندی او را از باقی مانده ریاستش نیز بی نصیب ، و تمامی آن مملکت را از آن خویش گردانند ؛ القصّه با مثال این سخنان ابله فریب آنجوان ساده دل را آنچنان در دام کشید و رام گردانید که او از عهد و میثاق بسته اش با حیدر علی خان ، نادم و پشیمان گردید ، و منصوبه رانی که از بهر اهلاک نواب حیدر علی خان بسته بود در نظرش مستحسن نمود ؛

در زمان اقامت حیدر علی خان در بدنور ، دولتسرای راجه کنره منزل گاه او بود و گمان غالب آنکه هنگام مراجعتش از منگلور در همان دولتسرا نزول خواهد فرمود ؛ و ازین مشکو تا معبدی بزرگ دران نزدیکی ، راهی بود پنهانی زیر زمین که هیچکس جز رانی بران آگاهی نداشت ، رانی ، عزیمت آن جزم کرده بود که بنیاد و بوم آن مشکو را از خشت و گل تهی گردانیده ببارود پر کند و در شبیکه حیدر علی خان با خاصان و منصبدارانش درون آن ، بخوردن طعام مشغول باشد بآتش دادن بارود ، آن مکان را بپراند ، و در همان زمان افواج ریاست کنره درعین جوش و خروش و هنگامه و پریشانی بسرکردگی راجه زاده دمار از روزگار جنود حیدری برآرند ؛ الحق این منصوبه بآسانی تمام صورت گرفتی چه برهمن

دوستدارِ رانی با برهمنان آن معبد نهانی در ساخته بود و ایشان را از آنِ خود گردانیده؛ اکنون نواب حیدر علی خان از منگلور باز گردید و آنوقت که اهلاک حیدر علی خان دران اندیشیده شده بود پیش آمد؛ قضارا برهمنی از برهمنانِ آنحدود که از کردار برهمنِ زانی و رانی نیک متنفر بود بحیلهٔ خودرا دران انجمن درآورد و بر تمامی مضمونه پنهانیِ آن نگوهیده خصال رانی، نواب موصوف را مطّلع گردانید، حاضران، انگشت بدندان گرفتند ولیکن نواب حیدر دل، هیچگونه از جا نرفته بکشف این ماجرا فرمان داد تا پس از انکشاف حقیقت حال، رانی را با شوهرش برهمن ناستوده فن و دیگر همکاران آن زن بزاری بکشتند، و پور خوانده راجه را اسیر کرده بقلعه گهیری فرستادند، بدین نمط آن کشور سرتاسر ضمیمه مملکت حیدری گردید؛

از کتاب فتوحات برطنیه در ممالک
هندیه مشهور بجارجنامه

تظلّم نمودن پسر راجه ملك کنرة یا کناره از تسلّط مادرش بر مملکت موروثي پیش حیدر علیخان ومتمکّن گردانیدن حیدرعلیخان اورا بجای پدر وصلح دادنش با مادر وبتصرّف درآودن شهر منگلور اوّلا وتمامي مملکت بعد ازان بعلّت غدری که راني نسبت باو اندیشیده بود ،

شگفتي زکردار حیدر شنو — نوای نو آئین دیگر شنو
چو آورد بوم سرارا بدست — سر سرکشان کرده یکباره پست
روان بود اختر ببهروزیش — فزایش همي داد در روزیش
کنارا که بد کشوری بس بزرگ — نشیمنگه راجگان سترگ
زبس خوبي خاک آن پاک بوم — شدی آشکارا نگبین از زقوم
درختش همه صندل وساج وعود — کشیده همه سر بچرخ کبود
پراز میخک وفلفل وجوز وهیل — همه بیشه ودشت وراغ وسبیل
در انجا یکی رای بد کد خدای — چوزین خالدان شد بدیگر سرای
بجایش یکی خورد کودک گذاشت — بجزوی دگر جانشینی نداشت

پسر نارسیده بده زانش مام — گرفته بکف کارها راز مام
چو مردان بپاداشت کار جهان — بهر شهر و جا داشت کار آگهان
ز کشور نماندیش پوشیده راز — چه از راه کوته چه راه دراز
سپه را بآئین نگه داشتی — ره و رسم شایسته نگذاشتی
کشاورز و بازارگان سر بسر — ز هرگونه گون مردم پیشه ور
گرفته همه را بزیر پناه — به نیکی نموده بهر کس نگاه
چو رایان و فرماندهان سترگ — جهان راند تا گشت خوردش بزرگ
رسیده چو شد کودک نارسید — دلش مهر و پیوند شاهی گزید
نشستن بجای پدر کرد رای — ز مادر نشد آرزویش روای
پدر چون شود خاک در قعر گور — کم از خاک گردد پدر مرده پور
بخوردی ممیراد کس را پدر — کشاورز باشد اگر تاجور
چو زن از زنی سر بشاهی کشید — بجز خود سزاوار شاهی ندید
بشاهی دلش چون شده شیفته — جوان را بامید بفریفته
بامروز و فردا کشادی زبان — زبانش نبود آشنا باردان
سخن بود و زور استی ناپدید — ز مادر چو فرزند شد ناامید
بیازرد از مام و پژمرد روی — ز حیدر ازان درد شد چاره جوی
بگفت ار بمردی ببندی کمر — مرا بر نشانی بجای پدر
ز ماهی بمه برفرازی سرم — گشاده کنی دست بر کشورم
سپاس ترا پاس دارم بجان — بگنج پدر آنچه باشد نهان

سپارم فراوان ازان خواسته بگوهر همه چیز آراسته
جدا کرده از کشورم منگلور بخشم نباشم زفرمانت دور
تو باشی بران مرز بر مرزبان چنان چون بودتن بفرمان جان
مر آن شهر باشد بفرمان تو کسی سر نه پیچد ز پیمان تو
چو بشنید حیدر سپه برنشاند بسوی کناره بتندی براند
بنزدیک آمد چو از دور راه زن رای آمد برون با سپاه
دو لشکر چپ و راست سر برزده زمین گل شد از خون هر دو رده
پس از آنکه بسیار پیکار شد زن از بخت وارون گرفتار شد
تتابید با شیر نر ماده شیر بیفتاد در چنگ حیدر اسیر
برخویشتن خواندش آنسرفراز نکرده ببند دست بردی دراز
پسر را بیاورده نزدیک مام سوی آشتی نیز بسپرده گام
دل هر دو از کینه پرداخته دو سینه ز کینه تهی ساخته
دو ناساز گر را بهم سازگار نمود و ز دو دو از روانها غبار
دل مام خشنود شد از پسر بآئین بدو داد جای پدر
نشیمن شدش جایگاه مهی کشاده دو دستش بفرمانهی
ز بازوی حیدر رسیدا و بکام همش مهربان گشت آشفته مام
چو شد رای زاده برائی بلند بعهد و پیمان شده کاربند
بجا آورده همه سر بسر نکرد ایچ از گفتهٔ خود گذر
وفا پیش خوانده جفا کرده دور سپردش دژ و بارهٔ منگلور

جدا گشته زو حیدر نامجوی بدانسوی بالشکر آورده روی
که آنجایگه را بگیرد بدست بدانسانکه شاید دهد بند و بست
نشاند ز خود مرزبان جایجا گمارد ز نزدیک خود پیشوا
چو شد حیدر از زاده رای دور برغمش سخن راند مادر پیور
چه گفتش بگفتا که ای پور خام ندانسته از سروری جز که نام
نبایست او را تراگشت دوست ترا در جهان بدترین دشمن اوست
بد آید بانجام زین کار کرد به پیش آیدت رنج و تیمار و درد
بود او مسلمان و بیگانه دین به بیگانه دینان بود پرزکین
مسلمان اگر چون فرشته بخوست چو با بیگری بد تراز دیو اوست
بود نیک شان بدزبدشان سخن سراید اگر کس نیاید بین
بگیرد همه کشورت را بدست بکیش نیاگانت آرد شکست
شود زو بتبه کشور و دین ما برافتد ازو نام و آئین ما
دلیریکه همتای او اژدها نباشد ازو چون شوی تورها
اگر تو بگردون برائی بلند کشد بر زمینت نجم کمند
شوی گر بدریاز بیمش نهان چو ماهی بشست آردت بیگمان
چو او باز گردد بدین جایگاه ورا ساخت باید نهانی تباه
برآورد باید ز جانش دمار بدستان و نیرنگ فی آشکار
تنش چون شود از روانش تهی بماند بتو فرّ فرمانهی
وگرنه تو مرخویش را مرده گیر سر و تن بخون اندر آورده گیر

جوان چون ز مادر شنید این سخن — فروشه بالندیشه سر تا بین
بگفتار مادر نهاده دو گوش — سپرده روان و دل و جان و هوش
گذشته ز رسم و ره راستان — بکردار بد گشت همداستان
بپاداش نیکی چو شد بدسگال — بزندان بسر برد بسیار سال
سگالیده با همدگر مام و پور — که چون دارسد حیدر از منگلور
بکاخی بیاورده اورا فرود — گسسته نهان کاخ را تار و پود
فرود آوریم آنسرا بر سرش — بخاک اندر آید سر و افسرش
سگالش بدینگونه آمد بجای — میان زن و پور ناپخته رای
کنون حال زن بشنو ای نیکخوی — که چون بود کارش پس از مرگ شوی
چو جوینده کام بود و هوا — چنان چون بود راه ناپارسا
گزیده بکامش یکی برهمن — از و شاد زانسانکه از بت شمن
وراخواند نزدیکش آنچاره گر — بگفت آنچه بودش بدل سر بسر
برهمن پرستار بتخانه بود — بنزدش یکی خانه شاهانه بود
فراوان بآذین بیاراسته — بزینت چو فردوس پیراسته
پی حیدر آنخانه کرده پسند — که بر جانش آرد بدانجا گزند
بگفتش ز بتخانه تا آنسرا — نماید زمین راتهی جایجا
گشاید بزیر زمین ره فراخ — رساند سر نقب تا زیر کاخ
بدانسانکه فرمود آنشوم زن — بانجام آورد آن برهمن
چو حیدر بپرداخت از منگلور — بیامد بجائیکه بد مام و پور

پذیره شده پور و مام و سپاه دران کاخش آورده از گرد راه
به پیوسته با او ز هرگون سخن همی جست هنگام آن خیره زن
که ایوان مز مردم چو ماند تهی بجیدر فرود آرد از ابلهی
کسی را که ایزد بدارد نگاه نگردد زدستان دشمن تباه
بفرمان دارندهٔ جان و تن بکاخ اندر آمد یکی برهمن
نشسته درانجای بدرای نو همان مادر کشور آرای نو
جز اینان سران سپه سربسر نشسته یکی ایستاده دگر
بجیدر سخن گفتن آغاز کرد سر راز پوشیده را باز کرد
نهان بخیه افگند بر ردی کار برو نقب پنهان نمود آشکار
شنید و روانش بر آشفت سخت بران مادر و پور گمکرده بخت
کسانیکه بودند انباز کار بفرمود بستن ببند دراز
همانرا زن و دراز داران او دران کار را انباز و یاران او
بدژخیم فرمود کز تیغ تیز برانگیزد از جان شان رستخیز
به بسته ببندگران پای رای فرستاد در شهر و بوم سرای
برد کرده زندان یکی از حصار نشانده بپاسش بسی استوار
سوی رانه بد نورشه با سپاه که آن شهر بد رای را تختگاه
شد آن شهر و کشور مرادر ارهی فرامند را شد فزون فرهی
بدست آمدش خواسته بیشمار زرایان و نام آوران یادگار
که آنرا کران و کناره نبود شمردی اگر کس شماره نبود

زر و سیم آموده انبارها زهر گون گهر بود خروارها
طرایف زهر گون بانبوه بود نفایس بسی توده چون کوه بود
تگادر هیونان و پیلان مست زر و گوهر آموده جامی نشست
چو الماس شمشیر زرّین نیام ززرّین و سیمین رکیب و ستام
زورع و زخنجر ز خفتان و خود بکس هیچ اندازه پیدا نبود
ز بسیار کس گنج اندوخته باندوختن در جگر سوخته
چو فرخنده بدروز فیروز مرد بدستش بیفتاد بی رنج و درد
ازان کشور و گنج و آن خواسته فراوان بشد کارش آراسته
ز گردون درابود چون یاوری رسانده بشاهان سر همسری
مهان جهان زو گرفته شمار ز نامش هراسان بسی نامدار
چو زان بوم آمد بدستش زمام بگردانده از رانه بد نور نام
بفرمود تا مردمان سر بسر مر آن شهر خوانند حیدر نگر

القصّه، استکشاف این خدیعت پنهان، سبب از دیادِ حوزه مملکت نواب حیدر علي خان بسوی سواحل زاینده گوناگون محاصل، ومحتوي برچندین بنادر خداوندفراوان نوادر، ومقدّمه فتوحات تازه بسیار، درمرزوبوم مليبار گردید، تمامي ملک کناره یا کنره که کشوریست سیر حاصل مشحون ازانواع خیرات سمائي وانحای برکات ارضي ومائي ومخزون ازکنوز بحري وکاني شایسته روائي حاجات حیواني

وبایسته هوسزدائی اهوای انسانی، برنج که غالب غذای ساکنان آن ممالک است از حیز سنجیدن و پیمودن بیرون، وفلفل گرد و دارچینی ومیخک وهیل وجوز وغیر آن از توابل ومروارید وبُسّد وصندل وعاج بدان فراوانی و کثرت دران مرز و بوم پیدا می شود وازانجا بدیار دور و نزدیک می برند که آن مملکت را ازینجهت ذخیره گاه وانبارخانه تمامی هندوستان می نامند؛ درکوهستانش معادن طلا والماس و یاقوت ولعل ودیگر احجار بیش بها است ودر قلعه رانه بدنور خودش که دارالملک آن مملکت است گرانمایه کان زر است؛ هنگامیکه نواب حیدر علی خان بهادر متصرف آن مقام شد، گنج شایگان بل کُنوز بیکران از زر سکوک وخشتها ولعبتهای زروزیورات واحجار ثمین وجواهر زواهر ندرت آگین دران موجود وذخیره کرده یافت، اگربروایت مردم فرانسیس که درین یساق همراه حیدر علی خان بودند اعتبار کرده شود ایشان میگویند که نواب فرمود تا خزینه مروارید واحجار گرانبها پیش نظر ایشان به پیمانه های غلّه بپیمایند؛ درانجا چندتا انبار از زروزیورات مروارید وغیره فراهم ساخته بودند که هریک در ارتفاع از بلندی آدم که براسپ بلند سوار باشد متجاوز بوده؛

درین فیروزمندی حیدر علیخان قاطبه لشکریان و منتسبان دور و نزدیک خود را با نعام یکنیمه ساله مشاهره مبتهج و شادمان گردانید و قلعه داران و سپاهیان را نیز که برحسب بجات متعیّن بودند فراموش نساخت و ازین خیر بی بهره و محروم نگذاشت؛ نام منگلور را به کوریال یا شاه بندر تبدیل نمود و رانه بدنوره را به حیدر نگر (چنانچه بالا مذکور شد) اختصاص بخشید، و خود را بلقب بادشاه کنره و کارگس (کوچک ریاستی واقع بر جنوبی سرحد کنره و محاط بکوهستان که او را از کنره و مملکت میسور و مرزوبوم ملیبار ممتاز و منحاز می کند،) ملقّب گردانید،

توجّه فرمودن حیدر علیخان بتسخیر آن نواح که ازین مملکت بتصرّف جماعه پرطکیشان درآمده بود و اعانت جستن قوم ما پله از حیدر علیخان و جزئیات احوال دیگر که درین یساق روی نمود،

پس از اعزاز دارالملک کنرهٔ حیدر علیخان در بهرهای مما لک جدید خود رفته کیف و کم آنرا پژوهش نمود و هرجا بفرمانروائی مقبول و مسلّم گردید؛ سپس خواست تا آن خطّه ها را که پرطکیشان ازین مملکت جدا ساخته در تصرّف خود

داشتند باز منضاف آن گردانند ؛ چون اینجماعه سر بانقیاد او فرو نیاوردند او بی هیچگونه تامّل و اندیشه بر ایشان حمله آورده باندک صعوبت ناحیه کاروار و قلعه اش او پر را که در سرزمین سند واقع است و سابق ازین از مملکت کنره جدا ساخته شده بود بقبضه تصرّف خود درآورد ؛ و چون هنگامیکه او در تهیهٔ محاصره قلعه رامه بود که در سرحد راس رامه واقع است و همین یک عایق و سنگ راهِ پیش رفتن او بود به بلده گوئه نشیمن قدیم پرطکیش ، یکسر مردم فرنگستان فرانسیس وغیره از یاریگری حیدر علی خان بهادر بر جنگ پرطکیش سر باز زدند و حیدر علی خان می دانست که از افواج هندوستانی برگرفتن آنقلعه از حیّز امکان بیرون بود بناچار باجماعه پرطکیشان طرح آشتی افگند و ایشان نیز این مصالحه را مغتنم شمرده ناحیه کاروار را تسلیم وی نمودند ؛

چون حیدر علی خان از بوم و بر پرطکیش به منگلور باز گردید درین مقام سفیری با احتشام از قبل قوم ماپله نزد او آمد ، گروه ماپله طائفه اند تازی نژاد از روزگار دراز بر تمامت سواحل مالیبار پاشیده و در آن مملکت سکنا بر گزیده ، اوقات زندگانی بسوداگری می گذرانند یکسر تجارت خشکی و تری آن دیار مقصور برین قوم است بنابران ایشان دران مملکت از تونگرترین

مردم شده اند و همگي سرداران ورئيسان آنجا هنگام ضرورت از ايشان بسودي خيلي سنگين وام ميگيرند ، چنانچه تموّل اين مردم از اينگونه سود واز بار بار درحساب گرفتن ومضاف اصل وام گردانيدن آن ، روزافزون گرديده است و مهتران آن ديار ازين ممر بروز سياه تهيدستي وافلاس نشسته ؛ وچون كثرت مال ونعمت اغلب سبب خودبيني وباد بروت مردم مي افتد اين طائفه درين زمان يكپاره از مرتبه شيوهٔ خود ، پافراتر گذاشته بودند وهواي مهتري وسرداري در سرايشان پيچيده بود خاصه بمشاهده نمودن عروج علي راجه كه جواني بود از قبيله خودشان بفراز سنگاسن راجگي يا سرير فرمانفرمائي آن ديار ؛ واين علي راجه پسر يكي از اغنياي قوم ماپله* مردي بود خوبرو واقبال مند در عهد جواني دختر راجه كانانور از قوم نائر+ بردي عاشق گرديد وپدرش

---

* اصل و نسب قوم ماپله بعرب مي پيوندد وليكن شكل وصورت ايشان باعراب چندان مشابهت ندارد ؛

+ از پاستاني تواريخ چنان مفهوم ميگردد كه قوم نائر شرفاي قديم سواحل مليبار اند يكي از رسوم قومي ايشان كه از گونه طرفگي خالي نيست اينست كه بجز اولاد نرينهٔ خواهر ، هيچكس را بوراثت قبول نمي دارند يا وارث ايشان منحصراست در خواهرزاده ميگويند كه داعي برتقنين اين دستورخلاف جمهور مزيد غيوري وفرط ولع ايشان بردشمن شكني و عدومالي بوده تا ازجهت نا داشتن آل و عيال ازبهر مقابله اعادي و مقاتله ايشان نيكوآماده و مهيّابوده باشند ؛ وچون خواهرزادگان شايسته استعمال حربه و سلاح

باهمه اختلاف دین و ملّت برغم عقیده قومش که رشته
و پیوند با قوم دیگر جائز نمی شمارند دختر خود را برضا و رغبتش بزنی
علی داد و در مرض موتش از راه وصیّت حکومت کانانور
بردی گذاشت و علی را علی راجه ساخت ؛
سرداران نائر بدیدن این نحو اوضاع و اطوار متکبّرانه طبقه ما پاله
بر آتش رشک و غیرت می سوختند و اکثر از ایشان
خاصه سرداران خداوند حکومت و اقتدار در ادا کردن زر
واجب ایشان نیز مضائقه می نمودند ؛ این بود حال مردم ساکنان
ملیبار و معامله رئیسان و مرؤسان آن دیار دران زمان که
حیدرعلی خان برممالکت کنره و جوار سواحل ملیبار که ریاست
کانانور بسرحد آن واقع است فرمان فرما گردید ؛ علی راجه

جنگ میگردند درجنگ و پیکار پیروی خال خودمیکنند و دیگر رسم این ، که برغم
مسلمانان که مردان شان چارتازن نگاه میدارند زنان مردانه اینقوم چارمرد اختیار
میکنند وخانه زن که از دیگرخانه‌ها جداگانه می‌باشد چار تا دروازه دارد هرگاه یکی ازان
شوهر چارگانه بزیارتش می آید گردخانه میگردد و شمشیر خودرا برسپرش میکوبد
تا ازان صدای برآید و انگاه دروازه خاصه‌اش باز می‌کشاید و چاکر خودرا با سلاحش
دردهلیز واگذاشته خودش اندرون میرود و درین‌حال اگر مرد دیگر وارد شود چاکر
باعلامش می پردازد که بی‌بی مشغول است درهفته یکبار هرچهار دروازه وامی‌گردد
و دران روز همه شوهران بی‌بی بزیارتش می آیند و باهم‌طعام میخورند و مانند عناصر
اربعه دریک تن ساعتی همداستان می باشند ؛ هریک ازین چاریار مبلغی از زرهنگام نکاح
به بی‌بی میدهد وتیمار و تربیت اطفال برذمّت همت وی حوالت میرود نائرزادگان
نام‌خاص پدرخود نمیدانند بلکه ازشوهران مادریا خال خود حرف میزنند ؛

و مهتران قوم ماپله بدین اعتماد خود را در ظلّ ظلیل او انداخته بودند که نوّاب حیدر علي خان بپاس اتّحاد دین و ملّت البتّه حمایت و رعایت ایشان خواهد فرمود و بر باز یافت گردانیدن دام از قوم نائر، امداد و اعانت از ایشان دریغ نخواهد داشت ؛

این سفارت را حیدر علي خان باکمال اعزاز و احترام تلقّي نموده سفیران را با هدایای گرانبها سرفراز فرمود و حمایت و رعایت خود را خاطرنشین ایشان گردانید ؛ چون طبقه ماپله بهره از جهاز راني داشتند و علي راجه چندین جهاز پر بار آماده روانگي داشت و حیدر علیخان از بهر این مصلحت ملکي که او حلقهٔ از مراکب دریائي مهیّا داشته باشد تا سواحل ممالک او را از تاخت و تاراج مرهٔه و دیگر رهزنان دریائي حمایت و حراست نمایند، علي راجه را بزرگ امیر البحر خود گردانید، و شیخ علي برادر او را سربراه کار امور دریا و بنادر و دریائي تجارت ممالک خود ساخت ؛ نیز مبلغ گرانمایه از زر بدو واسپرد تا جهازات نو بخرد و بنا سازد ؛

حیدر علي خان مملکت کنره را از مهین عطیّات یزداني در حق خویش داز بهمن مواریث که بعد از خود بوارثانش واگذارد پنداشت (الحق پندار او قرین راستي بود

واز پرتو نیکو داوری بی بهره نی) بنابران خواست تا حیدر رنگررا دارالملک سرتاسر ممالک خود گرداند ، سپس تمامی مردم خانواده را بدانجا نقل نمود و اراده صمیم حیدر علیخان بهادر همین بود که درین مملکت آنگونه حکومت مکرمت آئین مرحمت قرین را بنانهد که بدان خود را محبوب ساکنان آن مرز و بوم گرداند و ایشان بادی بجای اطاعت وانقیاد مهر ورزند (واین خود غایت سعادت این جهانیست) ومیگویند که او درین امید بیش از آرزو کامیاب گردید ؛ وحکمرانی دیگر ممالک محروسه را برخویشاوند و قربیان خود بدین نمط توزیع نمود ؛

حکومت بنگلور و توابع آنرا بعم خود ابراهیم علی خان تفویض نمود و او تامدّت مدید ازین ریاست بهره ورماند ، ومخدوم علیخانرا (که درسند مملکت بخشی او را بلقب مخدوم علیخان بهادر یاد کرده بود) به فرمانروائی سلطنت میسور اختصاص بخشید ؛ ومرزا صاحب را به طرفداری سرا ومضافات آن نامزد فرمود وعمزاده خود امین صاحب را بفرماندهی لشکر ممتاز گردانید ؛

چون علی راجه امیر البحر حلقه از جهازات فراهم آورده بود در آغاز موسم سفر دریای هند ، جزائر مالدیوه را بهانه اینکه نسبت بقوم او از ساکنانان آن جزائر جفی رفته است

مفتوح ساخت و پس از انکه بادشاه آن جزائر را
با سیری گرفته بود، از غایت سنگدلی هردو جهان بینش از
چشم خانه برآورد؛ چون سپاه و نشان حیدری بر مراکب خود
برده بود هر جا که در دریا می رفت بحریان باکرام و احترام او را
متلقّی می شدند؛
چون علی راجه باجهازات مظفّر خود به منگلور مراجعت نمود
از بهر ادای وظائف خدمت بحضور نواب حیدر علیخان آمد
و راجه مالدیوه را نزد او حاضر آورد چون نواب از بیدادگری
و بیداد پسندی خیلی اجتناب می ورزید بمشاهده این ستمگری
که علی راجه، مصدر آن، نسبت براجه مالدیوه شده بود آن قدر
آشفته و ناخشنود گشت که بزدی علی راجه را از مرتبه
امیری حلقه جهازات معزول فرمود؛ و از نامردمی علی راجه خیلی
متاثّر گردیده از راجه مالدیوه دریوزه عفو و بخشایش نمود و
پس از اظهار اینمعنی که او چقدر از این رود اد بیداد بنیاد
متألّم و غمناک گردیده و استعمال هرگونه استمالت و دلجوئی
که در قدرتش بود، از شکوی شاهی، و دلتخانهٔ از بهر سکونت
راجه مظلوم معیّن فرمود و جاگیری که دخل آن فراهم ساختن اسباب
مسرّت و خوشدلی آنچنان کس محترم را در این چنین مقام
کافی و بسنده تواند بود نامزد آن بزرگوار نمود؛

انتزاع مملکت کنره که مساعي اورنگ زیب عالمگیر در تسخیر آن رایگان رفته بود و ثمری نبخشیده و استخلاص جزائر مالدیوه که در عدد بسیار افزون از حصر و شمارند و اکثر سلاطین مغولیه را از آن آگاهي نبود ، آنقدر در مکنت و جاه حیدر علیخان افزود که تمامي امیران هندوستان و سرداران آن ، سفیران خود را از بهر ادای رسم تهنیت و مبارکباد نزد حیدر علي خان بهادر روانه نموده بودند و شاعران مدحت سرا در قصائد خود مرتبه او را بر رتبه اسکندر ذوالقرنین و تیمور لنگ ترجیح و بالائي داده *؛

یک سال بیش گذشته بود که حیدر علیخان از حوالي نگر دوري نگزیده و از رهگذر اشتغالش بامور وابسته مهمات دیواني و لوازم عشرت و کامراني چنان می نمود که او بدواعي آسایش و استراحت که تا حال ازان یکسر بیگانه میزیست نیکو شادمان دسترس بود ؛ درچنین حال مسرت اشتمال که جهان از کشش و کوشش عرب و عجم آسوده بود و ساقي دوران ، رحیق خوشدلي و سرور بر ندیمان بزم حضور نواب حیدر علیخان می پیمود ناگاه تذکر آنعهد و پیمان

---

* شاعریکه در دیوان دولت حیدري بمشاهره هزار روپیه بسر کردگي هزارنفر مقرر بود واقعات شایسته و فتوحات بایسته او را منظوم می ساخت ؛

که حیدر علی خان با قوم ماپله در حمایت و رعایت ایشان
نموده بود همّت والا نهمت او را بران می آرد که بساط
عیش و نشاط در نوردد، و نطاق چالشگری و یساق بر میان
بندد، ندیمان ایوان بزم دوستکامی را الوداع، و حریفان
میدان رزم خون آشامی را مرحبا گوید بر نغمات ملاهی و نوای
بربط و چنگ صلیل اسلحه پیکار و طنطنه کوس جنگ برگزیند
و بجای ساغر سرشار مدام شمشیر آبدار خون آشام در
دست گیرد؛

بقتل آوردن قوم نائر جماعه ماپله را و آمدن نواب
حیدر علی خان بهادر بانتقام آن فعل ناشایان و پذیره
شدن علی راجه اورا و محاربه کردنش با نائران
و منهزم گردانیدن ایشان،

به نائر بیداد چون ماپله — شده برزمه همچو گرگان یله
ببسته هرکس پی دام خویش — بسی مرد بیچاره در دام خویش
شده بینوا سوز آتش بلند — رسیده تر و خشک را زان گزند
بهر برزن و شهر فریاد بود — بنائر ازان بهره بیداد بود
چو شد سخت آزرده نائر گروه — ز حد رفته بیداد و آمد ستوه
نشستند یکجا گه رای زن — برین برنهادند یکسر سخن

بخون ریختن تیغ کرده یله
درین بوم هر جا بود ماپله

همه را سراز تن نمائیم دور
برانگیخته به زبد خواه شور

ملیبار اندر یکی تن یکای
نمانیم زین مردم تیره رای

ندیده در آغاز و انجام کار
که شیری چو حیدر بود درکنار

بدینسان ستم کی بهمدین خویش
پسندد کشد بیگمان کین خویش

بخون ریختن تیغ افراختند
بسی ماپله را تبه ساختند

بشهر و ببرزن روان گشت خون
تن کشته پر خاک سرها نگون

بهر جا زکشته زمین گشت کوه
هران زنده کو مانده بدزان گروه

همه جامه برخویشتن کرده چاک
بتارک پراگنده تاریک خاک

پریشان روان و پراگنده دل
زخون ناب دیده زمین کرده گل

بنزدیک حیدر گریزان شدند
ازان دردجویان درمان شدند

بدرگاه او بانگ وفریاد خاست
زهر گوشه آوازهٔ داد خاست

برآمد زغوغا یکی رستخیز
چو بشنید حیدر سرش گشت تیز

دلش همچو دریا درآمد بجوش
زبس نالهٔ زار و بانگ وخروش

بفرمود تا برکشیدند نای
همه دشت پرشد زپرده سرای

بخرگاه او شد سپه انجمن
تگاور سواران شمشیرزن

دوره ده هزار از درزم جنگ
گرفت وروان شد نکرده درنگ

بسوی کنانور آمد سپاه
علی راجه گشتش پذیره براه

شده شاد هردو زدیدار هم
بشسته زآب سخن گرد غم

بنزدیکی شهر بدرود آب — سراپرده‌ها را کشیده طناب
بدانجای آورد لشکر فرود — زنائر سپه نیز آنسوی رود
پئ کینه آمد گروها گروه — زبس مرد پوشیده شد دشت و کوه
لشیده بکینه رده از دو سوی — به پیکار و نادر د بنهاده روی
شد اندر میانه کمابیش جنگ — نیارست نائر نمودن درنگ
یکی آنکه از حیدر شیر مرد — سپه بود خو کرده اندر نبرد
شب و روز ورزیده آئین جنگ — بشمشیر و خنجر به تیر و تفنگ
دگر آنکه هرگز زنائر سپاه — ندیده در گردش رزم گاه
که آید بمیدان برابرش سوار — بدشمن کند کوشش و کارزار
چو ناگاه دیدند اندر نبرد — براسپ تگاور سواران مرد
فراوان بترسیده زان ترکتاز — بیابان گرفتند و راه دراز
برفتند بگذاشته رزم خوار — پس اندر روانه تگاور سوار
بکشتند بسیار و انداختند — زکشته بسی پشته‌ها ساختند
بیفتاد مرده زنائر گروه — بهر جا دران دشت مانند کوه

آمدن نوّاب حیدرعلیخان ازکنانور بکلي کوت واستقبال کردن رای ملقّب بساموري و تسلیم نمودن شهر و آنگاه تخویف نمودن برهمني ساموري را بمرتد گردیدنش ازین کردار ازکیش ومردود ازقوم خویش وسوختن ساموري بدین تخویف خودرا بافرزندان ومسلم گردیدن ملیبار بحیدرعلي خان بهادر،

ببوم ملیبار ای نیک بخت — کلي کوت پیوسته بد پای تخت
درانجا کسي را که منشور بود — بساموري آنمرز مشهور بود
پدر بر پدر بوده اینش لقب — زنامش جزاین کس نبردي بلب
چوحیدر بپرداخت ازرزمگاه — بسوی کلي کوت شد با سپاه
براهش هرآنشهرکامد بپیش — بنیرد نمود آنهمه زآن خویش
چو نزد کلي کوت آمد سپاه — شده کار سالار آنجا تباه
برفته همه کشور او زدست — نمانده بجز جایگاه نشست
سپاهش شده کشته وتار و مار — نه خویشش بجامانده نی یار غار
کسي کو بجامانده بد پیش اوی — نیارست کردن بپیکار روی
نجنبید ناکام از جای خویش — نه برداشت ازجای خود پای خویش
بپیکار نفراخته یال و شاخ — نه دروازهٔ شهر بست و نه کاخ

چو در شهر آورد حیدر سپاه — پذیره شدش رای کشور براه
برو کرد هر گونه گوهر نثار — گرفتش بمهر دل اندر کنار
روان گشت دستش گرفته بدست — بیاورد اورا بکاخ نشست
بتو گفت این بوم فرخنده یاد — به پیش تو چون من بسی بنده باد
بگفتار چرب و سخنهای نرم — نیوشنده در مهر او گشت گرم
بگفتش مخور هیچ تیمار و غم — نیاید بروی تو از من ستم
سپارم بتو کشورت آنچه هست — نگیرم از آن یک بدستی بدست
برو بومت از من نه بیند گزند — بدانسانکه بودی کنم ارجمند
ز هر گونه نیکی بدادش نوید — رمیده روان و را آرمید
چو کوتاه شد گفتهای دراز — به لشکر گه خویش آمد فراز
چو حیدر جدا گشت از پیش رای — زکاخ اندر آمد بپرده سرای
یکی برهمن بد تر از اهرمن — بد اندیش و بدکیش و ناپاک تن
خمیرش سرشته ز ناپاک آب — سگالش مادر و غرس و کفتار باب
بآتش زن و دود مان کهن — سراسوز و کاخ افگن و خانه کن
سزاوار پیغاره و سرزنش — بیامد بر رای آن بدمنش
زبان از زفر کرده بیرون چو مار — کشاده دهان همچو مردار خوار
سرور و کشیده بهم همچو خوک — فراکرده گردن بمانند لوک
چو گربه برافروخته چشم خویش — بکردار گرگ و بدیدار میش
بگفتش که ای گشته از راه دین — چرا مهر حیدر نمودی گزین

بدو چون شدي يکدل و دوستدار | به بي کيش و بد دين شدي از چه يار
دهي گاو خواره سوي خويش راه | بترزين چه باشد بگيتي گناه
بداند يش بتخانه و بت شکن | برارنده جان برهمن ز تن
روانش پر از کينه از کيش ما | به پيدا و پنهان بداند يش ما
بپاداش اين کار نائر گروه | برنجند و گردند از تو ستوه
نمايند بيرونت از قوم خويش | بدانند دورت ز آئين و کيش
چو زنده بوي پيش نايد کست | چو ميري يکي تن نيايد پست
نگردد کس انباز با تو بنان | ترا کس نخواند بنزديک خوان
چو در کيش هند و ازين بد سزا | که داند کس راز دين شان جدا
نباشم پر انده شد جان راي | بترسيد دارندش از خود جداي
شود در جهان خوار و بي آبروي | ز غم اشک کرده روانه بروي
بآتش برافروخت گاخ و سراي | خود و هرکرا اندر آن بود جاي
يکايک بدان تيز آتش بسوخت | جهانرا دل از کار او برفروخت
بران برهمن بيمر و بيشمار | همي باد نفرين ز پروردگار
چو شد سوخته راي با خان و مان | نماند از کسانش بگيتي نشان
ز مکبوده بختان نائر گروه | پراگندگان گرد گشته چو کوه
يکي لشکر گشن آراستند | بنا ورد و پيکار برخاستند
سپاهي فزون تر ز مور و ملخ | برابر بجيدر کشيدند نخ
دلاور بمانند شير ژيان | به پيکار بسته کمر بر ميان

بیامد سپه ساخته جنگ را برانگیخت از جای شبرنگ را
برآمد دو دار از هر دو سوی بچوگان شمشیر سرها چو گوی
فرادان بغلطید در تیره خاک ز پیکان جگرها بسی گشت چاک
چو برق یمان خنجر آبدار نمایان بتاریک گرد سوار
بسی خرمن زندگی سوخته چو خس زاتش تند افروخته
زنائر بسی مرد در رزمگاه بیفتاد برگشته روز و تباه
سر انجام از رزم برکاشتند بجیدر برو بوم بگذاشتند
سراسر شه آنمرز او را رهی بنیروی بازوی و روز بهی

سرعصیان برتافتن نائران از اطاعت نوّاب حیدرعلیخان بهادر و بپشتی موسم برشکال قصد انتزاع بعضی از قلاع از تصرّف کارگزاران حیدری نمودن وجمعی را از قلعه دارانش کشتن ولشکرکشیدن حیدرعلیخان درعین طغیان سیلاب وجوش وخروش رودبار آن دیار وبتخریب وافساد آن بلادپرداختن وبه تذلیل نائران سیه بخت سخت کوشیدن

ازین واقعه نوّاب حیدر علي خان بغایت متاثّر گشت و آنچنان برخواهرزادگان سامري مرحوم که مصدر این بتاهي شده بودند آشفته وخشمناک گردید که برسر انجمن سوگند

یاد کرد که زینهار بوم و براین تبه کاران سنگین دل باز پس
داده نخواهد شد ؛
امیران کلیکوت بیاریگری سرداران ترادنکور و کوچین
جمعیتی گرانمایه از سپاه جنگی بر کنار رود پانیانی که بر دوازده
فرسنگ از کلیکوت واقع است فراهم آورده بودند
درین مقام از اوضاع شان چنان می نمود که ایشان نسبت
بجنگ پیشین که متصل رود کنانور صورت گرفته بود
بیشتر و خوبتر بمدافعه و مقابله خواهند پرداخت ولیکن بتقرب
افواج حیدری آنچنان حواس باخته و ترسان شدند که زنهار
تاب مقابل شدن در خود ندیده سراسیمه وار با تمامی جنود
بگریختند ؛ نواب حیدرعلی خان رود را عبور کرده بر قلعه پانیانی
حمله برد ، اگرچه این دژ درمیان تمامی قلاع این مملکت
در استحکام وحصانت بی نظیر بود هیچگونه تاب حمله حیدری
نیاورده طریق تسلیم پیش گرفت و نواب حیدرعلی خان
هنوز در دنبال سپاه دشمن می شتافت وچون او درین
چالش و یساق به کوچین رسیده و فرمانده آنمرز بوم را مطیع
خود گردانیده تمامی فرق نائر پیروی او کرده سر تسلیم و انقیاد بر خط
فرمان حیدری نهادند و حیدرعلی خان بهادر بدین شرط که ایشان
از جمله رعایای فرمان بردار و خراج گزار دولت حیدری

بوده باشند از سرکشت وخون ایشان در گذشته تمامت مرز و بوم قوم نائر بدیشان واسپرد ؛

و پس از انکه سپاه و قلعه داران را از بهر حراست و پاسداري کالیکوت و پانیاني تعیین نموده بود حکومت این ناحیه را بر راجه کوئنباتور ارزاني فرمود ؛ و این راجه برهمني بود فرماندهِ ریاستی از مضافات میسور وازان مملکت بکوهستان جداگردانیده ؛ حیدرعلي خان بهادر این عطیّت را از مصالح ملکي پنداشته که چون اینکس برهمن ومحترم است درمیان طبقات مردم نائر واز کیف وکم آن دیار ورسم وعادات ایشان نیکو آگاه است ایشان رادر مقام آشتي ووفاق نگاه خواهد داشت ؛

چون موسم برشکال که درنواح مالیبار تادیر می پاید و ملازم بادهای تند وسیلابهای جوشان می باشد آغازیده بود حیدرعلي خان بحکم ضرورت آن سرزمین راواگذاشت ولیکن تا این مملکت نو مفتوحه راهنوز درنظرداشته باشد ، او همین تا کوئنباتور که سکونت گاهِ راجه مزبور بود رفته در دولتسرای او رحل اقامت انداخت زیراکه این مرز و بوم بیرون آن کوهستان است که بنام گهات خوانده می شود و عرضه آن باران وسیل نی که برسواحل مالیبار از وسط ماه اپریل تا آخرماه سپطنبر مستولي می باشد ، حیدرعلي خان

چنان می پنداشت که جماعه نائرسطوات افواج وشدائد حملات آنرا دیده وشکوهیده اند ، وچون او با ایشان طریق لینت و مواسات پیموده است سراز خط فرمانش برنخواهند تافت ویوغ اطاعتش راکه بردوش شان نهاده برنهج تسلیم خواهند برداشت ، ولیکن حیدر علي خان دران زمان از رسم وراه آن جماعه خودبین چنانچه باید آگاه نبوده چه ایشان همین که یکبار آزرده شدند اگرچه جریمه ایشان کبیره باشد عفو وبخشایش را نمی دانند وتاازآزارنده ، انتقام خود نگیرند نمی آرامند ؛

هنوز ماه می تمام نگذشته بود که دریکسر سواحل ملیبار آوازه بغاوت نائر وخروج ایشان بررغم حکومت حیدري بلند شد ؛ آغاز این خروج از قتل عام جمعیت قلیلی از قلعه داران بود که بدست ساکنان قصبه کلان پانديگاري که درپای قلعه واقع است ناگهان کشته شدند ؛ این باغیان تبه کار ستمگري خود را کار بجای رسانیدند که چند سپاهیان فرانسیس راکه قلعه ماهي را واگذاشته میخواستند که درلشکر حیدري درآیند ودران قصبه فردای روز قتل عام رسیده بودند ، قتل کردند ؛

ازهرگونه آثار ظاهر ، احتمال قوي همین است که باعثه خروج قوم نائر ، سازش پنهاني راجه تراونکور وخواهرزادگان ساموري بوده ؛ همانا کار این بغاوت بدان درجه نینجامیدی اگر راجه

کوئنبا تور و علي راجه و برادرش شیخ راجه که انتقام کشي قوم ماپله از نائر بدیشان حوالت رفته بود آنقدر درشتي و ستمگري نکردندي ؛

چون کثرت آب باران در سواحل ملیبار کوچکترین جو را رود کلان میگرداند و از رهگذر سیلاب عام که در موسم برشکال دران دیار صورت میگیرد یکسر شوارع و مسالک سدود می شوند ، نائران که بخصوصیات مملکت خویش متعوّداند و در شهور باد و باران یکسر عریان آمد و شد میکنند چنان اعتقاد کرده بودند که ایشان کلیکوت و پانیاني را پیش ازانکه افواج حیدري بدیشان برسد بتصرّف خود آورده قوم ماپله را یکسر کشته و تباه خواهند ساخت ولیکن هیچ خبر نداشتند که منتقم ایشان را هیچگونه عائق و مانع اگرچه ازان سیلاب و طوفان باد و باران سخت تر باشد سدّ راه انتقام شدني نیست ؛ درین عصیان و بغاوت ، ایشان آنچنان کتمان و اخفا را بکار برده بودند که رضاعلي خان سردار مادیگري و نواب حیدر علیخان هنوز ازان بوی نبرده ؛

پیشترک ازانکه خبر این واقعه بحیدر علي خان بهادر رسد ، افواج نائر ، کلیکوت و پانیاني را محاصره کرده بودند ؛ و این خبر را بدیشان ملّاحی از جماعه پرطکیشان آورده بود ، این ملّاح بامید جزای

گرانمایه که قلعه‌دار پانیانی بدو وعده کرده بود از راه جانبازی جرأت بر رکوب رود پانیانی که در عین جوش و خروش بود کرده برکشتیکی از چوب قصب (یابانس) ساخته و یکسر با چرم پوشیده* برنشست چنانچه این کشتیبان همین در ظلمت شب جنگل و بیابان که از دام و دد موذی و درنده خالی نبود طی میکرد و درین شبانه قطع مراحل، هیچکس بجز قطب نمای جیبی قائد و راه برش نبوده پس از زحمت و مشقت بسیار به مقام مادیگمری رسید و رضاعلی خان را از واقعه خروج نائر و ازان اخطار که افواج نواب حیدرعلیخان در کالیکوت و پانیانی عرضه آن بود، آگاهی بخشید؛

رضاعلی خان آن ملاح را بزودی بسوی کوئنبا تور روانه گردانید و خودش بر جناح استعجال با افواج متعینه اش با وجود وفور بارش و عموم سیلاب بسوی پانیانی کوچ کرد؛

همینکه خبر ایلغار این جیش بجماعه باغیه رسید تیزی و تندی ایشان اندکی بشکست؛ ولیکن چون حالی ایشان گردید که

---

* این نوع زورق قصبانی بچرم پوشیده نوعیست از سبد کلان و سپاهیان افواج را خاصه درسواحل ملیبار بسیار مفید نواب حیدرعلیخان اینگونه کشتی ها درلشکر خود بسیار نگاه میداشت و حمّال کابد یک کشتی را می‌بردند و دوتا نفر بالاپوش چرمینه اش و درچاریک ساعت آنرا شایسته استعمال می‌ساختند دریک کشتی بیست و پنج کس می‌نشستند یایک ضرب توپ میدانی بران بارمیکردند،

آن فوج از وجود سواران خالیست قشونی را از جنود خویش بمدافعه جمعیّت رضاعلي خان فرستادند و این قشون هنگام عبور از هر رود در تشویش و پریشاني فوج رضاعلي خان می افزود و در آخر از جهت خطای قائدانش بر مراد خود که در انداختن او باشد در خطرگاهی عظیم که در انجا دو تا رود باهم نزدیک پاندیاگهري مجتمع شده بود گوئي فیروز شدند ؛ چنانچه رضاعلی خان دران خطرگاه آنچنان مقیّد مانده بود که از جهت عمق و تیزي آب اورا بر هیچ جانب راه عبور و جواز نبود ، و طرفه تر اینکه راه بازگشت نیز بر وی بسته بودند زیرا که آنکوچه های تنگبار در میان جنگستان متشاجر که او هنگام رفتن ازان درگذشته بود از موفوري درختان که از هر دو رسته اش بریده در عرض آن انداخته بودند و در اکثر بهره آن سپاهیان خود را در کمینگاه نشانیده ، طی کردن آن یکسر دشوار گردیده بود ؛ نواب حیدرعلي خان بهادر به مجرّد شنیدن خبر عصیان نائران ، رساله سواران خود را که بحسن اتّفاق نزدیک کوئنباتور از قول جدا مانده بود ، می طلبد ، و از نواح میسور و دیگر بهرهای مملکتش افواج سنگین از سوار و پیاده فراهم میگرداند ، و جمعیّتي گزیده از پیادگان چست و چابک خود نزد خویش مهیّا داشت ولیکن منتظر اخبار آنجانب ماند پیش از انکه جنود خود را که از بهر مهمّات

عظیمه دیگر آماده داشته بود عرضه اخطار در این چنین موسم طوفان بار نماید ؛

همینکه رضاعلی خان از خصوصیات مقام خویش اعلام داده بود نوّاب حیدرعلیخان با سه هزار سوار و ده هزار پیاده تفنگچی به تیزی سیل دمان و سرعت باد وزان در ان بارش و طوفان روانه گردید ؛ یکسر سواران و رساله داران وغیره را فرمان داده بود که بر اسپان برهنه پشت برنشینند و پیادگان را چنین فرموده که از تمامی رخت بجز زیر جامه سبک و کفش از همه پوشش عریان گردند ، و بهرکس از ایشان قطعه موم جامه داده شد تا کیسه خود را بدان از آب فرو پوشد ، و سپاهیان فرنگ که تازه از پاندیچیری و کلبنو وارسیده بودند هر فرد را چتر موم جامه بخشیده شد ؛

همگی توپها که بیاریگری این جیش سبکمایه همراه ساخته شده دوازده ضرب از توپهای میدانی بود که بر فیلان بار کرده بودند ؛ درست وانمودن صورت حال این چالش دیساق که حیدرعلی خان بهادر جنود خود را دران قیادت نموده بود کمتر دشوار نیست ؛ پانزده هزار مرد جنگی از سپیدهٔ صبح تا شام روانه بود درکشوری سرتاسر کوهستان ، از کوچه های دشوارگذار که بیشتر از سه کس در عرض آن امکان عبور نمی داشتند ،

معروض آن چنان بارش ستمراز بام تا شام که مصحوب دیو اباد
و برق و تندر می باشد ، و در همان زمان متوقع آنچنان سه
ساعت بعد نیمروز هر روز که آفتاب می درخشد با آن فروغ
و تاب دران ممالک گرم سیر که مساکین بشر یارای
احتمال آن کمتر میدارند ؛ و درین میان اکثر عبور رود خانها نمودندی
که آب آن تا زنخدان شان میرسید و بسا اوقات
شناکنان میگذشتند و شبها بسر می بردند در دهات
و قصبات ویران که یکسر ساکنانش آن را واپس گذاشته
بودند ولیکن دران معمورات بکثرت اذوقه می یافتند ،
برایشان همین حکم رفته که بهر آبادئی که رسند آنرا بروز سیاه
خاک و خاکستر نشانند و از نهب و غارت آن تا توان
دست باز ندارند ؛

ازین چالش که ناگهان بعمل آمد فتنه باغیه هراسان شده تمامی
افواج خود را فراهم آوردند ؛ و گونه تسلّی بخود رضاعلی خان
پیدا آمد اگرچه بسیاری از ایشان بسبب فقدان اذوقه
و اخطار طریق که دران مبتلا شده بودند هلاک شدند ، مهتران
نائره از سر سود ، نتایج بغاوت خویش بر رغم نوّاب
حیدر علی خان که صولت و سطوتش را حالی مشاهده کرده
بودند ترسان و لرزان ماندند ، با این همه بپشتی و حمایت

معسکر مورچال بسته یا خندق زدهٔ خویش که بر دست چپش دهی داشت بچار دیوار و خندق و دار بزین (که احاطه باشه از چوبها ساخته) محکم استوار گردانیده و بتوپخانه سنگین که حامیان آن جماعتی پردل بودند با یکدیگر همداستان و همعهد گشته که جان دهند و جاندهند، میخواستند که با افواج حیدری دو چار گردند؛

از بهر حمله بردن برین معسکر حصین حیدرعلی خان بهادر چار هزار مرد جنگی را از بهین سپاهش جناح راست ساخته فرمان داد که بران ده حمله آرند، سرگروهِ این جماعه، لفطنط کرنیل از قوم پرطکیش بود که دران نزدیکی با سه داران دیگر ازان قوم از گوشه آمده؛ و جناح چپ که از تفنگچیان وجود پذیرفته سرکردگیش بسپهداری از طبقه انگریزان حوالت رفته، قائد قول کلان نواب حیدرعلی خان خودش بود و پس آن قول جماعتی بود التمش از سپاه فرانسیس ضمیمه ساخته باجمعیتی گزیده از جوانان طبقه امرا و اکابر دولت حیدری و آن سپهداران و سپهسالاران که دران روز بقیادت و رهنمائی سپاه جنگی نمی پرداختند؛ این جماعه گزیده همه شان پیاده بودند و سلاح شان همین شمشیر و سپر، ایشان بطیب خاطر خود، پیر و سپهدار سپاهیان فرنگ گشته بودند؛

چون جمعیّت سواران درین یورش بکار آمد نبود از پس
فوج التمش مقام برگزید برحسب نظم و نسق افواج که مرتّب
ساخته شده بود سپهدار پرطکیش با چهار هزار سپاه خاصه
خویش بسوی آن ده، متوجّه گردید و ایشان را با چابکی و چستی
تمام تالب خندق برد؛ ولیکن بدون آنکه گامی پیشتر شتابد
برهمین قدر از یورش بس کرد که سپاهیان خود را فرمود
تا تفنگهای خود را سر می داده باشند؛ چون این سپاهیان پناهگاهی
نداشتند یکسر از گلوله های اعادی که از رخنهای دیوار می انداختند
خسته و تباه شدند؛ بدین آتشباری که تا دو ساعت پایید
و کاری نکرد حیدرعلی خان که دمبدم بدو خبر این چالش میرسید،
که دران بهترین افواجش عبث تلف گردیدند بسیار
دلگرفته و آشفته گشت؛ سپهدار فرانسیس سرکرده
قشون فرنگستانی که تازه در سلک ملازمان حیدری منسلک
شده و محلّی شایسته و انمودن هنر و کمال سلحشوریش هنوز
نیافته بود، درخواست تا با فوج التمش درین مهم اقدام نماید
و بسرکردگی سپاهیان ممتاز گردد؛ حیدرعلی خان دعوت او را
قرین اجابت نموده گفت که آنچه مناسب حال داند بعمل
آرد؛ چنانچه این سپهدار بزودی باسپاه خود که از بهر جنگ
و پیکار نعل در آتش داشتند و پر مولع انتقام کشیدن از نائران

بودند که باکمال قساوت چند نفر فرانسیس را بی سبب
درپاندیگهری کشته بودند چنانچه فوج فرنگ بسرکردگی این قائد
بهادر و پردل مصحوب جمعیت گزیده امیران و اکابر باغایت
ولع بیورش بشتافت؛ ازان تنگنا که درمیان قشونهای
سپاهیان پیش رفته بود درگذشته درکندک بی محابا
فروریختند و بیک چشم زدن ازان عبورکرده محجر را باز شگافته
بمقابله اعادی پرداختند؛ و بی هیچگونه رحم و امان تیغ درجمع
دشمنان نهادند؛ چون گروه اعادی این چنین طیش و شدت
ازایشان درسفک دمادیدند همگی ایشان بدون آنکه
درمقاومت و مدافعت دست و پازنند کشته شدند؛
بمشاهده شعله که ازدهٔ آتش داده بلند شده بود وسمت
پرواز گلوله ها که بسوی نائران بغاوت نهاد عرصهٔ کینه و عناد
می شتافت نیکوحالی نواب حیدرعلیخان گردید که ده مسطور
تسخیر اولیای دولت منصور درآمد؛ اکنون تمامت
جیوش بهیئت مجموعی درحرکت می آید تا برلشکرگاه خندق
زده شان حمله کند، ولیکن چون دشمنان معاینه کردند که
جنود حیدری ده حصین پشتیبان لشکرگاه ایشان را بیورش
گرفته بودند دل باخته جوق جوق باغایت هراس هرسو گریختند
ومعسکر خودرا واگذاشته بزودی سراسیمه وار پراگنده گشتند؛

چون نواب حیدر علیخان میدانست که درین مهم، دشمنان دست از جان شسته نیکو جنگیده باشند این یورش پردلانه که از جرأت و دلیری امیرزادگان دولت حیدری که درین یورش یار یگر بودند و بحظّ او فا بهره ور، آب و تاب دیگر یافته بود، باعث کمال دلخوشی و مسرّت نواب والا جناب گردیده؛ سپهدار فرانسیس را که فاتح باب فیروزی بود بلقب اغر بهادر عز امتیاز بخشید؛ و همان روز شامگاهان بعطای سند سپهسالاری ده هزار سوار که در دولت مغولیه بلندترین مرتبه در طبقه سپاهیان است اورا محسود امثال و اقران ساخت و بخطاب میر آتش یاسر خیل توپخانه احترام و احتشام اورا دوبالا گردانید و یکیک سپاهیان را بجائزه سی و زخمیان را که عدّت ایشان بسیار بود بجائزه شصت روپیه اختصاص بخشید، همین یک کس از سپاه مجروح اینطرف مرده بود و بس؛ مردم فرنگستانی بدین کشش و کوشش روع عظیم در دلهای جماعه مرهته افکندند و از بهرافزودن هیبت تازه حیدر علیخان بهادر این آوازه درانداخته بود که چندین هزار سپاه دیگر عنقریب از فرنگستان بجنود او ملحق و مضاف شدنی اند؛ و این هیبت و شکوه را باذاعت این غلغله، سمت از دیاد

بخشیده که سپاه فرنگستان سخت ستمگاره اند و مردم خواره ،
و این آوازه را آن درشتی و شدّت که بدان فرنگیان ملازم
حیدری انتقام کشتگان بیگناه خویش از جماعه نائر کشیده بودند
در اعتقاد ساکنان آن دیار نیکو و ثوق و استواری داده ؛
بنابران هرسو که جیوش حیدری رو می آورد از وجود اعادی بلکه
از مطلق مردم زاد اثری پیدا نبود یکسر معمورات خالی و ویران
افتاده بودند و ساکنان آن جلای وطن نموده پناه بجنگل و کوهستان
برده و از مسافت دور بدیده حسرت آگین این تماشای
وحشت قرین می نمودند که خانه های شان یکسر سوخته است
و با خاک سیاه برابر ساخته و درختان میوه دار تمامی بریده برزمین
افتاده و مواشی و چراگاه همگی برباد داده و تباه و معابد و اوثان تمامت
علف آتش سوزان گردانیده ، بدعهدی و خیانت نائران
بدان درجه رسیده بود که زنهار بقول برامنان که نواب
حیدر علی خان بجنگل و کوهستان از بهر باز گردانیدن این سیه
بختان بسوی اوطان شان فرستاده بود اعتماد نکردند و بمکافات
این سرکشی وطغیان و سر برتافتن از عهد و پیمان ، نواب
حیدر علی خان حکم داده که هرکس را ازین فراریان یابند
بیدریغ بیاویزند و زنان و بچگان ایشان را اسیر و برده سازند
سختی و نرمی هردو در باز گردانیدن این شقاوت شعاران

بسوی بلدان یکسر بی ثمر بود بنابران علي راجه و دیگر سرداران
متّفق شده بنواب حیدرعلي خان بهادر بطریق صواب
اندیشي عرض نمودند تا سپاه حیدري ازانجاکوچیده بسوی
کوئنباتور نهضت نماید باشد که بدین وسیلت فرط سهم
و هیبت او که در دلهای شان مستقر گشته است بکاهد،
پیش از انکه موکب حیدري آن دیار را پدرود نمود چنین
فرمان موکّد صادر شده بود که جماعه نائران از تمامي القاب
وحقوق قدیم خویش محروم و بی بهره گردانیده شوند وآنانکه مرتبه
شان در عزّت، بعد برهمنان است پائین تر همه قبائل شان
باشند و باجماعه پریه و دیگر اسافل طبقات ایشان، راه تواضع
وتعظیم واسپارند به پیش دویدن یا بجلو رفتن پیش
ایشان چنانچه دیگر ملیباریان پیش نائران میرفتند دیگر آنکه
همه قبائل بجز نائر سلاح پوشند و پیشتر ازین همین نائران
بدین سلاح پوشي اختصاص داشتند و دیگران بدان مجاز و
ماذون نی و حکم عام داده شد که هرکس یکی از نائران را سلاح
پوشیده بیند هرکه باشد بکشند، باصدار این احکام درشت
مطمح نظر نواب حیدرعلي خان همین بود تا دیگر قبائل ملیبار
که جماعه نائران پیش ازین به چشم کم بسوی ایشان
میدیدند دشمن شان گردند و بمشاهده این انقلاب دلخواه

که روی نمود بدل شادمان شوند که همان قوم جبّار و متکبّر که پیش ازین برایشان قاهرانه فرمان میراندند بدین دونی منظر ایشان شدند و بناچار نخوت نائران باخاک برابر گشته باشد چون این احکام شدید پس از صدور از پیشگاه حیدری، نفاذی نیافت چه ایشان مرگ را بر این چنین زندگانی زشت وزبون ترجیح می دادند؛ بناچار نواب حیدرعلی خان دستور نو درباره ایشان بنیاد نهاد که هرکس ازین طبقه دین اسلام را قبول کند بروی تمامی حقوق در سوم قدیمه دودمان اورا بحال دارند؛ بسیاری از شرفای نائر درین هرج مرج شعار و دثار اسلامیان برخود بستند؛ ولیکن اکثری ازایشان درحالت آوارگی ماندند و بر پذیرفتن حکم پسین، جلای وطن و پناه بردن رادر مرز و بوم ترّادن کور ترجیح دادند؛

اگرچه بسبب نزدیک رسیدن فصل خوش وخرّم و پرکار گرگردیدن هیبت دسهم که حیدرعلی خان بهادر دران بوم و برپا شیده بود توهّم بغاوت دیگربار از جماعه نائران مبتلای سرپنجهٔ مصیبت و ادبار نبوده هنوز نواب موصوف بفتوای حزم و احتیاط چندین جیوش را از سپاه خود دران سرزمین واگذاشت و برمواضع شایستهٔ آن که درصورت ضرورت باهم متعاون یابریاریگری و کمک یکدیگر ازان، بآسانی توانا باشند، توزیع

فرمود ، وبقیّه سپاه پیادگان خود را در جوار ماذیگری مقیم گردانید ؛ و همین تنها جماعه سواران خود را همراه گرفته متوجّه کوئنبا تور گشت ؛

رشك بردن جماعه مرهته ازین تسخیر و فیروزي که حیدرعلیخان بهادر در ممالك ملیبار مصدر آن شده ولشکر کشیدن برسر بدنور ؛

طبقهٔ مرهته که از رهگذر تقرّب و نزدیک رسیدن حدود ولایت حیدرعلي خان بسرحد مملکت ایشان برآتش رشك میسوختند از جهت درخواست ساکنان بدنور ، امداد واعانت را از ایشان برکوتاه ساختن دست تطاول نواب موصوف در سال یکهزار وهفتصد وشصت وسم عیسوي لشکری جرّار از شصت هزار سوار و پانزده هزار پیاده فراهم آورده از بهر انتزاع ممالك از دست حیدرعلي خان فرستادند ؛ ونواب حیدرعلي خان بهادر مقابله افواج مرهته مصلحت وقت ندیده همّت خود را مقصور برحمایت شهر بدنور گردانید ، وتا آغاز موسم برشکال برمدافعهٔ افواج غنیم بخوبي توانا گردید ودران زمان جماعه مرهته از محاصرهٔ آن دست برداشته عزیمت مراجعت نمودند ؛

لشکر کشیدن نواب حیدرعلیخان برمحال پالیکاران چیتل درگ وغیره ؛

در حدود سال یکهزار هفصد و شصت و پنج عیسوي نواب حیدرعلي خان برمحال پالیکاران وراجه چیتل درگ لشکر میکشد ؛ و آن نواحي سهل و هموار را بآساني هرچه تمامتر بتصرّف خویش درمی آرد ؛ ولیکن پس ازمحاصره قلعه چیتل درگ تاپنجماه آخرکار بدواعي ضرورت واضطرار از استفتاح آن مایوس شده ناکام بازگردید ؛ اگرچه درسال آینده بازآمده دیگرباره بمحاصره پرداخت و پس از امتداد شش ماه برآن قلعه دست یافت ؛

از کتاب فتوحات حیدري تالیف لاله کهیم نراین

نهضت فرمودن نواب حیدرعلیخان بهادر از برای تنبیه نواب عبدالحکیم خان حاکم شانور و هزیمت یافتن خان موصوف ؛

چون نواب حیدرعلي خان بهادر از برای استیصال رانئ بدنور نهضت فرموده بود عبدالحکیم خان حاکم شانور دوهزار سوار و چهار هزار پیاده بکمک رانی فرستاده ، خود ش

برلب جوی بلاری دایرهٔ لشکر کرده بند. بیرزدن راه رسد ،
باشکر ظفر پیکر نواب حیدر علی خان بهادر می پرداخت و
هیبت جنگ بخشی از حضور فیض گنجور از برای مقابله عبدالحکیم خان
تعین شده همیشه با افاغنه بازار زد و خورد را گرم میساخت
و عبدالحکیم خان هرچند سعی میکرد که محاصره کرده کار هیبت جنگ
تمام سازد آن رستم دل تکیه بر افضال ایزد کرده
مردانه وار می کوشید لیکن از آنجاکه آن جماعه در پناه جنگلی متراکم
و شعاب جبال متواری بوده بقابوی وقت حمله آور میشدند
ساعی جمیله هیبت جنگ نفعی نمی بخشید و در همین
حیص بیص تا عرصهٔ دو سال جنگ تراز ماند واز جانبین فتح
و شکست متمیز نگشت بعد انقضای این عرصه ممتد چون نواب
والاجناب را از تنظیم و تنسیق ملک بدنور و تسخیر
قلاع و گوشمال راجه های آن نواحی اطمینان و انفراغ کلی
دست داد پیش ازین جسارت ورزی عبدالحکیم
خان برطبع اقدس گوارا نشده بطریق ایلغار با افواج قاهره
وقت شب باشکر هیبت جنگ پیوست و رساله های
بار و سواران خنجرگذار و توپ خانه آتش بار در کمین گاه
گذاشته بجماعه پندارهٔ فرمان داد که بمقابله افاغنه شتافته آن اجل
گرفتگان را بجنگ زرگری بر روی توپ خانه آرند علی الصباح

چون خیل پندارہ در رزم گاہ نمایان گشت افغانان کہ از ورود موکب منصور خبر نداشتند اینہارا ہمان سواران لشکر ہیبت جنگ دانستہ دلیرانہ پیش آمدند پندارہا بحکمت عملی جنگ زرگری کردہ افاغنہ را مقابل کمین گاہ آوردند وبیک ناگاہ گولہ اندازان سحر پرداز و تفنگچیان قادر انداز بہ شلیک اتواپ و بنادیق دود از نہاد آن تیرہ روزان برآوردند وبقیۃ السیف راسواران تیز جلو بسیف وسنان رہ گرای وادی عدم ساختند نواب عبد الحکیم خان چون از ورود رایات عالیات نواب والاجناب خبر یافت تمامی خیام و کارخانجات و توپ خانہ بمقام گاہ واگذاشتہ و پا از سر نشناختہ بجانب قلعہ شانور بگریخت نواب مستطاب باستماع این نوید، شادیانہ فتح نواختہ بسواران تازہ زور حکم محکم صادر فرمود کہ ایشان را ہر جا کہ بیابند بتعاقب شان بشتابند حسب الامر والا پاشنہ کرب تا قلعہ عنان باز نکشیدند ہمدرین اثنا نواب فریدون فر با افواج خاص جلوریز در رسیدہ حکم محاصرہ قلعہ و ساختن ساباط و دمدمہ صادر فرمود عبد الحکیم خان چون بیقین دانست کہ بفکر قلعہ بندی افتادن ابواب سلامت بر روی خویشتن بستن است و باچنین فولاد بازو پنجہ کردن ساعد سیمین خود شکستن از کردۂ پشیمان

شده بعجز گرائید وبوعده ایصال یک کرور روپیه خواست تامتاع جان وناموس خود را واخرد نواب حیدر علي خان بهادر اگرچه از جسارت ورزي وگستاخي های شار الیه زنگ ملال برآئینه خاطر صفا مآثر داشت پنجه شاهد تمنّای اورا بحنای اجابت رنگین ساخت وعبد الحکیم خان چون سر انجام آنقدر زر نقد از حوصلهٔ طاقت خود افزون دید تمامي اسباب توشکخانه خود که اندوخته حکّام سالف بود معه افیال کوه تمثال واسپان صبا رفتار واتواپ قلعه شکن ضمیمه زر نقد کرده بحضور نواب عالي جناب ارسال نمود وادبعد وصول پیشکش ازآن مقام طبل مراجعت نواخت مگر بحکم احتیاط تا درآینده عبد الحکیم خان باغوای کجروان شعبده باز وخوشامدیان خانه برانداز پا از اندازهٔ گلیم خود بیرون نتواند آورد در بنگاپور وچرولي وهرولي وهرني که از توابع شانور بود تهانه های مستحکم گذاشته واذوقه وسامان حرب وپیکار بقدر مناسب درهر مقام آماده داشته سواد غربي نگررا منخیّم سرادقات جاه وجلال فرمود وبانتظام قلعجات متعلقهٔ بدنور که برسواحل دریا واقع است همّت برگماشت وهیبت جنگ بخشي را فرمان داد که بافوجي گران بضبط وربط نواح صوبه سرابشتابد وزرهای واجب سرکار ازراجگان آن ممالک بمعرض وصول درآرد وبعد چند روز

مرزا حسین علی بیگ که خال بزرگوار صاحب زادهٔ کهین نواب عبد الکریم صاحب بهادر بود برای تسخیر بسواری درگ دستوری یافت و با فوجی گران از بهادران از حضور انور بدان سمت بشتافت و بر ساحل رسیده دید که قلعه بسواری درگ از کنار دریا بفاصله دو میل بر سر کوهی در دریا واقع است و آب دریای شور از هر چهار جانب محیط وی گردیده پس مرزای معامله فهم تسخیر آن قلعه را بجنگ مشکل دیده بر کشتیها با مردان کاری نشسته در دامن کوه رسید و خطّی متضمّن تهدید و تحریص و مواعید اضافه مشاهره و جاگیر و مفصّل حقیقت اسیر شدن رانی و مفتوح شدن تمامی قلعجات آنملک و عزم نواب حیدر علیخان بهادر از برای افتتاح این قلعه بقید قلم آورده بصحابت سفیری دانا بالای کوه فرستاد و قلعه دار بمطالعهٔ آن کار نامهٔ دلاوری دل از دست داده امان خواست و بعد سه روز قلعه را تسلیم مرزا حسین علی بیگ نمود مرزای شجاعت پیرای، اموال امانت داشته سوم سنکر متوفّا که شوهر رانی بوده صندوق پر از آلآی شاهوار و یواقیت و لعل های آبدار و ده صندوق مملو از دیگر زیور مرصّع گران بها و دو عدد جل فیل که بجای کلابتون و ابریشم از تارهای نقره و طلا گل دوزی کرده بودند و دو عدد زنجیر طلائی و دو عدد

گلوبند مرصّع که برای آرایش گردن فیلان ساخته شده بود
و دو عدد زین مرصّع بقبضه تصرف آورده و تهانهٔ مستحکم دران
قلعه گذاشته مراجعت نمود و باستلام عتبهٔ فلک رتبه
سرمفاخرت برافراخته و به گذرانیدن اموال سرخروئی اندوخته
بعطیّات جزیل محسود اقران گردید و نواب والاجناب را
چون خاطر مقدّس از انتظام ملک بدنور باطمینان گرائید
در قلعه مرجان دانگوله که تعمیر کرده سیف الملک از امرای
عادل شاهیه بود و کوتریال بندر و سراشیو کده و منکی مویسرد
دهنادر و پتکل که از امکنه قلب آن دیار بودند تهانه های مستحکم
نشانیده بدارالحکومت سریرنگپتن بفرخی وفیروزی معاودت
فرموده سایهٔ همایه بر مفارق منتظران قدوم میمنت لزوم
انداخت و هیبت جنگ که از حضور انور شرف ترخیص
یافته برای انتظام نواحی صوبه سرا شتافته بود ادّل بر کنک
گیری تاخته دو لک روپیه باقی پیشکش سه ساله از راجهٔ
آنجا بعرض وصول آورده بطرف هرپن هلّی رو آورد و از مرزبان
آنجا هم شش لک روپیه گرفته سمت چیتل درگ لشکر
کشید و از زمینداران آن مقام نیز چهارده لک روپیه
وصول کرده در سوادرای درگ رسیده از حاکم آنجا هم طلب
زر پیشکش نمود راجهٔ آنجا عذر ناداری بسبب پایمالی

ملک خود از تطاول و تعدّي راجهٔ بُلاري بيان نموده در ايصال
زر پيشکش مقرّري تساهل و تغافل ورزيد هيبت جنگ را
چون عذر او بخاطر گران گذشت براي چشم نمائي قلعچه آني کل را
که از توابع راي درگ است محاصره نمود و راجهٔ آنجا هم به حميّت
ننگ و ناموس با پنج شش صد سوار و دو هزار پياده آمادهٔ
جنگ گرديده در قطع کردن راه رسد بلشکر هيبت جنگ
ساعي شده در خلال اينحال پروانه حضور پرنور نواب حيدر عليخان
بهادر بنام هيبت جنگ بدين مضمون شرف صدور
يافت که يک هزار جوان مردانه از لشکر خود انتخاب
کرده بي سلاح روانه حضور نمايد هيبت جنگ امر والا را
پذيرفته يک هزار جوان بي سلاح از لشکر خود چيده و برگزيده
و پانصد سوار و دو رساله بار بدرقه داده روانهٔ حضور ساخت
چون آن جماعه بفاصلهٔ دو فرسنگ رفته فرود آمدند سواران
راجه از ميان بيشه متراکم، وقت شب بران غنودگان
بستر غفلت ريخته دقيقهٔ در مراتب خونريزي باقي نگذاشتند
و بسياري از جوانان بي سلاح را از بار هستي سبک
ساختند سواران بدرقه اگرچه بار ساله هاي بار متّفق شده شيلک
بنادق بکار بردند ليکن سودي نه بخشيد و يغما گران ملازم راجه بهمان
راهي که آمده بودند رجعت قهقري کرده سلامت بدر رفتند صباح

آن چون سانحه غیرت افزا بگوش هیبت جنگ رسید فوج خود را بتوزک آراسته جماعت سواران و پیادگان راجه را در میان آورده خون هزاران کس برخاک خواري ریخت وخطّی بدین مضمون براجه مذکور قلمي ساخت که اراده چنان بود که از حضور انور نواب حیدرعلي خان بهادر عذر جرایم او خواسته فکر امان جان و مال و ناموس بعمل آرم مگر ازین شوخي ها واضح شد که سرعافیتش بدرد آمده بهرحال اکنون که کار از مدارا درگذشت انشاء الله تعالی بسزای لایق خواهد رسید راجه را از ملاحظه خط، زهره آب شد و دانست که فوجی تازه زور بکمک هیبت جنگ از حضور خواهد رسید ناچار امان خواسته دیوان خود را معه شش لک روپیه نزد هیبت جنگ فرستاد و آن شجاع رستم جگر دیوان را معه زرِ پیشکش همراه گرفته بسعادت ملازمت حضور پرنور فایز و مقضي المرام گشت؛

نهضت نمودن مادهوراو پیشوا ازپونه برای انتزاع ممالك محروسه نواب حیدرعلي خان بهادر ومعاودت کردن او ازین ملك و مسخّر نمودن نواب نامدار چند قلاع دیگر بتوفیق حضرت آفریدگار؛

چون بالاجي راو پیشوا فرمان روای پونه بسواس راو نام پسر خود را معه سداشیو پندت عرف بهاؤ از برای تسخیر هندوستان بایک لك سوار و پیادگان بي شمار فرستاده بود وآن هردو سردار ذوالاقتدار معه شمشیر بهادر پسر بالاجي راو (که از بطن زن رقّاصه مسلمه بوجود آمده وبالاجي راو اورا بلحاظ نسبت مادریش بطریقهٔ اهل اسلام پرورش ساخته وبعد بالغ شدنش دوازده هزار سوار همراهش داده و شمشیر بهادر نام گذاشته بود) از دست غازیان لشکر احمدشاه درّاني فرمان روای کابل وقندهار بمطموره عدم شتافتند وازان لشکر گران اثری نماند و بالاجي راوُ پیشوا از سنوح این واقعه هایله خبط دماغ بهمرسانیده بعد چندی ره گرای وادي فنا گردید بعد انتقال بالاجي راو مادهوراو پسرش بصوابدید ارکان دولت برنشست ریاست پونه جلوس نمود و چند

سال در انتظام آن ملک وسیع بسر برد درینولا که طنطنهٔ شوکت وجاه نواب حیدرعلي خان بهادر وخبر تسخیر کردنش ممالک وسیع بسمع مادهوراو رسید عرق طمعش بحرکت آمد وبایک لک سوار وشصت هزار سپاهیان بار وسواران پندّاره وپنجاه هزار پیاده تفنگچي دکهني وعلي بهادر پسر شمشیر بهادر معه فوج او وتوپ خانهٔ عظیم از پونه طبل رحیل کوفته سمت کرناٹک بالاگهات رو آورد واوّل بشانور ورود نموده حاکم آنجارا که مخزن فساد ومنبع عناد بود نیز دران مهم باخود برد وهرگاه سواد چیتل مخیّم گردید راجه آنجاهم شیوهٔ زمینداري راکار بندشده رفاقت اوگزید وچون درصوبه سرا داخل شده محاذي قلعه اعلام لشکر برافراشت میرعلي رضاخان که ناظم آنجابود متحصّن گشت ودوازده روز بازار جنگ توپ وتفنگ گرم داشته آخرکار مقاومت بافوج کثیر ازاندازه طاقت خود افزون دیده کلید قلعه بمادهوراو پیشواتفویض کرده خود نوکري اواختیار نمود ومادهوراو که مرد زیرک بود میرموصوف راباحترام درلشکر خود جاداده وازانجا بطرف مادیگهري عزم کرده در عرصهٔ یک ماه به جنگ وجدل آن کوه راهم تسخیر نمود چون این اخبار بسمع اقدس نواب حیدرعلي خان بهادر متّصل رسید

از دار الاماره سرینگپتن نهضت فرموده به بنگلور رونق افزا گردید و آن قلعه را از سامان عرب و اذوقه معمور ساخته باز بمقر حکومت معاودت فرمود و چون محاصره لشکر مرهته از اندازهٔ خیال بیرون بود و فوج خود را بران آتش سوزان پروانه وار زدن از آئین سپهداري بعید می نمود سواران طویله خاص و فوج پندارهارا فرمان داد که در پیشه متراکم ماکری درگ مختفي بوده دست یغما بر لشکر مرهته مبسوط دارند و خود داخل ارک دار الحکومت شده و گرد قلعه کمین گاه‌ها را تواپ و بنادیق مستحکم نموده منتظر افضال آلهي ماند درین ضمن چون مادهو راو بسواد ماکری درگ رسید خطی متضمن تحریص و ترغیب و تهدید بنام سردارخان قلعه دار که فدوي جان نثار نواب حیدرعلي خان بهادر بود در قلعه ابلاغ داشت سردارخان که مرد باوقار عالي خاندان و بارها طلای شجاعتش بر محک امتحان کامل عیار برآمده بود باندک تغیر حال از ولي نعمت قدیم خود برگشتن و قلعه را بی جنگ بتصرف غنیم سپردن عار دانسته بجواب مراسله چند گوله از بالای قلعه بتقریب ضیافت پیشوا بهادر ارسال داشت مادهوراو از جسارت قلعه دار سخت برآشفت و به دلاوران لشکر خود گفت که از فکر انهدام برج و باره حصار درگذشته

یکبار حمله نموده برفراز کوه برآینده و قلعه را مسخّر نمایند ملاز مانش
چون جز انقیاد چاره نداشتند چند هزار کس از اسپان فرود آمده
وخیل تفنگچیان را همراه گرفته دامن همّت برکمر زده بالادوي
اختیار نمودند دیدبانان چون خبر بسردار خان رسانیدند آن
بهادر رستم جگر بی خوف وهراس رفقای خود را باچند ضرب
توپ همراه گرفته از قلعه برآمده به شیلک اتواپ وبنادیق
وشمشیر بران وخنجروسنان جان ستان سینه پرکینه آن
تیره باطنان که چون خیل زنبور طنین در گنبد افلاک انداخته بودند
چون شان عسل مشبّک ساخت وبقیّه السیف
رو بفرار نهادند وباز از رسیدن کمک تازه زورقوي پشت
شده چون اخوان الشیاطین بران کوه فلک فرسا اراده
صعود نمودند مگر سردار خان فرشته خصال چنان بزدن شهاب
ثاقب بان و تفنگ برجم آنها پرداخت که هزاران کس
طعمهٔ اجل گشتند وازکشته ها پشته نمودار گشت روز سیوم
مادهورا و پیشوا غیرت را کار فرموده خود برپشت فیل
برآمده جمیع مردم افواج وسرداران لشکرخود را حکم محکم نمود له از
سرجان برخاسته حمله نمایند سردار خان درین مرتبه هم پاس نمک
را برحفاظت جان خود مقدّم داشته دلاورانه پیش آمد
وچنان بارش گلوله توپ وبندوق نمود که احدی را از لشکر

غنیم فرصت از چنگ اجل وا رستن نشد و مطلق بالا رفتن کار میسّر نیامد مادهو را و پیشوا از معاینه این حال غرق عرق انفعال گردیده چون دیگر چاره نیافت راجه چیتل درگ و دیگر چند کس را که واقف مسالک آن کوه بودند از برای افتتاح آن قلعه نامزد نمود و آن گروه در حالی که سردار خان بمقابله غنیم اشتغال داشت نردبان ها بر فصیل قلعه استوار کرده برفراز دیوار حصار برآمدند و چندین پیادگان را که اندرون قلعه بودند بجان کشتند سردار خان چون سیل بلا را محیط خود دید در دریای طوفان خیز لشکر اعدا غوطه زده آب گوهر آبرو نگاهداشت و رفیقانش کشته گشتند و خود زخم های کاری برداشته از خون تازه غازه برروی شجاعت کشید مادهو راو آن خان جلادت نشان را از رزمگاه پیش خود طلب کرده دقیقهٔ از مراسم تعظیم و تکریم نامرعی نگذاشت و اوصاف جوانمردی آن رستم اسفندیارکش تادیر برزبان رانده در لشکر خود جاداد و جرّاحان حاذق بمعالجه اش برگماشت و روز دیگر تهانه خود دران حصار نشانیده عازم پیشتر گردید اگرچه سواران طویلهٔ خاص و پندارههای متعیّنهٔ نواب حیدرعلی خان بهادر در غارت گری پس و پیش لشکر مرهته کوتاهی نمی کردند دست بردهای نمایان برروی کار می آوردند مگر از آنجا که آن لشکر افزون از مورد ملخ بود

پشت اعدا روبه شکست نمی نهاد و مادهو را بتدریج و تامّل از
بند و بست بالاپور کلان فراغت نموده خواست که اول
قلعجات و پرگنات اطراف را تمامی بقبضهٔ اقتدار خود آورده
بعد ازان به تسخیر دارالحکومت سریرنگاپتن کمر همّت
بندد باین نیّت سمت بالاپور خورد عطف عنان نمود
چون قریب رسید بدرالزمان خان تاب حمله آن
لشکر ابنوه از حوصله طاقت خود دوردیده مقالید قلعه و دیگر
کارخانجات بدست غنیم سپرد و نقد جان خود در دامن
کم همّتی بسته از غنیم رخصت گرفته بسوی کرّپه راه نورد
گردید پس از تسخیر آن مقام پیشوا بهادر بطرف کولار
جلوریز شده از دلاورخان جاگیردار مبلغ زری بمعرض وصول آورده
جاگیرش بحال داشت و کوه مروا کل را که در آنجا تهانه نواب
حیدرعلی خان بهادر بود محاصره کرده بیورش های متوالی بمعرض تسخیر
درآورده و قلعه دار را معه تمامی متحصّنان عاقبت تیغ خون آشام
ساخته بسوی گرم کنده تاخته آنرا هم بزور مفتوح ساخت و میر
علی رضا خان را که بملازمتش حاضر بود و اباً عن جدٍ تعلقداری آن حدود
کرده بود کوه مذکور جاگیر داده و برای نگاهداشت یک هزار
سوار و سه هزار پیاده اجازت بخشیده عنان تگاور صحرانورد
معطوف ساخت چون زبانی جواسیس معتبر این خبر

بحضور انور نواب حیدرعلي خان بهادر رسید دست بعروة
الوثقای حمایت ایزدي استوار کرده تمامي سواران جگردار
هزبر شکاررا همعنان سعادت نموده چون شیر گرسنه
در صحرای کوه ماکري آرمید و انتظار میکشید ناگاه هراول افواج
غنیم باجمعیّت پنجاه هزار سوار و پیاده و توپ های
گران سنگ غافل از کمین گاه نواب حیدرعلي خان بهادر متّصل
اوتری درگ فرودگاه ساخت وارادہ داشت که فردا طبل کوچ
نواخته قلعه دارالاماره سریرنگپتن را محاصره سازد نواب
عالي جناب باستماع این نوید تمام روز در صحرا بسایهٔ عنایت
یزداني بسر برده بعد انقضای نصف شب از عقب لشکر
هراول غنیم درآمده چنان شب خون زد که آن خون
گرفتگان بیخبر که سربربستر خواب داشتند بخواب
گران رفتند بهادران لشکر فیروزي پیکر حمیّت شجاعت را
کار فرموده و تیغ ولاوري از نیام انتقام کشیده خون هزاران
هزار مردان کار برخاک ریختند واز صرصر تیر و چکاچک شمشیر
وصهیل بادپایان و نعرهٔ مردان شور روز نشور برانگیختند جمعی که
به نرسیدن وقت معیّن ازان مهلکه جان بردند بی اسپ
و سلاح روبفرار نهادند واموال بیقیاس بعوض نیم جان خود برباد
دادند نواب مظفّر لوانقّاره فتح نواخته چون صبح بدمید تمامي

غنایم را بحیطهٔ ضبط آورده غازیان اسلام را باعطای انعامات
لایقه راضی و شاکر ساخته مابقی را روانه سریرنگپتن فرمود و بهمان
مقام لوای نصرت و اقبال بلند نمود مادهوراو را برسیدن
خبر شکست لشکر رنگ برروشکست و چون مار سرکوفته
به پیچ و تاب افتاد و بمدرین اثنا پنج شش هزار سوار که حسب
الحکم او بطرف بارامحل تاخته بودند اموال و اسلحه خود را از
دست پندارههای لشکر ظفر پیکر نواب حیدرعلی خان بهادر
بغارت داده شامل لشکرش شدند و این معنی زیاده تر موجب
ملالت و تحسّر مادهوراو گردید مگر عزّت نام پیشوائی
گریبان گیر خاطرش شده بطرف پونه بی نیل مقصود نمیتوانست
رفت ناچار با دل سوگوار و دیدهٔ اشکبار از مقام چنتامنی
کوچیده در دامن کوهستان انباجی درگ مانند لخت سنگ
استقامت ورزید بمعاینه این حال نواب والاجناب که
عقل کامل و اقبال شامل داشت نقد مآل کار را در میزان
خرد خداداد سنجید که عرصهٔ دو سال است که تمامی ملک
توابع دارالامارت پی سپر لشکر مرهته گردیده و در ینمدت
ممتد از تاخت و تاراج آن یغماگران چه جای حبوب بل
سبزه بر زمین ندمیده درین صورت اگر چندی دیگر بساط
جنگ گسترده باشد حال رعایا بکجا خواهد کشید و بزرگان

فرموده اند که الصلح خیر من الحرب پس باقتضای رای صوا ب
نمای شخصی را که شیر محفل خاص و محرم خلوت سرای صدق و
اخلاص بود بعهدهٔ سفارت مامور فرموده خطی بدین مضمون بنام
مادهوراو بهادر قلمی فرمود که ع دنیا نه متاعیست که ارزد بنزاعی ،
علی الخصوص رعایا و برایا را که بدائع ودایع الهی اند پامال و غارت
ساختن و باراو زار خون های ناحق برگردن خود انداختن از آئین
جوانمردان حق شناس بعید مینماید و این معنی اظهر من الشمس و ابین
من الامس است که تا رمقی از جان در تن مجاهدان این طرف
باقی است آنقدر فرصت نخواهند داد که لشکریان ایشان
نفسی سر بر بالین آسایش گذارند و اگر صد سال درین
کوهستان سر بسنگ خواهند کوفت چه ممکن که نقش
ریاست آنصاحب درین ممالک درست نشیند بنابران
صلاح دولت آنست که به پونه مع الخیر مراجعت فرمایند
و اگر چندی دیگر باغوای خوشامدیان خانه برانداز دور از دیار
خود درین ملک تاخیر خواهند فرمود چون معاندان در کمین
اند اغلب که درانطرف فتنه های خوابیده از بالین سرکشی
سر خواهد کشید و آنوقت غیر از مالیدن دست تاسّف هیچ
دستیاب شدنی نیست و رسیدن بدار القرار شکل
خواهد افتاد و از آنجا که در عالم اتحاد ضیافت دوستانه بعمل

آوردن ضرور بود پاره از تنسوقات وقدری زر نقد ارسال شد
بمقتضای حق همسایگی و عطوفت باطنی بقبول آن شکور
محبّت خواهند فرمود والسلام چون نامه مصالحت ختامه
بمهر خاص مزیّن و مرتّب گردید معه هفت لک روپیه نقد
وبرخی از نفایس اقمشه که از لشکر هراول دو سه روز
پیش ازین باحاطه غنیمت آمده بود انتخاب فرموده چون
گل بیوستان وفلفل بهندوستان ارمغان برای مادهوراو
حواله سفیر باتدبیر فرمود وآن فدوی اخلاص شعار جملگی
نقود و اجناس را برده بخدمت مادهوراو گذرانید مادهوراوکه
نزول اینچنین مایده پرفایده را از جناب الهی بدعا می خواست
ورود نامهٔ ووصول نقود واقمشه را از فتوحات غیبی شمرده
ارشاد نواب عالی جناب را بدامن جان گره زد واسیران
لشکر فیروزی اثر نواب مالک رقاب را بانعام وخلاع
خوشدل ساخته همراه سفیر بحضور آن حیدر دل روانه ساخت
وخود فی الفور طبل مراجعت بپونه نواخت چون میدان
از فوج مرهته خالی شد نواب همایون عقبش طبل نهضت
بسمت بالاپور خورد کوفته نظر توجّه برحال رعایا مبذول
فرموده وآن ستم رسیدگان تطاول مرهته را بتقاوی از
سرکار دولت مدار خوشدل فرموده وخراج یکساله معاف

داشته بطرف بنگلور عنان تاب گردید از سوانح اقبال
که در آن مقام بوقوع انجامید این است که علي زمان خان
نایط هم زلف بدر الزمان خان بوکالت محمد یوسف کمیدان
قلعه دار مدهري که محمد علي خان اورا به باغي گري متّهم نموده
لشکر باستیصالش برگماشته بود درحضور نواب حیدر علي خان
بهادر حاضر شده استداد نمود مگر چون در ضمیر خورشید تنویر
انتظام نواحي بنگلور وصوبه سرا تصمیم یافته بود به علي زمان خان
حکم حاضر باشي اصدار یافت وچون از افراد وقایع معلوم شد
که محمد علي خان والا جاه محمد یوسف کمیدان را گرفتار کرده
بدار کشید وقلعه مفتوح شدنواب والا جناب علي زمان خان را
که نهایت جسیم النخلقت واز سواري اسپ معذور
بود بعنایت فیل ممتاز فرموده در زمرهٔ ندیمان خاص منسلک
فرمود و همدرین ایام فیض الله خان هیبت جنگ داماد
نواب دلاور خان صوبه دار سابق سرا از خر خود رنجیده
پناه بسایهٔ دولت حیدري آورده بود چون درینولا بسبب
فرونشستن فتنه مرهته وانتظام یافتن ملک خاطر انور نواب
حیدر علی خان بهادر راخورسند دید بوقت فرصت دعوي
خودرا اظهار ساخته اتّهام طغیان برخر خود بسته طبع
مقدّس راخشم آلود ساخت وباچند سوار معه یک زنجیر فیل

برای حاضر آوردن نواب دلاورخان از پیشگاه جاه و جلال
روانه کولار شد دلاور خان که مرد جهان دیده بود بی تامّل روانهٔ
حضور والا گردید وکیفیّت داماد خود مشرّح و مبسوط بحضور
انور ظاهر نمود و پسران هیبت جنگ را که همراه آورده بود
درجناب کرامت اکتساب حاضر ساخت نواب عالی
جناب صدق مقال دلاور خان بر ضمیر منیر ثبت ساخته
پسران را پیش فیض الله خان هیبت جنگ
رسانید و بدلاورخان ارشاد شد که چون فیض الله خان تربیت
طلب است به پندش توجّه خاطر عاطر مصروف باید داشت
بعد این کلمات نواب دلاورخان در خیمهٔ علحده که حسب الحکم
والا به فروش نفیسه و جمیع مایحتاج مرتّب بود داخل گردیده
و هر دو وقت با نواب والاجناب شریک تناول اطعمه
الوان میشد و علاوهٔ آن بدیوان سرکار اعلی حکم عالی شرف
نفاذ یافت که تا تشریف داشتن نواب دلاورخان
در لشکر فیروزی اثر یکهزار روپیه یومیه برای مصارف ضروریه
میرسانیده باشد و از بسکه خاطر انور از ملاقات دلاورخان
مسرّت اندوز گردید نواب نورالابصارخان را که برادرزادهٔ
نواب دلاورخان بود بمصاهرت خود افتخار بخشیده سرعزتش
بعنایت سامان جهاز وافر که لایق سلاطین معاصر و فایق

برر تبه اعاظم واکابر باشد بایوان کیوان رسانید پس از ایّام چند خود بنفس نفیس پای شجاعت برکاب اشهب همّت نهاده عرصهٔ شش ماه نواحی پنکور و مدن هلّی و مگیسر را پی سپر هیونان جهان پیما ساخته راجه های سرکش را سزای واقعی درکنار نهاده بمستقرّ حکومت رونق افزا گردید وعرصهٔ دو سال کامل چون هیچ فتنه از اطراف وجوانب سر نکشید بدلجمعی تمام توجّه ضمیر خورشید تنویر برآراستگی سپاه رزم خواه وجمع آوردن آلات حرب مرعی فرموده فارغ البال بر مسند اقبال اتّکا داشت درهمانزمان خبر فوت شدن محمد عمر کمیدان بحضور انور رسید نواب والاجناب پسرش را که محمدعلی نام داشت بمقتضای بنده نوازی بجای پدرش بکمیدانی همان رساله افتخار بخشید ؛

رسیدن رکهناتهه راو پیشوا باراده تسخیر ملك بالاگهات
از پونه وباز گردیدن او بی نیل مقصود مانند زبونان
و تسخیر فرمودن نواب حیدر علیخان بهادر اقلیم بادامي
وجـــالي مال وغیره بعنـایت رب ودود با دیگر واقعاتے
که در سنه یکهزار و یکصد وهشتاد وسه هجري رونمود ؛

چون نراین راو پیشوا به ستم گاري راگهوکه عمویش بود از
دست خویش محمد یوسف کمیدان ساغر ممات چشید
راگهوکه از عهد بالاجي راو وماد هو راو در حبس بوده بکمال تلخ کامي
شبی بروزمی آورد قتل برادر زاده موجب استقرار دولت
خود دانسته بر مسند ریاست پونه تمکن گزید و چند کس از
امرا و ارکان دولت مرهته را بمواعید آینده وانعام نقد
از خود ساخته بافوج بی شمار و توپ خانهٔ آتش بار بطرف
حیدر آباد روآورد و ناظم حیدر آباد هم باستماع این خبر باعساکر
خود بمقابله اش شتافت و صفوف جنگ آراسته گشت
از آنجا که افواج ناظم حیدر آباد بسبب آرام طلبي ها سراز بالین
خواب برداشتن گوارای طبع نازک نداشتند تاب حملهٔ
آن نیاورده از میدان رمیدند و رکن الدوله هم که دیوان مستقل

ومالک امورات جزئي وکلي بود سلامتي سر خود مقدّم
دانسته پهلو تهي کرد ونواب نظام علي خان بهادر از وادید
این حال در گرداب حیرت افتاد درین وقت موسي رمو
فرانسیس با دو هزار سپاهیان بار فیل مرکوب نواب را
درمیان آورده جنگ کنان درون قلعه بیدر رسانید وراگهو
پاشنه کوب از عقب در رسیده بمحاصره پرداخت و
درچند روز نواب ناظم بوا گذاشت مکانات سیر حاصل
مثل بیدر واورنگ آباد واحمدآباد وبرار بارگهناتهم راه طریق
مصالحت پیمود رگهناتهم راه بعد این فتح نمایان دماغ فرعوني
بهم رسانیده بطرف ملک بالا کهات که درقبضه اقتدار نواب
حیدرعلي خان بهادر بود عنان پیچید درین عرصه نانا پهرنویس
که رکن اعظم مملکت پونه واز کشته شدن نراین راه
وتسلّط یافتن راگهوبلی پرداشت وتمارض نموده در پونه
مانده بود بناظم حیدرآباد نوشت که راگهو خلل دماغ بهمرسانیده
نراین راورا که برادرزادهٔ حقیقي وجوان نیکذات بود بدشنهٔ
ستم کشته وانهدام کاخ وجود این سفّاک وخواستن قصاص
خون ناحق برذمهٔ همّت والانهمت صاحب دولتان
اُلوالعزم لازم وواجب است بنابران مصلحت آنکه ما وشما
بالاتّفاق نطاق شجاعت برمیان جان بسته هیونان جهان نورد

بجولان در آریم و تدابیر شایسته و مساعی جمیله بکار برده همّت به قتلش برگماریم. بهمین مضمون مکاتبهٔ اتّحاد آمیز بحضور انور نواب حیدرعلی خان بهادر ارسال داشت نواب ممدوح بجواب نوشت که در صورت رسیدن ایشان از آن طرف از ما قصوری نخواهد رفت و بعد ابلاغ این پیام برای انتشار صیت جوان مردی خود با حضار لشکر فیروزی اثر فرمان داد چون مراسلهٔ نواب فلک قباب بنظر نانا پهر نویس رسید و موجب اطمینان خاطرش گردید تدبیری اندیشیده بسرداران لشکر که بارگهناتهم راد پیوسته بودند پیام‌ها فرستاد که رفاقت این چنین خونی که قطع صلهٔ رحم کرده برادرزاده رشید خود را بخنجر بیداد سینه چاک کرده اختیار نمودن از حمیّت مردانگی بعید است و از چنان ظالم که خون جگر گوشهٔ خود بکمال بیرحمی بر خاک ریخت توقّع رفاه و فلاح داشتن نزدیک عقل مآل اندیش خیلی غریب لازم آدمیّت آنکه از همراهی او ابا نموده به پونه بشتابند و بر در حریم عزّت نارائن راو مقتول حاضر شده ملازمت اهایهٔ آن مظلوم که حامله است نمایند چون این پیغام بسرداران رسید بمقتضای خرد مصلحت اندیش اکثری بی اجازت راگهو معه احمال و اثقال خود بطرف پونه ره گرا گردیدند و بعضی به بهانه طلایه و منقلا و یزک از لشکر

برآمده جاده پیمای مراحل مقصود شدند الغرض از بیدر تا رسیدن
به رای درگ متنفسی از لشکریان پونه همراهش نماند و راگهو
باخاطری شکسته تر از رنگ حنا دست تاسف مالیده
باسی هزار سوار پندارہ که خود جمع ساخته بود بآهستگی طی مراحل
نمود همدرین اثنا چون زبانی جواسیس خبر یافت که ناظم
حیدرآباد هم بصواب دید نانا پهرنویس بانواج قوی ایلغار کرده
می آید مانند غرگوش که در لشکر و بنگاه افتاده سراسیمه راه نجات
می جوید مضطر گردیده التجا آوردن بنواب حیدرعلی خان بهادر
قرین مصلحت دیده وکیلی دانا را روانه حضور اقدس ساخت
و نمیقه بدین مضمون نوشت که اگر درین وقت کمک
فرمایند و از حصهٔ چهارم لطف سازند نهایت کرم متصور است
نواب فلک اقتدار بجواب قلمی فرمود که از تطاول
ترمک راد در راعایا حالتی باقی نمانده که مال واجب
عاید توانند ساخت پس برای ایشان حصه از کجا
فرستاده شود و در باب کمک که مستدعی شده اند اگر
آن صاحب را با دیگر کسی منازعت درمیان می آمد
بمقتضای اتحاد کمک نمودن مضایقه نداشت مگر درینحالت
که این طوفان از تنور خانه خودشان جوش زده مارا درامورات
خانگی ایشان دخل کردن نمیرسد آینده مارا ازین تکالیف

مالایطاق معاف باید داشت راگھو مکرّر نوشت که درینوقت
که بازار فتن از تمامی جوانب گرم است اگر ده لک روپیه
مهربانی فرمایند تمامی صوبه سرا بلکه آنطرف جوی کشنا تا بادامی
وجالی مال وغیره تفویض گماشتگان حیدری می نمایم نواب
حیدر علیخان بهادر باصغای این پیام بوکلای او فرمود که اگر موکّل
شما مطابق نوشته خود بعمل آرد ازینطرف هم در انجاح
مرام او تساهل بعمل نخواهد آمد راگھو ازین نوید خوشدل
شده برادر نسبتی خود را که باجی راو نام داشت معه سه صد
سوار وقطعه تاکید نامه درباب خالی کرده دادن قلعه بنام بابوجی
سیندیه صوبه دار سرارد انه ساخت چون بابوجی راو بحوالی
قلعه رسید وتاکید نامه مذکور پیش صوبه دار قلعه فرستاد او بمجرّد
مطالعه تیز تر از آتش گردیده جواب داد که راگھو قاتل
برادر زاده کیست که بحکمش قلعه خالی کرده دهم اگر خیریت خود
میخواهی بسلامت برو والا بضرب گوله دود از نهادت
خواهم برآورد بابوجی راو چون طاقت مقاومت نداشت
از انجا مراجعت کرده بسرینگپتن رسید وبحضور اقدس
نواب بهادر سعادت ملازمت دریافته استدعای
کمک نموده نواب والا جناب حسب آرزوی
بابوجی راو شاهزاده فیروز بخت همایون طالع را بافوجی شایسته

برای افتتاح قلعه رخصت ارزانی داشت درین اثنا خطوط
نانا پھرنویس از پونه بدین مضمون بحضور رسید که زنهار بر اقوال
وافعال کاذبه راگھو از جانباید رفت و بهر تدبیری که باشد در قلع
وقمع آن مواد فاسده که وجود ریاست پونه را سقیم ساخته
باید کوشید انشاالله تعالی بعد استیصال آن خونی وخیم العاقبت
هرانچه موجب استحکام آن دولت خداداد خواهد بود ازین
خیرخواه امداد واعانت کلّی بکار خواهد رفت نواب والاجناب
که دعوی جهان ستانی مکنون ضمیر انور داشت اهل کاران
دسران پونه را ممنون احسان داشتن موجب مزید شوکت
خود تصوّر فرموده از دارالریاست پای همّت در رکاب اشهب
دولت گذاشته بافوج قاهره در سواد برجن رای پتّن منجوق
اقبال بعیوّق برافراشت و شاهزادهٔ جهان ستان همعنان
نصرت بقلعه سرا رسیده بمحاصره پرداخت و سیبه و ساباط
مرتّب ساخته بضرب گوالیل دمار از روزگار قلعه نشینان
برآورد و در عرصهٔ سه ماه ساعی جمیله بکار برده قلعه را بکلید
شمشیر عالم گیر مفتوح ساخت و تهانه مستحکم در قلعه
نشانیده بسمت مدگیری عنان تافت و درعرصهٔ چهار روز
جبراً قهراً آن قلعه را هم تسخیر فرموده قلعه بجن رای درگ را
نگین وار در حلقه محاصره کشید و چون عرصهٔ یکماه جنگ امتداد

یافت روزی بابهادران شیر صولت و غازیان رستم صلابت دامن همّت بر کمر شوکت زده یورش فرمود و قلعه را بزور قوت بازوی مردانگی بگشود و درین عرصه نواب حیدر علی خان بهادر هم از مستقر شوکت نهضت فرموده به تانی و تامّل طی صحاری و بوادی نموده نواحی تمکور را مضرب خیام اقبال فرمود را گچو چون خبر افتتاح چند قلعه به شمشیر کشورکشای شاهزده بلند اقبال شنید و افواج ظفر امواج نواب حیدر علی خان بهادر را هم چون سیل بلا متوجّه خود دید تدبیری به از گریختن ندانسته باشانزده هزار سوار که دران حالت اضطرار همراهش مانده بودند رو بر تافت و اراده رفتن هندوستان نمود و لیکن افواج پونه و ناظم حیدر آباد بتعاقبش پرداخته فرصت سرخاریدنش ندادند و او را ببرهان پور و ازانجا تا خاندیس واز انمقام بگجرات رسانیدند نواب حیدر علیخان بهادر درین وقت فرصت را مغتنم شمرده بی مزاحمت اغیار گوپال و بهادر پنده و مودگی درگ و کچندر گدره که همه قلاع متینه و مواضعات توابع سیر حاصل داشته بقبضهٔ اقتدار خود درآورد و راجه سرهتی را که غاشیهٔ اطاعت بردوش کشیده بخلعت فاخره سرفرازی بخشیده تبوفیر خزانه و آبادی آن ملک قدغن بلیغ فرمود و در چندروز نول کنده و جان هلّی را مفتوح فرموده

بسمت هویلي دهارَواڑ لشکر کشید ، بر متفحّصان اخبار
پوشیده نماند که درایّام ماضیه چون نواب حیدر علي خان بهادر
قلعه نگر را مفتوح ساخته تمامي ملک بدنور بتصرّف در آورد
میر رستم خان فاروقي که از طرف نواب آصف جاه قلعه دار
هویلي دهاڑواڑ بود حلقه عبودیت نواب حیدر علي خان بهادر
بگوش کشیده قلعه را تسلیم اولیای دولت نمود
و خود بمشاهره پانصد روپیه و بخشي گري سواران بارگیر عزّت
اندوخت پس از مرور ایّام که مادهوراو پیشوا در مالک
بالاگهات آمده فتنه بر پا کرد آن قلعه از تصرّف گماشتگان
حیدري بدر رفته بقبضه تصرّف مرهٹه درآمد وازان باز بسونت راو
نام شخصي از خویشان گوپال راو ناظم مرچ بقلعه داري
می پرداخت درینولا که گذار لشکر قاهره نواب حیدر علي خان
بهادر بدین سمت اتّفاق افتاد از آنجا سرسري گذشتن و گذاشتن
دور از حمیّت سرداري دیده حکم والا برای محاصره قلعه شرف نفاذ
پذیرفت و بگوله انداز ان قدغن رفت که از دور بگوله اندازي
اشتغال دارند از آنجا که افتتاح قلعه ستحکم بسرعت متصوّر
نمی شد نواب والاجناب باقتضای خرد دوربین تدبیری شایسته
اندیشیده خطّی از طرف اباجي رام کارپرداز نواحي مرچ بنام
بسونت راو قلعه دار هویلي دهاڑواڑ نوشت بدین مضمون که

ظاهرا نواب حیدر علي خان عزم تسخیر قلعه هویلي دهار دارد
زنهار بیدل نباید شد و ستعد جنگ باید بود اینک فوجي
برای کمک روانه می سازم و چون خط مرتّب شد نواب
دانادل مهراپاجي رام نام ملازم خود را که همراه لشکر فیروزي اثر
بود بران ثبت نموده و دونفر هرکاره را بلباس مرهٹه ملبّس
ساخته روانه فرمود چون هرکاره ها پیش قلعه دار هویلي رسیدند
آن نافهم شامت رسیده مطلق پي بمغز مدّعا نبرده آن خط را
مرسلهٔ اپاجي رام کارپرداز نواحي مرج انگاشت و بامیدواري
رسیدن کمک بیش از پیش باستحکام برج و باره پرداخت
نواب والاجناب بعد چهار روز وقت شب دوهزار سپاهیان
بارو سه صد سوار از قوم مرهٹه و راجپوت انتخاب فرموده
و سه ضرب توپ همراه داده و گروهي دیگر از سواران
بنابر احتیاط تعیین کرده و شخصي معتمد را سر لشکر مقرّر نموده
رخصت فرمود و آن جماعه در بیشه خزیده براهي که از مرج
بطرف قلعه پیوسته است سر برآوردند و از آن شارع
بطرف قلعه ره نوردشده چند توپ و بنادیق بي گلوله سر
نمودند اهل قلعه که بامیدواري رسیدن کمک چشم
براه داشتند بمجرّد شنیدن صداي توپ و بندوق
رسیدن کمک یقین کرده دروازه قلعه را بخشنودي تمام

بکشادند و تمام سواران و پیادگان را در قلعه جاداد ند سردار جماعه
مذکور بقلعه دار گفت که مردمان همراهی خود را از قلعه بیرون کن
تا بر مورچال مردم نواب رفته شبخون زنند و جماعتی که همراه
من از مرج آمده اند حفاظت قلعه بانیها بسپار قلعه دار وقت
شب تمیز دوست و دشمن نکرده سپاهیان خود را از قلعه
بیرون فرستاد و مردمان تازه وارد را بحفاظت قلعه تعین نمود
همین که مردم قلعه پا از حصار بیرون نهادند سردار حیدری
بی تکلّف دست و گردن قلعه دار و چند کس از متابعانش
استوار بست و تمامی غلّه و آلات حرب که در قلعه بود
بقید ضبط در آورده شیلک مبارک باد سر نمود چون قلعه
باقبال عدو مال بی جنگ بدست آمد علی الصباح نواب
گردون جناب سوار توسن جاه و جلال شده داخل قلعه
گشت و پس از سیر امکنه اشیای نفیسه انتخاب
فرموده آنچه قابل انعام بود بسپاه رزم خواه بخشید و همبرین
نسق عرصهٔ یک سال سیر و گشت آن مملکت فرموده
واز راجگان آن نواحی مبالغ خطیر بمعرض وصول آورده و تالیف
قلوب راجز و اعظم سروری دانسته پنج لک روپیه با تحایف
و نفایس برای نانا پهرنویس و دیگر روسای پونه روانه فرمود
پس از آن باجی راو برادر نسبتی راگهوا که در لشکر ظفر پیکر

چون سایه بدنبال میگردید درحضور طلبیده فرمود که اگر عزم رفتن
داشته باشی برو ما را با تو هیچ گونه مزاحمت و مواخذه
نیست آن درمانده تیه سر گردانی عرض کرد که راگهوا ز میان
رفته و سرداران پونه بسبب قرابت قریبه بارا گهوتشنه
خون من اند حالا غیر از سایهٔ دولت همایه ملجا و ماوای ندارم
نواب مالک رقاب بر بیکسی او ترحّم فرموده برسالداری
پانصد سوار و عنایت فیل و نقّاره سرفرازی بخشیده در زمرهٔ
ملازمان خود منسلک فرمود و همدرین ایّام میمنت التیام که
اسباب دولت همه آماده بود و فتح و اقبال چون چاکران
غاشیه بدوش و بندگان حلقه بگوش بر در دولت سرا ایستاده
پورنیا زتّاردار را که بجوهر عقل آراستگی داشت و بمشاهره پنجاه
هون پیش یکی از عمده صرّافان لشکر دفع الوقت میکرد
و تحریر و تقریرش از دیرباز منظور نظر شکل پسند نواب
حیدر علی خان بهادر بود بمقتضای ذرّه پروری از حضیض نکبت
برآورده باوج سروری رسانید و دفترکنری باو تفویض فرمود و
مواجب معقول مقرّر ساخته روشناس عالمیان گردانید و بعد
انتظام امور کارخانجات خاطر انور بیش از پیش متوجّه
آراستگی سپاه رزم خواه شد تا در اندک مدّت آلات
حرب و پیکار افزون از تعداد فراهم گردید وصیت قدردانی

و سپاه دوستي نواب نامدار در امصار و اقطار چون گوهر
شهوار آویزه گوش حقیقت نیوش بهادران جان سپار
شده جوق جوق با اسلحه مرغوب و اسپان خوب رسیده
در سلک ملازمان منسلک میگردیدند و دسته دسته
سواران طوایل خاص با اشعّه اسلحه زرنشان و البسه رنگهای
الوان خار حسرت در سینه گلزار می شکستند تفنگچیان
ملبّس بلباس بانات سرخ و زرد و سبز شده چون
ابرهای موسم بهار هر جانب قطره زني میکردند و سواران
خفتان پوش مانند دریای موّاج بحر اخضر را غریق آب خجالت
میساختند الغرض در عرصهٔ قلیل پنجاه و هشت هزار سوار جرّار
و شانزده هزار سپاهیان بار و چهل و پنج هزار پیادگان کرناتکي
که در فن تفنگ اندازي بی خطا بودند زیر لوای آسمان
سای مجتمع گردیدند و علاوه توپ خانه یک هزار چهار صد
شتر انتخاب فرموده حوالهٔ جوانان روئین تن گردید که بطرز
افواج عراق و ترکستان شتر نال بران بسته مانند رعد
جوشان و خروشان هنگام پیکار برق افشان باشند الغرض
چون ضمیر خورشید تنویر از انجام جمیع اسباب سروري
جمع گردید معاودت بمستقرّ سریر دولت فرموده سایه
عاطفت بر مفارق سکنه آن بلاد خجسته بنیاد انداخت

وبعنایت مناصب مناسب وعلوفه واجب وانعام خلاع وجواهر زواهر وافیال واسپان بی مثال تمامی سایه گزینان دامن دولت را مرهون منّت وآمادهٔ جان فشانی ساخت

رسیدن مادهو راو بارثانی از پونه در ملك بالا گهات بقصد انتزاع وعاقبت الامر صلح کردن وبرگشتن بملك خود بعد قطع نزاع ؛

چون نواب بهادر بعد رفتن مادهو راو لشکری قوی از مردان جنگجوی کار دیده فراهم آورده و توپخانه صاعقه بار جمع کرده برای انتظام ملک بدّنور نوند آهنین سم را سبک عنان ساخت ناظم صوبه سرا که از طرف مادهو راو مسلّط بود از نهضت فرمودن نواب عالیجناب بطرف بدّنور یقین دانست که آن حیدر دل از نظم ونسق توابع نگر انفراغ جسته باستخلاص صوبه سرا همّت خواهد گماشت بنابران بخود داری کوشیدن وعلاج واقعه پیش از وقوع بعمل آوردن اصلح دانسته شرح داربذریعهٔ عرایض بحضور مادهو راو پیشوا اطلاع بخشید وآن سردار ذوالاقتدار جمعیّت نواب بهادر را موجب پراگندگی دولت خود انگاشته باز امرا وافواج جمع کرده بطرف مملکت محروسه نواب والاجناب رو آورد

و سرداران خود را معه جمعیتهای شایسته برای افتتاح
قلعجات متعلقه دولت حیدری تعین نمود نواب والاجناب
از آمدن آن نیندیشیده تمامی فوج ظفرموج و توپخانه همراه گرفته
از راه سموکه ویواتین عبور جوی تنب بهدرا نموده
سواد شکارپور را مضرب خیام اقبال ساخت و
افواج غنیم هم از استماع ورود لشکر نصرت اثر محاصرهٔ
قلعجات معطّل داشته بفاصلهٔ دو میل دایره کرده صباح آن
بجنگگاه در رسیده و ازینطرف نواب والاجناب هم
خود توکّل برسر وجوشن صیانت حافظ حقیقی در بر کرده به رزمگاه
خرامید و راجهٔ چیتل درگ که درین سفر برهمنوني قاید توفیق
غاشیهٔ اطاعت بردوش گرفته همرکاب بود معه فوج خود
در جنگگاه همعناني گزیده اگرچه بسبب افزوني لشکر
مرهٹّه که فزونتر از مور وملخ بود لشکر ظفر پیکر در محاصره چون نگین
در حلقه می نمود مگر ازانجا که شیر عرین از گلهٔ آهو غمی ندارد
بهادران ناموس دوست تمامی روز چپقلشهای نمایان کرده بشام
رسانیدند و لشکر مخالف از میدان جنگ معاودت کرده
بغرودگاه خود رفت نواب فریدون فرکه خرد آموز عقل والا بود
لشکریان را فرصت اکل وشرب بخشیده شب هنگام
ازانجا کوچیده متصّل مقام چرولي ونوزلي و چرا یشه متراکم

پس پشت لشکر گذاشته خیام اقبال نصب فرمود و
اطراف لشکر کمینگاه های دشمن شکار تجویز فرموده جا بجا از
سواران و پیادگان یزک استحکام بخشید و از انطرف مادهوراو
باتّفاق حاکم شانور که این بار هم فسخ عهد کرده همراه او بود
بمحاذي لشکر نصرت قرین دایره نمود و هر روز جوق جوق مردان
کاري از طرفین بمیدان خرامیده جان نثاري مینمودند بعد چند روز
چون سردار مرهٹه اتواپ گران سنگ برقلل جبال کشیده
گلوله ها علی التّواتر چون تگرگ باریدن آغاز نهاد و مردم بسیار
از اردوی همایون شربت شهادت چشیدند نواب
عالیجناب بیش ازین ضایع شدن بهادران کار آمدني
گوارای طبع اقدس نفرموده وقت شب پنج هزار پیاده تفنگچي
قادر انداز و یک هزار و پانصد سوار جان نثار و چهار ضرب
توپ جلو تیز دو همراه گرفته وجمیع کارخانجات عظمت و
شوکت را باعتماد دلاور خان گذاشته و باقي لشکر نزد هیبت جنگ
داشته بعزم شبخون در بیشه خزید و عزم مصمّم فرمود که
اوّل بر توپخانه غنیم دست تصرّف یافته بعد ازان
دود از نهاد دشمن باید برآورد لیکن چون بخت آن خفتگان
بستر مدهوشي بیدار بود همین که نواب ظفر انتساب
ازان بیشه مترا کم برآمد شب بپایان رسیده و سفیده صبح

بدمید فوج اعدا از طلیعهٔ لشکر نواب بهادر خبردار شده وشان
عمل را بکام خود یافته چون گمان از جوانب ازدحام نموده
طنین بگیر و ببند بلند نمودند و نواب نامدار را معه همراهان از چهار
طرف احاطه کردند نواب کوه وقار دران هنگامهٔ محشر آشوب
هر چند بگونه اندازان بیخطا انداز که از تمادی ایّام بمشق آن کار
بسر برده بودند فرمان داد و آنها هم قاصر نشدند مگر از انجا که اختر
در گذر و سعادت دنخوست تو امان است مطلق آتش
فتیله بر بارود پیاله توپ نگرفت تا آنکه نواب خود
از اسپ فرود آمد و فتیله سوزان بر بارود نهاد هرگز
اثری نبخشید ناچار از اتواپ دست برداشته به تفنگچیان
تقیّد فرمود و آن جان نثاران چند شلک بنادیق زده بسیاری
را از خون گرفتگان بدار البوار فرستادند مگر چون لشکر مرهته
از حصر و شمار افزون بود و حاضر بودن نواب بهادر
دران جماعه اندک، برایشان به ثبوت پیوست
اختتام جنگ را بهمان روز یقین دانسته و دست از جان
شسته مادیان های صرصر تردّد و کره های آتش نهاد دکهنی را
مهمیز کرده باین غازیان شهادت طلب در پیوستند
و بهیراق کوته کار نامهٔ رستم و اسفندیار بروی کار آوردند و
دران آشوبگاه بیکدست راه دیوان ازین خاکدان سفلی

بعالم علوي خرامید وعلي زمان خان گلگونه زخم بر رو کشید و بقیّة السیف که روبه اردوی کلان برتافتند از تعاقب فوج مرهته رو بخاک عدم نهفتند نواب والاجناب چون رنگ میدان جنگ دگرگون دید مانند آفتاب جهان گرد یک تنه ازان طوفان بلاکناره گزیده بسایهٔ درختی منتظر اعانت کارساز حقیقي باستاد اتفاقا طنبور نوازي ملازم حضور ازان میدان قیامت اثر برآمده زیر همان درخت که بار ور ثمر نصرت واقبال بود وارد گردید نواب صاحب اقبال رسیدن او را فال نصرت گرفته بنواختن طنبور فرمان داد چون آواز طنبور در گنبد گردون پیچید افواج مرهته را اندیشهٔ رسیدن کومک از جابرد وآنچه از قسم اسپ واسلحه از بهادران لشکر نواب بهادر بیغمابرده بودند برجا گذاشته وقدری از اسباب خود هم بران اضافه کرده سبکدوش راه فرار پیمودند ونواب سپهر جناب با معدودی از مردان لشکر که باستماع آواز طنبور عنان باز گردانیده زیر آن درخت درحضور انور اجتماع نموده بودند مانند مهر جهانتاب که از پردهٔ ابر برآید در میدان رزمگاه خرامید. بمجرّد ورود در میدان گردی عظیم از پس پشت نمایان گردید چون باهتزاز هوای نصرت واقبال دامان گرد چاک گردید بنظر رسید که هیبت جنگ بخشي فوج ظفر موج بسایهٔ علم ازدها پیکر

بافوج خون خوار و توپخانه و سپاهیان بارا یلغار ورزیده برسر وقت
رسیده نواب هلال رکاب هیبت جنگ را مورد
نوازشات بی پایان فرموده با لشکر تازه زور و توپخانه تعاقب
فوج مرهته نمود و تیغ خون آشام از نیام انتقام برآورده حکم قتل عام
صادر فرمود. بمجرد صدور حکم قضاشیم گوله انداز ان چابک دست
و تفنگچیان از باده تهوّر مست ببارش گوالیل جماعه اعدا را
چون برگ لاله بادل پرداغ بخاک و خون انداختند و سواران
ظفر پیمان اسپان باد رفتار را سبک عنان ساخته دست یغما
برنقدروان آن گرانجانان دراز ساختند مادهوراو چون کشتی امید
خود از لطمه لشکرطوفان زای در گرداب تباهی دید با آنچنان
فوج بیکران رو از معرکهٔ مردان تافته تا سوادبنکاپور عنان باز نکشید
چون میدان رزم از وجود معاندان تهی گردید نواب ظفر نصیب
شادیانه فتح نواخته در همان مقام نصرت انجام قبّهٔ بارگاه باوج ماه
برافراخت و بمراهم مراحم و انعامات نقود و اجناس بالتیام
جراحت مجروحان پرداخت درین اثنا چون از شروع شدن
برشکال کوس ابر در غرّش آمده غلغله در زمین و زمان
برانداخت و فرمانروای فلک چهارم برای تهدید خیل نجوم تیغ
لامع برق برافراخت مادهوراو درحوالی بنکاپور طرح قشلاق
افگنند و در آنچنان موسم که همه عالم آب بود و سیل ناله

عابران یک نیزه از سر میگذشت بغیرت نام پیشوائی
گوپال راو ناظم مرج را فرمان داد که بهر نوعی که تواند آنطرف جوی
تنب بهدر ارفته دست یغما بر ملک مقبوضه نواب بهادر
دراز سازد ازانجا که از حکم حاکم گزیر نبود گوپال راو با فوجی گران
از معبر هورل عابر گردیده مواضعات وقریها هر چه پیش آمد
بجاروب غارت رفته ودر امکنه آتش زده بخاک سیاه برابر
ساخت واز پالیکار هر پن هلّی ورای درگ بعنف و اشتلم
زرهای خطیر بمعرض وصول آورده در تعلّقات چیتل درگ
دست تعدّی دراز نمود و چون این سانحه بعرض نواب
همایون رسید از انجا که عذر برشکال بخاطر آوردن واز طغیانی
سیلابها اندیشیدن آبروی شجاعت ریختن است
بی تامل و تانّی تمامی اردوی ظفر قرین را بر مقامگاه گذاشته
شش هزار سوار اسپان خاصه ونه هزار سلحدار و چهار هزار
پیادگان بارد شش ضرب توپ همرکاب سعادت داشته
چون ابر صاعقه بار بطرف خرمن اعدا قطره زن گردید ودر
سه روز متاعب و مصائب راه پرخطرطی کرده درحالی که
گوپال راو و لشکریانش مطلق از نزول آن سیلاب
بلا آگاهی نداشتند بی محابا ریخت وکسی را فرصت
زین کشیدن و اسلحه گرفتن نداده از لطمه طوفان تیغ و

خنجر برق افشان جویهای خون روان کرده موج متوالی چون
آب دریای سرخاب برانگیخت شمشیر زنان آن لشکر
هزیمت اثر از ترس مردان رستم جگر چون زال سپر انداختند واز
دست برد شطرنجی فلک فیل واسپ سواران چون اشتر
بی مهار از مرکب همّت پیاده شده بازی شاه ووزیر پونه
رامات دیده رخ از نبرد برتافته نقد هستی درباختند گوپال راد
چون دید که منصوبه اش نتیجه برعکس داد دمهره امید در شش در
یاس افتاد بساط نرد غارا برچیده جمیع اموال سابقه ولاحقه وخیام
مملو از اقمشهٔ نفیسه که از پالیکاران و مواضعات بتعدّي گرفته
جمع ساخته بود برجا ومقام گذاشته بامعدودی ازخواص اسپ
گریز تیز رانده در پناه قلعهٔ سراکه بتصرّف مادهوراو بود رسید
ومردان وزنان بنگاهش هرقدر که از غربت شمشیر
خونخوار واسیری بهادران جلادت شعار نواب نامدار
سلامت ماندند با نیم جانی که داشتند بلشکر مادهوراو ملحق
گردیدند ولب تشنگان وادي ادبار لذّت قطره آب
خنجرآبدار نواب دریادل خوب چشیدند پس نواب
اژدرهیبت غضنفر صلابت از تعاقب آن روباه طینتان
که چندروز چون گرگ دندان آز براستخوان رعایای گوسپند
خصال تیز کرده بودند عنان تگاور همّت بازداشته نقّاره

فتح کوفت و همانجالوای اقبال بلند ساخت و همدران روز
فیروزي اندوزبازي تازه از پرده نیلگون حصار برروی کار آمد که
پندارهای لشکر فیروزي اثر که بطریق منقلاقبل از نهضت
نواب کامگار شرف رخصت یافته به تبدیل لهجه و تغیر
لباس باسواران لشکر گوپال راوچون نشه باشراب
آمیخته بودند وقت فرصت از دست نداده درحینیکه گوپال راد
فرار برقرار اختیار نموده بود بسرخوشي تمام فکر خمارشکني خود
نموده درحالت مدهوشي بساري راازبار هستي سبکدوش
ساخته پنبج هزار راس اسپان صبارفتار ونوزده زنجیر
افیال کوه وقار ونود مهاراشتران بختي نژاد بیغمار بوده بحضور
نواب کامگار سالماً وغانماً سعادت اندوزشدند و از انعام
وافره نقود و اجناس کام دل برگرفتند مادهوراو چون دید که
باوصف حاضرنمودن این قدر لشکرکثیر و جمّ غفیر هیچ عقده
بناخن تدبیر نمیکشاید و از طغیاني آبها چون ماهي بي آب راه
بدر رو بطرف پونه نمي نماید معرفت وکالای کاردان راه
آشتي بانواب ارسطورای سکندرفرپیموده و بهانه اخذ
حصّه چهارم ظاهر نموده برد ولک روپیه انقطاع معامله جنگ
نمود و بعد یک سال و چندماه خایب وخاسر بادلي شکسته
عنان گسسته بمقرّ حکومت خودره نورد گردید نواب بهادر

بعد رفتن مادهوراو انتظام واقعي آن نواحي نموده قرين فتح و ظفر درسایهٔ عنایت خالق داور از راه نگر بسریرنگپتن نزول اجلال ارزاني داشته سپاه رزمخواه رابعنایت خلاع رنگارنگ ونقود و جاليرات سرفراز کرده رخصت استراحت بخشید بعد چندی نواب دلاور خان که درکنف حمایت نواب عالیجناب روزگاری بکام و آرام داشت باغوای شیطان لعین که از راه برِ خردمتین است بی صدور سببی عذر بیماري خود ظاهرساخته بکولار رفت و ازانجا مع احمال و اثقال خود بی خبر بسرعت بارکات رفته سکونت ورزید نواب والاجناب باستماع این خبر قرین حیرت و تاسّف گردیده تعاقبه کولار را ضبط فرموده حاکم عادل دیگر از حضور بدانمقام تعین فرمود ؛

نهضت نمودن رایات عالیات به تسخیر کورگ و کلیکوت بادیگر سوانح که درسنه یکهزار و یکصد وهشتاد هجري رونمود ؛

درایّامی که سلاطین بیجاپور سریر آرای خلافت بودند حکّام کورگ وکلیکوت سر بچنبر اطاعت نهاده باج گزاری مینمودند پس از انقلاب آن دولت چون نواب آصفجاه از حضور بادشاه هندوستان بصوبه داري دکهن سرفراز شده بسندریاست

گرم ساخت مرزبانان مذکور بدستور ستمدرایصال زر پیشکش تهادن نمی ورزیدند در اواخر عهد چون نواب آصفجاه بامرهته در آویخت وتوجه بجزئیات ملکداری نکرد زمینداران قابو طلب سستی حکام دیده کلاه گوشهٔ نخوت برشکستند اگرچه نواب حیدرعلیخان بهادر راخارخار تسخیر آن ملک درخاطر اقدس جاداشت مگر بسبب هرج ومرج کلی که ازورود مرهته لاحق حال لشکریان عدو مال شده بود آن اراده از قوت بفعل نمی آمد درینولا که گلزار همیشه بهار بالاگهات بچمن پیرائی باغبان اقبال بی زوال نواب بهادر بی خار گردید ومرهته از دست غازیان نصرت شعار سرچنگ رسائی خورده بطرف پونه رهنوردید عزم خاطر ملکوت مناظر نواب والاجناب از مکمن بطون بمنصهٔ شهود جلوه گرشد وسزای آن بدکرداران که درایام فترات مردم تهانجات سرکار دولت مدار راقتل وغارت نموده وملک رابقبضهٔ اقتدارخود آورده دامی ودرمی بسرکار عاید نمی ساختند ولوای استکبار می افراختند برذمه همت والانهمت واجب شمرده باحضار لشکرفرمان داد وچون باسرع اوقات عساکر فیروزی پیکر بسایهٔ لوای آسمان سای مجتمع شدند باعث همایون نواب پیل بند شیر شکار از راه نگر گذشته بر ساحل

دریا جاده پیما گردید و قریب هفصد نفر از زمرهٔ ماهیگیران
معه سفاین شان جمع فرموده سامان رسد از راه دریا
طلب داشت و چون از اذوقه لشکر اطمینان دست داد
بارسالهای بارد توپخانه برق آشوب بر سرآن جماعه باغیه طاغیه
چون مرگ مفاجات در رسید و اول بهادران جان نثار را
برای گردن شکنی پالیکار تعلّقه بل که در همان نزدیکی بر سر مواضعات
متعلّقه دار الاماره تاخته و مال رعایا را غارت نموده و مواشی راحی
کرده برده بود حکم داد پالیکار مذکور با استماع این خبر طاقت
پنجه آزمائی با شیران سرشکن نیافته قلعه را خالی کرده معه عیال و
احمال و اثقال خود در کنام صحرا خزید و فوج حاکم کورگ را با خود
شریک ساخته آماده جنگ گردید چون این خبر سامعه افروز
حضور انور گردید نواب نامدار جمعی از مردان معتمد را در قلعه
گذاشته بر سرآن اجل گرفتگان از راه صحرا تاخت و مانند
شیر ژیان ازان نیستان سر بر آورده بی محابا تیغ کین از نیام
برکشید و از طرفین بازار دهاده گرم گردید پالیکاران باغی چون
رهائی خود از چنگ اجل متعذّر دیدند دست از جان برداشته
کارزار نمایان نمودند و بر فوج میسره چنان زور آوردند که قریب
بود تا تزلزلی بپای ثبات راه یابد مگر نواب عالیجناب خود
بنفس نفیس با چهار هزار سوار از قلبگاه جلو ریز بمد رسید و از

عقب فوج مقاهیر بضرب تیغ و سنان زهرآب گون گردن
و پشت شان شکسته از گران بار هستی سبک
ساخت و همدرین روز که نوروز سال دولت و اقبال بود
صاحبزاده عالم و عالمیان جوان طالع فیروزی نشان جناب
طیپو سلطان که درین سفر فرخی اثر همرکاب سعادت پدر والاگهر
بود زبانی جواسیس معتبر خبر یافت که پالیکاران مقهور ازانجا
بمسافت دو میل جمیع ناموس و اموال خود را درمیان صحرا
بجای قلب گذاشته اند صاحبزاده والا تبار با آنکه دران روز
شهسوار عمر مبارک در مرحلهٔ سال هژدهم جولانگری داشت
مگر ازانجا که شیران را از بدو آفرینش برای صید نخجیر
حاجت تعلیم نیست بی محابا با دو سه هزار بهادران شیرخصال
سمند آهوگیر را مهمیز کرده دران صحرای پرخار متراکم که
خم و پیچ زلف گرهگیر عنبرین مویان را در حلقه زنجیر حیرت
و بند طوق حسرت میکشید بدان مقام قلب با استحفظان
مال و ناموس درآویخت و خون بسیاری ازان تیره
درونان بر خاک خواری ریخت اگرچه آن مدبران شوم
طبع در شیاکات بنادیق و استعمال شمشیر و سنان
حتی الوسع و الامکان کوتاهی نکردند آخر روبفرار نهادند و میدان
معرکه را پشت دادند صاحبزاده رستم شوکت اسفندیار

صلابت تمامی زنان را به سلسلهٔ اسیری درآورده و اموال
بیقیاس جمع کرده صحیح و سالم قرین فتح و ظفر معاودت فرموده
جبین نیاز را بدرگاه خالق حقیقی و مجازی سجده ریز اطاعت
ساخت نواب نامدار گردون وقار آن فتح سترگ را دیباجهٔ
جراید فتوحات آینده تصوّر فرموده فرزند بجان پیوند را در آغوش
شفقت کشید و کلاه گوشهٔ افتخارش را از طرّهٔ ایوان
کیوان بلند گردانید پالیکار از شنیدن خبر گرفتاری ناموس
و رفتن اموال چاره جز انقیاد ندیده با دو سه خواص در حضور
لامع النّور حاضر شده سعادت زمین بوس دریافت و باقی
خزانه و امتعه و اقمشه نفیسه و دندانهای افیال که اندوخته آبایش
بود و پنجاه شتر بار بحضور گذرانیده ذریعهٔ جان بخشی خود ساخت
نواب عالیجناب که ترحّم و شفقت مخمّر وجود باجود
داشت بر سکنت او ببخشود و ناموس او را حکم اطلاق داده
و قول و پیمان استوار در باب آبادی ملک و حفاظت
رعایا از و گرفته علاقه اش باز برد بحال داشته بعد یک روز
از انجا پیشتر نهضت فرمود پالیکار کوتگ چون طوفان بلا متوجّه
دیار خود دید و احوال پالیکار قلعه بل و گرفتاری ناموسش شنید
بفکر خودداری افتاده رقبهٔ جان را بربقهٔ اطاعت درآوردن
مصلحت وقت دانست و زر خطیر و نفایس آن دیار

بطریق پیشکش حاضر آورده حلقه بندگی در گوش کشید نواب
والا فطرت انسداد رخنه فساد قرین مصلحت دیده در قلعه پرکرا
که قلب تراز و دران نواحی مکانی نبود تهانهٔ قایم ساخته پیشتر
توجّه فرمود علی راجه مرزبان کنیانور که مرد مسلمان از قوم ماپله بود
ورود سعود نواب بهادر را که اعلام دین محمدی دران ملک
برافراخته و میان تیره خاکدان شمع هدایت روشن ساخته
نهایت گرامی داشته سعادت دیدار اقدس از جملهٔ
مفروضات و طاعات شمرده بگام شوق شتافته شرف
ملازمت دریافت و آنچه از نقد و جنس حاضر داشت نثار قدوم
میمنت لزوم نمود نواب والاجناب برحسن اعتقادش
آفرین خوانده و واقف کار آن ملک دانسته دران سفر
میمنت اثر بهراهی خود سه بلند ساخت و چنان از اکرام
و انعام تالیف قلبش نمود که او بر عمر گذشته تاسّف نمود
پس دو سه روز در آن سرزمین دلنشین برای آسودگی
لشکریان مقام فرموده طبل کوچ بنوازش در آورد و سواد
کلیکوت را مضرب سرادقات جاه و جلال ساخته به قلع
و قمع مواد فاسده سرکشان آن ملک که از قوم نائر تهوّر کیش
و جهالت شعار اند پیش نهاد همّت والا فرمود و خون آن
بدرگان به آب شمشیر آمیخته زمین تشنه را سیراب نمود

درین اثنا پالیکار چرکل سراز گریبان عصیان برآورده بجنگ جسارت
نمود بهادران فوج ظفرموج حسب الحکم اقدس از هرطرف اشهب
جلادت برانگیختند وخون بسیاری ازان کوتاه اندیشان بخاک ریختند
خرکار پالیکار مذکور خودجوشن جهالت دربرکرده چون پروانه بمقابل
آتش سوزان رسیده بحالت نزع بال وپری جنبانیده وجود
خاکی خود راخاکستر گردانید بعد کشته شدنش رزمجویان لشکر
فیروزی اثراموالش بقید ضبط آورده وپسرهفت ساله اش رابدام
اسیری کشیده درحضور اقدس رسانیده مورد تحسین وانعام گردیدند
نواب والاتباربران طفلک نظر ترحّم مبذول داشته بشرف
اسلام مشرّف ساخت وبخطاب ایازخان ممتاز فرموده
سر افتخارش برافراخت واز انتظام ملک مقبوضه پالیکار
مقتول فراغت یافته بعزم محاصره قلعه کلیکوت لوای همّت
بلند نمود حاکم آن حصار مینوسواد چون بوادید احوال پراختلال
راجگان اطراف نقدحواس درباخت وطاقت جنگ
دستیزدرخود ساقط دید وکلای کاردان روانهٔ حضور کرده وارسال نقود
واشیای نفیسه راشفیع جانبخشی خودبرانگیخته بعدعنایت شدن
عهدنامه سعادت اندوزملازمت گردیده درزمرهٔ دولتخواهان
سرکار دولت مدار منسلک گردید واز مطیع گردیدن اوچون
صیت مسکین نوازی وافتاده برداری نواب مستطاب

معلّا القاب چون در رغرر آویزهٔ گوش اخلاص نیوش سکنهٔ
آن دیار گردید خیل خیل از اقوام ماپله و نائر غاشیهٔ اطاعت
بردوش گرفته میرسیدند و از ذایقه نعمت الوان خوان احسان
نواب صاحب اقبال خلیل نوال شیرین کام میگردیدند چون
از مصفّا شدن آن ناحیه هیچگونه غبار تردّد برآئینه خاطر خورشید
منظر نماند تا کنجی بندر پی سپر هیونان جهانگرد فرموده و مبالغ
بیقیاس بحیطهٔ تصرّف آورده سمت ملک ملیبار عنان
تاب شد حاکم آنمقام دریای فوج ظفر موج را متلاطم دیده از
انهدام قصر دولت خود اندیشیده تدبیری نیکو اندیشید و بارسال
بیست و هشت زنجیر فیل و هفتاد لک روپیه نقد سدّی
برروی ملک خود کشید نواب مظفّر لوا بیش ازین روادار
تاخت و تاراج ملکش نشده بعضی نائران را که بنواحی کوئنبا تور
در شعاب جبال پنهان بوده سری چون شرری برمی آوردند
بآب شمشیر اطفای نوایر آن مفاسد نموده سردارخان را که فدوی
عقید تکیش شجاعت اندیش بود بصوبه داری آن ملک وسیع
ممتاز فرموده و فوجی قوی برای انتظام آن دیار متعین نموده تمامی
آن ملک رشک گلزار را در عرصهٔ دو سال بی خس و خار
ساخته برای استیصال مقاهیر تعلّقه مدکل عنان شبدیز جهان
پیما معطوف فرمود؛

لشکرکشیدن ترمك راو نانا خال مادهوراو پیشوا وچشم زخم رسیدن بلشکر نواب ظفراواو باز درستي یافتن آن شکست بعنایت خالق داور ومعاودت نمودن ترمك نانا به پونه پریشان حال ومضطر؛

چون در سنین ماضیه مادهوراو پیشوا دو بار با لشکر بسیار و خزاین و توپ خانه بی شمار برای انتزاع ممالک محروسه نواب بهادر بدیار بالاگهات رسید و باوصف کدوکاوش لاتعد ولاتحصی مساعي اوراه بجائی نبرد زیرباراخراجات بی نهایت شده چون صدا از کوه برگشت بعد رسیدن پونه چون کباب بادیده گریان و سینه بریان برآتش غضب می غلطید و آخر بمرض خفقان گرفتار گردیده بملک عدم نقّاره کوچ نواخت نارایین راو برادرش مسند آرای سرداري پونه گردیده برسنّت برادر خودکار بندشده خود از پونه حرکت نکرد مگر ترمك راوراکه خال اوبل خال رخساره دولتش بود بایک لک و بیست هزار سوار نیزه گذار و شصت هزار پیاده و یکصد ضرب توپ قلعه شکن بتسخیر ملک میسور و تمامي دیار بالاگهات روانه ساخت ترمك راو بعد طيّ مراحل چون وارد سرزمین بالاگهات گردید مرارراد حاکم

گتي و پاليکاران چيتل درگ و رتن گيري و مرکي و نيگت
گيري و ديگر چند کس واقعه طلبان را که در انتهاز فرصت بودند
باخود رفيق ساخت و همچنين حاکم شانور هم بدستور ستمره
خود جريده شرائط عهد و پيمان برطاق نسيان گذاشته بافوج
خود شريک حال ترمک راو گرديد در سانيدن رسد
برذمه خود گرفتند پس ترمک راو خاطر از اذوقه لشکر جمع ساخته
چند قلعه متعلقه پتن که آلات حرب و اذوقه چندان دران نبود
مستحکم ساخته و عمال خود را برای انتظام مواضع تعين کرده بطرف
دار الامارة رو آورد و سواد آن شهر شکسته بنيادرا که رشک
گلزار بود بشامت قدوم شوم خويش آشيانه بوم ساخت
و هر زميني که پي سپر لشکرش شد چه جای گياه سبز که پرهٔ کاه
خشک هم برخانه های پي بست رعايا باقي نماند و چون لشکر
نواب بهادر از دار الامارة بفاصله بعيد دايره داشت و در نواحي
آن شهر فيض بهر عساکری که سنگ راه او شود حاضر نبود
افواج مرهته چون سباع خونخوار رعايارا که چون رمه بی شبان
يله بود از هم دريدند و کسانی را که برای حفاظت جان و مال
و ناموس خود دست بسلاح بردند تيغ کشيدند چون اين
اخبار وحشت افزا بسمع اقدس نواب بهادر رسيد معه
تمامي لشکر و سامان پيکار عازم سرينگپتن شد و از جميع سامان

قلعه داری خاطر مبارک مطمئن ساخته از راه چنی پتن بدامن کوه
ماکری درگ آمده اقامت ورزید و در ضمیر الهام تخمیر اراده
فرموده که چون فوج مرهته بمحاصرهٔ دارالحکومت پردازد از
طرف پشت لشکرش راه دخول پیدا کرده گردن مدّعی باید
شکست هرکاره های مرهته چون خبرورود رایات عالیات
نواب فلک جناب بترمک راو رسانیدند و تدبیر
نواب چیدر دل برخاطر راو هم پیرایه انکشاف یافت معه
لشکر و توپخانه عازم آنطرف گردید پس نواب روشن
ضمیر از رد آوردن ترمک راو بدینسو خبردار شده وقت
شب برفوج هرادل غنیم دست بردی نمایان بظهور رسانیده
برکوه میلکوته علم برافراخت صباح آن ترمک راو هم باشکر
قاهره جلوریز رسیده بمحاصره کوه پرداخت نواب دریادل
چشمک زنی برق توپ و تفنگ دشمن معاینه فرموده
چون رعد غرشان وسیل دمان از بالای کوه بدویدن یارش
تگرگ گوله فوج برگی را بکمال بی برگی پریشان ساخت
و بهمین منوال هرروز از صبح تا شام تنور هیجا گرم و همان آتش
جنگ درکاسه امید رزم آزمایان طرفین ریخته می شد نواب
عالیجناب عرصه بیست روز مانند کوه پابرجا داشته در خونریزی
اعداد قیقه نامرعی نگذاشت ترمک راو چون دید که از حمله

لشکریانش عقده کار نمیگشاید وسیل خون از تن اجل گرفتگان
فوج او هر روز روان میگردد دست از جنگ باز کشیده کوه را
درمیان گرفته همت برضیق محاصره گذاشت وقطع کردن راه
رسد بلشکر اسلام منظور داشت آخرکار نواب کوه وقار چون
ملاحظه فرمود که رسد از هیچ جانب نمیرسد خوشه پروین که بنظر
می آید بر آسمان است وقطره آبی بمردان چون آبرو عزیز
ریختن آن بر خاطرها گران تشریف بردن بدار الاماره صلاح
وقت دیده توپخانه را از عقب کوه بعد قطع اشجار انبوه
فرود آورده روانه فرمود و خود معه سواران و پیادگان باراز
دامن کوه پای شجاعت برآورده بشکوه تمام گام سنج جاده
تمنا گردید چون راه عقب کوه نهایت ناهموار واز آب
برندهٔ سیلابها تمام زمین شاخ شاخ گردیده ومغاک های بسیار
پیدا شده بود گذار توپخانه سخت مشکل بل متعذر افتاد همین
که بهزار مشقت دو سه فرسنگ راه طی شد شب بپایان
رسید وروز روشن بدمیدن گرفت چون خبر بسردار
رسانیدند او فی الفور فوجی قوی زور به انتزاع توپخانه گسیل کرد
وخود هم سوار گردیده بدانطرف تاخت درین عرصه نواب
عالیمقدار درحینیکه متصل گری کوره از دار الاماره بفاصله سه
چهار فرسنگ ره نوردی فرموده زبانی هرکاره بعرض رسید

که ترکمک راد سمندروار خودرا بر آتشخانه زده در صدد
آنست که آب روی مردان بباد خاکساری دهد نواب
شیردل از گله آهوان هراسی نکرده معه تمامی کارخانجات
که زیر سایهٔ لوای آسمان سای بود فوراً چون تیر باز گشتی
برگشت و افواج عدو را که چون ابر غلیظ پیرامون آن کرهٔ
آتش دخان نخوت بلند کرده بودند بصرصر سم باد پایان
پریشان ساخت و میسره و میمنه و قلب لشکر را بتوزک
تمام آراسته و اتواپ را پیش کرده شیلک کنان
بسمت دارالحکومت جاده پیما گردید رزم جویان فوج
غنیم هر چند چون خیل زاغان از جوانب هجوم می آوردند
و فریاد میکشیدند مگر شاهین آهنین چنگال گوله و باز بلند پرواز
و تیرباران مجاهدان ظفرکیش بر سر دیده می رمیدند چون سواری
خاص بر موتی تالاب رسید و بنظر آمد که گروهی از مقاهیر
هشت ضرب توپ بر بند تالاب بالا برده بانداد گذار
لشکر فیروزی پیکر سعی میکنند فی الفور حکم برحمله بردن بنفاذ
پیوست و مجاهدان جان نثار حملهٔ رستمانه کرده آنهمه توپهارا
معه گوله و باروت بتصرف درآوردند نواب کامیاب
قرین خوشحالی گشته بهادرانی را که در گرفتن اتواپ دشمن
مساعی جمیله بکار برده بودند بانعام لایقه زیاده تر مستعد جانفشانی

ساخت بعد چند ساعت چون تمامی توپخانه و سواران و
پیادگان و اهل بنگاه جمع شدند خود بدولت باکل ماحضر اشتغال
ورزید و لشکریان هم بناهارشکنی اشتغال ورزیدند
بعد انفراغ از اکل و شرب هواخواهان دولت ابد مدّت
معروض داشتند که چون لشکریان از چند روز مصاعب و
متاعب بیحد کشیده اند صلاح دولت چنان می نماید که امروز
بهمین مقام خیام اقبال قایم کرده شود و چون صبحدم آفتاب
عالمتاب سر از دریچه مشرق برآورده ظلمت شب را
بانوار روز مبدّل سازد بمیمنت و فرخی داخل دارالاماره شوند
لیکن از انجا که هر دولتی را زکاتی واجب است و هر فرحتی را
مالیتی در پی نظر بر اینمعنی که از اینجا تا دارالاماره اندک راه باقیست
بسرعت توان شتافت و بیکبارگی معه لشکریان
لذّت آرام توان گرفت معروضه هواخواهان مقبول خاطر
مقدّس نگشت و بر اشهب زرین لجام سوار شده جاده پیما شد
ولشکریان را چون رفاقت و اطاعت ضرور افتاد بکمال
بدلی و سستی که تعب بسیار کشیده بودند همه براه افتادند
درین اثنا افواج مرهته که از مور و ملخ افزون بود باز جسارت
ورزیده چند ضرب اتواپ گران سنگ پیش رو داشته
بر لشکر جلادت اثر گوله اندازی آغاز کردند قضارا گولهٔ از

اتواپ غنیم برقطار اشتران محموله بان های سرکار عالی رسید
وآتش در بانها افتاد واز جست وخیز اشتران آن آتش
ازیکی بدیگری سرایت کرده تمامی بانهارا برافروخت وآن
آتش سوزان هزاران هزار سوار وپیاده ومردم بنگاه رابسوخت
علاوه این مصیبت چند بان پریده درباروت که برعرابه ها بار بود
درگرفت واز پریدن باروت وشر رهول محشر وهنگامه روز حشر
برعرصهٔ زمین هویدا شد از بال افشانی بان بسیاری از مردان
کاری چون طاران اولی اجنحه برهوا پریدند وخیل خیل نبرد
آزمایان از طوفان آتش باروت مانند دود برسما رسیدند
دران هنگامه که از شدّت آتش آن صحرا از میدان محشر گرمتر
بود سواران غنیم فرصت وقت مغتنم شمرده چون هوا
بآتش درآمیختند وخون هزاران هزار مردم کارگزار واهل بنگاه
بخاک عدم ریختند لالامیان داماد جناب شهباز صاحب که رستم
را کمین زال عرصهٔ نبرد خود میدانست درانحالت پرملالت
حتی المقدور درکشتن اعدا قاصر نشده درآخر بزخمهای کاری شربت
شهادت چشید وفوج غنیم خیره شده میر علی رضا خان
وعلی زمان خان ودیگر چندکس از اعیان را در حلقه کمند اسیری
کشید ویاسین خان که فدوی جان نثار وبروبازوی او فی الجمله
بابرو بازوی نواب نامدار مشابهت داشت چندکس

را ازان جماعه ضاله مجروح و بیروح ساخته داد جوان مردي داد
و خود بزخم شمشیرها گلگونه شجاعت بر رو کشیده در میدان
افتاد چون گذار سواران غنیم که نواب جویان بودند برسر
وقتش افتاد و استفسار نام کردند آن مصلحت اندیش
وفاکیش پرده از روی راز برنداشته گفت که نواب
بهادر منم سواران دشمن که به تجسّس آن نعمت غیر
مترقّب دندان طمع تیز کرده بودند فی الفور یاسین خان را به نواب
بهادر غلط کرده از رزمگاه برداشته پیش ترمک راو فرستادند
و براموال نواب بهادر که اندوخته شهور و سنین بود
دست یغما کشادند نواب والاجناب چون ملاحظه فرمود که
تیری که از شست قضا جسته امکان عود ندارد ازان
آشوب گاه دوري ضروري پنداشته چون آفتاب یک تنه
برسر کوه چرکولي برآمد درین اثنا غازیخان سرخیل پندارههای
سرکار بحضور حاضر شده بلعجز و منّت مستدعي مراجعت
به سمت دار الاماره گردید اگرچه هنوز عزم نوابصاحب
چنان بود که اگر درینوقت هم جمعي از سپاه چون انگشتان
دست فراهم آیند شتی برکلّهٔ غنیم توان زد لیکن چون لشکریان را
کار از دست و دست از کار رفته بود ظهور این معني صورت
نه بست ناچار آن عزم را موقوف بروقت دیگر داشته

از کوه فرود آمده خانهٔ زین را رشک مطلع خاور فرمود و با چهارده سوار که همرکاب سعادت شدند شبدیز را تیز رانده متصل قلعه سریرنگپتن ورود مسعود ارزانی فرموده بمیر اسماعیل خان قلعه دار خبر مقدم فیض توأم رسانید چون دران هنگامه محشر آشوب که از دود بارود و بان و چپقلش افواج جهان تیره و تار بود و صورت کسی محسوس نمیشد مردمک دیدهٔ بختیاری و نور مردمک اقبالمندی و نصرت شعاری شاهزادهٔ جهان و جهانیان پیر تدبیر طالع جوان طیپو سلطان از نظر انور دور افتاده بود بنابران خاطر دریامقاطر بشوق دیدن آن تابنده گوهر نرگس وار چشم برشارع انتظار دو چار داشته داخل قلعه نگردید و در شهد مقدّس قادر علي ولي که برساحل نهر کاویري واقع است آرمید ازانجا که بخت بلندان سکندر جاه را همیشه خضر اقبال راهبري میکند قریب نماز عصر شاهزاده والاتبار که بمقتضای خرد خداداد خود را بلباس یغماگران لشکر غنیم برآراسته بود با دو سه سوار پاشنه کوب در رسید و چشم پدر بزرگوار عالیمقدار را بنور جمال خود روشن گردانید پس نواب نامدار با فرزند جگر پیوند سوار توسن اقبال شده داخل قلعه مبارک گردید و در غزاین واساخته هرکه از لشکریان پیاده میرسید او را یک مشت زر سرخ انعام می بخشید

و آنکه با اسپ و سلاح فایز ملازمت میشد باو خلعتی با پنج مشت زر سرخ مرحمت میساخت و پایه عزّتش می افراخت اکابر شهر بادای تهنیت سلامت ذات بابرکات حاضر گشته رسم مبارکباد بجا آوردند و مستحقّان و محتاجان دامن دامن زر تصدّق فرق فرقدان سای بردند نواب هلال رکاب سران لشکر را به کلمات تسلّی افزا تشفّی نمود و مضمون این ابیات بزبان گوهر بار گوش گذار حاشیه نشینان بساطِ فیض مناط فرمود ؛

نظم

سعادت مساعد بخت من است — فلک چتر و آفاق تخت من است
عنان تابیم موجب عار نیست — که بی جزر و مد بحر زخّار نیست
ز صرصر اگر شعله لرزد چه باک — نماید بدم وادی و شهر خاک
اگر خصم البرز باشد به تن — بمن داده حق گرز گردن شکن
اگر نیزه بالا به کین آورم — مه از آسمان بر زمین آورم
اگر سوخت باروت و بان و شتر — ازان جنس دارم بسی قلعه پر
چو باشد بعالم خدا مهربان — ندارم غم ار سوخت باروت و بان
مرا بیخ دولت چو سست تحکم است — دو شاخ ار بیفتد چه جای غم است
امیران من نیکخواه من اند — هوا دار فرّ کلاه من اند

خزاین بمن داده حق بیشمار بپاشم بغرق یلان وقت کار
چو یکدل شتابیم در روز جنگ شود دشمن ما و دل بیدرنگ
چنان رخنه بندیم بر بدسگال که ترمک چو کرمک شود پایمال
چو شمشیر ما برق ریزان شود به پونه چو دونان گریزان شود
چو نبود مرا در خزاین کمی فراهم بزر میشود آدمی
فراهم کنم لشکر تازه زور که از جان اعدا برآرند شور
بیفروزم آتش زیغ و سنان که ترمک چو کرمک بسوزد دران
بجیدر چه غم گر عدو ترمک است منم شمع سوزان و او کرمک است
نباشد اگر خیمه ام نیست ننگ بود خیمه ام آسمان روز جنگ
وگر فرش نبود ازان ننگ نیست بمردان بسیط زمین تنگ نیست
ندارم غم از خانهٔ خوب و زشت بود مرد را خانهٔ زین بهشت
بحور بهشتی مرا نیست کار عروس ظفر بایدم در کنار
اگر تن نیارا ستم نیست غم بود زینت مرد تیغ و علم
روان لشکری را چو جیحون کنم زهر موج او سیلی از خون کنم
پلارگ بر افواج اعدا کشم سر نیزه را بر ثریا کشم
نماید اگر دشمنم خیبری نمایم باو حملهٔ حیدری
سر و پای دشمن به بند آورم بچرخ ار رود در کمند آورم
زنم گر بقوّت گران گرز را کمر بشکند کوه البرز را
چو جولان کنم اسپ در روز جنگ شود کار بر ابلق چرخ تنگ

چو جنگ جهان گرد راهی کنم — بشمشیر پای صبا پی کنم
فلک هم نتابد شتاب مرا — هوا کی ببوسد رکاب مرا
مه و مهر بینند چو جنگ مرا — نتابد شتاب و درنگ مرا
ثباتم چو خاک و روانم چو آب — شتابم چو باد و چو آتش بتاب
یلانم که دشمن کشیده به بند — بیارم بتائید بخت بلند
زاموال رفته نگردم دژم — زکاتی گر از مال کم شد چه غم
دگر گنج و گوهر بدست آورم — بزنجیر فیلان بست آورم
گران خواب را بر عدو بشکنم — سرنیزه در چشم او بشکنم
چو اوّل مدد کرده اقبال من — بآغر همایون بود فال من
الا ای سواران شمشیر زن — جوانان شیر افگن و پیلتن
سواری براسپان تازی کنید — بغرق عدو گوی بازی کنید
بر آرید شمشیر کین از نیام — که از خصم لازم بود انتقام
به نخجیر گه گرم آرید رو — بفتراک بندید فرق عدو
به بندید بر باره برگستوان — بگیرید بر دوش گرز گران
بپوشید خفتان و خود و زره — بگیرید پس ناوخ نه گره
فسان تازه گیرید شمشیر را — زسر راست سازید هر تیر را
بنخشید طعمه زتیر دستان — جگر بند دشمن بزاغ کمان
حرام است آرام در روز جنگ — برآئید از خانه ها چون خدنگ
چو نصرت بیابیم شادی کنیم — پی عیش دایم منادی کنیم

سنانها بروی فسان برکشید شرر بهر دفع خسان برکشید
به بندید پرچم بزرین درفش سیاه و سفید و کبود و بنفش
بفوج عدو تیر باران کنید هوا را چو ابر بهاران کنید
به پیلان به بندید کوس دودرای که تا گاو و ماهی بجنبد ز جای
چو سر برکشد آفتاب از زمین من و ترک و تیغ و میدان کین

سرداران لشکر چون این کلمات شجاعت افزا از زبان مبارک نواب رستم خصال همایون فال اصغا نمودند از یکدل هزار دل گردیدند و غاشیهٔ انقیاد بردوش وحلقه اطاعت درگوش کشیدند اکنون راقم شبدیز قلم را به تسطیر احوال لشکریانی که در غیبت نواب نامدار متصل کوه چرکولی مانده بودند گرم جولان می سازد پوشیده نماند که چون نواب فلک جناب حسب الاستدعای غازی خان بطرف دارالاماره تشریف برد توپخانه و توشکخانه سرکار و اموال دیگر نامداران بقبضه تصرف مرهته درآمد و از آتش بان و باروت غرمن هستی هزاران کس بباد فنا رفت محمد علی کمیدان که خیاط قضا جامه شجاعت برقامتش دوخته بود چون کشتی امید را در گرداب تباهی دید و میدان نبرد از وجود فیض آمود نواب بهادر خالی یافت بمقتضای جوهر ذاتی به بلی همتی در قید مرهته افتادن برخود گوارا نکرده مردان همراهی خود و از ملازمان

سرکار عالي آنانکه زنده مانده بودند همراه گرفته و دامن همت
برکمر بسته بالای کوه برآمد و بی آب و طعام باوصف برداشتن
سه زخم شمشیر بسیاری از لشکریان غنیم را که عزم
بالاروي داشتند بضرب شیلک تفنگ در مغاک
نیستي انداخت و بقوت شمشیرآبدار آبروی مردانگي را
نگاهداشت ترمک را و بملاحظهٔ دست برد آن شجاع
بدل خواهان اوشده و برجوانمردیش آفرین گفته محمد علي نام
ملازم خود و محمد یوسف کمیدان را معه قولنامه امان وابرو پیش
محمد علي فرستاد و نامبردگان پیمان را بایمان موکّد ساخته آن
قوي دل را باهمراهیانش فرود آوردند در اینعرصه چون ظلمت
لیل پرده قیرگون بروی آفاق کشید ترمک راو اسلحه از
همراهانش گرفته واسباب خوردني بقدر احتیاج پیش
محمد علي کمیدان فرستاده برای اقبال نوکري سرکار پیشوا
بهادر ترغیب وتحریص و ابرام و اصرار از حد گذرانید محمد علي
که زیرک و دانا بود انکار صریح مصلحت وقت ندانسته
بجواب پرداخت که بالفعل مرا رخصت باید ساخت زیرا که
عیال و اطفال را در سریرنگپتن گذاشتن عقل مآل اندیش
وحمیت مردي رخصت نمیدهد بعد اندمال زخمهای خود اهل و
عیال را ازانجا برآورده آنچه شرط خدمت است بجاخواهم آورد

ترمک راو بسخنان چرب و ابله فریب اوراضی شده رخصت
داد و کمیدان قوی دل بعد تمام شدن شب یکروز در همان میدان
بسر برده شامگاه با یکهزار و ششصد کس بی سلاح بطرف
سریرنگپتن ره نورد گردید قضارا گذر کمیدان مذکور برسر
دو هزار پیاده تفنگچی که بطریق یزک از لشکر مرهته بفاصله
دو فرسنگ سه پایه های بنادیق بسته بربستر مدهوشی
در خواب غفلت بودند افتاد محمد علی که بجان و دل هوا خواه
دولت حیدری بود بی ارمغانی داخل قلعه شدن از همّت
بعید دانسته اوّل با تمامی همراهان خود سنگها برداشته برجم
آن اخوان الشیاطین پرداخته سر پرغرور شان را از بار
مغز سبک ساخت و بسرعت تمام بنادیق آن
پاشکستگان سنگ اجل را بقبضهٔ اختیار خود آورده
چنان شیلکهای علی التواتر زد که یکی هم از ان مهلکهٔ جان
ستان بسلامت بیرون نجست و پس از قتل
عام بفراغت تمام دیگر همه سلاح و سامان مقتولان بسپاهیان
خود تقسیم ساخته و همه بی سلاحان را با سلاح نموده زیر
دیوار قلعهٔ سریرنگپتن رسید و شیلک مبارکباد نمود
نواب نامدار از رسیدن محمد علی خبر یافته در حضور اقدس
رخصت بار داده بخلعت گرانبها معهٔ جواهر سرفراز ساخت

و بنادیق نواز کار خانهٔ سرکار دولتمدار باد بخشید تا از سرنو بفراهم ساختن جوانان رزم آزما پردازد و به بخشیان عظام فرمان رفت که سواران و پیادگان هرقدر بهم رسند در سلک ملازمان منسلک سازند و بایصال زرهای مواجب و اعطای یراق جنگ همه را بنوازند و پس ازان گرد قلعه سواری فرموده در کمینها اتواب دشمن کوب و جوانان کار دیده تعین فرمود و باطراف قلعهٔ سیبه های مستحکم بنا فرموده از آلات حرب معمور ساخته بانتظار رسیدن مرهته برصدر دولت متمکن ماند راوی گوید که چون خبر رفتن محمد علی کمیدان بسریرنگپتن و قتل شدن دوهزار پیاده از ضرب دست آن لشکر شکن بسمع ترمک راو رسید چون مار سرکوفته برخود پیچید و ازانجاکه از میر علی رضاخان بسبب آنکه نوکری مادهوراو قبول کرده و باز بانتهاز فرصت بحضور نواب بهادر برخاسته رفته بود دلی پر داشت میر موصوف رارد برد طابیده دفاتر شکایت باز کرد و الفاظ رکیک که لایق شان آن سردار نبود به طیش طبیعت و سفله مزاجی بر زبان آورده مقیّد معه تمامی اسیران لشکر نواب بهادر که تاآنزمان باختیارش بودند روانه پونه ساخت و یاسین خان راکه بشبهه نواب بهادر در خیمه علیحده جاداده بود باطایف الحیل تسلی بسیار داده گفت که فتح و شکست

آسمانیست بالفعل که گردون بکام پیشوا بهادر گردیده لازمه خردمندی آنست که بصبر باید پرداخت و جمیع پردگیان حرمسرا را معه شاهزاده‌های والا تبار باید طلبید تا با تّفاق رهگرای پونه شویم بعد فایز شدن بمنزل مقصود هرچه رای صواب نمای پیشوا بهادر دربارهٔ جناب اقتضا خواهد فرمود بعمل خواهد آمد اما یاسین خان که مرد جهاندیده بود باقتضای این

رباعي

گر عاشق صادقی ز نایاب منال پیدا گردد
وین عقده که بسته است وهمت بخیال هم وا گردد
در آبله افتاد بپای طلبت زنهار مایست
شاید که همین بیضه برآرد پر و بال عنقا گردد

با آنکه خبری از صحّت و عافیت نواب بهادر نداشت لیکن صرف توکّل برخدا کرده و مردن خود برای سلامتی ذات مقدّس نواب که رزّاق مطلق سلسله روزی عالمی بدستش سپرده برزیستن مرجّح داشته هرگز لب به لا و نعم نکشود و از طرف نواب بهادر اگرچه راه رسیدن خبردار الاماره بلشکر ترمک چنان بسته بود که هوا را مجال نفوذ نمانده مگر از انجا که نور شمس

در پردهٔ ابر پنهان نمی ماند بعد هفته عشره غنچهٔ راز گل کرد و به ترمک راد از ورود نواب بقلعه و فکر لشکر کشی کردن خبر رسید و خار خار حسرت در دلش خلید کلمایکه به یاسین خان گفته بود ازان سخت نادم و غریق لجّهٔ تشویر گشته آه سرد از دل گرم برکشید و بافوج خود کوچیده پیرامون قلعهٔ سریرنگپتن نزول نموده بساختن ساباط و سلامت کوچه مشغول گردید و از طرفین آمد و رفت سفیران گوله بوقوع انجامید درینعرصه که روزی چند جنگ امتداد یافت بافضال مهیمن لایزال و رهنموني قاید اقبال طرفهٔ رنگي بررو کار آمد که صیت زر پاشي و قدر داني نواب بهادر که چون نکهت گل بدماغ عالمیان پیچیده بود چند سردار لشکر ترمک راد را مایل ملازمت نواب بهادر ساخت و نوکري ترمک راد را کساد بازار شجاعت و مزیل شخصیّت خود دانسته باشکر فیروزي اثر پیوستند و بهمین قسم از اطراف سواران و پیادگان حلقه عبودیت بگوش کشیده دوازده هزار سوار و پیاده در زیر لوای آسمان سای جمع شدند شبی نواب عالیجناب به محمد علي کمیدان فرمود که چون جسارت غنیم از حد گذشته رای جهان آرای اقتضای آن میکند که بافوج عدو سوز بمقابله اش پای

در رکاب اشهب همّت در آریم و بلمعات تیغ آتش فشان دود از نهاد آن فرقه ضاله برآریم محمد علي زمین خراعت بلب ادب بوسیده معروض داشت ؛

بیت

نمی زیبد که خورشید جهانگیر بتاراج سها برزه نهد تیر
امید دارم که این قدوي جان نثار را رخصت فرمایند تا زور پنجهٔ ترمک بیازمایم و جوی خون اعدا دران پهن دشت روان نمایم نواب دریادل آن نهنگ لجّهٔ شجاعت را تحسین و آفرین نواخته اجازت بخشید و کمیدان جري البجنان دو هزار تفنگچیان همراه گرفته از دروازه میسور بیرون شتافته متّصل عیدگاه بر جماعه سه هزار پیاده همراهیان راجهٔ چیتل درگ دو دو هزار پیاده ملازم مرار راو که با چهار ضرب توپ و یکهزار سوار بران راه سدّی مستحکم بسته بودند تاخت آورد و ناگهان بر سر آن خفته بختان ریخته فتنه عظیم بیدار کرد و بسیاری را ازان جمّ غفیر گرفتار ساخته و خلعت عریاني پوشانیده از بار اسلحه درخوت سبکدوش ساخت و چون بقیّة السیف رو بفرار نهادند کمیدان شجاع اسلحه و اجناس مقتولان و مغروران بر سر اسیران بار کرده قرین فتح و ظفر بحضور فیض گنجور سعادت

مجرا حاصل کرده مورد نوازشات بی پایان گردید صباح آن
غنیم پیچ و تاب خورده شمالی کوه گری گتهم برلب جوی
سیبهٔ وسیع بسته و بمورچال خاص نامزد نموده و اضراب گران
سنگ بالا کشیده بگوله زنی اشتغال ورزید و بسبب
رفعت ومدمه که از ان گلوله درون حصار میرسید سکنهٔ قلعه را
مضرّت کلّی عاید حال میگردید محمد علی کمیدان که سرمست بادهٔ
شجاعت بود تاب دیدن جسارت غنیم نیاورده مکرّر اجازت
جنگ خواست مگر بدرجهٔ اجابت مقرون نشد آخر چون
جرأت و گستاخی دشمن از حد گذشت محمد علی کمیدان از حضور
فیض معمور رخصت جنگ یافته با سم هزار سپاهیان بار
و یکهزار پیاده کرناتکی سلاح جنگ راست کرده و از محاذی
لشکر غنیم بفاصلهٔ دو فرسنگ عبور آب نموده چون
شیر گرسنه در بیشهٔ متراکم نخزیده متّصل ساباط غنیم سر برآورد
و بمستحفظان آنمقام گفت که ترمک راو ما را برای تبدیل
متعیّنان مورچال فرستاده است آن مردم که بسبب
رسیدن گلوله های اتواپ قلعه خود را هر نفس در دهان
نهنگ اجل دیده تبدیل شده رفتن را حیات دوباره تصوّر
میگردند از شنیدن این سخن قرین نهایت خوشحالی گردیدند
و مطلق بمدافعت و ممانعت نپرداختند محمد علی چون تقدیر

موافق تدبیر یافت بی اندیشه چون فتیله داخل آن مورچال شده آتش فتنه بلند ساخت و بضرب شیلک های بنادیق آن جماعه پروانه خصال را بآن آتش جهانسوز بی پر و بال نموده تمامی تیره بختان را که با ستماع خبر تبدیل شدن از انمکان چون سپند از جامی جستند از بستر نرم بخاکستر گرم نشانید و بعد قتل و غارت چون معدودی پی سپر وادی فرار شدند اتواب کلان را در زمین دفن نمود و اضراب تیز جلو را روانه دارالحکومت ساخت باستماع این خبر کافت اثر اگرچه ترمک راد جماعهٔ دیگر مسلح و مکمل بکومک فرستاد لیکن چون اقبال برگشت همه پشت دادند و کمیدان شجاع پیش از طلوع آفتاب عالمتاب مورچال و سلامت کوچه ساخته و پرداختهٔ غنیم را بخاک یکسان ساخته و امکنهٔ پی بست را آتش زده سعادت ملازمت آقای رفیق پرور دریافت و بخلعت فاخره و جواهر و اسلحه گرانبها محسود اقران گردید و صدای آفرین وتحسین از زبان اکابر و اواسط و اصاغر شنید ترمک راد از وقوع این حوادث مضطر شده دست تدبیر از مورچال بندی و حفر کوچه سلامت کوتاه کرده پندارهای لشکر خود را برای تاخت و تاراج ممالک متعلقهٔ بالاگهات فرمان داد و خود باجمعی غفیر در میدان چهتر پای در دامن

استقامت پیچید اتفاقاً بعد انقضای دو سه روز روزی
از اعیاد هنود که در انروز غسل را بمقامیکه دو دریا بهم اتصال
مییابد موجب نهایت حسنات میدانند در پیش آمد
و بروز معهود ترمک راد سوار شده از راه شرقی کوهچه گری
گشته روانه گشت و از اینطرف نواب دریادل زبانی
جاسوس خبر یافته با سپاه رزمخواه از قلعه بیرون خرامیده
خود بدولت و اقبال با سپاهیان موکب خاص خود
قریب مانامندف قیام ورزید و شاهزاده سکندر طالع را
معه سواران جان نثار در کمینگاه نشانید تا بوقت
فرار سد راه آن یاجوج صفتان باشد و محمدعلی کمیدان را
با غازیخان سردار پنداره و دلیرخان با چهار هزار پیاده
صف شکن و چهار ضرب توپ بطریق منقلا رخصت
فرمود چون ترمک راد بر مقام موعود رسیده با خواص
خود مثل ماهیان بآببازی و شناوری مشغول گردید و گروهی
انبوه بآهستگی از عقب او بی فکر و اندیشه خرامان خرامان
می آمدند محمد علی پیشتر از نزدیک رسیدن آنجماعت
تدبیر اعداشکنی اندیشیده اتواپ و تفنگچیان را
در نهر خشک بهلمین نشانیده بود چون دید که مردم
غنیم قریب رسیدند بغازیخان اشاره ساخت و آن بیباک

از پناه سنگستان برآمده با دو سه صد سواران یغماگر با فوج غنیم مقابل گردید و آنها این جماعه را مردم قلیل دانسته در تاختند غازیخان که شیر بیشه شجاعت بود آن مقهوران را بچنگ زرگری بر روی کمینگاه آورده خود کناره گزید کمیدان شجاعت شعار فی الفور سر از کمین بیرون برآورده ایشانرا بزیر شیلک اتواپ و بنادیق گرفت و آن شتافان آب را پیش از غسل برای ناشتا شکنی از مهمانی نقل گلولهٔ تفنگ شکم سیر کرده بخوابگاه عدم رخصت نمود دران هنگامه قیامت اثر سه زنجیر فیل از فوج غنیم معه سه نفر سردار که بران سوار بودند کجک بان بر سر خورده بسوی صحرای عدم قدم تیز برداشتند و فیلان نشان و نقاره هم از شدّت گوالیل صورت غربال پیدا کرده آبروی لشکریان خود بخاک ریختند چون جمعیّت اعدا از دست برد غازیان اسلام انتشار کلّی یافت و هزیمت را غنیمت شمردند شاهزاده گیتی ستان تیغ برق افشان علم ساخته و غازیخان را با مرکاب سعادت داشته تعاقب بخت برگشتگان فرمود و جوهر شمشیر شجاعت آشکارا ساخته چند هزار کس را طعمهٔ نهنگ اجل گردانید و پنجهزار راس اسپان خوب به غنیمت گرفته و دو هزار نفر را بقید اسیری درآورده عطف

عنان سمند جهان پیما نمود ترمک راو بمعاینه اینحال خسران
مآل با پارچه ترکه هنوز آب ازان میچکید براسپی سوار شده
پشت بمیدان داد و بسواد موتی تالاب رفته باز بفراهم آوردن
لشکر پریشان خود پرداخت و نواب بهادر بوقوع این
فتح نمایان شادیانه نواخته داخل قلعه مبارک گردید و روز دوم
باز جنگ قراولی در پیش گردید هر روز جمعی از طرفین بمیدان
رومی نهادند و شمشیر و خنجر را بخون رزم آزمایان فسان میدادند
آخر ترمک چون دید که کاری از پیش نمیرود از مقابله فوج
ظفر موج دلتنگ و دست بردار شده بتاخت و تاراج بعضی
پرگنات پایین گهات مثل کوئنبا تور و بالا گهات و دندیگل
که در تصرف نواب والاجناب بود دندان طمع تیز کرد
همدرین اثنا زبانی هرکاره بسمع او رسید که اسباب
رسد ازان اطراف ببدرقه نائران بلشکر نصرت پیکر
نواب بهادر داخل میشود و سواران و پیادگان هم ازهمان
نواحی جمع شده بلشکر فیروزی اثر ملحق میشوند این معنی زیاده تر
شورش افزای خاطرش شده چون طوفان بلا بدان سمت
تاخت و آن ناحیه را چنان ویران مطلق نمود که چه جای دانه
بل هیچ رستنی باقی نگذاشت مگر قلعه داران ملازم حضور
نواب فلک جناب پاس نمک مرعی داشته چنان

باستحکام برج و باره همّت گماشتند که ترکمان راد هرچند سر بسنگ کوفت گوهر مدّعا بدستش نیامد بعد مرور ایّام معدود چون غارت رفتگان پائین گهات درحضور رسیده دبدعتهای افواج مرهته ظاهر کرده دست تظلّم برداشتند نواب والاجناب برحال آن ستم رسیدگان ترحّم فرموده اراده کرد که خود بذات اقدس برای مقابله ترکمان راد پادر رکاب اشهب همّت نهد مگر محمد علي کمیدان که فدوي جان نثار آن درگاه آسمان جاه بود زمین ادب بلب ضراعت بوسیده معروض داشت که درین اوقات که معاندان این دولت خدا داد از هر طرف درکمین اند از دارالحکومت دوري گزیدن قرین صلاح دولت ابد مدّت نیست انسب چنان می نماید که شاهزاده جوان سال پیر تدبیر را شرف دستوري بخشند تادر نواحي بارامحال رونق افزا باشد و این خانه زاد در رکاب سعادت شاهزاده عالم و عالمیان حاضر بوده در تقدیم مراتب جان نثاري وحق گزاري قاصر نخواهد بود نواب مظفّر عرض اورا بدرجهٔ اجابت مقرون فرموده شاهزادهٔ گیتي ستان را باهشت هزار سوار جوشن پوش تندرغروش و بیست و دو ضرب توپ دستوري آن طرف بخشید و محمد علي کمیدان بجمعیّت

چهار هزار سپاهیان بار و دو هزار پیاده کرناتکی و شش
ضرب توپ بعد نهضت فرمودن شاهزادهٔ والاتبار طبل
کوچ کوفته بر معبر رای کوتهٔ سعادت ملازمت شاهزادهٔ
بلند اقبال حاصل نمود و باهم مشوره کرده جناب ستطاب
شاهزاده بهادر بمیدان کاویری مضرب خیام اقبال فرمود و کمیدان
صاحب همت بکشن گری محلّ اقامت خود مقرّر نمود
درین اثنا زبانی جواسیس پسرایه انکشاف یافت که قریب
پنجهزار سواران لشکر غنیم با مرترمک راو اموال مغروته را
که از ممالک بالاگهات و پائین گهات یافته بود بادیگر خواسته ها
و خزاین موفور که در جنگ چرکولی از عساکر نواب بهادر
در قبضهٔ تصرّف در آمده بود بپونه میبرند و ساهوکاران لشکر
ترمک بازر و گوهر بیشمار با آن جماعه همراه اند بمجرّد استماع
این نوید کمیدان شجاعت آثار با پانصد جوانان بار و یکهزار
پیاده از راه کنکندی که پالیکار آنجا داخل زمرهٔ فدائیان راسخ
الاعتقاد نواب والاجناب بود شبانه طی صحاری کرده از
معبر بیل هلی عابر شده بر شارع کرن پات در دامن کوهی
مانند لخت سنگ استقامت ورزید و بر ساحل دریا
بمعبر مذکور که حاکم آنجا بظاهر نوکر محمد عاینخان والاجاه و بباطن حلقهٔ
اطاعت نواب بهادر در گوش داشت گروهی از بهادران

جان باز تعین نمود و آن جماعه بی مزاحمت نگاهبانان معبر
از راه دروازه که بطرف معبر بود گذر کرده در بروجی که از
سابق تیّار بود بکمین فرصت نشستند روز دیگر سواران
لشکر غنیم باگاه گاه گاوان و طویله طویله اسپان وقطار قطار
شتران محمموله اموال از معبر کوهچهٔ که کمینگاه محمد علي کمیدان
بود بر گذشتند محمد علي چون دریافت که آن گروه
بپای خود در کام نهنگ اجل در آمدند بکشتیچیان معبر آگاهي
فرستاد که بر معبر سدّ راه شده گذرگاه را تنگ ساخته کشتي
امید غنیم را در گرداب تباهي دراندازند و ابواب بلا بر روی
ایشان کشاده راه عافیت سدود سازند چون گروه معاندان
همه مجتمع شده بسوی معبر رو آوردند فوج یزک از پیش و کمیدان
شجاع از پس مقاهیر را در میان گرفته به شیلک بنادیق
سینه اعدا را چنان مشبّک ساختند که طیور جانهای آن
هوش رفتگان بی تکلّف از قفس تن پرواز نمود و سرهای
رزمجویان در چوگان قوایم اسپان غازیان تهوّر نشان چون
گوی غلطان گردید سران سپاه غنیم چون راه عاقبت تنگتر
از دیده مور دیدند تاب سرپنجه شیران فیل شکار در خود
ندیده مانند روباه و موش در هوای برشکال بمغاکهای کوه خزیدند
هزیمت نصیبان تیره روز بر هر قدم خاک ادبار بر سرهای خود

می پیختند و مانند نخجیران تیر خورده باز خمهای خون چکان بعقب
میدیدند و می گریختند کمیدان شجاعت نشان بعد خونریزی
فراوان تعاقب گریختگان گذاشته تمامی نقود و اجناس
و مواشی و اسپان و شتران و بسیاری از اسیران را
بقبضهٔ اختیار خود آورده قریب معبر که مقام وسیع و منزّه بود
عزم فرود آمدن نمود درین اثنا جوقی از لشکریان غنیم که
بتاتی و تأمّل از عقب می آمدند در میدان نبردگاه رسیده چون
بتاهی لشکر خود و بغارت رفتن تمامی اموال شنیدند
انگشت تحیّر بدندان تحسّر گزیده و جمعیّت کمیدان را
به چشم ظاهربین کمتر دیده جلوریز تاختند و طرح جنگ انداختند
محمد علی کمیدان بی خوف و بیم گروهی را بمحافظت اموال
گذاشته از پناه خاربستی که در انجا بود چون گل خندان برآمده
به عرصهٔ شیلک بنادیق قریب سه صد جوان را ازان
گانگون سواران چون اوراق خزان دیده از پادر انداخت
بعد این فتح نمایان کمیدان رستم دل تمامی نقود و اجناس
مغروته را بار کرده بدلجمعی تمام بکشنگری رسیده سبکدوش
گشت چون این سانحهٔ هوش ربا بگوش ترمک راه
رسید خبر عبور کردن محمد علی از معبر کرن پات که تعلّق بصوبه
ارکات دارد و مزاحم نشدن محفظان دریافته غرق لجّهٔ

تحیّر گردید و دو دو این اندیشه در دماغش پیچید که اگر محمد علی خان
والاجاه هم با نواب بهادر یکدل شده باشد عقده بر عقده
خواهد افتاد و بهیچ ناخن تدبیر نخواهد کشاد پس باین زعم فی الفور
طبل کوچ نواخته ایلغار کرده از معبر پنور عبور کرده نزدیک
قصبهٔ اوتال کیر فرودگاه ساخت محمد علی کمیدان از رفتن غنیم
آگاهی یافته سفیر سریع السیر بحضور شاهزاده سکندر فر
روانه ساخت و به انهای خبر رفتن غنیم بدان نواحی
پرداخت شاهزاده ار سطورای بعد دریافت این خبر
همراه داشتن احمال و اثقال صلاح دولت ابد قرین ندیده تمامی
خیام و اهل بنگاه را روانهٔ سریرنگپتن فرموده با چهار هزار سوار
جرّار حاضرپاشنه کوب چون قضای مبرم بسمت لشکر
غنیم تاخت قضارا دران روز یغماگران لشکر غنیم در سواد
دهرم پوری شور محشر برانگیخته چند مواضع را تاراج ساخته کاه و هیمه
و اجناس مغروته براسپان بار میکردند درین اثنا چون گذار
سواری خاص شاهزاده قوی طالع بران سرزمین افتاد برای
مغالطه دادن اعدا خود هم بر موضعی دست یغما کشاده از حکمت
عملی بجمع آوردن هیمه و کاه اشتغال درزید همینکه آن
بی خبران شتران و فیلان و اسپان را باشیای مغروته
بار کرده رو براه نهادند صاحبزاده غضنفر فرهمه هیمه و کاه از پشت

اسپان برزمین افگنده بی محابا تیغ تیز از نیام برکشیده و بر جماعه
مقاهیر ریخته جوی خون روان گردانید سواران لشکر غنیم
تاب آن حمله جانستان نیاورده تمامی اجناس مغروته را بر جا گذاشتند
و بحال تباه و روی سیاه گام ادبار بطرف لشکر ترمک
برداشتند و شاهزاده گردون وقار چهار هزار راس اسپان
و گله گله گاوان و شصت مهار شتر محموله اجناس نفیسه توشکخانه
ترمک راد که در راه بدست افتاد و بیست زنجیر فیل بیشمار بوده
بافر و جلال و میمنت و اقبال بطرف صحرای ماکری درگ
عنان شبرنگ جهان پیما معطوف فرمود و ترمک راد
پشت دست تاسف بدندان گزیده در سواد کادیری پتن خیمه
گردهمدران شب محمد علی کمیدان از قربت لشکر نکبت
اثر غنیم خبر یافته باجمعیت همراهی خود بعزم شبخون تاخت
لیکن چون نفسی چند از حیات آن غنودگان بستر مدهوشی
باقی بود هجوم اشجار مترامکه دامن کوه مانع عبور بهادران
لشکر اسلام شده پیش از رسیدن محمد علی صبح
بدمید و آن رستم دل برآمدن از بیشه خلاف مصلحت
دیده در دامن کوه گنگن گده پای اضطرار پیچید و ترمک راد
از نزول آن آفت آسمانی بیخبر بوده آنروز همانجا مقام
کرد بعد شام چون عرصهٔ آفاق مانند بخت غنیم سیاه شد

کمیدان شجاع باجماعه سپاه خود اسلحهٔ جنگ آراسته
از پناه بیشه برآمده بر فوج میمنه غنیم ریخت و به شیلک
بنادیق دران شب تار شور یوم النشور برانگیخت و هزاران
کس را مجروح و بیروح ساخته و توشکخانه غنیم را متصرف
آورده و اسیران لشکر اسلام را که در جنگ چرکولی
بدست غنیم افتاده بودند از قید برآورده و اهل بنگاه را تاراج
ساخته و اعلام و خیام را آتش زده پانصد راس اسپان
و شش زنجیر فیل کلان و یازده مهار شتر جوان پر از خزانه بیغما
ربوده بوقت طلوع آفتاب صحیح و سالم از راه دامن
کوهستان داخل رای کوته گردید و در انجا از تیمار مجروحان
و اکل و شرب بهادران آسوده شبگیر زده بانی کل رسید
ترمک راو از تباهی لشکریان اگرچه نه ردی رفتن بپونه
داشت و نه از عهدهٔ بهادران رزمجوی برآمدن میتوانست
مگر از انجاکه نام سرداری چون اجل موعود گریبانگیر جانش
شده بود باز فوج هراول را بتعاقب محمد علی روانه ساخت
و خود هم با لشکر خود از جاجنبید و در حینیکه محمد علی کمیدان از
انی کل کوچیده بجان خان هلی رسیده بود فوج غنیم نمایان
گشته کمیدان شجاع را محاصره کرده راه برآمد از جوانب
اربعه مفقود و مسدود ساختند محمد علی در انوقت تدبیر را

باشجاعت توامان ساخته در پناه قلعچه که از دل دشمن
هم ویران تر بود پناه جست افواج غنیم بسبب
ضیق محاصره راه بیرون شدنش ندیده باطمینان خاطر
قرار گرفتند تا آنکه روشنی روز بظلمت شب مبدّل
گردید و شب تار پردهٔ زنگاری بر روی مرآت روز
فرو هشت محمد علی بمقتضای عقل صلاح اندیش پارچه های
کهنه و ازکار رفته را ببروج و باره و کنگره های آن حصار شکسته
آویخته و هیزم و کاه بسیار جابجا انبار کرده و دران آتش زده
از انجا روان شد و از عقب آن حصار در بیشه متراکم
خزیده بطرف پشت لشکر اعدا علم برآورد لشکریان غنیم
که از روشنی آتش و جنبیدن پارچه های سفید بیقین
میدانستند که محمد علی درمیان حصار متحصّن است و فردا
اورا زنده میگیریم همه ها بفراغت در فکر اکل و شرب خود
بودند ناگاه محمد علی چون شیر ژیان بر سر آن گله گوسفندان
ریخته و از دهان تفنگ اژدر نشان شراره های آتش
برانگیخته دود از نهاد آن تیره روزان برآورد و در اثنای این
گیرودار پنج شش هزار سوار فراهم شده و دست از جان
شسته کمیدان شجاع را درمیان گرفتند محمد علی چون کار
برخود تنگ دید چند ضرب اتواپ که از لشکر غنیم

یافته بود از ساچمه پرکرده بران گرده شقاوت پرژده زد
دهزاران کس را بخون آغشته چون غنچه های گل سرخ
دلاله حمرا ارمغان محفل ملک الموت فرستاد هرچند رزم
آزمایان فوج غنیم هم دران شب تار که نمونه روز محشر بود
در جان فشانی ها قصور نکردند و پنج شش صد کس تفنگچیان
همراهی محمد علی را خسته و بیروح ساختند مگر ازانجا که بخت
برگشته را تدبیر راست نتوان نمود و گره فرو بستهٔ دست
قضا را بناخن عقل نتوان کشود بقیّة السیف رو بفرار نهادند
دلمیدان صاحب جگر قرین فتح و ظفر باتمامی غنایم در پناه
بیشه ماکرّی گام سنج گردیده و در کنف حمایت کردگار
قرین صحّت و عافیت بپیش رسیده از دیدار فایض الانوار
نواب بهادر دیده جان و دل را نورانی ساخته باقتضای خلعت
فاخره و نقود و لآلی آبدار آفرین و تحسین ذخیره سعادت دارین
اندوخت و ترمک را واز شکست یافتن هراول دلشکسته تر
گردیده ازانجا طبل رحیل کوفته سمت میل کوته رفته پابدامن
خودداری پیچید چون خبر رفتن ترمک راه بدانطرف
معروض حضور اقدس نواب عالی جناب شد باقتضای رای
صواب نمای بیش ازین پایمالی ملک و تاراج شدن
رعایا که ودایع الهی اند و آبادی ایشان موجب توفیر خزاین

است بر طبع حق پرست گوارا نفرموده وکیل کاردان را
پیش ترمک راه روانه فرمود تا مفرّحی از سخنان تلخ
وشیرین ترکیب داده طبعش را از اخلاط مواد خفقان باز دارد
ومزاجش را که مالیخولیای ریاست ملک بالاگرفته
بدماغش جاگرفته بنوش داروی لولوی پند و نصیحت
باصلاح آرد وکیل دانا پیش ترمک رسیده هرچند خواست
که چون طبیب مشفق اوّل منضج مدارا بکار برده بعد ازان
به تنقیهٔ کامل مغز فلوس وشربت دینار مواد فاسده را بکلّی
از اعماق عروقش برآرد لیکن بران مریض که بهیجان مواد
سوداوی خون شجاعتش احتراق یافته وعلادهٔ آن بشدّت
اکل غذاهای ردیّ الکیموس یعنی اموال رعایای بیچاره
علّت جوع البقر بهم رسانیده بود موثّر نیفتاد و بمقتضای جهل
مرکّب رسیدن وکیل را که عین صلاح حالش بود حمل
بر فرد تنی کرده سخنهای نخوت و استکبار مانند هذیان
در حالت بحران برزبان آورد و وکیل را حکم حاضرباشی داده
بعد چند روز تاخت و تاراج ملک بدنور را که از هرگونه
ناز و نعمت معمور بود منظور نظر کوته بین نموده پیش خیمه
بدانطرف برآورد وکیل کارشناس چون بدین اراده پی برد
صورت واقعه بحضور اقدس معروض داشت وناب والاجناب

از استماع این خبر محفل کنکاش آراست آخرکار جمیع مآل اندیشان
قرعهٔ این فال هم بنام محمد علي کمیدان زدند و آن بهادر میدان جنگ
برضا و رغبت نطاق اطاعت بر میان جان بسته مستعد
گردید پس نواب فیروز طالع کمیدان مذکور را با شش هزار
تفنگچیان حکم انداز و دوازده هزار سوار از اصطبل خاصه چیده
و سي ضرب توپ دشمن کوب برای انهدام قصر شوکت
غنیم شرف رخصت بخشید و کمیدان کاردان از شارع
پریا پتن بر معبر کورگ رسید لیکن پالیکار کورگ که دران
ایام بسبب تسلط مرهته از چنبر اطاعت و انقیاد نواب
بهادر گردن بیرون کشیده خود را در زمرهٔ هواخواهان غنیم
منسلک کرده بود بران معبر از تیر و تفنگ باندازطرق
کوشیده گذر کردن ندادو محمد علي که عقل کامل با شجاعت
توأمان داشت از کلیات در گذشتن و بجزئیات متوجه
گردیدن خلاف عقل صواب اندیش دیده انتقام آن
موقوف بروقت دیگر داشته از انتقام عطف عنان نمود
و صحرای کورگ را بطرف چپ گذاشته رهنورد شد اما از
اثقال اسباب وضیق شوارع و تراکم اشجار صحرائي گذاره
توپخانه مشکل بل متعذر دیده چهار هزار پیاده تفنگچي ودوازده
هزار سوار همراه گرفته باقي اسباب و توپخانه و پیادگان

را همراه اسد خان کمیدان وجهانخان رساله دار روانه حضور
نواب بهادر ساخت و خود با جمعیّت همراهی خود مقابل
فوج غنیم رسیده عقب کوهچه برفراز زمینی مرتفع لوای
عزم برافراخت ترمک راد چون از روانه شدن توپخانه واهل
بنگاه محمد علی کمیدان بطرف سرینگپتن خبر یافت گروهی
سپاه را از لشکر خود روانه ساخت تا توپخانه را بتصرّف
آرند علی الصّباح دید بانان کمیدان شجاع که از بالای کوه
پیک نگاه را برای جاسوسی هرطرف دوانیده بودند بکمیدان
خبر دادند که جمعی از سواران لشکر غنیم بطرفیکه توپخانه
رفته است میروند کمیدان ذی شعور فی الفور بسپاهیان
خود حکم داد که چند بندوق بی گلوله بروی هوا سر دهند تا مردم
غنیم از بودن ما خبر دار شده رو باینطرف آرند از انجا که
تقدیر موافق تدبیر بود بمجرّد شنیدن صدای بنادیق سواران
غنیم از انتزاع آشخانه دل سرد شده عنان بطرف
آواز بندوق پیچیدند محمد علی پیش از نزول آن بلیّه فکر معقول
اندیشیده چهار هزار سپاهیان بار را در زمین نشیب
که از چشم بد غنیم محفوظ ومصون بود نشانیده خود باسواران
بجانب صحرا تبانّی میرفت درین اثنا ترمک راد خود
بمیدان رسیده چون کشته شدن محمد علی را مواد فتح

خود میدانست قریب شصت هزار سوار را حکم محکم داد که بهر نوع که توانند محمد علي را سر از تن بردارند یا زنده بدست آرند لشکریانش چون از حکم حاکم چاره نداشتند طمع از جان بریدند و بکشش قضا عنان گسسته بران کمینگاه رسیدند صیّادان خونریز چون آن رمه را بمسلخ رسیده دیدند بچابکي تمام چنان شیلک بنادیق زدند که فلک فتنه پرداز را دود حیرت بدماغ پیچید و ملک الموت را از کثرت قبض جانها نفس در سینه نمیگنجید ؛

نظم

روان جوی خون از تن بیشمار — شقایق دمید از صف کارزار
فتاده بمیدان یلان سرنگون — چو ماهي شناکرده در بحر خون
شده لشکرش در شتاب و درنگ — پریشان چو باد و معطّل چو سنگ
کسی کو ببر داشت زآهن زره — بشد سفته از ناچخ نه گره
سپرها زبس او فتاده ز مشت — عیان گشته از بحر خون سنگ پشت
فتاده زسر خودها بیحساب — نمودار زان بحر پرخون حباب
ز بس لطمهٔ تیغ زهرآبگون — شده کشتي بخت دشمن نگون

دران آن که سپاهیان بارشور قیامت برسر اعدا برانگیخته بودند محمد علي کمیدان باد و هزار سوار جلو ریز از کنار صحرا رسیده

بفوج دشمن درآمیخت و بنیران سیوف برق افشان غرمن وجود آن ناکسان سبکسر توده خاکستر ساخته برفرق ادبارشان پیخت لشکریان غنیم چون خود را درکام نهنگ اجل دیدند جان بردن را غنیمت دانسته آنچه باقی ماندند فراری گردیدند ترمک راواز مشاهدهٔ آنحال توپخانه پیش رد کرده بمیدان خرامیده و ازغایت غیظ پشت دست بدندان گزیده بشیلک اتواپ حکم داد وگوله اندازان توپهای دور رس مقابل لشکر اسلام چیده بارش گوالیل بیشتر ازقطرات باران برروی کار آوردند وصدمهٔ کلی ببهادران لشکر ظفر پیکر رسانیدند چنانچه یکصد وپنجاه کس از همراهیان محمد علی بضرب گوالیل شهید شدند محمد علی چون اتواپ باخود نداشت تدبیری اندیشیده سپاهیان راحکم داد تالاشهای مقتولان ومجروحان لشکر غنیم را پیش صف خود بصورت دیواری چیده درپناه آن جاگرفته بازار شیلک بنادیق را گرم دارند وخود بکمال خضوع وخشوع دست مناجات بدرگاه قاضی الحاجات برداشت ازانجاکه دعای قلبی را اثرها است عنایت ایزدی شامل حال شده دیگرضرری بغازیان نرسید وهرچند گوله اندازان غنیم درانداختن گوالیل قصوری نکردند

هیچ مثمر نیامد الغرض تا شام از سعی سپاه مرهٹہ آنہم متمشی نشد
وبقدرت الٰہی شیلک بنادیق سپاہیان محمد علی در ہر بار
اعدارا بر بستر عدم میخوابانید چون ظلمت شب روی صحرارا
از بخت دشمن سیاہ تر ساخت ترمک راد شب را
پرده دار رسوائی خود دیده معه توپخانه مراجعت کرده بغرودگاه
که بفاصلهٔ دو فرسنگ بود برگردید بعد رفتنش محمد علی که
تمامی روز بی طعام آبروی مردانگی نگاهداشته بود ماندن خود را
در انمقام صلاح وقت ندیده بسپاہیان مجروح که از ضرب
گوالیل در ره نوردی عذر لنگ بهرسانیده بودند درمیدان
گذاشته گفت که من به آبادی استاره شباشب رسیده
محفّه ها برای سواری شما خواهم فرستاد و بعد گفتگوی دیگر
همه سپاہیان وسواران را همراه گرفته بگام سرعت جانب
میسور گامزن شد و اگرچه جماعه ما از لشکر غنیم برای طلایه
مانند سرعیان بگردش بودند لیکن دران شب تار جنگ
انداختن مصلحت حال خود ندیدند و محمد علی بی مزاحمت
اغیار داخل قلعهٔ میسور گردید و علی الصّباح ترمک راد
بمیدان رسیده چون کسی را از لشکر اسلام آنجا نیافت
زبانی مجروحان خبر دریافته بسوی استاره شتافت و همدران
شب باعانت اقبال طرفه رنگی بر روی کار آمد که شاہزادهٔ

فیروز بخت سزاوار اکلیل و تخت از صحرای ماکری ایلغار فرموده باشش هزار سوار خنجرگذار و سه هزار پیادهٔ خونخوار بر سر رسد آوران غنیم هفت هزار سوار و ده هزار پیاده که با اذوقه بسیار و سی زنجیر فیل و یکصد مهار شتر پر از خزانه و صنادیق و عرابه‌های محمولهٔ گوله و باروت قریب جوی رای پتن بی اندیشه رسیده فرود آمده بود و سوداگران با اقمشه و امتعه گرانبها و نقود فراوان آن بدرقه راحامی خود دانسته همراهی گزیده بودند شبخون زد و بضرب شمشیر آبدار و خنجر جوشن گذار بسیاری را از ان گروه که بر بستر بیهوشی افتاده بودند مانند خیار تر بدو نیم ببرید و متنفسی از ان معرکهٔ هوش ربا جان بیرون نبرد و بعداز قتل عام تمامی نقود و اجناس بر همان باربردار لشکر غنیم حمل کرده بحضور پرنور نواب بهادر روانه سریرنگپتن فرمود و خود بدولت و اقبال بطرف نگر اسپ باد رفتار را جهیز نمود چون این خبر بترمک راو رسید مانند مرغ پرشکسته که جایش در قفس باشد طپیدن آغاز کرد و نمیدانست که چکند درین اثنا که زخم دلش خنده بر روی التیام میزد جراح فلک نمک تازه بر جراحتش پاشید و از پونه خبر رسید که نراین راو پیشوا خواهرزاده اش که

راس الرئیس جماعهٔ مرهته بود از خنجر ستم رگهناتهم راو
عموی خود کشته شد و رگهناتهم راو عرف راگهو بفکر درستی
کار خود افتاده امرای قدیم نراین راو را در شکنجهٔ تعذیب میکشد
بشنیدن این خبر رنگ بر روی ترمک راو بشکست
و پای استقلالش لغزش پذیرفت ناچار بمقتضای عقل
مصلحت اندیش بوساطت وکلای نواب بهادر که از چندی
پیش خود نگاه داشته بود طالب صلح گردید و عرف
طلب مبلغی بعوض خسارتهای که درین سفر سراسر خطر برداشته
بود بر زبان گذرانید بعد یک هفته از حضور نواب عالی جناب
بدین مضمون جواب رسید که اموال آنچه بود در جنگ
چرکولی بخانه شما پیش ازین داخل شده و از دست
تعدّی ایشان تمامی ملک پایمال گردیده بالفعل صلاح همین
است که بر مال ماضی راضی شده و انتفاع صلح حال را بر زمان
استقبال منحصر داشته بصحّت و عافیت بسمت
پونه مراجعت نمایند آخر بعد رد و قدح بسیار صلح به ایصال
دو لک روپیه بشرط اطلاق اسرای لشکر اسلام قرار یافت
و ترمک راو چون چاره نداشت نمک خوان احسان
را غنیمت دانسته هرقدر مردم که از ابتدای ورودش
درین ملک تا حال از نیرنگی تقدیر بقید اسیری او بودند

علی قدر حال خلاع داده حوالهٔ وکلا نمود و تهانجات خود را از
قلعجات متعلقه ملک نواب والا جناب برداشته
و بابو جي سندهیه را بایالت صوبه سرا نواخته رخت سفر
بطرف پونه بربست پندارهای لشکر ظفر پیکر نواب
بهادر پاس خاطر اینچنین مهمان عزیز لازمهٔ همّت دانسته
بطریق مشایعت تا جوی تُنب بهمدرا از همراهي پهلوتهي
نکرده دقیقهٔ در مراتب نهب و غارت لشکر نکبت
اثرش باقي نگذاشته برگردیدند و بعد چندی میر علي رضا خان
که مقیّد بپونه رفته بود مصاعب بسیار کشیده به سعی نانا
پهرنویس که مرد معمّر و دانا بود از قید رهائي یافته برآستان
دولت پاسبان نواب بهادر رسید و نواب فلک
جناب حقوق خویشي او مطمح نظر کیمیا اثر فرموده باز بعنایت
جاگیر گرم کنده و دندیگل سرافتخارش بر فلک رسانید ؛

قرار یافتن صلح درمیان نواب نظام الملک بهادر ناظم حیدرآباد و صاحبان عالیشان انگریز بهادر و بوقوع آمدن جنگهای متواتر نواب حیدر علیخان بهادر را با صاحبان عالیشان و آخر فرونشستن غبار نزاع و خصومت ازمیان هردو دولت ؛

چون نواب نظام الملک باصاحبان عالیشان عهد آشتی درمیان آورده ملک سیکاکول و راج بندری که سی لک روپیه مداخل آن بود برایشان واگذاشت عرصهٔ دو ماه تنور اینجا سرد ماند بعد ازآن جنریل اسمتھ بهادر حسب فرمودهٔ ناظم حیدرآباد عزم تسخیر ملک بالاگهات مصمم فرموده وافواج قوی زور فراهم آورده و محمد علی خان والاجاه را همراه گرفته پای همّت در رکاب سمند عزیمت آورد پیشتر از انبور گده کوچ نمود نواب حیدر علی خان بهادر سپاه کارآمدنی را بردوی توپخانه برق افشان انگریزی ضایع کردن دور از قوانین جهان ستانی دانسته بفحوای الحرب خدعة دور از ضرب گوله گرد لشکر انگریز بهادر مترصد فرصت کاری بود وبدین عزیمت اثقال کارخانجات و مردم نابکار آمد بنگاه را بطرف انگل و ماکری درگ روانه فرموده سواران

خوش اسپه و سپاهیان بار و پیادگان جرّار کرناٹکي همرکاب اقبال داشته بهر جانب که قابو می یافت دست یغما بر اسباب لشکریان انگریز بهادر می گشاد درین اثنا بعرض هرکاره ها حالي جناب نصرت انتساب گشت که از طرف نتهر نگر رسد بسیار و مواشي بیشمار همراه بدرقه دو هزار پیاده و یک پلٹن انگریزي و چهار صد سوار و دو ضرب توپ بلشکر انگریز بهادر می آیند نواب کامیاب فی الفور باجمعیّت سواران بدانطرف تاخت و یکایک چون شیر ژیان از پناه کوه و بیشه سر بیرون کشیده جمعیّت بدرقه را پریشان ساخت و همه اسباب رسد و مواشي بدست آورده سالماً و غانماً برگشت و سردار انگریز بهادر در نواحي ترپاتور مقام فرموده فوج تازه زور و اذوقه لشکر قیامت اثر از مدراس طلبداشت بعد انقضای چند روز بحضور نواب حیدر علي خان بهادر خبر رسید که فوج انگریزي از بنبي بر جناح استعجال رسیده کوریال بندر را بزور مردانگي مسخّر ساخت و قریب است که اقلیم نگر هم بقبضهٔ تصرّف آن فوج دریا موج در آید و همدرین حین از عرضي عامل کوئمبتور دکلیکوت بوضوح انجامید که سه پلٹن سپاهیان انگریزي و چهار هزار کس از ملازمان رام راجه

حاکم مالیبار عزم تسخیر تعلقات آن نواحی دارند نواب حیدر علیخان بهادر مطلق ازین خبر مضطر نشده تکیه بر افضال ایزد بیهمال نموده برهنمائی قاید اقبال شاهزادهٔ سکندر خصال یعنی جناب طیپو سلطان را با دو هزار سوار و چهار هزار پیادگان بار و یک هزار پیاده کرناتکی بسمت نگر شرف رخصت بخشید و هیبت جنگ بخشی را با چهار هزار سوار برای مقابلهٔ راجه وحفاظت ملک بطرف کوئنبا تور وکالیکوت روانه فرمود چون شاهزادهٔ جوان بخت بطریق ایلغار به کوریال بندر رسید بوضوح پیوست که سردار لشکر انگریزی پیش از ورود این لشکر قلعه را استحکام تمام بخشیده وذخیره اذوقه وآلات حرب نموده مستعد رزم نشسته است شاهزادهٔ پر دل به جماعتی که همرکاب سعادت بود محاصره وافتتاح قلعه متعذر دیده عرضداشت بحضور انور ارسال داشت نواب معلّی القاب انتظام آن نواحی را بر جمیع مآرب ومقاصد مرجّح داشته چهار هزار پیاده تفنگچی قادرانداز و دو هزار سوار انتخابی و چهار ده ضرب توپ همراه گرفته و باقی لشکر بذمّهٔ میر علی رضا خان و محمد علی کمیدان گذاشته از برق و باد پیشی جسته درعرصهٔ یک هفته مسافت بعید را طی فرموده داخل قلعه نگر

گشت و در عرصهٔ دو هفته هشت هزار بندوق چوبین از
اشجار آبنوس تیار گردانیده بهشت هزار نفر از رعایای
فراهم آورده سپرد و بسرقهای رنگارنگ باآن جماعه برای
نمود و شکوه همراه ساخته بسمت کوریال بندر نهضت
فرمود و بمنزل مقصود فایز گردیده محاذی ساباط انگریزی که بر
اطراف قلعه بسته بودند دایره نمود و شاهزادهٔ والا قدر
حسب الفرمان بریک سیبه حملهٔ رستمانه کرده ستحفظان
را بعد کشش و کوشش فراوان از میان برداشت و سردار
انگریز بهادر سیاهی بنادیق آبنوسی را از دور دیده باحتمال
افواج کثیر مصاف آرائی دور از آئین حزم دانسته مردم
بیرونی را جمع ساخته طرف قلعه راه پیماشد درینوقت دوکس
پیاده از لشکر انگریزی فرار کرده بحضور شاهزادهٔ والا تبار
این خبر رسانیدند و شاهزادهٔ بهادر پیش از آنکه فوج انگریزی
داخل قلعه شود جماعهٔ سواران همراه گرفته و تندرانده داخل قلعه
گشت و ستحفظان برج و باره را بزیر تیغ بیدریغ کشید و
نواب بهادر هم باستماع این خبر گرم دگیرا شتافته بمدد شاهزادهٔ
بلند اقبال رسید و باران تیر و بان و گوله باریدن گرفت
و سلک جمعیت اعدا بشدت طوفان حوادث ازهم پاشید
ناچار بقیة السیف از قلعه مایوس شده راه ساحل دریا

گرفتند اگرچه از ترک تاز نواب حیدر علیخان بهادر کشتی
حیات بسیاری ازان گروه بگرداب فنا غرق شد مگر
سردار انگریز بهادر چابکی وچستی بکار برده بر جهازیکه موجود
بود سوار شده بسمت بندر بنبئی بادبان برافراشته لنگر
استقامت ازین ملک برداشت پس ازان نواب
همایون بخت معه شاهزادهٔ تهانه ستقیم در قلعه نشانیده
بعد انقضای عرصهٔ یک ماه و پانزده روز بسواد بنگلور علم زد
ودرین مدت جنرل صاحب بهادر وکرنیل صاحب
بیاوری اقبال قلعه وانم باری و ترپاتور و گگن گده وچکدیورا
بزور بازوی جوانمردی مفتوح ساختند و بعد چند روز دست
شجاعت از آستین همت برآورده قلعچه دهرم پوری
را محاصره کردند پاینده خان رساله دار که تهانه دار آن مقام
بود داد مردانگی داده کشته گشت وصاحبان عالیشان آن قلعه
را هم بضبط در آورده عبدالرشید خان دیوان نواب محمد
علی خان والاجاه را برای انتظام بارامحال متعین فرموده قلعه
هوردماستی دمور واکر وکولار و هاسکوته را هم فتح ساختند
و محمد علی خان والاجاه خود در کولار رحل اقامت انداخته
مرار راه حاکم گتی را باعانت خود طلبداشت و بعد رسیدنش
به تنظیم و تنسیق آن نواحی توجه گماشت درین عرصه نواب

حیدر علي خان بهادر از بنگلور نهضت فرموده بلشکري که بسرگردگي میر علي رضا خان وغیره سرداران گذاشته رفته بود ملحق گردید و جنرل صاحب بهادر معه مرار راو که فوج تازه زور همراه آورده بود در سواد نرسي پور علم شوکت برافراخت نواب والاجناب در انتهاز فرصت بوده شبی بر لشکر مرار راو شبخون زده بسیاری را مجروح وبی روح ساخت و مرار راو زخمي شده بهانه معالجه را وسیلهٔ نجات خود پنداشت و دست از اموال برداشته عار فرار اختیار نمود و فوج قاهره نواب بران خوان یغما بفراغ خاطر دست تصرّف کشود درین هنگامه محشر آشوب قلیلی از لشکر انگریز بهادر و جمعی از سواران محمد علي خان والاجاه هم نقد جان در باختند و بعد ازین زد و کشت چون نواب متوجّه هسکوته شده صاحبان انگریز بهادر مسلک کنان بدان سمت ره نورد شدند و بپای استقلال طي راه نموده در میدان شرقي هسکوته لوای شوکت بلند ساختند وازین مقام محمد علي خان والاجاه از ترک تاز لشکر قیامت اثر نواب حیدر علي خان بهادر و مصاعب و متاعب صحرا نوردی عاجز آمده تمارض نموده بساتگده رفت و دیوان خود را هم از گام نهنگ اجل برآوردن صلاح دیده از بارا محال

پیش خود طلبداشت درین اثنا از عریضه محافظان طرف
ترچناپلي بحضور نواب حیدر علي خان بهادر پیرایهٔ ایضاح
یافت که کپتان فوج انگریزي دندیگل و کوئنباتور و بالاگهات
و ترور و دهارا پور را مسخر ساخته الحال عازم آنست که
بعد رسیدن سامان رسد و اضراب اتواپ که آنطرف
ترناملي و مدهرا و ترچناپلي رسیده در قلعه کرور فراهم شده است
از معبر کجل هتي عابر شده نواحي میسور و سریرنگپتن را
پي سپرد بهادران صف شکن سازد و اگرچه پندارههای
متعینه حضور در جان بازي قاصر نیستند اما بي مدد توپ خانه
با افواج انگریزي مقاومت نمي توانند نمود بمجرد دریافت
مضمون عریضه نواب نامدار تمامي لشکر را همراه شاهزاده
شیر شکار گذاشته خود جریده با شش هزار سپاهیان
بار و چهار هزار سوار و پانزده ضرب توپ قلعه کوب
ایلغار فرموده بدهرم پوري چپاول انداخت و وقت شب
یورش کرده قلعه را مفتوح و قلعه دار را اسیر ساخت
واز آنجا روانه شده از راه نامنکل بکوچ متوالي در سواد کرور
رسید و قلعچه را که سپاهیان انگریزي دران بحفاظت
رسد معمور بودند محاصره کرده و دمدمه بسته چند ضرب توپ
کلان را بالا کشیده دیوار آنحصار را از پادر انداخت

متحصّنان اگرچه تا دو پاس پای مردی مستحکم داشته در ادای
حقوق نمک قاصره نشدند مگر از شکستن دیوار بنیاد همت
شان متزلزل شد و قلعه را گذاشته رفتند درین وقت
معروض پیشگاه اقبال شد که چهار هزار راس گاوان
حمّال غلّه را چهار پانصد کس بدرقه شده بحکم کپتان انگریزی
برای آوردن رسد می روند نواب عالیجناب بدریافت
این خبر یک هزار پیاده تفنگچی و دو ضرب توپ بر سر
راه تعیین نمود تا بکمین گاه نشستند چون اهل بدرقه غافل
بدانمقام رسیدند جوانان از کمین گاه جست برخاسته
بشلیک بنادق و ساچمه اتواپ بسیاری را بصحرای
عدم فرستادند و گاوان راعی کرده بحضور نواب حیدر علی خان
بهادر حسن خدمت بظهور آوردند نواب فلک جناب
گاوان را بر توپ خانه تقسیم فرموده بعد سه روز از آنجا
بطرف پرور اشهب صبا غرام مهمیز کرد کپتان انگریزی
چون از تباهی حال رسد آوران خبر نداشت برای تفحّص
احوال آنها و حفاظت اسباب رسد شش صد سپاهی
و دو صد جوان ولایتی را معه چهار ضرب اتواپ به کرور
روانه نمود آنجماعه هنوز زیاده از چهار فرسنگ راه طی
نساخته بودند که خبر بنواب بهادر رسید و آنجناب توپخانه را

در زمین نشیب پنهان ساخته بسواران حکم فرمود که چون آن جماعه وارد آنمقام شوند جنگ زرگری کرده بر روی توپخانه بیارند سردار انگریزی چون از ورود نواب خبر نداشت بی باکانه گام سنج میرفت درین اثنا سواران حسب الحکم نواب حیدر علی خان بهادر اسپان را بجولانگری درآورده چندبان سردادند سپاهیان فوج انگریزی ازین سواران هیچ اندیشه نکرده مقابل شدند و سواران بحکمت عملی قدم بقدم آنجماعه را بر روی آتشخانه آوردند و بیک ناگاه گوله اندازان شلک اتواپ آغاز کردند و تفرقه دران گروه افگنده پیادگان کرناتکی را بعد تاراج اسلحه ولباس بجان امان دادند مگر دو صد سپاهی ولایتی را طعمه تیغ بیدریغ کرده دو طفل نه ده ساله را زنده اسیر کرده بردند و نواب حیدر علی خان بهادر ازآنجا کوچ فرموده در ظاهر قلعه پردر سرادق جاه و جلال برپا نمود ازآنجا که در فن گیتی ستانی و تدابیر جنگ گوی سابقت از معاصرین می ربود تدبیری بخاطر رشکال پسند قرار داده آن هر دو طفل نادان را که در قید آمده بودند بنعمت آزادی شیرین کام ساخته تمامی کیفیت تباه شدن رسد آوران و برهمی لشکر نواب والاجاه وافتتاح چند قلعه به اطفال مذکور تعلیم فرمود و ارشاد کرد که

به کپتان صاحب رفته بگویند که اگر زندگي درکار است لازم
که بگام نیاز و تسلیم شتافته بملازمت نواب فایز شوند
والا فردا سکنهٔ این قلعه هم بارسد آوران ملحق خواهند شد
وبعد زد و خورد اگر طالب امان و صلح شوند منظور نخواهد شد
بعد این تعلیمات اطفال چون رعب زده بقلعه رسیدند
بحضور کپتان صاحب حقیقت کشته شدن سپاهیان
ولایتي که بچشم خود دیده با دیگر تمامي گفتگو که شنیده بودند
من وعن ظاهر ساختند کپتان صاحب چون دریافت که
رسد بهیچ نوع نمی رسد و سپاهیان کارآمدني هم بسیار
بکار آمدند و نواب حیدر علي خان بهادر وعدهٔ امان بشرط
ملاقات فرموده است بی تکلّف برپالکي سوار شده با دو شتر
سوار و هفت نفر سپاهي پس از آنکه یک کس را بسرداري
محافظان قلعه بجای خود گذاشته بود بحضور نواب معلّي القاب
روانه شد چون فایز خدمت گشت نواب بدلجوئي و تسلیه
خاطرش پرداخته در خیمهٔ علحده جایش داد بعد لمحهٔ متصدّیان
حضور پیش کپتان صاحب آمده ظاهر ساختند که اکنون
با شما هیچ عداوت باقی نمانده و چون باسترضای خاطر
عاطر نواب حیدر علي خان بهادر راه مصالحت پیمودید
هیچ گونه مضرّت جاني عاید حال شما نخواهد گردید حالا بهتر آنست

که خطی بنام سرداری که در قلعه است در باب واگذاشت
قلعه واسباب آن نوشته دهید کپتان صاحب هرچند بسخنان
چرب و شیرین تعلّل نمود و گفت که من بقلعه رفته تعلیقه
اسباب کرده تفویض گماشتگان نواب معه قلعه مینمایم
مگر هیچ سودمند نیفتاد کپتان صاحب از حرکت طفلانه خود
نادم شده چون از هر چهار جانب راه تدبیر مفقود دید بناچار
بحفاظت جان خود کوشیدن مصلحت دانسته رقعه بنام
سردار محافظ قلعه نوشته داد و نواب کامگار آن نوشته را
مصحوب یکی از معتمدان خود با چهار هزار سپاهیان بارویکهزار
پیادگان مالکی بسوی قلعه فرستاد چون رقعه کپتان صاحب
بسردار محافظ قلعه رسید موافق رسم خود که از حکم حاکم خود عدول
نمی ورزند قلعه را با تمامی اذوقه و آلات حرب حوالهٔ سپاهیان
سرکار حیدری نمود و بعد این فتح نواب رستم جگر با نصرت
و ظفر از آنجا ایلغار کرده در اردوی کلان رونق افزا شده بملاقات
شاهزادهٔ والا تبار مسرّت و خوشدلی اندوخت و اسیران
لشکر انگریزی که درین تگ و تاز بدست افتاده بودند
بقلعجات مقبوضه خود روانه ساخت و دو سه روز باعداد ساز
و سامان لشکر پرداخته با تمامی خدم و حشم برای مقابله جنریل
اسمتهه صاحب بهادر لوای عزم برافراخت و در اثنای راه

خبر رسید که جنریل صاحب بهادر از اسکوته مراجعت فرموده
در نواحي کولار خیام شوکت برافراخته و دو پلتن سپاهي و چهار صد
سپاهیان ولایتي را برای آوردن رسد که در قلعه هسور فراهم
است روانه ساخته نواب بهادر فی الفور محمد علي کمیدان را
با چهار هزار سپاهیان بار و چند ضرب توپ برای مفتوح
ساختن قلعچه هسور گسیل فرمود و خود از مقام انیکل با سواران
خوش اسپه بر سبیل ایلغار تاخته چون بلای ناگهان بر جماعهٔ
رسد آوران که از اسکوته مراجعت کرده بودند بی محابا
فرو ریخت و شور محشر و طوفان چار موجه دریای آتش
برانگیخت یغما گران لشکر نواب که تقرب آن اذواقها را نعمت
غیر مترقب پنداشته جلو ریز رسیده بودند جانبین را اشغول
جنگ دیده گاوان باربردار را معه جوال های حبوبات
بتصرف خود آوردند و گاوان توپ کشي را از بار توپ
سبکدوش ساخته بقبضهٔ اختیار خود کشیدند اما سردار
آنجماعه که از اهل ولایت بود بمقتضای همت ذاتي در پناه
قلعچه ویران که در میدان خالي افتاده بود پای ثبات محکم کرده
به شیلک بنادیق مردانه وار جنگیده و از آن واقعه ها یله که
نمونه روز رستاخیز بود نه هراسیده با حمله های رستمانه افواج
بحر امواج نواب حیدر علي خان بهادر را مقابله می نمود در همین

زمان محمد علي كميدان تهانه در قلعچه هسور قايم كرده و چند كس
را تاراج واسير نموده برگشت و بحضور نواب حيدر علي خان
بهادر حاضر شده رخصت محاصره آن قلعچه ويران كه مامن
سردار انگريزي بود يافت و بضرب گوالیل ديوار قلعچه
را شكست و قريب بود كه يورش كرده به سفاك
دماى محصوران قلعه پردازد ناگاه فوجى تازه زور كه جرنيل
اسمتھ بهادر باستماع آواز توپ كار بر رسد آوران
تنگ تصوّر نموده بمقتضائى عقل دوربين روانه كرده بود
در رسيد بكمك آن دلاوران متحصّنان قوي دل گرديدند واز
شدّت محاصره نجات يافتند وهر دو جماعت سابق و حال
از رخنه ديوار شكسته برآمده شلّك كنان بلشكر جنرل
بهادر ملحق شدند نواب حيدر علي خان بهادر ديگر در آنمقام
سكونت داشتن تضييع اوقات تصوّر فرموده بعزم تسخير
هسكوته كه تهانه انگريز بهادر دران بود عنان تگاور گيتي نورد
منعطف فرمود وبمنزل مقصود فايز گرديده قلعه را نقطه وار در دايرهٔ
محاصره فوج گرفت قلعه دار انگريزى كه مرد شجاع بود باستحكام
برج وباره پرداخت و از اشتعال نوايرتوپ و تفنگ
حملهٔ بهادران لشكر شكن نواب را ردميساخت چون
اين خبر بسمع جنريل بهادر رسيد از كولار سمت هسكوته

عازم شد و نواب حیدر علي خان بهادر از روانگي جنرل صاحب
آگاهي یافته شاهزادهٔ همایون طالع رامع میر علي رضا خان و فوجي شایسته
و توپخانه بایسته برای انسداد طرق ورود جنریل صاحب گسیل
فرموده برای تسخیر قلعه به بهادران رزم خواه قدغن بلیغ فرمود
و محمد علي کمیدان نردبان ها بر دیوار قلعه قایم کرده بپایمردي همّت
برفراز فصیل قلعه برآمد و علم حیدري برافراشت متحصّنان چون
جماعهٔ قلیل بودند زنهار خواستند و نواب از جان فشاني
آن جماعه خوشدل شده برحال ایشان بخشود و از سر قتل
درگذشته همه را از قلعه بیرون کرد و تهانه خود نشانیده برای
مقابله فوج طوفان موج جنریل صاحب بهادر عنان تاب شده
قریب عیدگاه لوای شوکت برافراخته توپخانه بقاعده جنگ
برچید و از آنطرف جنریل بهادر که از دست رفتن قلعه
خبر نیافته بود قریب هسکوته رسید بمجرّد ورود لشکر انگریز
بهادر نواب عالي جناب سبقت کرده توپ خانه را
مقابل لشکر جنرل بهادر آورده آنچنان بشلّک بنادیق
و اتواپ علی التواتر پرداخت که از دود باروت زمین
و زمان چون آسمان تیره و چشم جهان و جهانیان از
پریدن گرد باد پایان خیره گردید از آنجا که افواج انگریزي
طي منازل کرده حالی از گرد راه رسیده و لمحه نیارمیده بودند

دران هنگامه قیامت اثر بسیاری بخاک و خون آغشته
گشتند و جنریل بهادر اتلاف باقي ماندگان خلاف عقل
مصلحت اندیش دیده فوج خود را در مغاک ها و زمین
نشیب پنهان ساخت تا بوقت یورش سواران
برخاسته شیاتک نمایند واز آسیب گوالیل دبان
محفوظ ماند و باین رای درست میدان جنگ را تا شام
قایم داشت چون ظلمت لیل مانع رزم خواهان گردید و هریکی
بمقام گاه آرمید نواب والا فطرت وقت شب چند نفر
از اسیران اسکوته و دیگر قلعجات که بزور بازوی همّت
در چنبر قید داشت رهائي بخشید وآن تنی چند در حضور جنریل
صاحب بهادر از مفتوح شدن اسکوته و دیگر قلعجات
خبر دادند جنریل بهادر باستماع این اخبار موحش متامّل
شده صباح آنشب جنگ موقوف داشت و بعد شام
چند توپ ازکار رفته را در میدان انداخته وطبل کوچ نواخته
در نواحي کولار لوای عظمت برافراخت ونواب حیدر علي
خان بهادر هم ازان رزم گاه کوس رعد آواز بنوازش
آورده در سواد نرسي پور قبّهٔ بارگاه برافراخت بعد دو سه روز
هرکاره ها معروض جناب اقدس نمودند که ببدرقه یک هزار
سوار و دو پلتن رسد بلشکر جنریل صاحب میرسد نواب

نامدار باستماع این نوید باچند توپ سبکرو و سواران
خوش اسپه تاخته بر معبر بن هلّي در کمین نشست و همین
که رسد آوران از آب عابر شدند نواب از کمین
برخاسته تیغ بیدریغ برکشید و یک نیزه آب بلا از سر
عابران گذرانید سواران و سپاهیان بدرقه حتی الوسع
والامکان جنگیدند و چون از شدّت گوالیل و شیلک
بنادیق خود را بدریای آتش درگام نهنگ اجل دیدند
دست از محافظت رسد برداشته رخت هستي بساحل
نجات کشیدند و نواب دریادل آنهمه غنایم را همراه گرفته
بلشکر نصرت پیکر داخل گشت و جنریل صاحب بهادر
باستماع خبر غارت شدن رسد رنج غلا شامل حال لشکریان
دیده و بهرسانیدن آذوقه را اهم مقاصد و مآرب ملک
ستاني دانسته چند روز بساط جنگ درنوردید نواب
حیدر علي خان بهادر چون از اراده جنریل صاحب بهادر
اطّلاع یافت شبی سرداران لشکر خود را جمع فرموده محفل
کنگاش آراست وارشاد فرمود که چون جنریل صاحب
در ملک بالاگهات پای استقرار افشرده است
و مراجعت کردنش بالفعل از قراین حالات معلوم نمی شود
یقین است که از نایابي آذوقه لشکریانش دست تطاول

بر رعایای این ملک دراز خواهند نمود و تمامی دیار بالاگهات
چنان خراب و تاراج خواهد گشت که سالها اثر رویدگی
بر زمین باقی نخواهد ماند و آنچه از دست سپاه رزم خواه
انگریز بهادر سالم خواهد ماند افواج قاهره ماناهارشکنی خود
از آن خواهد کرد پس رعایا مطلق نیست و نابود خواهند شد
و رعایای خود را خود پامال کردن در هیچ شرع و ملت
جایز نیست بنابران عقل مآل اندیش اقتضای آن میکند
که تا جنریل صاحب بهادر از ملک بالاگهات دست بردار
شده مراجعت نفرماید ما هم در تاخت و تاراج ملک
پائین گهات که تعلق بمحمد علی خان والاجاه و انگریز بهادر
دارد دقیقهٔ فروگذاشت نفرمائیم سران سپاه رزم خواه
دست قبول بر سینه نهاده عرض کردند ؛

نظم

که ما بندگانیم فرمان پذیر — نداریم از حکم دادر گزیر
نه خوفی ز آتش نه بیمی ز آب — نشینم بر بادپایان شتاب
بر آریم از حکم تو بی درنگ — ز صحرا هزبروز دریا نهنگ
اگر خصم چون سنگ گیرد قرار — در آئیم در قلب او چون شرار
توئی سایه پرورد فضل خدا — نباشیم چون سایه از تو جدا

جهاندار گیتي نگهدار تست بروز وغا یاور و یار تست
نواب نامدار چون کلمات دولتخواهي و فرمان پذیري از
سران لشکر اصغا فرمود باعث سعود و اوان
محمود با تمامي سپاه کینه خواه بعزم تسخیر ملک پائین
گهات لوای اقبال برافراخت واز معبر رای کوته عبور
کرده اول کشنگري را متصرف شده پس در قلعچه
ترپاتور وانم باري تهانه گذاشته و مواضع و قریات متعلقه
انبور گده باتش قهر خاک سیاه کرده برنواحي انبور گده و ساتگره
و رای ایلور و ادهوني گده وارني دست یغما کشاده به ترناملي
خیمه و خرگاه قایم فرمود و شاهزاده نصرت مندرا بطرف
مدراس نهضت فرموده میر علي رضا خان را با فوج
شایسته بسمت تنجاور و نتصر نگرو غازي خان و مهامرزا
خان را بسوی چتور و نیلور مرخص فرمود و آن جماعه بي باک
در اندک مدت مواضع و قراي آنولایت را بجاروب
غارت پاک رفتند و آتش در آبادي ها زده دود از دل سکنه
آن بلاد برآوردند چون این اخبار بتواتر و توالي بسمع حق
نیوش جنریل صاحب بهادر رسید از آنجا که سجیه رضیه
آن قوم والاصفات چنان است که بعد فتح دست غارت
بر رعایای دشمن هم دراز نمي فرمایند و اولاد و احفاد دشمنان

جانی را هم از خوان احسان بهره مند میدارند خرابی احوال رعیت ملک مقبوضهٔ محمد علی خان والاه جاه که فی الحقیقت تعلق بسرکار دولت مدار کمپنی انگریز بهادر داشت گوارای طبع رحیم نفرموده از معبر کرنپات عابر شده واز ساتگره درگذشته بسواد رای ویلور اعلام عظمت برافراخت درین حال محمد علی خان والاجاه چون دید که نواب حیدر علی خان بهادر و صاحبان عالیشان چون دو پیل مست وشیران عرین باهم زورآزمائی می فرمایند و بمقتضای علو همت وحمیت ریاست و شجاعت یکی هم پای کم نمی آرد و در کشاکش این هر دو گرده رزم خواه هزاران هزار خون رعایای بی گناه هم ریخته می شود و در هوس تسخیر ملک بالاگهات اقلیم پائین گهات مفت بی چراغ میگردد درینصورت بی آنکه طریق مصالحه با نواب حیدر علی خان بهادر پیموده شود چارهٔ دیگر بنظر نمی آید چون این تدبیر در خاطرش راسخ گردید مکاتبه مشعر بر مضمون صدر بحضور جنریل صاحب بهادر والاشان ارسال داشت جنریل صاحب بهادر باقتضای خرد حق پسند بجواب ارقام فرمودند که اینهمه جنگ و جدل برای حفاظت ملک و پاس خاطر شما بوقوع آوردیم والا ما را با نواب حیدر علی خان بهادر

نزاعی نبود واز چند سال امریکه محرّک سلسلهٔ عناد وفساد
باشد از طرفین بظهور نرسیده وحالاکه شما رضا بصلح دادید
درعالم اتّحاد مخالفت رای شما مارا منظور نیست درانچه
موجب امنیت ملک ورفاه خلق الله بنظر آید بعمل آرید
نواب محمد علي خان والاجاه بعد ملاحظهٔ جواب نجیب خان
وداشمند خان راکه معتمدان سرکارش بودند بامراسلهٔ
محبّت آمیز وبرخی ازنفایس وچهارده لک روپیه نقد
بخدمت بابرکت نواب حیدر علي خان بهادر روانه ساخته
سلسله جنبان مصالحه گردید چون وُکلا فایز ملازمت شدند
نواب حیدر علي خان بهادر که از پایمالي ملک خود ومقتول
شدن هزاران مردان کاردل نگرانیها داشت پیش
آمدن این معامله رامحض ازفتوحات غیبي وتائیدات
اقبال لاریبي تصوّر فرموده بقبول هدایا ونقود پرداخت
ومکتوب اتّحاد اسلوب رقم پذیر خامه محبّت ساخته
وعلي زمان خان ومخدوم علي خان نایط راازجانب خود
بعهدهٔ وکالت مامورنموده رخصت فرمود وُکلای خردمند
بملازمت محمد علي خان والاجاه مستسعد گردیده بنای صلح را
به عهود ومواثیق تستحکم ساختند ومحمد علي خان والاجاه تعلّقه
کرور هم برگماشتگان نواب بهادر واگذاشت واهل

و ناموس چندا صاحب نایط متوفّا و امام صاحب بخشي را
که ازمدّتی درقید بودند بپاس خاطرنواب حیدرعلي خان
بهادر رهائي بخشید بعد حصول اطمینان خاطرنواب همایون فر
اکثر جاگیرداران ومنصب داران قوم نایط را مثل مهدي
خان جاگیردار اول کندة و مرتضی حسین خان منصب دار
کرکنّه پاله و محمد نقي جاگیردار دندوسي و محمد سعدي خان
منصب دار برموکل گذة که از محمد علي خان والاجاه اطمینان
نداشتند بعنایت مساعده راضي و شاکر ساخته درسلک
ملازمان سرکار خداداد منسلک فرمود و بتفرّخي و فیروزي
از ملک پائین گهات عطف عنان تگاور گیتي نورد
فرموده در ملک بالاگهات سایهٔ شفقت برمفارق
سکنهٔ آندیار که منتظر قدوم میمنت لزوم بودند انداخت ؛

لشکرکشیدن نواب حیدرعلیخان بهادر بطرف کڑپه وکرنول وبلّاري ودیگر وقایع

درایّام ماضیه که نواب حیدرعلي خان بهادر مشغول مجادله
با صاحبان عالیشان انگریز بهادر بود نواب عبدالحلیم
خان مرزبان کڑپه بقاعدهٔ مستمرّه زمینداران که مترصّد
وقوع فتنه وفساد می باشند وآنرا وسیله عصیان و سرکشي

انگاشته سر بشورش و هنگامه بر میدارند گردن نخوت
بلند ساخته سواران ملازم خود را برای تاخت و تاراج
آن مواضع که داخل ملک محروسه نواب حیدر علی خان
بهادر و قریب کرپه واقع بود تعیین ساخته خیلی اذیت
بسکنهٔ آن نواحی رسانیده بود همچنین منوال نواب
منوّر خان حاکم کنول هم باقتضای حق همسایگی با نواب عبد الحلیم
خان همداستانی نموده دست تعدّی بر رعایای بیچاره دراز
کرده در غریب آزاری قاصر نشده بود و هم چنین نایک
بلّاری نیز در نزدیکی رای درگ غبار شورش برانگیخته خلایق
را در آزار داشت اگرچه این اخبار بر سبیل تواتر به سمع
اقدس نواب حیدر علی خان بهادر می رسید لیکن نواب
والا جناب بی اصلاح کلّیات متوجّه جزئیات شدن
دور از آئین سروری دانسته اغماض می فرمود درینولا که
بفضل الٰهی با صاحبان عالی شان انگریز بهادر مصالحه دست
داد و بساط آشتی گسترده شد نواب همایون طالع سزای
شوخ چشمان مرفومه الصدر بر ذمّهٔ همّت والا نهمت لازم
و متحتّم دیده احمال و اثقال لشکر نصرت پیکر را معهٔ ناموس
سرداران نوایط که از قید محمد علی خان والاجاه رهائی یافته بودند
بدار الحکومت سریرنگپتن روانه فرمود و خود بدولت

و اقبال بافوج سواران و پیادگان و عمله توپ خانه که زیاده
از شصت هزار بود برای گوشمال عاصیان سرکش
ناقباحت فهم کوس جاه و جلال بلند آوازه فرموده غلغله
در زمین و زمان انداخت و سیرکنان و شکار افگنان
اوّل بسمت کرّه تاخت و بسواران یغماگر که از حدّت
تیغ و سنان شان برق خاطف در پردهٔ ابر رومی نهفت
برای تاراج و احراق مواضع متعلّقه کرّه فرمان داد بمجرّد
صدور حکم والا سپاه کینه خواه بران حدود تاخته و بآتش تیغ
خاکستر ساخته بسیاری را از سکنهٔ آندیار در خاک و خون
انداختند چون این سوانح هوش ربا بگوش حاکم کرّه رسید
مضطرشده وکیلی آداب دان را مع پنج لک روپیه نقد
و دو زنجیر فیل کوه شکوه و چهار راس اسپان عربی
بازین مرصّع و عریضهٔ عبودیت طراز متضمّن استدعای عفو
جرایم گستاخیهای خود درحضور نواب عطاپاش جرم پوش
روانه ساخت و عهد و میثاق بمیان آورد که آینده گاهی نقش
عبودیت این درگاه را از نگین دل نیاز منزل زایل
نسازد و جمعی از سپاه خود مدام درحضور اقدس تعین داشته
هرگاه امر شود بسرور راه انقیاد تازد نواب عالی جناب را
چون دیگر مصالح انتظام ممالک منظور خاطر دریا مقاطر بود

معروضات اورا معه پیشکش شرف قبول بخشید و پروانه
فیض نشانه مشعر نصایح و اندرز معه خلعت خاصه عنایت
فرموده وکالا را مقضی المرام رخصت فرمود و یکی از ملازمان
معتبر را حکم داد که پیش عبد الحلیم خان بعهدهٔ اخبار نویسی
حاضر بوده همیشه از ماند و بودش بعرض باریابان حضور فیض
گنجور میرسانیده باشد و بدر الزمان خان را که در ایّام سابق
از طرف حضور بقلعه داری بالاپور خورد سرفرازی داشت
و در هنگامه ورود مادهو راؤ پیشوا آبروی مردی ریخته
بغنیم پیوسته قلعه باو سپرده بود و بعد اطفای نوایر آن فتنه
و فساد غرق آب خجالت شده نوکری حاکم کرتپه اختیار
نموده بود نواب والاجناب آن قدیم الخدمت را از
سعادت حضور محروم داشتن دور از حوصلهٔ جوانمردی
تصوّر فرموده معرفت علی زمان خان که همزلف او بود
بعنایت پروانه محتوی نوید امان جان و آبرو و تشریف
خاصه بنواخت و بوقت ملازمت شمول عواطف
بی پایان فرموده به بحالی جاگیر و خدمت بخشی گری بدستور
سابق در امثال و اقرانش سربلند ساخت و از آنمقام
بطرف بیکن هلی لوای عظمت برافراخت قلعه دار آنجا
که از قوم سادات میر غلام علی نام عرف میان کلّو بود

از جهالت یک گولهٔ توپ بر فیل پون گج نام که نواب فلک جناب بران سوار بود انداخت و آتش غضب نواب گیتی ستان را برافروخت سواران لشکر ظفر پیکر بر حسب امر عالی بگوشمال او تاختند و در طرفة العین قصبات اطراف قلعه را بخاک تیره برابر ساختند میر غلام علی را چون نشتر برگ جان رسید از گران خواب غفلت برجسته وکیل خود را معه عریضه مشعر معاذیر ناموجّه و دولک هون و پنجاه هزار روپیه جرمانه آن حرکت بیجا ارسال حضور اقدس نموده سیادت را پیش خدنگ حوادث سپر نمود و میر حسن علی خان و میر اسد علی خان هردو برادرزاده میر غلام علی مذکور سعادت ملازمت دریافته به بخشی گری دسته سواران سرفرازی یافتند و چون پیش خیمه والا از آنجا بسمت کرنول روانه شد راجهٔ آنجا بمقتضای فهم و شعور مآل کار خود در مرآت خیال نظر کرده سفیر با تدبیر معه عرضداشت و دولک روپیه نقد ارسال حضور لامع النّور نموده افواج قاهره را که چون بحر موّاج بانهدام قصر دولت ادر و آورده بود ارسال پیشکش را سفینهٔ عافیت خود کرده رخت هستی بساحل سلامت کشید و ازان سمت چون گذار لشکر

ظفر اثر بسرحد تعلّقات مرار راه اتّفاق افتاد اگرچه سزای
آن نفاق پیشه امر ضروري بود مگر پاس مصلحت
بسرداران لشکر حکم محکم شرف نفاذ یافت که مطلقا
رواندار اذیّت متنفّسی از آن نواحي نشده بگذرند بعد طي
شدن آن سرزمین چون سواد کنول مضرب سرادق
جاه وجلال شد نواب منوّر خان حاکم آنجا که بخدمت شاه
مسکین نام مجذوب دست بیعت داده بود از ورود
مسعود نواب فلک جناب پیر روشن ضمیر خود را
مطّلع ساخت آن فقیر که در صغرسن کشف براو واقع
شده بود و خارق وارد گشته زهرخندي بکار برده گفت که
ای منوّر شاد باش دشمنان ترا منهزم میسازم منوّر خان
که درجهٔ آن صاحب دل را مافوق نبي و اندکی پائین تر از خدا
مي دانست اقوال حضرت مرشد را مقرون بیقین
داشته با سپاهی که همراه داشت خیمه بیرون زد و شب
در سرانجام حرب پرداخته صبحدم صف هیجا برآراست
چون خبر بنواب حیدر علي خان رسید لشکر ظفر پیکر آراسته
بمیدان نبرد رو آورد همین که از طرفین صفوف رزم آراسته شد
شاه مسکین برپشت برهنه فیلی چون دیو آتش
بازی سوار شده باده سر صد کس افغان از صف برآمده

در میدان نرامید چون مردم لشکر نصرت اثر آنصورت
موحش را مشاهده کردند از آنجا که طبایع مختلف و شناسائی
فقرای صاحب حال و کمال بهریک دست دادن بشکل
بل متعذر است چند کس از مقربان حضار بحضور عرض
کردند که بمقابلهٔ اینچنین لشکر خونریز با معدودی آهنگ
ستیز کردن کار هرکس نیست شاید این مرد از جماعه
اولیا و ابدال و اوتاد است که برای اعانت مرید خاص خود
عازم شده از آنجا که بزرگان سلف رنجش خاطر اولیاء الله
بهیچ نوع جایز نداشته اند اندیشه آنست که مبادا چشم
زخمی بلشکر فیروزی اثر رسد یا ملالتی بذات شریف
و عنصر لطیف آن والاجناب لاحق گردد نظر برین آنسبب
چنان مینماید که از سر تسخیر قطعه زمینی که در تصرّف منوّر
خان است دست برداشته شود نواب ذوالعزم
ازین سخن روی درهم کشید و چنین غضب برجبین افگنده
بحاضران خطاب فرمود که این سخن بگوش همه رسیده باشد
که ایزد جان بخش و داور جهان آرا بر روی هر بنده که ابواب
عنایت مفتوح میسازد و رزق عالمی را مقرون بار روزی او
عطا میکند البتّه یکی از اولیا و ابدال برای حفاظت لشکرش
از غیب متعیّن میباشد پس خدای جهان آفرین که برمادرهای

رحمت باز کرده و زیاده از سه لک کس متعین ما فرموده
بگوئید که آیا درین لشکر هم کسی از اولیا و اتقیا و ابدال
حاضر بوده باشد یا نه همکنان عرض داشتند که البتّه کسی از مردان
خدا درین لشکر ظفر پیکر هم حاضر خواهد بود ازین سخن نواب
والاجناب تبسّم فرموده گفت که اگر چنین میدانید پس
چرا مضطرب می شوید اگر ولی سپاه منوّر خان پیش می آید ولی
لشکر ما با او جنگ خواهد کرد حاضران را ازین ارشاد دل
قوی گشت و بعد این گفتگو نواب عالی جناب فیل فلک
شکوه مرکوب خود را بضرب کجک تیز راند همین
که حضرت حقایق پناه معارف آگاه فیل نواب را چون
موجهٔ نیل جوشان و خروشان دید مانند صدا از کوه فورا برگشت
و بدرون قلعه رسیده و در میان حجرهٔ تاریک غزیده منور خان
را طلب داشت و فرمود بر ارشاد ما عمل نما و هر چه نقد و جنس
داری بنواب برسان مگر خاطر خود جمعدار قلعه تو هرگز نخواهم
داد و من بر تو رحم نموده در قلعه برگشته آمده ام و اگر بیرون
می ماندم اینهم میرفت منوّر خان کرامت مرشد کامل
و هادی آگاه دل را بچشم خود دیده و تحفهٔ آفرین بخدمت
پیر روشن ضمیر گذرانیده از کرده خجل شد و فی الفور دیوان
خود را معه قطعهٔ عرضی و اسباب ضیافت روانه حضور

پر نور ساخت و ارسال پیشکش را بر فرو اگذاشت
نواب رحیم الطبع نظر نوازش بر حال دیوان مبذول
فرموده بمردم لشکر نصرت پیکر فرمان داد که امروز دست
جرأت از آستین شجاعت بر نیارند چنانچه حسب الحکم
قضا توأم افواج قاهره بر کنار رود تنب بهدرا که غربی قلعه
میگذرد اعلام و خیام اقبال بلند کردند علی الصباح منوّر خان
موازی پنج لک روپیه از نقد و جنس و نفایس و نوادر
بطریق پیشکش ارسال حضور نمود و در پیشگاه عظمت
و جلال عزّ قبول یافت پروانه متضمّن اطمینان بنام
منوّر خان صادر گردید و نواب حیدر علی خان روز دوم از آنجا
کوس نهضت کوفته از راه بنی کنده و پندی کنده گذشته
سواد بلّاری را مضرب سرادق اقبال نمود و منشاء این
عزیمت آن بود که مطمح نظر نواب بهادر آن بود که چون
نواب بسالت جنگ حاکم ادهونی پیشتر بامرار راه
سازش کرده چند قریه از ملک محروسه سرکار خداداد
تاراج کرده بود اگر حالا هم حرکتی که منافی صلح باشد بعمل آرد
دست غارت بتخریب ملک متعلقهٔ ادهونی باید
کشود والا براجهٔ بلّاری که در ایّام روبکار بودن مناقشه
با صاحبان عالیشان انگریز بهادر در نواحی رای دُرگ مصدر

شوخي ها شده نوايرفتنه مشتعل ساخته بود گوشمال واجبي
بايد نمود مگر چون از طرف نواب بسالت جنگ نوعي
بوي نفاق بمشام نرسيد حكم قضا توام بفوج ظفر موج صادر
شد كه قلعه پائين گره را بضرب گوليل سمار سازند
و پس ازان كمند همّت بشرفه حصار كه بالاي كوه و ملجا
و ماواي راجه است محكم انداخته مفتوح سازند بهادران
جان نثار حسب الامر و الا باسرع زمان سيبه و ساباط
مرتّب نموده گوله زني آغاز نهادند و در يك روز بشدّت
ريزش گوله برجي را از حصار منهدم ساختند و شب هنگام
بعزم يورش تاختند ليكن راجه كه مرد دلاور بود از جان
برخاسته و كمر همّت بدامن استوار نموده دلاورانه جنگ
نمود و دران شب آبروي مردانگي را از افتادن بخاك نامردي
نگاهداشت علي الصباح نواب عالي قدر از جرأت و دلاوري
راجه مذكور باسم نايك مشهور بهم برآمده بگوله انداز ان
قدغن بليغ فرمود و آن آتش مزاجان سنگهاي كلان
در قنباره ها پركرده و بطرف شمالي بركوهچه كه سركوب
قلعه بود بالا كشيده آتش زدند و آن سنگها بزور بارود
بهوا پريده اندرون قلعه افتادند و دست و گردن چند زنان
درحرم سرايش بشكستند و شور محشر بلند شد و تمامي

پردگیان او دست فریاد در دامن نایک زدند و ابرام
از حد گذرانیدند که از برای خدا حرمت ما را نگاهدار و هر چه داری
بملازمان نواب بسپار ناچار نایک مسطور مضطر شده
وکیل را با عریضه و دولک روپیه نقد بحضور فرستاد و قصر
دولت خود را از لطمهٔ آن بحر جوشان وارهانید نواب
فریدون فر پیشکش او را بمعرض اجابت مقرون ساخته
پروانه تشفّی بخش حوالهٔ وکیل فرمود و اخبار نویسی از حضور
بدان مقام تعیین نمود همدرین روز از معروضهٔ منهیان بسمع
مقدس رسید که سردار مرهته ناظم مرچ باغوای گوبند راؤ
وامرت راؤ اسپ شجاعت بمیدان تاخته درنواحی
وهاروار و بادامی متعلّقهٔ این دولت خداداد آتش فتنه
بلند ساخته است باصغای این خبر نواب حیدر علی خان
بهادر صیانت آن ملک را بر تسخیر این دیار مرجّح
دانسته از معبر کرکنات عبور رود تنب بهدرا فرموده
وایلغار نموده همینکه قریب بنکاپور سایه همایه لوای آسمان
سای انداخته بود که غنیم از هیبت وصلابت آمد آمد کوکبهٔ
لشکر قیامت اثر بدل و بی جگر شده بمقرّ حکومت خود
برگشت و نواب فلک جاه ازان راه عطف عنان
سمند گیتی نورد فرموده در سواد شانور اوتاد خیام فلک

احتشام مستحکم نمود عبدالحکیم خان که پیش ازین چند بار
سرچنگ رسای خورده بود این بار بتوفیق خرد مآل
اندیش براه راستي خرامیده واظهار خلوص واتحاد نموده
بگام شوق طریق استقبال پیمود واظهار قلّت مداخل
وکثرت مخارج نموده خرچ یک روزهٔ لشکر ظفرپیکر
که یک لک وسي وپنجهزار روپیه تخمیناً قرار یافت
داخل خزانه فیض نشانه نمود ونوّاب دریادل ازآنجا هم
نقّارهٔ اقبال بلند آوازه ساخته از راجگان سري هتي
ودَتل وکیل گري پیشکش های شایان بمعرض وصول
آورده بنواحي بیجانگر عرف آناکندي خیمه جاه وجلال
برافراشت وتمراج راکه حاکم آن مقام بود بحضور طلبداشت
امّا از آنجاکه تمراج از نسل کشن راج ورام راج قوم
چهتري بوده وبکسي سلام کردن مرسوم آن گروه
نبود ودرایّام سابق تمامي ممالک کرناٹکي وملیبار تاکنار
رود کشنا درقبضهٔ تصرّف آنها بود وآخرکار درمحاربات
سلاطین قطب شاهیه وعادل شاهیه ونظام شاهیه ملک
بسیار ازقبضهٔ تصرّف شان بدررفته ودرعهد خلافت بادشاه
جم جاه اورنگ زیب محي الدین عالمگیر بادشاه غازي
صعوبت بسیار بحال آن خاندان راه یافته برچنه محال

که بطریق بتول عنایت شده بود قانع گشته ایّام حیات
بسر میکردند درینولا که حکم نوّاب حیدر علي خان بهادر برای
حاضر شدنش رسید چون دیگر چاره نداشت بیماري خود
را بهانه انگیخته پسر خود را بایک لک هون بطریق نذر
روانه پیشگاه جلال نمود نوّاب عالي همّت نظر برعزت
آبا واجدادش فرموده از تکلیف حاضر شدن معاف داشت
ودر انجا هم اخبار نویسی مقرر فرموده پیشتر نهضت فرمود
واز راه بوکاپتن گذر فرموده بسواد هاکل واري نزول رایات
عالیات اتفاق افتاد وچون اخبار بلاهت وسفاهت
تمراج راجهٔ آنجا مکرّر از خارج بسمع مبارک رسیده بود
برای انبساط خاطر وتفریح طبع مقدّس برای احضار او فرمان
رفت پوشیده نماند که راجهٔ آنجارا که مردمان آن بلاد
بحماقت منسوب میکردند اتّهام نبود بل ایزد تعالی از بدو
فطرت وجودش بآب بی عقلي سرشته بود وحرکات
وسکناتی که از و بوقوع می آمد ساختگي دران دخل نداشت
چنانچه یکی از حماقت او آنست که همه محاصل تعلقه را
درخرید افیون صرف میکرد واز خانه بیرون نمی آمد همواره
خواهان افیون و همدم پینک می بود عقب دیوار حرم او
تالابی وسیع وبرساحل آنطرف کوهچه واقع بود گاهی

که بتقریب سیر برپشت بام میرفت و نظر
بر تالاب و کوه مینمود بکار پرداز ان خود میگفت که دیگر
جز این هوسی ندارم که این کوه سر بسر افیون شود
تا بآب تالاب آمیخته در یکهفته بخورم و چون زنش برای
اکل طعام بدرون محل می طلبید بعد تقاضای چند پاس که
پرستاران دست و گردن گرفته می کشیدند در حرم سرا
رفته اندکی شیر و برنج میخورد و اگر گاهی برای سیر باغچه که
از حویلي او بفاصله یک تیر پرتاب بود قدم رنجه می نمود
و از صبح روانه شده در عرصهٔ دو پاس داخل باغ میشد
اگر احیاناً چشم میکشاد از خادمان می پرسید که چند روز
شد که از محل برآمدیم معلوم نیست که باز کي بحرم خواهم
رسید چون کسی میگفت که اگر قدم بردارند مسافت
محل چند گام بیش نیست می خندید و میگفت که باین
سرعت رفتن کار کبوتر است الغرض حکم حضور رسید
و کار پردازانش کشان کشان حاضر آوردند نوّاب فلک
جناب بمشاهده طلعت بوالعجب او علامت حماقت
بتفرّس دریافته پیش طلبید و پرسید که چه حقیقت
است و چه نذر آورده بعد تامّل بسیار سر از جیب تفکّر
برآورده گفت که دو سه صد من افیون موجود است

و چند گاو شیردار هم دارم و اهلیهٔ من که کنیز شما است اندکی زیور نیز دارد اگر بخواهید و قدردان افیون باشید اندکی میتوانم داد و خاطر جمع دارید دوسه صد گاو شیردار هم که از لوازم افیون است نذر خواهم کرد نواب آن عجایب المخلوقات را اسم با مسمّا دیده بسیار خندید و امینی دیانت دار برای تحصیل مال واجب در تعلّقهٔ او از حضور تعیین ساخت و برای خرچ افیونش یک ده سیر حاصل جدا کرده ویرا بنواخت و چون از تنظیم آن نواحی و وصول پیشکش از راجگان انفراغ کلی دست داد باجهان جهان فرخی و فیروزمندی بطرف دار الامارهٔ سریرنگپتّن اعلام اقبال بلند گردانید و هریکی از صغیر و کبیر و برنا و پیر از اشعّهٔ جمال باکمال او دیده دل و جان را نورانی ساخته بکام دل رسید ؛

لشکر کشیدن ناظم مرچ و گوبند راو بن امرت راو و دیگر سرداران مرهته واتّفاق ورزیدن ابراهیم خان المخاطب به دهونسا و گرفتنا شدن سران مرهته وناکام رفتن ابراهیم خان وتسخیر نمودن نواب حیدر علي خان بهادر ملك بلّاري ؛

درینولا که گردش گردون بکام نواب حیدر علي خان بهادر بود وبادهٔ عشرت در جام مراد موج زني می نمود هریکی را از حکّام اطراف خار عناد و رشک در سینه می خلید علی الخصوص نواب بسالت جنگ ناظم ادهوني و مرار راو ناظم مرچ که باهم دگر نرد موافقت باخته هردم منصوبه ها می انگیختند که بنوعی مهرهٔ اقبال نواب حیدر علي خان بهادر را درشش در ادبار باید انداخت و بهر نهج که سبزه زار دولت آن نخلبند گلشن شوکت پایمال حوادث شده رنگ زریري گیرد اسپ عزم درمیدان تدبیر باید تاخت چنانچه نواب بسالت جنگ بوسیلهٔ ارسال عرایض بحضور ناظم حیدرآباد مهم تسخیر ممالک محروسه نواب حیدر علي خان بهادر آسان وانموده اورا برآن آورد که ناظم موصوف ابراهیم خان المخاطب بدهونارا

(یعنی نقارهٔ کلان) که بوفور شجاعت کوس لمن الملک
دران ملک می نواخت برای افتتاح آن عقده مالاینحل
روانه ساخت و درین اثنا زبانی جواسیس بحضور نواب
حیدر علي خان بهادر پیرایهٔ انکشاف یافت که نواب
بسالت جنگ سپه سالار لشکر خود را که صفدر
جنگ خطاب دارد باتّفاق موشیر لالي فرانسیس
المشتهر برستم جنگ برای تسخیر قلعه بلّاري فرستاده
چنانچه آن هر دو سردار قلعه مذکور را محاصره کرده اند اما نایک
راجهٔ آنجا در حالت محصوري پای شجاعت قایم کرده
جواب شان بسفیر گلولهٔ تفنگ و توپ حواله مینماید
و ابراهیم خان غلغله شجاعت خود بلند ساخته می آید
نواب غضنفر دل باستماع این اخبار محمد علي کمیدان را
با پنج هزار سپاهیان بار و هفت هزار سوار خونخوار خنجر
گذار و باجي راو خسر پورهٔ ترمک راو را که از مدّتی در
سلک ملازمان حضور بود با فوج همراهیش خلعت
رخصت عطا ساخت چنانچه محمد علي کمیدان ایلغار کرده
در عرض پانزده روز بدهارواڑ رسید و محاذي قلعه میدانی
وسیع را که دران نهری خشک بود برای فرودگاه پسندیده
اتواپ همراهي خود و سپاهیان بار در کمین گاه نهر خشک

قایم ساخته خود برکناره آن که مرتفع بود باسواران درصدد
نصب خیام گردید اتفاقا آنروز روز دسهره بود که دران
درمیان اقوام مرهته چنان مرسوم است که لباس های
رنگارنگ دربرکرده و اسپان و فیلان را به یراقهای
سیمین و زرین و رنگهای گوناگون آراسته سوار میشوند
و درمیدان های وسیع جولان میکنند و از تماشای رقص
و سرود خوشحالی می اندوزند و دران روز یک دو موضع
را اگر از ملک دشمنی باشد بهتر ورنه مملوکه خود را
آتش میزنند و تاراج میکنند و روز دویم بتلافی می پردازند
واین امر شنیع را از برای خود فال نیک میگیرند الغرض
درحینکه محمد علی کمیدان به افراشتن خیام و اعلام می پرداخت
وهنوز بار از پشت گاوان و شتران فرود نیاورده بود که
سرداران مرهته با جمعیت سی هزار سوار و هشت هزار
پیاده و شانزده ضرب توپ دامردان زرینه پوش
و زنان حور تمثال برمادیان های دکهنی نشسته غرامان
غرامان بمیدان درسیدند و چون دو روز پیشتر زبانی
هرکاره های خود وسعت آن میدان را پسندیده ارادهٔ
نزول درهمان صحرا داشتند بی محابا بفاصلهٔ یک تیر
پرتاب از کنار نهر خشک آمده باطمینان خاطر خرامیدند

و با آنکه سواران همراهی محمد علی کمیدان بنظر افتادند مگر چون میل قضا دیده دل شان کور ساخته بود آن گروه را هم جمعی از تماشائیان دسته خیال کرده بی تکلّف بازنان و طفلان مطایبه کنان چند قدم دیگر پیشتر راندند محمد علی بکمین داران اشاره نمود و گوله اندازان شیر شکار و تفنگچیان خونخوار بیکبار سر از کمین گاه بر آورده چنان شلیک اتواپ پر از ساچمه و بنادیق آتش بار نمودند که از شدّت خونریزی اعادی جوی ها روان گردید و از دلهای اعدای دین ارغوان و لاله زار در آن صحرای قیامت آشوب بردمید و از طرف دیگر محمد علی کمیدان با فوج سواران باد پایان آتشین نعل را بهمیز زده باخیل اعدا در آمیخت و از تیغ و تیر هزاران هزار مردان گلگون پوش را چون اوراق خزان دیده بر خاک خواری ریخت دران هنگامه قیامت نشانه تانتیا بهادر که راس الرئیس آن جماعه بود از بس جسامت و گرانی خانهٔ زین را تهی ساخته بر خاک افتاد و هوش و خرد را جواب داد و همدرین اثنا یغما گران همراهی محمد علی تمامی لشکر را غارت نموده و تانتیا بهادر را با دیگر دوازده نفر سرداران مرهته و خیلی از زنان سیمین تن زرینه پوش در چنبر اسیری کشیده پیش محمد علی حاضر نمودند و بقیّه السّیف

از لشکریان مرهته با نیم جانی که داشتند رو بفرار نهادند
و دست از اموال و شتران و فیلان و اسپان برداشته
دولت و اقبال را پشت دادند محمد علی سجدات شکر
الهی بتقدیم رسانید و جمیع نقود و اجناس غنیمت را یکجا کرده
نصفی از آن برفقرای دعاگو که چهل و پنجاه کس همواره در سفر
و حضر همراه لشکری باشند و مجاهدان نصرت شعار که دران
روز مصدر کارهای نمایان گردیده بودند توزیع نمود و نصف
باقی را برفرد کاغذی از برای ارسال حضور لامع النور نواب
حیدر علی خان بهادر ثبت نمود و درمیدان رزمگاه نقاره
فتح نواخته و به تیمار مجروحان لشکر خود پرداخته شب باستراحت
بسر برد بوقت صبح اموال مغزوته مانوف عرضداشت
مشعر تهنیت فتح بحضور ترسیل نمود چون عرضی آن
دولتخواه بلا اشتباه بنظر اشرف گذشت نواب غریب
نواز قدر افزای قدویان جان باز بزبان مبارک آفرین و تحسین
فرموده خلعت گران بها مع جواهر گران سنگ و مالا
مروارید و کمر مرصع و اسپ تپچاق بازین و یراق مطلا
برای کمیدان مذکور مرحمت فرمود درین اثنا عرایض سوانح
نگار رای درگ مکرر بدین مضمون بحضور اقدس رسید
که سپه سالار لشکر بسالت جنگ بهادر که از سه ماه

قلعه بلّاري را محاصره دارد هرچند سر بسنگ میکوبد مگر
هنوز قفل حصار به کلید تدبیرش نکشوده وراجهٔ آنجا تحصّن
جسته داد دلاوري مي دهد وابراهیم خان دهونسا که دم از
دلاغیري میزند با فوج خود سمت کنک گري وکپل
رسیده واز صدمهٔ دور باش هیبت او رعایا در گرداب
اضطراب افتاده اندیشهٔ غرق شدن کشتي امید از طوفان
بلا دارند نواب والاجناب فی الفور شقّهٔ خاص بنام محمد علي
کمیدان بدین مضمون صادر فرمود که چون در ممالک هند
زدن مشت را گهونسا میگویند بنابران آن شجاعت
دستگاه را بخطاب گهونسا سرفراز فرمودیم لازم که برای
صیت نام خود تا پیش خلایق اسم با مسمّا بوده باشد
خود را بر روي دهونسا بزند وانشاءالله تعالی ما هم از راه رای
درگ نهضت می فرمائیم از طرف کومک خاطر جمع داشته
همّت بگو شمال اعدا بر گمارد واسیران را روانه درگاه
سازد کمیدان شجاعت شعار بعد ورود شقّهٔ خاص
اسباب غنایم را ببدرقه سه هزار سپاهي جرّار روانه
حضور اقدس ساخت وخود بر جناح استعجال گوشمال
فوج دهونسارا مطمح نظر نموده بکوچ های طویل آنطرف
تاخت بعد انقضای ایّام معدودة نواب نامدار از دارالاماره

سریرنگ پیشتن نهضت فرموده در سواد رتن گرّی خیمه زد و اهل بنگاه و اثقال کارخانجات و توپخانه ذمّهٔ پورنیا دیوان گذاشته و لشکریان همراهی را برای برداشتن ماکولات دو روزه حکم داده با سواران تیز جلو و سپاهیان بار تندرو ایلغار فرموده در عرصهٔ دو روز و شب طیّ بوادی و صحاری نموده شب سیوم بر سر لشکر سپه سالار نواب بسالت جنگ ریخت و به شیلک بنادیق و طعن نیزه و چکاچاک شمشیر و شپاشاپ تیر شور قیامت برسر آن افتادگان بستر بیخبری برانگیخت دران شب تاریک هرکه بطلب اسپ دوید در مغاک عدم شتافت و هرکس به پیچیدن دستار دست بالا کرد غنچهٔ پیکان بر سر یافت ؛

نظم

شب تیره از تیغ رخشان شده ستانها چو انجم درخشان شده
شب تیره از شدّت بعث ونشر خبردار می کرد از روز حشر
ز بس کشتگان خفته اندر مغاک نمانده دگر جای در بطن خاک
سواران رستم دل شیرگیر دل چاک را دوختندی به تیر
یلان سبکدست بی ترس و بیم زده بر کمرگاه دشمن دو نیم

فرو برده سر ساچمه در بدن چو زنبور در خانهٔ خویشتن
شب تیره از گرد شد تیره تر سلامت نمانده نه پا نه سر
دران هنگامه قیامت نشانه که کسی خبر از خویش و بیگانه
نداشت هرکسی بهر طرف که اتّفاق افتاد بی اسپ
و سلاح بحالی که نصیب کس مباد روبفرار نهاد سپه سالار
آن لشکر هزیمت اثر سر و پا برهنه تنها افتان وخیزان
درمیان سپاهیان موشیر لالي فرانسیس که بقاعدهٔ
ولایت خود در یزک داري هوشیار بودند رسید و فرانسیس
مذکور آن مرغ نیم جان را در قفس امان نگاهداشته
اتواپ گرد لشکر خود داشته از رزمگاه بیرون شتافته
صحیح و سالم بهادهوني رسانید چون دران شب تیره که از
گرد و غبار چشم انجم خیره بود نواب حیدر علي خان بهادر
بنواختن شادیانه حکم فرمود و صدای کوس و طنبور گوش
سیّحان ملاء اعلی از گلبانگ نصرت برآمود راجهٔ محصور
از بالای بروج حصار شاعل افروخته پیک نگاه برای دادید
آن هنگامه دوانید تا که زباني هرکاره او را از ورود مسعود
نواب حیدر علي خان بهادر و مقتول شدن لشکریان
سپه سالار و رفتن موشیر لالي با آن هزیمت نصیب
خبر رسید چنان رعب و هراس بر خاطرش غالب

شد که ناموس خود و قدری خزانه وجواهرات که بآن
سرعت برداشتن توانست بار کرده از دریچه
عقب قلعه برآمده سمت بیجاپور چنان شتافت که
بعد ازان کسی از حال مرگ و زیست او خبر نیافت
علی الصّباح حینیکه نواب والاجناب مصروف ضبط تمامی
خیام و افیال و اسپان سپه سالار بود نوید سراسر امید
فرار نمودن راجه و بی جنگ فتح شدن حصار بگوش رسید
نواب حیدر علی خان بهادر معتمدان را برای جمع آوردن
اسباب مغروته لشکر سپه سالار گذاشته خود برجناح
استعجال شتافته داخل قلعه گردید و بی منازعت و ممانعت
اغیار اموال بی قیاس که اسلاف آن راجه در سنین
و قرون بی شمار دران حصار سپهر آثار فراهم ساخته بودند
بتصرّف اولیای دولت نصرت مدار رسید نواب
معلّی القاب بشکر این عطیّهٔ عظمی و موهبت کبرا جبین
نیاز بدرگاه کریم کارساز بسجدهٔ عبودیت نور آگین
ساخته لوای شوکت برافراخت و برآوردن پنبه غفلت
از گوش نواب بسالت جنگ برذمّهٔ همت والا
نهمت واجب و لازم دانسته در سواد ادهونی رسیده
قبّهٔ بارگاه باوج ماه بلند ساخت و روز دویم بنواب بسالت جنگ

زبانی معتمدی پیغام فرستاد که از دو ماه لشکر ظفر پیکر در تاب
و تب اسفار گرفتار است و طلب خزاین از دار الاماره
متعذر و دشوار لازم که مبلغ ده لک روپیه بالفعل برای انجام
لابدّیات فوج ظفر موج ارسال سازند والا بهر نوعی که
مناسب باشد فکر وصول آن بعمل خواهد آمد نواب بسالت
جنگ چون نهنگ یلا راد هن کشاده دید بی چون و چرا
زر مطلوب ارسال داشت و زمانه سازی را کار فرموده
بترسیل مکتوب اتحاد اسلوب بنای دوستی گذاشت
بعد انفصال این معامله نواب همایون طالع چوب تادیب
در دست اقتدار گرفته بطرف دهونسا طبل کوچ کوفت
و محمد علی کمیدان هم بافوج همراهی خود از یکطرف بمقابله
لشکر ابراهیم خان دهونسا رو آورد چون صدای آمد آمد
لشکر ظفر پیکر بگوش دهونسا رسید تباهی لشکر سپه سالار
و انقیاد پذیرفتن نواب بسالت جنگ را ترجمان
حال خود دانسته بی جنگ و پیکار طبل باز گشت نواخته
برجعت قهقری بحیدر آباد باز گردید یغماگران لشکر نواب
حیدر علی خان بهادر لشکریان دهونسا را چون کاه گوسفند
در پیش انداخته بضرب چوبدستی خوب پشت
و پهلو نرم کردند و چهل و پنج مهار شتر محموله اشیای

نفیسه توشکخانه و ده ضرب توپ و سی زنجیر فیل و اسباب لشکریان بقبضهٔ تصرّف آورده زده تارای جور تعاقب کردند و مرار راؤ حیله گر که در لشکر دهونسا بوده و شب و روز ترغیب و تحریص دی بر تخریب ممالک محروسهٔ نواب حیدر علی خان بهادر می نمود و همبرین نمط حلیم خان حاکم کرّپه و راجهٔ چیتل درگ که هر سه تن چون ارواح ثلاثه در قالب ابراهیم خان گنجیده بهیجان مواد فاسد می کوشیدند چون دیدند که از آن کوس بی مغز صدای برنخاست آن هر سه کس از وجدائی گزیده بدار القرار خود رفتند و نواب والاجناب عروس فتح و نصرت در آغوش کشیده بسمت بلّاری نهضت فرمود؛

ذکر تسخیر فرمودن نواب حیدر علی خان بهادر قلعه گتّی و توابع آنرا بزور شمشیر عالم گیر و گرفتار نمودن مرار راؤ فتنه آثاررا درکمند تدبیر که در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری بوقوع رسید؛

مرار راؤ از مشاهدهٔ دولت خداداد نواب حیدر علی خان بهادر همیشه تخم حسد در مزارع سینهٔ خود می کاشت بدرم

و قدم و قلم قاصر نشده در انهدام قصر شوکت نواب همّت
می گماشت چنانچه در ایّامیکه ترمک راؤ خال مادهو راؤ
پیشوا از پونه رسیده در ملک محروسهٔ نواب عالي
جناب مصدر فتنه و فساد شده بود و نواب حیدر علي خان
بهادر باقتضای مصالح ملکداري محرّک سلسله صلح گردید واو
نیز تلف لشکریان و تحمّل اخراجات لشکرکشي را
مدّ نظر داشته خواست که روابط اتّحاد را استحکم ساخته
مراجعت نماید مرار راؤ ترغیب و تحریص تسخیر ممالک
بالاگهات نموده آتش فتنه را دامن زده بود تا در
جنگ چرکولي صدمه عظیم بلشکریان نواب والاقدر رسید
و ترمک راؤ بی نیل مقصود جان بسلامت بردن غنیمت
دانسته رفت و با این همه نواب دریادل بتالیف
قلب مرار راؤ پرداخته لیکن آن ناتوان بین شب و روز
تدابیر برهمي دولت خداداد می اندیشید و چون از جوانب
دیگر کشاد کارش متصوّر نشد نواب بسالت جنگ ناظم
ادهوني را بعداوت برانگیخت و ابراهیم خان را که در
حیدرآباد بر بستر آرام غنوده بود از تشویق تسخیر ملک
بالاگهات خاک در بستر ریخت نواب والاقدر
اگرچه بالکل از تهٔ کار آگاهي داشت مگر سزای آن بدکردار

موقوف بروقت دیگر داشته درینولا که بفضل کریم
کارساز لشگر بسالت جنگ گوشمال واجبی یافت
و دهونساهم بدوال ستحکم صدای الحفیظ برآورده رواز
میدان تافت نواب والاجناب برچیدن خار از گلشن
اقبال خود صلاح دیده بسمت قلعهٔ گتی که مرار راؤ دران
معه عیال واموال خود جاداشت نهضت فرمود و چون
سواد شهر مضرب سراوقات جاه و جلال شده بایکی از
معتمدان بمرار راؤ پیغام فرستاد که اگر قلعه گتی تسلیم اولیای
دولت قاهره نماید تعلقه شوند که مکان سیر حاصل و بانزهت
و صفاست به تیول او مقرّر میفرمایم و آن تعلقه همیشه از
تصادم تاخت و تاراج لشکر حیدری مصئون ومحفوظ خواهد ماند
لیکن راؤ موصوف مطلق این گوهر شهوار نصایح را که
سراپا موجب جمعیّت خاطرش بود بگوش رضا جانداد
نواب والاجناب چون دید که کار از مدارا در گذشت
آخرکار به بهادران لشکر شکن حکم محکم صادر فرمود که قلعه
را محاصره نمایند وبرای افتتاح آن درحکم توجّه برگمارند بمجرّد
ورود حکم قضا توأم بهادران نصرت شعار اتواپ قلعه
کوب برفراز بلندی ها کشیده پیام دندان شکن بزبانی
سفیران گوله ارسال نمودند وازآنطرف مرار راؤ

هم ازینرو که دود نخوت بدماغش پیچیده بود جواب سوالات این طرف بتقریر وکلای هم جنس حواله می نمود آخر مرار راؤ چون دید که بهادران لشکر حیدری هر روز خیره شده بچیره دستی کار از پیش میبرند واز گوالیل اتواپ وقنباره ضرب کلی بسکنه وامکنه قلعه میرسانند بحفاظت برج وباره پرداخته جنگ را طول میداد و هر روز خطوط متواتر بصحابت قاصدان روانه پونه میساخته اعانت می جست مگر سپاهیان یزک که بحکم نواب حیدر علی خان بهادر برای انسداد رسیدن رسد بقلعه برطرق وشوارع محافظ بودند قاصدان مرار راؤ را معه مراسلات گرفته بحضور می آوردند ازین جهت تیر تدبیر بهدف مراد نمی رسید آخر الامر چون ایام محاصره بطول انجامید واز هیچ طرف مدد وکمک نرسید وآب تالاب که اندرون حصار موجب زیست خلایق بود خشک گردید مرار راؤ عاجز شده وکیل از جانب خود بحضور نواب پوزش پذیرزود بخشش دیرگیر فرستاده استدعای عفو جرایم نمود نواب سپهر جناب برسکنت او بخشوده عنایت نامه مشعر نوید امان جان بذریعهٔ وکیلش مرحمت فرمود ومرار راؤ بسواری پالکی معدودی از خدمتگاران همراه گرفته

در لشکر ظفر پیکر داخل شد کارپردازان درگاه حسب الارشاد
او را در خیمه علحده فرود آوردند و بهادران قلعه شکن بموجب
ارشاد نواب سپهر جناب تهانه مستحکم در قلعه قایم
کردند مرار راؤ هرچند لبجاجت کرد و مستدعی ملاقات
شد مگر عرض او پیرایه استجابت نیافت و بعد دو سه
روز اهل حرم او را بعزّت تمام از قلعه بیرون آورده باد
سپردند و مرار راؤ را معه ناموس او بسریرنگاپتّن بردند
بعد این فتح نمایان و ضبط شدن اموال بی پایان نواب
حیدر علي خان بهادر برای انتظام تعلقه سوندر لوای نصرت
برافراخت و بهمین مقام معروض پیشگاه جاه و جلال گردید
که کارپردازان پونه از نوشتجات نواب بسالت
جنگ خبر محصور شدن مرار راؤ شنیده چهل هزار سوار
برای کمک او روانه ساخته بودند مگر آنجماعه قریب
کورگ رسیده چون خبر مسخّر شدن قلعه گتّي و مقید شدن
مرار راؤ شنیدند بپونه برگشتند در خلال این حال مزاج
تقدس امتزاج جناب مستطاب نواب معلّی القاب
از محمد علي کمیدان مکدّر گردید از آنجا که طبع او مایل اسراف
شده بود زیاده از دخل خرچ می نمود و مضمون آیه کریمه والله
لایحبّ المسرفین بخاطرش نمیداشت این معني ها بر خاطر

اقدس گران آمده اورا از نظر انداخت لیکن پرورش او بهر نهج منظور خاطر دریا مقاطر بود مگر چون از اسراف دست بردار نمیشد و بی اجازت حضور مصدر صرف اموال کثیر می گشت چشم نمائی بچشم مرحمت واجب شمرده رساله اش هم از وی جدا ساخته وظیفه شایسته برای او ماهواري مقرر نمود و همدرین اثنا قلعچه هرپل وتعلقه نیگت گیري که مرار راؤ بتعدّي از تصرّف راجه برآورده در قبضهٔ خود داشت بضبط اولیای دولت خداداد درآمد ؛

ذکر تسخیر چیتل درگ و گرفتار شدن راجه مقهور بعنایت رب غفور با دیگر سوانح که در سنه یکهزار و یکصد وهشتاد هجري بظهور رسید ؛

پوشیده نماند که در ایّام ماضیه که نواب والاجناب باطفای نوایر فساد راگهو پیشوا تعلّق خاطر داشت شخصی از کارپردازان هرپن هلّي که نواخته و پرداخته راجه چیتل درگ و واقف از حالات لشکر و ذخایر و اموال او بود از آقای خود طریق بغاوت پیموده بحضور انور نواب حیدر علي خان بهادر رسیده در پی انهدام قهر شوکت راجه سطور ساعي جمیله بکار می برد و همیشه خاطر عاطر نواب ممدوح را برای

تسخیر چیتل درگ ترغیب وتحریص می نمود چنانچه نواب والاجناب روزی چند هیبت جنگ بخشي را هم معه فوج بدانطرف تعین فرموده بود چنانچه تفصیل این حکایت در اوراق سابق رقم زده کلک بیان گشته بعد چندی راجه چیتل درگ بودن آن شخص که غمّاز رازهای نهاني او بود درحضور نواب بهادر موجب زوال وفنای دولت خود اندیشیده بحضور عرضداشت ارسال نمود که اگر آن شخص بدارالمقر از حضور رخصت شود بصحابت او پیشکشي لایق بحضور ملازمان ارسال خواهم داشت نواب والا جناب معروضه اورا قرین صدق تصور فرموده آن کارپرداز را معه مرزبان آنجی برای اصلاح کار ودولتخواهي سرکار مامور فرموده رخصت انصراف ارزانی داشت چون آن کارپرداز بخدمت سوم سنکر راجه چیتل درگ فایز گشت آن مزوّر حیله گر برای تالیف قلب رمیده اش خلعت گران بها وگلوبند مروارید وپدک الماس وغیره عطا کرده زمام مهام تمامي امورات مالي وملکي باو مفوّض نمود کارپرداز مذکور از آنجاکه بد فطرت وتنگ حوصله وکم مایه بود درعرصه چند روز آبروی بسیار کس از رعایا را بخاک ریخت راجه اگرچه از تعدّي او بجان آمده بود مگر قابوی وقت

میجست عاقبت الامر چون بیباکی و سفّاکی آن کار پرداز
از حد گذشت و حوصلهٔ راجه تنگی کرد روزی آن بد اطوار را
براسپ خاصه خود که زین مطلّا و مرصّع داشت سوار کرده
عنایت های بیش از پیش بحالش مبذول ساخته در مغالطه
انداخت بعد لمحه که کار پرداز بخانهٔ خود رفت راجه مکّار
ده نفر از عیّاران خونریز با خنجرهای تیز در حجره نشانیده آن
کار پرداز را ببهانه آنکه مصلحتی ضروری درمیان آوردن
است از خانه باز طلبید کار پرداز مذکور بی تکلّف حاضر شد
وحسب الامر راجه دران حجره که خلوت گاه قرار یافته
بود در آمد بمجرّد رسیدنش آن ده نفر گماشتگان عزرائیل
برسرش تاختند و بضرب خنجر جد پلیدش بخاک
و خون انداختند راجه زیرکی بکار برده باندیشه آنکه مبادا
باستماع خبر کشته شدن کار پرداز آتش غضب نواب
حیدر علی خان بالا گیرد بنابران بمقتضای دور اندیشی از
لم تراش انگشت دست خود بریده لباس خود خون آلوده
ساخت و مرزبان آنچی رافی الفور پیش خود طلبداشته
گفت که فلان کار پرداز حقوق نمک و پرورش من
اموش کرده خنجر بر من راند چنانچه دستم بریده شد مگر
زمانم چابکی بکار برده مرا از شر او رهانیدند و آن وخیم العاقبت

را بدار البوار فرستادند لازم که شما مهربانی کرده بحضور
نواب حیدر علی خان بهادر عرضداشت نمائید و عذر بی تقصیری
من بخواهید چون این واقعه از معروضه زمیندار آنجی بسمع
اقدس نواب بهادر رسید بنا بر اشتغال بدیگر امورات
ضروری و نظم و نسق پرگنات و قلعجات آن نواحی
اغماض عین فرموده سزای راجه چیتل درگ بروقت
دیگر ملتوی داشته بود درینولا که نسیم نصرت و ظفر از
مهب عنایت حضرت خالق داور بر شقهٔ لوای جهان
کشای نواب فریدون فر وزید فیض الله خان که از سرداران
معتبر بود برای گوشمال آن راجه با فوجی گران دستوری
یافت و فیض الله خان بی آنکه کار بجنگ منجر شود آن
سفیه ناعاقبت اندیش را بمسلک سلامت رهبری
نمود و آن سرکشته تیه ضلالت هزار اشرفی و هفتاد هزار
روپیه جرمانه گستاخی ها سوای پیشکش مقرری قبول کرد
چون این مراتب از معروضه فیض الله خان بحضور اقدس
لمعه ظهور یافت برهمی ریاست قدیم راجه مذکور منظور
خاطر ملکوت مناظر داشته بعنایت خلعت و سند بحالی
ملک بدستور سابق مرحمت فرمود و فرمان قضاجریان
بنام راجه شرف نفاذ یافت که فوجی از همراهیان خود

متعین لشکر ظفر پیکر میداشته باشد چون نوید امان جان
و مال بآن بدخصال رسید بفراغ خاطر بمقرّ حکومت خود
استقرار ورزیده دوهزار پیاده و شش صد سوار روانه
اردوی معلّی ساخت درین عرصه نواب ثریّا جناب
از سنجیر گوری کوتة و مکال و دوبری و غیره فراغت
یافته و تهانجات گذاشته راجه چیتل درگ را بملازمت
طلبید لیکن آن حیله جو بمعاذیر ناموجّه در حاضر شدن تقاعد ورزید
پس نواب حیدر دل بوساطت دیگر راجگان که در
لشکر فیروزی اثر بار یاب سعادت ملازمت بودند
بآن سفیه ارشاد فرمود که خیریت او دران است که
قلعه چیتل درگ بتصرّف اولیای دولت قاهره گذاشته
خود حلقه اطاعت بگوش کشیده درعاگر نصرت مآثر
حاضر باشد و بجاگیر پنجاه هزار روپیه قناعت نماید مگر آن ابله
برمتانت قلعه و وفور اذوقه و آلات حرب مغرور شده
گوهر مواعظ را بگوش رضا جانداد و دیگر سرداران
کافرکیش را که مطابق آئین ضلالت آگین خود جنگ
با اهل اسلام موجب مثوبات اخروی تصور می نمودند باخود
یکدل و یکزبان ساخته پیمان را باعهود و ایمان مغلّظه موکّد
ساخت و شعاب جبال را به پیادگان جرّار مضبوط

گردانیده باستحکام برج و باره قلعه پرداخت چون این وقایع ناملایم معروض حضور انور گردید نواب هلال رکاب باتوپخانه آتش بار و افواج خونخوار روبدان نواحی آورده عرصه یکسال مساعی کشورکشائی بکار برده و هزاران هزار کفّار نابکار را علف تیغ بیدریغ ساخته وتمامی کمین گاه های اطراف قلعه را بقبضهٔ تصرّف خود آورده قریب قلعه نزول فرمود وحسب الفرمان قضاجریان بهادران قلعه شکن آن حصار فلک آثار را محاصره نموده توپ اندازی آغاز نهادند وهر روز از درون قلعه گروهی از جان بازان بیرون شتافته داد کوشش و مردانگی میدادند واگرچه بیل داران لشکرقاهره تیشه وتبر را برفسان مردانگی آب گری نموده اشجار اطراف قلعه را بریده وبرسر راه برآمدن متحصّنان خاربست مستحکم کشیده بودند وگوله اندازان چابکدست برفراز کوه بیخ که شمالی قلعه بمنزله سرکوب است اتواپ برآورده هرروز لختی از دیوار قلعه منهدم میساختند مگر محصوران شبانه بکارگل دیواری جدید بنانهاده بجنگ می پرداختند وازبس قساوت قلب گاه گاه وقت شب از طرق نامعروف برمورچال حیدری ریخته درقتل قاصر نبودند وسرهای بهادران شهیدرا دررشته کشیده ومانند تسبیح بگلوی خود انداخته

از راجه جوایزکلی می ربودند نواب فلک جناب از امتداد
ایّام جنگ دلتنگ شده محمد علي کمیدان را کلید افتتاح
قلعه تصور فرموده برای احضار حکم فرمود بدر الزمان خان
وعلي زمانخان وغازي خان او را حاضر آوردند چون شرف
قدمبوس دریافت نواب مستطاب از راه نوازش
خداوندي رو بحضّار کرده بر زبان گوهر بار گذرانید که چون
محمد علي اسپان وفیلان بفقیران می بخشد پس ما بدولت
بغازیان ومجاهدان که تیغ زنیها مینمایند کدام چیز عطا فرمائیم محمد علي
زمین ادب بوسیده عرض نمود که هر چه ارشاد میشود
عین صواب است مگر ازین چه خوشتر خواهد بود که کمترین
غلامان سرکار اسپ و فیل بفقیران بخشد مگر
عنایت مناصب و جاگیرات که خاصهٔ ذات اقدس
است اگر بعمل می آورد البته مجرم میشد نواب دریادل
ازین جواب لب مبارک به تبسّم آشنا فرموده محمد علي
را بعنایت خلعت فاخره و پدک مرصّع وگلوبند چهارده سلک
مروارید بیش بها و في نفر دو روپیه ماهواري اضافه
جوانان رساله اش سرفرازي بخشیده به تسخیر قلعه
فرمان داد و محمد علي چون بفیض صحبت فقرا چندان دلبستگي
باموال دنیا نداشت بمجرّد رسیدن به خیمه خود اجناس

انعام حضور را فروخته طرح ضیافت دوستان و فقرا
و لشکریان انگیخت و همتی از درویشان خواسته
و سلاح نبرد آراسته باهمراهیان خود در همان شب برساباطی
که برای حفاظت قلعه ازان صعب تر مقامی نبود حمله آورد
و بزور بازوی شجاعت آنمکان سخت را که در کریوه
ناهموار واقع بود بتصرف خود در آورد و اگرچه از جماعه
مخالف دو سم هزار کس جوشن مردانگی در برکرده در
کشش و کوشش قصور نکردند مگر از ضرب تیغ بهادران
اسلام سر انداختند و هر روز آثار عجز بر محصوران هویدا میشد
حتی که از بیم پلارک خاراشگاف از قلعه برآمدن و باجنود
اسلام چهره شدن موقوف کردند و چون سیبه و ساباط
بهادران لشکر ظفر اثر قریب قلعه رسید ترس و هراس
بر خواطر متحصنان مستولی شده جوق جوق بحیله و بهانه آوردن
هیمه و کاه و دیگر اجناس ماکول از قلعه برآمده در لشکر فیروزی اثر
داخل شده در سایهٔ عاطفت بامان جان بسر می بردند
لیکن قریب شش هزار پیاده که همجنس راجه و از قدیم
الایام نمک خوار او بودند از سر جان برخاسته از بروج
قلعه و پناه سنگستان به تفنگ اندازی مستعد مانده
آسیبی بعساکر نصرت مآثر میرسانیدند بدین رنگ

چون عرصهٔ ممتد منقضي شد و طول جنگ اختصار نپذيرفت
نواب فلک جناب تدبير افتتاح قلعه بدل الهام
منزل قرار داده پنجهزار پياده کرناٹکي و دو هزار سپاهيان
بار و يک هزار سوار برای تاخت و تاراج نواحي قلعه
تعين فرموده خود بدولت و اقبال معهٔ اردوی کلان طبل
کوچ نواخته بفاصلهٔ چهار فرسنگ مضرب خيام جاه و جلال
ساخت و علت غائي اين ارادہ چنان بود که اگرچه راجهٔ باغي
خيره شده از قلعه بميدان رو آرد بيکبار يورش فرموده
برسرش بايد تاخت ازين مقام ميرعلي رضاخان بجهت
رفتن خانه خود شرف رخصت حاصل نمود و نواب
معلّي جناب بزبان گوهربار بخان مذکور ارشاد کرد که از
حالات ماند و بود و مافي الضمير نواب حليم خان حاکم کرّپه
دريافته مفصّل معروض پيشگاه حضور سازد که برجادهٔ مستقيم
اطاعت ثابت قدم است يانه از آنجا که پيشکاران
قضا و قدر در انصرام مهام نواب حيدرعلي خان بهادر ساعي
بودند و هر عقده که پيش می افتاد بناخن تقدير می کشودند
درباب افتتاح قلعه چيتل درگ که موجب خلجان خاطر
الهام مناظر نواب بهادر بود از مکمن غيب تدبيری دلپذير
بعرصهٔ شهود جلوه گر شد تبيين مقال اينکه مرزبان ديگر

خسر راجه چیتل درگ که بادامادخود در قامه تحصّن داشت
اورا دو پسر سعادتمند بودند روزی برای پرستش
بتخانه که بیرون قلعه بفاصله یک فرسخ بود اجازت
گرفته هر دو برادر باچند سوار و پیاده ره نورد شدند بعد رفتن
شان غرض گویان خانه براندازی راجه چیتل درگ ظاهر ساختند
که هر دو برادران نسبتی تو برای ملازمت نواب بهادر
رفتند همین که این خبر سامعه خراش آن ادبار نصیب شد
بی تامّل وتفحّص آن خسرالدنیا والآخرة سرخسر بی گناه خود را
بدشنهٔ بیداد از تن جدا ساخت واموال اورا غارت
کرده خانه اش را بآتش بیداد بسوخت چون این واقعه
جگر سوز بگوش آن هر دو برادر رسید بمشیر کار خود
مشورت کرده سراز پا نشناخته بلشکر ظفر پیکر نواب
ثریاجاه تاختند وجبین ضراعت برآستان فیض نشان
سوده خاک آن عتبهٔ قدسیه را صندل پیشانی سعادت
ساختند نواب دریادل بر بیچارگی آنها ترحّم فرموده بمعرفت
راجه هرپن هلی هر دو برادر را رخصت بار بخشیده بعطای
خلاع فاخره وجواهر گران سنگ بنواخت و بعد فتح
بعنایت سند بحالی تعلّقه های موروثی شان کامیاب
وامیدوار ساخت چون هر دو برادر را اطمینان حاصل شد

کمر اطاعت بر میان سعادت چست بسته از حضور
رخصت رهنمائی یافتند و همراه فوج قیامت اثر از راهی
که تنگ تر از دل بخیلان و پرپیچ و تاب چون کاکل
عنبرین مویان بود بر فراز قلّه های شامخ آن جبال فلک
تمثال بشتافتند غازیان شیر صولت و تهمتنان اسفندیار
صلابت تا عرصهٔ یک هفته محنت شبانه روزی اختیار
کرده بپرانیدن سنگهای کلان از قنباره ارّاده دهان بسیار
کس را از محصوران از بار متاع هستی شبکدوش
ساختند و بغرّیدن اتواپ آتش افشان و شیلک
بنادیق جانستان صدای صور قیامت در گنبد نیلگون
در انداختند از هر سو گوله اندازان بدرخشیدن آتش
باروت دل معاندان آب دیده بر محصوران میخندیدند
و از هر جانب غازیان لشکر اسلام بر جماعه مقاهیر که از قلعه
برآمده عازم گریز بودند دست ستیز کشوده و اسلحه و اموال شان
بزور بازوی همّت می ربودند چون پریشانی جمعیّت مقاهیر
بنهایت رسید و غلغله فریاد و فغان ایشان بگوش خالی از
هوش راجه رسید بجوش شجاعت که محض جهالت
بود اسلحه جنگ بر تن خود راست کرده از قلعه برآمده دید
که مردان کاری او بر خاک افتاده اند و نام داران لشکرش

از ضرب دست غازیان لشکر اسلام چون اجساد بیحس و حرکت سر بر خاک نهاده اکثری از وجع زخم های منکر بیقرار اند و سلامت ماندگان سرگرم فرار راجه هر چند بر پیادگان و مستحفظان قلعه بانگ زد که یاران کجا می روید برگردید لیکن بر شور و شغف او کسی گوش ننهاد و هریک براهی افتاد راجه چون بخت را سرگشته دید و اقبال را برگشته ناچار بحالت اضطرار چون نقش دیوار ساکن باستاد درین اثنا محمد علی کمیدان با بهادران لشکر نصرت قرین بی ممانعت اغیار درون حصار درآمد و بر در عرم سرای راجه و دیگر کارخانجات ثروت او مستحفظان معتمد گذاشته و راجه را همراه خود گرفته سعادت ملازمت نواب سکندر طالع حاصل نمود و نواب ارسطو رای راجه را معه منتسبانش روانه سریرنگپتن ساخته و در قلعه تهانه مستحکم مقرر فرموده و شادیانه فتح نواخته پایه عزت و اعتبار محمد علی کمیدان بیش از پیش افزود و مجاهدان لشکر را که در افتتاح قلعه شجاعت نموده بودند بعطای انعامات لایقه خوشدل فرمود ؛

مفتوح فرمودن نواب حیدر علي خان بهادر قلعه
کنچي کوټه وغیره به کلید عنایت ایزد منان وگرفتار
شدن حلیم خان حاکم کټپه وتباه شدن آن خاندان ؛

چون نواب علي جناب بکدوکاوش سه سال در
اواسط سنه یکهزار ویک صد ونود ویک هجري از
تسخیر قلعه چیتل درگ وانتظام محالات وپرگنات توابع
آن انفراغ کلي حاصل نمود بخاطر الهام مناظر چنان خطور نمود
که عیار طلای اخلاص دولتخواهان گرفتن وآزمودن کنون
ضمیر معاندان این دولت خداداد برذمه همّت جهان
کشا واجب ولازم است بنابران دو سه روز عمدا اظهار
تمارض فرموده باچند خواص واقف اسرار درخیمه خلوت
برسند راحت اتّکا فرمود وامرای نامدار حسب الاشاره
عالي خبر انتقال آن جان عالم ازین جهان باطراف دراندا ختند
وصندوقي درمخمل سیاه گرفته واز عنبر وکافور اندوده باجماعه
مولودخوانان بطرز اهل اسلام روانه سریرنگپتّن ساختند اگرچه
اهل کاران خردمند درضبط وربط مهمّات چنان ید بیضا نمودند
که مطلق تخلّلی درانضباط ملک ومال راه نیافت مگرچون
تمامي لشکریان که افزون از شمار بودند پی باصل مدّعا وباعثه

کار نبرده بودند از واديد تابوت جامه های شکیبائی قبا کردند
و نعرهٔ آه و واویلا و وامصیبتا تا چرخ اثیر رسانیدند چون وقایع
ناملایم باطراف عالم منتشر گشت تمامی هواخواهان و صداقت
کیشان دولت خداداد بعزا نشستند الا نواب عبدالحلیم
خان حاکم کرپه که از طرف نواب بهادر خار خار حسد
در سینه داشت بمجرّد استماع این خبر سجدات شکر
مودّی ساخته انواع شیرینی بمردمان شهر تقسیم نمود و شادیانه
بنواخت چون این خبر بگوش راستی نیوش نواب
حیدر علی خان بهادر رسید نوایر غضب حیدری التهاب
پذیرفت و مانند خورشید نیمروز که از تتق ابر برآید از
خلوت خانه بکمال جاه وجلال بیرون خرامیده بر مسند اقبال
تکیه زد و از سران لشکر فتح پیکر و قلعه داران اطراف که
آثار نمک بحلالی ها بظهور رسانیده بودند خوشدل و مطمئن
شده فراخور حال هریک خلاع فاخره و جواهر و اسپ
و فیل و سلاح عنایت فرمود و بساعت سعود و اوان
محمود پیش خیمه والا بطرف کرپه روانه نمود همدرین
اثنا از عرضداشت میر علی رضا خان مناکشف ضمیر انور
گشت که حلیم خان در اجتماع سپاه و آلات حرب
و پیکار مشغول است باصغای این مضمون زیاده تر بحر غضب

بجوش آمد و آن حیدر دل غضنفر مال باکمال شوکت و اجلال تمامی سپاه رزمخواه و توپخانه همرکاب نصرت داشته بصوب کرّه نهضت فرمود نواب عبدالحلیم خان چون آن سیل دمان را متوجّه طرف خود دید از انهدام قصر شوکت خود اندیشیده محمد غیاث نام معتمد خود را بعهده سفارت روانه حضور انور ساخت و آن وکیل کاردان سعادت بار دریافته خواست که بآب ملایمت و لجاجت آن آتش سوزان را فرونشانیده بنای آشتی را بدستور سابق مستحکم سازد لیکن چون مکنون ضمیر نواب عبدالحلیم خان بر ردی روزافتاده بود نواب والاجناب چین غضب بر جبین افگنده بوکیل خطاب فرمود که موکّل تو حقوق سلوک ما را فراموش کرده و از شعلهٔ غضب ما اندیشه نکرده دود نخوت بدماغش پیچیده است این بار یقین داند که ناشنیدنی ها خواهد شنید و نادیدنی ها خواهد دید و بالفعل که محرّک سلسله یگانگی و مظهر دولتخواهی میگردد چون باستماع خبر انتقال ما بدولت تقسیم شیرینی کرده نوبت نواخته بود دیگر دلیل و برهان برهواخواهی ضرورت نیست علاوه آن چون زبانی جواسیس راستی ترجمان پیرایهٔ انکشاف یافته که عبدالحلیم خان بگردآوری

سپاه مشتغل است از آنجا که نهنگ شمشیر فوج ظفر موج تشنهٔ خون عدو است زود برود و بمو کل خود بگو که اکنون کار از رفق و مدارا درگذشت جنگ را آماده باشد اینک رسیدیم محمد غیاث چون دید که درین مرتبه آتش غضب نواب بهادر بآب تدبیر مظفی نخواهد شد و اگرچه مزاج وهاج نواب معلّی القاب نهایت حلیم و سلیم است مگر بقول مشهور نعوذ بالله من غضب الحلیم این بار یقین است که گوشت و استخوان حلیم خان در مطبخ عزرائیل صرف حلیم شدنی است آغر ناچار شده بی نیل مقصود برگشت و آنچه دیده و شنیده بود پیش آقای خود ظاهر نمود بعد ایّام چند معروض پیشگاه جاه و جلال شد که نواب حلیم خان فوجی بسرگردگی برادرزادگان خود بطرف دهور فرستاده بود چنانچه بامیر علی رضا خان جنگ اتّفاق افتاد و دران رزم غلبه از طرف افاغنه بظهور آمد نواب حیدر علی خان بهادر باستماع این خبر پای عزیمت در رکاب همّت آورده بامردان رزم آزما ایلغار فرمود و از برق و باد پیشی جسته در شب تار بر سپاه دشمن ریخت و بضرب تیغ و سنان و توپ و بندوق و بان آتش فشان شور محشر برانگیخت برادرزادگان حلیم خان چون شیر از هٔ جمعیّت

فوج همراهي گسيخته ديدند باوصف ناتجربه كاري ها پاي جرأت
افشردند و چابكي ها بكار بردند آخر چون معاينه نمودند كه اختر
طالع ازاوج روبه حضيض نهاده و ابواب بلا از هر جانب
كشاده است بر پشت افيال برآمده نقاره زنان راه كرنه
گرفتند نواب والاجناب بدريافت اين خبر باسواران
تيز جلو بتعاقب شان عنان گسسته راند چون مسافت
چهار فرسنگ طي شد و سواري خاص قريب آبادي
بانس هلي رسيد صبح روشن بديد و بچشم بهادران لشكر
نصرت اثر صورت خويش و بيگانه محسوس گرديد پس
جماعه اعدا را از هر جانب درميان گرفتند و بازار ستيز
و آويز گرم گشت افاغنه اگرچه كمتر بودند مگر از آنجاكه بادهٔ
نخوت در كاسهٔ دماغ اين قوم ريخته ساقي تقدير است
مطلق از كثرت فوج قيامت موج هراس نكرده بضرب
تيغ دودستي ميدان پيكار را رشك لاله زار ساختند
و بقوت بازوي بهادري دو هزار جوان كارآمدني از لشكر
فيروزي پيكر از پا افكنده لرزه بجان رستم داسفنديار
انداختند برادرزادگان نواب عبدالحليم خان داد تيراندازي
داده مورد تحسين دوست و دشمن گرديدند و از طلوع آفتاب
تانصف النهار بازار كارزار گرم داشته در قلعچه كه ميان

راه بود درآمده نفسی چند که از حیات مستعار باقی بود
آرمیدند گوله اندازان لشکر ظفر پیکر حسب الامر والا
به شلک اتواپ پرداختند و بضرب گلوله های کوه انداز
دیوار حصار را منهدم ساختند نوجوانان افغان اگرچه دران
هنگامه محشر آشوب دلیرانه جنگیده داد مقاتله دادند مگر آخرالامر
بضرب پلارک مغفر شگاف بهادران حیدری سپر انداخته
سه صد جوان از ایشان در دام اسیری افتادند نواب فلک
جناب بعد این فتح نمایان شادیانه نواخته و اسلحه لشکریان
افاغنه اسپان و شتران و فیلان وگاوان بار بردار و خیام
و ملبوسات بضبط سرکار درآورده پیشتر نهضت
فرمود و بیک حمامه رستمانه شهر کرپه را مسخر فرمود و سواد
آن شهر لطافت بهر را مضرب سرادق اقبال ساخته
رشک سپهر بوقلمون نمود و بکار پردازان درگاه جاه
و جلال قدغن بلیغ بکار رفت که هر دو برادرزادهٔ حلیم خان
را در خیمه علحده فرود آرند و باقی اسیران افاغنه را در خیام
جداگانه نظر بندد اشته جوانان قوی پنجه برای حفاظت برگمارند
علی الصباح نواب حیدر علی خان بهادر به ابو محمد که ملازم
دولتخواه قدیم و سرحلقهٔ یساولان حضور بود فرمان داد
که پیش آن نوجوانان رفته بملاطفت و چرب زبانی

اسلحه شان بستاند ابو محمد حسب الحکم پیش آن
ناتجربه کاران رفته ظاهر نمود که خاطر مقدّس نواب عالي جناب
بمشاهدهٔ جلادت و تهوّر شمار از پایهٔ غضب فرو تر آمده
بر سر ترحم و شفقت است و منظور ضمیر الهام تخمیر
چنان که شمار ابکارهای عمده و خدمات لایقه بنوازد و بجلدوي
این شجاعت و همّت بدرجهٔ اقصی سرفراز سازد درینحالت
اسلحه را که منشاء فساد و مورث اساس عناد است
باخود داشتن باعث افزوني تشکیک و موجب
افزایش شبهه مفاسد است لازم دانائي آنست
که اسلحه خود را بمن حواله سازید تا بحضور انور بسپارم
و خاطر مقدّس را از شبهه عناد و اندیشه فساد
برآرم آنجوانان بمقتضای جهالت جبلّي جواب دادند که
خوبیهای عمر گذشته معلوم بالفعل تا جان داریم میکوشیم
و گرفتن اسلحه ما تا سر برتن است توقّع نباید داشت چون
ابو محمد این جواب ناصواب بموقف عرض باریافتگان
بارگاه فلک اشتباه رسانید جمعی از پیادگان نیزه بردار
و بندوقچیان را فرمان شد که خودرا بصورت تهدید انگیز درنظر
افاغنه جلوه دهند شاید بدین تدبیر آن سرمستان نشهٔ تهور
اسلحه خود بگذارند همین که پیادگان درخیمه رسیدند و آن

جوانان از سر گذشته دست از جان شیرین شسته‌اند
و آماده تجرّع بادهٔ تلخگاهی مرگ نشسته‌اند از آنجمله چهار
برادر پسران نواب عبد الرّزاق خان دولت زئی که
جبّار خان و رحمان خان و ستّار خان و قادر خان نام داشتند
شمشیرها از نیام آخته بر جماعت نیزه داران و تفنگچیان حضور
انور تاختند و چون برق خاطف غرس وجود چند کس سوخته
عزم درآمدن در سرادق جاه و جلال ساختند درین اثنا
گشکچیان سراپردهٔ اقبال کار سه کس را از ان اجل
گرفتگان تمام نمودند مگر یکی از آنها پای جرأت از دامن
همّت برآورده در صحن خیمه خلوتخانه که نواب عالی جناب
بر صدر مسند شوکت اتّکا داشت درآمد و یکی از ملازمان
حضور تیغ بر گردن آنجوان زده از بارگاه سلطنت سبکدوش
ساخت نواب والاجناب چون جرأت و جهالت
از ان چهار جوان مشاهده فرمود بمقتضای آنکه ریاست بی سیاست
نمیشود برای قتل جماعه اسیران افغانان فرمان داد بمجرّد
ورود حکم قضا توام همه بیاسا رسیدند و لاشها تشهیر شدند
مگر چند نفر که خود را شیخ و سیّد وانمودند از دهان اجل
رهائی یافتند پس از انطفای نوائر این فتنه نواب ذوالعزم
برای حفاظت شهر گروهی از سواران و پیادگان معتمد تعیین

فرموده سواران یغماگر را قدغن بلیغ فرمود تا بطرف سدهوت
که حلیم خان در آنجا ماءمن جسته است بشتابند مگر پیش
از ورود سواران چون عبدالحلیم خان از تباهی فوج و کشته
شدن برادرزادگان و دیگر سرداران لشکر و از دست
رفتن شهر کرته خبر یافت باستحکام برج و باره قلعهٔ
سدهوت پرداخته منادی کرد تا تمامی ملازمان و سکنهٔ
شهر و رعایا شبگیر زده اموال و ناموس خود بنواحی چیتل
که مقام محفوظ است برسانند چون حسب الامر او بعمل
آمد عبدالحلیم خان زر و جواهر خود هم همراه شهریان از قلعه
برآورده روانه ساخت قضارا این خبر بگوش سواران
یغماگر رسید و قوع این حرکت رایادری اقبال بی زوال
نواب حیدر علی خان بهادر تصوّر کرده اسپان تیز خرام
را مهمیز کردند و در اثنای راه دست بران خوان یغما کشادند
و اموال بی قیاس بتصرّف آورده در آنجماعه تیغ بی دریغ
نهادند اکثری از آن گروه شقاوت پژوه بضرب تیغ و سنان
و بنادیق آتش فشان دران صحرای وسیع از تنگنای
هستی برآمدند و آنانکه از نخوست طالع نفسی چند برای صعوبت
کشی ها زنده ماندند در دام اسیری درآمدند روز دوم سواران
یغماگر چون بحضور انور معه اموال مغروته و اسیران حاضر

شدند نواب هلال رکاب آن شجاعت منشان را
بانعام اموال پابند قید احسان فرمود و از آنجا نقاره فتح نواخته
بسمت سدهوت نهضت نمود و بعد طي راه بمنزل
مقصود فایز شده حصار را محاصره انداخت و برای آسودگي
سپاه رزمخواه سواد شهر مغرب سرادقات دولت
و اقبال ساخت عبدالحلیم خان چون صورت قبیح مکافات
عمل خود در آئینهٔ خیال معاینه کرد جنت غم گردید و طاقت
مقاومت طاق دید ناچار با دل سوگوار محمد غیاث را
کرت ثاني برای عذر خواهي و استدعای عفو جرایم خود بحضور
فیض گنجور روانه ساخت نواب والاجناب را از زار
نالیهای نامبرده که شخص زبان آور و وکیل کاردان بود دریای
کرم و ترحّم بتموّج آمد و از زبان گهربار ارشاد شد که اگرچه جرایم
عبدالحلیم خان از اندازه عفو متجاوز است مگر بمقتضای عاجز
نوازي میفرمایم که سلامت جان و حفاظت ناموس
وملک خود اگر خواسته باشد کلید قلعه کنچي کوته و ده لک
روپیه نقد تسلیم اولیای دولت نماید والا بعد گذشتن
کار از اصلاح پشیماني خواهد اندوخت محمد غیاث بی نیل
مقصود برگردیده موکّل خود را از پیام حضور آگاه ساخت
مگر از آنجا که سرانجام ده لک روپیه از طاقت حلیم خان

بیرون بود سر بجیب تفکّر فرو برده لب بلا و نعم نه کشود
چون عرصهٔ سه چهار روز منقضی شد و ازان گذشت بی در
صدای برنخاست نواب والاجناب را ماده غضب
بهیجان آمده میر علی رضا خان را با فوج قاهره جهت افتتاح
قلعه کنچی کوته فرمان داد و آن مرد میدان جنگ بیدرنگ
قاصد آنطرف شده قلعه مذکور را در عرصهٔ یک هفته بگاید
شمشیر و خنجر خارا شگاف تدبیر مفتوح ساخته عرضداشت
متضمّن نوید فتح بحضور لامع النّور ارسال داشت نواب
والاجناب بدریافت آن نوید برای شیلک مبارکباد
امر فرمود و اُمنای کاردان برای انتظام آن نواحی فرستاده
میر علی رضا خان را در حضور طلبیده اشته مورد نوازشات
نمود چون خبر بسنخر شدن قلعه کنچی کوته بحلیم خان رسید
چون ماهی بی آب برتابه اضطراب طپیده عبد الرّسول خان
دیوان خود را مع محمد غیاث مرّة بعد اخری در پیشگاه جاه
و جلال روانه ساخت و آن هر دو کس بوساطت حاشیه
نشینان بساط فیض مناط رخصت باریافته گوهر عرض
بدین آب برطبق نیاز کشیدند که عبد الحلیم خان از غایت
ندامت غرق عرق انفعال شده روی آمدن بدرگاه آسمان
جاه ندارد و فرزندان و عیال خود را در حجرهٔ پراز باروت

نشانیده فتیله در دست استاده است اگر از حضور عاجز
نواز نوید امان جان و ناموس بگوشش رسد کشتي امیدش
از غرقاب بلا نجات یافته بساحل مراد خواهد رسید والّا
بباد دامن غضب این درگاه در آتش سوزان افتاده
بطرفة العین مشت خاکستر خواهد گردید نواب سکندر
طالع ارسطو رای اگرچه خار وجود حلیم خان را دامن گیر
ریاست خود میدانست مگر کشته شدن او معه عیال
واطفال هم گوارای طبع رحیم نبود پس صلاحی بخاطر الهام
مناظر تجویز فرموده بعبد الرسول خان و محمد غیاث ارشاد
نمود که چون ملک و دولت دنیا در معرض زوال است
و ما را بجز ثبت کردن نام خود برنگین روزگار منظور نیست
اگر خاطر عبد الحلیم خان طالب صلح و امان است لازم که
گروهی را از افواج قاهره از درون رفتن بقلعه مانع نشود
تا برفراز فصیل ساعتی چند نشان حیدري برافرازند و طنبور
فیروزي بنوازند اگر اطاعت این امر از موکّل شما بوقوع
خواهد رسید خط عفو بر جریدهٔ جرایم او کشیده خواهد شد وکالا چون
این نوید شنیدند مانند بلبلان فصل بهار ترنّم کنان و بال
افشانان بقلعه شتافته گلبانگ تهنیت بگوش عبد الحلیم خان
رسانیدند چون بصرصر حوادث چراغ عقل عبد الحلیم خان

خاموش شده بود تن برضا در داد و علاوه آن تاکید پیر
روشن ضمیر او که رزّاق شاه نام داشت معین استرضای
خاطرش شده تمامی محفظان قلعه و سرداران افاغنه را که
طالب نام و ننگ و خواهان جنگ بودند بیرون قلعه
فرستاد. بمجرّد بدر شدن آن جماعه چهار هزار سپاهیان بار
بو قلمون پوش اژدها خروش باد و نشان ظفر توامان که
حسب الحکم نواب فلک جناب مستعد بودند درون
قلعه بی مزاحمت اغیار شتافتند و زیارت خان حلیم الطبع
که در دیوان خانه چون سنگ فرش پای استقلال
برسند فشرده بود دریافتند پس بهادران قانون شناس
بر در حصار و عرم سرا و کارخانجات او محافظان معتمد گذاشته
و خان والاشان را در پالکي برداشته بحضور فیض معمور
نواب ثریاّ جناب آوردند نواب همایون طالع خان ذي شان
را معه تمامي اهل حرم او و بهلو خان نام دامادش در خیام
علحده باحترام فرود آورد و بعد ازان میر علي رضا خان را برای
حفاظت شهر کرپه و انتظام ملک توابع آن سرفرازي
بخشیده بسمت دار الاماره سریرنگپتّن کوس مراجعت
کوفت و باهزاران فرّخي و فیروزي سایه شفقت
بر مفارق عالمیان گسترده دیدهٔ انتظار دیدهٔ منتظران را نور

وسینه را سرور عطا فرمود و به کار پردازان بارگاه شوکت حکم شد که نواب عبد الحلیم خان را معه لواحقانش در آبادی گنجام بمکان متنزّه و مصفّا باحترام نگاهدارند و تا در انجام ضروریات شایسته و دیگر لابدّیات هیچ گونه تصدیع نیابد احتیاط بعمل آرند چنانچه عبد الحلیم خان دران مقام چندی بآرام بسر برده از دار فنا بعالم بقا پیوست و تبعه و لحقه او هم یکی بعد دیگری انتقال نموده از کشاکش مکارهٔ دنیوی وارستند ؛

فوج کشی نمودن نواب حیدر علی خان بهادر بعزم تسخیر پائین گهات بترغیب نواب نظام علی خان ناظم حیدر آباد و کار پرداز ریاست پونه که در سنه یکهزار ویکصد ونود وچهار هجری بوقوع انجامید و فتوحاتی که دران نواحی نصیب اولیای دولت قاهره گردید ؛

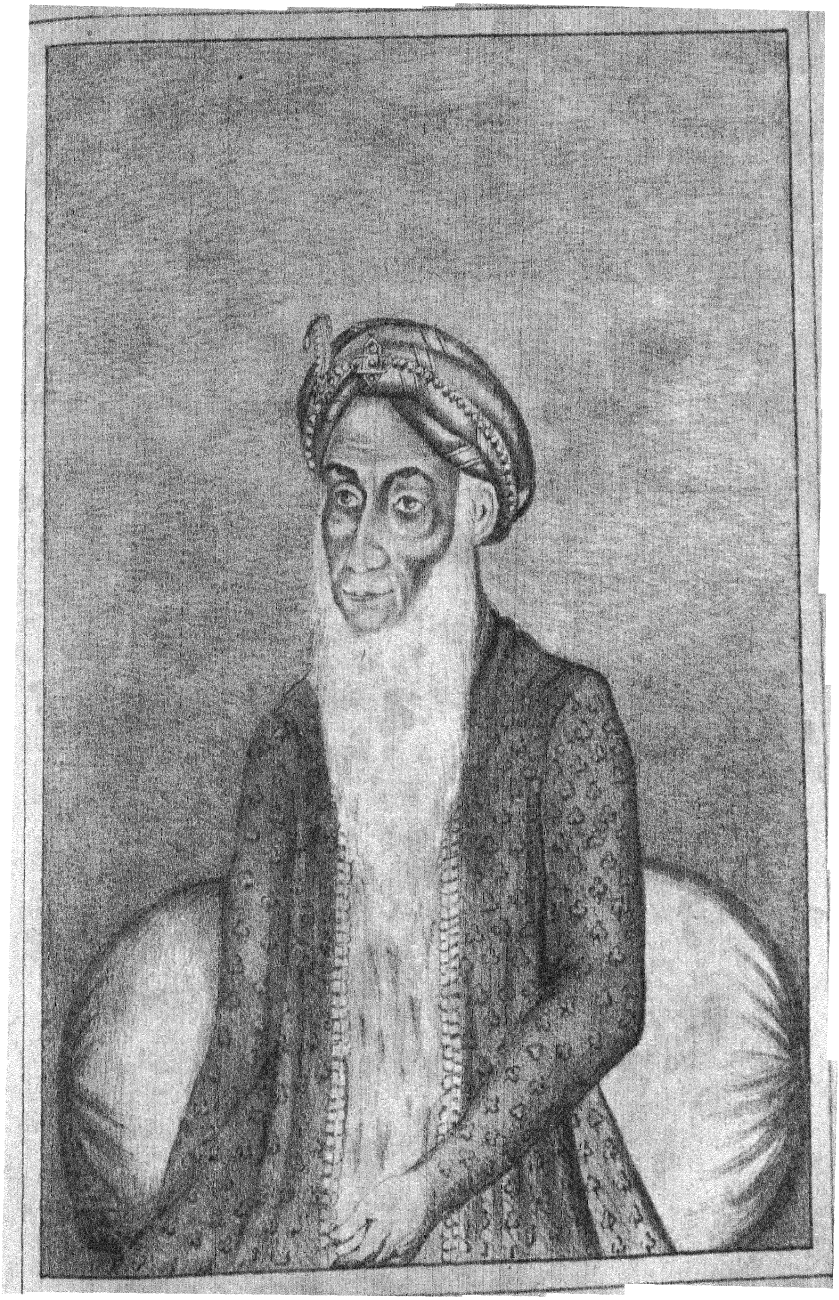
هرچند دانایان پیشین بغض وعناد وحسد وعرص را از جمله خصایل رذیله وافعال ذمیمه شمرده اند مگر اهل دول را که انتظام ممالک واز دیاد خزاین و وفور سپاه و توسعه ملک بحکم حاکم حقیقی وابسته رای صافی وکف کافی ایشان است ازین معنی گزیر نیست بل خون هزاران هزار عباد الله ریختن و دراکناف عالم بصرصر قهر طوفان بلا انگیختن

از لوازم اُلوالعزمي است درين ايّام ميمنت انجام كه دولت
و اقبال چون بندگان حلقه بگوش جبين نياز بر آستان فيض
نشان نواب حيدر علي خان بهادر نهاده بود و فتح و نصرت
چون شاطران غاشيه بدوش بر در بارگاه فلك اشتباه
استاده فوج ظفر موج بهر طرف كه روي آورد فتح و فيروزي
همعنان مي ديد و هر سر داريكه گردن رغونت مي افراخت
سرش از تن جدائي مي گزيد حكّام اطراف را بمعاينه ترقّي
جاه و حشمت روز افزون خار حسد در دل مي شكست
على الخصوص ناظم حيدر آباد و حاكم پونه كه كمال دولت نواب
حيدر علي خان بهادر را زوال شوكت خود مي دانستند بنابران
باهم متفق شده شب و روز در همين تدبير بودند كه بنوعي اساس
رياست و دولت نواب فلك جناب را متزلزل
بايد نمود مگر چون يقين داشتند كه با آن بهادر در ميدان
جنگ آويختن پنجهٔ خود را رنجه كردن است قرار برستيزد
آويز نميدادند و به رد و قدح تدابير خود باهم گرشورت
و استصلاح كرده هر دم بناي تدبير بوضع ديگري نهادند آخركار
بعد تامّل و تفكّر بسيار راي هابران قرار گرفت كه چون
شبديز همّت و شجاعت صاحبان انگريز در كشور كشائي
گرم مهميز است و توپخانه آتش بار آن گروه باشكوه

چون برق لامع خرمن سوز و بلا انگیز صلاح آن است که
نواب بهادر را برای جنگ صاحبان انگریز ترغیب باید نمود
و خود محفوظ از دست برد هر دو سردار ذوالاقتدار تماشائی
بوده بر بستر راحت باید آسود پس باین تدبیر درست
ناظم حیدرآباد دکار پرداز پونه مراسلات معه تحایف و نوادر
بحضور نواب حیدر علی خان بهادر بدین مضمون ارسال
داشتند که تسلط صاحبان عالیشان انگریز بهادر منجر
بمفاسد عظیمه است و چون ممالک وسیع بنگاله که نقطه
انتخاب دفاتر اقالیم سبعه است بزور بازوی شجاعت
در قبضهٔ اختیار آن گروه والاشکوه درآمده و حاکم ملک
پائین گهاٹ نیز اطاعت ایشان سرمایهٔ آرام خود
دانسته در کنف حمایت آن قوی بازوان غزیده درینصورت
یقین که بمقتضای الوالعزمی دست تصرف براقلیم بالاگهاٹ
و پونه و حیدرآباد هم دراز خواهند نمود لهذا لازم هوشمندی
آن است که پیش از وقوع طغیان سیّ بر روی سیل
دمان باید بست و چون آن جماعه بیدار دل هشیار
مغز بحمایت راگهوشقی که برادرزادهٔ رشید خود را
به خنجر بیداد ذبح نموده بود پرداخته اند و اختلال کلّی در ریاست
پونه انداخته این معنی دلیل قاطع است که صاحبان عالیشان را

باریس پونه صفای قلب حاصل نیست نظر برین وجوهات
ارادهٔ تسخیر بندر بنبئی که مقرّ جهازات صاحبان عالیشان
است مصمّم کرده ایم ترصّد که آن موید بتائیدات ربّانی هم در
معاملهٔ جنگ وجدل صاحبان انگریز بهادر باما شریک ویکدل
باشه نواب والاجناب بعد دریافت مضامین آن مکاتبات
بهر دو سردار ذوالاقتدار جواب قلمی ساخت که چون آن
صاحبان زمام اختیار مهمّات مالی وملکی خود بکف اختیار وقبضهٔ اقتدار
کارپردازان نادان سپرده اند بنابران شاهد تمنّا در مرآت
حصول رخ نمی نماید وبتجربه رسیده که عهود ومواثیق هر دو سرکار
دولت مدار از پایهٔ اعتبار ساقط است وافواج ایشان بهنگام
جنگ در فکر نام وننگ نمی کوشند واز جانفشانی خایف
شده وسلامت نفس خود برتحمّل مصاعب ومتاعب
مرجّح دانسته پای همت در گلیم نامردی می پیچند ورو در نقاب
نامرادی میپوشند وباکسانی که ارادهٔ مخاصمت ومنازعت
منظور خواطر کرده اند آنها گروهی اند یکدل ویکزبان هرنفس وهر لمحه
بکار خود هوشیار اند وبظاهر اگرچه کم می نمایند امّا بمعنی بسیار اند
ازبسکه حمیّت مردانگی گریبان گیر خاطر صاحبان عالیشان است
از گریختن عار دارند واز آنجاکه از جام شجاعت نشهٔ رسا دارند
درمیدان رزم کشته شدن را حیات جاوید می شمارند باین

چنین صاحب جگران پنجم نمودن کار هر بیدل هراسان نیست
و با این قوی بازوان شکل پسند دعوی مقاومت آسان
نه پس درین باب مشاورت کرده اگر فی الحقیقت
فتنه خوابیده را بیدار کردن ضرور دانند لازم که افواج دخزاین جمع
نموده از دار المقرّ خود خیمه بیرون زنند و از ممالک محروسهٔ
خود برآمده در ملک پائین گهات درآیند درآنوقت این
دوستدار هم از شراکت پهلوتهی نخواهد کرد و اگر این بار هم
مثل سابق نقش بر آب می کشند تخلص را ازین تکالیف
مالایطاق معاف دارند چون این جواب به پیش ناظم حیدرآباد
دکار پرداز پونه رسید باهم گر مشورت نموده مرّة بعد اولی
بنواب حیدر علی خان بهادر پیمان را بایمان مستحکم نموده قلمی
ساختند درای هابران قرار گرفت که ناظم حیدرآباد برای انتزاع
و تسخیر راج بندری و مچهلی پتن پای در رکاب اشهب
همت نهد دکار پرداز پونه افتتاح بنبئی بندر را پیشنهاد خاطر
سازد و نواب عالی جناب برای انصرام مهم پائین گهات
بطرف آرکات که دار الاماره آن ملک است با فوج
ظفر موج بتازد بعد ملاحظه مراسلات اگرچه نواب برهنمائی عقل
مآل اندیش یقین میدانست که گل اقوال ناظم حیدرآباد
دکار پرداز پونه رنگ و بوی راستی ندارد مگر امتحان عهد و پیمان



صفدر علی خان عرف عبد الکریم و
کریم شاہ بہادر برادرِ بادشاہ خلد مکاں ٹیپو سلطان شہید در عمرِ ہشتاد و دو سالگی در سنہ ۱۲۴۶ ہجری برحمتِ حق پیوستند

هر دو دولتمند مطمح نظر دوربین فرموده باحضار لشکر قیامت اثر
فرمان داد و بایام معدود چون ساز و سامان حرب بپراسته و لشکر
نصرت پیکر زیر لوای آسمان سای آراسته شد و بخشیان
عظام عرض سپاه رزم خواه دیده افراد موجودات سپاه بنظر
اقدس گذرانیدند واضح گردید که دوازده هزار سوار رساله خاص
و بیست و دو هزار سوار یغماگر و پانزده هزار سوار سلحدار و بیست
و چهار هزار سپاهیان بارتهور شعارسوای افواج راجگان سعادت
آثار بر آستان دولت حاضراند پس در اواسط ماه رجب
سنه یکهزار و یک صد نود و چهار بحری نواب هلال رکاب
باآن افواج قاهره و هفتاد ضرب توپ قیامت آشوب و چند
هزار اشتر محموله زنبورک دبان و چند هزار جزائل بردار مانند بحر
زخار بطرف آرکات موج زن گردید و از معبر حکم عبور فرموده
در نواحی کلسپاک قبهٔ بارگاه باوج ماه برافراخت و شاهزادهٔ کیهین
نواب صفدر علی خان بهادر عرف نواب عبدالکریم بهادر را
بافوج سواران یغماگر بطرف محمود بندر روانه فرمود و خود بدولت
و اقبال از آنجا نهضت فرموده کوهیجه ترنامل را از دست محافظان
ناظم آرکات برآورد و پس ازان قلعه چیت هتهٔ را از قبضهٔ
تصرف کریم بخش نام قلعه دار بعد محاصره وزد و خورد مستخلص
ساخت و ازین مقام میمنت فرجام شاهزادهٔ والاشان

طیپو سلطان را با فوجی قوی به تسخیر آرنی و تمری نام زد فرموده
خود با فوج بیکران و توپخانه آتش فشان لوای آسمان سای
سمت شهر آرکاٹ برافراخت و بمنزل مقصود فایز شده
باطراف غالب پوره مضرب خیام اقبال نموده حصار عالم پناه
را بمحاصره در آورده غلامان جان نثار و فدائیان شیر شکار را برای
آراستن مورچال و دمدمه و باط حکم محکم صادر فرمود و اندرون
قلعه نایب آنصوبه که بخطاب راجه بیر برامتیاز داشت و دیوار
حصار عالم پناه که محافظ شهر است بنا نهاده اوست و نجیب خان
سالار جنگ بهادر با پنجهزار سپاهیان بار و دو هزار سوار و چهار
صد مردم اشراف دار الاماره را بذخایر ماکولات و آلات
حرب مملو ساخته آماده رزم و پیکار گشتند و علاوه آن سه هزار
کس از سکنای شهر که عیال و اطفال در شهر داشتند باقتضای
پاس حرمت فدائی وار کمر جان سپاری بسته پیش
نایب صوبه جمع آمدند و از انعام نقود و خلاع خوشدل شده بر برج
و باره حصار برآمده دست بحرات کشادند و پای ثبات افشردند
و دو کلای آتش زبان گوله دبان از طرفین تگاپو آغاز نهادند چون سخن
بدینجا رسید برای شادابی سخن و درستی سلسلهٔ عبارت
برخی از روداد لشکر نصرت پیکر شاه زاده عالم و عالمیان جناب
مستطاب طیپو سلطان و شاهزاده والا مناقب نواب

صفدرعلی خان بهادر نوشتن ضرورت افتاد برای بیضاضیای
متفحصان اخبار ستتر نماند که چون اوّل شاهزاده کهین از حضور
پدر والاقدر شرف رخصت یافته بمحمود بندر شتافته
بی ممانعت و مزاحمت غیری به ایلغار تاخت و وقت
شب فایز منزل مقصود گردیده معموره مذکور را که ملجا و ماوای تجّار
ذوالاقتدار بود محاصره نمود و خانهای سوداگران بجا روب غارت
پاک رفته بسته های اقمشهٔ الوان و امتعهٔ نوادر دوران و غربطه های
سیم و زر و درجهای مروارید لعل و یاقوت و گوهر را متصرّف
گردید و اثاث البیت خانه محمد مکرم نام سرحلقهٔ اهل تجارت
راکه سه منزل جهاز پر از متاع گران قیمت از بنادر و ولایت
دور دست بصرف چند کرور روپیه طلبیده نگاهداشته بود و سی
و پنج زنجیر فیل گران بها و شصت راس اسپان پیگو که گوی
سبقت از عرصهٔ ربودند و بسته های قماش کشمیر و بنگاله
و بنارس و چین و برهان پور و بچهلی پتن که دیدهٔ روشنان فلک
از دیدن آن خیره می شد بالکل بحیطهٔ ضبط درآورده و بر پشت
افیال و اشتران و گاوان و عرابه ها بار کرده و محمد مکرم مذکور را معه
اثاثه مذکور خانه اش اسیر نموده طبل مراجعت کوفت و سالماً
وغانماً بحضور پرنور نواب سعادت طالب سعادت زمین بوس
دریافته سرمایه مفاخرت اندوخت و مهین پور خاندان عظمت

و سلاله دودمان شوکت که بسمت آرنی سمند آهوتگ
راسبک عنان فرموده بود چون سواد مقام سطور مضرب
سرادق جاه و جلال گردید بهادران رزم دوست را برای محاصره
قلعه فرمان داد و بدر الزمان خان بخشی حسب الامر قضاجریان
در یک روز دمدمه رفیع بسته دو توپ قلعه شکن بالا برده چند
گلوله توپ بطریق رقعه دعوت از طرف مهتر عزرائیل
پیش حسین علی خان قلعه دار و تابعانش ارسال نمود قلعه دار
مذکور که صورت میدان جنگ را گاهی در مرآت خیال هم
مشاهده نکرده بود بمجرد نزول گوالیل دل از دست داده با کلید
قلعه شتافته و سراز پا نشناخته پیش بدر الزمان خان حاضر شد
و همراه آن بهادر سعادت ملازمت شاهزادهٔ همایون طالع
حاصل نموده بعرض پرداخت که چون در قلعه سادات بسیار
متمکن اند نظر بر حفاظت ناموس شان قلعه تسلیم ملازمان عالی
نمودم والا تا سلامتی من افتتاح قلعه ممکن نبود شاهزادهٔ جوان
بخت والا گهر بر یاده گوئی و ژاژ خائی او متبسم شده او را بموکلان
سپرد و در قلعه تهانه مستحکم از مجاهدان رزم خواه قایم فرموده و سیدی
امام نام شخص معتبر را بخاست قلعه داری نواخته نواحی تمری جولان گاه
هیونان گیتی نورد ساخت و قلعه دار آنجا هم که در جنگ داری بر حسین علی
خان تفوق می جست پیش از آنکه صدای توپ موجب

تشویش دماغ کرد دقلعه باولیای دولت تسلیم نمود و از محنت محافظت قلعه برآسود پس ازان شاهزاده فیروز بخت قلعه تروا پورو کاوکاویري پاک سنجر فرموده و تهانجات قوي قایم نموده بطرف اردوی ظفرقرین طبل مراجعت کوفت ؛

ذکر تشریف آوري جنرل منرو صاحب بهادر از مدراس سمت کنجي وورود کرنیل بیلي صاحب بهادر از طرف منگل گري وخرامیدن کرنیل صاحب بهادر ازین دنیای فاني به بهشت جاوداني وتسخیر فرمودن نواب کامیاب قلعه آرکاٹ را بعنایت یزداني واسیرشدن شکوه الملك نصیرالدوله عبدالوهّاب خان برادر نواب محمد علي خان والاجاه برکوه چندرگري بقدرت ایزد سبحان با دیگر سوانح که درهمین سال روی نمود ؛

چون بیاوري افضال ایزد بي مثال و تائید اقبال قلاع منیعه و رفیعه متعلّقه ملك پائین گهات بتصرّف اولیای دولت نواب حیدر علي خان بهادر درآمد واز تضییق محاصره کار برمحصوران قلعه آرکاٹ هم هر روز تنگ تر میشد نواب محمد علي خان والاجاه که در قلعه دیگر دور از دارالاماره بسر می برد تاب مقاومت در خود طاق دیده بحضور صاحبان عالیشان انگریز بهادر زار نالیها نموده استعانت

جست و صاحبان والاعزم جنرل منرو صاحب بهادر را باشش
هزار سپاهي ديگ هزار و پانصد ترک سوار و دو پلتن گوره شرف
رخصت بخشيدند وچون دران ايام نواب بسالت جنگ
ناظم ادهوني ازاندیشهٔ ترک تازشکر نواب حيدرعلي خان بهادر
تعلقه کويور رابراي مصارف لشکر قاهره انگريز بهادر تفويض
نموده بود وکرنيل بيلي صاحب بهادر براي انتظام آن ملک
نهضت فرموده مگر پيش ازان که فايز بمنزل مقصود شود
در اثنای راه خبر تشريف آوري جنرل منرو صاحب بهادر استماع
فرموده باسه پلتن سپاهيان رزمخواه وچهار صد جوانان شمشير
زن ولايت و هشت ضرب توپ سمت آرکاٹ
معاودت نمود چون منهيان اين خبر بسمع نواب بهادر
رسانيدند شاهزادهٔ جوان طالع باسواران خاص وسلحداران
با اختصاص و چهار ضرب توپ براي مقابله کرنيل صاحب
موصوف دستوري يافت وبسواران يغماگر وبان داران
برکردگي سيدي هلال که از زمرهٔ عمايد و مرد شجاع بود فرمان
شد که باطراف لشکر قاهره جنرل منرو صاحب بهادر ترک تازي
نموده بانداد رسد ساعي جميله بروي کار آرد واگر فوجي ديگر
بطريق کمک رسد جنگ را آماده باشد چون شاهزاده رستم
صلابت را بافوج کرنيل صاحب بهادر در سواد آبادي ستوير

مقابله دست داد خود شروع جنگ بشیلک توپ و تفنگ کرده
سواران را حکم فرمود که گرد و پیش لشکر انگریز بهادر از هر طرف
که توقّع رسیدن رسد باشد چپادل انداخته دست یغما برکشایند
چنانچه سواران تیز جلو چنان بانسداد طرق و شوارع کوشیدند که
توقّع رسیدن ماکولات بالکل مفقود گردید مگر کرنیل صاحب بهادر
ازین همه رنج و تعب بمقتضای شجاعت ذاتی که ازبد و فطرت
مخمّر ذات والاصفات آنجماعه اولوالعزم است مطلق هراسی
بخاطر راه نداده عازم جنگ شده بفاصله شش کروه از قلعه کنچی
رسیده دایره فرمود واز حالات عسرت اذوقه و بیمه وکاه بخدمت
جنرل منرو صاحب بهادر اطلاع قلمی فرمود جنرل صاحب موصوف
بمجرّد مطالعه مکاتبه یک پلتن مکمّل و چهار کمپنی سپاهیان تازه زور
از لشکر خود منتخب فرموده معه سامان رسد و باروت و گوله
و دیگر ضروریات از ماکولات و شروبات روانه فرموده خود هم
عزم ملحق شدن بکرنیل صاحب مصمّم نمود مگر چون شعبده بازی
تقدیر گنجایش پذیر ضمیر کسی نیست چنان اتّفاق افتاد که بعد
رسیدن سپاه کمکی واذوقه لشکر کرنیل صاحب بهادر را تدبیر شبگیر
زده رسیدن به کنچی که چندان بُعد مسافت نداشت بخاطر
نگذشت و نظر برآرام سپاه رزم خواه خود همانجا مقام فرمود لیکن
چون جاسوسان این خبر بنواب حیدر علی خان بهادر رسانیدند

فکر آنطرف مرجّح بر جمیع مقاصد داشته محاصره آرکات معطّل داشت و پنجهزار سوار برای غارتگری ملک راجگان نواحی آرکات تعیین فرموده خود با تمامی فوج دریا موج ایلغار کرده وقت دمیدن سفیده صبح حینیکه کرنیل صاحب بهادر طنبور کوچ نواخته عازم کنجی بود در میدان رسیده به بهادران جان نثار حکم داد که فوج انگریز بهادر را از چار سو احاطه کرده راه رفتن بسمت کنجی مسدود سازند. بمجرّد صدور حکم قضا شیم غلغله در زمین و زمان افکندند و سر تیغ و سنان نیزه بعزم خونریزی بلند کردند ؛

نظم

چو شد صبح نواب گردون جناب — علم زد دران دشت چون آفتاب
برآراست برتن سلاح نبرد — پر از شور شد لنبذ لاجورد
زبار سمندش بمیدان کین — خم افتاد در پشت گاو زمین
وزان سوی کرنیل صاحب وقار — تگاور برانگیخت در کارزار
برآشفت آن میر عالی جناب — ز صرصر گرد برد اندر شتاب
بفرمان او جمله فوج فرنگ — کشیدند صفهای کین بی درنگ
بغرّید کرنیل در پیش صف — نهنگی بزیر اژدهای بکف
دو لشکر بمیدان کین آمدند — ز غیرت جبین پر ز چین آمدند
جوانان بمیدان کشیدند صف — دهاده برآمد ز هر دو طرف

چو غرّید توپ دمان در مصاف　　بلرزید سیمرغ در کوه قاف
چو زنبورک جان ستان شور کرد　　تن پردلان شان زنبور کرد
خدنگ پرگر گسین وقت جنگ　　پس و پیش پران چو خیل کلنگ
روان بان ها در هوا بی حساب　　بر جم شیاطین چو تیر شهاب
بنادیق مردان عالي دماغ　　صدا متّصل داده چون خیل زاغ
زخون دلیران بمیدان جنگ　　سراسر زمین گشت بیجاده رنگ

القصّه دران آشوب گاه رشک محشر سپاهیان لشکر انگریز بهادر جنگي که ناسخ کارنامه رستم و اسفندیار باشد بظهور رسانیدند و قریب سه هزار کس از بهادران صف شکن لشکر نواب حیدر علي خان بهادر را شربت مرگ چشانیدند مگر کرنیل صاحب بهادر هر چند عزم نمود که جنگ کنان خود را تا معموره کنچي رساند لیکن چون محمد علي کمیدان و شیخ الفر با فوج قوي و موشیر جاني فرانسیس باجوانان بار و موشیر لالي فرانسیس که از پیش بسالت جنگ ناظم ادهوني برخاسته آمده بحضور مقدس نواب عالي جناب رسیده بود و هزار سپاهیان بار و پانصد کلاه پوشان و یکصد و پنجاه سوار از قوم الیمان در زمرهٔ ملازمان منسلک بود از چهار طرف هجوم آوردند و به شلّک اتواپ و بنادیق و آتش و بنالهٔ داربان شور قیامت برانگیختند مردم بسیار از فوج انگریز بهادر مجروح و بیروح شده سر خروئي ابداندوختند و کرنیل صاحب

بهادر در پناه باغی با باقی ماندگان پای شجاعت استوار داشته
و متحمل این صدمات شده بجواب دهی این همه افواج می پرداخت
درین اثنا گوله توپی در ذخیره بارود لشکر کرنیل بهادر که در پناه
درختان بر عرابه ها بار بود رسیده آتش فتنه برافروخت و شعله
زن گردیده خرمن وجود بسیاری از جوانان کارآمدنی پاک بسوخت
کرنیل صاحب بهادر چون معاینه فرمود که آتش فتنه انگیخته و شیرازه
جمعیت سپاهیان گسیخته شد با دلی قوی پابدامن صبر پیچیده
سپاهیان باقی مانده را جمع ساخته تقید شاک انداختن می کرد
که ناگاه موشیر جانی و موشیر لالی فرانسیسان با فوج خود هجوم آوردند
و کرنیل صاحب بهادر اسیر سرپنجه تقدیر گشت چون میدان
جنگ از وجود آن بهادر با نام و ننگ خالی گشت سواران یغماگر
از لشکر نواب حیدر علی خان بهادر از جوانب تاختند و بسیاری
را بقید اسیری آورده اهل بنگاه و تمامی لشکر غارت ساختند
نواب بهادر بعد دست داد این فتح نمایان شادیانه نواخته بطرف
لشکر جنرل صاحب بهادر که در سواد کنچی سرادق جاه و جلال
برپا داشت نهضت فرمود و بفاصله دو فرسنگ شتافته بارگاه
باوج مهر و ماه برافراخته سواران یغماگر را برای انسداد طریق رسد حکم
فرمود اما چون خبر اسیری کرنیل بیلی صاحب بهادر و پامال شدن
لشکر همراهی وی بسمع عالی جنرل صاحب بهادر رسید با فوج

قلیل با آنچنان لشکر کثیر در آویختن و جوانان کارآمدنی را ناحق در کام نهنگ انداختن از آئین شجاعت و کاردانی بعید تصوّر فرموده و جنگ را بر وقت قابو منحصر داشته بتوزک شایسته شب هنگام بطرف جنگل و بیشه طبل کوچ نواخت و یغماگران لشکر نواب حیدر علی خان بهادر که باستماع این خبر بتعاقب شتافته بودند بی نیل مقصود معاودت کرده بار دوی معلّی پیوستند نواب بهادر چون بمیزان عقل سنجید که حالا بعزم رزم جنریل صاحب بهادر قصد کردن سودی ندارد روز دوم از آنجا کوس نهضت بلند آوازه ساخته باز شهر آرکاٹ را محاصره فرمود بهادران حسب الحکم اقدس به بستن دمدمه و باط کوشیدند و از ریزش گوالیل قلعه شکن و بانهای آتش افکن روی هوا را پوشیدند محصوران خسته جان در آنحالت اضطرار که شعله بجان و کارد باستخوان رسیده بود جگرداری را کار کرده بدفع حمله های البرز شگاف می کوشیدند و از ضرب گوله و بان سینه ها را سپر تیر قضا ساخته شربت واپسین می نوشیدند دو کمپنی سپاهی که تربیت یافتگان لشکر جلالت اثر انگریز بهادر بودند بر فصیل قلعه پای ثبات افشرده چنان جنگ رستمانه می کردند که دیده نظارگیان از مشاهدهٔ چابک دستی شان خیره میشد و درین جنگ نواب حافظ علی خان که بدامادی جناب مستطاب نواب معلّی القاب شرف

اختصاص داشت بروضهٔ رضوان خرامید و دیگر چند سردار نامی و سواران
و پیادگان کارآمدنی هم شربت شهادت چشیدند و از محصوران
سیّد فریدالدین خان که کوتوال شهر و آنصوبه بود و بحلیهٔ شجاعت
آراستگی داشت داعی اجل را لبّیک اجابت گفت آخر
چون ایّام محاصره بسه ماه کشید و از بیرون کسی بمدد قلعه گیان نرسید
و آلات حرب هم بنهایت انجامید و دیوار قلعه هم بضرب
گوالیل مشبک و منهدم گردید شبی نواب والاجناب
بکمال غضب بهادران لشکر را قدغن بلیغ برای تسخیر حصار
فرمود و آنجماعه جان نثار نردبان های استوار بر فصیل و کنگره حصار
استوار کرده بالای فصیل برآمدند و محافظان برج و باره را عاطف تیغ
بیدریغ نموده اچنا پندت را معهٔ عیال و طفال بدام اسیری
کشیدند و ارشد بیگ خان و حسینی یار خان سردار شریف زادگان
شهر که برای مدد اچنا پندت فراهم شده بودند و سیّد حمید کمیدان
و دیگر چند کس که اعزّه و متشخّص بودند بقید افتادند مگر نجیب خان
با سپاهیان انگریزی در قلعه ارک درآمده ابواب را مسدود کرده
آماده جان سپاری نشست علی الصباح چون نواب معلّی
جناب قرین خوشدلی و شادمانی داخل شهر شده حکم منادی صادر
فرمود که کسی از لشکریان و یغماگران دست بمال و ناموس رعایا
و جمیع سکنهٔ قلعه دراز نکنند بعد انقضای دو سه روز یکی از معتمدان

معه قول نامه امان جان و ناموس پیش نجیب خان و سرگروه
سپاهیان انگریزي رفته و باستمالت پرداخته بحضور عالي حاضر
آورد و نواب والاجناب پاس قول نامه خود آنهمه را باعزاز و اکرام
شایسته شرف رخصت بخشید دو صد سواران بطریق بدرقه
همراه فرمود که بچیناپتن برسانند و سیّد حمید گمیدان که مرد شجاع
بود چون استرضای خاطر خود برای نوکري حضور ظاهر نمود نواب
ستطاب او را بعطای یک منزل پالکي و خلعت خاصه و سرداري
چهار هزار تفنگچي و چهار صد روپیه مشاهره ذات بنواخت و علاوه
آن هرکس از شرفا و نجبای سکنهٔ شهر جبلین ارادت برعتبه
اطاعت سود هریکی را فراخور قدر و منزلت بعطای خلاع و جواهر و
تقرر مواجب عذب البیان و رطب اللسان فرمود و میر محمد
صادق را که از اولاد میر احمد خان جاگیردار صوبه سرا بود و از مدّتی
بکوتوالي شهر آرکاٹ بسر میبرد بصاحب صوبگي آرکاٹ
فرق عزت برافراخت چون نواب فریدون فر از فکر رفاه حال
رعایا و انتظام کار خانجات متعلقه قلعه مطمئن گردید شاه کریم الله
چشتي و علي رضا خطیب و نور علي شاه متولّي روضهٔ مقدّسه و منوّرهٔ
مقبول درگاه یزداني و خلاصهٔ موجودات سبحاني گنجور اسرار
حضرت منّان جناب ستطاب حضرت طیبوستان قدس
سره العزیز که صاحب ولایت آندیار و از اعاظم اولیای روزگار اند

سعادت قدوم میمنت لزوم بدرگاه آسمان جاه مبذول داشته
تبرکات روضه قدسیه و تسبیح خاک پاک و یک جلد کلام مجید
مرقومه ولایت بحضور نواب حیدر علی خان بهادر که نظر کرده
خاصان و چراغ نور پرور دسایهٔ دامن عنایت حضرت رحمان
بود گذرانیدند نواب قدر شناس آن بزرگ کردگان ایزدی را
از حالات و کرامات جناب مغفور حضرت طیپوستان مبرور
تا دیر سخن در پیوست و بوقت رخصت دامن امید هریک
را به نقود فراوان مالامال ساخته یکصد و یک اشرفی بطریق نذر
و شامیانه زربفت مع استادهای طلا برای آستان ملایک
آشیان حضرت طیپوستان علیه الرحمة والغفران ارسال
داشت و بداروغه مطبخ خاص حکم شد که اطعمه لطیفه و نظیفه فراوان
بتکلف تمام در روضهٔ مقدسه تیار ساز د و از قسم عطریات
و گلهای الوان و دیگر همه ضروریات شایسته که بوقت فاتحه
احتیاج تلاش هیچ شی نیفتد از کارپردازان هرکارخانه گرفته ببرد
چنانچه حسب الحکم بعمل آمد درین اثنا زبانی جواسیس بعرض
همایون رسید که عبد الوهاب خان برادر نواب محمد علی خان
والاجاه قلعه چتور را از اذوقه و اسباب حرب انباشته و حفاظت
بذمه دیوان خود و چند نفر راجگان موافق گذاشته خود در قلعه چندر گیری
قیام ورزیده واراده دارد که عنقریب بچیناپتن رسیده و از صاحبان

عالیشان انگریز بهادر استمداد نموده بطرف آرکات رو آورد
نواب والاجناب را باستماع این خبر شعلهٔ غضب ملتهب
شده خواست که برای استیصال عبدالوهاب خان پای در رکاب
اشهب همّت در آورد مگر میر علي رضاخان بسابقه معرفتی که
باخان والاشان داشت طرح شفاعت ریخته بعرض پرداخت
که عبدالوهاب خان از برادر خود رنجیده در گوشهٔ قناعت
آرمیده است آن بیچاره چه قدرت دارد که اندیشهٔ جنگ
با عساکر نصرت قرین در ضمیر بگذراند بل یقین است که اگر
از حضور عرف طلب بر زبان گذرد خان بدي پرهیز پای سر
بشتابد و سعادت ملازمت دریابد نواب والاجناب را
بآب استمالت میر علي رضاخان آتش قهر اندکی منطفي شده
بمیر معین الدین عرف سید صاحب برادر زادهٔ میر علي رضاخان
فرمان قضا جریان صادر شد که بافوجی از دلیران صف شکن برجناح
استعجال شتافته عبدالوهاب خان را بحضور انور حاضر سازد و بمیر
علي رضاخان حکم شد که بافوج همراهي خود برای گوشمال راجگان نواحي
آرکات و انتظام ملک روانه گردد و شاهزاده والاتبار عالیمقدار را
به جمعیّت پنجهزار سپاهیان بارو ده هزار پیاده احشام و یکهزار
سوار برای افتتاح قلاع غربي آرکات و ضبط ملک توابع آن شرف
رخصت ارزانی فرمود چون سید صاحب با جنود قاهره سرگرم

خدمت مامور خود شد اول بقلعه چتور رسیده بمحاصره پرداخت
وقلعه دار را برای سپردن قلعه پیام داد چون قلعه دار عذر عدم اجازت
عبدالوهاب خان درمیان آورد سیّد صاحب روز دیگر دامن
شجاعت بر کمر همّت استوار کرده راه بالادوی پیش گرفته
چنان سعی مردانه بکار برد که کار بالا روندگان بالا گرفت و بالا نشینان
بضرب تیغ و سنان و شلّیک بنادیق آتش فشان از اوج رفعت
بحضیض پستی افتادند و آن حصار فلک آثار که افتتاحش باین
سرعت از اندازهٔ فهم و وهم متجاوز بود مفتوح گردید سیّد صاحب
بعد این فتح نمایان تمامی اموال و آلات عرب بتصرّف خود
آورده و قلعه دار معتمد در قلعه گذاشته گرم و گیرا بسمت قلعه چندر گری
بشتافت و در سواد آبادی که در دامن کوه واقع است نصب
خیام احتشام نموده رقعه بخان محصور متضمّن ایمای حاضر شدن بحضور
نوشت از آنجا که خان ذیشان را باستماع خبر وحشت اثر
سنگر شدن قلعه چتور طایر حواس از آشیانهٔ دماغ پریده بود
و شیران صاحب اقتدار و اختیارش بمشاهدهٔ بوقلموني روزگار
و مطالعه صفحات ادبار سر بکنج خموشي کشیده ناچار خان امارت
نشان از اهل عرم استشاره صلح و جنگ نموده و در تحریر جواب
بمکاتبهٔ سیّد صاحب اهمال فرمود روز دیگر چنان اتّفاق افتاد که
چند کس از لشکریان سیّد صاحب که برای هیمه بدامن کوه

رفتند و چند تن از سواران نیز بجستجوی کاه و دانه زین برابرش
کشیده بجولانگری درآمدند قلعه دار ساده لوح چون از فراز قلعه سواران
و پیادگان را مشاهده کرد حمل بر یورش کرده گلوله توپ از حصار
برآنها انداخت پس وقوع این حرکت که منافی آثار صلح بود
بر طبع سید صاحب بهادر ناگوار آمده عرضداشت متضمن بغی
ورزیدن عبدالوهاب خان ارسال حضور انور نمود و توپی کلان
بریکی از قلل رفیعه جبال برآورده گلوله سرداد آن گلوله قلعه شکن
درون حرم سرای خاص خان رفیع المکان افتاده لرزه براندام پردگیان
تنق عفت انداخت و گوله دیگر بر بام مطبخ رسیده و سقف
را منهدم ساخته گرمی دیگ شجاعت خان را سرد ساخت
خان عالیقدر از وقوع این واقعه هایله و معاینه جزع و فزع ستورات
حریم دولت بمرض خفقان مبتلا گردید و چون مریض سکته از
حس و حرکت باز مانده پا بر بستر مدهوشی دراز کشید مخدره
سرادق عفت آن خان عالیقدر چون خانصاحب را مانند چراغ
صبحدم در حالت نفس شماری دید التماسی از طرف خود
بدین مضمون نوشته پیش سید صاحب بهادر فرستاده که اگر
مدعا بگرفتن قلعه و ملک مقبوضه ما است حاضر است مگر چون
مزاج خاوند ما از جاده اعتدال منحرف است به توپچیان حکم باید
داد تا از صدای توپ دماغ او را پریشان تر نسازند چون آن

مکاتبه بسید صاحب رسید بجواب قلمی ساخت که بفراغ خاطر تشریف باید آورد نوعی در پاسداری عزّت و حرمت شما فرو گذاشت نخواهد شد بعد رسیدن این مراسله خان جلاوت نشان معه عیال و اطفال خود از قلعه بیرون غرامیده در لشکر سیّد صاحب رسیده در خیام علحده بر بستر راحت تکیه زد و سید صاحب قلعه دار امانت شعار در قلعه گذاشته و اموال بحیطه ضبط درآورده معه خان رفیع مکان و جمیع لواحق او طبل مراجعت نواخته در حضور اقدس نواب عالی جناب فایز شده سرمایهٔ مفاخرت اندوخت و نواب معلّی القاب خان سموّ المکان را معه بتعه و لحقه بدرقه معقول همراه داده روانه سریرنگپتن فرمود و شاهزادهٔ جوان طالع پیر تدبیر که از حضور عالی شرف رخصت یافته بود در عرصه یک ماه قلعه ماهی مندل و کیلاس گده مفتوح ساخته با لشکر فراوان و آلات حرب بی پایان بطرف ساتگده که در هفت اقلیم شهور است دوم ساوات با هفت اختر و ذات البروج می زند عنان عزیمت معطوف داشت و بمحاذی قلعه در میدان وسیع بسواری فیل چون مهر انور که از کوه خاور طلوع نماید خیره سازدیده بدبینان شده توزک سواری بکمال جاه و جلال جلوه گر فرمود ؛

نظم

سواران اسپان تازي نژاد — بسرعت گرد برده از تند باد
زسم سواران زرين رکاب — زره پوش گرديده ماهي درآب
سنان هاي نيزه بردي هوا — چوانجم درخشان شده برسما
علم هاي سرخ و سفيد و سياه — بگردانده رنگ ازرخ مهرو ماه
به بسته بهر توپ گلگون لوا — چو آتش فشاند لب اژدها
زخيل جوانان بندوق بند — فزوده دران دشت رونق دوچند
قباهاي رنگين بميدان جنگ — چوابر بهاري شده رنگ رنگ
درخشيدن چار آئينه ها — شده صيقل زنگ از سينه ها
کمان کياني يلان کرده زه — به ابروز کين بر فگنده گره
بدوش يلان نيزه ٔ ده ارش — سنانها بسم يافته پرورش
درخشان بناديق زهر آبگون — چو ماري که از پوست آيد برون

چون سواري شاهزاده ٔ رستم صلابت دران ميدان وسيع باين دبدبه و صلابت نمودار گرديد اگرچه دلي محمد خان قلعه دار آن حصار فلک آثار و سيد مخدوم رساله دار و محمد مولا که از معتمدان نواب والاجاه محمد علي خان بهادر بادو هزار سپاهيان بار بمحافظت مامور بودند و قلعه از اذوقه و اسلحه معمور بود مگر از معاينه کوکبه جاه و جلال شاهزاده رستم شکار رنگ رو باختند و حفاظت جان خود را

برصیانت قلعه مقدّم و مرجّح دانسته پیش از آنکه نوبت
بشمشیر رسد سپر انداختند و بی آنکه وسیله انگیزند خود معه کلید
قلعه بردر دولتسرا حاضر آمده باولیای دولت قاهره واسپردند
واز عنایت خاص بنوید جان بخشی سرفراز شدند پس شاهزاده والاتبار
یکی را از معتمدان جان نثار معه جوقی از پیادگان بمحافظت قلعه گردون
آثار گذاشته متوجّه تسخیر انبور گدّه که از آنجا بمسافت سه کروه
واقع بود هیون جهان نورد را تیز گام فرمود اگرچه در حصار یکی از سران
سپاه انگریز بهادر با معدودی از سپاهیان سکن داشت واذ قه
هم ذخیره نبود مگر از انجاکه این جماعه شجاعت نهاد قلّت فوج خود
را بنظر نیاورده برسپاه کثیر حمله میفرمایند آنصاحب رستم جگر
باهمان چند سپاهی آماده رزم گشته پانزده روز داد تهوّر وقلعه داری داد
وآخرکار چون دیوار حصار بضرب گوالیل بی شمار منهدم گردید
صاحب مفخرالیه بیش ازین همراهیان خود را بآتش سوزان
انداختن مصلحت ندیده قلعه را تسلیم نمود شاهزاده کیوان منزلت
قلعه داری تفویض زین العابدین خان نایط داماد اسدخان مهکری
فرموده وطبل مراجعت نواخته بسعادت پای بوس پدر خورشید
وقار رسید واز انجاکه نقش پذیر لوح خاطر عاطر نواب بهادر بود که
هر طرف که شاهزادهٔ اقبال مند سمند گیتی نورد مهمیز می کند شاهد فتح
در مرآت تمنّا روی نماید ثانیاً حکم شد که برای کمک محمد علی کمیدان

عازم شده در تسخیر قلعه رای ایلور تدبیر فراوان وکوشش بی پایان
بکار برد اگرچه بسمع گرامی شاهزاده بهادر زبانی منهیان مفصل
رسیده بود که دران قلعه کرنیل لانگ صاحب بهادر پای ثبات
افشرده وقلعه را بساکولات وشروبات وآلات حرب
وپیکار پرکرده است وتا که تمامی اردوی ظفرقرین جاده پیمای آنطرف
نشود محاصره آن قلعه متعذر است مگر چون از حکم قضا شیم گزیر نبود
تا آنکه هنوز گرمی زین از پشت اسپان محنت کشیده فرو نشده بود
باز سامان سفر آراسته نورد شده ومحمد علی کمیدان را معه فوج
همراهی او قرین رکاب سعادت داشته بسمت رای
ویلور بشتافت چون کرنیل صاحب بهادر از ورود شاهزاده
والا تبار خبر یافت فی الفور سپاهیان قادر انداز را بر کوه ساجره کوبره
ومرتضی گره تعین داشته واتواپ صاعقه بار در پناه سنگستان
تعبیه نموده چنان جنگهای رستمانه نمود که هیچ نوع کمند تدبیر بذروه
تسخیر نتوانست رسید اگرچه محمد علی کمیدان مکرر حمله های مردانه
نمود وخواست که بر کوه ساجره به نردبان سعی صعود نماید امّا از شدت
شلک بنادیق واتواپ بالا رفتن کار میسّر نشد شاهزاده والا
تبار چون افتتاح آن قلاع را بی رسیدن افواج دیگر وتوپ های
کلان متعذر دید بحضور نواب والا جناب عرضداشت نمود
نواب روشن ضمیر آن نور دیده شوکت را دور از نظر داشتن

و مردان کاري را پروانه وار بر آتش انداختن مصلحت ندیده پروانه
کرامت نشانه در باب مراجعت صادر فرمود و بسردار
سواران یغما گر حکم شد که سه صد سوار همراهي خود و یکهزار سپاهیان
احشام تعیین آن جبال دارد تا بزدن راه رسد میکوشیده باشند
و پس از آن تسخیر ملک جنوبي آرکات منظور خاطر اقدس
شده رستم علي خان با دو هزار سوار و دو هزار پیاده کرناتکي و یکهزار
سپاهیان بار بافتتاح کوهستان چنجي دستوري یافت و روشن
خان دسته دار حسب الامر والا با دو هزار پیاده و یکهزار جوانان بار
و یکهزار سوار خوش اسپه به تسخیر کوه موکل نام زد گردیده
بدانطرف بشتافت و با جماعتي که همراه داشت غربي قلعه در میدان
مسطح فرود آمده بمضطر جوزف که از طرف سرداران عالیشان
انگریز بهادر بقلعه داري مامور بود پیام فرستاد که اگر بانواب حیدر علي
خان بهادر ملک اطاعت پیماید و قلعه تفویض نماید مثل موشیر لالي
بعطاي مناصب مناسب و جاگیر لایق سرمایهٔ کامراني خواهد اندوخت
مگر صاحب مفتخر الیه حمیت مردي را کار فرموده مطلق پیام صلح را
بگوش رضا جانداد و با جوانان قوي دل آماده جنگ شد روشن
خان چون باب صلح را بسته یافت آبادي دامن کوه را با آتش
غضب خاکستر ساخت و بر ین اکتفا نکرده عیال سپاهیان
محصور که در قریات دامن کوه قیام داشتند بقفص اسیري آورد

تا شاید سپاهیان بشنیدن خبر اسیری اطفال و عیال دست
از جدال پرداشته بپای اطاعت بشتابند امّا آن جوانان پاس
نمک را بر رهائی عیال خود مرجح دانسته رقبه شجاعت بربقه
اطاعت در نیاوردند و نشئهٔ همت آن بهادران مطلقا رو به تنزّل
ننهاد و با آن حالت پر ملالت اکثر بر مورچال ریخته و از شلّک
بنادیق طوفان بلا انگیخته بسیاری از رزم جویان همراهی روشن خان
را بر خاک هلاک می انداختند و رستم خان که بجانب چنجی تگاور عزم
برانگیخته بود بسعی یکهفته کوه کشن کنده و جنید کنده که رفیع تر از دیگر
جبال بود و دیگر چند قلعچه که باهم دیگر اتّصال داشتند مفتوح ساخت
و محی الدین خان قلعه دار والاجاهی را با یکمکس عهده دار انگریزی اسیر
نموده و قلعجات را بدولتخواهان سپرده بطرف ترنامل عازم گردیده
و شاه زادهٔ اقبال بلند که بافوج ظفر موج برای تسخیر کرناتک گذه
و دیگر قلاع منیعه آنطرف از حضور شرف رخصت یافته بود
راه ادهونی گذه و علی آباد را پایمال سم ستوران جهان نورد
ساخته محاذی قلعهٔ کرناتک گذه که تیغش از ایوان کیوان در گذشته
بمیدانی وسیع مخیّم جاه و جلال ساخت و به بهادران لشکر حکم محکم
صادر فرمود تا بگوالیل خار اشکن دیوار حصار را منهدم سازند توپچیان
بهرام صولت فی الفور توپ های آتش بار بر قلل جبال شامخه
تعبیه کرده دود از نهاد محصوران برآوردند لیکن بسبب رفعت

کوه چون رسیدن گوله بدیوار شکل بود شاهزاده والاتبار روز
چهارم تدبیری اندیشیده چند کس را از زمرهٔ اسیران متوطن
آرکاٹ بانعام خوشدل ساخته رهائی بخشیدند و آن محنت کشیدگان
از امان جان به ثنای سلطانی رطب اللسان و عذب البیان
و مرهون احسان گشته و بالای کوه اندرون قلعه رفته تمامی کیفیت
مسخر شدن شهر آرکاٹ و متواری بودن نواب محمد علی خان
والاجاه و مسخر شدن قلاع لاتعد بکلید شمشیر عالم گیر مجاهدان لشکر
نواب حیدر علی خان بهادر پیش قلعه دار و کمیدانان محافظ قلعه
ظاهر ساخته همه را در گرداب تحیر و اضطراب انداختند و آن جماعه
بعد فتح قلعه بجرم جنگ خود را در معرض هلاک دیده سالسه جنبان
صلح بشرط عنایت قولنامه امان جان و ناموس شدند و شخصی
معتبر را بعهدهٔ سفارت در حضور شاهزاده والاتبار فرستادند
بمجرد ورود او در لشکر نصرت اثر چون سلطان بهادر ملاحظه فرمود
که نقش مدعا درست نشست فی الفور قولنامه عنایت فرمود
و آن گروه قلعه تسلیم اولیای دولت نموده بدر رفتند شاهزاده
بهادر شادیانه نواخته اموال قلعه بضبط در آورده و قلعه داری معتبر تعین
فرموده و عرصهٔ چند ماه در انتظام محالات توابع آن قلعجات مفتوحه
بسر برده بسمت کوه رادت نیلور لوای شوکت برافراخت
و در عرصهٔ دو روز آنرا مفتوح ساخته اشهب شوکت را بجانب

تپاک گذه سبک عنان فرمود چون دران قلعه تهانه از طرف
صاحبان عالیشان قایم بود و سردار آنمقام باد و صد جوان بمحافظت
می پرداخت از بالای قلعه ملاحظه کرد که شاهزاده اقبال مند برکنار
تالاب سمت غربی قلعه اعلام نصرت انجام برافراخته است
پس آماده پیکار گردید و بهادران لشکر را فرصت از شدّت گوالیل
دست نمیداد که برکوه صعود نموده در شعب جبال مورچال قایم
سازند مگر از انجاکه دران ایّام اختر بخت نواب محمد علی خان
والاجاه رو بهبوط داشت هواخواهانش هر تدبیری که می کردند تقدیر
آن را برهم می زد چنانچه قلعه دار این قلعه که بهادری بهرام صولت بود
اگرچه باد و صد جوان در مقابله با آن فوج دریا موج پای کم نمی آورد
مگر اتّفاق چنان شد که کول آبی که اندرون قلعه بود یکایک خشک
گردید و از شدّت عطش محصوران را یک نیزه آب گریه
از سر گذشت و همه متّفق اللفظ والمعنی از سردار خود مستدعی
آن شدند که بنای مصالحه با شاهزاده والا تبار باید نهاد تا نیم جانی که باقی
است مفارقت از ابدان نکند ناچار آن قلعه دار صاحب جگر
بیدلی همراهیان دیده بدینصورت پیغام فرستاد که امشب
دست از گوله اندازی کوتاه سازند فردا قلعه تسلیم خواهم نمود شاهزاده
والاقدر ازین پیام خوشدل شده توپچیان را ممانعت فرمود قضارا
دران شب سقّای تقدیر طرفه آب برروی کار آورد که ابری

سیاه بی موسم برخاسته بشدت تمام بارید چنانچه برکه خشکیده
که درمیان قلعه بود لبالب گردید علی الصباح چون سردار قلعه
آب رفته بجویافت از همراهان استشاره نمود همه معروضداشتند
که درقلعه ازاذوقه وگوله وباروت هیچ کمی نیست وآب که موجب
حیات بود بی منت غیری از عنایت باری بهم رسیده حالا صلح
ضرور نیست جنگ باید کرد وکشته باید شد لیکن قطرهٔ آب بر خاک
بیغیرتی نباید ریخت آن سردار جگردار چون سپاهیان را ارزم
طلب دید بساط صلح درنوردید ومهیای زدن گوله وبندوق گردید
شاهزاده فیروزمند چون رنگ معامله دگرگون دید از غایت
غضب توپچیان رستم توان را بسرآوردن اتواپ برقلل کوه
حکم داد واز هرطرف جوانان قوی بازو در پناه سنگستان غزنده هرروز
مورچال پیش می بردند واز انجاکه محصوران در پناه حصار بودند هرروز
صدمه عظیم از ایشان باشکریان منصور میرسید آن سردار عالی مقدار
عرصه بیست وهشت روز باآنجماعه قلیل کارنامه رستم واسفندیار
رامنسوخ نموده باآن فوج قیامت موج جنگید لیکن ازانجاکه تیرقضا
ازنه سپر گردون میگذارد تالاب که درقلعه بود باز خشک
شده قطرهٔ آبی جز آبروی مردان باقی نماند وطاقت سپاهیان قلعه
نشین ازغایت عطش سلب گردید باز بمجبوری خواهان امان
شدند لیکن چون این بارکار ازمدارا درگذشته بود وبسیاری

از بهادران نامي لشکر منصور آب فنا نوشیده بودند معروضه محصوران درجه پذیرائي نیافت وحکم یورش وقتل عام صادر گردید جوانان شیرشکار بمجرّد صدور حکم دامن همت برکمر جلادت استوار کرده بالاي کوه برآمده آب شمشیر درگلوي آن جگرسوختگان چکانیدند وقلعه دار عالیمقدار را باحترام بحضور شاهزاده عالي قدر رسانیدند بعد افتتاح آن حصار متین شاهزاده والاشکوه در تمامي خطط مقبوضهٔ عمّال وامناي کاروان مقرر ساخته ومعتمدان را بقلعه داري دژهاي منیع تعین ساخته بعد عرصهٔ ده روز بانقود واجناس فراوان بحضور فیض گنجور نواب ثریّا جناب رسیده سرمایهٔ سعادت کونین اندوخت ؛

لشکرکشي فرمودن جرنیل صاحب نامدار عالي مقدار جرنیل کوت بهادر ازمدراس بقصد انتزاع بالاگهات ازقبضه اختیار نواب کوه وقار سپهر اقتدار ؛

راوي گوید که چون شاهزادهٔ عالي تبار معه غنایم موفوره بحضور نواب حیدرعلي خان بهادر کامیاب سعادت ملازمت شد زباني جواسیس کاردان بعرض مقدّس رسید که جرنیل کوت صاحب عالیشان سموّ المکان که درفنون صف آرائي یگانه وبوقت پنجه آزمائي با اسفندیار صولتان رستم زمانه است از انتظام ملک

بنگاله مطمئن شده تشریف فرمای ولایت شده بود درینولا باز از انجا
بکفایت مهم جنگ نواب بهادر مامور شده رونق افزای مدراس
شد و با نواب محمد علي خان والاجاه ملاقات کرده دو هزار تفنگچي و سم صد سوار که
در آنوقت پیش محمد علي خان بهادر حاضر بودند بهراهي خود برگزیده و خزانه
وافراز سرکار کمپني انگریز بهادر برداشته و سامان رسد خاطرخواه
برگاوان و اشتران و فیلان بار کرده بنواحي وکل ویلور خیام
شوکت برافراشته است نواب والاجناب باستماع این خبر
سواران را بسرکردگي سیدي هلال و غلام علي خان بخشي بطریق
منقلار خصت ساخته خود هم عقبش از آرکاٹ طبل نهضت
نواخت اما پیشتر از ورود نواب عالي جناب بعرنیل صاحب
عالیشان قلعه کرگ پاله را که بتصرف ملازمان حیدري بود محاصره کرده
پیش از آنکه صبح صادق بدمد بهادران لشکر انگریزي از نیروي
همت بیاوري طناب وسلّم بران قلعهٔ متین برآمده حارسان
حصار را بزیر تیغ بي دریغ کشیدند قلعه دار دو ساعت باجماعتي
که همره داشت داد مردي داده امانت جان شیرین بخازن ارواح
سپرد و بعرنیل صاحب بعد این فتح نمایان اذوقه و دیگر اجناس
که در قلعه بود بلشکریان منصور خود تقسیم فرموده و از آنجا نهضت
نموده در سواد اَبَرَد اکم لوای آسمان سای برافراخت و روشن
خان دسته دار که بکشایش برموکل گره از حضور نواب

والاجناب شرف ترخیص یافته باتّفاق رستم علي خان فاروقي کاربر
متحصّنان تنگ ساخته بود چون دریافت که بسبب قریب
رسیدن لشکر قاهره جنرل صاحب بهادر قلعه دار را استظهار
کلّي بهم رسید وقلعه باین سرعت مفتوح نخواهد گردید لهذا دست
از محاصره برداشته روانه اردوی معلّی گردید وجنرل صاحب عالیشان
بقلعه بر موکل گذره بی منازعت غیری رسید وقلعه دار را بجاندوي
جگرداري بعطوفت ونوازش نواخته واورا همرکاب میمنت
انتساب داشته وسرداري دیگر را بقلعه داري گذاشته روز
دیگر بجانب پهلچري کوچ نمود واز شخصی تاجر اسباب
رسد فراوان خرید فرموده سمت کوه مورشتافته درمحاذي قلعه
پای ثبات افشرده برای ارسال سامان جنگ واذوقه ازراه
دریا بکونسل مدراس قلمي ساخت درین عرصه نواب والا
جناب هم با لشکری فزون تراز مور وملخ رونق افزا شده بفاصله
دو فرسنگ خیام واعلام شوکت برافراخت وبدریافت
مکنون ضمیر جنرل صاحب بهادر روزی چند بصف آرائي نپرداخت
آخر چون پیرایهٔ انکشاف یافت که جنرل صاحب تارسیدن
جهازات از طرف مدراس سبقت بجنگ نخواهد فرمود
نواب والاتبار میر علي رضاخان را بافوج تعیناتی او وسیدی هلال
را باپنج هزار سوار وغازي خان را معه سواران یغماگر بمقابلهٔ لشکر

قیامت اثر جنرل صاحب بهادر گذاشته خود با توپ خانه ولشکر بسمت محمود بندر نهضت فرمود و شاهزاده والاتبار را با هفت هزار سوار خونخوار و پنج هزار پیادهٔ جرّار و بیست و پنج ضرب توپ صاعقه آشوب حکم فرمود که در نواحی نتهرنگر و تجاور آتش غضب برافروزد و هر چه از تر و خشک بنظر اید بنوایر قهر بسوزد چنانچه شاهزادهٔ رستم شوکت اول در نواحی تجاور که بخوبی آب و هوا افزونی سبزه و ریاحین صحرا رشک باغ ارم بود چپاول انداخته باعراق امکنه و غارت گری اسواق و دکاکین آشیان گاه بوم ساخت ؛

نظم

بهر جا که طوفان لشکر رسید تو گوئی که صرصر به آذر رسید
از ان بوم کندند اشجار باغ در و بام شد آشیان گاه زاغ
زبس سوختن در تمامی دیار نمانده یکی چوب جز چوب دار

و بعد قتل و غارت از اجناس مغزوته آنچه قابل ارسال پیشگاه حضور بود روانه ساخت و خود برای ترمیم قلعه نرکات پلی و شاکوته بکار پردازان تقیید فرموده بسمت نتهرنگر تاخت و در الیاپور و دیار پاله تهانجات گذاشته از آنجا شبگیر کرده بر ساحل رود کاویری و کوردم دیرهای قدیم را که از اقمشه نفیسه و جواهر نادره مملو بود چون دست اهل همت خالی نمود و بعد انعدام و انهدام

اصنام و انفراغ از قتل عام عبور هردو رود کرده بطرف کلی کوته که
شرقی حصار ترچناپلی بمسافت شش میل واقع است گلگون
صبا غرام را مهمیز کرد هنوز فایز منزل نشده بود که کوکبهٔ جاه و جلال
نواب سپهر جناب جلوه گر گردید شاهزاده سعادت توأمان
در اثنای راه دولت قدمبوس حاصل کرده چون فتح و نصرت
همرکاب روان شد و نواب والاجناب بعد قطع مسافت طرف
قلعه ترچناپلی رو آورده بسواران برای تاخت و تاراج آن نواحی
فرمان داد و آن یغماگران دقیقه در مراتب نهب وغارتگری باقی
نگذاشتند درین اثنا سرداری ستر هال نام که از قلعه برآمده
در تعلیم سپاهیان نو ملازم اشتغال داشت باشش صد
سپاهی رزم خواه و دو ضرب توپ گرم و گیر اشتافته بشیلکهای
متصل گرمی ترک تاز یغماگران سرد ساخت و بتعاقب سواران
روان شد و آن گروه آهسته آهسته بطرف چرکل جائیکه سواران
معه توپخانه در کمین گاه به انتهاز فرصت و قابو بودند رسیدند چون
ستر هال ازان حال خبر نداشت بی باکانه شیلک میزد و قدم
پیش می نهاد تا که قریب کمین گاه رسید و جوانان مسلح
و پیادگان احشام از هر جانب ستر موصوف را محاصره کرده
به شیلک بنادیق و اتواپ پرداختند و از سپاهیان آنطرف
که هنوز شق شیلک بکمال نرسانیده بودند بسیاری را

مجروح و بی روح ساختند ستر هال چون نقشه جنگ برین منوال
دید خون تنی چند برزمین ریخت و چون برق خاطف اشهب
طوفان خصال را بجانب قلعه برانگیخت در آن حالت علی نواز
نام سواری از جنود نواب حیدر علی خان بهادر ضرب شمشیری
بقوت تمام بر سر ستر موصوف فرود آورد مگر چون صیانت
ایزدی سپر داری کرد آسیبی نرسید و آن شجاعت پناه
بی همتا بصحت و عافیت داخل قلعه گردید نواب معلّی القاب
بعد این فتح در سواد چرکل پاره به نصب خیام اقبال پرداخته بشاهزاده
والاشکوه امر فرمود تا به تبرداران ملازم حکم محکم فرماید که از چوب و رسن
و سنگ هرچه برای بستن مورچال و بنای ساباط بکار آید
فراهم آرند و در قلعه هم ستر هال و کرنل لکسن صاحب بهادر
و شادیخان تحصیل دار سپاهیان قدیم و باقی سکنهٔ شهر را جمع ساخته
بحفاظت برج و باره قلعه همت مصروف داشتند چون در عرصهٔ
دو سه روز لشکریان نواب حیدر علی خان بهادر جمیع آلات قلعه کشائی
مهیّا ساختند و عزم مسلّم داشتند که شبانگاه دمدمه و ساباط بسته
باز و بقلعه گیری خواهند کشاد ناگاه قطعهٔ عرضداشت میر علی رضا خان
و دیگر سرداران تفرقه انداز خاطر مبارک نواب بهادر شد و چنان
بوضوح پیوست که جنرل کوت صاحب بهادر با سپاه رزم
خواه و سامان موفور بسمت محمود بندر نهضت فرموده نواب

والاجناب بدریافت این خبر رفتن آنطرف را برافتتاح قلعه
مقدّم و مرجّح دانسته معه توپ خانه و تمامی فوج دریاموج از محاصره
قلعه دست بردار شده و سامان قلعه کشائی که فراهم شده بود همه
آتش زده کوس نهضت بلند آوازه ساخت چون چند منزل طی
شد سیدی هلال بخشی که بطریق منقلا میرفت در سواد
باکور با فوج قاهرهٔ انگریز بهادر دوچار گردیده و به تیغ و سنان و شیلاک
بنادیق آتش افشان داد مردی داد و از طرفین قریب سه صد
جوانان زخمهای کاری برداشته گلگونه حیات ابد بر رو کشیدند
و سیدی هلال هم شهید شد پس جرنیل صاحب والاشان بگام سرعت
راه طی فرموده پرتوالتفات بر سکنهٔ محمود بندر انداخت و شب
بآسایش بسر برده علی الصباح بر قلعه سلبز یورش فرمود لیکن
چون یوسف خان قلعه دار پای ثبات محکم افشرده بود و از
تیر و تفنگ بجواب دهی لشکر قاهره انگریز بهادر می پرداخت
جرنیل صاحب بهادر خستگی بهادران کار دران سنگ لاخ
گوارای طبع مآل اندیش نفرموده باز بطرف محمود بندر مراجعت
فرمود درین اثنا نواب سطاب با لشکر و توپخانه رسیده در راه
حایل شد و بر توده های ریگ که بر ساحل دریا واقع بود اتواپ
تعبیه فرموده حکم بشیلاک داد و خود در سایه توده ریگ بر کرسی
زرین جلوس فرموده بهادران پیکار طلب را قدغن و تحریص جنگ

می نمود و میر علی رضا خان را تاکید مزید فرمود که از عقب سپاه انگریز
بهادر درآمده به تضییق محاصره مساعی جمیله بکار برد و شاهزاده عالی تبار را
فرمان شد تا موشیر لالی را معه فوج و رساله های سید حمید و شیخ انصر
و شیخ عمر و شجاع الدین همراه گرفته مقابل آن فوج قیامت
آشوب شود و ازان طرف جنرل صاحب بهادر بکمال حزم
و احتیاط مطابق آئین سپه سالاری سپاه خود را صفوف بسته
و اتواپ صاعقه بار پیش رو داشته از ساحل دریا قطره زن
گردید و چون تلاقی فریقین دست داد از هر دو طرف صدای بگیر
و به بند بلند گردید و از شیلک بندوق و توپ و بان و برق قیامت
آشوب گوش ملایک بر آسمان کر گردید از طلوع صبح تا دو پاس
بازار ملک الموت چنان گرم شد که دران ریگ زار غیر
از لاش مقتولان و اجساد طپان مجروحان هیچ بنظر نمی آمد دران
حالت چون زبانی هرکاره خبر جلوس نواب حیدر علی خان بهادر
در سایهٔ توده ریگ بسمع جنرل بهادر رسید لهذا با سپاه رزم
خواه خود بهمان سمت زور آورد و دو منزل جهاز که از مدراس
برای کمک رسیده در دریا لنگر داشتند اهل جهاز را فرمان
داد که بر فوج دریا موج نواب بهادر گوالیل چون قطرات باران
ببارند درین اثنا میر علی رضا خان از کنار دریا اسپ را بجولان
درآورده خواست که بعقب لشکر انگریز بهادر رسیده دست یغما

برا هل بنگاه برکشاید ناگاه گلوله توپی که چون تیر قضا بی خطا بود از بالای
جهاز بر بازوی آن عضاده کاخ ریاست رسیده عنان اختیار از دستش
ربود و از پشت زین بر روی زمین افتاده ابواب ماتم بر همراهان
خود کشود رفیقانش چون حال برین منوال دیدند او را در حالت
نزع در یک منزل پالکی انداخته و غلافی فرو داشته بحضور نواب
حیدر علی خان بهادر آوردند نواب والاجناب چون پرده پالکی برداشته
دید که طایر روح میر موصوف از قفس عنصری پرواز کرده از مفارقت
آن رفیق قدیم دل حق پرست او نهایت بدرد آمد لیکن آنوقت
بصلاح و صواب دید خرد خود را ضبط فرموده نعش آن مخفوف
رحمت الهی را در صندوق گذاشته روانه سریرنگپتن فرمود و از انجا که
شاهزاده والاتبار خواهرزاده حقیقی میر مغفور بود فوج همراهی او ضمیمه
عساکر شاهزاده بهادر کرده تمامی اسباب و اسپان و فیلان
مملوکه میر مبرور نیز تفویض شاهزاده فرمود و پسر میر مرحوم را که
قمرالدین خان نام داشت آثار رشد و تمیز از جبین او لامع دیده به خلعت
ماتم پرسی و عطای نوبت و علم و نقاره و فیل باعماری مرصع
سربلندی بخشیده برای تربیت دستش بدست شاهزاده
کامگار بسپرد و چند روز برای تیمار خستگان و آسایش دواب
جنگ مناسب ندیده عنان سمند صبارفتار بسمت نیکناپتنم
معطوف فرمود و مجروحان را بحفاظت روانه آرکات فرمود و بکار

پردازان حلم داد که جرّاحان حاذق برای معالجه تعیین نمایند و سید صاحب
را حکم شد که معه دسته سواران همراهی خود و چند هزار پیاده به انتظام
نواحی تجاور و تنصر نگر بشتابد و جنرل صاحب بهادر چون دران
جنگ بتأیید اقبال چیره دستی یافت باز بطرف پشکری
نهضت فرموده از راه برموکل گده داخل فرنگی کوه گردید و به تنظیم
و تنسیق محالات و پرگنات آن نواحی اشتغال ورزید نواب
معلّی القاب روزی چند در نواحی نیکنا پتنم بسیر و شکار پرداخته
باز از راه تروادی طی مراحل فرموده در سواد پندی متّصل باغی که از
کوه بفاصله یکفرسنگ بود الویه اقبال برافراخت سردار
کوه نشین کثرت فوج بدامن کوه دیده جمعی از سپاهیان را
فرمان داد و آن گروه از بالای کوه مایل نشیب شده سواران
لشکر حیدری را که بجمع آوردن چوب وکاه در شعاب جبل
می گردیدند بشلیک بنادیق زخمی ساختند و اسپان راحی کرده
بردند چون خبر بنواب فلک جاه رسید نوایر غضب مشتعل
گشته به بهادران لشکر شکن فرمان داد تا آن کوه را سنگر سازند
و خود از نزدیکی کوه دوری مناسب دیده در میدانی وسیع نصب خیام
فرمود توپچیان رستم توان اتواپ در دامن کوه بجای مناسب تعبیه
کرده حصوران را از شدّت گوالیل عاجز ساختند و پیادگان در
پناه سنگستان از شلیک بنادیق صاعقه بار که چون قطرات

باران متواتری ریخت قصر تمّت متحصّنان از پا در انداختند اگرچه
از آنطرف شخصی صوبدار عبدالقادر نام داد مردانگی داده شش
روز جنگ رستمانه کرده جمعی کثیر را از لشکر حیدری مجروح و بسروح
ساخت مگر قلعه دار که ساغر دماغ از باده تهور خالی داشت و بعشق
لولی زنی مبهوت و مسلوب العقل شده بود چون محبوبه اش
متحمّل صدای توپ نتوانست شد دل از دست داده سر
اطاعت بر قدمی آستان سود و کلید قلعه تفویض اولیای دولت
نمود درین اثنا هرکاره ها بعرض اقدس رسانیدند که جنرل کوت
بهادر در قلعه دندادسی لوای عظمت و شوکت برافراخته است
و سواران یغما گر فوج حضور در اطراف و جوانب بتاخت و تاراج
مواضع و قری مشغول اند باستماع آن نواب ذوالعزم هم از
فرودگاه پای همت در رکاب عزیمت نهاده بطرف دندادسی
جاده پیما گردید و سم چهار روز تدابیر قلعه کشائی بکار برده چون صورت
افتتاح در مرآت خیال متصور نشد انتظام دیگر مهمات دولت
و بند و بست شهر آرکات مقدّم برین مهم دانسته موشیر لالی
فرانسیس و شیخ انور و شیخ حمید را با فوجی گران بمحاصره قلعه گذاشته
خود به آرکات نهضت فرمود بعد تشریف بردن نواب والا
جناب اگرچه موشیر لالی در قلعه شکنی قاصر نشده و قدری دیوار
قلعه هم بضرب گوالیل منهدم ساخته مگر سردار قلعه که مرد تجربه کار

بود چنان داد جنگ آوري داد که دندان طمع موشير لالي کند گريد
آخر بار رفيقان خود مشاورت کرد که چون ايّام محاصره بامتداد
کشيده و هنوز نمکنند تدبير بدزوه تسخير حصار نرسيده
حالا مناسب آنست که قلعه را بخدع بايد گرفت پس يکي را از
فرانسيسان همراهي خود که در تحرير و تقرير انگريزي مهارت کلّي
داشت بسرداري مقرر کرده و چند هزار سپاهيان را بلباس
ملازمان لشکر انگريزي آراسته از راه کرگت پاله بجانب قلعه
کيل ساخت و آن شخص قريب بقلعه رسيده خطي از نام
يکي از سرداران انگريز بهادر بنام قلعه دار بدين مضمون نوشته
فرستاد که من از مدراس بمدد شما نامزد شده با فوج تازه زور و سامان
رسد وافر رسيده ام فردا صبح داخل قلعه خواهم شد قلعه دار هوشيار
از مطالعه خط اول اظهار شادماني کرد مگر چون نام راقم خط بخواند و بيادش
آمد که آن سردار بحکم جنرل صاحب والاشان بطرف سيکاکول
و گنجام براي آوردن آذوقه و گاوان توپ کشي عازم شده است
در شک افتاد که مبادا موشير لالي طرح خدع انگيخته باشد پس
آن شب بتلواسه بسر برد علي الصباح چون صداي توپ
بگوش رسيد قلعه دار تيز هوش في الفور دوربين بدست گرفته ديد
که گروهي از طرف بنشاهراه کرگت پاله رسيده بمقابله فوج
موشير لالي صفوف آراسته اند و از جانبين شليک بنادق

واتواپ بکار میرود مگر غیر از دود باروت یک تن هم از هردو
طرف مجروح ومقتول بنظر نمی آید بمعاینه این حال گمان خدع که
از طرف موشیرلالي پیرامون خاطر قلعه دار گردیده بود بیقین انجامید
ودر طرفة العین اتواپ بروج حصار را از گوالیل وساچمه پر کرده
منتظر نشست بعد ساعتی آن سردار قریب قلعه آمده بقلعه دار
پیام فرستاد که ما بخیریت رسیدیم دروازه قلعه بکشایید تا داخل
شده بیاسائیم قلعه دار جواب فرستاد که چون اندرون دروازه
قلعه دیواری جدید محکم کشیده ایم باید که ایشان برلب خندق فرود
آیند تا دیوار از میان برداشته بدرون جا دهم سردار جعلي ازین
پیام دانست که افسون چشم بندي من موثر افتاد پس
بفراغ خاطر زین از پشت اسپان برگرفته سپاهیان را حکم داد که
بفراغ خاطر کمرها بکشایند چون این بعمل آمد قلعه دار در پس کنگره حصار
گوش برآواز مانده چون لهجه کلام وطرز وادضاع آن جماعه را منافي
اطوار افواج انگریز بهادر دید بتوپچیان حکم داد وآن جماعه بی باک چنان
چابکدستي بکار بردند که از شدت ریزش گوالیل وساچمه غیر از
تني چند ازان مهلکه جان بسلامت نبردند پس قلعه دار مردم
خود را بیرون فرستاده اسپان واسلحه مقتولان درون قلعه کشید
وچون این واقعه هایله بعرض نواب حیدر علي خان بهادر رسید
بر بی تدبیري موشیرلالي سخت برآشفته او را با تابعانش

بحضور طلبداشت و دیگر سرداران معتبر و سرگردگان صاحب تدبیر را برای محاصره قلعه بدانطرف گماشت ؛

ذکر محاربات که شاهزاده والا دودمان طیپو سلطان را در نواحی آرنی با افواج قاهره صاحبان انگریز بهادر بوقوع آمد باد یگر واقعات سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری ؛

چون جرنیل سرایری کوت بهادر بعد جنگ محمود بندر بمدراس معاودت فرموده بود و نواب عالی جناب در تسخیر قلاع متعلقه صوبهٔ آرکات مصروف مانده در ینولا گال صاحب کرنیل با پنج هزار سپاهیان ولایتی و غزانه موفور و سه صد و هفتاد منزل کشتی محموله سامان ماکولات از بنگاله وارد مدراس شد و بورود آن صاحب جرنیل صاحب خیلی مبتهج شده بعد دو ماه با فوج دریاموج سمت تریاتور اعلام شوکت برافراشت و از فرزندان نواب محمد علی خان والاجاه یکی را که مخاطب بسیف الملک بهادر بود همرکاب سعادت برد و چون خبر نهضت جرنیل صاحب بحضور نواب رسید از راه کاویری پاک طبل کوچ بلند آوازه ساخت اما پیش از آنکه تلاقی فریقین اتفاق افتد جنرل صاحب بهادر شب گیر کرده در سواد سولنگر دایره دولت فرمود و سه روز برین روداد انقضا یافته بود که کوکبهٔ جاه و جلال نواب حیدر علی خان بهادر نمایان شد صباح آن

جنرل صاحب از فرودگاه سوار شده بمیدانی وسیع که لایق جنگ گاه
بود علم اقتدار برافراخت و از ینطرف سواران جنود نامعدود
حیدری بمقابله رسیدند و نواب بهادر خود توپخانه آتش بار در راه
حایل کرده منتظر ورود عساگر انگریز بهادر بود و شاهزاده والاتبار
با فوج جرّار بطرف ساقه لشکر انگریز هیون آتش پارا یجولانگری
درآورد و دران روز عربی سخت که ناسخ جنگ کیخسرو افراسیاب
بود بظهور رسید و بهادران طرفین دست از جان شسته بدریای
آتش شناوری کرده غریق رحمت الهی شدند چنانچه دران
آشوب گاه بضرب گولهٔ توپ پای کرنیل اسطوارط
بهادر از کار رفت و سیف الملک بهادر از رسیدن صدمه
گوله توپ از خانه زین جدا شده بر روی زمین افتاد درین اثنا
شام پردهٔ ظلمانی بر روی آفاق فرو هشت و هر دو لشکر بفرودگاه
معاودت کردند اگرچه از وقوع این سوانح وکثرت تردد گرد ملالی بر خاطر
جرنیل صاحب ننشست لیکن بمشاهدهٔ بد دلی سیف الملک
که موجب بیدلی جگرداران میشد رسانیدنش بخدمت نواب
والاجاه افضل مهمات تصور فرموده بوقت دمیدن سفیدهٔ صبح
طبل کوچ نواخته بطرف ترپاتور تشریف برد و سیف الملک
را بصحت و عافیت بسعادت ملازمت پدرش فایز
ساخت و خود برای انتظام دیگر مهام بمدراس نهضت فرمود

و نواب حیدر علي خان از آنجا مراجعت فرموده در حدود کنجي که بوفور هیمه وگاه موجب آرام لشکریان بود دایرهٔ اقبال فرمود درین اثناز باني جواسیس بحضور فیض معمور پیرایه انکشاف یافت که چند جهاز فرانسیسي بسرداري موشیر هوي سپه سالار فرانسیس بعزم ملازمت حضور می آید دهم بوضوح انجامید که چون سردار ولندیز بسبب فروختن آلات حرب در سرکار حیدري بتجویز صاحبان عالیشان کونسل مدراس ماخوذ شده وکرنیل منرو صاحب بهادر برای انهدام قصر شوکت ولندیز و افتتاح قلعه ناک پتن متعین شده وبعد تالف هزاران مردان کار آز ما قلعه را فتح ساخته بمدراس شتافته بود درینولا از ناک پتن مراجعت کرده بجمعیت چهار پلتن سپاهیان و هفت ضرب توپ و سواران در سوادکاري گال لوای شوکت برافراخته است باستماع این اخبار شاهزادهٔ والاتبار از حضور نواب نامدار شرف دستوري یافت که برای ملاقات سپه سالار فرانسیس پای در رکاب اشهب همت نهد ودر ضمن این سفر اگر بافوج همراهي کرنیل منرو صاحب بهادر مقابله دست دهد مدافعه پردازد چون شاهزاده بهادر با فوجي از بهادران قوي بازو علم شوکت بدانطرف برافراخت در اثنای راه خبر رسید که کرنیل صاحب موصوف باستماع خبر آمد آمد جهازات فرانسیسان در سواد پنالپور بر ساحل

رود کورتم درمیان باغی استقامت ورزیده بانسداد طرق
کوشیده است شاهزاده عالی تبار با لشکر جرار شبانه ایلغار
کرده باغ مسکونه کرنیل صاحب بهادر را از دور محاصره نمود صبحدم
چون کرنیل صاحب بهادر از آنمقام عزم کوچ فرمود لشکر خود را
بمحاصرهٔ سواران عساکر شاهزادهٔ بهادر دیده آماده جدال و قتال
گردید و هردو لشکر خونخوار داد مردانگی دادند و درین جنگ هولناک
از لشکر انگریز بهادر ستر سامن نام سردار سواران
در دام اسیری درآمد و از لشکر شاهزادهٔ بهادر سید غفار صوبه دار
که مرد نامور بود بقید رفت و ازانجا که شاهزاده را ملاقات سپه سالار
فرانسیس اهم مطالب و مقاصد بود بطرف گودپور کوچ فرمود
و در راه لعل پیتم باندک فاصله از قلعه گودپور خیام احتشام برپا ساخت
درین اثنا سپه سالار فرانسیس بلدنگر گاه فایز شده بسردار انگریز
بهادر که حارس قلعه بود پیغام خالی کرده دادن قلعه فرستاد و آن
سردار جنگ نمودن صلاح وقت ندیده اموال را تعلیقه کرده
بسپه سالار فرانسیس بسپرد و قلعه را خالی کرده بطرف ناکپتن
بشتافت پس سپه سالار فرانسیس با پنج هزار سپاهیان
فرانسیس از جهازات فرود آمده در نزدیکی قلعه خیمه زد روز دوم
با شاهزاده والا تبار ملازمت حاصل کرده بنای اتحاد را استحکام
بخشید شاهزادهٔ بلند اقبال ترغیب این معنی فرمود که باسرع

اوقات بالاتّفاق دولت ملازمت نواب حیدر علي خان بهادر
دریابد لیکن سپه سالار مذکور عذر ماندگي راه و بهم رسانیدن بار
بردار برای اسفار خشکي درمیان آورده چند روز مهلت کوچ
خواست آخر شاهزادهٔ والاشان اورا در همان نواحي گذاشته برای
اخبار این امر به طرف اردوی معلّی مراجعت فرمود و بعد ورود
مشروحًا حالات بحضور اقدس ظاهر نمود نواب والاجناب
فی الفور مکاتبه شفقت آمیز بنام سپه سالار مذکور نوک ریز
خامه عطوفت نگار فرموده چهار صد راس نرگاو برای توپ کشي
و دیگر چارپای باربردار روانه فرمود و خود با جنود نامعدود عازم آرکاٹ
گردید هنوز چند میل راه طي نشده بود که منهیان خبر آوردند که جرنیل
صاحب والاشان جنرل کوٹ بهادر با سپاه قیامت انگیز
ازمیان صحرای ناکلاپور گذشته عازم رای ویلور است نواب
عالي جناب باستماع این خبر سید حمید و شیخ انصر و موشیر
لالي را با جمعیت شایسته که در رساله های شان بود برای حفاظت
شهر و قلعه آرکاٹ دستوري بخشید و شاهزاده کهین نواب
عبدالکریم بهادر را با چهار هزار سوار خاصه و دو هزار پیاده فرمان شد که
در نواحي مدراس رسیده گرد فتنه برانگیزد و راه رسیدن رسد و فوج
کمک بلشکر جنرل صاحب مسدود سازد و شاهزاده مهین
دودمان عظمت را حکم شد که در نواحي آرني به تسخیر قلعه و استحکام

تهانجات مقیّد و سرگرم ماند و بعد انتظام این امور از مقام گاه حرکت فرموده میدان دهولی گره مضرب سرادق اقبال نمود درین اثنا جرنیل صاحب طی صحاری و بوادی فرموده بهرای ویلور فایز شده شقّه علم برافراخت و تا عرصهٔ یک ماه بازار زد و برد بهمین صورت گرم ماند که گاهی سپاهیان لشکر جنرل بهادر گاوان رسد را که بمعسکر نواب حیدر علی خان بهادر می آوردند حی کرده می بردند و اهل بدرقه را مجروح و بیروح می ساختند و احیانا یغما گران جنود حیدری برآورندگان آذوقه لشکر جنرل صاحب چیره دستی نموده محافظان رسد را از پا می انداختند بعد انقضای یک ماه جنرل صاحب از مقام گاه نهضت فرموده قریب دهولی گره نزول فرمود با استماع این خبر نواب والاجناب اردوی کلان را بعقب گذاشته خود با جمعی از سواران تیز جلو توپخانه جلد رو برای مقابله بشتافت چون تلاقی فریقین دست داد نواب بهادر در باغی زیر سایهٔ درختی بر کرسی زرین جلوس فرموده سدی از فیلان و توپخانه و بان داران پیش روبسته سواران را رخصت جنگ داد چون از طرفین نوائر جدال و قتال اشتعال یافت جنرل بهادر خود بنفس نفیس تردّدات رستمانه بظهور آورده و گرده سواران لشکر حیدری را بشیلک اتواپ و بنادیق متفرّق ساخته جانب آن باغ رو آورد درین اثنا محمد علی کمیدان که

از چند روز بسعایت غمّازان در پایه عتاب نواب آمده واز رساله داري معزول شده بایک اسپ سواري چون سایه بدنبال حاضر می بود وآنوقت بر بالای درختی برآمده تماشای جنگ می نمود چون مشاهده کرد که جنرل بهادر طوفان آتش بباد وامن غضب برانگیخته تر وخشک را یکسان می سوزد واز صفوف فیلان وتوپخانه وبان داران اینطرف از اضطراب کاري متمشّي نمی شود وسواران اگرچه در تیغ زني قصوری نکرده اند مگر جرنیل بهادر از قیاس چنان واضح میشود که امروز قصد یکسو کردن معامله جنگ دارد وسرداران حضوري هرچند دست ادب بسته بحضور نواب والاجناب عرض می نمایند که از پیش این طوفان بلا کناره باید گزید نواب از غایت غیظ غیر از تاکید یورش حرفی برزبان مقدّس نمی راند وعرض هواخواهان را مطلق بگوش رضا جا نمیدهد کمیدان شجاع فی الفور از بالای درخت بزیر آمده سر نیاز بر پای مبارک سود والحاح از حد گذرانید تا که شعاع قهر نواب والاجناب اندکی اطفا پذیرفت وخانه زین را بوجود مقدس منور ساخته متوجّه سمت آرني شد وکمیدان مشهور تنها اسپ بجولان آورده یک نفر طنبور نواز ویک علم بردار را گذاشته همرکاب نواب بهادر شد ونواب باردوي کلان ملحق شده محمد علي را بعنایت خلعت فاخره وجواهر گرانبها وخدمت رساله داري بدستور سابق

بنواخت وجرنیل صاحب روز دوم از جنگ‌گاه کوچ کرده در سواد
علی آباد نصب خیام نمود چون این خبر بنواب والاجناب رسید
بمظنّه آنکه شاید جنرل صاحب عزم رفتن بطرف بارامحل دارد
یا سمت ترچناپلی قصد خواهد فرمود از سواد ارنی خیام برداشته
متّصل باگ مار پیشه دایره لشکر فرمود ویغماگران را برای تاخت
وتاراج آن نواحی حکم داد چنانچه آن جماعه بی رحم پرکاهی در مواضع آن
حدود باقی نگذاشتند وزنان واطفال رعایارا بی شمار باسیری
آوردند وجرنیل بهادر وقت شب از مقام‌گاه کوچ فرمود وبر فوج
منقلای نواب که برشارع ارنی بودند شبخون زدوران شب
تارسواران همراهی حیدر علی بیگ رساله دار شعله بنادیق آتش
بار فوج انگریز بهادر را گوارا کرده ناموس مردی نگاهداشتند
وجنرل بهادر برجناح استعجال متّصل ارنی رسیده بمحاصره قلعه
پرداخت وسپاهیان انگریزی یورش کرده تادروازه قلعه
شالک زنان رسیدند لیکن قلعه دار آنجاکه سیدی امام نام
داشت ازقلعه برآمده به تیغ زنی چنان جوهر شجاعت نمود که جرنیل
بهادرهم بمشاهده جرأت پردازی او آفرین خواند وچون دید که قلعه
نهایت متین است وقلعه دارهم تاجان دریغ نخواهد داشت و
نواب بهادرهم برای کمک پاشنه کوب خواهد رسید
مردان کاری خودرا برای تسخیر حصاری در معرض هلاک افگندن

مناسب ندانست پس از محاصره قلعه در گذشته بدندوسي تشریف
برد دو روز لشکریان را آرام داده چون دیگر از عظایم امور ریاست
پیش نهاد خاطرش بود بمدراس نهضت فرمود و نواب والاجناب
بصوب تمري که لشکریان منصور را آرام هیمه وکاه وآبهای خوشگوار
در آن مقام متصور بود نصب خیام نمود بعد چندی زبانی هرکاره ها بعرض
مقدس رسید که تهانه داران وفوجداران ترچناپلي وتنجاور بحمایت
فوج انگریز بهادر بر رعایای قري ومواضع گویمتور وغیره محالات وپرگنات
دست تعدّي دراز کرده بي چراغ ساخته اند بنابران رای صواب
نمای اقتضای فکر آبادي ملک ورعایا فرموده شاهزاده والاتبار را برای
تنبیه آن جماعه باغي فرمان داده چهار هزار سوار را بسرگردگي
چصبیله رام معه رساله سلطان سنگهه برای گرد آوري رسد
ومواشي قدغن بلیغ فرموده ومهامرزا خان بخشي ونواب نورالابصار
خان را حکم شد که باشش هزار سوار بضبط حدود کالستري
ونیکه گري وتمراج پردازند وپروانه کرامت نشانه بنام
مخدوم علي خان بهادر که بایالت ملک جنوبي پتّن ممتاز بوددر باب
گوشمال دادن بنایماران که مصدر اذیت رعایا شده اند عز اصدار
یافت وشاهزاده ظفرمند که از حضور شرف رخصت برای تنبیه
تهانه داران ترچناپلي یافته بود در اثنای راه زباني جواسیس اصغا
فرمود که فوجي از ترچناپلي وتنجاور جمع شده عزم تسخیر قلعه نرکاپلي

وشاکوته و غیره دارد و سید صاحب هرچند ساعی جمیله بکار می برد
مگر از ناتجربه کاری رفقای خود مکرر صدمات عظیم برداشته قریب
است که آن قلاع از تصرف اولیای دولت حیدری بدر رود
شاهزاده والاتبار بمجرد استماع این خبر شبدیز عزیمت بدانصوب
جهانده چون قضای ناگهان در رسید اتفاقا پیش از آنکه شاهزاده
وارد آن نواح گردد سببی رو داده که بلاریب محل تعجب
وتحیر است چنانکه شبی از ترچناپلی گروهی بعزم تسخیر رکابت پلی
وفوجی بهمین عزم از طرف تجاور بلا اطلاع یکدیگر بر قلعچه هجوم کرده
از طرفین نرد باهم راست نموده بیک مقابله وحمله بر برج وباره سوار
شدند چون محافظان قلعچه را قوت وقدرت مقابله با آنها نمانده
بود از راه دریچه بیرون آمده متصل قلعچه در جای آسوده بودند تا گروهی
از یکطرف قلعچه سوار شده شلک سر کردند مردمان دیگر طرف
دانستند که حارسان قلعه بدفع حمله کنان مستعد رزم گشته پیش
آهنگ اند یکبار همه شلک ریزان عازم پیشتر شدند غرض
تا یکساعت بی تمیز یکدیگر با یکدیگر جنگیدند و داد بهادری فیمابین
خود دادند که قریب هفتصد سپاه طرفین تلف شدند دران اثنا
سردار یکطرف بآواز بلند در اصطلاح انگریزی مردمان خود را گفت
که پیش دویده سپاه اعدا را مقهور سازید چون سردار طرف
ثانی اصطلاح خود معلوم کرده بانگ برزد که دست از جنگ بدارید

ماهواخواه انگریزاستیم پس هردو سردار مصافحه کرده بنا تجربه کاری
وبد لحاظی خود نادم گشته هرآنچه ازذخیره وغیره که آنجابود برداشته بطرف
شاکوته رفتند روز دیگر پگاه باز پیادگان تهانه در قلعچه آمده سکونت
نموده بودند که شاهزاده در آنجا رسیده کیفیت شب دریافته خندید وتهانه
برداشته قلعچه خالی کرد چون پلتنهای انگریزان ازانجا برگشته وچند
کس راازسپاهیان آنجا باخود متفق ساخته قلعچه شاکوته را احاطه کرده
یورش کردند و قلعه دار آنجا شیخ حمید صوبه دار بادوصد جوان برج
وبارهٔ قلعه راستحکم نموده دادد لاوری میداد شاهزاده نزول اجلال ارزانی
فرمود وبی تامّل دست باسلحه کشود فوج راجگان وتهانه داران ترچناپلی
تاب حمله نیاورده دست ازمحاصره قلعه برداشته در پناه صحرا خزیدند
وشاهزاده شیخ حمید را بانعام خلعت فاخره وجغت حلقه مرصّع
سرفرازی بخشید و سپاهیان همراهی اورا جغت حلقه نقره انعام
نمود و همبرین منوال تهانه دار قلعه کات مینار را که با بیست
مرد جنگی و چند زنان کمر همّت چست بسته و سرگین گاو در آب
خیسانیده در ظروف برآتش گرم میساختند تا آنکه مردم فوج
انگریز نردبانها راست کرده برحصار صعود کردند یکبارگی نسوان
غوغای مهیب برداشته ظروفهای گرم برسرآنها ریختند و سنگپاره
کلان که بردیوار تعبیه کرده بودند بی محابا غلطانیدند واز یکطرف پاسبانان
در صدد دفع ومنع آنها درآمده سعی مردانه بعمل آوردند وسرو سینه های

الشر حمله آوران را به تیر و تفنگ دوخته هزیمت داده و قلعه
را از آسیب معاندان محافظت کرده بودند حلقه های جواهر کار طلائی
و یکهزار روپیه نقد انعام فرمود و چون پیشتر ازان مقام نهضت
فرمود در اثنای راه خبر رسید که فوجی از راجگان و تهانه داران ترچناپلی
که قلعه کرور را سنگر ساخته اراده مقابله با لشکر حیدری داشتند
اتفاقا آتش در ذخایر بارود افتاده بسیاری از آنجماعه را دود
از نهاد بر آورد و باقی ماندگان بی نیل مقصود به ترچناپلی رجعت قهقری
کردند شاهزاده والاشان باستماع این خبر از تعاقب آن گروه
دست برداشته چندی دران مرغزار برای استراحت لشکریان
مقام فرمود و مخدوم علی خان بهادر بعد ورود پروانه نواب حیدر علی خان
بهادر برای انتظام ملک جنوبی دارالاماره سریرنگپتن حتی المقدور
در سفک دماء و انهدام ابنیه و عمارات مفسدان قاصر نشد
مگر آنها فوجی قوی باز دار لشکر انگریز بهادر که در مدهرا قیام داشت
بکمک طلبیده بجنگ برخاستند و مخدوم علی خان را که در قلعچه
مختصر فرود آمده بود محاصره نموده خواستند که دستگیر نمایند لیکن آن بهادر
با آنکه لشکرش باطراف برای تنبیه مفسدان انتشار یافته
بود عار فرار را بر خود ناگوار دانسته با دو صد جوان که در قلعه با خود داشت
چون شیر گرسنه برآمده ناورد گاه را به خون دلاوران رشک
لاله زار ساخت و بسیار کس از مردان کاری را بضرب

تیغ و سنان از پا در انداخت چون از رفیقانش کسی باقی نماند تنها جنگ رستمانه نمود و آخر زخمهای منکر برداشته شهید شد ؛

ذکر ورود کرنیل پریس صاحب بهادر با فوج تازه زور از بنگاله برای انتزاع ملک آرکاٹ از تصرّف نواب حیدر علي خان بهادر و بیان محاربات آن هردو سردار ذوالاقتدار ؛

از روزی که جرنیل سرایري کوٹ بهادر بدراس نهضت نموده بود افواج انگریز بهادر که جایجا متعین بود باعساکر نواب حیدر علي خان بهادر همیشه سرگرم مجادله بودند و نواب والاشان خود در قشلاق تشریف داشته سپاه رزم خواه اکثر همرکاب سعادت شاهزادهٔ والاتبار وگاهی بسرکردگي دیگر سرداران برای انتظام ملک باطراف کیل میفرمودند گاهی عساکر انگریز بهادر بر سپاه نواب بهادر چیره دستي می نمودند و وقتی مبارزان نواب عالي جناب بر فوج انگریز بهادر غلبه می یافتند آخر کار چون آرای صاحبان عالیشان چنان اقتضا کرد که چون انتزاع ملک آرکاٹ از قبضهٔ اختیار نواب بهادر بآساني متصور نیست سرداري عظیم القدر برای فرماندهي و قیادت افواج قاهره ضرور است بنابران کرنیل پریس صاحب حسب الحکم صاحبان کونسل کلکته با فوج قوي از بنگاله به چیناپتن نزول فرمود از انجاکه ناظم حیدر آباد از تسلّط یافتن نواب بهادر

برآرکات خیلی متحسر و متاسف بود و در ایام ماضی که نواب
حیدر علی خان را تحریص جنگ باصاحبان انگریز بهادر کرده عازم
آرکات ساخت منشاء آن این بود که چون میدانست که غیر از
صاحبان انگریز درین جزو زمان کسی نیست که تاب هم پنجگی
نواب بهادر داشته باشد بنابران خسک بر بستر آرام
عساکر طرفین انداخته خود گل چین تماشا بود لیکن چون شکل تمنایش
نتیجه برعکس داد و بسیاری از ملک توابع آرکات بتصرف
نواب بهادر در آمد ازین معنی بیش از پیش خار رشک
در سینه اش می خلید و بهانه دیگر برای انهدام قصر شوکت خداداد
نواب والا می جست درینولا که تشریف آوری کرنیل پریس
صاحب بهادر بسمع ناظم موصوف رسید بنای آشتی با صاحبان
عالیشان مستحکم نمودن صلاح وقت دیده موشیر فلیر فرانسیس
را که از رفقای قدیم آن سرکار بود برای بهرسانیدن مواد دوستی
روانهٔ خدمت کرنیل صاحب بهادر نمود کرنیل صاحب بهادر
رسولان آصف جاهی را باحترام و تواضع پیش آمده اصغای
پیغام نمود و مصالحه با آصف جاه بهادر منظور نظر مآل اندیش
فرموده بعد دو سه روز ترقیم عهد نامجات طرفین از قوت بفعل آمد
و کرنیل صاحب بهادر تحایف و نفایس ولایت برای حضور
ناظم و خلاع فاخره برای ارا کین آن دولت تفویض موشیر فلیر

کرده مکاتبه شوق آمیز بنام نواب آصف جاه بهادر بدین مضمون
قلمي فرمود که تا اختتام جنگ اعتبار الدوله بهادر را اجازت صادر
شود که شریک حال عساکر انگریز بهادر باشد چنانچه موشیر
فلیر بحیدر آباد رفت و بعد دو ماه اجازت نامهٔ آصف جاه بهادر
رسید و کرنیل صاحب بهادر اعتبار الدوله را بتقرر پنجهزار روپیه
شاهرهٔ ذات و رساله دو هزار سوار ممتاز فرموده برای نگاهداشت
سواران حکم فرمود و چون بتقیید شبانه روزی چند هزار سوار فراهم
شدند کرنیل صاحب با پلتن های محشر آشوب و توپخانه الوند کوب
و سواران قدیم و جدید بتوزک تمام از چیناپتن کوچ نمود و بآهستگي
طي مسافت فرموده در عرصهٔ دوازده روز سواد آرکات مضرب
خیام نمود و از انطرف نواب حیدر علي خان بهادر از شهر آرکات
سرادق اقبال بفاصلهٔ دو کروه بیرون زده پای شجاعت در میدان
همت افشرد و چهار هزار سوار از رسالهٔ خاص منتخب فرموده
حکم داد که باطراف لشکر انگریز بهادر شغول ترک تازي مانده
و شبلک بنادیق زده خود را از غرب اتواپ محفوظ دارند چون
دو سه روز برین نسق سپري شد و از لشکر صاحبان عالیشان
مردم هیمه و کاه آور مقتول و مجروح شدند کرنیل صاحب هرکاره ها
تعین فرموده مقام فرودگاه آن سواران تحقیق فرموده بعد انقضای
پاسی شب کپتن ویس صاحب با یک پلتن گوره و دو پلتن

سپاهیان ملکی حسب الحکم کرنیل صاحب روانه شده
متصل موضع ہاہل که خواب گاه سواران بود رسیده دران
غنوده بخنان شبخون زده در عرصه یکساعت که آن تیره روزان
دران شب تار زین براسپان کشند قریب چهار صد جوان
کار آمدنی برخاک عدم افتادند وبقیة السّیف را چون شرم رفتن
حضور دامن گیر شد بمقابله سپاه انگریز بهادر پرداخته داد مردی
دادند وخون بسیاری از سپاهیان کارگزار بخاک ریخته بسرعت
برق وباد باردی کلان رد نهادند چون صبح دمید نواب حیدر علی
خان بهادر چهار هزار سوار دیگر از لشکر جدا کرده بر ترکتازی جنود
انگریز بهادر تعین فرمود وسواران مذکور روزانه باطراف فوج
انگریزی گردیده وبتجدید رسم ستم پرداخته شبانگاه بطرف اقامتگاه
رفتند کرنیل صاحب بهادر بازبانی هرکاره های معتبر مقام گاه
سواران دریافته حکم فرمود تا سرداری دیگر با چند پلتن بعد نصف
شب ره نورد شده اگرچه آنشب بخوف شبخون پنجاه سوار از
رسالهٔ قادر خان بطریق طلایه می گردیدند مگر سپاهیان انگریزی
بفرمان کرنیل بهادر چنان در شیلک زنی سرعت بکار بردند
که یکی را از سواران فرصت سرخاریدن میسّر نشد ومردم غافل وهوشیار
واسپان بسیار بگوی نیستی فرو شدند وباقی ماندگان بحضور
نواب بهادر رسیده کیفیت شبخون معروضداشتند نواب

والاجناب تامّل بکار برده در اطراف شهر مورچالها بسته جماعت پیادگان وبان داران وتوپچیان را بهر جا متعین ساخت وچنان قدغن فرمود که سواران چند سیبه بسته اتواپ سبک رو همراه خود داشته باجنود انگریز بهادر هر روز طرح جنگ می انداخته باشند وپس ازین تدبیر درست خود بدولت داخل شهر شده بر صدر کامراني تکیه زده بانتظام امورات دیگر پرداخت وسواران یغماگر باطراف لشکر انگریز بهادر تاخته برگ کاهی در صحرا باقي نگذاشتند وآب تالابها را بریده خشک کردند وبدین وجوهات عسرت اذوقه وهیمه وکاه که اهم مهمات لشکرکشي است در عساکر انگریز بهادر راه یافت وبهمین وضع عرصه یک سال منقضي گردید ؛

ذکر تشریف آوري جرنیل صاحب والاشان سمو المکان جرنیل سر ایري کوت بهادر واستحکام یافتن بناي صلح بانواب حیدر علي خان بهادر نامدار ؛

چون عرصه یکسال برین منوال سپري شد آخر نوبت بدانجا رسید که از ترکتاز شبانه روزي هم سم اسپان دلاوران عساکر حیدري چون نعل فرسوده گردید وهم از نهایت بي آبي وعدم اذوقه سپاه رزم خواه انگریز بهادر را کارد بمغز استخوان رسید درین اثنا

جرنیل کوت صاحب بهادر بعزم اختتام قضیه جنگ از مدراس
طبل نهضت کوفته داخل لشکر کرنیل پریس صاحب بهادر
شده از سر نو نوایر رزم را ملتهب ساخت وکارنامه که ناسخ
جنگ رستم وافراسیاب باشد بظهور رسانید مگر از انجا که
کثرت فوج حیدری چون خیل نجوم از حصر و عد گذشته بود و طرق
وشوارع رسیدن رسد از جوانب اربعه بهیچ تدبیر نمی کشود
جرنیل صاحب بهادر دران صحرا بی دانه وگاه ضایع ساختن مردان
کاری گوارا نفرموده به تانی وتامل نهضت فرمای سمت چیناپتن
شد ونواب بهادر هم ستحفظان معتبر در قلعه آرکات گذاشته
عقب فوج انگریز بهادر روانه آنطرف گردید چون جرنیل بهادر
پیش از رسیدن نواب بهادر در قلعه رونق افزا شده باستحکام
برج وباره توجه مبذول داشت نواب عالی تبار هم بسرعت
رسیده متصل آبادی لنگم پاک علم شجاعت بلند ساخت و
هر روز یورش کرده برای انتزاع قلعه تدابیر می انگیخت لیکن
از انجا که حصار چیناپتن چنان نیست که منجنیق فکر بشرفه آن
تواند رسید از ریزش گوله که چون قطرات باران می بارید
آسیبی بدیوار قلعه نمی توانست رسید بلکه از ضرب
گوالیل اتواپ قلعه مضرت جانی بسواران جنود حیدری میرسید
درین اثنا نواب والاجناب بعزم آنکه اگر شهر چیناپتن بدست

آید مورچال. بمحاذي قلعه قایم میتواند شد و از آنمقام اگر دمدمه و ساباط
محکم بنا نموده گوله زني بعمل آید آسیب کلي بساکنان قلعه می تواند
رسید بر دیوار شهر پناه زد و ضرب گوالیل آغاز فرمود لیکن این
تدبیر هم سودی نه بخشید زیرا که جرنیل صاحب بهادر بمقتضای خرد
دوربین مکنون خاطر نواب حیدر علي خان بهادر دریافته چند جهاز جنگي
از میلاپور طلبداشته حکم فرمود تا محاذي قلعه شرف بر شهر لنگر اندازند
چنانچه هر وقت که افواج نواب بهادر برای تسخیر شهر هیونان
صحرانورد را بجولان می آوردند از شدت گوالیل جهاز و برج حصار
عقده کاری نمی توانستند کشود چون عرصه پانزده روز بهمین حالت
بسر شد جرنیل صاحب از راه مآل اندیشي تامل فرمود که
این قضایا اگر چون بحث عمر و زید مطول ماند عاقبت الامر از
نهیب سواران حیدري که در ملک توابع آرکاٹ بمسافت های
دور دست چپاول می اندازند برگ کاهی از زمین نخواهد روئید
و از ترکتاز یغماگران آن لشکر مآل کار رعایا بتباهي خواهد کشید
درینصورت اگر نواب بهادر رسالهٔ جنبان مصالحت شود
خیریت طرفین دران متصور است لیکن از انجا که حمیت
سپه سالاري عار لجاجت بر نمی تابد از طرف خود محرک پیام
صلح شدن منافي آئین ریاست دانسته لب باظهار انحراف
آشنا نمی فرمود تا آنکه بعد یک هفته دریای رحمت الهي بجوش

ضعفا و غربای سکنه آن دیار در تموّج آمد یعنی روزی نواب بهادر
بعد انقضای نصف شب پور نیا دیوان خود را که باصابت تدبیر
و رزانت رای از اقران گوی سابقت می ربود در خلوت
طلبداشته بمشورت فرمود و گفت که این جنگ مانند رزم
مرهته نیست که از گریختن عار ندارند حالا کار باصاحبان انگریز بهادر
است و اینها جمعی اند یکدل و یک زبان عالم نورد و گیتی ستان
و فتح یاب شدن برایشان که دولت تیز دارند و توپخانه آتش
فشان و خونریز منحصر بر افتتاح چیناپتن نیست زیرا که هر پلتن
ایشان حکم قلعه دارد و علی الخصوص طریق رسیدن رسد و
آلات حرب که سرمایهٔ اطمینان فوج است بر روی ایشان
کسی نمی تواند بست زیرا که انسداد راه دریا بهیچ نوع ممکن
نیست و اگرچه از سه سال ملک آرکاٹ بتصرف آورده
ایم و محاصل آن بصرف اولیای دولت می آید و زرهای تحصیل
ممالک بالاگهاٹ موجب توفیر خزاین است مگر انتفاع
مالی بامضرّت جانی سادی نمی تواند شد نظر برین وجوهات
خاطر خیر طلب خواهان صلح است و یقین داریم که چون عهود
و مواثیق صاحبان عالیشان ثبات و قرار کلّی دارد دوستی با آن
جماعه را اسخ القول موجب فوائد کثیر خواهد بود مگر طبع غیور ما
بتحریک سلسلهٔ صلح اجازت نمیدهد درین باب آنچه رای

صواب نمای تو مقتضی باشد عرض کن پورنیا دیوان چون طبع مقدّس
را مایل صلح دید زمین ادب بوسیده عرض کرد که سنواس راو
نام شخصی که با این فدوی قرابتی دارد و اکثر طریق رسل و رسایل
باهد گر مفتوح می باشد بالفعل بعهدهٔ مترجمی در حضور جرنیل صاحب
حاضر میباشد و معروضات او که مبنی بر دولتخواهی باشد بر لوح ضمیر
منیر آن امیر کبیر مرتسم می گردد اگر حکم والا شود این فدوی با او
بنوعی که شائبه پیام از طرف حضور نباشد سر سخن واکند بعد ازان
که نام برده استرضای مزاج مبارک جرنیل صاحب بهادر دریابد
هر چه مقتضای مصالح مالی و ملکی باشد بعمل خواهد آمد نواب فلک
جناب چون عرض دیوان بشنید غنچه خاطر عاطرش گل کرد و اجازت
بخشید پورنیا دیوان از حضور شرف ترخیص یافته بخیمه خود آمد و
سدا شیو راو نام برهمنی را که هم کفو او و بحالی علم و فراست تمام
آراسته و بحامل فنون سفارت پیراسته بود بلباس جوگیان که
فرقه از فقرای هند است ملبّس نموده و از جمیع صلاح و صواب دید
آگاه ساخته بلشکر نصرت پیکر انگریز بهادر رخصت نمود و آن
مرد درویش صورت بخیمهٔ سنواس راو آمده مستفید ملاقات
شد چون سنواس راو شخصی درویش دوست بود باحترام او
کوشیده ماحضریکه داشت پیش کشید و بعد انفراغ طعام پرسید
که از کجا میرسی و عزم کجا داری درویش لب بپاسخ کشاد

که من فقیر سیاحم دل بخالق بسته و از خلق وارسته بالفعل
در لشکر نواب بهادر بدیرهٔ پور نیا دیوان بودم چون آنعزیز وافر
تمسز راحق جوی دیدم چند روز آسودم حالا عقد الفت او شکستم
ونطاق همت بسیر ملک دیگر بستم سنواس را چون
نام دیوان شنید پرسید که باری از حالات لشکر نواب بهادر
آنچه زبانی دیوان شنیده باشی برزبان آر درویش گفت
که من دنیادار نیستم که از حالات صلح وجنگ سرداران
استفساری کنم مگر اینقدر شنیده بودم که مرضی نواب حیدر علی
خان بهادر چنان است که زر تمامی خزاین ملک بالاگهات
صرف باید کرد مگر دست از جنگ صاحبان عالیشان نباید برداشت
مگر خواهش دیوان برین نهج است که چون از سه سال تمامی
مردمان لشکر دور از خانمان در ملک بیگانه افتاده اند وخونریزی
خلایق از طرفین بعمل می آید صلح بهتر است واگرچه نواب بهادر
معروضات دیوان را رد نمی فرماید ودر گوشهٔ خاطر جامیدهد لیکن
تا کسی از طرف صاحبان عالیشان محرک این مساله نگردد
دیوان بیچاره بکدام وسیله آتش قهر نواب را فرو نشاند سنواس
راوچون این خبر دریافت آن درویش صورت را در خیمه
خود گذاشته فی الفور بحضور سطر طام گرام صاحب رفت
دگوهر حقیقت حال را برطبق عرض کشید وطام گرام صاحب بخدمت

جنرل کوت صاحب بهادر تشریف برده تمامی سرگذشت
بانکشاف پرداخت جنرل صاحب بمدّنظر رفاه خلق الله صلح
را بر جنگ مرجّح دانسته و با سرداران لشکر کونسل فرموده امه
ایشان قرعهٔ این فال بنام سنواس راد زدند تا پیش پورنیا دیوان
برود و بنای آشتی مستحکم سازد چنانچه روز دیم سنواس راد آن فقیر را
بسیاحت جهت رسانیدن خبر آمدن خود پیش پورنیا رخصت
ساخته و خود با یک پلاتن سپاهیان بتوزک روانه شده نزدیک
قصبهٔ که قریب عسکرین واقع بود خیمه زد چون این خبر بعرض
نواب بهادر رسید حکم شد که کشن راد پیشکار دیوانی و یار علی
بیگ داروغه داغ و تصحیحه از جنود مسعود برسم استقبال بشتابند
و بکار پردازان امر عالی نفاذ یافت که خیمهٔ خاص برای استراحت
سنواس راد بر لب تلابی که آب مصفّا دارد برپا سازند چون
یک دنیم پاس روز برآمده سنواس راد در لشکر ظفر اثر رسید
دبر در خیمه دیوان فرود آمد دیوان کاردان تا دروازه استقبال کرده
برد و تا دو پاس مشورت کرده او را بخیمه فرودگاه داخل ساخت
چون نصف شب سپری شد پورنیا دیوان سنواس راد
را بحضور فیض گنجور نواب هلال رکاب برد و آنجناب اول
استفسار صحت و عافیت مزاج وهّاج جرنیل صاحب بهادر شده
استفسار از وجه آمدن فرمود سنواس راد که شخصی قاعده دان بود

بکمال چرب زبانی و شیرین بیانی معروضداشت که بر رای عالم آرای جناب عالی پنکور روشن است که دنیای فانی نه متاعی است که ارزد به نزاعی و علی الخصوص کسانی را که ایزد تعالی از بندگان خاص بعطای افسر سروری سربلند میسازد و زمام مهام خلایق که از بدایع و ودایع الهی اند بکف کافی و رای صافی آن والاگوهران می سپارد لازمهٔ همت والا نهمت آنست که قدر نعمات سترگ ایزدی دانسته خلایق را در مهد عاطفت خود بپرورند و بیخ کینه را از چمنستان سینه برکنده شجر دوستی بنشانند تا عوام و خواص در سایهٔ آن آرام یافته کام جان را به اثمار عذوبت آگین شیرین سازند الحمد لله والمنته که طبع مقدس جناب عالی بمقتضای حق جوئی و حق پرستی مجبول برین شمایل رضیه و خصال مرضیه و مزاج فیض امتزاج متوجه آسایش خلایق و خشنودی خالق است و حریص حطام دنیوی نیست همچنین ذات بابرکات جنرل صاحب عالیشان هم که درین جزو زمان عدیل ندارد معروف برآنست که جماعه عباد خالق برحق را که از سنین و قرون در کشاکش قتل و غارت گرفتار اند از بلا و آفت نجات بخشند و با وصف تیسر آلات جنگ که از ولایت تا مملکت بنگاله مهیا است و ایزد جهان آفرین حکم محکم این گروه انصاف پژوه چون سلیمان بر بحر و بر نافذ ساخته حتی الوسع و الامکان دل موری را نمی آزارند

وچون که بسبب امتداد ایام جنگ لشکریان به تنگ
آمده اند و جنرل صاحب را بیماری صعب عارض گشته اگرچه
هنوز در ادای حقوق نمک خواری کمپنی در جان فشانی حاضر
وستعد اند مگر بمد نظر رفاه و صلاح خلق الله و آرام و امنیت بلاد
وعباد ازین هرج ومرج لازمهٔ جنگ وجدال که بدان عالمی راخانه برباد
رفته و میرود بغایت پریشان خاطر و ملول میباشند ازبرای
اصلاح ذات البین بنده را بجناب عالی فرستاده اند که اگر
این آتش جنگ وجدال که هر روز بلند تر می شود وخرمن
آسایش وتروخشک عالمی رامی سوزد بآب مصالحت
وملاطفت هرد و امیر کبیر منطفی گردد نهایت اولی وانسب
است نواب والاجناب از مدعا گزاری سنواس راه پی
بمطلب برده فرمود که فی الواقع نتیجهٔ این حرب وقتال جز رنج
واذیت عباد امری دیگر حاصل نیست خاصه درین وقت که
مزاج جنرل صاحب علیل وبار لشکرکشی وسرداری بسیار
ثقیل است واین معنی برکمال همت وجوانمردی جنرل صاحب
دلیل است که محض برای آسودگی خلایق استدعای صلح وآشتی
ازاین جانب نموده اند مضایقه نیست مگر دوازده لک هون
برای اخراجات لابدی لشکر مطلوب است وتارسیدن
خزانه از بالاگهات عرصهٔ ممتد خواهد کشید اگر جرنیل صاحب بهادر

از راه اتحاد مهربانی نمایند تعذری در کوچ نیست و در صورتیکه عوض
اخراجات این مهم از طرف سرکار کمپنی بهادر اگر زر نقد بالفعل
سر براه نشود چند تعلقه از بارامحال که متصل بسرحد ملک اینجانب
باشد و خراجش مساوی مقدار زریکه صلح بران قرار یابد تا ادای وجه مقرر
بطور رهن در تصرف کارپردازان حیدری واگذارند سنواس راد
ازین نوید خوشدل شده بحضور جرنیل صاحب رفت و بعرض مطالب
پرداخت جرنیل صاحب بهادر اقبال این معنی نموده درینباب
رد و قدح مناسب ندانسته عهدنامه صلح تحریر فرموده و سند واگذاشت
تعلقه کادیری پور و سالم والنکار و غیره چند محال از مضافات ملک
بارامحال که داخل ممالک محروسهٔ سرکار کمپنی انگریز بهادر
بود حواله سنواس راو ساخت و زبانی ارشاد کرد که بنواب
صاحب عرض نماید که تمام ملک کرناتک از مدت سه سال
در تصرف سرکار عالی است و دامی و درمی درین عرصه ازین ممالک
داخل سرکار کمپنی نشده علاوه اخراجات مهم که موجب زیر باری
و قرضداری ما گردیده از بنگاله تا مدراس کمپنی انگریز لکهارد پیه رامدیون
مهاجنان شده است درینصورت سر براه نمودن زر نقد در وجه
مصالحت ناممکن است لازمه یگانگی آنست که زر مطلوب
از تعلقات مسطوره وصول فرموده بصرف والا آرند و شهر آرکات
و دیگر قلاع ملک پائین گهات که بتصرف سرکار حیدری آورده اند

باختیار این سرکار بگذارند سنواس را بعد طی معامله از حضور
جرنیل صاحب بهادر چون بجناب فیضمآب نواب بهادر
سعادت اندوز شده کواغذ مرسوله گذرانید نواب والا همم از
بهر استرضای خاطر جرنیل صاحب بهادر بهمین قول و قرار صلح نموده
با حضّار مجلس بهنیّت صلح فاتحه خوانده دست از شمشیر برداشت
خدمتگاران عهده دار سپر و شمشیر از حضور برداشته در سلاح خانه
رسانیدند همان وقت در تمام لشکر اشتهار یافت که فیمابین
قوم انگریز و سرکار حیدری صلح درمیان آمد زنهار کسی از ینطرف
قصد فوج انگریز بهادر نکند بلکه اگر کسی از انطرف قصد نماید
بی مزاحمت او را بحضور عالی حاضر آرند و از طرف خود هم عهد نامه
بمهر خاص مزیّن ساخته باخلاع فاخره وجواهر بیش بهادر و دو راس
اسپ عربی معه زین مرصّع و تحایف و نوادر برای جرنیل صاحب
بهادر و دیگر سرداران مدار المهام کمپنی بهادر حواله سنواس راو
فرموده و راو مذکور را بعنایت خلعت خاص وجواهر گران سنگ
و یکراس اسپ تیچاق بازین مطلّا و فیل معه عماری نقره ممتاز
فرموده رخصت نمود و در روز دوم سنواس راو باز از حضور
جرنیل صاحب مکاتبه محبّت طراز با تنوقات لایقه که تخمیناً
پنجاه هزار روپیه قیمت داشت بجناب کرامت مآب نواب
نامدار رسانید و از ینجانب هم مکرّر رسم اتحاف و تحریر اتّحاد نامه متضمّن

استحکام مباني صلح بعمل آمد و پس ازان نواب والاجناب
درعرصهٔ دوروز تمامي اسباب سرکار دولتمدار خود از قلعهٔ آرکات
برآورده وقلعه و شهر آرکات حواله معتمدان سرکار کمپني بهادر نموده
بیرون شهر بفاصلهٔ دو فرسنگ سرادق جاه و جلال برافراخت
و یاغیان درنواحي بارامحال شرف ورود ارزاني داشت پس
در تعلقات مندرجهٔ صدر مداخلت فرموده و تربیت علي خان را
با انتظام آن سرفرازي بخشیده و تهانجات خود از قلاع مقبوضهٔ ملک
پائین گهات برخاست کرده و بهٔ ذمّهٔ گماشتگان سرکار کمپني بهادر
گذاشته بدولت و اقبال بعد انقضای سه سال در ملک
بالاگهات داخل گشت ؛

برخاستن غبار فتنه و فساد درمیان سرکار دولتمدار
کمپني انگریز بهادر و فرانسیسان و تشریف بردن نواب
عالي جناب باعانت گورنر پهلیچري و نشاندن آن آتش
بآب تدبیر و داد گري ؛

بررای صفاپیرای متفحّصان اخبار پوشیده نماند که چون بتائید اقبال
لایزال صاحبان انگریز بهادر رابي استعانت غیری برممالک
بنگاله تسلّط کلّي دست داد و بمقتضای اولوالعزمي خیال تسخیر
ربع مسکون درسرافتاد صاحبان کمپني انگریز بهادر را باکار پردازان

بادشاه فرانسیس جهت محصول سایرات متعلّقه ملک
بنگاله نزاع درمیان آمد و گورنر بهادر بنگاله حسب ایمای ولایت
تمامي کوتهي های فرانسیس راکه درممالک بنگاله بود دریک روز
ضبط فرمود و اکثر امکنه را منهدم نمود و موشیر شانور گورنر کوتهي
فراشد انگارا که از راه خشکي عازم ولایت خودشده تا میدني پور
رسیده بود مقیّد کرد و همچنین گورنر بهادر مدراس کوتهي پهلچري
متعلقه فرانسیس رابقبضهٔ تصرّف خود آورده اتواپ و دیگر اسلحه
وسامان عرب رااز فراز فصیل وبروج دور کرد وبرج باره آنرا که
بصورت قلعه بود مسمار ساخت گورنر فرانسیس چون چاره
نداشت از پهلچري گریخته درکورّیال بندر که داخل ممالک محروسه
نواب بهادر بود پناه جست و عریضه بحضور نواب حیدر دل
ارسال داشته دست تظلّم بلند کرد نواب بهادر را از دریافت
بیکسي او دریای ترحّم موج زن گردید و پروانه کرامت نشانه بنام
فوجداران بندر بدین مضمون عزّاصدار یافت که گورنر فرانسیس
را باحتیاط و احترام نگاهدارند متعاقب فوجي قوي برای مدد شار الیه
ازحضور تعیین شده میرسد و مراسلهٔ دیگر بنام گورنر بهادر مدراس شعر
براین معني روانه فرمود که کوتهي فرانسیس در پهلچري پیش از تسلّط
صاحبان انگریز بهادر درملک بنگاله بوده است واگرچه بتائیدات
ربّاني بالفعل پایهٔ شوکت وحشمت انگریز بهادر از تمامي

سلاطین جزائر بلند ترگشته است و همه حکام بنگاله و پائین گهات و اکثر ممالک جنوبی سر برخط فرمان کمپنی بهادر نهاده اند مگر هم کیشان خود را که در ولایت با ایشان قرب جوار دارند این چنین از پایهٔ عزت و اعتبار افگندن بچشم ظاهر پرستان مناسب نمی نماید و این دوستدار که تازه نقوش خلت و صفا با سرکار کمپنی انگریز بهادر بر لوح خاطر اخلاص مآثر مرتسم ساخته همین ملحوظ دارد که گاهی به کرنلک عناد و فساد حک نگردد لهذا چشم داشت از مروت سرکار کمپنی آنست که چون گورنر پهلچری پناه باین نواحی آورده و بی عزتی مهمان در هیچ مذهب روا نیست از سر جرم کرده و ناکردهٔ او در گذرند و کوتهی پهلچری را معه اسباب که فرد تعلیقهٔ آن ملفوف محبت نامه هذا مرسل است بگورنر فرانسیس بسپارند والا مخلص از اعانت او پهلو تهی نخواهد کرد گورنر بهادر مدراس بجواب آن قلمی نداخت که اینجانب تابع حکم ولایت است از خود مجوز این حرکات نشده بالفعل که آن عالی مرتبت را پاس خاطر گورنر فرانسیس مقدم افتاده این حقیقت بولایت مینویسم اگر حکم استرداد خواهد رسید فی الفور کوتهی پهلچری بل تمامی کوتهی های بنگاله تفویض گورنر فرانسیس میتوانم نمود و چون مقدمه نزاع انگریز بهادر و فرانسیس هیچ تعلق بذات عالی ندارد در قضیهٔ دیگری دخل فرمودن بآنجناب مناسب نیست چون مکاتبه

گورنر بهادر مدراس. بجناب نواب بهادر رسید آتش غضب در تنور سینه او مشتعل گردید و فی الفور پروانه بنام سردار فوج متعینه کوریال بندر شرف نفاذ یافت که گورنر فرانسیس را همراه برداشته بپهلچری شتابد و ما بدولت عازم مدراس میشویم و تا معامله فرانسیس دلخواه کرسی نشین نخواهد شد دست از جنگ با صاحبان انگریز بهادر کوتاه نخواهیم نمود و بعد ازان بتاریخ غرهٔ ماه ذیقعده سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری سراپردهٔ جاه و جلال سمت ملک پائین گهات برافراشته عرصهٔ دوازده روز بانتظار رسیدن خبر از کوریال بندر مقام فرمود چون از آنجا خبر رسید که افواج سرکار معه گورنر فرانسیس کوچیده رفتند روز دوم نواب والاجناب پای در رکاب اشهب عزیمت درآورد و با فوجی فزون تر از امطار باران جاده پیمای کوه و وادی گردید لیکن چون گورنر بهادر مدراس. بمجرد وصول خبر نهضت نواب حیدر علی خان بهادر از راه عزم و احتیاط که لازمه آن گرده خرد پرده والا شکوه است طرق و شوارع سمت کشن گری را استحکام کلی بخشیده بود و گذر کردن ازان طریق بی تلف هزاران مردان کاری ممکن نبود نواب والاجناب. بسمت کوچی عنان برتافت و چون متصل پال گهات چری مخیم جاه و جلال واقع شد لشکریان متعینه کوریال بندر معه گورنر پهلچری سعادت ملازمت دریافتند

روز دوم نواب سپهر جناب شش هزار سوار جرّار را حکم داد
که بر محالات متعلّقه رام راجا و دیگر راجگان که توسّل بسرکار دولتمدار
کمپنی انگریز بهادر دارند دست یغما کشایند و گورنر فرانسیس و موشیر
لالی را که با دو هزار گوره و شش هزار سپاهیان در زمرهٔ ملازمان
حضور از مدّتی انسلاک داشت فرمان شد که بکوریال بندر و دیگر بنادر
متعلّقهٔ ملک سرکار شتافته هر قدر جهاز بکرایه بهرسد از آذوقه
و اسلحه جنگ مملو کرده به پهلچری برسند و عساکر نصرت مآثر
متعاقب خواهد رسید نام بردگان از حضور انور رخصت شده بگام
سرعت بشتافتند و هفت منزل جهاز کلان و شش منزل
خورد باجرت گرفته و اسباب جنگی بران بار کرده محاذی قلعه پهلچری
لنگر انداخته نشان حیدری برافراختند و جنگ توپ و تفنگ
در انداختند صاحبان انگریز بهادر با جماعتی که برای حفاظت قلعه
مامور بودند اگرچه از جنگ فرانسیس پای کم نیاورده جواب
دندان شکن میدادند لیکن چون نواب والاجناب بایلغار در رسید
و از چهار طرف سباط و دمدمه بسته از شدّت گوالیل فرصت
دم زدن نمیداد ناحق جانهای خود در معرض تلف انداختن دور
از آئین سپاهیگری دانسته نشان فرانسیس که علامت صلح
بود بر برج قلعه بلند کردند و موشیر لالی بمشاهدهٔ آن شیلک
اتواپ موقوف کرده گورنر فرانسیس را با تنی چند برغراب

نشانیده بقلعه راهی ساخت وصاحبان انگریز بهادر باجماعه سپاهیان
ازقلعه باستقبال برآمده وصف بسته گورنر را باحترام تمام بدرون
بردند واموال واسباب که درحجره های قلعه امانت گذاشته بودند
مطابق افراد تعلیقه بکار پردازان فرانسیس سپردند چون
سررشته جنگ انقطاع یافت روز دوم صاحبان انگریز بهادر
باسپاهیان همراهی خود ازگورنر فرانسیس رخصت شده روانه
مدراس شدند ونواب والاجناب بطرف مستقرالحکومت
خود معاودت فرمود وشاهزادهٔ والاشان را برای تنبیه راجهٔ
کورگ بافوجی قوی تعین نمود ؛

تمام شد روایت کتاب فتوحات حیدری ؛

اتّفاق کردن جماعه مرهته بانواب نظام علي خان
واستمداد کمك نمودن از انگریزان وبهیئت مجموعي
لشکرکشیدن ایشان برمیسور و تحصّن نمودن نواب
حیدرعلي خان بقلعه سریرنگپتن و در آخر بازگردیدن
افواج مرهته بیافتن مبلغی از زر و آشتي کردن نواب
نظام علي خان بانواب حیدرعلي خان و باتفاق یکدیگر لشکرکشیدن بر انگریزان ؛

در سال ۱۷۶۶ع رای میسور چك کرشنا راجه که از مدّت
هفت سال در دولتسرای خویش مقیّد ومحبوس بود از قید و بند
تن خاکي رستند رهائي یافت و روح پاکش بعالم بالا شتافت
وچون این خبر بنواب که دران زمان درحدود کوئنباتور بود میرسد
فرمان میدهد که رسوم جنازه او را بهمان روش که معمول دودمان
راجگان میسور است باغایت تکلّف وتعظیم تقدیم رسانند
وکلانترین پسران راجه مرحوم راکه نندراج نام داشت بهمان
شان وشوکت که دستور جلوس راجگان میسور است
برسند راجگي بنشانند نندراج پس از راجگي پنج ساله خیالي
ازحقیقت خالي جان بآفریدگار جهان باز سپرد و بجایش برادر کوچکش

سیام راج باستصواب یا مرحمت نواب متقلّد قلاده راجگی
بهمان دستور که حالی مذکور شد گردید حال ریاست میسور برین
منوال می ماند تا آنکه در سال ۱۷۶۷ع جماعه مرهته و نواب نظام
علي خان باهم بر بد سگالي نواب حیدر علي خان همداستان شده
بر میسور لشکر کشیدند نظام علي خان بنفس نفیس بقیادت لشکر
خود می پرداخت و برادرش بسالت جنگ درین یساق
همراه او بود و جمعیتی گرانمایه از سپاه انگریزي باستمداد از مدراس
طلبیده شده افواج متفقه پس از آنکه چندین محال و بلوکات وابسته
میسور را متصرّف شده بودند بر سر دار الملک سریرنگاپتن تاخت
آوردند نواب حیدر علي خان پس از آنکه تمامي غلّجات از اطراف
شهر برده و یکسر اذوقه و علوفه را در جوار و حوالي شهر بمعرض تلف
در آورده با جمعیت سپاه خود بمقامي بغایت حصین و متین بر کناره
رود کاویري متحصّن شده بود و گرداگرد معسکر خود خندقي کنده و مورچال
توپها بسته و اطراف و جوانب آنرا بپشته های محکم آنچنان
استوار ساخته بود که جنود متفقه به تقرّب آن جرأت نمید اشتند
پس از آنکه روزی چند در سبک مایه جنگ و جدال بسر شد
جماعه مرهته بوصول مبلغي از زر باز گردیدند و نظام علي خان در کار خود
اندیشناک گردیده جداگانه عهد و پیمان با حیدر علي خان بست
حاصل معاهده این امر مهم بود که هر دو دولت اسلامیه افواج یکدیگر

فراهم ساخته جماعه انگریز انرا از مملکت چیناپتن ستاصل گردانند
هنوز این معاهده صورت اتمام پذیرفته بود که سرگروه قشون انگریزی
از قراین خارجی بسرکار پی برده اجازت انصراف درخواست واز
راه بنگلور صحیح وسالم بحدود مملکت انگریزی رسید؛ وشاید
خبر راست وابسته منصوبه پیش اندیشیده لشکرکشی که درمیان
آن دوفریق بر رغم جماعه انگریزان قرار داده شده بود نخستین او
بکار گزاران طبقه انگریزیه رسانید؛

در اشارت به پیدا گردیدن باعثه اتّفاق درمیان نظام علي خان وحیدرعلي خان؛

منشای این انقلاب وتغیر راکه در رای نظام علي خان صورت
گرفته وبدان از هواخواهي انگریزان انحراف ورزیده، ومبدای
این اتّحاد وموافقت افواج اسلامیه راکه برقلع وقمع طبقهٔ انگریزیه
بظهور رسیده دانایان حقایق کار ورموز شناسان دقایق اسرار
حمل برسازش وپردازش نهاني نواب محفوظ خان برادرکلان
نواب محمدعلي خان ناظم کرناتک بانواب حیدرعلي خان نموده اند
گونه تفصیل این جمال آنکه پس ازانکه درجنگ انبورکه در
سنه ۱۷۴۹ع درمیان نواب انورالدین خان وهدایت محي الدین خان
نبیره نواب نظام الملک که چنداصاحب نواب ترچناپلي

(شوہر خواہر نواب سیّد محمد خان صوبہ دار پسین آرکاٹ
از خانوادہ سادات کہ انور الدین خان بحیل وفنون گوناگون او را
بکشتن دادہ خودش متقلّد صوبہ داري آرکاٹ شدہ بود) او را برین
جنگ برانگیختہ وتحریض نمودہ بود؛ وجماعہ فرانسیس (کہ از قدیم
ہواخواہان خانوادہ سادات ودشمن جاني نواب انور الدین خان
غاصب ریاستش وجماعہ انگریزان ممدّ ومعاون نواب مذکور
بودند) خود درین رزم یار یگرد یاورش بودند، واقع شد، نواب
انور الدین خان در عمر ہشتاد ودو سالگي کشتہ گشت ومحفوظ خان
پسر کلان انور الدین خان ومحمد علي خان پسر کوچکش کہ درین جنگ
حاضر بودند تحستین بدست اعادي مظفّر اسیر گردید ودومین بقلعہ
ترچناپلي گریخت؛ چون بعد ازین واقعہ صوبہ داري آرکاٹ
برہدایت محيّ الدین خان متعین گردید ناصر جنگ عمویش
پسر نظام الملک حالي صوبہ دار حیدرآباد، خبر فیروزي برادر
زادہ اش در آرکاٹ شنودہ رشک وحسدش بران داشت
کہ لشکر گشن بر سر صوبہ دار جدید آرکاٹ وچند اصاحب
وجماعہ فرانسیس کشید، ولیکن بی آنکہ کار بجنگ وخونریزي کشد
بحیلہ کہ در کتب تواریخ مسطور است برادرزادہ اش را مقیّد
گردانید واز پنرو کہ این امر بر طبایع اکابر واہالي مملکت خاصہ
فرانسیس خیلی ناگوار بود باہم ہمداستان شدہ بر نواب ناصر جنگ

خروج میکنند و او درین شورش و بلوای عام بردست نواب
کرّپه از قوم افغان برسرفیل کشته میشود ، و برادرزاده اش هدایت
محیّی الدین خان فرمانفرما و صوبه دار مختار تمامت ممالک دکهن
میگردد و به نواب مظفّر جنگ ملقّب میشود ؛ القصّه محفوظ خان
بصحابت نواب مظفّر جنگ که پس از تفویض صوبه داري
آرکات بچندا صاحب متوجّه دار الملک خویش حیدر آباد
شده بود ، از کرناتک بیرون می آید ؛ و چون نواب مظفّر جنگ
بحیدر آباد نارسیده در آغاز سال ۱۷۵۱ع بردست افغانان
در هنگامه عام کشته میشود صوبه داري حیدر آباد برعمویش نواب
صلابت جنگ برادر ناصر جنگ مرحوم قرار می یابد و او نیز بردست
عیّاران بفرموده برادرش نظام علي خان حالي صوبه دار حیدر آباد
مقتول میگردد ؛ القصّه محفوظ خان پس از کشته شدن نواب
مظفّر جنگ در کرّپه تا سال ۱۷۵۴ع اقامت میگزیند ما دامیکه
جماعه انگریزان که بدل هوا خواه محمد علي خان بودند با وجود حقیّت
محفوظ خان از رهگذر کلان سالي پس از منهزم گردانیدن جماعه
فرانسیس هوا خواه چندا صاحب و باسیري گرفتن چندا صاحب
برادر کوچکش محمد علي خان را بمسند صوبه داري آرکات برمی نشانند ؛
چون بدین نمط کار حکومت بر محمد علي خان قرار گرفت محفوظ خان
بعد چندی با جمعیّتی از فوج سواران بکرناتک باز میگردد و درخواست

ملازمت خدمت از برادر میکند محمد علي خان بزودي برسوئل
او رقم قبول میراند و بعد چندی برمحال جنوبي آرکات او را عمل
میفرماید ؛ ولیکن محفوظ خان در آنجا سر عصیان بر برادر میکشد و بیاوري
زمینداران آن حدود در روزگاری خطه تینوالي را در تصرّف خود می دارد
و درین جز و زمان او را با نواب حیدر علي خان که در ینولا بکار فرمائي
دندیگل می پرداخت رسم و راه مراسلت و مکاتبت
پیدا میگردد ؛

اگرچه آخر کار محفوظ خان در سال ۱۷۶۰ ع ظاهرا با برادرش طریق
آشتي و مصالحت پیمود ، ولیکن اینمعني دور از قیاس نیست
که او نهاني با حیدر علي خان بهادر طریقه نامه و پیام مسلوک میداشت
چه پیش از آنکه جنگ و پرخاش نمایان درمیان نواب
حیدر علي خان و انگریزان صورت گیرد او در زيّ ساخته حاجیان قاصد
بیت الحرام بسریرنگپتّن رفته بود و حیدر علي خان او را با غایت
اعزاز و اکرام متلقّی شده ؛ و این خود فرین قیاس است
که تعصّب دین محمّدي نواب نظام علي خان و ارکان دولت
او را برین آورده باشد که با نواب حیدر علي خان همداستان شده
محفوظ خان را برسند صوبه داري آرکات برنشانند و بمعونت
و یاریگري هواخواهانش که جماعه فرانسیس باشند انگریزان را
از هندوستان بیرون رانند ؛

در اواخر آگسط یا اوایل سپطنبر ۱۷۶۷ع افواج متّفقه که اغلب آن از رساله‌های سواران فراهم آمده بود در کرناتک درآمد و نهب و غارت را در آن بلاد بنیاد نهاد؛ از بهر مدافعه این بلیّه هولناک کارگزاران دولت مدراس جمعیّتی را از جنود بسرکردگی کرنیل اسمتھ که منصبداری بود نامدار و آزموده کارزار فرستادند؛ تلاقی سپاه طرفین جنگی در بیست و ششم سپطنبر در صحرای محال ئیرور بقرب قلعه ترچناپلی اتّفاق افتاد اخبار انگریزی وابسته این جنگ در سالانه دفتر اخبار سال ۱۷۶۸ع توان یافت ولیکن چون روایات این رزم که اخبارنگاران شرقی برنگاشته اند باهمه گوناگونی از راستی و واقعیّت بیشتر بهره دارد بترجمه آن رو داد از بعض کتاب فارسی می پردازم؛

طرف شام مقدّمة الجیش افواج متّفقه معسکر انگریزی را می بینند که سپاهش درمیان نشیبستان کشت زار شالی و خانی بزرگ صفوف آراسته آماده جنگ و جدال اند و کتلی بر پهلوی ایشانست نواب حیدر علی خان در مقابل ایشان بتسویه صفوف پرداخت سپاهیانش تمام شب را در سلاح و یراق بسر بردند و انتظار سحر میکردند. بمجرّد آنکه سپیده صبح بردمید لشکر انگریز مانند بحر جوشان و سیل خروشان پیش شتافت و نیران جدال و قتال در اشتعال آمد رکن الدوله

سپهسالار نظام علي خان که در صف پیش این جا داشت خواست تا در میمنه و میسره لشکر غنیم حمله آرد و لیکن گلوله های توپ و تفنگ که نگرگ آسا متصل هم می بارید جنود او را متلاشي و پریشان ساخت و بر قدم اضطرار از صف نخستین بصف دومین باز پس گردانید جائیکه نظام علي خان بنفس نفیس بفرماندهي سپاه می پرداخت اگرچه مبارزان طبقه اسلامیه پر دلانه می جنگیدند ولیکن بارش گوله وگلوله ایشان را آنقدر فرصت نمیداد که نفس راست کنند پای فیل سواري نواب نظام علي خان بصدمه گوله توپ از جا رفت بسیاری از مردان کار از افواج نظام علي خان کشته افتادند و تمامت لشکر هزیمت یافت بناچار نواب موصوف سي و شش میل انگریزي از میدان رزم باز پس رفت جماعه انگریزان کوس فیروزي بنواختند ولیکن بتعاقب گریختگان و باز پس رفتگان نپرداختند و بسوی چیناپتن نهضت کردند ؛ امانواب حیدر علي خان بهیچگونه وقعت بر هزیمت افواج هواخواهش ننهاده تمامي جنود را چار بهره ساخت و اعتماد بر اعانت و یاوري ایزد پاک نموده بمقابله و مقاتله اعادي نیکو کوشید ؛

بازگردیدن نواب نظام علي خان از موافقت نواب حیدر علي خان و درساختن با انگریزان ؛ و بردن حیدر علي خان بهادر نهب وغارت را تا بجوار مدراس و درخواستن انگریزان آشتي را از و پس از غایت بیم و هراس ؛

بمشاهده طمطراق جنگ انگریزان و آتشدستي و آتشباري ایشان آنقدر هول و هراس بر طبع نظام علي خان مستولي شد که بزودي با انگریزان طرح آشتي و اتفاق ریخته باجنود و حشم خویش متوجه حیدر آباد گردید ، حیدر علي خان بهادر چون دید که هوا خواه یار یگرش در جنگ و جدال اینچنین او را واگذاشته راه سلامت پیمود مصلحت وقت دران می بیند تا بسر رنگپتن باز گردد ؛ ولیکن سپهدار جنود انگریزي کرنیل اسمتھ بتعاقبش نیکو پرداخت تا آنکه داخل حدود میسور گردید ؛ و چند قلعه و حصن آنرا متصرف گشته خود را بنزدیکي سرنگپتن رسانید ؛

درین حیص بیص رای اصابت انتمای حیدر علی خان بهادر چنان صواب دید که با عریف پخته کار نرد واژگونه باز دو لشکر حریف را باز پس گرداند چنانچه با افواج سوارانش بر سر مرز و بوم کرناتک باز می تازد و عباد و بلادش را بشمشیر و آتش زیر و زبر و خاک بسر می سازد ؛

مرین تاخت و تاراج که نواب حیدر علی خان مصدر آن در ممالک
کرناتک گشته نتایج دلخواه او مترتب گردید، جنود انگریزی که
درحدود میسور بانهب و غارت اشتغال داشت بفتوای
ضرورت باز پس گشت تا بحمایت و عراست ممالکت
کرناتک پردازد؛ او بدین وسیله جمیله تمامی حصون وقلاع را که
بتصرف غنیم در آمده بود بی تجشم جنگ و پرخاش از ایادی
اعادی استخلاص نمود و افواج کینه خواهش که از صدمات دستبرد
وحملات حریف غالب بحمایت و عراست خود مشغول
بودند و یارای مردی و حمله بردن بر اعادی گم کرده اکنون از آنحالت
انقباض و کاربستگی باز بحال انبساط و وارستگی برگرائیدند، وکار
تاراج و غارت خود را بجوار دیوار شهر پناه مدراس رسانیدند،
وبحملات متوالی وصدمات متتالی کار برارکان دولت مدراسیه
آنچنان تنگ کردند و سهم و هول خود را بردلهای شان آنچنان
مستولی گردانیدند، که ایشان برسبیل جبر و اضطرار خواهان آشتی
وصلاح از حیدر علی خان بهادر شدند بهادر موصوف پیغام صلاح
وآشتی را از ارکان دولت مدراسیه متلقی بقبول گردید، ودر
ماه اپریل سال ۱۷۶۹ ع عهد و پیمان آشتی از هر دو سو بسته
شده شرایط این صلح خیلی ساده و پرکار بود؛ یعنی باید که قلاع وضیاع
جانبین که در اوان جنگ تسخیر کرده شده بود از هر دو سو تسلیم

کرده شود و اسارای طرفین از بند و قید رهائی یابند و نیز عهد مؤبد و صلح و صلاح بدین نمط موکد کرده شده که طرفین شریک رنج و راحت هم باشند و در امداد و اعانت یکدیگر هنگام ضرورت زنهار از خود بتقصیر راضی نگردند و تاجران و سوداگران ممالک طرفین در بلاد هم شاد و آزاد راه آمد و شد سلوک میداشته باشند ؛

نواب حیدر علی خان در مدت تمادی این جنگ و پیکار همانا کار نامه رستم و اسفندیار را تجدید نموده بود و از دستبردهای نمایان و جلادتهای آفرین و ستایش راشایان درهای استعجاب و حیرت بر روی نظارگیان کشوده و لیکن چون چالاکی افواج فرنگ در میدان جنگ نیکو میدانست بنابران از طرح انداختن جنگ سلطانی با اینفریق تا توان می پرهیزید ؛ او با خود توپهای کلان را همراه نمی برد همین توپهای سبک باکمال هنرمندی بر عرابه ها سوار کرده و با نیکو ساز و سامان آراسته و مهیا ساخته و بگوله اندازان آتش دست استعمال کرده شده بودند ، دلیل برین معنی اینکه هیچ یک ضرب از توپهای میدانی حیدر علی خان از و درین جنگها باز پس گذاشته نشد و بدست غنیم نیفتاد زیرا که اگرچه توپخانه بزرگ در جنگ پُر و راز آن اعادی در دست انگریزان آمد همه اش از آن نظام علی خان بود ؛ پیادگان حیدر علی خان ، چست و چابک با ساز و یراق سبک و از بار گران برکران بودند

وسوارانش، جلدوسبکعنان تیزجولان چون راکبان یوم الرهان؛
بدین اسباب وجهات ادبرتاخت وتاراج نیکوتوانابود وبرحمله
آوردن برسپاه انگریزان وبازگشتن ازان بزودی بخوبی یاراداشت؛
از انصاف نشاید گذشت دربیان این سرگذشت که حیدر
علی خان بهادر درأثنای این جنگ وجدال مصدر آن انواع ستمگری
وغرابی نشده که درجنگهای پیشین گشته بود وبدان مرز وبوم
کرناتک رادیران وخراب ساخته؛

پوشیده مباد

برخوانندگان این پارسی که بکارنامه حیدری موسوم است که چون
میجر چارلس اسطوارط دررساله ممارسس اف حیدر علی خان
وطیپو سلطان درشرح حال حیدر علی خان درین دو واقعه جایله که
اوّل آن داهیهٔ عظیمه بود که دران مادهوراو پیشوا باحشر یک
لک وپنجاه هزار سوار مرهته ونظام علی خان خودش باتمامی جنود
نامعدودش باافواج کمکی انگریزان باهم متفق شده برسرینگپتن هجوم
آورده بودند؛ ودوم مهمّی گرانمایه که دران حیدر علی خان ونظام علی خان
همداستان شده همت برقلع وقمع جماعه انگریزان برگماشته؛
وهمانادرتمامی مآثرحیدریه مانند این دوواقعه خواهان نیکوشرح وبسط نیست

که در نخستین پایداري و اصطبار حیدر علي خان بر ابجوم جمّ غفیر دشمنان جاني تباهي اندیش و رخنه بندي و احتیالش در حمایت و حراست خویش ، و در دومین شهامت و جلادت و مهارت و بسالت وي در قهر و کسر اعادي پر دل و پرکار ذو فنون در شیوه جنگ و پیکار به نیکو ترین وجه صورت گرفته ، راه اقتصار پیموده بود بنابران مولّف این اوراق تفصیل این دو واقعه جلیله را از جلد دوم هسطوري موشیرم دل ترجمه کرده درین مقام منضاف اصل کتاب ، و شمائل جسماني و عادات و اطوار زندگاني حیدر علي خان را از جلد اوّل همین هسطوري ترجمه کرده مقدّمه آن گردانید ؛

در بیان خصوصیات وابسته شمائل جسماني و عادات و اطوار نواب حیدر علي خان بهادر در زندگاني ؛

نواب حیدر علي خان که سال عمرش بدرست معلوم نیست اگر بروایت آنمردم که او را از صغر سن میدانند وثوق کرده شود قریب پنجاه و شش ساله عمر دارد بالایش پنج و نیم فط یا ذراع است خیلی تناور و زور مند ولیکن چابک و چست شایسته زحمتکشي و ربنجبر داري در پیاده پائي و سواري بشره اش گندم گونست نقشه چهره اش درشت ریش و بروت را دوست نمیدارد می تراشد یا بر منکند پوشاک خانگیش مانند پوشاک هندوستانیان

سفید ساده ململ یاتن زیب و دستارش نیز از همان پارچه
قبایش دامن دراز و فراخ با آستین تنگ و چست امارخت
سپاهیانه حیدر علی خان دیگر گونست که از بهر خود و سپهدارانش
ایجاد کرده و آن قبای سفید اطلس است با گلهای زرین ؛ و شلوار
از همان پارچه و موزه از مخمل زرد و کمربند سفید ابریشمی و دستار
سرخ شفقی ؛ هنگام پیاده رفتن اکثر چوب خیزران در دست
دارد که سرپوشش زرین می باشد ، هنگام سواریش بر اسپ
شمشیری از منطقه مخملی زرنگار با چپراس الماس آویخته می باشد ؛
حیدر علی خان مانند دیگر امیران هند خود را بزیور نمی آراید چهره حیدر علی
خان بهادر شگفته و کشاده و با تمکین است بر حسب خصوصیات
حال گاهی خندان می باشد و گاهی ترشرو ز نهار خو کرده عبوسی
و تغیر چهره گوهری نیست ، در هر گونه سخن بسهولت و آسانی
عرف میزند و ز نهار صموت و تمکین ساخته را که امیران شرقی
بزور بر خود می بندند روا نمی دارد ؛ در اوائل حال ملاقات مردم بیگانه
یکپاره در ضبط و عنان داری میکوشد ولیکن بزودی به بسطت
گوهریش میگراید و با هر گونه مردم گفتگو میکند و خودش آغاز روایت
سخنان روزانه با غایت شیرینی و نرمی می نماید ؛ مقام کمال
شگفت است که این امیر کبیر در همان یک زمان که در
مهمات عظیمه ملکداری رای میزند و فرمان میدهد از بعضی حاضران

سوال می کند و بجواب دهی بعض دیگر می پردازد از یک منشی نامه که برو میخواند می شنود و باد یگر میفرماید که چنان جواب نویسد نظرش بتماشای لولیان و مقلدان است و گوشش بشنیدن عبارت منشیان ؛

راه رسیدن بوی بر بیگانگان و چاکران خودش که کار دارند بآسانی تمام وا کشاده است حکم عام است که هر شخص اجنبی که خواهان ملازمت باشد بعد استیذان بوسیله یکی از چوبداران که بکشرت بر در دولتسرایش حاضر می باشند بار یابد ؛ همین فقیران و درویشان ازین اجازت بی بهره اند و بس ولیکن اگر احیاناً یکی ازین گروه بنظرش در می آید پیش خاکپای شاه میر صدقات فرستاده می شود تا او بانجاح مرامش پردازد درین خصوص دستور بارگاه حیدری مباین دستور دیگر امیران هند است اگر شغله یا صحبت عیش و طرب مانع نواب از استراحت در وقت معهود که پس از انقضای نیم شب است نمی باشد از بستر خواب قبل طلوع آفتاب برمیخیزد بمجرد برخاستنش نقیبان و سپهداران که در شب دوش در روز گذشته بکار و خدمت خاص خود بودند و نیز آنانکه بجای ایشان بهمان خدمت منصوب شده اند ، بحضور نواب در می آیند و بانهای اخبار ضروری میپردازند و احکام نو که تازه صادر میگردد بسپهسالاران و کارگزاران دیوانی میرسانند و خود

ایشان نیز پروانگی دارند که اگر مهمّی ضروری پیش آمده باشد
در جامه خانه حاضر شده بمعرض اعلام درآرند؛
و بهشت ساعت صباحی از جامه خانه برآمده داخل دیوانخانه
میگردد جائیکه منشیان و کارگزاران هرکارخانه منتظر او می باشند او
مکاتیب نورسیده بدیشان می سپارد و بهریک موافق خدمات
خاصه شان تعلیم و تلقین روزمرّه می فرماید و هرنامه که جواب طلب
است بپاسخهای فراخور آن ارشاد میکنند فرزندان و اقربای
نواب و آن امیران که بشرف تقرّب امتیاز دارند دران
هنگام داخل دیوانخانه میگردند و اگر وقت نه ساعت است
بتغدّی معمول می پردازند آنگاه اگر نواب فرصت می یابد
در آئینه محل آمده می نشیند و فیلبانان افیال را بمجراگاه نواب در
می آرند و از نظر او میگذرانند و همچنین اسپانرا برو عرض میکنند یوزان
و پلنگان شکاری حیدری را نیز در نظرگاه حاضر میگردانند و اینهارا
نگاهبانان شان بدست پالهنگ گرفته پیش می آرند پوشش ایشان
از بانات سبز و کلاه از پارچه زرین بر سرشان بسته میباشد
تا اگر احیاناً قصد ایذائی کنند بزودی بدان چشمان شان پوشیده
میگردند؛ نواب حیدر علی خان بدست خود شان یکیک را از ینان
لقمه از شیرینی میدهد و ایشان چون نیکو تعلیم کرده شده اند بچابکی تمام
به پنجه برمیگیرند، ولیکن پلنگ بزرگ که شاه پلنگ لقب

دارد بهیچ حیله از حیل تا امروز رام نگردید ؛ از پس طعام چاشت هنگام ده و نیم ساعت روز حیدر علی خان بدیوانخانه یا خیمه بار عام در می آید مقام او در شه نشین که زیر شامیانه زردوزی بر ستونهای طلائی مرصّع کار آراسته می شود جلوس میکند که شرف می باشد برفضای وسیع از صحن دولتسرا ؛ بعضی از قربیانش بر دست راست و چپ او می نشینند و تمامی ارکان و اعیان دولت حیدری که بحضور این مقام ماذون اند و بسیار اند حاضر میگردند و آنانکه در بارهٔ کارهای پرداختنی خویش محتاج تعلیم و ارشاد می باشند بوسیلهٔ نقیبان درخواست حضور می نمایند یا عرایض خود را بوسیلهٔ سرداران حُضّار پایه بپایه بنواب میرسانند و همانوقت جواب شایسته نوشته یا گفته می شود ،

دستور نیست که هنگام بیرون رفتن نواب کسی بتقدیم عریضه او را از راه رفتن باز دارد مگر آنکه خطبی مهم سانح شده یا سائلی از حضور در بار عام باز داشته شده باشد و این خود بسیار نادر اتفاق می افتد ؛

• درسال ۱۷۶۷ ع هنگامیکه نواب در کوئنباتور با کوکبه خود بقرب پنج ساعت مسائی از بهر تفرّج برآمده بود پیره زنی خود را پیش وی برانداخت و داد خواست نواب فی الفور گردون سواری را فرمود تا استاده کردند و بزن اشارت کرد که نزدیک آید و حال خود را عرض کند زن گفت نواب عالیجناب این بیوه همین یك دختر داشت که آغا محمد ازمن بزور برگرفت نواب گفت آغا محمد امروز بیش از یکماه می شود که ازینجا رفته است چندین روز کجا بودی و چرا نالش نکردی زن جواب داد نواب عالیجناب چند قطعه درخواست بدست حیدر شاه دادم و هیچ جواب نیافتم حیدر شاه سرگروه

درین دربار پنجاه یا چهل منشی بر دست چپ نواب متصل دیوار دیوانخانه سرگرم کتابت می باشند پیکان نامه بر گوئی هر ساعت از ممالک میرسند و باکمال اهتمام بحضور نواب برده می شوند وآنگاه منشی خاص مکتوب را بر نواب میخواند واو فی الفور خصوصیات وابسته جواب بیان میکند پس آنمکتوب در دیوان وزیر

عرض بیگیان که پیش سواری میرفت نزدیك نواب آمده ظاهر ساخت که این زن و دخترش از قحبگان بازاری اند وبنهج نامشروع زندگانی میکنند نواب فرمان داد تا کوکبه سواری بدولتخانه باز گردد وبازن گفت که در پس او بیاید تمامی اعیان دربار بهر آنمنصبدار که مردم او را دوست میداشتند خیلی اندیشناك گشتند و هیچکس را از ایشان یارای آن نبود که بشفاعت او دم زند ، پسر حیدر شاه از سرگروه قشون فرنگستانیان در یوزه شفاعت نمود ، چنانچه آنسرگروه از نواب در باره او بخشایش خواست ولیکن نواب بدرشتی تمام از ملتمس او سرا با برتافت وگفت من درخواست شما زنهار نخواهم شنید هیچ جریمه سختر ازین نیست که راه تظلّم رعیت را بر بادشاه فرمانروا قطع کنند ونگذارند که مظلوم بداد خود رسد وظیفه اهل اقتدار همین است که بدستگیری افتادگان پردازند حاکم را خدا نگهبان رعایا ساخته است و هر بادشاه که راه ستم را بر رعایا نمی بندد وستمکاران را سیاست نمیکند همانا استحقاق آن دارد که رعایا اورا محل محبّت و اعتماد خود نشمارند وبنا چار در آخر اینچنین بادشاه خودش ایشان را بزور بر عصیان وبغاوت خود بر می انگیزد سپس فرمان داد تا حیدر شاه را دوصد تازیانه در میدانگاه ورزش سپاهیان زدند و درهمانوقت رساله دار سواران جاندار حبشی را فرمان داد تا همراه مستغیثه بدان ده که در انزمان آغا محمد دران اقامت داشت برود اگر دختر مستغیثه را در آنجا بیابد اورا بستم رسیده سپارد و سر آغا محمد را نزد ما بیارد اگر دختر را نیابد آغا محمد را به کوئنبا تور مانند مجرمان کشان آرد ، دختر در آنجا یافته شد وسر مجرم پیش نواب آورده ، آغا محمد در آنزمان شصت ساله عمر داشت بیست و پنج سال سر کرده نقیبان حیدری بوده وحیدر علیخان اورا جاگیری شایسته بازای خدمتگزاریهایش داده بود ، حقیقت حال این است که آغا محمد شیفتهٔ حسن وخوبی دختر بوده چون مادرش میخواست او را بکار روسپیان دارد بدست آغا محمد نفروخت او دختر را ازو بزور در ربود ؛

برده می شود هر گونه مکتوب و پروانه بدستخط حیدری اختصاص می یابد ،
پروانجات که از دیوان وزیر صادر می شود همین مهر بزرگ دیوانی
بر وثبت میکنند ولیکن آن نامجات که بدستخط حیدری اختصاص
می یابند در خاتمه آن مهر کوچک بادشاهی ثبت کرده می شود
که مهردار آن میر منشی بادشاهی است ؛ چنینکه نواب بکسی
نامه در مهمّی گرانمایه می نویسد یا فرمانی جلیل صادر میفرماید خاتمه آنرا
بمهر خاص خود که نواب همیشه در انگشت دارد امتیاز می بخشد
و درین چنین صورت اهتمام طلب خریطه را یکی از قاصدان
می سپارد و او آنرا تا نخستین منزل میبرد ؛ رسم است که با خریطه
پرزهٔ کاغذ مخبر از ساعت روانگی خط تعبیه کرده می شود و در هر منزل
بروقت وصول آن خریطه بدان اشارت می رود ؛ (بعد ازین
باقتضای مقام خصوصیات داک یا برید دولت حیدری که انگریزان
ازان پس باقتفای آن پرداختند اعلام نموده خواهد شد ؛)
اسپان و فیلان فروختنی یا غربی از توپ نو ریخته یا از مقام نو
آورده را در جلو خانه یا صحن دولتسرا می آرند و نواب هنگام این دربار
دران نظر میکند گرانمایگان دیوانی و سپهسالاران و سفیران
و دیگر مردمان جلیل القدر کمتر درین دربار حاضر می شوند مگر آنگاه که
فرمان داده شوند یا مهمّی از مهمات مقتضی آن باشد این بزرگان
گرانمایه هنگام شب در خلوت خاص جائیکه همین خاصگان بار

می یابند بحضور نواب درمی آیند وشریک صحبت نشاط وطرب میگردند اعاظم ارکان دولت از جانب خود وکیلان دارند که در امور خاصه خود بنواب یا کارگزارانش رجوع میکنند وکیلان وسفیران ماذون اند که بار یاب حضور گردند وبعزّت پذیرفته شوند وکارگزاران دیوانی یکی از منشیان معزّز دیوان خود را بحضور نواب میفرستند واو بمقام خاص خود استاده باعلام مقاصد می پردازد وبانواب حرف میزند؛

وقت حاضر شدن سفیری گرانمایه یا دیگر مردم بلند پایه سرگروه عرض بیگیان یانقیبان بآواز بلند چنین اعلام میکنند جهان پناه سلامت فلان خان یا بیگ وظایف خدمت بجامی آرد اکابر دیوانی ومنشیان ووکیلان ودیگر مردمان کار ازینگونه اعلام معاف اند بی هیچگونه تکلیف درمی آیند وبیرون می روند جزاینکه نواب را تسلیم کنند؛ چون اعلام وتسلیم یکی ازان گرانمایگان بعمل آورده می شود نواب اشارت بنشستن او میکند برحسب قدر ومنزلت او مقامی تعیین میکنند؛ چنانکه یکی از اوساط الناس درخواست حضور دربار نواب میکند هنگام درآمدن تسلیم و دکورنش بجامی آرد وآنگاه درپهلوی سرگروه نقیبان دست بسته می ایستد پس ازان نواب بسوی آنکس اشارت میکند تاپیش آید وبزبان مهرپرور میگوید تامطلب خود را ادا نماید

یا بر تقدیر اظهار مقصدش بوسیله عرضپرداز جواب شافی بدو داده
می شود اگر اینکس از طبقه اهل عزت یا تابعان باعزت اعتبار
یافته است نواب او را اجازت نشستن میدهد و از خصوصیات
معیشت و وطن و سفر ازوی می پرسد پس وقت معیّن میکنند
که دران اجناس تجارتی او را خواهد دید؛ و آنگاه پان بدان نوارد داده
می شود و این خود اشارتست بدینکه او را اکنون رخصت رفتن
است و این رفتن بهمان نمط صورت میگیرد که آن درآمدن؛
این دربار تا سه ساعت سائی گذشته قایم می ماند و آنگاه
نواب بحجره خاص از بهر استراحت یا قیلوله میرود، و در حدود
پنج و نیم ساعت باز بایوان بار عام یا دیگر مکان فراخ می آید و در
شه نشین می نشینند تا از آنجا ورزش افواج و پره بندي سواران خود را
تماشا کنند؛ و گرداگردوی بعضی از اقربا و مصاحبانش می نشینند و منشیان
درخواندن یا نوشتن خطوط اشتغال می ورزند بقرب شش
و نیم ساعت هنگام شام جمعی کثیر از شمعلچیان در صحن دولتخانه
نمودار می شوند و تسلیم کنان در ایوان و بیوت میروند و بیکدم
تمامي مکانات خاصه آنرا که در و نواب نشسته است روشن
میکنند باشمعهای کافوري که در اشجار روشنی یا جهارهای باورین
نادره کار که با گل و برگ تراشیده خیلی نازک ولطیف آراسته است
تعبیه کرده شده اند اکابر دولت حیدریه و اعاظم دیوان و سفرا همین

هنگام شب بملازمت نواب می آیند ؛ رختهای شان همواره
بعطرهای گرانبها مطیب و معنبر می باشد علاوه مردم ذوی الاقتدار
وارباب کار هنگام شب دیوانخانه از امیرزادگان مشحون
می باشد همه شان آداب دان وآزرم پیشه وشیرین زبان
درمیان این امیرزادگان بعضی بخدمت نظارت ممتازاند
که هرشب چارکس از ایشان حاضر می باشند وجه امتیاز
شان ازدیگران اینست که هریک ازینان شمشیری همواره
باخود دارد و گویا بجای عصا استعمالش میکنند ؛ هریک ازامیران
دیگر سلاح خودرا بدست چهره یا دیگر ملازم خویش وامیگذارند همین
چهره ها درعقب خواجه خویش دنباله لباسش برداشته تالب
فرش میروند وآنگاه کفش برکنده خواجه رادرکیسه میگذارند بوم
دیوانخانه بچاندنی یاململ باریک سپید بالای شاهانه قالین ابریشمین
پارسی گسترانیده می باشد ، میلان خاطرنواب آنقدر برخت
سپید است که سقفهای خاتم بندی که بگوناگون نقش ونگار
وروغن رخشان تابنده ودرخشان گردانیده شده است وهم چنین
صندلیها و نشیمنهای فروپوشیده . نمخمهای زرنگار را از سفید
تنزیب باریک دثار میگرداند ؛ درین بزمگاه اغلب صحبت
تقلید یانقالی صورت میگیرد که هنگام هشت ساعت می آغازد و
دو قت یازده بانجام میرسد ودراثنای این تقلید رقص وسرود

هم بعمل می آید؛ درین میان ناظران یا عرض بیگیان متصل تازه واردان مجلس حاضر می باشند و از هر گونه سوال ایشان بابت موضوع تقلید و اخبار روز مره وغیره باد لداری تمام بجواب شایسته می پردازند از حضار می پرسند آیا رغبت بچیزی نوشیدنی یا خوردنی دارند و درین صورت ایشان را بنعمت خانه می برند نواب که دلبسته بدینگونه نقل و تماشائیست با اکابر دیوانی یا سفیران سرگرم گفتگو می باشد و گاهی بخلوتخانه میرود تا در باره رازهای پنهانی با محرمان خاص حرف زند و برعادت مستمره همچنانکه بامدادان، باجرای مهام می پردازد بی آنکه مشغول خاطر وانماید؛

یکی از عادات مستمره بزم نواب است که پیشترک انقضای صحبت رود و سرود گلهای رنگارنگ در گلدانهای زرین مرصع کار درحضور نواب می آرند و او ازان اولا بدست خود چند گل میگیرد پس ازان باکابر دولت میدهد و آنگاه آن گلدانها در بیوت دیگر پیش حاضران بزم نشاط می برند و هریک از ایشان گلکی برمیگیرد و این لطف عام تا بکوچکترین منشیان دیوانی میرسد چون نواب میخواهد که کسی را بمزید عنایت خود اختصاص بخشد هاریا سمین را در اثنای گفتگو بدست خود شی می بندد و آنگاه آن نیکبخت را که بدین نشان جلیل الشان اختصاص میغرماید عنایت میکنند؛ او بارها بدینگونه اعزاز سرلردگان افواج فرنگستان را می نوازد

چون نیکو میداند که مردم فرانسیس بالای تمامی اقوام فرنگستان خود را بدینگونه احترام نسبت بجایزه زر معزّز ترمی انگارند، هرکس که بدین نشان اعزاز شبی اختصاص یافته است بامدادان مهین اکابر دولت حیدریه بادای رسم تهنیت نزدیک او می آیند؛ اگر در جنگی فتح وفیروزی یا در امری گر انمایه دیگر فرّخی وفیروزی عاید دولت حیدریه گردیده است شاعر بادشاهی بالقاب غرّا نواب را یاد کنان داخل دربار می گردد؛

مثنوی

جهان داور اخاطرت شاد باد | هزبر اگوا ملکت آباد باد
جهان از فرت دیده فرخندگی | ترا داده شاهان خط بندگی
عدو لرزد از هیبت نام تو | زمین خندد از جرعهٔ جام تو
ز عدل تو بیداد نالد همی | بفرّ تو اقبال بالد همی
همه روز عمر تو نو روز باد | جهان را لقای تو فیروز باد

و آنگاه حاضران مجلس بر آواز شاعر مدّاح خاموش و سراپا گوش میگردند چون شاعر مدحتسرا قصیده مدحیه انشاکرده اش میخواند تمامی مجلسیان باکمال توجّه آنرا می شنوند، بجز نواب که دران هنگام بیشتر بشتغل گفتگو با اکابر دیوانی میگردد،

چون بعض خصوصیات بزم امیرانه ممالک شرقی بیان کرده شد

از شمّهٔ تذکار ارباب طرب و نشاط گزیر نیست ، اکنون باید دانست که دربار حیدری درین روزگار در باره اهل نغمه و ساز خیلی با برگ و ساز است و طایفه های مغنّیان و مقلّدان و مطربان دربارش هم از جهت غناد ثروت ایشان و هم از جهت اینکه همه شان از جنس نسوان اند بهترین و گزیده ترین طبقه خود اند ؛ چون صوبهٔ بیجاپور که سابق برین ایّام در عهد ابراهیم عادل شاه مجمع ارباب نشاط و طرب و محتوی بر مردم اهل کمال این طبقه بود چنانچه ملّا ظهوری میگوید ،

بیت

گر اکسیر سرود و سور سازند ز خاک پاک بیجاپور سازند

در تحت تصرّف نواب است از زنان این طایفه آنانکه در حسن و جمال یگانهٔ زمانه و در فنون رود و سرود و تقلید بیقرینه بودند از انجا بآسانی فراهم آورده شده اند ؛

مقلّدان دربار حیدری یکسر نسوان اند ، نایکه ایشان دختران کم سن چهار یا پنج ساله را که در حسن و خوبی برگزیده اند میخرد و او ستادان ماهر رقص و سرود را بهم سانیده بتعلیم ایشان می پردازد و هر گونه شیوه دلبری و طرب انگیزی بدیشان می آموزد که طبایع بشری را مسرور و محبور تواند نمود تا کار دلفریبی ایشان بجای میرسد

که طبعی بغایت پژمرده وزاهدی سالیان تقوی وصلاح درزیده
را بکرشمه های دلبرانه درهیجان می آرند واز راه می برند درسن
یازده سالگی بکار وشیوه خاصه خود اشتغال می ورزند این عشوه گران
مردم فریب طلعت زیبا دارند وچشمان شهلا و سیاه
وابروان هلالی دلکش و دهن کوچک تنگبار وسلک دندان
نیک درخشان تابدار چون رشته مروارید شاهوار هر همه چاه زنخ
یارخسار باگیسوهای سیاه دراز تازمین آویزان رنگ چهره
یابشره شان گندمی درخشان گلرخسار؛ همین اندزنان زرین
رخسار که شرقیان بردیگرزنان ترجیح میدهند رختهای شان
ابریشمین لطیف زرنگارمی باشد واندام شان بگوناگون
زیوروجواهرآراسته؛ درتقلید یانقالی هرگونه رازونیازوسوزوساز
بکاربرده می شود موضوع تقلید یامحکی عنه اکثرآنچنان زنان می باشند
که باهم همداستان شده اندکه شوهربدگمان رابفریبند یاآنچنان
دختران که باهم اتفاق کرده اندکه مادران خودرامنخدع گردانند؛ واین
خودبیرون ازحیزامکان است که ازین پخته کاران نادره فن درشیوه
تقلید کسی گوی سبقت برد؛ سرود شان خود طرب
بخش ودلکشا است؛
رقاصان درکاروشیوه خودبرمقلدان ومغنیان رجحان دارند بحدیکه
توان گفت که ایشان درتماشاگاه پارس (دارالملک

فرانسیس) مردم آنجارا در طرب و نشاط می تواند آورد؛ هر جزوی از اندام ایشان هنگام رقص در کار میباشد سر و چشم و باز و و قدم و تمامی اعضای دیگر در حرکات و اطوار خاصه خویش حیرت نظارگیان می افزایند و دل شان می ربایند؛

این زنان رقّاص خیلی سبک اندام و چابک می باشند و پاهای شان بسیار استوار، پس از انکه تا دیر بر یکپای گردگشته یا رقصیده اند باحیرت افزا زورمندی ناگهان بر میجهند؛ چون حرکات ایشان سنجیده میزان اصول و ایقاع و خود ایشان بغایت خوش طلعت و زیبا شمائل می باشند یکسر کارهای شان خوشاینده و دلپسند می نمایند؛

هیچیک زن از طوایف ارباب نشاط این بزم از هفده سالگی متجاوز نمی باشند و چون ازین حد در میگذرند بر طرف کرده می شوند و آنگاه ایشان در آنصوبه راه سیاحت می پیمایند یا در معبد هنود ملازمت اختیار می نمایند نا یکه طائفه ارباب نشاط، شاهرهٔ شایسته از سرکار نواب مقرّر دارد مگر درست ما حصل او معلوم نیست نا یکه دربار نواب را در هر نوبت یا شب بأزای هر مقلّده که نقل و سرود و رقص میکنند صد روپیه مقرر است و عدد این زنان مقلّده اغلب از بیست بیشتر، ساز نوازان مرد جداگانه ندارند؛

هنگام یازده یا دوازده ساعت مجلس نشاط برمی شکند و هر کس

بخانه خود می رود جز آنانکه بانواب عشا میخورند و ایشان (جز در جشن عام) همین دوستان و خویشان او می باشند ؛

این نمط معاشرت نواب منحصر است در حضر یا هنگام بودن در دولتسرا و چون نواب را ضرورت بودن یکماه در خیمه گاه یا شهر پیش می آید او اغلب در هر هفته دو بار بسیر و شکار می رود صیدش اغلب گوزنست و آهو و گورخر و شیر و پلنگ ؛

چون بنواب خبر می رسانند که شیر یا پلنگ از بیشه در میدان آمده است او بر اسب سوار می شود و جمعی کثیر از حبشیان و نیزه داران پیاده و اکثر امیران سپاه با نیزه و سپر در پی او می روند و همین که سراغ شیر گرفته شد شکاریان آنمقام را که شیر در ان پوشیده است محاصره میکنند و بتدریج حوزه محاصره را تنگتر می نمایند ؛

بمجرّد آنکه شیر که اغلب در کشتزار شالی می باشد شکاریانرا متوجّه خود می یابد می غرّد و گرد اگرد خود مینگرد تا براهی ازان تنگچه بدر جهد و همینکه میخواهد که بسوی یکی ازان جماعه برجسته بزور راه خروج پیدا سازد نواب خود پیش برو حمله می آرد و عزّت نخستین ضرب برو واگذاشته یا مخصوص کرده می شود و این ضرب حیدری کم گاه خطا میکند ؛ اینند اسباب گوناگون عشرت و شغلت نواب حیدر علی خان بهادر ؛

توزك سواري نواب حيدر علي خان بهادر؛

چون نواب حيدر علي خان بهادر پس از فتوحات ممالک کنړه و ملیبار بعد غیبت مدّت متمادي خواست که بدار الملک سریرنگپتّن مراجعت کند و بدین عزیمت از کوئنباتور روانه گردید عظمت و شان موکب او دیدني داشت و کوچ هر روزه اش از غایت انتظام تماشا کردني؛ نواب هنگامیکه کوئنباتور را گذاشت موکب او از بهبین سپاه گزیده که همراه داشت وجود پذیرفته از آنجمله پنجاه هزار سوار جرّار بود با سلاح و یراق باغایت طمطراق و هشتاد هزار پیاده و چار هزار طوپاس با ساز و یراق خاصه شان آراسته علاوه آن توپخانه انگریزي و هندي و نیزه بردار ان وغیره در هر روزه کوچ معمول بود که رساله های سواران بردست راست راه که نواب با کوکبه خود ازان میگذشت پره بسته می ایستادند و رساله داران و نیزه داران و گرز برداران و یساولان و علم برداران بتقدیم مراسم تسلیم می پرداختند و چون تمامي حلقهٔ فیلان باعماري های طلا و نقره که بران سرکردگان و امیران حیدري سوار بودند از پیش یک رساله نخستین پیشترک میرفت آن رساله بزودي بدست راست برگشته اسپ تازان جای خود را پسر رساله پسین برمیگرفت یک دسته

از هزاران و یکی از دراگونان که متقوم بود از سواران فرنگستانی نخستین سواران بودند که بشرف تسلیم نواب اختصاص داشتند بعد ازان ایشان خود را در پیشیس بهره موکب جا میدادند و از پس ایشان سه صد و پنجاه شتر سوار نامه برنیکو آراسته بر شتران بختی دو کوهان دار برنشسته می رفتند؛ عقب ایشان دو تا فیل فلک شکوه که نشانهای کلان بران بود میگذشت علم هر دو نشان زمین کبود داشت و نقش و نگار زرین یکی از ین دو نشان نمود ار آفتاب دارد و دیگر نمودار ماه و ستارگان، از پس این دو پیل نشان بردار، فیلی کوس بردار میرفت نقاره هایش تا آنزمان که موکب در حرکت است نمواره نواخته می شوند و تا مسافت شش میل انگریزی آواز شان شنیده (در لشکر بعضی آلات دیگر اند مانند قرنا و غیره که بانگ ایشان عظیم و پر شکوه می باشد و فرمان سپهسالار بتمام لشکریان بوسیله شان اعلام کرده می شود) بعد این فیل چار فیل دیگر می گذشتند که بالای شان ارباب نشاط ملازم سواری بیست و چهار نفر با آلات موسیقی چون کورکه و شهنای و عود و طبلک وغیره برمی نشینند پنج زنجیر فیل دیگر با عماریهای زرین مرصع کار که بنام فیلان جنگی خوانده می شوند عقب آن چار فیل بودند با هودجهای زرین هشت پهلو بر یکیک ازین فیلان شش نفر سر تا پا آهن پوش از زره

وجود و چار آئینه و جوشن و سلاح شان بندوق و قرابین فراخ و هانه
این فیلان جنگي نامزد سواري نواب بودند و لیکن اودر
هیچ جنگ بران برنمي نشیند متعاقب این فیلان دو رساله
از سواران حبشي بودند نیکو مسلّح یک رساله سلاحهای شان
درخشان صیقل زده و آن دیگر برنج پوشیده هر دو گونه سواران
پرهای سیاه و سرخ برخودهای شان می زنند بدانسان که از پشتهای
شان آویزان می باشد سلاح این طبقه نیزه بود که سنان و بن آهنین آن
خیلی درخشان و تابان و ساز اسپان شان سرخ با آویزهای سیاه
ابریشمین آویخته بهردو پهلوی زین؛ در پي این سواران حبشي
بود از پیادگان کالیر و رخت شان همین چادر و راز ابریشمین
بود و شلوار تنگ که تا نیمه ران میرسید سلاح ایشان نیزه
طولاني پرهای شتر مرغ و زنگله ها بران تعبیه کرده تا هنگام رفتن
شان آواز کنند؛ و عقب این ها جمعیتي از سپاهیان بود جهندي
یا کوچک نشان بردار که زمین علم شان از بانات سرخ بود
و نقش و نگار آن سیمین، و پس این جماعه اعیان دولت حیدري
سپهداران و بهادران و شاهزادگان بودند الحق هیچ قشون
ازین جمعیت گزیده بارونق و بهاتر نتواند بود؛ همه ایشان از سر
تا پا غرق آهن بودند و براسپهای خیلي خوشرنگ و نجیب نهاد
سوار سلاحهای ایشان شمشیر با نیام زرین و پارچه های شان

ابریشمین خوشرنگ خودهای ایشان زینت داده بپرهای سپید از مروارید وجواهر ثمین ساخته؛ جمعی از ایشان دروع ملمّع مینا کار پوشیده، بازینهای مرصّع بجواهر و در رو کلغیهای پر بر سر اسپ زده؛ اگرچه عدّت افراد این قشون همیشه یکسان نمی باشد ولیکن اغلب بششصد میرسد و در دست هریک از ایشان آفتابگیری می باشد مزیّن و ملوّن بگوناگون نقش و نگار؛ در پس این چند ممتاز هشتاد سوار از خاصگان شکاری نواب بودند بر اسپان پدرام بغایت خوش اندام سوار در پی ایشان دوازده سائس که اسپان خاصه نواب بازین و ستام زرین مرصّع را میکشیدند، نخستین این اسپان خاصه جوادی بود که سپهسالار مرهته پیشکش نواب کرده و در خوبی و پدرامی وخوش اندامی نظیر نداشت خاگستری رنگ داشت بایال سیمین درخشان و پر و دراز بحدّیکه بزمین میرسید و دمش درخوبی بایال دم برابری میزد ولیکن نشانی که بغایت غریب و ممتاز باشد این بود که این اسپ چنان می نمود که پوششی گوهری از رنگ کمیت براق تا وسطران آویزان دارد وآن پوشش از شانه آغازیده تا بحدود دم میرسید؛ برین پیرایه گوهری گلهای صناعی برنگاشته بود و آنقدر رنگاه تماشائیان رنگ گوهری ادرا پوشش غلط میکرد که اگرچه آن جواد غرایب نهاد

یکسر برهنه باشد بیننده را بسیار نزدیک باید شد رفت تا برو
منکشف گردد که او از هر گونه پیرایه عریان است؛
از پس این اسپان نجیب فوجی بود از پیادگان پویان باچوبدستی
سیاه سرپوش زرین دارو در پی ایشان دوازده نقیب
اسپ سواره باعصای سیمین و زرین متوج بتاج مرصع
متعاقب ایشان منصبداران جلیل القدر خانگی بودند چون
خانسامان وسرگروه نقیبان و سلاحداران نواب وغیره یکیک
از ایشان زنجیر یاطوق زرین داشت بر سینه آویزان که تمغای
جلالت شان ایشان بود دنبال ایشان میر توزیع صدقات
که بنام پیرزاده شهرت داشت گذشت این امیر متفرد بود
برفیلی جل سبز پوش سوار و در سلسله موکب پیشرو متصل بود
باسواری نواب که برفیلی سفید که حلقهای سیمین در پا و زنجیر طلا
در گردن داشت برنشسته بود این فیل که بهایش هزار برابر بهای دیگر
افیال است نسبت بدیگر فیلان در بلندی و تومندی بسیار مزیت
داشت عماری که بر و بسته و نواب دران نشسته بود از اسباب
زیب و زینت هیچ چیز دیگر.. بجز چهار قبه طلا نداشت سیمین دو تا
تبر بر هر دو پهلویش از زنجیرهای طلا آویزان بودند (از انجنس که
راجه زمورین حاکم مالیبار که در سواری باخود میداشت و این رسم قدیم
راجگان هنود است که نشانهای امارت آن مهتران که در جنگ

منهزم و مقهور گردیده اند امیر هرو مظفر آنرا بر خود می بندد) این فیل سفید سپری زرین بر پیشانی آفتاب نماد اشت ، درخواصی دو مور چهل بردار استاده بملسرانی اشتغال داشتند ، این مور چهل از پرطاوس سپید ساخته بودند و از گردانیدنش نفحهٔ غریب از طیب تا دور محسوس میگردید ، و از عقب فیل نواب حلقه دو صد فیل دیگر در آمد دو تا دو تا پهلو بپهلو بر هریک از ین فیلان سه نفر سوار بودند در میان هوده خواجه و در نشیمن پسین یکی از ملازمین و پیش ایشان فیلبان ؛ پوشش و عماری این افیال در رنگ و اسباب زیب و زینت بسیار مختلف بود بعضی ازان حاشیه جلها زرین و سیمین داشت و بسیاری ازان هوده و عماری نقره و طلا و برخی نیز مرصّع بجواهر ثمین که بران فرزندان نواب و دیگر اکابر دولت حیدری برنشسته بودند فیل شهزاده گان بردست چپ پدر شان و فیل رضا صاحب بردست راست از پس این حلقه فیلان پنج فیل دیگر آمد که بالای آن درفش و توغ و دیگر نشانهای شوکت و مکنت بود که در عرف خاص هندوستان ماهی مراتب خوانده می شود ؛ بر نخستین فیل نمودار سجدی بود زرین یا سیمین ملمّع بزر و بر دومین سر ماهی بر سر چوبی سرخ تعبیه کرده که فلوس آن

---

* تمامی این نشانهای شوکت وابّهت بزبان خاموش اشارت میکنند بمراتب جلیله واخلاق پسندیده که خداوند آن نشانهارا باید که بدان متّصف باشد ؛

از جواهر ساخته بودند و بمینا کاری پرداخته و دم دراز اسپ ازان آویخته و بر سیوم فتیله کلان و سطبر از موم کافوری در شمعدانی زرین، بر چهارم دو تا دیگ کوچک زرین بر سر چوبی دراز و بر پنجمین یا پسین هودجی بود مدوّر که از بیرونسو بالواح عاج مرصّع فرو پوشیده بود از پس این نشانهای شوکت و مکنت دو قشون یاد سته حبشیان بود بر اسپ سوار مانند دو دسته پیشین، و پسین همه سپاه حبشی با رخت قرمزی و طوق سیمین و نیزه برداران که چوب نیزه شان یکسر سیاه روغن مالیده بود و جابجا بسیم آراسته، تمامی این موکب محاط بود در میان دو رده دوگانه پیادگان که رختهای شان سپید ابریشمین بود و در دست یکیک از ایشان رمح دراز چهار ده ذرعی سیاه روغن مالیده باصفایح سیمین مزیّن و متّصل سنان شان علمی کوچک سرخ رنگ بر بسته و عکس شعله سیمین بران نمایان ساخته؛ این موکب هنگام کوچش در میان میدان طرفه نمود و نیکو شان و شکوه داشت با این کوکبه شاهانه حیدر علی خان هر جا که میگذشت جمهور مردم از خواص و عوام باغایت شادمانی و اهتمام پذیرفتاری می نمودند، و باکمال تعظیم و تکریم شرایط اطاعت و بندگی بجامی آوردند و خلایق تماشائی از هر سو بر و انبوه می کردند مادامیکه آواز این دعا دیر زیاد نواب بهادر مکرّر شنیده میشد هر شهر و قصبه و ده را آئین بسته

بودند ومحرابها ودیگر گوناگون عمارات زینت سمات درجاهای
مختلف برحسب ثروت ویسار مردم آنجا برآورده خانه‌ها
ودیوارهای حصون وقلاع راهمه بنقش ونگار آراسته حاکمان وسپهداران
ودیگر عمایدد رکوکبه ملازمان وتوابع خود باشان وشوکت تمام
باستقبال موکب نواب بیرون آمده بودند وپیش هریک
کوکبه ارباب نشاط ومطربان ورقاصان سرود سرایان واقسام
گل وریاحین در رهگذرش می افشاندند وآب می پاشیدند
شلکهای توپ شادیانه قدوم نواب درتمامی اقطار مملکت
شنیده می شد برمسافت یک فرسنگ ازسریرنگپتن
مخدوم صاحب باکوکبه شاهانه خویش به پذیرفتاری نواب پرداخت
این امیر کبیر باحلقه فیلان که بران سرکردگان واعیان شهر برنشسته
بودند پیش پیش موکب حیدری تابجزیره سریرنگپتن رفت
ودرانجا اهل موکب درمیان خیام که باغایت زینت وانتظام
زده بودند فرود آمدند وحیدرعلی خان باآرایش واطمینان تمام داخل
سریرنگپتن گردید؛ اگرچه مقارن اینحال اخبار اعداد نظام علی خان
برجنگ وی بدو میرسید چون حال سایه پروردگی وتن آسانی
وضعف فطرت آن امیر رانیکو میدانست ازافواج او که
درین سه شرط اهم سپاهیگری ورزش وسلاح وتنخواه ناقص
وقاصر بودند وسرکردگان وسپهداران آن که هریک مالک

قشون در رسالهٔ خاص خود بود و پنهانی دوستدار هوا خواه وی هیچگونه توهم در دل اطمینان منزل او راه نیافت ؛

در ساختن میرزا علیخان برادر عمزاده نواب حیدر علیخان با اعادی وی جماعه مرهته و آمدن مادهوراو با یک لک و پنجاه هزار سوار از پونه بقصد انتزاع صوبه سرا و غیره از مملکت میسور ؛

برخوانندهٔ این اوراق پوشیده مباد که میرزا علی خان برادر عمزاده نواب حیدر علی خان از عهد طفولیت در کنار شفقت و مرحمت وی پرورش یافته بود میگویند که حیدر علی خان از رهگذر فرط محبت که باوی داشت خودش متکفل تعلیم و تربیت او شده بود و در آن امیرزاده نیکو نهاد خجسته شیم نسبت بنواب آثار کمال مودت و سپاسگزاری نمایان بود از رهگذر غایت اعتماد که نواب حیدر علی خان بروی داشت او را بصوبه داری سرا ممتاز فرمود ، ولیکن بمقتضای حزم و احتیاط چنانکه باقی صوبه داران دیگر بکار می برد ، مدبری هوشیار کار گزار از قوم براهمن که بر دیانت و کفایتش او را وثوق بود درین کار یار او گردانید ؛ چون این مرد براهمن مرد عیار و پر حیلهکار بود خواست تا بفنون چاپلوسی و عشوه گری و بسر فرود آوردن بانجاح هوسهای جوانی و بزودی

آماده ساختن اسباب عیش وکامرانی وي دل آن نوجوان ساده
رابدام آرد وخود را در نظر او هواخواه راسخ وانماید میرزا علي خان
که جوانی کریم نهاد ولداده طرب ونشاط بود بجای نگاهداشتن بهره
ازحاصل خراج وباج آن صوبه چنانچه حیدر علي خان بهادر بدان وصیتش
فرموده بود همه درباخت ویکسر برارباب طرب ونشاط بی محابا پاشید؛
برهمن خیانت کار بجای آنکه ازین حالات اسراف واتلاف برحسب
وعده بنواب انهانمودي یالااقل امیرزاده را از پن ناهنجاري مانع
آمدی بخوشامدگري ورفع توهّم وي میکوشید ومیگفت که درصورت
بازخواستن نواب حیدر علي خان محاسبه این صوبه من آنقدر
فرصت دارم که دفتری تیار ساخته بخوبي رفع شبهت او کنم
وپیش از آنزمان که نواب حیدر علي که حالا بمهمّات جنگ
وجدال در ملیبار اشتغال دارد عزیمت آمدن صوبه سرا کند
آنقدر زر که تلافي این اسراف کند فراهم خواهم ساخت؛ میرزا
بعشوه های این گرگ کهن آنچنان از جارفته بود که هیچگونه از سر
مستي فرط کامراني وخواب غفلت نوجواني بهوشیاري وبیداری
نگرائید ونظم ونسق صوبه وخراج وباج آنرا بدین اطوار ناشایسته
یکسر برهم وناسنتظم گردانید نواب حیدر علي خان که ازین حالات
آگاه شده بود چنان مناسب پنداشت که نسبت بعمزاده
عزیزخود گونه تهدید وچشم نمائي بعمل آرد بنابران جنگ حالي

خود را که در تراونکور داشت پوشیده بمیرزا نوشت تا او بامرهته بتجدید عهد صلاح و آشتی پردازد و چنان وانمود که حالا او میخواهد که از حدود ملیبار بسریرنگپتن مراجعت نماید و دراو اغر همین سال از انجا بصوبه سرارود؛ و نیز او را فرمان داد که از زرهای بقیه خراج سرا قدری شایسته برگرفته بکار خریداری آشتی جدید از مرهته درآرد؛

چون هر بهره از مضمون این نامه در افزودن پریشان خاطری میرزا هیچ کمی نکرده بود، برهمن مغوی که خود را عرضه سیلاب بلا نسبت بمیرزا بیشتر می یابد حالا چنگ بدین حیلت میزند، و در منحرف گردانیدن مزاج آن جوان ساده دل از جاده راستی باوی چنین میگوید که اگر شما را بسفارت بسوی مادهو راو پیشوا بهانه تجدید صلح چنانچه نواب فرموده است بفرستید من پیشوای موصوف و ارکان دولت او را بطریقی بران می آرم که ایشان بطیب خاطر صوبه داری سرا را بر شما واگذارند زیرا که چون نظر ایشان همین کاستن مکنت و جاه نواب حیدر علی خان است بازای سبکمایه خراجی که شما متکفل ادای آن بدیشان می شوید ایشان صوبه سرا را که حیدر علی خان از ایشان بزور برگرفته است از آن خود شمرده در حمایت شما با کمال خوشدلی خواهند کوشید آنگاه شما بر سبیل استقلال بحکومت این صوبه خواهید پرداخت؛

دمدمه و افسون برهمن و دود افگن وحب جاه و خیال حکومت بالاستقلال

وخوف فرار سیدن نواب و دروغ شرمناکي که نوجوانانرا از
انحراف از طریقه سلوک پیشین اگرچه ناصواب باشد
مانع می آید اینهمه دواعي ناسزا آن امیرزاده رابران می آرد که کبیره
ناسپاسي وعهد شکني قدیم مربّي خود را خوار و ناچیز شمارد
چنانچه آن برهمن ناستوده فن رابدان سفارت میفرستد تا هرچه
او مناسب داند بعمل آرد ارکان دولت پونه سخنان ویرا
بسمع قبول شنیدند، ووکیل انگریزان که درانزمان در پونه حاضر
بود عزیمت جماعه مرهته را برتاخت آوردن برممالک نواب
بدینمط تصمیم می بخشد که اکنون فرصتي دلخواه رو داده باید که جماعه
مرهته ازینطرف برنواب لشکر کشند هنگامیکه نظام علي خان
وانگریزان باافواج متّفقه از آنسو برمملکت او تاخت می آرند؛
چون خبراین خیانت بحیدر علي خان بهادر رسید خیلی دلگرفته
وپریشان خاطر گردید که برادر عزیزش اینچنین مرتکب کفران
وناسپاسي شده باهمان جیش که بدو سپرده بود باد شمنان
پیوسته وبررغم او معاون شان شده وایشان راا جازت درآمدن
بسراو دیگر قلاع ممالک او داده؛ الحق این حادثه ناگهاني تمامي
منصوبه های نواب حیدر علي خان رابرهم زد زیراکه او می پنداشت
که اگر مرهته بتجدید آشتي چنانکه میرزارابدان سفارش نموده بود
رضا نمیدهند، ولشکر بسوی مملکت او می کشند باری او آنقدر

فرصت خواهد یافت که باجنود میرزا پیوسته با ایشان طرح جنگ بدانطرف سرا اندازد و هنگام ضرورت بقلعه سرا و دیگر قلاع که در عقب او یند متحصّن خواهد گردید ، و چون که متوقع آن بود که این محاربه اش بامرهته پیشتر از رسیدن افواج متفقه نظام علي خان و انگریزان بسرحد بنگلور یکسو خواهد گردید او فرصت آن خواهد یافت که برایشان حمله آرد ؛ ولیکن بر رغم این همه چشمداشت اکنون او می بینند که بخیانت میرزا تمامت ممالک او عرضه یورش و تاخت اعادي شده است و بحکم ضرورت او را باید که اکنون بقلعه سرینگپتّن دارالملک میسور ملجي گشته بحمایت مدافع حصار بدافعه شان پردازد ؛

ملتجي گردیدن حیدر علي خان درین داهیه دهیا بتخریب جوارود یارسریرنگپتّن وذخیره نمودن اذوقه وعلوفه درمعسکرخویش و پاشیدن رساله های سواران برراه زني ویغماگري اذوقه جویان اعادي و درتحصین معسکرخود نیکو کوشیدن ؛

درین مهم نواب حیدر علي خان رو بدین حیلت آورد که تمامت افواج رادر بهرهای کوچک منقسم گردانیده براطراف و جوانب دارالملک پاشید و بسرکردگان افواج فرمان داد تا باشندگان

بلاد و قصبات و دهات و قلعجات را بزور بران آرند که اماکن و مساکن خود را واگذاشته باهر گونه اشیای منقوله خویش بسریرنگپتن نقل کنند و نیز بدیشان فرمود که تمامت ملک را ویران و خراب گردانند و بجز درختان بلند در همه کشتزار و صحرا آتش زنند و نگذارند که پره کاهی برروی زمین و خانه های نی بست باقی ماند، و از بهر تیسیر این تباهی تمامی بقّال و اهل حرفه و خورده فروش و غیره را که ملازم لشکری باشند اذن عام داده شد که درین غارت بهره در گردند چنانچه در اندک زمانه تاسی میل گرداگرد سریرنگپتن یکسر تباه و ویران گردیده و تمامی اجناس غلّه و انواع مایحتاج زندگانی دران بموفوری و کثرت انبار و ذخیره کرده شده؛ بمجرّد آنکه جماعتی از رعایا با اموال و اجناس درانجا میرسیدند اموال ایشان بدان بهای رایج خریده میشد که هیچگونه ناخوشنودی در ایشان پیدا نمیگشت و آنگاه هر فریق ببهرهٔ ازان کوهستان که درجوار دار الملک است فرستاده میشد و غلّه و دیگر مایحتاج حیات به قیمت رخیصتر از آنکه خرید شده بود کارگزاران سرکار برایشان میفروختند؛

مادامیکه افواج تخریب دیار جوار اشتغال داشتند کمال جد و جهد در استحکام و استوارسازی لشکرگاه بکار رفته و این معسکر بردست چپ بحصار شهر منتهی شده و بردست راست بقلعچه واقع بر منتهای نهریکه بارود کاویری احاطه جزیره میکنند که بنای

شهر دران نهاده شده؛ درینمقام پشت معسکر از نهر مذکور
پشتیبان داشت واز هرگونه حمله اعادي ایمن زیراکه این نهر
بسیار عمیق است وکناره اش بلند سراشیب و پیشانی
آن بنه قلعچه یادژ حصین و فراخ استحکام یافته بود که توپهای کلان
هیزده سیره گوله خوار برحصار آن نصب کرده شده بود و برتمامي میدانگاه
مشرف؛ پیش این دژها براندک مسافت برکناره رود
هفت دژ دیگر بود بریکیک ازآن هشت ضرب توپ
درچیده؛ وپانصد نفر توپچي برآن متعین شده؛ این دژها گرد خود
خندق دارند محاط بدار بزین و چون رود کاویري در هرمقام پایاب
ودرتگ سنگین است بیست هزار کاتراش ساخته شده بود
تاهنگام حمله آوردن اعادي درآب انداخته شوند یکصد توپ
برحصار شهر و پنجاه ضرب دیگر برچیده بالای معبدی سنگین واقع
برلب مقابل رود برکوهچه بغایت سراشیب هممي این غربها
مهیّا داشته شده بود تابراعادي هنگام یورش آوردن بر معسکر سر
داده شود؛

درین لشکرگاه سه صد ضرب توپ گرداگرد آن برچیده شده بود
حیدر علي خان انتظار فرارسیدن اعادي میکشید، و چون سوارانش
درین زمان بکار او نبودند ایشانرا دو بهره ساخته بهره اعظم راازان
بسرکردگي میر مخدوم علي خان از بهر مدافعه نواب نظام علي خان

درحدود بنگلور فرستاده واو دران مرزوبوم همان تخریب و تباهي را بنا نهاده که درجوار سریرنگپتن بعمل آمده ؛ وسرکردگي باقي سواران وجمعیتي از پیادگان وتمامي حشرناموظّف رانامزدمیر فیض الله خان قدیم نواب کولاروسپهدار نامدار دولت حیدري فرموده چنین فرمان داد تااو بدیار بسنگر رفته بحمایت آن رهگذرهای کوهستانی که آن را از کنره جدا می کنند پردازد وبا افواج متعیّنه آن مملکت متّفق گشته جماعه مرهته را از درآمدن باز دارد ؛

سپاهیان فرنگستاني که بدل هواخواه نواب بودند بسیار میخواستند که درین یساق ، نواب از بهرایشان مقام خاص از بهرمدافعه اعادي تعیین کند ، بنابران سرکرده ایشان باده منصبدار پیش حیدرعلي خان رفته چنین اظهار کرد که چون نواب ایشان را همیشه بنصب کردن در مقام گرانمایه درجنگ معزّز فرموده است حالا میخواهیم که نواب مارا از بهرحمایت نخستین دژ از دژهای نهنگانه نامزد فرماید نواب فرمود که منظور من نیز همین بود که شمارا بمقام درخواسته تان مقیم گردانم وآثار هواخواهي شمار امشاهده کنم ؛ بروید وعلمهای خاص خود را بردژ میانگي برافرازید ، واز من متوقع حمایت وکمک شایسته باشید زیراکه من خود بقرماندهي دوم قلعچه خواهم پرداخت از رهگذر خیانت میرزا که مانند فرزند خودش پرورده بودم مرا بسیار دلگرفتگي روداده واین چنین اتّفاق

اعادي و هجوم ایشان را متوقع نبودم و لیکن باوجود عظمت انبوه
شان از لطیفه غیبي ناامید نیستم ایزد سبحانه پایهٔ مرا این چنین
بلند گردانیده تا آنزمان که او یار منست دشمنان را بچشم کم خواهم
دید و هرگاه او از یاریگري من دست برمیدارد رضاجوئي قضای او را
سر تسلیم در پیش خواهم نهاد ؛
دلیري و وفاداري قلعه داران حصار مارت سراد مگهیري حیدر علي خان
رانیکو فرصتِ اعداد اسباب حمایت داده بود چه حینیکه حالي
ایشان شده که صوبه دار سرا با افواج خود با مادهو راو سپهسالار مرهته
پیوست ایشان از اطاعتش سر باز زدند و وقت محاصره تادیر نیکو
کوشیدند خاصه قلعه دار حصار مگهیري که دران سپاهیان تناور که
از بهر تخریب آن حدود آمده بودند بموجب درخواست آنقلعه دار
مسافت چارده فرسنگ علی الاتصال طي کنان بطیب
خاطر داخل قلعه گردیده و درین میان زنهار در راه نیار امیده بودند
تا در امداد قلعگیان تاخیر راه نیابد ، چون قلعه مفتوح شد مادهو راو
خواست تا این جوانان تناور را که پردلي شان در تمامي هندوستان
شهرت گرفته بود به بیند ؛ و لیکن چون آن پردلان مردانه را
بلباس چرگین مشاهده نمود او را حیرت دست داد ، و بخطاب
شان گفت مقام شگفت است که فرمانروای شما که قدر شناس
سپاه است مثل شما پردلان را چنین خوار داشته است ؛ سپهدار شان

بپاسخ گفت که بسودای بلند نامي جنگیدن با همچو شما سپهسالاری آنچنان گرم شتافتیم که چارده فرسنگ رادر یکشبانه روز طي کردیم و درین میان هیچ ازخورد آشام یاد نیاوردیم وجز رختی که پوشیده ایم هیچ باخود برنداشتیم ، مادهو راو گفت که کردار مردانه شمامرا نیک پسندیده آمد این بگفت و بزودی فرمان داد تادو دست رخت نیکو بهریک از ایشان بدهند ؛ سپس گفت که اگرچه دستور تسلیم قلعه چنان اقضا میکند که سلاح وعلم از شما برگرفته شدی ولیکن بپاس عزّت و نامداری فرمانروای شما وپاداش دلیري وبهادري تان هردو برشما واگذاشته می شود ؛ اینچنین کارجنگ وپیکار راهندیان پردلانه بانجام رسانیدند که مامردم فرنگستان ایشان رادیومردم وناتراشیده می خوانیم ؛

پس از وانمودن اهلیت ومردانگي هندیان درین رزم وپیکار اهمال نمودن سلوک مردانه صدنفر گولندازان فرنگستاني از دربي انصافي شمرده خواهد شد ؛ ایشان مانند دیگر سپاهیان حیدرعلي خان بجنگ جماعه مرهته روانه کرده شده بودند ومیدانستند که درمیان فریقین حرب وضرب صورت خواهد گرفت ولیکن خون بدیدن اینکه میرزا بافواج مرهته پیوست خیانتکاری اورادریافته پیش سپهسالار خود باز آمدند وآنگاه یکی از منصبداران ایشان گفت

شما خیال میکنید که در مقابله حیدر علي خان که از چندین مدّت نمک او خورده ایم خواهیم جنگید حاشا وکلّا اراده ما همینست که از برای او جنگ کنیم نه بر رغم او، خدا حافظ این بگفتند و از انجا باهمان یک شمشیر و رختیکه بر تن داشتند روان شدند و دیگر همه اساس و اسباب خود را واگذاشتند؛ و بی هیچگونه مواخذه از متعلّقان میرزا که بیشک از کردار ناشایسته خود پشیمان شده فرمان داده بود که هیچکس سدّ راه ایشان نگردد، بمعسکر حیدري رسیدند، نواب حیدر علي خان باکمال خوشدلي ایشان را پذیرفتاري نمود و دستینه طلائی مرصّع کار بهریک از منصبداران وزر نقد بسپاهیان داد و نیز بهای رخت و اسباب ایشان که باز پس گذاشته بودند برحسب تقویم خودشان بدیشان بخشید؛

لشکر کشیدن نظام علي خان برممالك میسور و بشنیدن خبر یورش نمودن جماعه مرهته بران و فراهم آمدن هردو لشکر در سیناپتن بقصد تاراج خزاین سریرنگپتن؛

جنریل اسمتھ و رکن الدوله بزودي از خبر پیوستن میرزا بامرهته آگاه گشته باعلام نظام علي خان پرداختند؛ و چون نظام علي خان از رهگذر اسراف و باد دستیش همواره محتاج زري بود جنرل اسمتھ باقتضاي مقام بزودي خاطرنشین او گردانید

تا بر جناح استعجال بصوب سریرنگپتن کوچ کند مبادا که مرهٹه
در ینباب پیشدستی نموده غنایم سریرنگپتن را خودشان
متصرّف گردند ؛ چنانچه از جهت شتابکاری کوچ افواج نظام
علی خان و درنگی مادهو راو درمحاصره آن دو قلعه که بالا مذکور شد ، چنان
اتّفاق افتاد که هر دو لشکر در یکزمان بقرب سیناپتن که بر هفت
فرسنگ از سریرنگپتن واقع است باهم رسیدند امیران
و سپهداران هر دو لشکر بر امید دستیاب ساختن غنایم
بسیار و نقود و اجناس بیشمار که از تسخیر سریرنگپتن مطمح
نظر داشتند چه سودا که نپخته بودند و چه کیسه ها که بر ندوخته ؛ ولیکن
بمشاهده یکسر ویرانی و تمامت خرابی دیار و جوار سریرنگپتن و تباهی
و اسیری اذوقه جویان بردست سواران حیدری که در جستجوی
شان ، چون خود ایشان در انتجاع اذوقه و علوفه هرسو پاشیده بودند ،
و عدم امکان دریافتن مقام و کمیت و کیفیت افواج حیدری بزودی
حالی ایشان گردید که آنهمه خیالات اقتنای ممالک و ذخایر
بی حد و مر حیدری سودائی بود خام و خوابی از مقوله اضغاث احلام ،
بمجرّد فراهم آمدن هر دو لشکر ، اول روز چندین رساله از سواران
مختلف در میدان حوالی سریرنگپتن درآمدند و بعضی از ایشان آنقدر
نزدیکتر رفتند که شهر و قلعچه ها را که علم حیدری بران برافراشته شده بود
مشاهده نمودند ؛ چون از جانب حیدریان هیچ ممانعت و مزاحمت

بود ایشان دران میدانگاه هرطرف گردیدند و هرچیز را بخوبی مشاهده
نمودند، روز دوم نیز همین کار تکرار بعمل آمد، ولیکن روز سیوم
هنگام نه ساعت صباحی تمامت میدانگاه بهجوم سواران هردو
لشکر و امیران و سرکردگان بالای افیال پوشیده گشت و از عقب
این سواران جمعیتی از پیادگان با پنجاه ضرب توپ کلان درآمد؛
عظیم شکوه و طرفه انبوه نمایان شده بود عدد سواران از یک صد
هزار بیشتر بود و عدد فیلان از دو صد متجاوز؛
جنریل اسمتھ بسرکردگی رساله بزرگ از سواران که درمیان
شان سرکردگان و سپهداران ممتاز بودند. بجز مادھو راو و نظام
علی خان که ایشان دیده نمیشدند. تفحص احوال معسکر حیدری و پژوهش
ماند و بود آن فراتر آمدند؛ هنگامیکه این رساله درین تقرب بمقامی
رسید و چنان نمود که از انجا پیشتر کس نخواهد رفت اشارتی
از قلعچه که حیدر علی خان دران بود نموده شد و بدان نمط بیکبارگی
بنای آتشباری از تمامی دژها و ازان قلعه که بر سر پل است و از
کوهچه نهاده شد که دهشت و هیبت در دل نظام علی خان و افواجش
درانداخت و بر جنریل اسمتھ ثابت گردانید که حمله آوردن
بر لشکرگاه حیدری امریست بیرون از حیز امکان خاصه بران چنان
لشکر که عظیم نیرومندی آن جنود سواران است؛ و بطرف
شام سپهداران این جم غفیر پیشتر رفته با سپاهیان خویش

در غایت پریشان حالی بسوی معسکرهای خویش باز گردیدند ؛
روز دوم مجلس شورا از سرکردگان هر دو لشکر منعقد ساخته شد
هر کس رائی زد ولیکن بر هیچ رائی اتّفاق همه صورت نبست
اگرچه در میان اینهمه آرای مختلف ، رای جنریل اسمتھ قرین
صواب بود که هر دو لشکر از هم جدا گردند وحیلتی برانگیزند که نواب
حیدر علی خان از معسکر حصین خود بیرون آید ولیکن پسندیده
انجمن نیامد ؛

ناکام ماندن سرداران افواج تاراج اندیش از مطامع خویش
وبحکم ضرورت آشتی کردن جماعه مرهته پنهانی
باحیدر علی خان و متحیّر ماندن نظام علی خان در کار خود
پس بفتوای اضطرار مصالحه نمودن با حیدر علی خان
و همداستان گردیدنش باوی بر قلع و قمع انگریزان
و محمد علی خان ؛

سرداران مرهته بمعسکر خود باز گشتند و باز از اینگونه شورا بعمل نیامد
اگرچه هر دو لشکر بهمان مقام ماند و رسولان وقاصدان در میان شان
آمد وشد داشتند ؛ درین میان سواران مرهته و نواب نظام
علی خان دران نواحی میرفتند و باسواران نواب حیدر علی خان
خاصه بارساله که قائد آن میر مخدوم علی خان بود دو چار میشدند و ناکام

و منهزم باز میگشتند ؛ کار اذوقه و علوفه هر روز بتنگی و نایابی گرائیدن گرفت و گرفتاری و اسیری منتجعان یا اذوقه جویان و جانوران اذوقه کش از فیلان و اسپان و رگاوان بدان درجه رسید که در آخر هیچ جا یافته و فروخته نمی شدند و بهای برنج که قوت ناگزیر لشکریان بود و دیگر چیزهای ضروری بغایت گران گردید نواب حیدر علی خان که هرگونه اخبار لشکر اعادی بدو میرسید در معسکر خود بخوشحالی و خرمی زندگانی میکرد جائیکه هرگونه اسباب زندگی بموفوری و کثرت مهیّا کرده شده و هر سپاهی مغاکی کنده و دران برنج ذخیره نهاده بود و از رود کاویری ماهی بکثرت بهم میرسید و دیگر هرگونه ما یحتاج هنگام شب از کوهستان و اودیه ببدرقه پیادگان آورده میشد ؛ جماعه مرهٹه ببهانه اینکه تا نزدیکتر با اذوقه و علوفه گرائیده باشند از سینا پتن خیام برکنده بر لب کاویری بمسافت پنج میل از سریرنگپتن رحل اقامت انداختند ؛ چنان استنباط کرده می شود که ایشان پیشتر ک انتقال از مخیّم پیشین بانواب حیدر علی خان در خصوص آشتی پنهانی گفتگو داشتند زیرا که همین دوم روز پس از تبدیل مقام ، صلح موقّت درمیان ایشان تصمیم نموده شد و روز سیوم صوبهٔ سرا را بکار پرداز ان حیدری تسلیم نموده و خیمها را برکنده از راه سرا روانه بلاد خود گشتند ؛

شیوع این براهل معسکر نواب نظام علی خان را در گرداب

اضطراب انداخت و آن امیر نسبت بدیگران بیشتر
مشوش و پریشان خاطر گردید نواب حیدر علی خان که از حال
فطرت نواب باخبر بود و خواست تا درین فرصت در وحشت
انگیزیش بیشتر کوشد افواج خود را از بسنگر طلبید و از درون
جزیره لشکر خود را بیرون کشیده در میدانگاه بر سر راهیکه بسوی
سینا پتن میکشید فرمود تا خیمه ها زدند؛ این چالش دل سهمزده
تنگ زهره نواب نظام علی خان را آنچنان متاثر و زیر و زبر
گردانید که مطمح نظر نواب حیدر علی خان ازان بود و بزودی
او را بران آورد که سخن نواب بسالت جنگ برادرش
و نواب محفوظ خان و دیگر امیران را که همه شان هواخواه نهانی
حیدر علی خان بهادر بودند بسمع قبول بشنود؛ چون رکن الدوله
دیوان نظام علی خان بهادر معامله را دیگرگون می بیند و راه تقویت
و تشجیع را بر دل خواجه اش بسته می یابد بمقتضای حال درینباب
پیشدستی نموده مصالح آشتی برد عرض میکند تا بنواب
حیدر علی خان طرح صلح و صلاح ریزد و خودش متکفل اتمام این مهم
میگردد و بتمهید عذر لنگ افواج انگریزی را بصوب مندراس
روانه میکنند تا در آنحدود به تسخیر قلاع متصرفه نواب حیدر علی خان بکوشد،
جنریل اسمتس از قراین حال و مقام بسرکار پی برد و تقرب
را بسوی مملکت انگریزی غنیمت شمرد تا از تطاول سلوک

منافقانه نواب نظام علي خان برکران باشد چه در صورت بودنش
در ممالک حیدري احتمال آن بود که نظام علي خان اورا حواله
حیدر علي خان نمودي وآنگاه اورا بجز تسلیم وانقیاد چاره نبودي؛ اینهمه
مراتب را او بر کارگزاران دولت مدراسیه انها نمود وحال
بد گماني خود را که نسبت بنواب نظام علي خان و دیوانش رکن الدوله
میداشت اظهار کرد، و مصالح آشتي نمودن را با نواب
حیدر علي خان برنیکوترین وجه که ممکن باشد برایشان عرض کرد و گفت
که اگر درین امر اهمال رود مقام خوف است که انگریزان
به تنهائي متحمل بار اخراجات سنگین جنگ که در ملک
خودشان صورت خواهد گرفت گردند در همانزمان که کارگزاران
مدراس از جنریل اسمتھ این خبر شنیدند نواب محمد علي خان
از رکن الدوله برادر نسبتي خود دیگر گونه آگاهي اندوخت چه او
بتاکید تمام اورا برنگاشته بود که نظام علي خان در جنگي که با حیدر علیخان
بهادر دارد هر آئینه بر سبیل استمرار خواهد کوشید تا آنزمان که او را
بطریق اجبار بران آرد که او، لااقل تمام نواح بنگلور و مالیم را برو
واگذارد؛ چنانچه کونسلیان مدراس براخبار محمد علي خان وثوق
نموده عرضداشت جنریل اسمتھ را هیچ محل ننهادند بلکه بدو
نوشتند که با نواب نظام علي خان در همه چیز موافقت کند؛
مادامیکه آن دیوان بي ضابطه و دورنگ که با محمد علي خان چنان

برنگاشته بود برادرش محفوظ خان را نزد حیدر علي خان فرستاده بذریعه مکتوبی چنان اظهار نمود که من بسریرنگپتن بملاقات حیدر علي خان می آیم و چنان میخواهم که تمامي امور را که محفوظ خان گوشگزار او خواهد نمود بکام دل او بانجام رسانم ؛ نواب حیدر علي خان بدریافتن این خبر از بهر دلجوئي و اعتماد نواب نظام علي خان فرمود تا لشکر او از مخیّم جدید بمعسکر قدیم باز گردد و بدیوان او برنگاشت تا حاضر حضور شود و بسوداگران اذوقه آورِ لشکرش و دیگر مردم آن مملکت اشارت کرد تا اذوقه و مایحتاج بلشکر نظام علی خان برند ؛ چون نظام علي خان مکتوب حیدري را مطالعه نمود فرمان داد که سپاه ساز جنگ را فرو ماند و حیدر علي خان بهادر نیز درین باب اقتفای او کرد ، چون دیوان باحتشام تمام روانه سریرنگپتن گردید حاضر دربار نواب حیدر علي خان شد و پس از گفتگوی مختصر بمعسکر خود باز گردید روز دوم رکن الدوله باز بحضور نواب والا حاضر گشته بزودي سخنان وابسته مصالحه طي نمود ؛ برین معني اتّفاق کرده شد که طیپو سلطان دختر نواب محفوظ خان را بحبالهٔ نکاح خود درآرد و محفوظ خان که پسر کلان نواب انور الدین خانست شرعاً مالک و فرمان فرمای صوبه آرکاٹ است و نواب محفوظ خان تمامي حقوق خود را بداماد ش طیپو سلطان البتّه تسلیم خواهد نمود و نواب حیدر علي خان و نظام علیخان با افواج متّفقه خود نواب محمد علي خان و برادران او را مقهور

خواهند گردانید ؛ و تا آنزمان که قوج نواب نظام علي خان درکار باشد نواب حیدر علي خان شش لک روپیه ماهیانه بنظام علي خان خواهد داد ؛ و در نشانیدن و تعیین کردن قلعه داران در حصون و قلاع مفتوحه اختیار کلّي در دست نواب حیدر علي خان خواهد بود و زمام قلعه داري وحکومت آن مملکت بدست میر مخدوم علي خان برادر نسبتي نواب حیدر علي خان تفویض نموده خواهد شد تا او بنیابت برادرزاده اش طیپو سلطان بحکومت آن صوبه پردازد و طیپو سلطان مالک تمامي باج و خراج خواهد بود و مخدوم علي خان پس از وضع اخراجات ضروري حکماني بقیه زر حاصل صوبه مذکور بدو واصل خواهد گردانید ؛ رضا علي خان پسر چندا صاحب مرحوم نیز تمامي دعوي استحقاق خود را بنوّابي آرکاٹ و ترچناپلي و ماذورا بر طیپو سلطان واگذاشت ولیکن حیدر علي خان و طیپو سلطان التزام آن نمودند که تمامي مملکت تنجاور را پس از معزول گردانیدن راجه اش از حکومت آن بمکافات قتل چندا صاحب پدر رضا علي خان ، بر رضا علي خان بدهند و در آخر هر دو نواب حیدر علي خان و نظام علي خان باهم اتّفاق و همداستاني نمودند بر اینکه زنهار از یکدیگر مفارقت نکنند بلکه باتفاق هم دران بذل جهد نمایند که تمامي امور مندرجه عهد نامه حالي باتمام رسانیده شوند ؛

پیشتر ک توثیق عهد نامه که نواب محفوظ خان متعهّد آن شده بود

موکب طیپو سلطان برفتن معسکر نظام علي خان از بهر ملاقاتش آماده ساخته شده و این موکب وجود پذیرفته بود از شش هزار پیادگان گزیده که ازان شش هزار سپاهیان تنادر یاطو پاس بودند و چار هزار سوار چیده و قریب شش صد سوار فرنگستاني متضمّن برسه صد نفر هزّار و جزو اعظم از موکب خاصه حیدر علي خان نیز برین جمعیت افزوده شده؛ چون محفوظ خان از توثیق عهد نامه پرداخت رکن الدوله باهدایای بعزیمه مراجعت نمود و محفوظ خان همراه او گردید؛

این معني بدشواري استوار کرده خواهد شد که هنگام روانه گردانیدن طیپو سلطان را بسوی نظام علي خان، حیدر علي خان بغایت دل گرفته و پریشان خاطر گشته بود و بدوستان و امرای خود میگفت که من از غدّاري و ستمگاري نظام علي خان در مقام هراسم زیرا که آنکس که برادر خودش را بردست عیّاران کشته ایا پسر مرا ابقا خواهد نمود یا کم از ینکه مرا مقام تشویش نیست در ینکه او پسر مرا از راه غدر نزد خود مقیّد دارد تا مرا ازین رهگذر بزور برآن آرد که من بدو مبلغ خطیر از بهر استخلاص او بدهم یا بوادان گرانمایه مرز و بوم بدو سپارم فرود آرم القصّه من پسر خود را بدست ناهنجاري می سپارم که نزد او هیچ عهد و میثاق یاسوگند و یمین را وقعت نیست (همانا این گفتگو دیگر بسیاری کارهای حیدر علي خان برهانست بر این معني

که یکي از نقایص او فرط محبّت بود بفرزندان و قریبانش) ولیکن
از جهت تقویت و دلاسائي رضا علي خان و میر فیض الله خان که
فرمان داده شده بودند تا همراه طیپو سلطان بروند و متکفّل اینمعني
شده که ایشان جان خود را اوّلا فدا خواهند نمود پیش از انکه
آسیبی بفرزند دلبند وي رسد ، و تصوّر پردلي سپاهیان و سپهداران
مرافق ، او برخصت نمودن فرزندش همداستان شد ؛
چون این موکب مختصر بمقام سیناپتن رسید ، تمامي افواج نواب
نظام علي خان خاصه انگریزان ، سپهداران و عامه لشکریان بمشاهده
چابکي و چستي سپاهیان این موکب در شگفت فرو ماندند
اگرچه ایشان احوال سپاه نواب حیدر علي خان شنیده بودند
درمخیّله ایشان نمیگنجید که چگونه هندوستانیان که در ورزش
فنون سپاهیگري ناقص و ناتمام اند بدین نظم و نسق سنجیده
خواهند کوچید و تبدیل اوضاع صفوف بدین چستي و درستي
بعمل خواهند آورد ، خوبي و درخشاني اسلحه و البسشان در نظر ایشان
عجیب و غریب می نمود و توزک و شکوه سواري حیرت
ایشان می افزود ؛ همینکه ایشان در خیمه ها فرود آمدند سپهداران لشکر
نظام علي خان بدیدن سرکردگان حیدري آمدند و عمدگي و شوکت
و شکوه موکب را ستودند ؛
روز دیگر نواب بسالتجنگ برادر نظام علي خان بهادر بزیارت

طیپو سلطان آمد رکن الدوله و اعاظم دولت نظامیه همراه او بودند روز آینده طیپو سلطان باتمامی کوکبه خویش بخیمه نواب نظام علی خان رفت و نظام علی خان در غایت تکریم و تعظیم و احترام او کوشید پس از طی لوازم رسم و مدارا نظام علی خان بزودی بقیه افواج انگریزی را رخصت کرد و گفت که عهد هواخواهی و همداستانی که در میان من و نواب حیدر علی خان منعقد شده هیچگونه نزاع و خصومت در میان ما باقی نگذاشته بنابران اکنون هیچ حاجت بخدمت و چاکری شما ندارم و بگورنر دکن سلیمان مدراس خواهم نوشت که ایشان تا بکدام مقام و سرحد باز پس گردند؛

پس از انعقاد این عهد و میثاق همداستانی نواب حیدر علی خان بوکیل خود میناجی پندت که در مدراس بود نوشت و اطلاع نامه بدو فرستاد تا بگورنر مدراس برساند؛ مضمون این اطلاع نامه این بود که نظام الدوله و حیدر علی خان نیکو آگاهی دارند که محمد علی خان* بباعثه تصرف و فن و فریب که همواره بروی کار می آرد مصدر اینهمه زحمت و محنت شده است که تمامی هندوستان را پریشان حال و مضطرب گردانیده و خواسته بود که مصاف جنگ

---

* حیدر علیخان زنهار از یدمعنی بیخبر نبود که محمد علیخان گماشته و دست کاشته انگریز است و در امور ملکداری هیچگونه دخل و تصرف ندارد و لیکن بدینگونه برنگاشتن او میخواهد که سلاح ایشان را برخود شان استعمال کند ؛

باحیدر علي خان آراید ، تا اینکه ایشان اکنون اورا از تمامي آن مرز و بوم
بي بهره و محروم گردانیده اند که او از وارثان شرعي بغصب برگرفته بود
بنابران ایشان چنان مناسب دانسته اند که انگریزان را متنبّه
گردانند که زنهار ازین پس از اعانت نمودن و کمک
دادن وي درآینده اجتناب کنند و از ایشان درمي خواهند که افواج
خود را که بدان بحراست و حمایت قلاع متعلّقه آرکاٹ یا دیگر
نواح که محمد علي خان بغصب گرفته است می پردازند باز پس
طلبند ؛ با اینهمه چون معلوم است که این قلاع و بوم و بر بأزای مبالغ
زر محمد علي خان نزد ایشان گرو داشته است حیدر علي خان پیغام داده
که این مبالغ شرعا واجب الادا را من ادا خواهم کرد ؛ اینمعني
بآساني توان دریافت که اینچنین اظهار و اعلام جنگ که بار
تمامت اخراجات آن ، دولت انگریزیه را خودش بلاشرکت
غیر متحمل بایستی شد در تحیّر و تشویش افزودن کارگزاران آن
دولت هیچ تقصیر نکرده باشد ، زیرا که این اظهار متوجّه املاک
انگریزان بود نه محمد علي خان که آن مسکین بنده انگریزان از نوابي
همین نام داشت و بس نه خداوند لشکر بود و نه زر ،
از جمله تدابیر ملکي انگریزان در هندوستان در آن روزگار سدّ راه
گردیدن و تا توان سنگ تفرقه انداختن بود در عزیمت هر امیری
از امیرانش که مطمح نظرش توسیع حوزه ریاستش بوده باشد

مبادا که استعلایش عائق منصوبه شان گردد، بنابران دولت مدراسیه از دیرباز از نواب حیدرعلی خان و سرعت فتوحاتش همواره سهمزده می بود، بازای واسپردن نظام الدوله چهار سرکار شمالی را با نگریزان ایشان عهد کردند تا دوازده صد سپاهی فرنگستانی و یک قشون از سپاهیان هندوستانی از طرف خود منضاف لشکر نظام الدوله نمایند؛ بسرکرده این سپاه جنریل اسمتھ چنان اشارت رفته که تخم بدگمانی و وسواس از جهت فتوحات روزافزون حیدری در دل نظام علی خان باشد و در تحریض رکن الدوله دیوانش بر جنگ نواب حیدرعلی خان و تطمیع وی بر دستیاب ساختن آن غزا این وفائن بی حد و بیشمار که حیدرعلی خان از ممالک کنره و مالیبار فراهم ساخته است کوشد؛

مقصود دولت مدراسیه در آنزمان همین بود که در توقیف و تضییق فتوحات حیدری کوشند تا او سواحل مالیبار و آن بوم و بر متعلق میسور که آنطرف بیرون بالاگهات است بدیشان واگذارد، و دیگر ممالک در تصرف او باقی باشد تا حکومت آنچنان حیدر دل و جنگ آور، درمیان ممالک مرهته و آن خودشان حائل باشد و سپر، و ایشان از تاخت و تاراج مرهته تا توان ایمن؛

درابرای ساحت جماعه فرانسیس ازمداخلت نمودن در جنگ حالي ؛

پوشیده مبادکه درین جنگ که نواب حیدرعلي خان اعلام آن داده جماعه فرانسیسان را چنانچه انگریزان گمان میکنند هیچگونه مداخلت نبوده ؛ اینمعني نیکو متحقّق است که حیدرعلي خان یاکدام منصبداروي رابا این جماعه درباره امورجنگ حالي هیچگاه مراسلت ومکاتبت درمیان نبوده ؛ بلکه بعد از انعقاد صلح وصلاح درمیان حیدرعلي خان ونظام علي خان ، صورت گرفته ؛ راستي وحقیقت مرافرو نمیگذارد تا ازین حرف تن زنم که بنای مراسلت درمیان ایشان بدین دو مکتوب آینده نهاده شد که یکي ازان از نواب حیدرعلي خان و دیگراز رضاعلي خان بود و این دو مکتوب برگرده قشون فرنگستانیان حیدري حواله نموده شده بود تا او بگورنر پانديچیري بفرستد خلاصه مضمون آن هردو مکتوب این بود ؛

نواب حیدرعلي خان درمکتوب خود بدین نمط شکایت میکند که انگریزان بدون باعثهٔ از بواعث ناخوشي وناشادماني وپس از پذیرفتن بسیاري ازدواعي لطف ومهرباني از من درصدد تباهي وخرابي من شده بودند و بهرگونه بندش وسازش باصوبه دار دکهن نظام علي خان وجماعه مرهته برغم من عهد وپیمان بسته چنانچه افواج متفقه

برجوار و دیار من یورش آورده بودند و علّتی که ایشان را برین کار موجب شده بجز یغما و تاراج کردن اموال دیگران امری دیگر نبود ولیکن من بحکمت عملی عهد بسته ایشان را واکشاده و جمعیّت ایشان را پریشان ساخته ام بسبب در ساختن و همداستانی نمودن با نظام الدوله تا باتّفاق یکدیگر بر جماعه انگریزان و محمد علی خان که محرّض ایشان است لشکر کشیم و آتش برافروخته ایشان را فرو نشانیم، چون پیش ازین ایّام بحمایت و امداد جماعه فرانسیس در مدافعه همین دشمنان کوشیده ام و پاندیچیری را از تطاول شان محفوظ داشته اکنون مینخواهم که جماعه فرانسیس درین جنگ برحق و بجا دریاریگری من قصوری نورزند اگرچه میدانم که درمیان فرانسیسان و انگریزان درین سال ۱۷۶۷ع مصالحه صورت گرفته است ولیکن تا آنزمان که فرمان بادشاه فرانسیس درین خصوص نرسیده است مینخواهم که ایشان کمک بمن بفرستند اگر این خدمت از ایشان صورت گیرد خیلی مرهون منّت خواهم شد دیگر امور از مکتوب سپهدار فرانسیسی که من برد اعتماد کلّی دارم حالی ایشان خواهد گردید و آنچه او از طرف من برنگارد ایشان آنرا چنان دانند که من خود نوشته ام؛

و میر رضا علی خان چنین برنگاشته بود که خاندان من ازان تاریخیکه جماعه فرانسیس نخست در هندوستان بود و باش اختیار نموده بودند

با ایشان همواره ارتباط و ایتلاف داشت و در هواداری
ایشان بود که پدرم کشته و مادرم بدراس با سیری برده شد
و من خودم هرگونه ملک و مال بیشمار بر باد دادم ؛ حالا فرصتی رخ
نموده که بدان چنین امید دارم که بامداد دوستانم گونه تلافی مافات
صورت گیرد ؛ درین خصوص مرجو از هواخواهان قدیم من که جماعه
فرانسیس اند چنانست که اعانت و رعایت از من دریغ
ندارند دیگر خصوصیات بواسطهٔ سپهدار فرانسیسی ملازم
نواب حیدر علی خان که محلّ اعتماد منست واضح ایشان
خواهد گردید ؛ این خطوط را منشی سپهدار فرانسیسی که مردی بغایت
معتمد علیه بود برد از بهر تصدیق آن اعتماد که این دو بزرگوار بر سپهدار
فرانسیسی داشتند آن سپهدار مکتوبی از طرف خود با آن دو
مکتوب روانه ساخته بود ؛ دران مکتوب آن سپهدار پس
از تقریر عزیمت هردو نواب بر یورش آوردن بر سر احل
کار و مندل چندی و چگونگی هر دو لشکر را بتفصیل رقم کرده بود
و آنگاه از بهر اعلام آگاهی خودش بر حقیقت کار کیف و کم افواج
انگریزی را بیان نموده و دران مکتوب مبرهن ساخته که از حیز
امکان بیرونست که انگریزان از مفاسد این جنگ یکسر خود را
محفوظ دارند زیرا که فتوحات پیشین این طبقه در حربهای ممالک
شمالی هندوستان دیگرگونه بود و این جنگ دیگرگون از نبرد

که آن عروب درحدود سواحل یا کنار رود گنگ واقع شده بود
که حمل و نقل اذوقه ضروري و ساز و سامان جنگ و کمک براه
تري بآساني صورت گرفته برخلاف جنگ حالي که در خشکي
دور از دریا واقع خواهد شد که دران هیچ رود شایسته جهاز راني
نیست و قلاع محافظ از یکدیگر بر مسافت بعید واقع و تمامت
مصالح جنگ منوط بر جنود سواران که لشکر انگریزي ازان یکسر
خالي است و افواج حیدري زنهار مانند جبوش دیگر امیران
هندوستان نیست که هر رساله دران در دست اختیار رساله
داري می باشد بلکه تمامت امور لشکري در قبضه اختیار و کفایت
یک شخص است و اگر جماعه انگریزان اعتماد بر شبخون
و حملات ناگهاني یا دغابازي سپهداران حیدري و خیانت شان
کنند گمان خود را خطا خواهند یافت زیرا که چون زمام ایمني و حراست
لشکر بدست خودم و اسپرده شده است با تمامي وثوق و اعتماد
می توانم وعده کردن که از هیچگونه حمله و یورش ناگهان بران دست
نخواهند یافت و اما خیانت و دغا که در لشکرهای هندوستان اکثر
صورت میگیرد در لشکر حیدري زنهار احتمال این نمط خیانت
نیست زیرا که هیچ سپهدار از سپهدارانش رساله یا قشوني
از آن خود ندارد تمامي منصبداران و سواران و پیادگان همین یک
خواجه فرمانفرما دارند و بس ؛ و آنسپهدار نامه خود را برین ختم میکنند که

چون نواب حیدرعلي خان درین جنگ مظفّر خواهد شد یکباره تجنّب وکناره گیري ازامداد طرفین جنگي بغایت مناسب وقرین مصلحت نخواهد بود زیراکه اینگونه تفرّد هردو فریق رانا خشنود خواهد گردانید بنابران چنان قرین مصلحت می نماید که کمکی مختصر بحیدرعلي خان بهادر فرستاده شود ووعده امداد شایسته داده وودر ایفای آن اختیار است چندانکه مقام اقتضاکند تاخیرتوان انداخت بوانمودن اینکه بادمخالف ازآمدن جهازات افواج مانع یا عایق گشته ولیکن چون جمعیّت سپاهیان پاندیچیري اندک است وبنابران مدد گرانمایه فرستادن میسور نه تامیتقدر کفایت خواهد بود که چند منصبدار وگولندازپخته کار ملحق لشکرحیدري گردانیده شوند بدین ادّعاکه ایشان ازگورنر آنمقام گریخته پیوسته اند تا هیچگونه احتمال بدنامي بقوم فرانسیس که اهتمام شان دردیدن کاهش اقتدار انگریزان درممالک هندوستان است راه نیافته باشد دیگر آنکه این رهي خیرسگال بادشاه فرانسیس بملاحظه عنوان دلاورانه جنگي حیدرعلي خان خاصه حینیکه اودرین جنگ فیروز ومظفرخواهد شد چنان قرین مصلحت مي بینند که بخدمت گورنر بطریق تدبیر

• زیراکه نواب حیدرعلیخان ورضاعلیخان درخواست کمك ازفرانسیسان بطریق مجازات خیر خواهي پیشین خود نموده بودند ومحمد علیخان از ایشان مسألت امداد واعانت کرده بود ازینجهت که برحسب عهد وپیمان بسته مقام فونطني بلیو نوابي آرکاٹ بروی مسلّم است؛

ملکي وصواب اندیشي عرض کند که در تحصین و استحکام پاندیچیري
هرقدر زود تر بکوشد اگرچه درین باب همینقدر میسور باشد که
خندق آن صاف کرده و دیوار گرد اگر آن برآورده شود و چند
توپ بر بروج آن در چیده زیرا که اگر حیدر علي خان نزدیک
پاندیچیري خواهد آمد و آنرا بی حمایت و عراست خواهد یافت زنهار
پاس و رعایت علم فرانسیسان ناداشته تمامي توپخانه و دیگر اشیای
جنگي بزود خواهد گرفت و این را یکی از مجازات آن اعانت
و کمک خود خواهد پنداشت که پیش ازین باجماعه فرانسیسان
بتقدیم رسانیده بود و اگر هیچ بي حرمتي و عدم مراعات علم بادشاه
فرانسیس صورت گرفت شمارا واثق باید بود بر اینکه مافرنگستانیان
که در لشکر حیدري می باشیم یار یگر جماعه سپاهیان آنقلعه
در مداقعه افواج حیدري خواهیم گردید؛
خاتمه مکتوب برین دو سخن مصلحت آمیز کرده شد که خریدن
برنج و دیگر اذوقه و علوفه را ذخیره نمودن از لوازم قلعه داري باید شمرد
زیرا که درینجا عزیمت تصمیم نموده شده که تمامت نواح
و دیار کرناتک بفوج سواران وحشر ناموظف تاراج و یچپراغ
گردانند و ارسال نمودن موشیر ب یا دیگر کس را که
نزد نواب حیدر علي خان قدر و اعتبار داشته باشد از بهر برانگیختن
ملاطفت و خیر سگالي نواب والاجناب و هواخواهانش شایسته مقام

و مناسب حال باید پنداشت ؛ بوصول این مکاتیب گورنر
پاندیچیری خیلی شادمان گردید و هرگونه ترس و هراس که از طرف
نواب موصوف داشت از خاطرش مرتفع گردید ولیکن از
رهگذر تاکید ممانعت هرگونه جنگ و جدال خاصه با انگریزان که گورنر
پاندیچیری از کنپنی فرانسیس داشت اینچنین پاسخ پرداخت که
هرگاه موکب حیدری درین حدود خواهد رسید زنهار در ادای مراسم
اعزاز و اکرام بارسال سفارت از خود بقصور راضی نخواهم گردید
ولیکن از جناب نواب بسیار شرمساری دارم که طاقت
ارسال کمکی بر رغم جماعه انگریزان در خود نمی یابم از ینرو که
میان انگریز و فرانسیس درین روزها عهد آشتی و صلاح آنچنان
توثیق یافته که برشکستن آن بدون حکم جدید بادشاه فرانسیس
یارا ندارم ؛ دیگر امور تفصیل طلب سپهدار فرانسیسی بمعرض
اعلام حیدری درخواهد آورد ؛ و مضمون پاسخ نامه رضاعلی خان
بهادر نیز متضمن همین مضمون بود و در جواب نامهٔ سپهدار ملازم
نواب موصوف گورنر پاندیچیری بدو اینچنین خطاب میکنند
که آینده از این گونه مراسلت مرا معاف دارید و چنان قرین
قیاس می نماید که افواج متفقه نوابین درین جنگ بر انگریزان مظفر
وفیروز نگردند و من هیچگونه توانائی برامداد ایشان ندارم زیرا که احکام
موکدّه از فرمانفرمانم بمن رسیده که زنهار متصدّی سلوک راه خلاف

انگریزان و محمد علي خان نگردم و از شما التماس میکنم که بحضور برده و نواب این اسباب را عرض کنید و در شتي أبای مرا در اعانت شان. سخنان چرب و شیرین بر دلهای ایشان نرم سازید و نیز التماس میکنم که ازین پس بتصریح کتابتی از شما بعمل نیاید ولیکن اگر بطریق رمز و اشارت بوساطت موشیر م..... از روداد آنجا اخبار صورت گیرد موجب خوشدلي من خواهد گردید؛

در وانمودن صورت حال لشکر و مملکت برسبیل ایجاز دران زمان که افواج متفقه متوجّه یورش کرناٹك بود؛

پس از آنکه نواب حیدر علي خان جزم کرده که بر سواحل کرناٹک با افواج متفقه فرود آید هر گونه حزم و احتیاط را در رخنه بندي هجوم اعادي از دیگر اطراف و جوانب بعمل آورد، و بصوابدید سپهدار فرانسیسي از اراده ساختن جیشي از پیادگان فرنگستان که مطمح نظرش بود باز آمد زیرا که بیرون از حیّز امکان بود که آنمقدار ازین جماعه فراهم آورده شوند بنابران رایش بر یمعني قرار گرفت که تمامي سپاهیان فرنگستاني را در میان هزّاران یا در اگونان یا در میان توپخانه در آرد. بجز آنانکه منصبدار سپاهیان تناور و طوپاس

ساخته شدند و همین جمعیت از برای مقابله سپاه انگریزان مقرّر کرده شده بود توپخانه لشکر حیدری بسیار بزرگ بود و فراوانی اسباب جنگی بدان مرتبه که زنهار از حیّز امکان افواج فرنگستانی بیرون بود که همراه خود دارد؛

چون افواج لشکر هندوستانی همواره بنگاه گران میدارد که آنرا نرگاوان و شتران برمی کشند و علاوهٔ آن سوداگران و پیشه وران گوناگون همراه لشکری باشند که ایشان باربرداران مختلف دارند نواب حیدرعلی خان چنان حکم داده بود که تمامی این جانوران بارکش یک گولهٔ توپ ببرند و عهده جوابدهی آن برمالکان شان متعلّق باشد؛

جمعی از اراذل طبقات ناس که در هندوستان بسیار اند و اکثر بود و باش ایشان در لشکر که معموره ایست روان، نواب والاجناب این طبقه را اجازت داده بود که پیرو افواج باشند و چوب و دیگر هر چیز ضروری که ایشان فراهم تواند آورد بر لشکریان بفروشند و جمعی کثیر از ایشان نوکر داشته شده بودند تا بکار همواره گردانیدن راه و منهدم ساختن حصار و نقب زدن وغیره پردازند و ایشان بسیار بکار آمد بودند در برآوردن النگ و دمدمه و مورچال هنگام محاصره؛ هر گونه ساز و آلات توپخانه وغیره دو تا گرفته شده بود تا هیچگونه تاخیر در طیّ طریق صورت نگیرد و با هر یک عرب

توپ یک فیل همراه گردانیده ؛ هرگردون سازوسامان جنگی کش دو صد لقمه باروت وگوله توپ و بیشمار تونگ بندوق میبرد و هریک قشون از سپاهیان تناور دو تا غرب توپ همراه داشت ؛ و نواب والا فطرت درباره حراست وحمایت امور مملکت خویش هیچ دقیقه فروگذاشته بود تا در غیبت او رخنه وفساد دران راه نیابد ؛

بسبب مصالحه موقت که باجماعه مرهته کرده وعقد هواخواهی که بانظام علی خان بسته از هرگونه خاطر جان از طرف دشمنان بیرونی خود را فارغ و آزاد ساخته بود مهتران قوم نائررا بروبوم خاصه شان واسپرده بود برانشرط که خراج سالانه بسرکار حیدری رسانند یا یکجا جمع کنند و تمامت افواج خود را از حدود ملیبار نزد خود طلبیده ؛

---

* اینمعنی شایسته ملاحظه است که فیلان لشکر چه قدر بکار و مفید می باشند وبچه شعور وهوشمندی کار خود را بانجام میرسانند هنگامیکه ضربی از توپ را بالای کوهچه بایستی برو فیلی که از پس آن می باشد آنرا بپای خود برمیدارد هنگامیکه نرگاوان را برای نفس راست کردن وامی ایستند واگر ضربی را از بالا بپائین بایستی آورد فیل آنرا برسنی که در خرطومش می بندند از فرود افتادنش نگاه میدارد ، اگربار در جای بند میگردد یاضربی سرنگون می افتد یاد رزمینی محکم فرو می ماند فیل بیاریگری نرگاوان بطور شایسته می پردازد ، یکی از منصبداران ثقه که درانزمان میجر توپخانه بود تقریر میکند که فیلی رابچشم خود دیده بمحلیکه توپی در رهگذار وامانده بود ونرگاوان با همه چوب وضرب خوردن از برکشیدنش سربازده آنفیل تاب این تماشا نیاورده شاخی از درخت شکسته نرگاوان را آنچنان زد که آن کار افتادگان را به کار درآورد ، هنگامیکه توپ نزد مورچال آورده می شود فیل بی یاریگری بیرونی آنرا خودش در رخنه گاهش می نهد ؛

درین روزها سانحه ناگهانی که ز نهار متوقع حیدرعلی خان بهادر نبود بظهور آمد که چون نواب موصوف از کوئنبا تور بدارالملک سریرنگپتن آمد چنان حالی او گردید که نندراج باغوای ندیمان مفسدش پنهانی با مرهته و انگریزان در ساخته نسبت بوی بدسگالی را بنیاد نهاده است نندراج دران روزگار در میسور که قلعه ایست برساخت دو فرسنگ از سریرنگپتن و درمیان آن برد بوم که بجاگیر او مقرر شده بود اقامت داشت نواب حیدرعلی خان باستکشاف این ماجرا بغایت پریشان خاطر گردید وخواست تا در آغاز آن سانحه، کارش بانجام رساند و درخت فتنه را از بن برکند پیش از آنکه ریشه دواند بنابران جاگیر سه لک هون سالانه که بطریق مدد معاش ذات راجه داده شده بود حالا فرق کرده شد هیچکس را بجز جاسوسان حیدری یارای آن نبود که درون دروازه های شکوی راجه تردد نماید؛ اکنون برسرعرف مقصود باید شد؛

چون تمامی اسباب وادوات جنگ آماده و ساخته گردید هردو لشکر درحرکت آمد لشکر نواب نظام علی خان راه هسکوته پیش گرفت و نواب حیدرعلی خان براه شهر منگلور کوچ کرد؛

چون هردو لشکر بقرب آنشهر رسیده ظاهر آن را مغرب

خیام ساخت مجمع شورا منعقد شد نواب بسالتجنگ و رکن الدوله و دیگر سپهداران و سرکردگان افواج شریک این کنگاش بودند آرای ارباب شورا برین متّفق گردید که هر دو لشکر همواره جدا از یکدیگر کوچ کنند مگر بهمان دوری که ازان باعانت و امداد هم تواند پرداخت و در تمامی کارزار سهیم و یاور یکدیگر توانند بود و لشکر حیدری در کوچیدن مقدّم باشد تا آن زمان که از کوهستان بگذرند و چون در مملکت آرکاٹ رسند دیگر بار باهم در بنیاب اندیشیده شود که ازین دو طریق کدام بغایت پسندیده است که باهم آمیخته طرح جنگ باعریفان اندازند یا جداگانه؛

در وانمودن اینکه آنچه داستان نگار از آثار پردلي و تدابیر جنگي نواب حیدرعلي خان بهادر وابسته حروب آینده می نگارد بچشم خودش مشاهده نموده بود؛

از بهر واضح گردانیدن عنوان وفطرت و کمالات حیدرعلي خان بهادر وابسته شیوه جنگ و پیکار، وانمودن گوناگون چالش و حصار و حرب و کارزار که نواب بنفس نفیس بدان اشتغال داشت شک نیست که خیلی مفید خواهد بود، خاصه وانمودن خصوصیات آن کارزار که درمیان نواب حیدرعلي خان و جماعه

انگریزان صورت گرفته و راقم حروف بچشم سر مشاهده کرده و بچگونگی آن نیکو پی برده زیرا که نسبت بدیگر حروب که نواب موصوف بامور وابسته آن قیام نموده درین نحو جنگ که او را باعریفان غالب در شیوه های کارزار و نیکو ماهر در هنر و ورزش حرب و پیکار رو داده هنر و کمال او بیشتر بمعرض ظهور رسیده ؛ بر خصوصیات آن حرب و قتال که درمیان نواب حیدر علی خان و جماعه انگریزان مابین سال ۱۷۶۷ع و ۱۷۶۹ع واقع شده بآسانی قیاس توان نمود حال آن جنگ که در سال ۱۷۷۹ع آغاز یده بود و مولّف اوراق دران حاضر نبوده ؛ و از همین جهت سرگذشت این حرب را بتفصیل بیان نمیکنم زیرا که سررشته روایات وابسته این جنگ یکسر بانگریزان می پیوندد و آن شایسته اعتماد نیست زیرا که این چنین روایات اوّلا از راه تلمیع در هندوستان از بهر فریفتن کارگزاران دولت برطنیه ساخته و پرداخته و آنگاه در فرنگستان برحسب اقتضای حال و ضرورت منخدع گردانیدن مردم آنجا نظم و ترتیب داده میشوند ؛ آنچه درین خصوص رنگ راستی دارد همین مکتوب جنریل کو طاست که بذریعه آن براحوال نواب حیدر علی خان دران زمان آگاهی بهم میرسانیم یعنی که حیدر علی خان بهادر خداوند کنگاش یاشورا است ، و در نومبر سال ۱۷۸۱ع و ریک وقت چار قلعه را تنگ محاصره نموده بود

وجنریل کوط از مدراس کوچ کرده تا محصوران آن بقاع را باذوقه یاریگری نماید، ولیکن چنانکه بالستی بر اتمام آن مقصود توانا نگردیده، دشواری دستیاب نمودن قوت لایموت از بهر لشکریان او را بران آورده که لشکر خود را بجوار مدراس باز پس آرد؛ و در اثنای کوچ، افواج او همواره از دستبرد سواران و آتشباری توپخانه حیدری اذیتها کشیده و رنجها دیده بود؛ و اگرچه میگوید که او در چهار جنگ مرد آزما که بانواب حیدر علی خان جنگیده فیروز گردیده ولیکن هیچ ذکر نمیکند که او درین جنگها اسیران یا نشان ورایت حیدری را بدست آورد یا نه؛ و بر تمامت این ماجرا همین می فزاید که او کرنیل کرافورد را بحضور کونسل مدراس میفرستد و او درست و راست احوال اینجا عرض خواهد کرد؛ ازین مکتوب همین استنتاج نموده می شود که انگریزان در جنگ و جدال زاینده انواع درد سر و اختلال در امور حال و هراس سوء مآل مبتلا گشته اند و این خود متوقع است که بیاریگری جماعه فرانسیس تمامت مملکت آرکاٹ بتصرف نواب حیدر علی خان در آید؛

از درست اخبار که از لشکر نواب حیدر علی خان رسیده حال تسخیر چیتل درگ و خصوصیات مجلس شورا که پیش از در آمدن در آرکاٹ منعقد گردیده بود دریافته شد که درین خصوص

رایها زده شده بود که آیا حالی تاخت آوردن نواب ،
برانگریزان قرین مصلحت است یا بعد از درود افواج فرانسیس ؛
شق پسین پسندیده اصحاب شور آمد و نیز مقبول
منصبداران فرنگستان ، ولیکن رای طیپو سلطان مخالف این
آرا بود که او برین معنی اعرار داشت که چون نواب بسیار
بتهدید انگریزان بحمله و یورش آوردن پرداخته است اقتضای
تمکین و ثباتش همین خواهد بود که از اقتفای آن باز نایستد ، طیپو
سلطان بدان دلگرمی و مردانگی در پرورش این سخن کوشید
که تمامی ارباب شورا باوی همداستان گشتند ؛ همین شاهزاده
اقبالمند در جنگ گوهستانی که دران کرنیل بیلی اسیر و فلیپجر
صاحب کشته شدند و چند هزار کس از افواج انگریزی مقتول
و اسیر گشتند ، پریشانحالی انگریزان بسبب پریدن
عرابه های باروت مشاهده نموده با جماعه سوارانش بر ایشان
چون قضای آسمان فرو ریخته مصدر فتح و فیروزی شده بود ؛ و هزیمت
کلی آنجنود که قائدش کرنیل برالی بود نیز از آثار عزایم طیپو سلطان
است که مانند اسکندر رومی در سن هجده سالگی آغاز قهر اعادی
و کسر جیوش و عساکر نموده در ساوک شاهراه آن پردل نامدار بر سبیل
استمرار میکوشد از اوضاع او چنان می نماید که یکروز با آن یل
کامگار هم در کارنامه مردی و مردانگی دهم در کثرت فتح و فیروزی

دم سادات وبرابری خواهد زد؛ مادامیکه نواب حیدر علی خان را بافیلاقوس مقدونیه می توانیم تشبیه دادن که آنچنان سپاه فراهم آورده بود که نیکو معین فتوحات فرزند ارجمندش گردید وتمامی ریاسات سرکش و غیور ممالک یونان را مغلوب ومقهور گردانید؛

درتبیان چگونگیهای ممالك وافواج نواب حیدرعلیخان بهادر وهواخواهانش، وخصوصیات ممالك وجیوش جماعة انگریزان وهواخواهان شان درآن زمان که بنای جنگ وپرخاش درمیان نهاده شد؛

اکنون بر سرحکایت حال باید شد وازآن جنگ وجدال روایت باید نمود که درمیان سال ۱۷۶۷ و۱۷۶۹ واقع شده وراقم اوراق شاهد احوال آن بوده، این حرب وقتال که درصدد تبیین چگونیهای آن حالی می باشم در تواریخ هندوستان ومآثر مردمان آن، بهره ایست بغایت گرانمند که دران مردم فرنگستان درهندوستان اوّل بار از هندیان طالب صلح وآشتی شده اند؛ وپیش ازروایت نمودن خصوصیات حرب وضرب، مناسب می نماید که برمکنت واقتدار وعدّت پیاده وسوار فریقین جنگجو درآن عزوزمان که تلاقی فئتین متجادل روی نموده، برسبیل

اجمال اشتمار کرده آید ؛ ممالک متصرفه نواب حیدر علی خان
در سال ۱۷۶۷ هنگامیکه بنای جنگ با انگریزان نهاده شد بدین
تفصیل بود ، مملکت میسور ، وصوبه بنگلور که پیشتر ازین از
مضافات مملکت میسور بود ، و همگی آن خطط که بنام مالیئم
یا کرناتک مشهور است و بر تمامی ادویه وجبال از انبور و ترچناپلی
تا مادورا ، وترادنکور و سواحل ملیبار محتویست و شهر سرا ، وشانور
وکمرپه وکنول ومرزوبوم بالاپور ، وریاست کوچک بنگر ،
وکشنگیری ومدهگیری ورنجنگر وغیره ومملکت کنره که ممتد
میگردد از راس رامه بسوی شمال تا سرحد بیجاپور ؛ وحکومت
سواحل ملیبار وجزائر مالدیوه ؛ از عظیم مزایای ممالک نواب
حیدر علی خان یکی این است که همگی صوبجات ونواح واقطاع این
ممالک باهم متصل اند وپیوسته وآنسرحد قلمرو دولت حیدری که مجاور
سرزمین حکومت انگریزیست بکوهستان ومداخل تنگبار مصئون
ومحروس ؛ اگر روایت عامی درخور اعتبار باشد ممالک نامبرده
برآنمقدار از قلاع ودژهای کلان وکوچک محتویست که عدت
آن از هزار متجاوز می باشد ؛ وآنچه بچشم مشاهده نموده شده می توانم
گفت که بسیار است ودر هریک ازین دژهای کلان
وحصنهای حصین دوگونه سپاه از بهر حمایت وحراست مقرر اند
یکی سپاهیان لشکری که همواره بر سبیل تبادل در مقام ارتحال

وانتقال می باشند وزنهار در یکجا تا مدت متمادی نمی پایند؛ و دیگر سپاهیان قلعه دار که در یکجا اقامت میدارند واز عداد افواج خانگی اند دژهای کوچک را همین قسم سپاهیان حراست می کنند و بر تقدیر سنوح واقعه حمایت طلب سکنه کوهستان سلاح میگیرند وخود را در قلاع می اندازند؛ و در حراست آن چنان بذل جهد وجانفشانی بکار می برند، که بدون محاصره شدید انفتاح آن دشوار می نماید از ین قلعجات آنچه از بهر حمایت از تاخت جماعه مرهته ساخته شده بروج دارند ومحفوف اند بکندک وحصار و بسیاری از آن به پشته های سنگین استوار و مستحکم گردانیده؛ همه حصون واقع این ممالک نیکوتر میم و اصلاح می یابند خاصه ازان زمانه که از آن دولت حیدری گردیده اند؛

در تمامی قلمرو این دولت برنج و دیگر چیزهای در بایست حیات واز هر گونه مواشی گاو و میش و گوسپند و فیل بکثرت پیدا می شوند اسپ واشتر اغلب دران ممالک از دیگر کشور می آرند؛ و نواب حیدر علی خان بحکم سلیقه خداداد در خصوص استعمال زر بمحال شایسته، خیل خیل اسپان گزیده و حلقه حلقه فیلان پسندیده که جانداران بغایت سودمند و بکار آمد جنگ و پیکار اند در سرکار خود میدارد؛ علاوه اسپان و فیلان که در استعمال لشکریان و مردان کارزار او می باشند ایلخی یا گله کلان

از اسپان قریب بیست هزار و حلقهٔ از فیلان بقرب ششصد در دهات و چراگاه‌ها همواره موجود می باشند تا بوقت حاجت کار بدر ماندگی نکشد ؛ و نصاب شایسته ازین جانداران نافع پیوسته حاضر و آماده بوده باشد ؛ حیدر علی خان بهادر زنهار در خریدن این جانوران که سوداگران از ممالک دور و دراز نزد او می آرند ، قصور نمیکرد و بحسب تنومندی و قوت اسپان قیمت میداد اگر در اثنای راه یکی از اسپان شان بقضای الهی فوت میکرد دم و گوشش بریده پیش نواب فلک جناب میبردند و حسب گفتهٔ سوداگران نصف قیمت اسپ مرده از سرکار خود میداد بالای اینهمه اسباب و آلات جنگی این یک امر شایسته تر است که برافزائیم و آن وثوق نواب حیدر علی خان است بدینکه چون انگریزان افواج سواران بسیار کمتر دارند زنهار براین معنی یارا نخواهند داشت که سپاه او را از فراهم آوردن اذوقه و علوفه از اطراف ممالکش مانع شوند ؛ علاوهٔ آن ذخیره موفور که موجود داشت محاصل سالانه خراج و باج ممالک محروسه ، نواب را سرمایه استظهار بود در جنگهای متمادی اسراف طلب ، درین سال ۱۷۶۷ع که ازان سخن میرانیم جنگی افواج حیدر علی خان برشمرده شده بود دو لک سوار و پیاده بودند ؛ و لیکن چون بهره کبیر از سپاهش از برای

حراست ومحافظت قلاع و ثغور و سرحدات ممالک متعین
و منصوب بود سپاهیکه حیدر علي خان از بهر جنگ انگریزان
خاص کرده بود پنجاه هزار یا پنجاه و پنج هزار بوده باشد از انجمله هژده هزار
سوار بود برگزیده و چیده و قریب بیست و هشت هزار ازان
سواران مرهٔه و پندارہ وغیره که کار ایشان همین سوختن و تاراج
کردن ملک اعادي و بغارت بردن اساس و اسباب
لشکر و بنگاه ایشان می باشد؛ از میان پیادگان بیست هزار
سپاهي تفنگچي بودند با پانزده هزار تفنگهای عمده، و دیگر پیادگان
کرناٹکي و تنجاوري (که بنام کالیر وخصوصاً خوانده می شوند) وغیره که
سلاح ایشان بندوق و ژوپین بوده؛ عدّت سپاهیان فرنگ بهزار
و هفتصد و پنجاه میرسید از اینان دو رساله از سواران بود و دوصد
و پنجاه توپچي یا گوله انداز دیگر منصبداران و تومنداران و عملداران
یا حوالداران برقشون گران دیلان یا تناوران و دیگر سپاه
توزیع نموده شده؛

دیگر جیشي بود از سپاهیان باآنگونه سلاح که در فرنگستان
حالا متعارف نیست قریب دو هزار نفر جفت جفت بالای
شتران تیز تگ برنشسته هریک با تفنگهای طوفاني نال که
گوله کلان ازان برمسافت بسیار دور انداخته میشود؛ و طائفه دیگر
انداز تفنگچیان قدر انداز که پیرو سواران می باشند و بسا هنگام

در کمینگاهی پنهان می گردند تا برافواج اعادي کمین کشایند و ازگلوله های بیخطاءمن جمعیّت سواران شان پاک سوزند و این جماعه ازافواج تفنگچي آئین پروانگي خاص دارند که درمیان هرده نفراز ایشان نشانی یا بیرقی می باشد و این کثرت نشان، همانایکی از تدابیر جنگ است تابرد شمنان ازکثرت رایات انبوهي جیوش متخیّل گردد این سپاه کهنه وقدیم است، وقریب دوهزار نفربان بردارند، وآن انبوبه ایست آهنین چوبی دراز بران تعبیه کرده واین بانهابزرگ وکوچک می باشند وتاهزار گزتگ وتازیانه پرواز ایشانست بعضی ازین بانها بنحوی ساخته میشوند که بعدازآتش گرفتن می شکنند، وبعضی راهوانیکوشتعل میسازد ودراثنای پرواز برهرتروخشکیکه میرسند آتش میزنند؛ وگاهی مصدر مفاسد عظیم درافواج اعادي می افتند بآتش زدن در عرابه های باروت*؛ ونیزازبهرآتش زدن درشهروده اعادي که دران ذخیره باروت است خیلی مفید؛ درجمعیّت سواران بوسیله آن بآساني سنگ تفرقه توان انداخت چه بانها

* روایتی است از بعضی انگریزان که در جنگ کوهستاني (که مشهور بجنگ بیلي است ودران نواب حیدرعلیخان برکرنیل بیلي وفیلچر فیروز مندشده بود) بانی در عرابه باروت افتاده وآنرا پاک بسوخته وشعله آن دردیگردو عرابه افتاده آنرا یکسر خاك وخاکستر گردانیده وبدین واقعه هایله انگریزان هزیمت خوردند زیرا که طیپوسطان فرصت وقت را ازدست نداده باجمعیت سوارانش بر پیادگان انگریزي که جمعیت ایشان بدین نازله برهم خورده بودافتاد وبازی برد؛

که درحوا فراسپان می افتند ازان شعله های آتش بلند می گردد
واسپان میگریزند وچون می شکنند مصدر آزار وزیان عظیم
میگردند ، بساهنگام سپاه انگریزي نیز استعمال بان میکردند ودر
جماعه سواران نواب حیدر علي خان می انداختند ولیکن چون
اسپان ایشان بآتشبازي خو کرده بودند ، بجای سهمزده گشتن
دلیرانه بسوی ایشان می شتافتند ؛

پیشترک روانه شدن افواج حیدري بجنگ انگریزان جماعه
از اعراب که سلاح شان تیر وکمان بود وارد سریرنگپتن گردیدند ،
این مردم کامل الخلقة قوي اندام وچست وچابک بودند ، ولیکن
چون نواب حیدر علي خان نمیدانست که سلاح ایشان درجنگي
که او در پیش داشت منتج ثمري خواهد گردید ؛ ایشان را دوبهره
ساخته بهرهٔ را رخت سرخ پوشانیده ملازم رکاب خود گردانیده
دیگر بهره را بلباس کبود متلبّس ساخته حواله منصبدار فوج فرنگستان
نمود تا بهر نهج که او مصلحت بیند ایشان را بکار دارد ؛ این گروه اعراب
در شیوهٔ کمانداري نیکو ماهر وقادر بودند تیر وکمان ایشان کلان وبسیار
مزیّن بارنگ ونگار ؛

اما جیوش نواب نظام الدوله صوبه دار دکهن وفرمانفرماي گولکنده
وغیره (که درین جنگ بانواب حیدر علي خان همداستان بود ،
ودر ظاهر از هواخواهان) اگرچه شمار آن بصد هزار کرده میشد ولیکن

ازانمیان همین چهل هزار مرد جنگی بود و بس، که ازان سی هزار سوار بود و ده هزار پیاده، واز ین ده هزار شاید دو هزار هم بندوقچی نبود و دیگران از انگونه بندوق داشتند که در هندوستان آن را لکیطاحش میگویند؛ مگر قائد افواج پیادگان مردی بود پردل عبدالرحمان خان نام که او از بدحالی وتهی دستی فوج خود که تنخواه ایشان موافق ضابطه ادا الرده نمیشد نیکو آگاه بود؛

جنود سواران درکرو فر خود نمائی نسبت بکار جنگ بسیار بهتر بودند و زنهار نمیخواستند که جان و مال خود را روز جنگ بمعرض خطر درآرند، هر سردار باستقلال مالک رساله خود بود؛

این سرداران افواج، حاکمان ذوالاقتدار خطه های دکهن بودند یکی رام چندر سردار مرهته دیگر نواب از قوم افغانان شانور دکر په دکانور؛ همراه لشکر حشری عظیم بود از اهل حرفه و تجار و حشم وخدم امیران لشکر و زنان طایفه دار وغیره؛ حوزه معسکر بضمیمه ایشان نیکو وسیع وفراخ گردیده بود بمثابه که اگر تجربه و تیقظ نواب حیدرعلی خان درمیان نبودی بآسانی شکار سپاه انگریزی گشتی؛

افواج صوبه دار دکهن اگرچه درکار جنگ و پیکار منتج ثمری شایسته نبود ولیکن در عزت و اعتبار نواب حیدرعلی خان خیلی کارگر پنداشته میشد؛ و بسیاری امیران دکهن را بهواخواهی نواب موصوف درآورده بود؛ ولیکن از رهگذر بدگمانی بجاکه حیدرعلی خان

نسبت برکن الدوله و نظام علي خان خودش داشت همواره در
مقام حزم و احتیاط می بود و از نتایج غدر و بیوفائي شان که درحق او
از شکست فاحش بتر بودی پرمجتنب می زیست ؛
آثار خنکي و سرد مهري درمیان هردو امیر بزودي پیدا گردید ،
ازین جهت که نظام علي خان و سردارانش همواره اظهار ناداري
می نمودند ، وحیدرعلي خان بحکم خویشتن داري و نظر بسرانجام کار
برگماري نمیخواست که مکرر درخواستهای ایشان را دابسته
زر بقبول تلقي کند مبادا که بدینوسیله زر و هواخواهان خود هردورا
از دست دهد ، و این معني عنقریب پیدا خواهد گردید که تمامي
همعهدان از توافق و همداستاني سرپیچیده از یکدیگر متفرق شدند ؛
افواج متفقه بزرگ توپخانه داشت که یکصد و ده ضرب از توپهای
کلان دروی بود توپخانه حیدرعلي خان خودش بزرگ بود ، و نسبت
بدیگر توپخانه ها بمزید ساز و سامان آراسته توپچیانش مردم فرنگ
بودند ؛ نیز نواب حیدرعلي خان درین جنگ جیشي کوچک را
که از شش هزار کس وجود پذیرفته و از سواحل مایبار بازگشته
بکار داشته بود ، و زمام قیادت این جماعه بدست محفوظ خان
داسپرده ؛ اگرچه محفوظ خان مردی بود که نواب حیدرعلي خان نیکو
میدانست که هیچگونه استحقاق سرلشکري نداشت ولیکن
می پنداشت که او برین معني قدرت میدارد که مردم مدرارا که

پیش ازین او برایشان فرمانروائی داشت برحاکم حال عاصی گرداند ؛ بهرصورت محفوظ خان در سایقه سرشکری ازقدیم الایّام بی نصیب بوده زیراکه کرنیل بیک جرمنی که بملازمت انگریزان می پرداخت یکبار در مقابله محفوظ خان خودرا چنان وانموده که اداز پیش وی گریخت وبدینمط عشوه دادن ادرا درمرکزی بهره مدراکشیده بکام دل اسیر گردانید ؛

حلقه جهازات حیدرعلي خان راازجمله افواجش نمی شماریم ، چه درین حلقه همین یک جهاز که از قوم دانس خریده شصت توپگی بود وسي جهاز بیست وچهار یاسي ودو توپگی وهفت یاهشت آنگونه سفینه که آنرا پام می خوانند ، هریک ازین سفینه دوازده وچارده توپ می داشت وقریب بیست آنگونه سفینه که بنام کالیوط خوانده می شوند هریک ازان هشتاد نفرودو توپ می داشت این بود جمعیت افواج دریائي نواب حیدرعلي خان ، درآغاز جنگ باانگریزان ؛

افواج انگریزان دران هنگام درهندوستان از نود هزار بیشتر بوده ، از انجمله هشت رجیمنط از پیادگان انگریزي سه ازان متعین ریاست مدراس و سه ازان بریاست بنگاله ودو بریاست بنبئي ؛ علاوه این دوازده صد توپچي پاشیده بر ریاستهای مذکوره یک هزار سپاهي سن یاناتوان که درجنگ

وجدال بدیشان آفتی رسیده از بهر حراست قلاع وحصون مختلف متعیّن بودند افواج هندي شصت وچهار پلتن ازانجمله سي رجیمنط متعیّن مملکت مدراس بود، ونصاب سواران افواج انگریزي بچار هزار میرسید که ازانجمله دوازده صد متعیّن ریاست مدراسیه بودند، ازان میان قریب چارصد فرنگستاني وباقي همه هندوستاني؛ جنریل اسمتھ پس ازداگذاشتن جماعتی ازافواج بهر حفاظت قلاع، در زیر فرمانش پنجهزار مرد جنگي از مردم فرنگ داشت ودوهزار وپانصد سپاهي ودوهزار وپانصد سوار که دران دوصد کس از مردم فرنگستان بودند ودوازده صد هندوستاني، وجنود باقي جنریل اسمتھ مشتمل بود بر سواران نواب محمد علي خان نصاب این سواران بسیار کمتر بود نسبت بسواران حیدر علي خان هم درکمیّت وهم درکیفیّت چه اینان از رهگذر فقدان شوق ودورزش آداب جنگ وناشایستگي اسپان یکسر یارای آن نداشتند که مقابل سواران حیدري گردند،

القصه شمار تمامي افواج انگریزي که از بهر حمایت وحراست آرکات فراهم آورده شده باضمیمه جنود محمد علي خان ومرار ادمرهته وبعض راجگان آنچدود به پنجاه هزار میرسید؛ نواب حیدر علي خان را درین میان ضرورت افتاد که خودش متوجّه مدافعه آن هشت هزار سپاه انگریزي که از ریاست بنبي بر منگلور تاخت آورده بودند شود؛

مزایای خاصه سپاه طرفین و تفاوت فیمابین

جنریل اسمتھ ازین جهت برعریف خود بالائی داشت که سپاهش در آداب رزم و پیکار آزموده کار بود ؛ و جمعی کثیر از افواج او فرنگستانیان بودند و میتوانستند که بردوازده لک سپاه هندوستانی برزنند و مظفر گردند چنانچه دران جنگ که در میان نادرشاه ایرانی و محمد شاه هندوستانی واقع شده بود و نادرشاه با شتی از سپاه ایران دوازده لک سپاه هندوستان را بشکست القصّه جنریل اسمتھ توپچیان و منصبداران و انجنیران از هرجنس از بهر یاریگری خود می داشت ، و خودش نسبت به نواب حیدرعلی خان در هنر جنگ و پیکار کمتر نبوده ؛ با آنهمه اسباب بالائی و دوچند عدد تفنگهای چخماقی نسبت بآن حیدرعلی خان او را مرتبه یقین حاصل بود که در هرگونه حرب و پیکار بدان شرط که محل برگزیده او از بهر جنگ از تاخت سواران حیدری ایمن تواند بود فتح و فیروزی بجانب او خواهد بود ؛ ولیکن در خصوصیات آینده نسبت بآن حیدرعلی خان بهادر مرجوح بوده اوّل قلّت جمعیت سواران او که او را برسبیل اضطرار بران میداشت که تا توان مقام جنگ در میان کوهستان برگزیند تا از سطوت

سواران حیدري ایمن بوده باشد ، دوم عدم اقتدار او بر باز داشتن سواران حیدري از تاراج کردن ملک وزدن راه سپاهیان نگاهبان رسد ؛ سیوم دشواري بهرسانیدن مقدار کافي از نرگاوان بار بردار از بهر حمل و نقل توپخانه وسامان جنگ ؛ کار این دشواري بدان درجه رسیده بود که او برسبیل اضطرار از میان توپخانه خود سبکمایه بهره همراه خود گرفته واز اذوقه واسباب ضروري براقل قلیل از آنچه در بایست بود قناعت کرده ولیکن بغایت سخت دردسر که او را بایستي کشید این بود که در هر گونه مهمّات جنگ او را اطاعت فرمان گورنر مدراس وکونسلیانش بایستي نمود و بمحض نادانيِ ایشان از افواج حیدري وناواقفي شان از خصوصیات آنمملکت آنچنان احکام بجنریل موصوف میفرستادند که یکسر مباین صوابدید او ومخالف اصول مقرّره جنگ وپیکار بودي ؛ تابدان غایت که بسرزنش وملام او مبادرت می نمودند از بهر آن تاخت وتاراج که نواب حیدر علي خان مصدر آن می شد اگرچه پیشتر از آغاز جنگ ، او از ینگونه مفاسد خبر داده بود ؛ وچون مطمح نظر ایشان در هر گونه کار فراهم آوردن زر بوده ، بوسیله ستاجران که با ایشان سازش داشتند درباره اعداد اذوقه وساز وسامان لشکر میکوشیدند وبدینهانه اینکه اسباب ناگزیر لشکري بهم میرسانند برساکنان مدراس طریق

بدعت های غریب و موذي را سلوک میداشتند ؛
اگرچه بالا گفته شده که جنریل اسمتس از بهر تسخیر چند موضع
درقلمرو نواب حیدرعلي خان روانه شده خصوصیات کارهای او را
هنوز یادنکرده ایم زیرا که میخواهیم که تمامي اعمال وکارهای جنگي این
رزم وپیکار را اهتمام طلب رادریک روایت سلسله بند
وانمائیم ؛ دران زمان که نواب حیدرعلي خان درصدد اعداد
اسباب جنگ و توثیق عهد و پیمان با امیران همعهد بود
سپهسالار انگریزي قلعه ترپاتوروو انمبارّي و سنگومن را
که هریک ازین قلاع سازوسامان حمایت وحراست

---

* ازبهرتباهي ملک دربارهٔ اِعداد ساز و سامان سپاه دوتا حیلت جدید ایجاد نموده بودند یکی وابسته توظیف سپاهیان بشراب ، چنان مقرر کرده که بجای وظیفه دادن ایشان بدانگونه شراب که دران مرزوبوم بکثرت یافته می شد ایشان را رم باید داد و چون این رم از جزیره بیطاوي آورده خواهدشد ذریعه معقول از بهر منافع تاجران که جز اخوان شان نبودند آماده کرده باشند؛ دیگروابسته چار پایان ناگزیربارکشي لشکر؛ چون هیچکس ازرعایای مدراس نمیخواست که نرگاوان خود را از بهرکشیدن توپخانه وغیره بدهد ، ازانمساکین بزور نرگاوانرا میگرفتند و بجای وا دادن اثمان شان شش یا هشت هون في راس که قیمت واقعي ایشانست آنها را بطریق کرایه ماهیانه یک هون میگرفتند و درآخر ماه نخستین یک هون بمالکش میدادند ولیکن دراخیر ماه دوم میگفتند که نرگاوش مرد ؛ این نرگاوان که بدین روش از مالکان دستیاب ساخته می شد ، دردفتر اخراجات کنپني آنرا چنان ثبت می کردند که بقیمت کامل خریده شده بدین حیلت یک نرگاو بیک هون می افتاد اگر مالکش همراه نرگاوخود از بهر حفاظت چاکري میفرستاد او را بایستی که پنجروپیه ماهیانه بچاکر بدهد دریصورت یک و نیمروپیه خساره مالکش میگردید بدینگونه عمل بوم وبر مدراس یکسر از مواشي بی بهره گردید ؛ ودر آخر نتیجه آن این بود که اثقال و احمال ضروري لشکري را بجای نرگاوان مردم می بردند ؛

چنانچه باید نداشتند بدون مجاهده بسیار بتصرف خود در آورد ؛ او
کبیر پیتن را نیز بگرفت و نیز کشنگیری را محاصره کرد و چون این قلعه
ایست بالای کوهچه پس از دو بار حمله از محاصره دست برداشت
در پسین حمله بیست و چهار نفر از جوانان تناورش کشته شدند
علاوه دیگر سپاهیان ؛ و هنگام محاصره این قلعه افواج متفقه نواب
حیدر علی خان و نظام علی خان بقصد اعادی در جنبش آمد ، نواب
حیدر علی خان بدان شتاب کوچ کرد که اخیر روز دوم بدان مقام که
بر چهار فرسنگی از کوهستان بود رسید در برابر راه ویلور که
میکشاید بقرب چار فرسنگ از کبیر پیتن که شهریست با قلعه که
بر لب رود پالر هفت فرسنگ از راه کشنگیری واقع است
جنریل اسمتھ از خبر روانگی افواج متفقه از بنگلور بزودی بوسیله
جاسوسان و بذریعه خفیه مخبران که در لشکر نظام علی خان
موظف داشت آگاه گردیده از محاصره کشنگیری دست برداشته
آنمقام را مستقر خود گردانید که ازان ، راه ویلور را از عبور
اعادی نیک حمایت تواند نمود و این تدبیر از و بغایت
قرین قیاس بود چون همان یکراه بود و بس که ازان توپخانه
توانستی گذشت ؛ و ازینرو که لشکرش در مرکزی بهره بود
و کبیر پیتن عقب آن ، او در انجا اختیار شایسته داشت
که ازان هم بحمایت آن راه که حیدر علی خان ازان میگذشت

توانستی پرداخت و هم هنگام ضرورت ازان صحیح و سالم کناره گزید؛

درین مقام نواب حیدر علی خان مجلسی از امیران و منصبداران که رکن الدوله یکی از ایشان بود از بهر شورا منعقد گردانید تا باتفاق مبرهن گردانند که کدام یک ازین راه های سه گانه که در پیش داشت شایسته برگزینش بوده و نقشه هر سه راه را که تمامی خصوصیات طرق بران مرسوم بود در پیش ایشان نهاد تا هر یک بملاحظه آن بر ترجیح دادن یکی از آن توانا گردد آرای اصحاب شورا بر ینمعنی اتفاق کرد که چون راه ویلور سپاه انگریزی در گرفته است و بضبط وحراست آن اشتغال دارد و راه کشنگیری لایق گذار توپخانه نی، همین سیوم راه ینگنتگیری قابل گذار افواج است نواب حیدر علی خان بهادر برحسب قرار داد سپاه هراول از میان لشکر خود ساخته مقدمه جیوش متفقه گردانید؛ و فرمان داد که هنگام دو ساعت صباحی یک رده بسته جریده کوچ کنند و همه اسباب را در لشکرگاه واگذارند کرنا تکیان و دیگر جنود پیشرو این رده بودند و پس ایشان سپاهیان بدین وضع که پیش هر یک قشون جمعیتی از تناوران بود و پس آن رساله سواران و از پس آن توپخانه که قائد آن دو هزار بندوقچی و تناوران و گوله اندازان فرنگ بودند و در عقب همه دو رساله از سواران

فرنگستان که خاتمه آن افواج بود؛ و نواب حیدر علي خان با دو هزار سوار خونخوار بر جناح راست آن رده روانه گردید؛ افواج انگریزي ازین نظم و نسق کوچ آگاه گشته از بهر مقابله حیدر علي خان بهادر و بتصرّف در آوردن ینگتگیري پیشتر ازوی روانه گردید؛ ولیکن بر حسب منصوبه جدید نواب والاجناب سپاهیان فرنگ و تنادران جماعه طوپاس و در پي آن توپخانه و دیگر پیادگان بسوی دست راست باز گشتند و باغایت سرعت متوجّه راه ویلور گردیدند، این چالش نزد انگریزان نامتوقّع بود؛ این مغالطه نیک سرانجام پذیر گردید سواران ازان راه که دراز و تنگ و هموار بود بسرعت تمام در گذشتند؛ پس ایشان توپچیان فرنگي و تنادران تفنگچي یا طوپاس باکمال تعجیل بشتافتند اگرچه ایشان بزودي تمام چار فرسنگ راه طي کرده بودند جنریل اسمتھ احتیاط و هوشیاري را کار فرموده لختي از پیادگان نواب محمد علي خان و جماعتي از سواران هندوستاني را در مدخل این راه واگذاشته بود، ولیکن رساله از سواران حیدري از راه تنگ بار کشنگیري در گذشته در میدان نمایان شدند و سپاه قلعه دار پیرو ایشان گردیدند، انگریزان جنود خود را در همانجا گذاشته بشتاب تر بسوی کبیر پیتّن روانه شدند همانساعت که سر کرده سپاهیان فرنگ هود خان رساله دار رادید که خود پیش

آمد تا او را آگاه گرداند که او با هیچگونه مدافعه اعادي دو چار نگردید؛ بدریافت این خبر او فرمان داد که نه ضرب توپ را بطریق اعلام سه سه یکبار سر دهند؛ و این خود اشارتی بود در میان او و نواب حیدر علي خان برین معني که راه از خار و خاشاک مخالف پاک است؛ بمجرد دریافتن این اشارت فرمان داد تا تمامي لشکر براه ویلور نهضت نماید و خود با خیل سوارانش بدانمقام رسید و دید که توپخانه در حمایت سپاه بندوقچي پیش می رود؛

جنریل اسمتھ بزودي آگاه شد که افواج حیدري از راه ویلور پیشتر رفت بناچار بسرعت تمام بصوب کبیر پیتن ارتحال نمود و در انجا درنگ نمودن مناسب نه دانسته جمعي را بحمایت آنمقام واگذاشته خود شروانه تر پاتور گردید تا از بهر یاریگري آن نزدیکتر باشد و با فواج بدرقه که از مدراس متوقع بود بزودي پیوندد و نیز با هشت هزار مرد جنگي که قائد آن جنریل عود بود پیوسته باشد و جنریل عود با جنودش در انزمان بمحاصره قلعه اهتور اشتغال داشت بعد از محاصره پانزده روز ازان باز که او مرحله بسته بود آنمقام تسلیم نموده شد جنریل اسمتھ هنگام ارتحال یکصد سوار هندوستاني با زپس گذاشته تا ازان وقایع که در غیبت او رو نماید او را آگاه سازند؛

تمامت افواج و توپخانه حیدري در یکروز ازان راه بگذشت

و نواب حیدر علي خان از کوهستان با جماعه سوارانش عبور کرده میر مخدوم علي خان را با چار هزار سوار روانه کرد تا بتعاقب افواج انگریزي پرداز د و کبیر پیتن را محاصره نماید ؛

محاصره نمودن افواج حیدري کبیر پیتن را و بستن طرق اخبار بر انگریزان و تعاقب کردن میر مخدوم علیخان جنود انگریزي را که بسوی ترپاتور رفته بود و کمین کشادنش برایشان ، و بدر جستن جنریل اسمتھ ازان میان ؛

حسب فرمان حیدري میر مخدوم علي خان بچابکي تمام کبیر پیتن را محاصره کرده و تمامي راهها که بمعسکر انگریزي در ترپاتور میگشید بسته ساخت بمثابه که زنهار از در امکان نبود که به جنریل اسمتھ بوسیله آنصد سوار که از بهر اخبار در حدود کبیر پیتن باز پس گذاشته بود خبري رسیدي ؛ چنانچه راه منهیان اخبار یکسر بسته شده و خطوط از نزدشان برگرفته پیش نواب حیدر علي خان خوانده از مضامین آن نیکو مبرهن گردید که آن بدگماني که نواب درباره مراسلات پنهاني در میان جنریل اسمتھ و بسیاري از سرداران نظام الدوله داشت غلط نبود درین میان مخدوم علي خان مهم محاصره کبیر پیتن را بذمت سپهداري دیگر واسپرده بحوالي ترپاتور بسرعت تمام نهضت نمود و شبانهنگام در پس کوهچه

که بریک فرسنگ ازان مقام واقع است رسید جنریل اسمتھ
که در معسکرش شامگاه رسیده بود و نیافتن خبری را از قلعه دار
کبیر پیتّن یاهو اخواهانش که در لشکر نواب نظام علي خان داشت
برآرام طلبي نواب حیدر علي خان حمل نموده بر طبق این پندار
چاکران خود را اجازت داد تا فردای آنروز بانرگاه ان بارکش
لشکر به جستجوی اذوقه بروند؛ مخدوم علي خان. بمجرد دیدن اینجماعه
سواران غارتگررا فرستاد و ایشان آن گروه اذوقه پژوه را
پریشان گردانیدند؛ چون این واقعه هم از معسکر انگریزي و هم از
قلعه دیده می شد رسالهٔ از سواران قریب هزار نفراز بهر
اصطیاد این غارتگران روانه نموده شد؛ بمشاهده سواران اعادي جماعه
غارتگران برحسب اشاره بدان راه گریختند که مخدوم علي خان
باسواران گزیده اش درکمینگاهی مترصّد ایشان بود و همینکه سواران
انگریزي محاذي کمینگاه رسیدند برایشان چون بلای ناگهان افتاد
و هزیمت داده بتعاقب ایشان پرداخت و جمعیّتی از منهزمان
که از رسیدن بمعسکر بزور باز داشته شده بودند سراسیمه دارا از
بهر پناه بسوی شهر شتافتند، و سواران مخدوم علي خان با ایشان
در شهر درآمدند و برغم تمامت آتشباري از قلعه متصرف
آن گردیدند اکنون جنریل اسمتھ که بمشاهده سواران حیدري
خواسته بود که بزودي بتعبیه افواج خود پردازد توهّم آن میکند که

عنقریب هر دو لشکر او را مرکز وار در میان خواهند گرفت بنابران مصلحت وقت دران می بینند که بزودي ازان مهلکه بیرون جهد تا هم از دقهٔ لشکر که ندارد فراهم آورده باشد و هم بفوجی جدید که باعانت او متوقع بود واصل گردد ؛ بنابران آنقدر نرگاو و ساز و سامان که میسور بود فراهم ساخته معه توپخانه و اسباب و آلات از قلعه ترپاتور بسوی سنگومن که در مبادي سلسلهٔ کوهستان کوچک معترض جبال مرتفع که متصل ترنامل میگذرد و منتهي به جهنجي می شود ، واقع است ، برجناح استعجال روانه گردیده صحیح و سالم بمنزل مقصود رسید اگرچه در اثنای راه از تاخت و تهب مخدوم علي خان از دیّتها کشید زیرا که خان موصوف نرگاوان پربار و دو صد سوار را با اسپان شان که شش کس از ایشان مردم فرنگستان بودند برگرفته بود ؛

ازین ترکتاز مخدوم علي خان و یکسر اندراه اخبار که بذوفنوني حیدر علي خان صورت گرفته البته برجنریل اسمتھ منکشف شده باشد که نواب حیدر علي خان درمیان امیران و لشکرکشان هندوستان که جنریل بهادر را با ایشان اتفاق جنگ افتاده بود چگونه سپه سالار سرفراز است و درباره کفایت مهمات رزم و داوري امور وابسته آن چسان از دیگران ممتاز و بی انباز ؛ بهر تقدیر جنریل اسمتھ بدین گمان که نواب حیدر علي خان

بدون محاصره کبیر پیتن و دانمباری که سپاه محافظ آن البته راه رسد او را خواهند برید متوجه او نمی تواند گردید و خودش در سنگو من مقیم است که پنج فرسنگ از ترناملی است ازین رو که معسکر او در حمایت قلعه و پناه تالاب ورود خانه بوده، تصمیم عزیمت نموده که در همانجا انتظار ورود کرنیل عود بهادر کند؛ بنابران از کارگزاران دولت مدراسیه درخواست صدور فرمان بتلاقی عسکرین می نماید؛

فرارسیدن نواب حیدر علی خان بحوالی کبیر پیتن که سوارانش در محاصره داشتند و اشارت نمودن برخصوصیات یورش آوردن و مورچال بستن و امان خواستن قلعگیان باد یگر کم و کیف وابسته آن؛

نواب حیدر علی خان بهادر شامگاه همانروز از ویلور در گذشته بیک و نیم فرسنگ از کبیر پیتن مخیم لشکر خود گردانید حینیکه کبیر پیتن را سوارانش در محاصره داشتند، خودش بزودی برسر کوهی که دران نزدیکی شرف بر کبیر پیتن بود برشد تا ازانجا حال شهر تماشا کند در انجا چه می بیند که سپاهش در خانه ها آتش زده اند و مردم شهر در صدد آنند که شهر را گذاشته بقلعه پناه جو گردند؛ بناچار نواب حیدر علی خان بسرکرده توپخانه فرمان داد که

اسباب یورش آماده سازند تا کرناتکیان وافواج دیگر بر دیوارهای شهر برشوند، ونگذارند که انگریزان اسباب واموال خود از شهر بقلعه ببرند؛ منصبدار مذکور ازسي ضرب توپ که در پس کوه داشت هشت تا در میدان آورده باوجود آتشباري آن توپها که انگریزان بر دیوار شهر گذاشته بودند بر لب خندق رسانیده وسپهدار انگریز ازین حمله آنچنان بی خبر بود که در خیمهٔ بالای فصیل قلعه با دیگر سپهدارانش بر سر میزی که بران شیشه های شراب در چیده بودند باکمال فراغ خاطر واطمینان نشسته تماشای سواران حیدري می کرد؛ همدرین اثنا آن هشت ضرب توپ که با سه قشون از سپاه تنادر آورده شده بود محاذي دروازه شهر نصب کرده نخست خیمه منصبدار را نشانه ساخته آغاز آتشباري نموده بزودي آنرا بر هم زدند بعد ازان بر دروازه شهر و بروج توپها سرد ادن گرفتند وقشونها که با توپخانه بودند خود را در پس خاربست ودیوار و در کندک باغها بر روپست بر زمین انداختند تا از صدمات گوله توپ و تفنگ ایمن باشند؛

هنگام دو ساعت سائي که بنای این آتشباري نهاده شده قریب ده هزار سپاه و همینقدر سواران پندّاره در میدان پاشیده شدند وخود را در میان بساتین وخانه های خالي پنهان ساختند؛ منصبداران انگریزي که هیچگونه ازین قبیل پیشتر تماشا نکرده بودند

در نظر ایشان چنان مخیّل شد که این انبوه مردمان که هیچ سلاح جنگ باخود ندارند همانا از بهر غارتیدن میوه های باغ یا آلات آن درآمده گرد شهر میگردند ؛ منصبداران می پنداشتند که پس از شگاف و شکست حصار ، حمله اعادي صورت خواهد گرفت چنانچه ایشان بخوبي فرصت آن خواهند یافت که از شهر بقلعه دراوائل شب نقل کنند ؛ شهر کبیر پیتن محاطست بدیوار و فصیل که بروج آن از سنگ تراشیده شده اندرودخانه درزیر فصیل جاري است قریب سه ساعت سرداران افواج مختلف که از برای یورش تعین کرده شده بودند مسلّح گشته بهر اعلام این معني که ایشان آماده یورش اند به دو تاشّلک هشت ضرب توپ اشاره نمودند و به شّلک دوم بیست هزار مرد از هر طرف شور و غلغله کنان فرو ریختند یک جماعه از ایشان عبور رود میکرد و دیگری بازینه های قصب درکندک میرفتند بعضی همین چوبهای کمان یا حلقه های آهنین بریکطرف آن نصب کرده در دست داشتند وجمّی غفیر حلقه های آهنین برکنار دستار خود بسته بمثابه کمند برکنگره های حصار می انداختند و گروهی دیگر باغایت اهتمام دروازها را باتبر می شگافتند الغرض تماشاگاهی بود دیدني ؛ جماعه انگریزان هیچگونه قصد مقاومت نکرده بسوی قلعه میشتافتند و پنجاه نفر از سپاهیان هندوستاني و یک کپتان و یک حوالدار فرنگي از ایشان درراه کشته شدند

وازرخت و لباس خود مانند دیگر باشندگان شهر که درین
چالش میگریختند برهنه ساخته شدند ولیکن تونگران این شهر
پیشتر ازان که انگریزان این شهر رامحاصره کنند بجای دیگر
ارتحال نموده بودند ؛ بدشواري تمام شهرمذکوراز جیفه های یغماگران
پاک وصاف نموده شد ؛
هنگام شب مورچال بیست ضرب توپ که گلوله آن دوازده
سیره بود بسته شد و هنگام شش ساعت صباحي
شلکهای غلغله آنگیز غریو و غرنگ در عالم افگند ؛ پوشیده مباد که
برلشکریان نواب حیدرعلي خان برآوردن دمدمه از بهردرچیدن
توپها هیچ دشوار نیست که زمین آن مملکت نیکو درشت
و سخت است ونیز ازیاد نباید داد چابکي بیلداران ملازم لشکر
حیدري که در هموار و درست سازي زمین کمال شتاب کاري
بعمل می آرند ؛ سپهدار انگریزان اندرون قلعه از دو تا مورچال بلندتر
از بروج ودیوارهای قلعه که بران توپها نصب کرده بود گلوله برحریفان
بیرون قلعه سرمیداد که ازان بسیاری مردم مقتول ومجروح گشتند
ولیکن سپهدار حیدري که قیادت یورش می نمود ناگهان بخاطرش
گذشت که جمعی از سپاهیان قدیم از قوم ما اکثر حصنهارا بوسیله
قرابین ها مفتوح کرده اند بنابران دو صد ازینگونه سپاه را فرمان داد تا
باتفنگهای شان در پس دیوار قرار گیرند ؛ بالا مذکور شده که این

فرقه در حکم اندازی گلوله بی بدل اند گلوله های شان آنچنان
راست برنشانه میرسید که بکمتر از یک ساعت تمامی آتشباری
قلعه را خاموش گردانیده یا دوازده توپچی و بسیاری سپاهیانرا
اوّل شلیک ایشان از پادر آورده چنانچه در عرصهٔ قلیل، کار بجای
رسید که منصبداران آنطرف نمی توانستند که تفنگچیان را بزور
بران آرند که بر سر فصیل نمودار شوند؛ بأزای هر شلیک که
از توپهای کلان بعمل می آمد لااقل یک توپچی کشته یا آنچنان
مجروح ساخته میشد که دیگر قابل کارزار نمی ماند؛ همین آتشباری
مصیبت بار بود که (برحسب روایت انگریزان خود
شان) قلعگیان را بفتوای اضطرار بران آورد که هنگام
نه ساعت صباحی پس از سه ساعت آتشباری
(در نهایت درجه) علم سپید را که نشان استیمان و مرادف کلمهٔ
الامان است برپا کردند بشنیدن وقوع این سانحه نواب
حیدر علی خان را آنچنان شگفت رویداد که زنهار براستی آن
رویداد وثوق ننموده بلکه از خیمه خود بیرون آمده بر پشتهٔ بلند برشد
تا صورت واقعه را بچشم خود مشاهده کند؛ در اینجا سپهدار فرمانفرمای
یورش را که از بهر استمزاج نواب درباره مصالحه با انگریزان
بخدمتش آمده بود فرمان داد که از هیچ چیز که انگریزان درخواهند سرابا
وانکار برنتابد و هرگونه خواسته ایشان را در کنارشان نهد؛

برحسب این فرمان کپتان م اجازت آن یافت که باافواج
خود از قلعه بدان عزمت که شایسته جنگاوران می باشد بیرون
رود ؛ و جنود فرنگستانی از راه ترپاتور و ویلور و آرکاط بمدراس
روانه گردند ؛ و سپاهیان هندوستانی هر جاکه دل شان خواهد بروند
یا در سلک سپاه حیدرعلی خان منسلک گردند ؛ (چنانچه
سواران و پیادگان هندوستانی ملازم سرکار حیدری گشتند)
و تمامت منصبداران و سپاهیان از رخت و غیره آنچه از آن
ایشان است باخود ببرند مگر سلاح و دیگر ساز و سامان جنگی
و ذخائر و اسپان و هر چیز دیگر که از آن بادشاه انگلستان یا کمپنی
بهادر یا نواب محمد علی خان باشد حواله گماشتگان دولت
حیدری نمایند ؛ کپتان م بملاحظهٔ قبول تمامی درخواستهایش از
پیشگاه حیدری در درخواست نمودن زر قیمت اذوقه های
لشکری که او اظهار کرده که من آنرا بزر خود خریده بودم و وثوق
نمیدارم که گورنر مدراس زر قیمت آنرا ادا خواهد کرد هیچگونه تردد
ننمود ؛ حال آنکه این درخواست هیچ بهره از حقیقت نداشت
زیراکه آن اذوقه ها بجبر و قهر از رعایای آن مملکت گرفته شده بود ؛
مسامحت نواب حیدرعلی خان درخصوص عدم باز پرس
انگریزان در تمتع شان باموال غارتیده ازان مملکت ظاهرا
علت سهولت انتزاع آن بقاع از ایادی انگریزان بوده ؛

پس ازانتزاع کبیر پیتن برسبیل ایلغار راندن نواب حیدرعلیخان بصوب سنگومن که جنریل اسمتھ درآنجا پیشتر رفته انتظارکرنیل عود میکشید تابزودي آنمیدانگاه را مضرب خیام خود سازد که درمیان سنگومن و ترناملي واقع است وبدین وضع هم ازتلاقي عسکرین اعادي عائق شده باشد وهم عنان عزیمت جنریل اسمتھ را از راه ترناملي بجبر معطوف گردانیده متوجه راه ترپاتور وارني ساخته درمیدان وسیع آنراه سپاه پیادگان اعادي را پامال حوافراسپان خود گردانیده؛

پس ازانتزاع کبیر پیتن از تصرّف انگریزان و فرمان دادن بتخلیه آن بقعه از ایشان، روز آینده حیدرعلي خان بهادر بوقت دو ساعت صباحي باخیول ورجال ازانجانهضت نمود؛ وهنگام نیمروز رود خانه پالررا مضرب خیام عساکرخود گردانید؛ وآنگاه معسکر وبنگاه راورحمایت سپاه ناموظّف واگذاشته مردان کارزار ازرود عبور کردند وپیادگان چندرده بسته روانه گردیدند وجماعه سواران هراول یامقدّمه بودندواز پس ایشان جمعیّت تناوران وتوپخانه وباقي سپاه پیاده چنداول یاساقه لشکر؛ جیوش حیدري بدین ترتیب تاده ساعت مسائي طي طریق نمود وآنگاه تادو ساعت

درکشتزاري آرام گرفت ؛ بقرب نیمشب که ماه تابان برآمد لشکر ازانجا پیشتر رفت وهنگام دمیدن سپیده صبح سواران هندوستاني وفرنگستاني بارساله سواران میرمخدوم علي خان که درجنگستان نزدیک معسکر انگریزي پراگنده بودند پیوستند ؛ هفده روز گذشته بود که سواران مخدوم علي خان بدون خیمه وخرگاه ومایحتاج از ساز وسامان بسر برده بودند ومخدوم علي خان بادیگران درین حالت شریک بوده ؛

ازین حال می توان دریافت که افواج نواب حیدرعلي خان چگونه پاک وبري انداز طعن استراحت وآسایش دوستي که هندوستانیان یکسربدان مطعون وملوم می باشند پنجهزار کس ازفوج تتاوران وتوپخانه که ازپس سواران می آمدند درهمان وقت بمنزل گاه رسیدند پس ازآنکه هفده فرسنگ درعرض بیست وچارساعت طي کرده بودند ؛ تعوّد جماعه تتاوران بگوناگون ورزش وچالش زحمت طلب وتغیر اوضاع صفوف وغیر آن بود که ایشان رابرتحمّل این چنین مشاق که درین کوچ صورت گرفته آورده ، ودیگر افواج پیادگان دران کشتزار ماندند وتادمیدن سپیدهٔ صبح ازانجا رحلت ننمودند ؛

ازانصاف دربنایدگذشت که مقام استعجاب است که این چنین توپخانه سنگین که آنرا نرگاوان میکشیدند همراه لشکربدان

شتاب بمنزل گاه میرسید ؛ ولیکن جم غفیر از بیلداران که پیش پیش توپخانه می رفتند راه ها را هموار و آسان گذار می کردند ؛ جنریل اسمتھ (چنانچه مذکور شد) چنان تصور کرده بود که در معسکر خود در مقام سنگومن از صدمات اعادی ایمن و بی خطر خواهد ماند تا زمانیکه کرنیل عود با لشکر خود فرارسد زیرا که نزد وی متحقق بود که لا اقل همانقدر درنگ در تسخیر کبیر پتن بحیدر علی خان صورت خواهد گرفت که در نوبت تسخیر او واقع شده بود ؛ ولیکن نواب حیدر علی خان با لشکر و توپخانه حالی بر سر او رسیده بود ؛ و مخدوم علی خان بدان هوشیاری سواران و پیادگان خود را پاشیده ساخته که تمامی مداخل را بر معسکر انگریزی تصرف نموده بودند مطمح نظر نواب والا جناب این بود که چون بقیه پیادگان رسیده باشند تمامی لشکر خود را بسوی آن میدان که در میان سنگومن و ترناملی واقع است ببرد و بر کناره رودی که نیکو ژرف دران حدود است مقام خود برگزیند تا جنریل بحکم ضرورت هنگام کوچیدنش بسوی ترناملی از وعبور کند ؛ بدین وضع اقامت مدنظر نواب والا فطرت همین بود که از تلاقی عسکرین مانع و عایق گردد و جنریل اسمتھ را در غایت پریشانخاطری مبتلا گرداند ؛

زیراکه جنریل موصوف بفتوای اضطرار راه ترپاتور و آرنی و آرکات

برگرفتی دوران صحراها در گذشتی که دران محاربه نمودن با حیدر علی خان از جهت کثرت عدت سوارانش یکسر مورچه زبان گشتی ؛

آگاهیدن رکن الدوله ببانگ نقاره اش انگریزانرا بر تقرب افواج حیدری و بزودی کوچیدن ایشان وتعاقب نمودن حیدریان و ازجهت کوفتگی از طی طریق طولانی مصدر کاری نگردیدن و متحصن شدن انگریزان بکوهچه وجنگیدن حیدریان از نشیبستان با ایشان وکشته شدن نهصد کس از تناوران حیدرعلی خان وقلیلی از انگریزان ؛

ولیکن برخلاف چشمداشت نواب حیدر علی خان رکن الدوله قریب ده ساعت صباحی بسرکردگی جمعیت کثیر از سواران بیانگ بلند نقارهایش انگریزان را عمدا از وصول خود آگاه گردانید ؛ علاوه این پس از تلاقی با حیدر علی خان او انگریزان را از فتح کبیر پتن وورود لشکر درحدود معسکر انگریزی البته آگاه نموده باشد چه این معنی از حرکت انگریزان بلاارتیاب بعرض ثبوت رسید که ایشان قبل نیمروز خیمه ها برکنده ازان مقام ارتحال نمودند وبشنیدن این خبر نواب حیدر علی خان سواران و پیادگان خود را فرمان داد تا سوار شوند و سلاح گیرند چنانچه

سواران هندوستاني و فرنگستاني كه فرمان يافته بودند از جنگل برآمده
برافواج انگريزي خود راوا نمودند و ديدند كه ايشان بركناره رود خانه
شتاب تر مروند؛ وچنان مي نمودند كه خود رابزودي بسر آن
كوهچه كه پيشروي ايشان بود برسانند؛
سپهدار جنود حيدري پيشرو سواران فرنگستاني كه از بهر ملاحظه
حال كوچ انگريزان مامور شده بود از چگونگي آن وظاهر مقصد اعادي
انهانمود؛ بناچار حيدر علي خان به جمعيت تناوران و رمالة سواران
فرمان داد تابر افواج انگريزي حمله كنند و ديگرافواج پيادگان را كه
نمايان شده بودند اشارت كرد كه بشتابند عدم ملايمت اين
جنگ نسبت بحيدر علي خان بهادر از ينجا قياس توان كرد
كه درينزمان پيادگان او از رهگذر كوچ طولاني بدون آنكه استراحتي
گرفته باشند چقدر خسته و كوفته بوده باشند؛ با اينهمه باآن جوش
و دلگرمي از بهر تلاقي اعدا كوچ كرده بودند كه انگريزان انگشت
حيرت بدندان گرفتند؛ لشكرانگريزي بكوهچه رسيده بود درين
زمان دران لشكر سه هزار مرد جنگي از فرنگستان بودند و ده هزار
سپاهي هندوستاني و دو هزار سوار؛ همگي پيادگان در يك صف
بودند وانگريزان در مركزي. بهره آن علاوه شش صد نفراز تناوران
كه دو فريق گشته بودند و توپخانه محتوي بيست و چار ضرب كه در
قلب وجناح فوج چيده شده بود؛ هر قشون توپ ميداني ميداشت

وجمعیت سواران که در دو بهره منقسم ساخته پیش و پس اسباب
وآلات جنگي داشته شد تا آتشباري پیادگان وتوپخانه نیکو مدافعه آن
سواران نمودی که برایشان حمله آوردندی؛ اگرچه سراشیبي کوهچه
چندان نبود ولیکن همه اش فروپوشیده بود بدرختان کوچک متکاثف
باوجود این موانع تا بیست و پنج گام پیادگان حیدري پیشتر
شتافتند وباهمه آتشباري توپ وتفنگ مخالف نیکو جنگیدند وپای
جلادت افشرده از جانرفتند وآنقدر درین محل مردآزما ثابت قدم ماندند که
دیگر پیادگان بسرایشان رسیدند وهشت یا نه صد پیاده که فائد ایشان
سپهداران فرنگستاني بودند برمیسره صف انگریزي زده دوتا ضرب
توپ ازایشان بدست آوردند؛ ولیکن طایفه از افواج انگریزي که
بکمک میسره بزودي فرستاده شده بودند از سپاه حیدري آن دوضرب
توپ بازپس گرفتند؛ درینمیان طایفه شب آتشباري طرفین
راازکار بازداشت وهردو فریق جنگي درمیدان رزم باستراحت
گرائیدند وآمادهٔ جنگ روز دیگر بودند بمشاهده ناملایمت حال
ومقام جنگ که دران پیادگان حیدري بااعادي جنگیدند ومردي
وپردلي جماعه تناوران که دران مصاف ازایشان صورت
گرفته، فرنگستانیان که نسبت بهندوستانیان درباره پردلي
بدگمان بودند درشگفت فروماندند؛ نزد جنریل اسمتھ نیز
جانبازي ایشان بمقام ثبوت رسید؛

کوچیدن لشکر انگریزي شبا هنگام از آنمقام پس از دفن کشتگانش باز خمیان جنگ که برگرد ونها بود اشته بودند وبعض اسباب آنرا درود انداخته وبسلامت رسیدن در قلعه ترناملي وبرخود بالیدن حیدرعلي خان بتصوّر اینکه انگریزان از پیش او گریختند وتعاقب نمودنش ایشانرا وبریك ونیم فرسنگ از ترناملي

مضرب خیام ساختن ؛

هنگام یازده ساعت سائي چنان دریافته شد که انگریزان درحالت صموت وسکوت از میدان جنگ کناره گزیدند حیدرعلي خان بهادر افواج خود را فرمان داد تا بچگونه متعرّض ایشان نشوند زیرا که سوارانش استطاعت آن نمیداشتند که هنگام شب بر پیادگان انگریزي حمله برند نواب می خواست که پیادگانش آرام گیرند پیش از انکه سپیده صبح نمودار شود جمعیّت سواران حیدري در تعاقب افواج انگریزان که ساز وسامان جنگي گذاشته زخمیان خود را بر مراکب بارکشي برداشته روانه شده بودند شتافتند جنریل اسمتھ خودش قدوه این کار شده بود تا دیگران بدو اقتدا نمایند ؛ سواران حیدري بعض آلات باورچیخانه او ودو تا صندوق ثمین از آن میبر بنجور (منصبداري از ملک

جینیوه که درمیان انگریزان محترم بوده و خدمت میجر جنریل
درلشکر ایشان داشت ،) پس واگذاشته یافتند و غنیمت
پنداشتند ؛ نی نی از بهر سلامت بردن زخمیان خویش انگریزان
ساز و سامان جنگی و ذخیرها را در رود خانه انداخته بودند و مردم هندوستان
ازان رود گلولهای توپ و بسته های برنج برآوردند ؛ و نیز انگریزان
از بهر پوشیدن خسارت و زیان خویش کشتگان خود را در زیر
خاک مدفون کرده بودند ولیکن از جهت شتابکاری در تاریکی شب
که درین کار بعمل آورده بودند بهرهٔ از اجساد اکثر مردگان ناپوشیده
مانده بود ، طمع غنیمت سپاهیان رابران داشت که مردگان را از
گور برآوردند تا رخت ایشان بگیرند ؛ اگرچه سواران حیدری
بتعاقب افواج انگریزی پرداختند ولیکن ایشان بی زیان درحصن
ترناملی رسیدند همین دو ضرب توپ از ایشان بازپس
مانده بود یک جنگ سبک در ترناملی درمیان پیادگان
انگریزی وسواران حیدری صورت گرفته و دران همین یکنفس
از اینان مجروح شده بود و بس ؛ این چنین جنریل اسمتھ
ازان خطرگاه بدرجست ، و همانا در سخت بلا مبتلا شده بودی اگر
حیدر علی خان با لشکرش برحسب منصوبه بربستهٔ خویش
بر دیگر جانب رود مقام گرفتی تمامی سپاهیان ناموظّف برلب
رود پالر در معسکر واگذاشته شدند از نیرو که این نوع سپاهیان

آداب سلحشوري نورزيده بودند ؛ ونيز جاسوسان انگريزي اكثر در لباس ايشان بودند ؛

نواب حيدرعلي خان بدين تصور كه انگريزان از پيش او گريختند برخويش بالان پيشتر رفت و بريك و نيم فرسنگ از ترناملي در موضعي مضرب خيام خود ساخت كه پر بود از كوه هاي كلان ودرميان آن وترناملي ميداني حائل بود ؛ واز اينجهت كه خيمه گاه او نزديك تر مقام اعادي بود لهذا هر گونه احتياط را بكار برد تا معسكرش از تاخت ناگهاني ايشان محفوظ ماند ؛ بر تمامي بلنديها تا قيان پاسداري ميپرداختند و طلايه سواران بابانها تا سرحد ترناملي فرستاده شده بود تا بسر دادن آن اعلام امر معهود داده باشند چنانچه انگريزان هيچگونه چالش بر لشكرگاه حيدري نميتوانستند نمود بي آنكه اولا خبر آن بدو رسيده بودي ؛

وليكن جنريل اسمتھ ز نهار نخواست تا خود را عرضه اخطار جنگ باحيدرعلي خان نمايد تا آنزمان كه كرنيل عود با جنود ش بدو پيوسته باشد ونصاب اين جنود بهشت يا نه هزار مرد جنگي رسيده بود علاوه جمعيتي از كاليرو (طبقه از سپاهيان) از تنجادر ؛

از دست دادن نواب حیدرعلیخان فرصت کار در ممانعت تلاقي عسکرین اعادي ومترصّد مصاف بودن در آنچنان مقام که افواج سوارانش دران هیچکاره بود ؛ و پیوستن عسکرین ، وکوچیدن جنریل اسمتھ از ترناملي وروانه شدن حیدرعلي خان با سوارانش پنهاني براهی و پیادگان و توپخانه اش براه دیگر ؛

شایسته حال ومقام نواب حیدرعلي خان همین بود که جمعیتی گران یا تمامي سپاه خود را فرستادی تا سدّ راه تلاقي عسکرین شدی ولیکن برغم مشورت که درین خصوص باو داده شده بود ایشانرا واگذاشت تا باهم پیوستند وخودش با تمامي افواج محتمعه در همانجا اقامت داشت ومحرّک سلسله جنگ دران ناحیه گردید که سواران او دران هیچکاره بودند خاصه در آنزمان که جنریل اسمتھ در معسکر خویش در ترناملي که واقع است درمیان آن دو کوه که بران دژها برآورده اند مقام داشت ومقدّمه افواجش بر پشت خود شهری وآبگیری که در آنجا فوج غنیم رسیدن نمی توانست جز براهی تنگ که بحمایت خندق و توپخانه بود ؛

مطمح نظر حیدرعلي خان بهادر این بود که دشمنانرا از معسکر شان بیرون کشد بنابران پیادگان خود را فرمان داده بود که ظاهرا برسم

ورزش و سلحشوري هرروز بيرون آيند وگاهي خود را باتمامي افواج وگاهي باجماعت پيادگان تا رسائي گلوله هاي توپخانه نمايان مي كرد بدين نمط حيدر علي خان فرصت كار را آنچنان تلف كرد كه جنود كرنيل عود با افواج جنريل اسمته پيوست باوجوديكه افواج انگريزي بيست و پنج هزار بود ازان چار هزار و پانصد فرنگستاني بودند جنريل اسمته زنهار مناسب حال نميدانست كه در ميدان با حيدر علي خان بهادر مصاف آرا گردد بلكه بدين نيّت كه در آنچنان ناحيه كه بغايت ملايم حال پيادگان او باشد برنواب حمله آرد، معسكر خود را در ترنامل گذاشته واز انجا هنگام دميدن صبح كوچيده بر مسافت دو فرسنگ از ترنامل ديگر مضرب خيام خود گردانيد تا افواجش سبت بسابق در مقام كشاده تر باشند؛

نواب حيدر علي خان از منصوبهٔ جنريل آگاه شده خواست تا دام فريبي در راهش نهد كه مثمر نتايج تباه نسبت باعادي باشد واين راز را باهيچكس در ميان ننهاد؛ تفصيل اين اجمال آنكه چون لشكر انگريزي را درين يساق از عبور ميدانگاهي كه محصور بود از همه سو بيخ گل و تلهاي كوچك گزير نبود حيدر علي خان شامگاهان بسركردگان توپخانه و پيادگان فرمان داد تا هنگام سپيده دم بسوي آن ميدان از مدخلي وادي نما كه منتهي ميگردد بزمين هموار و فراخ كوچ كنند، و خود بموجب منصوبهٔ ناگفته باتمامي رساله هاي سواران هنگام

دو ساعت صباحي نهضت نمود؛ و ایشانرا در صورت قوس بزرگ متشکل گردانیده بدانجا قیادت نمود که شرف بود بران میدان منصبداران قائد افواج پیادگان از روانگیش آگاه گشته در ساعت معهود کوچ کردند؛ و هیچ شک نداشتند در اینکه نواب یارسالههای او را دران میدانگاه خواهند یافت ولیکن چون دران میدانگاه رسیدند و او را ندیدند متحیّر شدند و افواج خود را مبسوط و فراخ گردانیده مصاف آرای جنگ شدند آنمیدان اگرچه ظاهرا هموار می نمود دو بهره ساخته شده بود بتلی بلند بعضی منصبداران که پیشتر رسیده بودند بالای آن تل برشده می بینند که جنود انگریزي در عقب آن تعبیه صفوف نموده آماده جنگ است؛ چون هیچگونه حکم بدیشان در باره حمله بردن از پیشگاه حیدري داده نشده بود و هیچ خبری از نواب موصوف و سوارانش بدیشان نرسیده بزودي در آنمقام مجلس شورا منعقد ساخته برین معني اتّفاق نموده شد که ایشان در همان وادي نمادخال باز پس گردند تا از برای خویش مقامی حصین بدست آورده باشند، مادامیکه جاسوسان بهر طرف روانه ساخته شدند تا خبر نواب بیارند و حکم او در خصوص جنگ بدیشان رسانند؛

انگریزان که خبر در کمین گاه بودن سواران حیدري شنیده بودند تا آغاز شب آماده جنگ ماندند و آنگاه بلشکرگاه جدید خویش باز گشتند

پیادگان و توپخانه حیدری بمنزلگاه خود رسیدند و نواب والاجناب
باسوارانش هنگام شب دیرتر رسید باکمال کوفتگی چه ایشان
قریب ده فرسنگ راه طی کرده بودند بی طعام نواب عالی جناب
می پنداشت که جنریل اسمتھ از کوچ سوارانش بیخبر است
و بناچار از راه انخداع عزیمت آن خواهد نمود که بر پیادگان او که
ظاهرا استظهار بسوارانش ندارند حمله کند؛ بدینوسیله اورا
چشمداشت آن بود که فرصت تاخت آوردن بر لشکرانگریزی
او را در پیش خواهد آمد؛ درین مقام میتوانیم قیاس کرد که صورت
واقعه دیگرگون نمودی اگر نواب نامدار بر منصوبهٔ خویش مارا اطلاع
بخشیده بودی؛ وچون طیپو سلطان که درین جزو زمان هفده ساله
است و بمنزله دست راست نواب و درین خردسالی مصدر
فیروزیهای نمایان برقوم انگریزان گشته شایسته مقام چنان
می نماید که سلوک او درین چالش ذکر کرده شود؛ نواب حیدر علی
خان نسبت بفرزند ارجمندش در مقام غایت مهر و محبت
واز غیرت و پردلی او نیکو آگاه واز جهت نوجوانیش بر جان
او بسیار ترسان ولرزان می بود بنابران اکثر اورا به یتاقداری
معسکر مامور میفرمود؛ چون شاهزاده موصوف برحسب
مصلحت قرار داده نواب والاجناب در یساق حالی بپاسداری
وحراست لشکرگاه می پرداخت خیلی پریشان خاطر و مشوش

گردید هنگامیکه مشاهده کرد که افواج پیادگان بازگشته بمعسکر رسیده اند
واز نواب وسوارانش خبری درمیان نیست پس از
هشت ساعت شب او تمامی سپهسالاران افواج را نزد
خود طلبید ، و برسبیل اجمال صورت حال را برایشان وانمود
وصوابدیدشان درآن باب طلب کرد ؛ آرای متفقه ایشان
همین بود که انگریزان درعدّت ازسواران نواب کمتر اند لهذا
برمعسکر نواب بهادر شبخون زدن نمیتوانند مگر بعد از آنکه
سه فرسنگ راه طی کرده باشند واز ان کوچه های تنگ
درگذشته که دران راه داران ویتاقیان نواب . پاسبانی
می پردازند ؛ شاهزاده پاسخ ایشان لب کشاد چون از پدرخود
هیچ فرمان ندارم بناچار بتجربه وآزمون شما حاجتمندم تامرا راه نمایید که
درین خصوص چگونه عمل نمایم ؛ هنوز درین سخن بودند که منهیان
خبر آوردند که خال شاهزاده یعنی میرمخدوم علی خان دوم فرمان فرمای
لشکر که باجماعه سواران هراول لشکر بود داخل معسکر گردید ،
نواب حیدر علی خان بهادر بغایت زحمتکش و رنجبردار بود
ونمی دانست که کوفتگی و ماندگی چیست هنگام نمودار شدن
سپیده صبح بسوی ترناملی باچهارهزار پیاده وچهل ضرب توپ
بشتافت وشهر را مفتوح یافت ؛ ولیکن هنگامیکه او در صدد
ترتیب وتهیّه آن بود که قلعه را بیورش بگیرد منهیان خبر آوردند

که جنریل اسمتھ متصدي آنست که باجنودش برنواب حیدر علي خان هجوم آرد بدینخبر نواب دست ازان یورش برداشته باز گردید و نه پسندید که طرح پیکار با حریف پخته کار دران مقام ریزد که سوارانش در انجا بیکار مانند؛ روز دیگر ازان مقام خیام برکنده روانه گردید از ینرو که ازانجا بمعسکر انگریزي بدون قطع گذرگاهی تنگ که مسافت ده فرسنگ پیش داشت نمی توانست رسید اگرچه مسافت درمیان هردو معسکر بیش از چهار فرسنگ نبود؛ پس از درگذشتن از چند اول لشکرنواب نظام الدوله که دوروز پیشتر ازوی در میدانی خوش وخرم رسیده مضرب خیام خود گردانیده بود بردست چپ معسکر نظام الدوله بهادر مخیم لشکر خود ساخت؛

فوارسلان هردو لشکر متخاصم متصل هم و بستن افواج حیدري راه اذوقه بر لشکر اعادي و بعسرت گرائیدن کار برایشان وراه خلاص جستن ایشان ازان تنگچه بحمله آوردن برلشکرگاه نظام علي خان بهادر وتوسیلان حیدر علي خان بهادر ازبدانجامي آن وعائق گردیدن؛

چون معسکر انگریزي راسواران ودیگر افواج چابک وسبک حیدر علي خان گرد گرفته بودند و همگي مداخل و گذارها را در تصرف

خود داشتند از توقه و ساز و سامان جنگي بانگریز بهادر جز ترنالي از هیچ جا نمیتوانست رسید از اینجهت افواج انگریزي بسیار زحمت میکشید چه ترنالي بجز ذخیره برنج هیچ چیزی دیگر از ما یحتاج نداشت و اینگونه اخبار بحیدر علي خان بهادر نیکو میرسید هم بوسیله پیکان انگریزي که از لشکرگاه بمدراس خبر میبردند و بحکم حیدر علي خان گرفتار می شدند و هم بواسطه اعلام دیگر منهیان که از بهر این کار مقرّر بودند ؛ گورنر مدراس جنریل اسمتھ را بمعرض عتاب درآورده بود از بهر اینکه عوض شراب مقرّري سپاهیان ، او ایشان را زر نقد داده ؛ و چنین گفته که چون زر کمیاب و عزیز است باید در خرچ آن تقتیر را کار بست و اینمعني خود در اینباب کافي بوده که باسپاهیان وعده میرفت که وظیفه شما از دولت سرکار مدراسیه ادا کرده خواهد شد ؛ و نیز گورنر به ڈاکطر داروغه افواج نوشته بود تا تمامت روداد های لشکر را همواره بمعرض اعلام آورده باشد ؛

استماع این اخبار که از تنگي و عسرت انگریزان حکایت می نمود عزیمت حیدر علي خان را نیکو تصمیم داد که هنوز در محاصره لشکر اعادي و نهب و تاراج بوم و بر ایشان کوشد ؛ انگریزان که بر اینحالت محصوري صبوري نداشتند و میخواستند که از ان مقام ناملایم خود را بیرون آرند ، بنابران هنگام ده ساعت سائي کوچ نمودند

وپس ازان خبر آورده شد که کوچ انگریزان بسوی لشکرگاه نواب نظام الدوله بود؛

ازین خبر نواب حیدر علي خان مشوش گردید زیرا که بدگماني او دربارهٔ مراسلات رکن الدوله وانگریزان اساسی محکم داشت بنابران اورا نیکو اعتقاد بود که نظام الدله باوصفای ارادت چندان ندارد واگر نظام الدوله باانگریزان همداستانست معسکرش عرضه بسیار اخطار خواهد بود؛ وبرتقدیر عدم همداستاني ایشان اگر انگریزان برلشکرهواخواهش نظام الدوله تاخت آرند بی انتظامي وپریشاني که برلشکرش استیلا خواهد یافت البتّه برهم زن نظم ونسق لشکرحیدري خواهد گردید بنابران درمجمع کنکاشی که درینخصوص درخیمه خوابگاه حیدر علي خان فراهم آمده اتّفاق نموده شد که مردم افواج بزودي مسلّح شده کوچ کنند وانگریزان را ازتوجّه بمعسکر نظام الدوله بازگردانند؛ واین خود امری بود آسان چه ایشان راازبهرانتمام این کارمسافت یک ونیم فرسنگ بایستی طي کرد وانگریزان راتابدانمقام رسیدن شش فرسنگ راه بود؛ ودرین اثنا برمنصبدارفوج فرنگستاني چنین فرمان داده شد تا باتمامي جنود ناموظّف وآن سپاه که دران بوم وبرمنتشراند پیش روی لشکرانگریزان را بگیرند وآنچنان پریشان سازند که ایشان درکوچ کند پالمردند ونتوانند تابرآمدن روز باشکرنظام الدوله رسید؛

وز نهار برایشان آتشباری نیارند تا آنزمان که مسافت درمیان
فریقین کمتر باشد انگاه هرکس چندانکه خواهد برایشان گلوله بارد
ولیکن همینکه تفنگ سرداده باشد هرکس بررو برزمین بخوابد
چنانچه جنود مسعود در اطاعت فرمان کوشید ؛ وانگریزان را
بجبر بران آورد که جمعیّت کوچک سپاه جناح را طلبند تابارده
میانگي پیوندند بدین خوف که مبادا بازمحاصره کرده شوند ؛ اکنون
آتشباري جماعه کالیرو آغاز کرده شد انگریزان نیز سپاه رابشکل
مربع ساخته بمقابله ایشان آتشباري رابنانهادند واین آتشبازي
اگرچه مصدر غریو و غرنگ بسیار گردید تا دو ساعت هیچ
ضرری بران مترتب نگردید زیرا که جماعه کالیرو بجواب دادن
ایشان نیکو پرداختند ؛ هنگام یک ونیم ساعت روز انگریزان بسوی
دست چپ کوچیدند وطرح اقامت درلشکرگاه جدید نزدیک ترنامليي
که پشت پناه دست راست ایشان بود ریختند کناره خانیی
بزرگ بردست چپ ایشان ، وپیش روی ایشان کوهی بود نیک
مرتفع محاط بتلها ودرختان کوچک که سوارانرا دران امکان نفوذ نبود ؛
پس از ملاحظه خیمه گاه جدید انگریزان ، حیدر علي خان خیام خود
ازانجا برکند ومقام دیگر برگزید که ازمخیّم انگریزان برمسافت دو فرسنگ
بود بران وضع که انگریزان برحمله آوردن برلشکر نظام علي خان
توانا نگردند بدون مقابله کردن بالشکر حیدري ؛

پس از بدگمان گردیدنش بر سپهدار فرنگی فرستادن نواب حیدر علی خان طیپو سلطان را با پنج هزار سوار تا بنهب و تخریب حدود مجاور مدراس پرداز ؛

درین مقام سواران حیدری بیکار و معطل ماندند و فراهم ساختن اذوقه دشوار گردید ؛ این معنی حیدر علی خان بهادر را بران آورد که جمعیتی سنگین را از سواران خود بهر تسخیر گودیالور که کارخانهٔ انگریزی است بردو فرسنگ از پانديچيري روانه گرداند تا ایشان پس از تصرف آن بر سواحل دریا بسوی مدراس باز گردند و حوالی آن را تاراج و ویران سازند ؛ و این خود تدبیری بود که نتیجهٔ ناگزیرش مضطر گردیدن کارگزاران دولت مدراسیه گشتی بیازخواندن افواج انگریزی از بهر حمایت خودشان ، و این منتج عظیم زیان در کار و بار انگریزان واقع شدی ؛

در همانزمان که این گروه سپاه در صدد روانگی بوده بسرکردگی آنمنصبدار فرانسیس که این مشورت بحیدر علی خان داده ، داد و ثوق داشت . تسخیر آن مکان از جهت نیکو آگاهیش بخصوصیات آن ، جاسوسی از انگریزان که درآورده شده بود در معسکر حیدری و او را نزد رضا علی خان قدیم نواب آرکات که مردی بود کوتاه اندیشه بندهٔ رشک و وسواس اعتمادی پیدا گشته قابوی وقت

یافته بوسیلهٔ رضاعلی خان در دل حیدر علی خان القا نمود که تمامت
این منصوبه و ایجاد اصلی دیگر نمیدارد. بجز اینکه این منصبدار فرانسیس
میخواهد که بدین وسیله با افواج همراه کرده خویش به پاندیچیری باز
گردد زیرا که گورنر آنمکان اورا باز خوانده است و این خبر پیش
از راه خدیعت مشهور و استوار گردانیده شده بود، ولیکن
دریغا باب خود ارتیابی نیست که حیدر علی خان از تقرب سپاه
فرنگستان به پاندیچیری احتیاط واجب میشمرد بنابران با منصبدار
مسطور چنین میگوید که چون درین یساق نزد من نصاب پیادگان
بسیار نیست تا جمعیتی ازان از بهر مهم مذکور همراه شما سازم
بنابران مناسب چنان می بینم که تسخیر گودیاور حالا موقوف
داشته شود تا بوقت فرصت بعمل آید و لیکن جمعی از سواران
میفرستم تا بنهب و تخریب آنمملک تا در مدراس پردازد،
بنابران بسرکردگی پنجهزار سوار بریین مهم طیپو سلطان را نامزد
نمودن سرمایه بزرگ خوشدلی او خواهد بود، اینهمه سخن سازی
نواب حیدر علی خان از بهر تلطف و دلجوئی منصبدار مسطور بود؛
الحق هیچ امیری در هنر موم سازی سنگ خارا یا نرم نمائی
سختی ابایش بر حیدر علی خان مزیت نمی تواند داشت در انجام
این گفتگو شاهزاده نوجوان بار سالهٔ مذکور بر مهم مزبور روانه گردید
و با آن شتاب و نهضت بسوی مدراس بشتافت که گورنر آن

و محمد علي خان و پسرش و کرنيل کال و گوئي تمامت ارباب کونسل که در خانهٔ صحرائي آنزمان در باغ کنپني بودند از گرفتاري آن بلاي ناگهان برسر آمده بدشواري رهائي يافتند ؛ از اتّفاقات حسنه بود از بهر ايشان که جهازي در آنوقت مقابل باغ لنگر داشت و ايشانرا ازان مصيبت وارهانيد ؛ ورنه نجات ازان قضاي مبرم دشوار بود سراسيمگي ايشان در پناه جوئي ازين سانحه ناگهان آنچنان بود که گورنر آنقدر ايستاد نتوانست نمود که کلاه و شمشيرش بيارند چنانچه آنرا با آلات حاضري سواران يغماگر برگرفتند ؛ زيرا که عادت صاحبان مدراس برين رفته است که هر صباح از بهر اکتساب هوا بيرون ميروند و ناهار در مکانات دهات متّصل مي شکنند ؛ گورنر و رفيقانش يقيناً درين چالش بدست سواران غنيم اسير افتادندي اگر چاکر جاسوس فرانسيسي (که از طرف ايشان در لشکر حيدر علي خان بوده و از بهر اخبار ايشان ازين تاخت ناگهان عمدا فرستاده شده بود) نميرسيد و باعلام ايشان نمي پرداخت ؛ سواران حيدري گرم و گيرا فرا رسيدند و راه مراجعت ايشان بمدراس بربستند ، و نواب محمد علي خان که تنها روانه شارع عام شده بود از دستبرد ايشان بسبب بادرفتاري اسپش جان بسلامت برد ؛ اگر گورنر مدراس درين بلا مبتلا گشتي همانا اين گرفتاري منسوب

بخود پسندي وناعاقبت اندیشي خودش بودی زیرا که رفیقانش
هنوز باهم نشده بودند که خبری از مردمان دهات فریادکنان
مرهته مرهته بسوی شهر مدراس رسیده بودند، از ینرو که ساکنان این
سواحل پیشتر از جنگ حالي هیچگونه تاخت وتاراج دیگر بجز
از مرهته ندیده بودند ولیکن گورنر دیگر انگریزان بجای آنکه فریاد این
فراریان را محلّی نهند یا وقعتی دهند بمشاهده اینحال بسیار شادمان
شدند وچون انبوهی دیگر ازین گریختگان فراز آمدند بعضی از رفیقانش
گفتند که سانحه حالي درخور التفات می نماید، گورنر درجوابش
میگوید که درآمدن سواران دشمن بمدراس امکان ندارد بدون
آنکه بدان قلعجات که درمیان راه اند بگذرند و درین صورت
منصبداران سپاه شان البتّه ازین معني آگاهي میدادند، بنا چار سهم
وهراس این ناکسان بجز بدلي نه تواند بود؛ ومیغرمایم که من بعد هرکس
که بدین نوع هي هي کنان نزد ما می آید سزاوار سیاست وتازیانه
خواهد گردید تادیگران برامثال این اخبار دروغ جسارت ننمایند؛
هرکس از حُضّار زبان بتحسین گورنر کشاد چنانکه عادت مستمره
آمین گویان بزرگان اهل اقتدار می باشد؛ ولیکن همانساعت
گروهی از قصبه سنط طامس* که اکثر ایشان مجروح بودند فرارسیده
نیکو حالي اهالي وموالي گردانیدند که اعادي بنهب وغارت آنشهر

* سنط طامس شهریست از آنِ پرطکیشان وعلم آن قوم هنوز بر آن قایم می باشد؟

اشتغال دارند ، اکنون تمامي جماعه سهمزده وهراسان گشتند ،
وبرحسب خبر سعادت اثر که بدیشان بروقت آورده شد
آنقدر فرصت یافتند که ازبهر پناه بساحل دریا گریختند ؛
مادامیکه طیپو سلطان بتاراج وغارت حوالي شهر مدراس
می پرداخت والد ماجد او اوضاع معسکر انگریزي رااز بلندي کوهچه
که بالا مذکور شد ملاحظه نموده ، چنان تصوّر کرد که بذریعهٔ توپ ها
آن معسکر رامیتواند برهم زدن برحسب این اندیشه روز دیگر
بامداد ان مردم لشکر خود را فرمان داد تا از آنجا حرکت کنند وچند
ضرب توپ کلان بران کوهچه برده بر معسکر انگریز آتشباري
نمایند چنانچه این کار نیکو سرانجام پذیرفت وگونه پریشاني وتگاپو
دربرکندن وزدن خیمه ها دران لشکرگاه پیدا گشت چون نواب
حیدرعلي خان ازین روداد شادمان گردید فرمان داد که تمامي توپخانه
برسر آن کوهچه برند واین حرکتی بود مشعر برکرد فرلشکرکشي
اگرچه اکثر گلوله های توپخانه اش تا بلشکرگاه انگریزي نمی رسید مطمح
نظرش ازین چالش همین بود که برانگریزان پرانبوهي لشکر
اونمایان گردد وبمشاهدهٔ همگي توپخانه گران وچابکي وآتشدستي
کارگزارانش هراسي در دل ایشان پیدا آید وثمری شایسته
برین حرکت مترتب گردد وخودش بدادن اشرفي ها بطریق انعام
بتوپچیان که درگوله اندازي نیکو مهارت ظاهر میکردند معروف

بوده دیگر سپاهیان رادل میداد و سرگرم کار می نمود چون نواب
نظام علي خان نمی خواست که درین یساق بیکار باشد با افواج خود
درجنبش آمده سواران را فرمان داد تا گرد اگرد معسکر انگریزي
صف آرا گردند ولیکن قریب سه ساعت با تمامي افواج
پیادگانش بر سپاهیان انگریزي که جنریل اسمتھ بر سر کوهی
قایم گردانیده بود حمله آوردند و ایشان از بهر حمایت خود ازین حمله
بطریق اضطرار بدان جانقل کردند که دران عرصهٔ توپخانه حیدري
گشتند؛ و بناچار خود را اسیر پنجه بلادیده چند کرت بر جنریل اسمتھ
بطریق اشارت و تلویح وانمودند تا بزودي با تمامي جنود ش
کمک ایشان فرا رسد قریب چهار ساعت سائي بود که
افواج انگریزي پره بسته از جا جنبید حیدر علي خان بهادر بفور فرمان داد
تا پیادگانش با توپخانه ازان کوهچه فرود آیند و سواران خود را باز خواند
تا بهئیت مجموعي بمقابله انگریزان اشتغال نمایند؛ افواج حیدري
هنوز صف آرا نگردیده بودند که تمامي جنود پیادگان نواب نظام
علي خان بزودي سراسیمه وار گریختن و پراگنده شدن آغاز
کرد مادامیکه سوارانش دلیرانه بانظام علي خان متوجه جنگ انگریزان
گردیدند و در عقب ایشان توپخانه نواب نظام علي خان روانه
گردید، ولیکن بجای آنکه در پهلوی افواج حیدري در میدان رزم
بتعبیه صفوف پردازند، درمیان جنود حیدري و انگریزي مقام

گرفتند و یکسر جحاب لشکر حیدری از افواج انگریزی گردیدند
انگریزان برکناره خانیی که نزدیک کوه بود پیش رفتند و گذار
ایشان بران گونه زمین افتاد که لنگریزه و بوته های گیاه فرو پوشیده
بود؛ افواج انگریزی در دو تاجیش ساخته رساله های سواران در
چند اول و توپخانه در مقدمه یا هراول میداشت؛ آتشباری توپخانه آنچنان
هیبت و سهم در دلهای سواران نظام علی خان انداخت که
روی هزیمت برتافته با کمال سراسیمگی بسوی پس از میان
معسکر حیدر علی خان گریختند و هول و هراس تمام و آشوب
و شورش مالا کلام دران برانگیختند بمشاهده این هنگامه و بی انتظامی
که از گریز افواج نظام علی خان در میان معسکرش رو داده حیدر علی
خان متوهم و پریشان خاطر گردید و خیال بدگمانی و شبهه نقض عهد
همداستانی که داشت گوئی صورت وقوع پیدا کرده بود؛ و نیز توهم
این معنی برنواب مستولی شده بود که مادامیکه او متوجه مدافعه
انگریزان میگردد این فراریان بی باک معسکر او را تاراج و غارت
خواهند کرد و فرار سیدن طلیعه شب و مادس حیدر علی خان را افزود؛
هنگامیکه پاشیدن افواج نظام علی خان که نقاب چهره
معسکر انگریزی بود برداشته شد چنین دیده می شد که
افواج انگریزی بهیئت مجموعی پره بسته پیش می شتابند و سواران
بطریق التمش از ایشان ممتاز اند؛ توپخانه حیدر علی خان که مقدمه

افواج پیادگانش بود چندان گلوله سرداد که بسیاری از اعادي کشته شدند؛ ولیکن چون در آتشباري موفور که از سر کوهچه بر معسکر انگریزي صورت گرفته همه ساز وسامان جنگي منقرض شده بود توپهای کلان حیدر علي خان درین زمان یکسر بیکار مانده جمعیّت سواران راکه راست وچپ منقسم شده بودند چنین فرمان داد که خود را بر جنود اعادي زنند، بمجرد فرمان والاسواران هندوستان وفرنگستان اسپان را بقصد حمله برانگیختند ولیکن از شدّت آتشباري توپ و تفنگ اعادي نتوانستند پابرجاماندن چون حیدر علي خان دید که هنگام شب نزدیکتر رسیده بود که دران پیادگان انگریزي نیکو دست و پامی توانند زد، لهذا میدان جنگ راداگذاشته بآرام تمام ازان کناره گزید ویک ضرب توپ کوچک که از انگریزان بازپس مانده بود ازین جهت که نرگاوانش کشته شده بودند دستیاب او گردید درین جنگ هیچیک اسیری از سپاه حیدري بدست انگریزان نیفتاد جز یک نفر پرطکیش منصبدار تفنگچیان ویک سوار پندآره که سخت تر مجروح شده بودند دیگر زخمیان همراه لشکر نقل کرده شدند؛ عدد کشتگان از هردو لشکر حیدر علي خان ونظام علي خان از چار صد نفر بیشتر نبود انگریزان بتعاقب حیدر علي خان می پرداختند، ولیکن ازین جهت که معسکر حیدري درمیان دو کوه

واقع بود و نیز خانیی و دو توپ قلعچه در راه داشت و انگریزان را بر تقدیر حمله آوردن بر معسکر حیدری از در گذشتن در میان اینها چاره نبود بر همین قدر قناعت کردند که از بالای خانی چند گلوله توپ بسوی معسکر حیدری سر دادند ؛

چون نواب حیدر علی خان بمعسکر خود رسید آنرا پریشان حال و درهم یافت زیرا که نواب نظام علی خان و افواج او خیمه های خود را خالی گذاشته از میان لشکر او گریخته بودند بنابران پیادگانش را در قلعچه ها مقیم گردانیده فرمان داد تا در پس النگی که بزودی تیار کرده بودند توپخانه گران و اسباب لشکر او را ببرند ؛ این فرمان بزودی تمام بجا آورده شد ؛ حیدر علی خان در اختیار کردن مقام که دران لشکر و ساز و سامان آن از دستبرد اعادی ایمن و بیخطر تواند ماند سلیقه خاص داشت که درین خصوص نواب والا فطرت را جنریل اسمتھ که او نیز درین باب کامل بود بسیار می ستود ؛ هنگام مراجعت از جنگ ترناملی مخیم حیدری هیچ راه از پس خود نداشت جز معبری تنگ پر از پیچ و تاب که عبور یک گردون ازان دشوار بود ، و این راه بدو شعبه منشعب شده یکی که بسوی معسکر نظام علی خان میکشید ازان تمامی ساز و سامان لشکری در کمال پریشانی میگذشت بسیاری از لشکریان راه راست گرفته بودند و در عرض بنگاه که لشکر نظام علی خان بهادر

باکمال بی انتظامی مخلوط با توپخانه میرفت عبور نمودند نتیجهٔ این بی انتظامی
دبر همی بود که توپخانه حیدری را از کوچ باز داشت با آنکه بسیاری
جد جهد در باره پیش رفتن بروشنی مشعله ها بکار برده شد آخرکار
هیچ چاره ندیدند جز آنکه رسالهٔ را روانه کنند تا مرتحلان را از پیش
رفتن باز دارد و هرکس در اثنای راه هرجا که هست تا دمیدن
سپیده صبح همانجا توقف نماید و چون روز روشن گشت سررشته
نظم در ارتحال باز بدست آورده شد از اینجهت که افواج نظام
علی خان حالی در میدان رسیده بود؛ اگر جنریل اسمتھ قشونی از
پیادگانش روانه کرده بودی البتّه نتایج فیروزمندیش خیلی گرانمایه
گشتی؛ زیرا که افواج نظام علی خان پس از هزیمت هشت
ضرب توپ کلان در معسکرش گذاشته بود و حیدر علی خان
گردونهای شکسته آنرا اصلاح کرده مع ظرفهای نقره و دیگر گرانبها
چیزهای نظام علی خان که در اثنای راه یافته شدند، پیش او فرستاد؛
حیدر علی خان هنگام برآمدن روز در میدان جنگ لشکر کشیده
بجای افواج نظام علی خان مصاف آرا گردید، تمامت پیادگانش
در صف نخستین بودند و سوارانش در صف دوم. مشاهده این
وضع انگریزان را بران آورد که او را محترم شمارند چنیکه توپخانه و ساز
و سامان جنگی در میدان آمده بود او با لشکر خود باز پس گشت تا با سپاه
تنادر خویش چند اول افواج باشد، و ایشان آنمقام حرمت انتظام را

بسواران واگذاشتند تا آنزمانکه تمامی لشکر بمیدان گاه رسیده بود ،
انگریزان که در پس ایشان بودند بر ینمعنی جسارت نمودند
که برایشان حمله آرند مگر بر همین قدر قناعت کردند که چند گوله
سر دادند و بدین گوله ها چار نفر از افواج حیدری کشته شدند یکی از ایشان
میر لشکرگاه سپاهیان فرنگ بود ؛ جنریل اسمتھ هرآئینه بزودی
روداد این ظفر را بر کارگزاران دولت مدراسیه اعلام نموده باشد
واین خبر فیروزی اثر ایشانرا ازان تشویشهای پر نشیب و فراز
که دران مبتلا بودند وارهانیده ؛ تاخت ناگهان که مصدر آن حالی
طیپو سلطان شده بود ایشان را در غایت خوفناکی و سهمزدگی
گرفتار کرده بود زیرا که نصاب فوج نگاهبان قلعه سنط جارج یعنی
مدراس همین بد و صد مرد فرنگستانی و شش صد سپاهی هندوستانی
میرسید ؛ و بنا چار شهر سیاه که عبارت از بلده مدراس است
در دست اختیار طیپو سلطان بوده ؛
شهر سیاه بموجب شمار انگریزان دران زمان بر کمتر از
چهار لک نفس احتواداشت و دران عهد جمعیت آن بضمه
فراریان از دهات مجاور دو بالا شده بود ؛ این شهر اگرچه بنام
بلد سیاه خوانده میشود اکثر ساکنانش مردم فرنگستان اند از هر صنف
که انبار خانه های تجارتی دارند و هر گونه امتعه و بضاعات نفیسهٔ هر مملکت
دران توان یافت در میان دیگر اقوام ارامنه خداوند مال

و منال ونیز جوهریان گجرات که بخرید و فروخت احجار ثمین
و مروارید و مرجان می پردازند بسیار اندسهم وخوف بردلهای
مردم این شهر هنگامیکه فراریان را از دهات بسوی شهر درین
واقعه ها یله گریزان دیده بودند آنقدر عظیم بود که ایشان می پنداشتند
که مگر حیدر علي خان بهادر خودش باتمامي افواج بنهب وتاراج
کردن این شهر متوجّه است زن و مرد از بهر پناه جوئي خانه و مال
و متاع گذاشته بسوی قلعه گریختند؛ چون گورنر و کوتوالیان
و سپهسالار و غیره هنوز بشهر نرسیده بودند؛ هیچکس فرمان نداد
تا دروازه های آنرا بسته کنند چنانچه در اندک زمانه آنقدر خلایق درقلعه
هجوم کردند که کوچه ها وخندق تاپشته های قلعه پرشد وگورنر پس از
رسیدن بقلعه از هجوم مردم بدشواري تمام راه بسوی خانه خود
یافت و در انجا در حالت سراسیمگي تا دو روز سر بر سر میز نهاده
بسر برد؛ و کرنیل کال سرکرده انجنیران را که مردی هوشمند
و کاردان بود بران داشت که باهتمام هرگونه کارپراز دچنانچه کرنیل
موصوف در انجام آن بذل جهد نمود؛ و پس از انقضای آن
حال اعتراف می کرد که اگر طیپو سلطان شهر سیاه گرفته و بتعاقب
گریختگان پرداخته بودی هیچ چیز اورا عایق و مانع از تصرّف
نمودن قلعه سنط جارج نبود؛ ولیکن این شهزاده نوجوان بهرهٔ از
تجربه کاري نداشت و سوارانش که از سنط طامس نزدیک

شهر سیاه آمده بودند چند گوله که از قلعه بر ایشان سرداده شد
بس بود از بهر ایستاد نمودن ایشان از اقدام بر اتمام مرام؛
طیپو سلطان درین زمان مجمعی از اهل شورا منعقد گردانیده در واقعه
حالی از ایشان استصواب فرمود و امیر قاسم خیرات دولت
حیدری که یکی از عظمای آن دولت بود و درین یساق باتالیقی
همراه طیپو سلطان فرستاده شده بدینمعنی اشارت کرد که درآمدن
بشهر و عرضه اخطار گردیدن مناسب نیست و ما را بفرمان حیدری
بنهب و غارت کردن اطراف و حوالی آن بدرست قیام
باید نمود و زنهار بداخل شدن شهر نوردیدهٔ او را معرض اخطار گولهٔ
قلعه سنط جارج یا دیگر حصار نشاید کرد؛ ارباب شورا سخن او را
قبول نمودند؛ و درینجا میتوان گفت که برتقدیر سوختن شهر سیاه
یا باجبار مضطر گردانیدن گورنر و کونسلیان را برقبول نمودن
صلح مغلوبانه یا بتهدید ارتکاب نمودن این امر، زرخطیر زیان
ایشان شدی پس درینصورت انگریزان داغنیای شهر
مذکور زیاده از پانیج کرور روپیه صرفه نموده اند؛

مولّف این اوراق نواب حیدر علی خان را اشارت کرده بود که
مدراس را محاصره کند و دران آتش زند اگرچه او گمان میکرد که این کار
آسان نیست ولیکن میدانست که گونه اثری بران اشارت
مترتب خواهد گردید و درین یساق مرا همراه فرزند خویش نفرستاد

تا او را عرضه مهالک سطور نگردانم ؛ و همین شورت گورنر ب را بر ایذار ساني من سرگرم ساخت ، و بران آورد که صورت حالم در محکمهٔ عدالت تجویز کرده شود و لیکن هیچ بیّنه و شاهد باثبات جریمه من . بجز جاسوسان انگریزي نبود و ایشان برین معني گواهي دادند که ما این شورت را از و شنیده ایم که بنواب داده بود ؛ ولیکن این نمط سلوک که از و نسبت بمولّف این اوراق بظهور رسید اگرچه مخالف هرگونه دستور انصاف و آئین هر قوم است ، امریست متعارف در حکومت جبّارانه انگریزي که در هندوستان میرانند ؛

اگرچه شهر مدراس را درین نازله ، بلکه چندان زیانی نرسید از بنرد که کرنیل کال تمامي فرنگستانیانرا بزودي فراهم آورده سلح ساخته فرستاد تا مداخل و طرق شهر سیاه را حراست نمایند ، چنانچه ایشان آنجماعه یغما گررا از تقرّب شهر باز داشتند ، با اینهمه زیان و خسارت انگریزان بسیار شد ؛ زیراکه ایشان در حوالي مدراس خانه های شاهانه باساز و سامان امیرانه داشتند و دهات مجاور که بسیار معمور از پیشه وران گوناگون بود غارتیده شد و آنانکه از نهب و غارت سالم بودند نیز اظهار غارتیده شدن نمودند تا خواسته ها و اسباب متموّلان شهر که در دست خود داشتند باز ر پیشکي که بطریق بیع سلم بدیشان داده شده بود بدین بهانه

بازپس ندهند ؛ تا بحری فرانسیس دَ پیانیر نام ازین غارت عام بسلامت مانده بود ؛ و سبب سلامتی اموال او اینکه خاکی شاه امیر قاسم خیرات دولت حیدری در خانه فرانسیس مذکور که برفراز کوه سنط طامس که بر مسافت یک ونیم فرسنگ از مدراس واقع است اقامت نمود و باغبانرا گفت که اکنون کسی از یغماگران متعرّض این خانه نخواهد گردید ، چنانکه ملازمان خود را از گرفتن و تلف کردن چیزی از انخانه نهی کرد ، و بدست باغبانی مصحوب یکی از چاکرانش رخت بچگان او را با اثمار و بقولات بوستان بدو فرستاد و بدین پیغام استمالت او نمود که هیچ چیز از خانه شما عرضه تلف نخواهد گردید و بر باغبانان تاکید خواهم نمود تا حاصل باغ و بوستان را هر روز بشمار رسانیده باشند ؛ چنانچه باکمال دیانت این مواعید را مقارن ایفا نمود ؛ فراریان آواره در جوار مدراس گوش زد عالمیان ساختند که نواب حیدر علی خان بهادر سنخیر مدراس کرد چنانچه اینخبر از راه پانده چیری و ترنکوبار و دیگر معمورات فرنگی بممالک فرنگستان رسیده کاروانیان و سیّاحان این خبر با خوشدلی تمام پاشیدند و از جهت دشمنی و رشک که دیگر اقوام فرنگستان نسبت بانگریزان می داشتند خبر فتح ترنا ملی را که نصیب انگریزان شده بود و خودشان باعلام آن پرداخته بودند حالا در اخفای آن میکوشیدند و نتیجهٔ شهرت این خبر دروغ

این بود که نرخ سرمایه کنپنی در شهر لندن یکبار از ۲۷۵ بدین قدر ۲۲۲ فرو افتاد ؛ جنریل اسمتھ خبر فیروزمندی خود بزودی وبخوبی بکارگزاران مدراس بدین حیله رسانید که فتحنامه را بردست شتر سواری داد که اورا تعلیم کرده بود که درافواج حیدری که به حدود مدراس است درآمده پرسد که طیپو سلطان کجاست که پدر بزگوارش برزبان من بدو پیغام فرستاده است که جنگ ترنامی از دست رفت سلطان را باید که بزودی باو ملحق شود ؛ چنانچه شتر سوار بدین حیله صحیح و سالم رسید گورنر مدراس بمجرد یافتن فتحنامه فرمان داد تا بذریعه یکصد و یک شلک شهریان دلگرفته را اعلام فتح نمایند و بوسیله اخبار مبالغه پرور ظفر و بالائی که انگریزان برحیدر علی خان حاصل کرده اند بر عالمیان روشن گردانند ؛

شاهزاده طیپو سلطان بشنیدن این واقعه نامتوقع اندیشناک گشته از اهل شورا درین باب استشاره خواست ایشان بالاتفاق گفتند که هر قدر زودتر ممکن باشد بمعسکر حیدری باید پیوست ؛ چنانچه سلطان موصوف ازانمقام بنظام تمام مراجعت نمود و چارکس رااز پیشوایان کیش سیکی همراه خود برداز بنجهت که حیدر علی خان هنگام روانگیش فرموده بود که مردی هوشمند اعتبار یافته رااز طبقه انگریزان همراه خود آرد تا او برخصوصیات افواج

انگریزي وجنود کمک که انگریزان از فرنگستان یا دیگر مکان مترصد آنند او را اعلام دهد؛ چون شاهزاده آنچنان کس ستوده بدان صفات نیافت ایشان را بدلجوئي تمام همراه خود آورد؛

خبر هزیمت جنگ ترناملي اگرچه از بقاع گرانمایه نبود در تمامي هندوستان بزودي شهرت گرفت وبر حسب اوضاع راویان بانحای مختلف روایت کرده شد حیدر علي خان بهادر درین خصوص هیچگونه متاثر نگردید، زیرا که از دست رفتن این جنگ یکسر خطای نظام الدوله بود، چون نواب نظام الدوله دریافت که تسخیر آرکات آنچنان امری آسان نیست که او پیشتر دل خود را بتصور آن شاد کرده بود وحالا می خواهد که بمملکت خود مراجعت نماید بنابران خواست که بلطائف الحیل از نواب حیدر علي خان و انگریزان ونواب محمد علي خان زرخطیر بستاند؛ دواعي واغراض مختلف نوّابین روز بروز بدگماني پنهاني ایشان افزود ولیکن هردو دران کوشیدند تا الفت بیروني ایشان نزد خلایق سمت از دیاد پذیرد؛ بنابران نواب نظام الدوله هنگام بازگشتن طیپو سلطان از نهب وغارت حوالي مدراس نواب حیدر علي خان و تمامي ارکان دولت او را در جشني ملوکانه برسم ضیافت خواند وکمال احترام واعزاز نمود ودرمیان دیگر تکلّفات یکي این بود که اورا زیر شامیانه زردوزي بر نشیمني زرین تخت مانا نشاند

که سند و تکیه آن مزرکش بود و هنگام وداع آنرا پیشکش
او ساخت ؛ بعد چند روز نواب حیدر علي خان در نوبت خویش
نواب نظام الدوله را دعوت نمود و بجای سند زرین چبوترهٔ
از کیسه‌های پر از هون و اشرفي از بهر جلوسش ترتیب داده
و بقالین ابریشمین لطیف پوشیده بود و تکیه و سند مخملي
که زمینش زرین بود بران زده ، و هنگام وداع همه آنرا برسم
پیشکش همراه نواب نظام علي خان نمود ؛ درین ملاقات هردو
نواب برین معني اتفاق کردند که هر دو لشکر از هم جدا گردد
و نظام الدوله بمملکت خود معاودت کند ، اگرچه این مفارقت
تا آنزمان که حیدر علي خان دانمباري را گرفته و عزیمت محاصره
ابنور نموده بود صورت پذیر نشده ، و نیز درمیان شان اتفاق
کرده شد که حیدر علي خان بمهمات جنگ و جدال با محمد علي خان
دانگریزان در آرکات اشتغال ورزیده باشد و نظام الدوله
بر انگریزان بجانب مسلیپتن تاخت آورده تا بفتوای
ضرورت افواج ایشان منقسم گردانیده شود ؛

آمدن والده نواب حیدرعلي خان بدیدن فرزند ارجمندش درین یساق واستقبال نمودن حیدرعلي خان بافرزندان گرامیش وباحترام تمام فرود آوردن ایشان ؛

از بهر انمودن موالفت و موالات که حیدرعلي خان بهادر بدودمان خود داشت وچگونگي سلوک اوباقریبانش شایسته چنان می نماید که خصوصیات ملاقات نواب حیدرعلي خان باوالده ماجده اش که درینروزها صورت گرفته بیان کرده شود ؛ جناب والده بیگم خبر مزاجمت حیدرعلي خان بهادر که درین ایام از اعادي دیده بود (وراویان صورت حال رابطریق مبالغه زیاده از واقع وانموده بودند) شنیده ، بدیدن فرزند ارجمندش از حیدرنگر بر آمد باآنکه موسم بارش وسافت یکصد وپنجاه فرسنگ بود ، هر روز منزل طولاني طي کنان بعرض چندروز نزدیک معسکرحیدري رسید نواب حیدرعلي خان باطنطنه افواجش باستقبال شتافت افواج حیدري برسافت یک فرسنگ مقدمه کوکبه والده بیگم رادیده همانجافرود آمدند وحیدرعلي خان بافرزندانش طیپوسلطان وصفدرعلي خان عرف کریم شاه براسپ سوارشده پیشتر رفتند تا آنکه به محفه والده بیگم پیوستند ورسم تسلیم وکورنش

بجا آورده بر چپ و راست محفّه روان گشتند ، چنانچه سواري
خاتون از میان لشکر حیدري در گذشت لشکریان لوازم تسلیم
و تکریم بجا آوردند در جلو والده بیگم دو صد بانوی ستوره از قسم
اردابیگنیان بر اسپان عربي و گاوان گجراتي سوار بودند و رخت
بالائي شان از سر تا پا آویزان و در عقب محفّه هشت تا گردون
هندوستاني با پوشش سقرلات زردوزي که آنرا نرگاوان پارسي
می کشیدند و ده تا فیل و بسیاري از شتران و چارپایان بارکش ،
و سواران فرنگستان پیش سواري زنانه بودند ؛ تمامي کوکبه محاط بود
بشش صد نیزه دار که زنگوله و پر بر نیزه های ایشان تعبیه کرده شده بود ؛
و چار صد سوار هندوستاني پیش و پس سواري میرفتند ؛ میگویند که چون
والده بیگم بخیمه خود نزول فرمود حیدر علي خان بهادر دست بسته
عرض نمود که در چنین موسم بارش که راه از کثرت باران وسیل
شایسته عبور نیست مسافت دور و دراز طي نمودن و زحمت
بسیار بر خود گوارا کردن را سبب چیست ؛ بپاسخ فرمود که ای
فرزند درین حالت ملالت انگیز که پیش تان آمد خواستم تا شمارا
به بینم که چگونه تحمّل آن میکنید ؛ نواب عرض نمود که این خود
چیزی نبود دعا کنید تا خدا یتعالی در بلائي صعبتر ازین مرا مبتلا نکند
اگر کند تاب تحمّل آن عطا فرماید والده بیگم فرمود اگر صورت حال
برین منوالست سپاس ایزد سبحانه بجا می آرم و بزودي رخصت

انصراف میگیرم تا عایق کار شما نبوده باشم ؛ چنانچه بعد دو روز والده بیگم همراه پسر و نبیره های خود بهمان روش که آمده بود روانه گردید و ایشان بمشایعت تا همانجا پرداختند که روز اول باستقبال رفته بودند ؛ نخستین خیمه گاه لشکر حیدری پس از جنگ ترناملی موضع سنگومن بود ، لشکریان پس دو روز رود پالرر اکه از توالی بارش در عین جوش و خروش بود عبور کرده در میدانگاهی که بر مسافت پنج فرسنگ از کبیر پیتن و شش از وانمباری بود رحل اقامت انداختند ؛ و طیپو سلطان نیز بمعسکر پیوست و نواب حیدر علی خان و نظام الدوله بتوثیق قول و قرار پسین باهم پرداختند ؛

رفتن نوّاب حیدر علی خان بسر قلعه وانمباری و انتزاع آن از تصرّف انگریزان ؛

روز دوم از روانگی والده بیگم لشکر حیدری بصوب وانمباری کوچ کرد رساله های سواران و بهرهٔ از افواج پیادگان پیش ازین رفته بودند تا خیمه گاه را نیکو بنظر درآرند ؛ چنانچه آنمقام را از همه وجوه شایسته یافتند و صلاحیت آن داشت که لشکر بقرب آب و پناه خاربست و درختان مقام گیرد و حاجت کندن خندق دران نبود ؛ از بهر ملایمت حمله بوستانی اختیار کرده شد که درمیان چشمه سارها بالای تلی بلند واقع بود ، و دران جا همانشب

مورچالی که دوازده توپ بران نصب توان کرد تیار کرده شد
چون این مقام بر مسافت سه فرسنگ ازان راه که بویلور
میگشت واقع است جمعیتی سپاه با توپخانه از بهر تصرف آن راه
فرستاده شد چون سرکرده فوج فرنگستانیان زخمی خورده بود حیدر علی خان
بهادر جایز نه پنداشت که او را دران شب مشغول کار دارد
بلکه برین معنی اصرار نمود تا بخیمه خود رود و استراحت نماید؛ و خودش
عزیمت آن نمود که بسر براه کاری و راهنموئی عاملان دمدمه
پردازد بر حسب این عزیمت تمام شب باهتمام کار مورچال
دربارش باربار بمقامیکه معروض گوله بود و بسیاری عاملان
و منصبداران بدان کشته شده بودند در زیر درختی نشسته بسر برد
و هرکس را بسخنان طیبت انگیز مسرور میگردانید تا آنزمان که
منصبدار فرنگستانی باز آمد و آنگاه بخیمه خود رفت؛ از توپهای
مورچال هنگام نه ساعت صباحی چنان آتشباری بعمل آمد که توپخانه
انگریزی را بزودی خاموش گردانید و کپطان ـد که حاکم آنمکان
بود علم سپید که نشان امان خواستن است برافراشت و سطرد
انباز خود را از بهر پیش نمودن عهد و پیمان بمعسکر حیدری فرستاد؛
و او چون پیش منصبدار جنود فرنگستانی حیدری رسید همان قول
و پروانگی که هنگام تسلیم کبیر پیتن بقلعه دارانش داده شده بود
درخواست نمود پس از مطارحه بسیار بموجب فرمان حیدری

همه وجوه درخواسته او قبول نموده شد بدین شرط که حاکم آنمقام و منصبداران فرنگستانی و سپاهیان تایکسال با حیدر علی خان بهادر از طرف انگریزان جنگ نکنند و سلاح برنگیرند؛ چون برین درخواستها از طرفین اتّفاق نموده شد و سطر ۵ عرض نمود که نواب حیدر علی خان برین اقرار نامه مهر کند نواب موصوف برین معنی رضا نداده با وکیل انگریزی چنین گفت که مهر کلان من در اینجا نیست ولیکن از بهر کوتاه کردن خرخشه مهر کوچک دستی بدست منصبدار تو بخانه داد و گفت آنچه مناسب حال باشد آنرا بعمل آرد منصبدار مذکور بر عهد نامه آنمهر را ثبت کرد و این مناقشه بسعت خلق حیدر علی خان بهادر از میان برخاست؛

جمعیت قلعه داران این حصار یک هزار سپاهی هندوستانی و سی نفر فرنگستانی با چارده توپ آهنین بود علاوه این توپها که انگریزان در ان حصار یافته بودند دو ضرب دیگر وابسته رجمنط سپاهیان بر گرفته شد؛ از قلعه داران این حصار مقاومت بسیار صورت نگرفت اگرچه سرمایه جنگی و ذخیره اذوقه دران بکثرت بود و اهل حرفه و اصلاح کنندگان گردون و چرخ توپ دران متعدّد بودند؛

ازکتاب فتوحات برطنیه

چو زین رزم آمد بسر روز چند — بزین کرد حیدر بکینه سمند
بسوی وینیئنبدی با سپاه — روان گشت وچون تیر پیمود راه
چو نزدیکی شهر آمد فراز — بسر کوب وسنگرش آمد نیاز
که سرکوب کردن پی دارو کوب — بود ویژهٔ کار داران توپ
یکی از فرانسیس با نام و جاه — که بد مهتر توپزن در سپاه
بدانگه تنش پرز تیمار بود — ببستر بیفتاده بیمار بود
شده ناتوان سست وزار ونزار — نیارست برخاست از بهر کار
بحیدر چو سرکوب بدنا گریز — گزیده یکی جای نغز و هزیر
بکوشید خود اندران کار سخت — همه شب نشسته بزیر درخت
زگاه فرو رفتن آفتاب — بدان تا برآمد تن آفتاب
زآسایش وخواب کرده کران — نشسته بگرد اندرش مهتران
چو آگنده بودش زپیکار مغز — بیاراست سرکوب زیبا و نغز
همه شب زدژاندرون انگریز — گلوله بسویش همیراند تیز
ازان هیچ حیدر نیاورده باک — زدل زنگ اندیشه بزدوده پاک
دولب پرزخنده زبان بذله گوی — بلاغ و بیازی بیاورده روی
همی بود با سرکشان شاددل — زاسیب بدخواه آزاددل
بچوگان خاور چوزرینه گوی — بمیدان خاور بیاورده روی

نهاده بسر کوب توپ دراز — بدانسانکه بازیگر حقّه باز
به نیرنگ و دستان و بند و فسون — بکار آورد مهرهٔ دست خون
ز توپ آتشین مهرهٔ تافته — سوی باره و شهر بشتافته
بهر جا رسیده بر افروخته — تن جنگیان را چو خس سوخته
ز آتش خس و خار نادرده تاب — چه یارا بدریا ستیزد سراب
سپه بود با حیدر نامدار — چو مور و ملخ بیمر و بی شمار
ز انگریزیه بود بسیار کم — کجا آورد تاب بارود نم
ز انگلندیه سی و هندی هزار — سراسر سپه بود اندر حصار
بدانست کپطان که هنگام نیست — گه مردنست این گه نام نیست
سر از جنگ پرداخت و زنهار خواست — نشان امان کرد بر باره راست
بر حیدر آمد یکی انگریز — بده لفظنط او بگفتار تیز
که پیمان زنهار گیرد ازو — سخن آنچه گوید پذیرد ازو
سپس زانکه شد گفت هر دو دراز — برین بر نهادند گفتار باز
که باره ستانند و از انگریز — نباشد کس آنجا ز بهر ستیز
دهان بهر سوگند کرده فسیح — بانجیل عیسی و دین مسیح
بخود کرده متّی و مرقس گوا — بیاورد پیمان بدینسان بجا
کز امروز تا سال آید بسر — نه بندد کسی تیغ کین بر کمر
نگیرد سلاح دلیران بچنگ — بحیدر نگردد برابر بجنگ
چو سوگند و پیمان شده استوار — تهی کرده انگریز یه آنحصار

بجا مانده آلات کین سر بسر برفتند ناکام و پر خون جگر
ده و چار بد توپ مردم شکار دران آلت کینه و کار و زار
پس ازانکه جمعیتی از سپاه از بهر حراست حصار و انبارۍ
تعئین کرده شده بود افواج حیدري بسوي انبور که از سه حصار
مختلف واستوار یکی اندر دیگر صورت گرفته است نهضت نمود
که انگریزان ذخایر موفور از اذوقه و توپخانه و سلاحخانه پر از انواع
تفنگ و سلب و یراق وخیمه های متعدّد دران آماده می دارند؛
نخستین ازین حصار سه گانه دژیست بالای کوه
که رسیدن بدان خیلی دشوار است جم غفیر از حارسان
وقلعه داران و دو تا حوض بزرگ باموفوري آب مهیّا دارد؛
دوم قلعهٔ که پائین این دژ است انگریزان در حصانت و استحکام
آن کوشیده اند؛
وسیوم قلعه که درمیان شهر کلان است دیوارش خشتی است
واطراف آن بروج و گرداگرد آن خندقی؛ و نیمه شهر از حمله اعادي
از تالاب بزرگ محروس بریک طرف آن انگریزان قلعچه
ساخته اند که آن راه را که درمیان تالاب ورود میکشد و شرف
است بر راه دیگر درمیان رود و کوهی بلند بند کرده است
لشکر حیدري قریب یک فرسنگ از وانمبارۍ برکناره
رود خیمه گاه ساخت وحیدر علي خان شاهگاه همانروز در عین بارش عظیم

از بهر ملاحظه اوضاع شهر رفت چون بکناره تالاب
رسید خود را ناگهان معروض گلوله های توپ قلعچه یافت
که از نظرش بدرختان وکناره تالاب پنهان بود ؛ پانزده سوار
کشته شدند باوجود این سانحه نواب والا همت از کار یکه درصدد
آن بود ایستادگی نکرده حدود مجاور آنرا ملاحظه نموده عزیمت
آن کرد که رود خانه را با افواج خود باز عبور کرده دیگر جانب شهر را
مضرب خیام خود گرداند وبدینوسیله وضعی دلخواه بدست
آورده باشد که دران هم لشکر او از اخطار محفوظ بود وهم محاصره شهر انبور نیکو
دست دهد ؛ زیرا که درین صورت شهر سطور از طرف ویلور
وساتگره بمعسکرش وبسوی وانمباری وینتیگیری بلشکر نظام الدوله
محصور خواهد گردید ، برین عزیمت لشکرش عبور رود خانه
نمود ودر عین آتشباری قلعه پیش از دمیدن صبح بدان لب رود
رسید ، چند نفر از آوارگان جنود وشاگرد پیشه کشته گشتند ؛ بدان
جانب رود که مخیم عسکر حیدری بود وسلسله کوهستان که از انبور
تا ساتگره میکشد میدانی است بطول سه فرسنگ ودر عرض
نیم بریک نهایت آن شهر انبور وقلعه ورود خانه که قریب
آن کشتزاری از بهر یورش نیکو ملایم بود حیدر علی خان بهادر فرمود
تا نرد بانها از قصب آراسته گرداندند وچون معلوم بود که سپاه قلعه دار که
بسیار اند بمدافعه نیکو خواهند پرداخت برستادران وبهیمن پیادگان

فرمان رفت تا بحمله و یورش اشتغال ورزند؛ چون حکم یورش
داده شد منصبداران در صدد آن شدند که در روز روشن
بملاحظه آن مواضع پردازند که یورش آن مطمع انظار ایشانست
پس از فراغ عشا افواج متعیّنه بانرد بانها در میدان آمده بمقابله آن
بهره شهر که میخواستند بران حمله برند ایستادند و برحسب
اشاریکه بدیشان رفته بود بر زمین چسپان و خاموش مترصّد ایمای
معهود ماندند توپهانیز در خانه های واگذاشتهٔ مردم که درمیان انبوه درختان
ومحاذي آن بهره که متّصل رود خانه بود بردند انگریزان ازین تهیهٔ
یورش که بروز روشن نموده میشد بیخبر نبودند بلکه تمام شب
درغایت تگ و تاز آتشباري رابران خانه ها بکار می بردند ولیکن
همین یک کس ازینطرف کشته شد؛ حقّه های باروت و بانهاسر
میدادند تادر روشني آن بهجنبش اعادي پي برند، هنگام صبح ایشان
از همه سو بآراستگي تمام بانرد بانها نقاره نوازان ورایتهاپرانان
پیش شنافتند تا آنکه برزه خندق رسیده دران فرو ریختند؛
دبر دیوار و بروج بدان تندي و تیزي برشدند که نشانهای حیدري
بالای حصار بلند کرده شد درعین آتشباري که از توپ و تفنگ
اعادي بعمل می آمد اگرچه این مدافعه بدان سرگرمي که مظنون بوده
صورت پذیرفته ازینجهت که حاکم آنمکان چنان دریافته بود
که معارضه اعادي ازین بیش مناسب نیست چنانچه انگریزان

بمشاهده اتواپ حیدري که در چیده شده بود سهمزده کناره گزین گشتند ؛ زیرا که جمعیت تنادران حیدري بمجرّد برشدن حصار دست بنهب و غارت شهر واکشادند ، وجمعیتی از ایشان که در دنبال گریختگان تا پشته قلعه رانده بودند معروض گلوله اتواپ شده اکثری تالف شدند ودرمیان ایشان پیرزاده خاکي شاه که یکی از اسخیاو شجاعان زمان وقاسم خیرات دولت حیدري بود نیز کشته شد ؛

نواب حیدرعلي خان خودش منصوبه یورش بروز نموده بقیادت افواج میسره پرداخته وبر اسپ شمشیر کشیده تالب خندق رسیده بود ؛ هنگام شام توپچي انگریزي که قلعه را گذاشته میگریخت خبر داد که حارسان درهمان شب از قلعه بحصار شهر خواهند رفت وحالا دران اشتغال می ورزند که اشیای ثمین را نقل کنند وباقي رابسوزند ؛ سپهداران فرنگستاني بحیدرعلي خان بهادر عرض نمودند که حالا وقت آنست که باتمامي تنادران که مردم فرنگستاني قائد سواران و توپچیان ایشان اند بزودي بر قلعه حمله کنند ؛ چون بر ینمعني اتّفاق کرده شد هنگام هشت ساعت مسائي افواج حیدري از کوچه هاي شهر بیرون دویدند وبر دیوار قلعه برآمدند ؛ بیست و پنج سپاهي دیگ منصبدار هندوستاني وشش نفر فرنگستاني که ازایشان دوتا مجروح شده بودند باسیري گرفته شدند ؛

انگریزان بسیار توسدانها در حوضی که درمیان قلعه بود در انداخته
و آتشی در قورخانه برافروخته بودند تا سلاب و یراق خاصه سپاهیان
فرنگستان را بسوزند با اینهمه محاصران مظفر بسیار چیزها که ازان جمله
سیزده عرب توپ برنجی و سه هزار تفنگ و مقدار کثیر از
گلوله و ساچمه و سنگ چقماق و غیره بود علاوه ذخیره برنج و آرد و دیگر
اجناس و انبارخانه ها پر از خیمه ها و صنادیق و اموال بیشمار یافتند؛
مشاهده آن سهولت و آسانی که بدان نواب حیدرعلی خان
قلاع و دژهای تصرف کرده انگریزان را بیورش گرفته او را بران
آورده بود که بمحاصره انبور پردازد اگرچه خبر این معنی رسیده بود که
انگریزان از هر ناحیه کوچ کرده در ویلور فراهم میگردند؛ چون
از عادات ستوده نواب والاجناب بود که برکوچکترین
عزیمتهای خود توثیق و تصمیم را بکار میبرد ازان شوره که درین محل
او را داده شده که بزودی بسوی ویلور نهضت نماید سر برتافت
و نشنید، گرفتن حصار انبور که بر جبلی سراشیب واقع است (چنانچه
بالا مذکور شد) نسبت بحیدرعلی خان صعبتر بود ازینرو که آلات
قلعه کشائی یعنی خمپاره یا غبّاره که بدان آتش درون قلاع میزنند نبود؛
بنابران افواج حیدری برخندق شهر دمدمه شایسته بسته دراندک فرصت
چند توپ بران نصب کردند اگرچه درین تگ و دو چند نفر
از بهترین توپچیان بگوله توپ حصار کشته شدند؛ و بفرمان

حیدر علي خان بهادر توپها بر فراز کوه که مشرف بر شهر بود برده شد ولیکن در عرض دو روز بران بهره از حصار که عرضه گولهٔ غلطان توپ بود برآوردند و توپهای قلعه را یکسر از کار انداختند؛ پس از انقضای هفده روز محاصره و زیان چندین نفر از فرنگستان و مقدار کثیر از گوله و باروت حال محاصره همان بود که روز اول، در همین اثنا خبر رسید که افواج انگریزي در ویلور مجتمع گردیدند و در تهیهٔ آنند که بر سبیل ایلغار در رسند و محاصره را بردارند؛

باستماع این خبر نواب والا فطرت پیش بیني را کار فرموده از انجا کناره گزید و این کناره گیري اشاره بود از بهر مفارقت نواب نظام الدوله چه نظام الدوله همانزمان بسوی کرپه کوچ کرد؛ همانروز که حیدر علي خان بهادر دوانمباري را مضرب خیام لشکر خود ساخت جنریل اسمتھ با افواج خود که تعدادش بیست و هشت هزار بود و ازان پنج هزار نفر فرنگستاني بودند در انبور رسید ازان جمله جنود بنگاله شش صد نفر فرنگستاني و شش هزار سپاهي هندوستاني بود و انگریزان ایشان را بهترین سپاه هند می پنداشتند؛ جنریل انگریزي پس از استراحتی قلیل شامگاهان همانروز متوجه دوانمباري گردید؛

چون حیدر علي خان میدانست که انگریزان در تعاقب او نخواهند شتافت بنابران احتیاط معمول خود را که فرستادن

هراول سواران و سپاه جریده بسوی اعادي بود کار نفرمود ؛
و جمعیتي کثیر از سواران بر دیگر جانب رود خانه بودند ولیکن دو قلعچه
در انجانب بر مقام شایسته از بهر پیادگان هراول بود و بر یکیک
ازین قلعچه توپ ها نهاده شده هنگام هفت ساعت صباحي
بوسیله شلک هر دو قلعه که بر تقرّب اعدا اشارت کرد
قرب وصول ایشان معلوم گشت ؛
چون نواب حیدر علي خان پیغام آشتي هم بمعسکر انگریزي دهم
بمدراس فرستاده بود چنان خیال میکرد که انگریزان بر انبور
نخواهند گذشت ؛ گرانمایه این پیغام آشتي همین بود که همه
چیز بر همان حال باشد که پیش ازین بوده و نواب عالیجناب
را یقین کامل بود که پیغام مذکور رقم قبول خواهد یافت و جنریل
اسمتھ هم پنداشت که ریختن طرح آشتي نسبت بقوم
او سود مند خواهد افتاد پس ازان میانجي موصوف چون
بمدارس رسید گورنر و کونسلیان را خوش و خرّم یافت
که از حالت سهمگین پیشین بحال نخستین برگرائیده بامید
نیک انجامي منصوبه های خویش بر خود می بالیدند و درین پیغام او را
نوجوانی ناتجربه کار انگاشته بر شرایط تقدیم کرده او اظهار ریشخند
نمودند مگر تا یکیکه بران ریشخند زاد سرمایه پشیماني ایشان گردید ؛
بوصول خبر تقرّب اعادي حیدر علي خان بسرکردگي سوارانش

از رود خانه در گذشت و فرمان داد بآراستن صفوف پیادگان بقصد جنگ و نقل کردن خیمه و توپخانه و ساز و اسباب لشکر بسوی کبیر پیتن و به میر مخدوم علي خان فرمود که با تمامي سوارانش پیروي او کند؛

نواب تا قلعچه های که بالا مذکور شد بلتهای انگریزان شتافت و دید که پیادگان شان بسررده می آمدند و تمامي سواران بحراست چند اول آراسته در یک قطار بودند و دو صد سوار انگریزي پیش پیادگان؛

نخستین فرمان حیدر علي خان بفرود آوردن و بردن توپهای هر دو قلعچه و پیوستن به پیادگان پیشرفته بود؛ و چون دید که لشکر انگریزي ایستادي ننمود او خودش رود خانه را عبور نمود و مخدوم علي خان را بقیادت جمعیتی بزرگ از سواران و منصبدار سپاه فرنگستاني را بسرکردگي هزاران ودراگونان باز پس گذاشت و بدیشان فرمان داد که جنبش لشکر انگریزان را در نظر دارند و در تشویش اندازي و پریشان سازي ایشان نیکو بکوشند و حمله بر ایشان برده باشند بدین نیت که اقدام ایشان از تیزي بسستي مبدل شود تا افواج حیدري فرصت کناره گیري یابد؛

سواران مذکور بارساله های دراگون و هزار که مقدم ایشان بودند بشتافتند که بر رده های انگریزي حمله آرند تا بمرکزي بهره ورده

دست چپ آن که از اوضاع ایشان چنان می نمود که پیشتر
از همه بلشکر حیدری تقرب خواهند نمود زیرا که رده دست راست
بر بلندی بود که از رود خانه یکباره نمی توانست گذشت و سواران
فرنگستانی درعین تگ و تاز پیشتر می شتافتند تا بر مرکزی بهره
اعدا زنند ، دریانزمان چند تا گوله از رده راست بر پهلوی ایشان
سرداده شد که دو تا اسپ ایشان را کشت یکی ازان آن
منصبدار رساله فرنگستانی بود که بر زمین افتاده و همانزمان سواران
انگریزی گردش گرفتند و یارانش اورا واگذاشته رفته بودند واین واقعه
از رهگذر غدر و بیوفائی ایشان بود که منصبدار خود را تسلیم انگریزان
نمودند ؛ و آن منصبدار را بسبب افتادن از اسپ کمال
کوفتگی پیدا شده تا سه ماه درمدراس صاحب فراش ماند و بمشاهده
این غدر که از سواران فرنگستانی صورت گرفته سواران
هندوستانی از حمله باز ایستادند و برگشتند و جنریل اسمتھ همانده
سپاه خود را فرمان داد تا رحل اقامت اندازند و بدینوسیله افواج
حیدری را بگذارند تا کناره گیرد و فرمود تا چند گوله بر بعض رساله های
حیدری که از بهر ملاحظه اوضاع سپاهش آمده بود سردادند سپاه
انگریزی برهمان مقام تا شام بماند زیرا که سازوسامان لشکر
بزودی نتوانست رسید و انگاه او باز پس گشت و فرمود تا بران
راه که بابنور میکشد بردوری نیم فرسنگ ازان رود خیمه ها برپا کنند ؛

آنمایه احترام جنریل اسمت بامنصبدار اسیر فرانسیسی بتقدیم رسانید
که ازحیز امکان بیرونست درخیمه خود جاداد تابخوابد واورا آگاهی نبخشید
بر نیکه ازین کوچ مطمح نظرانگریزان امری دیگرنبوده جزآنکه ملایم باشد
بفرار دگریزفرسنگستانیان از لشکر حیدری بسوی انگریزان که خیلی
گرانمایه ثمره آن سازش وبندش بود که ازمدت مدید درمیان آمده؛

بیان آن سازش وبندش که منتهی شده بدین غدر که
فرنگستانیان نسبت بحیدرعلی خان ارتکاب نمودند ؛

پاس عزت ودیانت مولف این اوراق را رخصت
نمیدهد که ازین بندشهای نفرت زاوسازشهای ابواب
نفرین کشا که دران عهد استعمال کرده شده بود یاد نیاوردیا
چشم پوشیده ازان خاموش بگذرد وتفصیل این اجمال آنکه
پس از تسخیر کبیر پتن* سیاحی شیاد که بشیوه جراحی اشتغال
می ورزید ازسرکار حیدری اجازت داده شد تا بسوی سواحل
شرقی که بنام کارومندل خوانده می شود مراجعت نماید ورفاقت
جماعه منصبداران انگریز را که دران یساق عهد گرفته شده بودند
ودران زمان بدانصوب می رفتند غنیمت شمارد؛ الحق این

* این شخص که نامش بپاس حرمت خاندانش پیدا نمیکنم ازرهگذر نفرت انگیز سلوکش
مطمح انظاردولت فرانسیسیه گردید وحالا زحمت بند وزندان میکشد ؛

اجازت از درناهوشیاري بود ولیکن چه باید کرد که ناف انسان
برغفلت وناداني زده اند اگرچه دران اجازت مطمح نظر همین
غیبت او بود از لشکرگاه وازان ناشایسته هیچگونه احتمال خوف
وترس درمیان نه همانا چقدر اسباب اتّفاقي آن ناکس کس نمارا
فراهم آمده باشد که او را یارای آن پیدا شود که مصدر ایذای گردد؛
نخست این جرّاح نزد حیدرعلي خان در کوئمبا تور آمده بود و دران محل
چنین وانموده که او بهادریست از بهادران دّي سنط لوئز و در بعض
زمان پیشین کپطان توپخانه بود وحالا بسوی پاندیچیري میرود؛ سپهدار
جنود فرنگستاني حیدرعلي خان که جرّاح سطور ازوی دریوزه یاریگري
نموده بود سخنان او را بقبول تلقّي نمود و وجه قبولیت این بود که
سرکردهٔ کارخانه فرانسیس در کلیکوت سفارش او کرده بود بسوی
آنمنصبدار و در اخیر اخبار فرنگستان که بدو فرستاده این کلمات
درافزوده بود که این اخبار تصدیق نمودني است که بوسیله مردی معتمد
علیه بمن رسیده است ویافته ام از دست م لی شیوالیئرّدي کریسط
که همراه کاروان از فرنگستان تازه رسیده وعازم پاندیچیریست
این سپهدار بخواندن این سفارش هیچ شک درباره نیکو صفات
شیوالیئر در دل خود راه نداد چه صلیبي دال برتقاوت وطهارتش بود
بي باکانه بگردن آویخته؛ بدین دروغ راستي نما سپهدار مذکور را در اباکمال
گرم جوشي پذیرفتاري نمود و پیش نواب حیدرعلي خان حاضر

گردانید نواب فلک جناب و بزابرداری قشونی از سپاهیان
بمشاهرهٔ معقول ممتاز فرمود ؛ وچون این مرد سیّاح یکسر تهیدست
بود و باخود چیزی نداشت سپهدار موصوف چیزهائیکه ناگزیر مردم
ذي عزّت باشد بدو ارزاني نمود ؛ و او بعوض نوازشهای گوناگون
چنان غدّاري و ناهنجاري نمود که در عرصهٔ سه ماه از تمامي خدمات
خود معزول گردانیده شد ؛ چون کارش بحالت دریوزه گري گرائیده
او اعتماد برشیوه خود که جرّاحی باشد نموده درخواست اجازت نمود
تا اساس طبابت گرد خود برچیند این درخواست بوسیله جرّاح سرکار
حیدري که سابقادر رجمنط موشیر لالي بادی نسبت خواجه تاشي داشت
بحضور نواب والاجناب صورت پذیرائي گرفت اکنون
سیّاح مذکور از گریبان طبابت سربرآورده خود را شیو یلیئرِ دي
کریسط یا بهادری از بهادران مسیح بذریعه آن صلیب که از
برای او دستاویز هر گونه مقصود بود مشهور ساخت ؛ حقیقت
این است که صلیب مزبور از آن سنط لوئز بوده که یک جانب
آن که بران شمشیر و تاج لارل میباشد (و آن نام درختی است که
برگش همیشه سرسبز می باشد و برسبیل جائزه کلاهی از ان ترتیب داده
بفیروزمندان و بهادران می بخشند تا دلیل باشد برینکه نام بلندشان
پاینده خواهد بود) هنوز سالم بود ولیکن جانب دیگر که بران نقش
و نگار سنط لوئز می باشد محو ساخته و خود بجای آن صلیبي برنگاشته تقریر

میکرد که من این صلیب را بدینمط خاص در پرتکال ساخته ام تا آنرا نمایش فرانسیسي داده باشم منصبداران فرانسیس اورا نهي کردند تا آن صلیب را نپوشد ؛ سخن مختصر بواسطه یکی از انواع شیّادي عادیش آخرکار بزندان فرستاده وبعد چندی بذریعه همکارش ازان رهائي واجازت داده شد تا بسواحل شرقي در رفاقت منصبداران انگریزي که ماذون شده بودند تا بمدراس مراجعت نمایند ارتحال نماید ؛

چون سیّاح مذکور زبان انگریزي را اینکو میگفت در اینجا متصدّي آن شد که خود را مشمول الطاف مگرداند بوسیله وانمایش آن سلسله روایات بزرگواري وکارگزاري گذشته خویش که آن را آنمرد شریف باور کرد پس ازان سیّاح بدو گفت که تمامي فرنگستانیان که در ملازمت حیدرعلي خان می باشند جزو اعظم لشکر او وجود ایشانست واز نوکري او خاصه منصبداران کارفرماي بغایت دلگرفته وبیزار اند ؛ اگر دیوان دولت انگریزیه مدراسیه مرا بکاري قبول کند عهد میکنم که همه را بران خواهم آورد که حیدرعلي خان را گذاشته کناره گیرند ودر اتمام رسانیدن این مهم جرّاح سرکار حیدري که دوست منست هرگونه یاري خواهد کرد ؛

منصبدار انگریزي بشنیدن این نوع سخن که دلالت داشت بروارهانیدن دولت مدراسیه ازان حمایت وحراست

نامردانه که در ینروز ها بعمل آورده بود سیّاح را بحضور کرنیل کال سرکرده
انجنیران که در دیوان مدراس مکنت و اقتدار کرانمایه
داشت آورد؛
کرنیل کال که مانند دیگر فرنگستانیان متعصّب بدینمعنی وثوق
میداشت که امیران هندوستان بدون یاریگری فرنگستانیان
مصدر امری گرانمایه یافتحی بلند پایه نمی توانند گشت بمضمون پیش
کرده سیّاح بغایت شادمان گردید وادرا بطریق پیشکشی
غریب پیش گورنر مدراس ونواب محمد علی خان آورد؛ وایشان
ادرا بمثابه فرشته رحمت دارهنده از گوناگون بلاو نقمت برشمردند؛
این چنین سیّاح شیادما که ازحالت جرّاحی مختصر که در معسکر حیدری
داشت بدر رانده شده بود ناگهان خودرا در سلک دوستان و معتمدان
گورنر مدراس و محمد علی خان منظوم گردانید چنانچه بضیافتهای پرتکلّف
وهدایای گرانبها اختصاص داده شد، اگرچه درعین اینحالت هدف
سهام طعن وملام بعضی از انگریزان بوده که اورا ازان عزّت
واعتبار که بوسیله شید وخدیعت خود خاصه در هندوستان پیدا ساخته بود
می دانست درانزمان که کارگزاران دولت مدراسیه در پیش
بردن منصوبه برسته خویش تفکّر وتامّل ها داشتند که چگونه آنرا بکار
درآرند قدیم منصبداری فرانسیسی ازجنود کمپنی فرانسیس درانجا
رسید، وچنان وانمود که ازقبل آن کمپنی بروحیفی رفته اکنون آمده است

و میخواهد نادر سلک چاکران انگریزی منسلک گردیده
برمدافعه و شکست حیدر علی خان همت برگمارد مقصدی که سیاح
جراح مطمح نظر داشت برو دانموده شد، او در جسارت نمودن
براتمام این کار دشوار و ایستادی نکرد چنانچه درخواستش رقم
قبول یافت و چنان وعده کرده شد که اورا منصب جلیل لفطنط
کرنیل داده خواهد شد بران سپاهیان که از نزد حیدر علی خان گریخته
خواهند آمد؛ از بهر اظهار توثیق اعتماد دولت مدراسیه برآن منصبدار
صنادیق و خواسته های گرانمایه او بخانه گورنر برده شد چنانچه گورنر
آنهمه آشیارا در حجرهٔ خاص خود نگاه داشت و تا حیدر علی خان ازین
سازش هیچگونه بوئی نبرد جاسوس نو به پانديچيري رفت
و در انجا از بهر وثوق تمامي آشنايانش چنان اظهار کرد که من عزیمت
ملازمت حیدر علی خان میدارم، چنانچه چندین منصبداران و نوجوانان
گفتند که ما نیز همراه شما خواهیم رفت او درین خصوص هوشیاري را
کار فرمود که نامهای این جماعه در فردي برنگاشته بگورنر مدراس
فرستاد و خودش پانديچيري را گذاشت و او می پنداشت که
شکایت نامه گورنر انگریزي به پانديچيري خواهد رسید چنانچه
گورنر فرانسیس برسیدن این شکایت نامه آنجماعه را
که فرد اسامي ایشان فرستاده شده بود بنزد خود طلبید و از
ایشان عهد گرفت برایکه بی اجازت او از پانديچيري نروند؛ جاسوس

مسطور که باعلام آن پرداخته بود طی مسافت بآساني می نمود زیرا که این کشور
در تصرّف انگریزان بود در عرصهٔ قلیل بلشکرگاه کرنیل عود در
حوالي اهتور درآمد دو روز در انجا مقام کرد و چون آن لشکر بعزم
تلاقي با عسکر جنریل اسمتھ روانه شد او در اهتور رفت
و اظهار ساخت که نزد حیدر علي خان میروم ؛ را هبر و چیزهای
ضروري که او درخواست کرد همه مهیّا کرده شد تا آنکه پیش
حیدر علي خان در رسید و سپهدار جیش فرنگستاني که در معسکر
حیدري بود بهواخوهي او درآمد ؛ و وصول او را از اتّفاقات حسنه
برشمرد ، و دلشاد گردید که او را رفیقي شفیق بدست آمد بنا بران
در پیش کردن هرگونه آثار دوستي و حرمت او قاصر نگردید ؛
جاسوس مذکور در اوّل وهله چنان وانمود که پیشکشهای سرلشکر
موصوف را باشکر و سپاس دلي پذیرفت ولیکن بعد چندی
بملازمت رضا علي خان که او را از دیرباز می شناخت و بپاس اهل
خاندانش غایت اعتماد برو میداشت بشتافت ؛ رضا علي خان
او را پیش حیدر علي خان برد ؛ ولیکن نواب والا فطرت اگرچه
سپاهی فرانسیس را همواره با دلخوشي تمام متلقّي می گردید باوي
آنچنان اظهار بددماغي نمود که حاضران ازان استعجاب کردند ،
زیرا که میر مخدوم علي خان او را در سرکردگي سواران فرانسیس
هنگامیکه او سپاه را از چهنجي به پانديچیري میکشید دیده بود

و بتوبیق تمام بد دلي و نامردي او را خاطر نشین نواب بهادر ساخته ، بنابران این معني از حیّز قیاس بیرون بود که کسی نواب را بر ان آوردی که اورا باکرام و دلجوئي پذیرفتاري نماید از رهگذر و ثوقی که او بروایت میر مخدوم علي خان داشت ؛ بدین سبب جاسوس مذکور بمرتبه منصبداري آن رساله هزّاران که در انزمان از وجود کپتان خالي بود برداشته نشد چون زنهار در مخیّله سپهدار موصوف صورت نمیگرفت که مردي اهل خانواده وعزّت ، خداوند ذمیمه جبن و نامردي تواند بود ، چنان پنداشت که مگر مخدوم علي خان بي وجهي موجّه اورا از نظر نواب حیدر علي خان ساقط گردانیده است پس از آمدن او بچندروز جنگ ترنامليي صورت گرفت و منصبداران رساله های سواران باجازت سپهدار خود که بفرمانفرمائي توپ خانه اشتغال میداشت خواستند تا جاسوس مذکور را بسرکردگي خود در هنگام جنگ بردارند ؛ او ازین کار سر برتافته همواره عقب نواب حیدر علي خان می ماند نواب درین زمان اورا بر اسپ یکی از جماعه هزّاران سوار دیده فرمود تا اورا بدل آن اسپی دیگر از آن یکی از جماعت پندآره که حالي کشته شده بود بدهند واین خفّتی عظیم بود که به نسبت او بعمل آمد ؛

هنگامیکه لشکر حیدري از سنگومن روانه شد تا درمیان کبیر پیتّن و وانمباري رحل اقامت اندازد بسبت طغیاني رود پالر

سپهدار حیدری درنگ نمود درینزمان نواب بهادر خبر هنگامهٔ
که درمیان هزاران دودرا گونان پدید آمده بود اورا فرستاد تفصیل
این اجمال آنکه این هر دو جماعه از گرفتن مشاهره که برحسب
معمول بدیشان داده میشد سر برتافتند و براین معنی اصرار کردند
که بجای سکهٔ زرّین سکهٔ سیمین داده شود زیرا که درینصورت
دو نیم روپیه دریکماه بدیشان عائد میگردید و چون ازینگونه
هنگامه پیش ازین گاهی صورت نگرفته بود سپهدار مذکور
جهت فهمانیدن ایشان واقعه جنگ پسین را که ایشان
عنقریب باخته بودند دستاویز توبیخ و سرزنش خود ساخته
چنین گفت همانا جای شرمساریست که درباره پذیرفتن مزد راه
قدح می پویید و درباره پیدا کردن استحقاق آن نمیکوشید؛ چنانچه
ایشان ازین سخن رنجیده شده شامگاه همان روز باهیئت
مجموعی بایراق و شمشیرهای خود بمعسکر رام چند مرهته رفته
درخواست خدمت نمودند بشنیدن خبر ارتحال ایشان
سپهدار موصوف باجماعه سپاهیان تناور بدنبال ایشان
برشتافته رام چند که از ناخوشی نواب حیدر دل احتراز لازم
می شمرد فرمان داد تا ایشان لشکرگاه اورا واگذارند؛ پس
ایشان خورا از انسو مانده وازینسو رانده یافته منتظر ورود سپهدار
مذکور ماندند و آنگاه بفرمان او اسلحه خودرا برزمین تسلیم پیش

اونهادند و او چندروز ایشانرا مقیّد داشته باز بحال نمود، و این امر بفرمان نواب عطاپاش خطاپوش صورت گرفت؛ منهیان از ویلور بحیدر علي خان و از سنط طامس بسپهدار موصوف خبر آوردند که انگریزان بنای نوعی از خیانت و غدر نهاده اند و فرار جمعی از فرنگستانیان که در لشکر حیدري اند مطمح نظر ایشان است. بمجرّد شنیدن این خبر در مخیّمه سپهدار موصوف گذشت که ازین به تدبیری نیست که تمامي سپاه فرنگستاني را پیش خود خوانده بصلیب مسیح و کتاب پاک ایشانرا سوگند دهد تا به دیانت و راستي بچاکري حیدري پردازند و هر خبر که برخلاف مصالح نواب بهادر و سپهدار مزبور بشنوند اعلام نمایند و زنهار بر واگذاشتن چاکریش جسارت ننمایند بدون آنکه ازو نخست استجازت نموده باشند،

انگریزي جاسوس در معسکر حیدري عمده یاري درین روزگار یافت و آن جرّاح سرکار حیدري و دوستدار شیو یلیئر دي کریسط بود زیرا که این مرد هنگامه دوست آرامش دشمن باقتضای طبیعت میلانی داشت بر کارهای پرخطر و بدل می خواست که خود را زبان زد جمهور ساخته باشد؛ چنانچه اینمرد بکارگزاران دولت مدراسیه پیغام فرستاد که او برتقدیر تعیّین عهده سرجیئن میجر بدوارتکاب هرگونه مهم خواهد نمود، ولیکن چون برحسب این بندش یا سازش

نمی توانست که بر سپاهیان که حالی سوگند خورده اند زور آرد یا اجبار
بر ترک ملازمت حیدری نماید، صورت حال بدراس برنگاشت؛
و از احوال کار خود اخبار نمود که این معنی اکنون ناگزیر پنداشته
می شود که چند پادری بنام جیسیوط که حالی در معسکر حیدر علی خان
می باشند در سرانجام نمودن این کار با ما یار گردند؛ و همانا این خود
قرین مصلحت خواهد بود که مکتوبی از نزد گورنر پانديچیری به پادریان
فرستاده شود که دران اشارت باشد بر اینکه این حضرات
مردم فرانسیس را فهمانیده بر آن آرند تا نوکری حیدر علی خان را
واگذارند و از میان معسکر انگریزان و ممالک ایشان متوجه
پانديچیری شوند و برایت و سپاه خود شان ملحق گردند؛
اکنون حال این پادریان دیانت توأمان باید شنید که چون
ایشان یکسر وظیفه خوار انگریزان بودند و هیچگونه معاشی یا قوتی
در هندوستان جز آنکه انگریزان بدیشان بخوشی خاطر بدهند
نداشتند، خود را مقید این معنی پنداشتند که بدان تعلیمات
و احکام که بدیشان فرستاده شده نیکو اشتغال ورزند؛ درین میان خطی
بدروغ ساخته از گورنر پانديچیری دربارهٔ عدم مزاحمت آمد شد چاکران
ایشان بسوی خانه های شان در بلده سنط جارج به حیدر علی خان
رسید چنانچه پروانهٔ در باب عدم مزاحمت مذکور از سرکار حیدری
بپادریان داده شد و بدینوسیله ایشان وکیل انگریزان شدند در فرستادن

رسل ورسائل انگریزان بسوی جاسوسان شان ودر همین اثنا
فرصتی شایسته می جستند ، تا فرمان انگریزان را بجا آورده باشند
ایشان پنهانی آن مکتوب بدروغ ساخته گورنر پاندیچیری را
بسپاهیان فرنگستانی از بهر باز گردیدن وانمودند و گفتند که ایشان
منع کرده شده اند که آنرا بسپهدار وانمایند بلکه گورنر بما فرستاده
است تا سیجیانرا بران آریم که ایشان چاکری امیر محمد یانرا
واگذارند ؛ وچون این حضرات از ائمهٔ دین بودند سپاهیان
وانمودند که حلف وسوگند ایشان درخصوص مرد بی دین هیچ وقعی
ندارد وزنهار بنقض آن ایشان عندالله مواخذ نخواهند گردید ؛
درباره وانمودن پادریان اینگونه مکتوب بسپاهیان فرنگستانی
زنهار درحیز امکان کسی نیست که انکار کند زیرا که شهرت این امر
جهانگیر است وبسیار کسان که حالی در پارس دارالملک فرانس
می باشند بگواهی توثیق آن میتوانند نمود ودرین معنی شکی نیست
که مکتوب مذکور مفتعل یا ساخته بود زیرا که گورنر پاندیچیری
هیچ باعثه یا حجت بران نداشت که آنرا از سپهدار فرانسیسی
پوشیدی زیرا که آن سپهدار چندین خط از گورنر موصوف نوشته
دست خودش نزد خود داشت که هرگونه شبهه جعل یا ساختگی
بدان از اله می توانست نمود ؛ الغرض پادریان جیسیوط درین
معامله بخدمتگزاری انگریزان پرداختند وسه پادری پرطکیشان همراه

کارخانه دار انگریزي که با پیغام آشتي و صلح بدراس میرفت روانه ساخته شدند ؛ هنگامیکه پیشوایان پرطکیش در ویلور رسیدند و پادریان جیسیوط آن خطوط را بجنریل اسمتھ و گورنر آنمقام دادند ایشان خیلی متحیّر شدند ازین که آن ائمّه دین بدینگونه رسالت اشتغال ورزیده اند خاصه بدریافتن اینکه آن معامله اتّفاقی نبود بلکه قدیمي و گرانمایه ؛ پادریان جیسیوط این واقعه را ترسان ولرزان بیان میکردند و میگفتند که ایشان درین امر بی گناه اند و زنهار ازان سازش که بررغم آن امیر که ایشان زیر بار گران احسان اویند بعمل آورده شده خبر ندارند ؛ الحق حیدرعلي خان هنگام روانگي ایشان بطریق خرج راه بهریک سه صد روپیه عنایت کرده بود ؛ واگر خواسته بودي در دست قدرت او بود که ایشانرا بدان سیاست و تعذیب معذّب گردانیدي که این ناکسان سزاوار آن بودند ؛

چون حیدرعلي خان به کبیر پیتّن مراجعت نمود جنریل اسمتھ و انمباري را که سپاه حامي نداشت بتصرّف خود درآورد ، ولیکن ازرهگذر انتظار یکه از بهرفرارسیدن ساز و سامان جنگي و اذوقه که ازراه دورمي آمد میکشید نتوانست که بتعاقب حیدرعلي خان پردازد ، و دشواري فراهم ساختن چارپایان بارکش و گردون بدان مثابه بود که او را ضرورت افتاد که پاره از لشکر خود ازبرای

آوردن رسد پیش فرستند، علت تاخیر درکار و بار جنریل
اسمتهاز دست رفتن همگی ساز و سامان جنگی واذوقه و ذخیره
لشکری بود که در انبور بتصرف حیدر علی خان درآمد ؛
اکنون دولت مدراسیه برحسب وعده خود جمعیتی از سوار
وپیاده نگاهداشت و بنام سپاه اجنبی ملقب ساخته زمام سرکردگی
آن بدست جاسوس فرانسیسی که در معسکر حیدر علی بود سپرد
وشیویلیئر دی کریسطر اداروغه آن ساخت ؛ واز بهر اختصار این
روایت نفرت زا درین مقام گفته می شود که کار این سپاه نو نگاه
داشته برحسب خدایع پنهانی شیویلیئر نهمین از بهر ایذای حیدر علی خان
بلکه از بهر کشتن نواب موصوف بکار برده بود بکجا انجامید ، مطمح نظر
آنمسکینک در عین افزایش آن جمعیت یکسه بر باد رفت آنانکه
بسوی پاندیچیری یا دیگر مقام از بهر نگاه داشتن مردم رفته بودند
راز اپشان فاش گشت و همگی سواران نو بسوی پاندیچیری
گریختند یا بحیدر علی خان ملتجی شدند وحیدر علی خان اسپهای ایشانرا
که آورده بودند بقیمت بخرید اگرچه آنرا از نزد نواب خطا بخش دزدیده
بودند سرگروه سیه بخت این سپاه اجنبی برحسب کردارهای
خود از صاحبان انگریز که از بهر خدمت شان دست از
همگی امانت و دیانت شسته بود در محکمه لشکر انگریزی
بسیاست رسید که جبانست وبدل وناشایسته سر لشکری

چنانچه اورا از لشکر بیرون راندند و شیویلیسر که محرک این سلسله نا هنجاری شده بود مبتلای بند و زندان گردید؛ حینیکه نظام علی خان (چنانچه بالا گفته شد) از حیدر علی خان جدا شده متوجه کرّه گردید دیوان مدار المهام دولتش رکن الدوله بنواب محمد علی خان که باوی قرابت برادری داشت برنگاشت که من بجد و جهد تمام نظام علی خان را بران آوردم که از حیدر علی خان مفارقت گزید و اگر آن برادر و جماعه انگریزان درخواسته باشند من بعنوان سفیر مختار بمدراس می آیم تا در انجا حسب دلخواه شما عهد و میثاق بسته شود؛

بمجرد شنیدن این پیغام سرّت اتّسام گورنر و اهل کونسل بزودی باعلام آرزوی خویش بدیدنش در شهر خود پرداختند؛ چنانچه رکن الدوله ورام چندر سردار مرهته که یکی از معتمدان نواب نظام الدوله بود باکمال شان و شکوه روانه مدراس و در انجا باغایت تمکین و احتشام پذیرفته شدند و هر روز بوا نمودن عجایب جدید فرنگ سرور و باهدای تحایف گرانمایه مخصوص گردانیده؛ اکنون وکیلان بلند پایه عهدنامه را که متضمن بود بر قایم و راسخ گردانیدن نظام علی خان محمد علی خان را بر نوّابی آرکاٹ و مالکیت هر بوم و برکه او میدارد بدستخط خویش موکّد ساختند نیز از طرف نظام علی خان سرکارات

چهارگانه شمالي سليپتن و آنشهر بزرگ خودش را برانگريزان بطريق عطيه مقرر ساختند ؛

سپس دوتا کونسلي از مدراس بحيدرآباد پيش نظام علي خان بعهده سفارت روانه کرده شدند و نظام علي خان ايشان را باکمال اعزاز و اکرام مصحوب هداياي ثمين و تحايف گرانبها از بهر خودشان و از بهر گورنر مدراس رخصت فرمود ؛

مورارراو سردار مرهته خداوند خطه کوچک آن طرف سرا باجمعيت دوهزار و پانصد سوار و سه هزار پياده بحالت شکسته بسته بمعسکر انگريزي پيوست زيرا که انگريزان درين روزگار از هر جا کمک و معونت استدعا کرده بودند ؛

سعي نمودن جنريل اسمتھ بمصالحه کردن باحيدرعليخان ونا کام گرديدنش دران ؛

جنريل اسمتھ که از چگونگي مملکت و کيفيت جنگ حيدرعلي خان نيکو آگاه بود بسيار کوشيد تا کونسليان مدراس را برآن آرد که پيغام صلح حيدرعلي خان را بقبول متلقي گردند ؛ امّا ثمري نبخشيد بنابران برارباب کونسل چنان وانمود که راي من درين خصوص اقتضاي آن ميکند که بجاي تلف کردن اوقات درمحاصره قلاع در تعاقب و تنگ فشردن افواج حيدري تا توان بايد کوشيد

اگر او قصد مقابله نکند و کناره گیرد در انصورت بعضی از قلاع نامی او محاصره کرده شود چنانچه شهر بنگلور دارالملک صوبهٔ خوش دغرم درخور آنست که بر محاصره اش همت برگماشته شود ولیکن کارگزاران دولت مدراس براین معنی تصمیم نمودند که تمامت بوم وبر را که بیرونسوی گهاتهایا سلسله جبال بزرگ است تسخیر باید نمود، بنابران بجنریل مذکور بحد فرمودند تا لشکر خود را دو بهره کند یک بهره را بسرکردگی کرنیل عود واگذارد تا او بمحاصره و تسخیر تمامی قلاع که درمیان او دیه واقع است پردازد و به بهره دیگر خود شیخ حیدر علی خان را مشغول جنگ و جدال دارد؛

جنریل اسمتھ بدین فرمان کاربند شد و آنچه مطمح نظر او بود بوجه احسن سرانجام پذیرفت کرنیل عود بسیاری از مواضع را بتصرف خود درآورد از ینرو که حارسان اکثر این مواضع از آداب حرب وضرب بهره نداشتند و ازین جهت که جهازات حیدری در انزمان در ملک گوئه اقامت داشت دست تطاول ایشان ازان کوتاه ماند وقوع این فتوحات سرمایهٔ غایت نازش و برخود بالی گورنر و کونسلیان مدراس گردید خاصه هنگامیکه گوشگزار ایشان گشت که هشت هزار مردم جنگی جهازی از بنبئی در منگلور فرود آمده آن مکان نامدار را تسخیر نموده اند و سه صد ضرب توپ در انجا یافته شد؛

سرکرده این لشکر چنان انهانمود که اکنون هرچه زودتر اد میخواهد

که لشکر بر سر حیدر نگر کشد زیرا که او میداند که هیچ چیز سنگ راه او نخواهد گردید و آنرا سنجر خواهد ساخت و بیشمار خزائن و دفائن حیدری که در انجا ذخیره کرده شده است بدست خواهد آورد؛

این خبر فرحت اثر بذریعه یکصد و یک شلک از قلعه سنط جارج گوشگزار خلایق نموده و روایت تسخیر منگلور در معمورات فرنگستانی در هندوستان و دیگر بلاد و دیار بمعرض اعلام و اشتهار در آورده شد؛

اعداد حیدر علي خان از بهر مدافعه جیش بنبئي و تهیّه انگریزان درین زمان بر استخلاص بنگلور؛

چون خبر فرود آمدن جیش انگریزي به منگلور بحیدر علي خان بفور رسیده بود بنابران بحکم ضرورت بزودي در صدد مدافعه این لشکر گردید زیرا که مرکزي بهره مملکت کنړه که عنقریب در قبضهٔ تصرّف حیدري درآمده و از ر هگذر وضع خاص کوهستانیش که از دستبرد اعادي محروس پنداشته شده در حمایت و حراست آن تمامتر اهتمام نرفته بود بنابران بدان افواج که در بنگرد سرا و سریرنگپتن اقامت داشت فرمان میرسد که بر جناح استعجال بصوب کنړه نهضت نماید و جناب طیپو سلطان بسرکردگي سه هزار سوار خونخوار بطریق هراول پیشتر می شتابد حیدر علي خان

بهادر خودش با سه هزار نفر از تناوران و بهره از توپخانه و قریب
دوازده هزار سواران گزیده اش روانه آنصوب گردید و بقیّه
افواج را بسپهسالاري مخدوم علي خان باز پس گذاشته بدو فرمان
داد که هردو لشکر انگریزي را در تشویش و پریشاني میداشته باشد
تا تیزتگي ایشان بکند پائي گراید ولیکن ز نهار خود را عرضه اخطار
جنگ نکنند ؛ جنریل اسمتھ بمجرد استماع خبر روانگي حیدر علي خان
پیغام محاصره نمودن بنگلور بکونسل مدراس فرستاد و چون ایشان
سرمست باده فتوح منگلور بودند پیغام او را قبول نمودند ، ولیکن
ازینرو که تسخیر منگلور را از مهمات گرانمایه می شمردند بنابران
عزیمت نموده شد که کرنیل کال سرکرده انجنیران در سر براه کاری
این مهم کوشد ؛ و تا او زیر فرمان جنریل اسمتھ نبوده باشد دران
لشکر بنای کنگاشي نهاده شود که ارکان مقوّم آن این سه رکن
رکین باشند نواب محمد علي خان و کرنیل کال و سطرماکس
و این دو پسین از کونسلیان مدراس بودند و با جنریل اسمتھ
تمامي امور وابسته این مهم را فیصل میکردند ؛ و از بهر احتیاط درینباب
که اینچنین اصحاب جلیل القدر در آنچنان مهم گرانمایه نسبت
بدولت انگریزیه مورد غم و غصّه از جهت عدم فیروزي یا ناکامي
نگردند در تهیّهٔ ساز و سامان قلعه کشائي اهتمام تمام بکار رفته چنانچه
شانزده ضنپاره یا غباره و سي و سه توپ کلان و پنجاه ضرب

کوچک و دیگر چیزهای وابسته جنگ همراه ایشان نموده شد؛
وچون این آلات جنگی را مسافت هشتاد فرسنگ بایستی
قطع کرد تا به بنگلور برسند و دستیاب نمودن نرگاوان بارکش
دشوار چندین منازل مقرّر کرده شد که دران انتظار نموده شود
تا آنزمان که همگی اسباب محاصره مهیّا و آراسته گردد؛

بلغل برگرفتن جنریل اسمتھ بعض قلاع حیدری ومسترد گردانیدن مخدوم صاحب آنرا بهمان گونه دغل؛

جنریل اسمتھ متصدّی این معنی گردید تا چندین قلاع را که در اثنای
راه بود سنخر نموده راه را بهر رسد از خار و خاشاک مصفّا سازد؛
یک قلعه را ازین قلاع جنریل اسمتھ بعیّاری و دغل برگرفته
تفصیلش اینکه جاسوسان جنریل موصوف هرکارهٔ میر مخدوم علیخانرا
گرفتار کردند که مکتوبی بقلعه دار آنجا می برد متضمّن اینکه آخر شب
کمک پانصد سپاهی بدو خواهد رسید و او را پر محتاط باید بود که
آنمکان در معرض اخطار محاصره است چنانچه جنریل آن مکتوب را
بجنسه بدست هرکاره خودش که از خصوصیات لشکر حیدری
نیکو آگاه بود و اسپرد تا بدان قلعه دار رساند و زبانی خاطرنشین
او کند که کمک حالی میرسد و در اواخر شب جماعتی از لشکر
انگریزی بدانجا رسیده قلعه را بتصرف خود درآوردند؛

چون مخدوم علي خان ازين رو داد عيّارانه آگاه شد پس از چند روز
از همان پيمانه بر حريف پيمود كه او بروي پيموده بود؛ يعني او
سواران هندوستاني را كه درميان شان چندين كس برخت
و ساب كبود مانند دَرا گونان انگريزي ملبّس بودند فرمان داد
تا خود را درميد انگاه آن قلعه وانمايند؛ و يكي از ايشان نزد سردار
آنمكان فرستاده شد تا بزبان فصيح انگريزي بدو وانمايد كه جمعيتي
گران از سواران حيدري بتعاقب شان سخت پرداخته
بودند بناچار ايشان گريخته تا سواد اين مكان رسيده اند و سركردهٔ
رساله مرا پيش شما فرستاده بالتماس اينكه دروازه قلعه را
مفتوح داريد تا ايشان بسلامت بقلعه درآيند؛ و چون
اين رسول يكي از دَرا گونان انگريزي بود كه با اسپ خود از نزد
ايشان كناره گرفته ملحق افواج حيدري شده هيچ بدگماني ازان
برنخاست؛ و همانزمان جمعيّت كلان از سواران در رسيد
و رسالهٔ ساختهٔ انگريزي شتابان رفته يك دروازه قلعه را كه
مفتوح بود متصرف گرديد و تمامي سواران را اندرون قلعه راه داد؛
كرنيل عود برحسب تعليم اصحاب كونسل چندين قلعه را
محاصره نمود وليكن در آخر از رهگذر قلّت سپاه كارش بتشويش
و تحيّر كشيد بنابران بكونسل مدراس از بهر كمك جديد
برنگاشت؛ و بمحاصره دار ماپوري اشتغال ورزيد و قلعه دار آن

مردی بود دلیر بنام پاینده خان در حمایت قلعه نیکو کوشید و زنهار
ببرد اشتن علم سپید که نشان استیمان است تا آنزمان
که دیوار شگافته و خندق انباشته نشده بود جسارت ننمود
وکیلان او نزد کرنیل عود رفته بودند او بدیشان هیچ شرط دیگر پیش
نکرد بجز اینکه قلعه را واسپارند ؛ چون وکیلان مجاز نبودند که برد و قبول
چیزی بدون استرضای قلعه دار اقدام نمایند بسوی قلعه مراجعت
نمودند و در آنزمان اکثر سپاهیان نگاهبان قلعه بر دیوارها و رخنهای
حصار منتظر بودند چون ایشان را دیدند همگی شان بر ایشان
هجوم آوردند تا دریابند که چه خبر آورده اند در همانزمان سپاه انگریزی
از خندق برجسته در رخنهای حصار برآمدند و عقب ایشان دیگر
مردم رسیدند و تمامی سپاهیان محافظ و قلعه دار و پسرش
و دیگر منصبداران را به تیغ بیدریغ کشتند همین دوازده تن از
توپچیان فرانسیسی بسفارش افیسران انگریزی جان بسلامت
بردند این یورش در آنزمان صورت گرفت که نشان سپید
در رخنه حصار بود در اینجا روایتیست که لشکریان کرنیل عود بسیار
آشفته شده بودند که در هیچ جا ازین مواضع مفتوحه اموال غنیمت
بدست ایشان نیفتاده زیرا که حیدر علی خان ساکنان قلعجات را
فرمان داده بود تا آنرا واگذارند و تمامی خواسته های شان با خود ببرند
و همچنین با پاینده خان قلعه دار فرمان رفته بود که سپاهیان بجز رخت

ضروري پوشيدني باخود ندارند ونيز ميفرمود که چون فرنگستانيان بطمع غارت جنگ ميکنند نميخواهم که ايشان برکام دل خود فيروز گردند؛ اين معني بآساني ميتوان دريافت که کرنيل عود و ديگر منصبدارانش چرا سپاهيان خود را ازين سنگدلانه قتل و خونريزي منع نکردند زيراکه اين يورش بدون فرمان ايشان صورت گرفته بود؛ از بهر انتقام ستديدگان دارماپوري پس از چندي مخدوم علي خان بقتل عام جماعتي از سپاهيان انگريزي درميدان ويلور فرمان داد؛ وحيدر علي خان آنچنان کينه و عداوت سخت نسبت بکرنيل عود در دل جاداد که ميخواست بتخصيص برجيش او حمله آرد و دام فريب براهش درچيند الحق اگر آن سپهدار دربند کمندش مي افتاد احتمال قوي بود که از دست آن انتقام کش مبتلاي سخت سياست ميگرديد؛

پس از تسخير دارماپوري کرنيل عود افواج خود را برحسب فرماني که از ديوان مدراس بدو رسيده باجنود جنريل اسمتھ ملحق گردانيد آن سپهسالار پس از حراست و حمايت طريق رسد بسوي بنگلور نهضت نمود و چندين دژ و قلاع قريه را برگرفت ازانميان کولار و هسکوته بود و بدان نظر که هسکوته راذخيره گاه از بهر محاصره مقصود سازد در تحصين و توثيق آن نيکو کوشيد؛

رسیدن وکلای سکّان دیونهلّي پیش جنریل اسمتھ ازبھر
طلبیدن خط امان وسلوك جوانمردانه آن سپهسالار بدیشان
وشاد گردیدن حیدر علي خان باستماع آن روداد ؛

هنگام رسیدن جنریل اسمتھ به اسکوته وکلای سکّان دیونهلّي
بنزدیک او آمدند و مبلغی خطیر بطریق خراج پیشکش او ساختند
و گفتند که این قصبه وقلعه مولد حیدر علي خان است و بشرف
میلاد نواب فرخنده نهاد مفتخر و ازین رهگذر آن بقاع و دیار
بگوناگون عنایات و دستوریها ازان امیر دولتیار اختصاص داده شده ،
جنریل بپاسخ ایشان گفت که من بتقدیم مراسم اعزاز
و اکرام سقط الراس آنچنان رئیس مبارک اساس بطیب
خاطر اولا میکوشم تا دیگران درین کار بمن اقتدا نمایند ، چنانچه خط امان
که پشت پناه آن قصبه و اعمال باشد بدیشان بخشید و زر پیشکش
که ایشان آورده بودند بدیشان انعام فرمود و بتاکید فرمان داد تا هیچ
متنفّسی از لشکریانش بدون اجازت دران مکان نرود ؛

این سلوك جوانمردانه که از جنریل اسمتھ بوقوع آمد آن وقعت
و عزت را که در دل حیدر علي خان نسبت باو از دیرباز بود
دوبالا گردانید ؛ چنانچه در شکرانه این دو تا راس اسپ خاصه
مع زین مرصّع بدو فرستاد و دریوزه قبول ازو نمود ؛

سپهسالار افواج بنبئي پس از تسخير منگلور چنان تصور نمود که اکنون از برای او هیچ چیزی باقي نمانده است جز اینکه بحیدرنگر کوچ کند و آنرا بتصرف خود درآرد چنانچه این معني باعلام کونسل مدراس پرداخته بود و اگرچه مردم بدو گفتند که از منجا تا بحیدرنگر شصت فرسنگ راه است و این راه دران بوم و بر میگذرد که یکسر جنگلستان پر از درختان متشاجر و کوهستان و انهار است خاصه تقرب بحیدرنگر عقبات دشوار گذار بسیار دارد با این همه در عزیمت او فسحی پیدا نیامد و در اعداد ساز و سامان آن مهم سرگرم ماند و لشکرش دران زمان مضرب خیام خود بیرون دروازهای منگلور داشت؛

گرم و گیر افراسیدن طیپو سلطان و شکستن جیش اعادي بیخبر و با سیري گرفتن اکثری از ایشان و آمدن حیدرعلي خان شامگاه روز فیروزي و در بر مهر گرفتن فرزند کامگار و سرشك شادي فرو ریختن از چشم گهربار بر سم نثار؛

طیپو سلطان بدان جوش و خروش که نوجوانان پردل در راه تحصیل نام بلند می دارند از بنگلور بشتافت و بزودي در سرزمین کنره رسید، ساکنانش که مبتلای فزع و بیم از تقرب غنیم بودند بقدوم فرزند ارجمند فرمان فرمای خویش باغایت اعتماد و وثوق

که ورود دش سبب نجاح وامان از هرگونه بلا و تاوان خواهد بود
پیشش دویدند؛ از علالاوا ظهار بشاشت خلایق آنشهزاده را
عرق حمیّت آنچنان درجنبش آمد که بصوب منگلوربی درنگ
روان گردید و تمامی جنود حیدری را که از همه اقطار مملکت
فراهم آمده واو آنرا در اثنای راه یافته بود فرمان داد که در عقب وی
بشتابند سلطان موصوف بسرعت تمام روبروی معسکر
انگریزی رسید و بشکریان انگریزی سهمزده و هراسان گردیدند
ودرمیان ایشان هنگامهٔ پیدا گردید و سلطان بدون آنکه بیارامد
براعادی اقدام نموده یتاقداران را بازپس راند و برلشکر غنیم
تاخت آورده تمامتر بشکست و تادروازه بتعاقب گریختگان
پرداخت سوارانش بافراریان درآمیخته داخل شهر گردیدند
سهزار سپاه حیدری حالی فرار سیده دیدند که خیمه های انگریزی
یکسراز مردم خالیست درعین شگفت دست بتاراج وغارت
گشادند و هرچیزکه در معسکر و شهر یافتند بیغمار بودند این خرابی و تباهی را
شهزاده جایز داشت از بهر سیاست ساکنان شهر که در مقاومت
با اعادی نیکو نکوشیده بودند؛ و هزیمت انگریزان درین یساق
آنچنان سخت و بزرگ بود که کمتر از اعادی آنقدر فرصت یافتند
که بسوی جهازات ازین بلای ناگهان پناه جو گردند و خود جهازیان
ازین آفات ناگهان ترسان ولرزان بودند، از مشاهده گریز

و فرار اعادي نيران انتقام سپاهيان حيدري فرنگستانيان و هندوستانيان هردو آنچنان در اشتعال آمد که بزودي بر جهازات سوار شده سه تا مرکب ساز و سان لشکرکش انگريزان را بکمند تسخير درآوردند ؛ وبقية السيف لشکر انگريزي گرفتار شدند يکي از ين اُسارا جنريل لشکر بود ديگر چهل و چار منصبدار و ششصد و سي سوار انگريزي و قريب شش هزار سپاهي هندوستاني باضميمه اسلحه و آلات و ساز و سامان لشکري ؛

اين فتح نامدار که دولت حيدري بدان فيروزمند گرديد پس از تسليم منگلور بهشت روز صورت گرفت باعث هزيمت اينکه تا عرصهٔ يکماه جنريل انگريزي بدان مداخل خاص که تقرّب غنيم ازان محتمل بود منهيان را نفرستاد که از نزديک رسيدن اعدا آگاهي بخشيدندي ؛

حيدر علي خان روز وقوع فيروزي شامگاهان در انجا رسيد و پسرش سلطان موصوف بزبان اجمال مثل جوليس قيصر دين سه کلمه رفتم و ديدم و برگرفتم صورت حال را تقرير نمود ؛ ميگويند که حيدر علي خان هنگاميکه فرزند عزيز خود را در بر مهر کشد از غايت نشاط سرشک شادي از ديده بارد ؛

داوري راندن نواب حيدرعلي خان برتاجران پرطكيش كه باوجود بودن شان از رعاياى نواب اعانت انگريزان نموده بودند ؛

چندين تُجّار از طبقه پرطكيشان كه در منگلور ازمدّت مديد مقام داشتند درين عهد جنگ و پرخاش از مشاهده بكام دل فرود آمدن افواج انگريزي از جهاز در خشكي وانتزاع جنريل اسمتھ و كرنيل عود چندين قلاع ومحال ازآن نواب حيدرعلي خان چنان تصور كرده بودند وقرين قياس شمرده كه انگريزان اكثر بهره از ممالك حيدري برخواهند گرفت ولااقل منگلور در تصرف ايشان خواهد ماند بنابران ايشان باجنريل انگريزي آنچنان راه موالفت و هواخواهي پيمودند كه از حزم وهوشمندي بمراحل دور باشد وباوي عهد و پيمان كردند كه ايشان دراعداد اذوقه وسامان ضروري لشكر خواهند كوشيد ؛ بمجرد رسيدن اين خبر از بارگاه حيدري باحضار ايشان فرمان رفت تاهمراه سركردگان كارخانه پرطكيشان وپيشوايان هرسه طبقه دين مسيحي كه در منگلور بودند نزد اوحاضر شوند آنگاه ازان سركردگان وپيشوايان پرسيد كه مسيحيان بچه نوع سياست فرمان مي دهند برآنچنان مردم كه باوالي وفرمانفرماى خود راه خيانت پيموده بياريگري دشمنانش مي پردازند ، ايشان بدون تردد وانمودند كه چنين

جریمه استحقاق قتل دارد ؛ حیدرعلي خان جواب داد اینچنین داوري برایشان نمي رانم که شریعت ما بدین سختي فرمان نمیدهد ؛ ولیکن چون ایشان بدین هواخواهي و خدمت خود را از طبقه انگریزان پیداساخته اند مال وخواسته ایشان از آن انگریزان خواهد بود و خودشان زحمت بند و زندان خواهند کشید تا آنزمان که من باآنقوم مصالحه کنم ؛ حیدرعلي خان از پس قضاوداوري وحمایت وحراست منگلور از بهررفتن بنگلور بزودي خودرا آماده گردانید ؛

در اثنای غیبت حیدرعلي خان جنریل اسمتھ فرصت یافته توپخانه وساز وسامان جنگي را دستیاب ساخت ومحمدعلي خان و اصحاب کنگاش نیز باساز وسامان موفور فرارسیدند ؛ و این ساز وسامان بجز گوناگون شراب نبود ؛ ولیکن پس از اعداد و تهیهٔ اسباب اینمعني معلوم شد که ذخیره بزنج وگندم بدشواري تامدت محاصره وفاتواند نمود ؛

افواج حیدري در تصرّف نمودن آن قلاع که درحمایت سپاه رسد بود که ازآرکاٹ می آمد اشتغال می داشت وامکان نبود که سپاه حامي رسد باشکرحیدري مقاومت توانستي نمود و جنریل اسمتھ را درین هنگام ناگزیر بود که جنود خودرا از بهرمحاصره وحمایت هسکوٹه که تمامي ذخایردرانجابود بیعت نهاده شده بود درزیرفرمان خود نگاه دارد ؛ مرار راو سردار مرهٹه با ارباب کنگاش گفت که به محاصره

کوچک بالاپور که قلعه ایست بر مسافت ده فرسنگ از بنگلور و سه فرسنگ از سانور مرز بوم افغانان اولاً باید پرداخت اگر بالاپور بتصرّف مادر آمد از ملک خودم یا از سانور و بوم و بر آن هرقدر برنج و گوسپند که مطلوب باشد دستیاب توانم نمود این رای سردار مرهته بتحسن اهل شورا آمد و جنریل اسمتهه هسکوته را گذاشته بالشکر خود روانه منزل مقصود گشت و جمعیتی از سپاه از بهرنگاهبانی قلعه و ارباب کنگاش محمد علي خان و کرنیل کال و سطرماکیس را در همانجا واگذاشت ؛

توجّه نمودن نواب حیدرعلي خان بسوی هسکوته و بوانمودن اعداد اسباب تسخیر آن محمد علي خان را پریشان خاطر گردانیدن و خوانده شدن جنریل اسمتهه تا او را صحیح وسالم بمدراس رسانند ؛

نواب حیدرعلي خان که در دنبال جنریل اسمتهه روانه شده گاهی باسواران و گاهی باتوپخانه در تشویش افزائش اشتغال می نمود و آخر دانست که از حیّز امکان بیرونست که او را از آلت سازي پیش بالاپور ممانعت نماید بنابران خیام خود را ازانجا برکنده متوجه هسکوته گردید و هنوز صبح ندمیده بود که درانجا رسید ؛

وبران حمله برد وحوالي آنرا که پشته و خندق ساخته انگریزان بود
بدست آورد ؛ وسپاهیان فرنگستاني و هندوستاني راکه انگریزان
دربیمارستان آنجا مقیم گردانیده بودند برگرفت وچون میخواست که
بانذار محمدعلي خان که ازبد دلیش نیکو آگاهي داشت پردازد فرمان داد
تانرد بانها و دیگر اسباب یورش قلعه آماده سازند ؛ درین باب
خودش اهتمام می نمود وکارکنان را زرمی بخشید و سپاه خودرا بوعدهٔ
انعام گرانمایه دل میداد تاآنمکان راگرفته محمدعلي خان رااسیر گردانند ؛
مشاهده این اعداد وآماده سازي اسباب واخبار بعض اسیران
که ازحبس حیدري گریخته درقلعه پناه جسته بودند آنچنان برمزاج
محمدعلي خان دهشت وهیبت راستولي گردانید که برخلاف
آرای کرنیل کال برین معني اتفاق نموده شد که بجنریل اسمتھ
بزودي فرمان فرستاده شود که ازمحاصره بالاپور دست واداشته
بحمایت هاسکوته گرم وگیرابشتابد ؛
محمدعلي خان که ازمراجعت جنریل اسمتھ جاني تازه یافته بود ونمی خواست
که بار دیگر خودرا بدست حریف غالبش حیدرعلي خان اندازد
بسوی مدراس معاودت نمود وکرنیل کال نیز برین رای بادي
همداستاني کرد وخواست که همراه نواب محمدعلي خان روانه مدراس شود
وچون جنریل اسمتھ میدانست که بجز تمامي جنودش کافي نخواهد بود
که ایشان را از سطوات حیدري صحیح وسالم بمدراس رساند

بنابران بحکم ضرورت اسباب جنگي و اذوقه و ذخیره که از بهر محاصره بنگلور فراهم ساخته بود در اسکوته گذاشته باهمگي سپاه همراه ایشان روانه گردید؛ و حیدر علي خان زحمت بازپس گرفتن حصون و قلاع که انگریزان بجراست آن می پرداختند برخود جایز نداشته افواج انگریزان را تعاقب کرد و بحملات متوالي تشویش افزای آن گردید،

بازآمدن مرزا علي خان خسرپوره حیدر علي خان برقدم اعتذار پس از عصیان ملّت مدید باغوای بعضی از مردمان ناهنجار و پدید آمدن اسباب جمعیّت وشادماني پس از منجرشدن کار بتفرقه و پریشاني؛

دران هنگام که جنریل اسمتھ به محاصره بالاپور متوجّه بود از بهر حیدر علي خان یکی از اسباب شادماني صورت وقوع یافت که خسرپوره اش مرزا علي خان که بغاوت و عصیانش اورا بسیار مغموم گردانیده بود باقتضای نیک نهادي یا باستخفاف که از مادهوراو سپهسالار مرهته و دیگر سرداران آنقوم دیده همواره از تذکّر جریمه گذشته خود بغایت منفعل و پریشان خاطر میزیست و همواره در انتهاز فرصت شایسته پذیرفتاریش نزد حیدر علي خان می بود بنابران هنگامیکه نظام علي خان از مرافقت حیدر علي خان کناره گزیده و جنریل اسمتھ بجانب بنگلور به قصد

سنجیر آن لشکر کشید و حیدر علی خان بحکم اضطرار مصحوب
طیپو سلطان از بهر حمایت منگلور که دیگر جیش انگریزی بر و تاخت
آورده بود بشتافت او نیکو اندیشید که تمامی اسباب ناکامی
بر سر برادر بزرگوارش فراهم آمده بنابران بفتوای راستی و عدالت
بزودی بنگاهداشت افواج مشغول گردید و بسرعت تمام
بسرکردگی بیست هزار سپاه بوم و بر صوبه سرا و میسور را
طی کنان بمسافت دو فرسنگ از معسکر حیدری فرار سید
و با چند نفر از سوارانش تا محل یزکداران بیرونی معسکر حیدری
رفته نام خود را اظهر ساخته گفت که با مخدوم علی خان سخنی
دارد؛ خان موصوف از ناگهان شنیدن این پیغام متعجب
گردیده بملاقاتش بشتافت و چون آن جوان را دید
پرسید چیست که شما را اینجا آورد و مرزا جواب داد، آمده ام
تا هر قدر که در استطاعت من است با صلاح جریمه گذشته پردازم
و جیشی بسیار بهتر از ان جیش که نواب سکندر جاه را محروم ساخته بودم
آورده ام و سر خود را بخاک تسلیم پیش او می نهم مرا نزد او ببر خان
موصوف گفت خبر آمدنت اولا بحضور میرسانم مرزا فریاد
کرد از بهر خدا مرا ببر خان موصوف گفت پس من بیا چنانچه
ایشان بخیمه حیدر علی خان در آمدند امیرزاده بر پای حیدر علی خان
افتاد و او از خاکش برداشت و ببر در گرفت و فرمود که مرا

ازوقوع این امر شگفتی نیامد مگر فرقت تو بر من دشوار بود پس هر دو لشکر باهم پیوستند و آمدن مرزا را ابقال نیکو گرفتند ؛

درسه بهره منقسم گردانیدن حیدرعلیخان سپاه خودرا و حمله آوردن بر مدراس و سهمزده گردانیدن کونسلیان مدراس را ازین چالش وبکام دل آشتی غالبانه باایشان نمودن ؛

حیدرعلی خان پس از پیروی لشکر جنریل اسمتھ تا ویلور اطوار جنگ خودرا یکسر متبدل گردانید ؛ سواران خودرا در سه بهره منقسم ساخت سرکردگی یک بهره برخود گرفت و قیادت دو بهره دیگر بمخدوم علی خان و مرزا علی خان داد و بجز جماعه تناوران وکالیروان وکرناتکیان همراه خود نگرفت واین را نیز در سه بخش منقسم گردانید و این سه جیش سبک رخت و چابک در تمامی ممالک اعادی از تاخت و تاراج آنچنان آشوب قیامت برپا کرد که اهالی تمامت معمورات وکونسلیان انگریزی را در غایت هیبت و سهم مبتلا گردانید ؛ واین خود تماشائی بود دلخواه و شادی افزا مر تمامی فرنگستانیان را در هندوستان که ایشانرا انگریزان در فرصت قلیل کامگاری خویش آزرده کرده بودند ؛

* تفصیل آزردگی اینکه انگریزان ازگورنر پانڈیچیری درخواسته بودند که آنسواران فرانسیس را که از پیش حیدرعلی خان گریخته بپانڈیچیری رسیده اند باید که بااسپان که از نزد حیدرعلی خان دزدیده اند بدیشان حواله نمایند ؛ نیز انگریزان کارگزاران حکومت ترنکوبار را

کونسلیان مدراس لشکرانگریزی را بطریق حیدری در سه بهره منقسم ساخته بودند و جماعتی را از سپاه که قائدش کرنیل فریچمن که گاهی بمقابله حیدر علی خان نفرستاده شده بود فرستادند هنگامیکه این کرنیل از میدانگاهی که از سه جانب محاط بود بجنگل باجنود خود قریب چارهزار نفر که شش صد از ان فرنگستانی بودند میگذشت ناگهان چند نفرسوار از پائین میدان نمودار شدند منصبداران افواج بکرنیل وانمودند که قاعدهٔ سواران حیدری این است که درعین تگ وتاز حمله براعادی می آرند بنابران مناسب چنان می نماید که بسپاه حکم داده شود تاباهم متصّل شوند و بجنگل نزدیکتر آیند تا از صدمات غنیم پناهگاهی باشد کرنیل بشنیدن این سخن بخندید و بدیشان گفت که شما شاهده خواهید کرد که باین سیاهان چگونه سلوک میکنم عدد سواران دمبدم می افزود و هیچکس یارای آن نداشت که درین باب با کرنیل چیزی بگوید، درین میان ابری تیره از گرد و غبار ناگهان نمایان گردید؛ سه هزار سوار جرّار برین جمعیت افتادند و دریکدم درهم برهم گردید کرنیل بگریخت و سواران، بتعاقبش پرداختند تیزگامی اسپش اورا ازین مهلکه

تهدید نموده بزور درخواسته بودند تا آن جاسوس را که ایشان از بهر ورغلانیدن سپاهیان قلعه‌دارشان فرستاده بودند حواله نمایند ؛
نیز انگریزان بر گورنر پالیکیت (قلعه متصرّفه طبقه ذ ج) زور آورده بودند تا آن مرد فرانسیس را حواله شان کنند که درحمایت ایشان پناه گرفته است ؛

دار ها نید و گرنه یکسر پاره پاره کرده شدی ؛ مخدوم علی خان که از واقعه خونریز درماپوری دلی پرداشت سواران خود را فرمان داد که بیدریغ تیغ تیز برایشان زنند ، پنجاه نفر بیش از منصبداران کشته و اسیر گشتند کپتان و که دژوانمباری را بحیدر علی خان تسلیم نموده بود وعهد کرده که تا یکسال برحیدریان سلاح نخواهد گرفت قبل از انقضای مدت معهود درین یساق گرفتار شد ؛ ولیکن او جبرا بفرمان حاکم مدراس از بهر پاسداری قلعه مادورا همراه کرنیل فریچمن بدانصوب میرفت ؛ میر مخدوم علی خان فرمان داد تا او را از حلق آویختند این واقع در سال ۱۷۶۸ع صورت گرفت ؛

در سال ۱۷۶۹ع حیدر علی خان در تعاقب کرنیل عود که قائد هشت هزار سپاهی بود و متصل تهیاگره رسیده برچند اول او افتاده او را مضطر گردانید که درجنگل پناه جوید ؛ این کرنیل درانزمان درصدد آن بود که سپاهی محافظ برقلعه یلوانیسور تعیین نماید که منصبدار آن کپتانی پردل خوکرده تشه بود ، بهرتقدیر کرنیل بدین اعتقاد که حیدر علیخان زینهار به محاصره آنمکان نخواهد پرداخت زمام سرکردگی سپاه محافظ قلعه داری آنمکان بکف آنمرد نشه دوست سپرد ولیکن چنان اتفاق افتاد که حیدر علی خان با جمعیتی از سواران و سپاهیان تتاور و چند ضرب توپ در ظاهر آنمکان نزول نمود ؛ و کپتان قلعه دار در حالت سیه مستی براسپ سوار شده گفت

تادروازه قلعه واکشایند سپس اسپ بسوی جنود حیدری راند
و درخواست دیدن نواب نمود چون اورا بحضور اعلی بردند
گفت که من طون میجراین قلعه ام واین معنی از درعزت و
احترام خود انگاشتم که بآن چنان جلیل القدر بادشاه آن قلعه
محاصره کرده شود و من خود امید دارم که بدلیرانه حمایتش مورد
استحسان او گردم ؛ ولیکن سپاهیان قلعه دارچیزی از خمر وغیره
باخود ندارند بنابران بربلند نامی آن والاهمت وثوق کرده دریوزه
میکنم تاازروی نوازشگری بطریق بخشش یابطریق فروخت آنرا
بدیشان ارزانی فرمایند؛ تاایشان ستظهرگشته بحمایت قلعه
نیکو پردازند نواب مستطاب ازینگونه خطاب اورا دیوانه
پنداشت وباور نکرد که طون میجراست وعده کرد که اورا خمر وغیره
داده خواهد شد وآنگاه فرمود تا چندگونه اشربه مسکر نزد او آرند تا بچشد
وکیفیت آن معلوم نماید چنانچه میجرخود کامه ما باندک زمانه محتاج
آن شد که اورا بدوش برداشته بربستر خواب اندازند ؛
هنگام خواب ستیش اورا بر مردم شهر دانمودند وایشان
ویراشناختند وچون از خواب بیدار شد اورا گفتند چون او
درخیمه گاه اعادی مانند جاسوسان آمده بود برین معنی اتفاق کرده شد
که ازحلقش بیاویزند ولیکن اگراو درواقع طون میجراست باید که
فرمان دهد تاقلعه وشهررا بحیدریان واسپارند ، اکنون او درین

دو امر مخیّر ساخته شده است یا بتسلیم قلعه فرمان دهد یا بردار کشیده شود ؛ میجر بیچاره هیچ چاره ندید از اینکه بتسلیم فرمان دهد وطرفه تر اینکه منصبداریکه زیر فرمان او بود فرمان او را اطاعت نمود ودروازه برروی حیدریان باز کرد بدینمط حیدر علی خان آنمکان را تصرّف کرد وناهوشیاري کرنیل عود ظاهر گردید ؛

درانعرصه که حیدر علي خان بدین امور اشتغال داشت طیپو سلطان ومرزا فیض الله خان که بربهره اعظم از جیش پیادگان وتوپخانه فرمانفرمائي داشتند بباز پس گرفتن آن بقاع که انگریزان بحراست آن می پرداختند اشتغال می ورزیدند ؛ دیجز هسکوته همه را گرفته بودند هسکوته بسپاه گران وتوپخانه بزرگ پشتي واستظهار داشت نواب والا فطرت بدل خواست که بعهد وپیمان آشتي آنرا متصرّف گردد ؛

دران روزگار که تاخت وتاراج حیدري گورنر وکونسلیان را در حالت اضطراب مبتلا میداشت جهازی از ولایت انگلستان رسید باسطرة پري قدیم کونسلي مدراس که درمیان انگریزان بمزید عقل وکیاست امتیاز داشت او از ولایت بدین ارادت فرستاده شده بود که زمام حکومت آن مقام بکف کفایت خود درغرّه ماه جنوري ١٧٧٠ گیرد ودر اوائل مارچ سنه ١٧٦٩ بمدراس رسید وباخود فرماني آورده بود که گورنر وکونسلیان مدراس را باید که باحیدر علي خان باهر گونه شرایط که باشد طرح آشتي وصلاح

ریزند زیرا که کارفرمایان کمپنی از شنیدن بار بار اخبار متضمن امیدهای
ابله فریب وابسته فتوحات که خطوط کارگزاران مدراس بران
احتوا امید اشت بیزار شده بودند ، وبجای جواهر وغزاین حیدر علی خان
که ایشان بران چشم امید بر دوخته بودند هیچ چیز دیگر از مدراس
بجز هندوی های زرداد نمیرسید ، بنابران ایشان درین باب
فلاح خود تصور کرده بودند که باوی مصالحه کنند بهرصورت که دست
دهد بدین نظر که در نرخ سرمایه کمپنی بهادر کاهش راه نیابد ؛
ولیکن این همه ارشاد وتلقین که کارفرمایان کمپنی انگریز بهادر درباره
آشتی جوئی باحیدر علی خان بکار بردند و از عظیم اسرار ملکی بود
پیش از وقوع آشتی ، بر خلایق فاش گردید چنانچه این
وکیل کمپنی علی رؤس الاشهاد چنان وانمود که رسولی نزد
حیدر علی خان باید فرستاد تا از و دریوزه آشتی کند القصه این رسول
پس از ادای رسالتش همین جواب از حیدر علی خان شنید که
حاجت بدین رسالت نیست من خود بدروازهٔ مدراس
میرسم وهمانجا آن پیغام وسلام که گورنر وکونسلیانش پیش
میکنند خواهم شنید ؛ این جواب حمل برین معنی نموده شد که
حیدر علی خان عزیمت محاصره مدراس مصمم نموده است بنابران
از بهر اعداد اسباب مدافعه گورنر موصوف فرمان داد تا هردو
جیش جنریل اسمتھ وکرنیل عود درحوالی مدراس نزول نماید ؛

حیدر علي خان چالش خود را بر سبیل استمرار کار فرماشده نخست نزدیک پاندیچیري و گودلور آمد و از انجا بجدود کولنتر که از راه پاندیچیري بر هفت فرسنگ از مدراس واقع است نزول نمود و در انزمان که افواج انگریزي در تهیّه حراست وحمایت معبر رود سنط طامس بود حیدر علي خان بغتةً ناپیدا گردید و مردم در عین حیرت بودند که او یکباره بر دروازه مدارس بجانب پالیکیط نمودار گردید و نشان آشتي فرستاده از اهل کاران مدراس درخواست تا ایشان در باره آشتي چه شرایط پیش میکنند تمامت اهل شهر سهمزده و هراسان گردیدند افواج انگریزي بر یک و نیم فرسنگ بر جانب دیگر بود ارباب کونسل سطر دپري گورنر نو مقرر کرده و پوشیر برادر گورنر حال را بوکالت نزد نواب فرستادند هر دو کس باکمال رفق و آزرم پذیرفته شدند؛ نخست بر اینمعني اتّفاق کرده شد که در حدود مدراس رزم و پیکار صورت نگیرد؛ حیدر علي خان وعده کرد که بر جبال سنط طامس لشکرگاه خود سازد؛ و پانزدهم اپریل ١٧٦٩ او د تا عهد نامه مهر و دستخط کرده شدند بدین مضمون،

در عهدنامه نخستین که بنام بادشاه انگلستان وحیدر علي خان بهادر بود چنان مندرج گشته که ازین پس در میان پادشاه جم جاه انگلند و نواب والاجناب حیدر علي خان بهادر و در میان رعایای هر دو دولت

آشتي و وفاق خواهد ماند و اسيران طرفين رها كرده خواهند شد و طريق سوداگري و تجارت درميان رعاياي دولتين چنانچه پيش از جنگ مسلوک بوده همچنان خواهد بود؛

و در عهدنامه ديگر كه بنام نواب حيدر علي خان و محمد علي خان اختصاص داده شده چنان اندراج يافته كه محمد علي خان بزودي بلده و قلعه هسكوته را بحيدر علي خان واگذارد و آن بلده و قلعه برهمان حالت ماند كه در هنگام دستخط كردن عهدنامه هست و توپخانه و اسلحه و ساز و سامان جنگي هرچه دران باشد تماما تسليم ملازمان حيدري نموده شود، و سپاه قلعه دار آنجا از كوتاه ترين راه بصوب كرناتک مراجعت كند و محمد علي خان خراج شش لک روپيه سالانه ادا مي كرده باشد و نخستين ساله خراج حالي داده شود و تمامي اشخاص اعتبار يافته كه پيشتر در آركات اقامت ميداشتند و حالا در حالت اسيري بسر مي بردند همگي رها كرده شوند تا هر جا كه خواسته باشند زندگاني كنند؛

كنپني انگريزان در اتمام اين كار ساعي بود و نواب حيدر علي خان وعده كرده كه يک جهاز پنجاه توپگي بدو پيشكش خواهد نمود در عوض آن جهاز كهنه كه متعلقان كنپني ازان نواب حيدر علي خان پيشتر برگرفته بودند نيز كنپني پيمان كرده بود كه دوازده صد سپاهي فرنگستاني هرگاه نواب موصوف خواسته باشد از بهر خدمت گزاري بدو خواهد داد؛

ارباب کونسل مدراس هدایای گرانمایه پیشکش نواب حیدر علی خان کرده بودند و بازای آن نواب عالی جناب بسیار خواسته های گران بها از زر و سیم بدیشان داد و عهد نامه را در انگلستان وغیره مشتهر ساختند؛

کرنیل کال یکی از موانع آشتی و بانی جنگ اخیر بود و جنریل اسمتھ که رای خود را هنگام پیغام مصالحه بانواب حیدر علی خان برارباب کونسل وانموده بود که آشتی بانواب موصوف منتج احترام و وقار قوم انگریزان خواهد بود اکنون نسبت بصلح و صلاح در خلاف میزد و زنهار بدان راضی نبود و تقریر می کرد که اینمعنی حالا از اقتدار نواب حیدر علی خان بیرون است که مصدر زیانی نسبت بدولت انگریزیه گردد ازینرو که من اورا از هرگونه محاصره ممانعت میتوانم کرد و نیز میگفت که نواب حیدر علی خان البته از جنگ انگریزان که دران هیچ گونه سود مطمح نظر او نتواند بود اجتناب خواهد نمود خاصه درین روزگار که صلح موقت که او با جماعه مرهته داشته در همین سال منقضی خواهد شد زیرا که آن امیر از آن هوشمند و زیرکتر است که قبل از انقضای جنگ حالی با انگریزان متصدی جنگ دیگر با مرهته گردد؛

بر تمامی این گونه استدلالات جنریل اسمتھ می افزاید که بدینمط آشتی مغلوبانه باحیدر علی خان نمودن و براینچنین عهد نامه خجالت

پرورد دستخط کردن انگریزان تمکین و وقار قوم خود را که زنهار در
هیچ یک جنگ و جدال با هند وستانیان تا این حال بهیچ
وصمت موسوم نشده اند در خواهند باخت ؛
حالا اخبار نگار حکایت این جنگ و پیکار را بوانمودن خط و خال
تصویری که بزبان خاموش به تنقیح و درستی از آرای مختلف
آن مردم که بسرکردگی ریاست مدراس در انزمان اختصاص
داشتند روایت میکنند بانجام میرساند ؛ بالای دروازه قلعه
سنط جارج که بنام باب شاهی ممتاز است تمثالی تعبیه کرده
بودند که دران وانموده شده بود که نواب حیدر علی خان در زیر
سایه بانی نشسته است بر سر انبار توپها ، و سطر دپری و سفیر دیگر
بر دو زانوی ادب نیمه ایستاده نواب حیدر علی خان بدست
راستش بینی سطر دپری (که خیلی طولانی چون خرطوم فیل
برنگاشته شده بود) گرفته می افشرد تا اشرفی دهون ازان بیرون
ریزد چنان وانموه بودند که ازدهان آن وکیل مطلق فرو میریخت
در پس آن نگار تصویر قلعه مذکور بود که بریکی از بروج آن گورنر
و کونسلیان را نیز دو زانو نیمه ایستاده و دستهای نیاز بسوی
نواب دراز کرده نقش نموده بودند و بریک جانب از کونسلیان
سگی کلان بود که بر حیدر علی خان عف عف میکرد و این دو حرف
ح ک که دال بود بر جان کال بر قلاده آن سگ برنگاشته بود

در پس آن سنگ کلان سنگ خورد فرانسیسي بود که باکمال اشتغال مقعد سنگ کلان می لیسید و سنگ پسین بدان گونه نقش و نگار آراسته شده بود که شیو یائیر دي کریسط معتمد کرنیل کال آراسته بود؛ بر سافتی دور تر ازان معسکر انگریزي دیده میشد که جنریل اسمتھ بفحوای این بیت

بیت

بیا تا چه داري ز شمشیر و جام که دارم درین هر دو دستی تمام

در یکدست عهدنامهٔ آشتي و در دست دیگر شمشیر جنگ برگرفته بود؛

بدین نمط آشتي نواب حیدر علي خان جنگ و پیکار یکه با انگریزان داشت باجاه و احتشام بانجام رسانید اگرچه تمامي هندوستان چنان تصور میکرد که آخر کار این پیکار منجر به تباهي او خواهد گردید؛

حینیکه نواب حیدر علي خان مدراس را واگذاشت از راه هسکوته و بنگلور روانه گردید تا تمامي توپخانه و ساز و سامان جنگي را که قلعه داران هسکوته بتسلیم نمودن نواب والاجناب از انگریزان فرمان داده شده بودند بطور خود نظم و ترتیب دهد چنانچه پس از تصرف نمودن آن همه ساز و سامان افواج خود را برمواضع شایسته توزیع فرمود تا دران از آسایش و آرام از پس

آنهمه چالش وتگاپو بهره وافي گيرند و از بهر جنگ آينده که اورا بامرهته پيش پا افتاده بود از سر نو ستعد باشند ؛

جماعه مرهته مي پنداشتند که از خراج اکثر صوبجات هندوستان برحسب سندیکه از عالمگير بدست آورده بودند چاریک * بهره شرعاً حق ايشانست و نواب حيدر علي خان اين دعوي را از ايشان مسلّم نميداشت مگر باقتضای مصالح ملکي بديشان گاهي مبلغي از زر ميداد وليکن هيچگونه صلح با ايشان نمي کرد مگر موقّت و جماعهٔ مرهته اين نخوسلوک را از دو مغتنم مي شمردند و زينهار نمي پسنديدند که باستمرار جنگ و پيکار بادي خود را معروض آنگونه اخطار گردانند که بجبر از دعوي خود يکسر دست برداشته باشند ؛

روايات موشير م د ل ط باختتام رسيد ؛

---

* چوتهايا چار يك خراج صوبه بنگاله و دکهن وغيره که اورنگ زيب سند اقتضای آن بجماعه مرهته داده بود بر سبيل دستور مقرر بديشان داده نميشد بلکه ايشان بنام آن دعوي بجبر و قهر از صوبه داران دکهن و بنگاله و غيره برحسب فراخي صوبجات مبلغهای نا معين مي گرفتند نواب حيدر عليخان که بر اکثر صوبجات دکهن فرمان روائي داشت زنهار بدعوي ايشان سر تسليم فرو نمي آورد ؛

مراجعت کردن افواج حیدري از حدود کرناٹک بعد تقرّر مصالحه از بهر مدافعه جنود مرهته که بسرکردگي گوپال راو هرّاو بابوراو پهرنویس بر سر ممالک حیدرعلیخان تاخت آورده بود و مندفع گردیدن این بلا بچابکي و آتشباري سپاه حیدري که بقیادت فیض الله خان فرستاده شده بود ؛

در اوائل سال ۱۷۷۱ع لشکر گشن از طبقه مرهته بسرکردگي دو نامدار سپهسالار شان گوپال راو هرّا و بابوراو پهرنویس بر سر ممالک محروسه حیدري تاخته ابواب نهب وغارت بر روي رعایای آن بلاد واگشاده بود حیدرعلي خان بسنوح این واقعه صعب چند قطعه خط متوالي متضمّن درخواست اعانت بمقتضای شرط سیوم از شرایط چارگانه عهد و میثاق دوستي و هواخواهي که در میان دو دولت میسوریه و کرناٹکیه حالي صورت گرفته بدیوان کرناٹک میفرستاد و مترصّد آن می باشد که جماعه انگریزان (که درباره ایفای عهد و پیمان نیکو میکوشند) در ارسال کمک زنهار تساهل روا نخواهند داشت ؛ ولیکن بیدادي و پردلي نواب والاشان انتظار افواج معاون نکشیده جنود شایسته گارزار بسرکردگي فیض الله خان سپهدار از سرینگپتن بمدافعه

یغما گران مرهته فرستاد ، و این سپهدار آزموده کار تکیه بر چابکی و شتاقی سپاه ، و گولندازان خود (که از طبقه فرانسیس بودند) کرده بی باکانه بر جمعیت اعادی که در عدت خیلی افزون و فراوان بودند زد و زنهار تردد و تشویش از کثرت ایشان بخود راه نداد ؛ و پس از کشش و کوشش مردانه و حملات دلیرانه جماعه مرهته را یکسر منهزم گردانید ؛

هجوم آوردن لشکری گران از مرهته بسرکردگی مادهوراو پیشوا برسر میسور و بازگردیدنش بسنوح صعب رنجوری پیشوا ؛

اگرچه درین جنگ و جدال که افواج حیدری را با جماعه مرهته اتفاق افتاد نسیم ظفر و فیروزی بر پرچم رایت حیدری وزید و اعادی منهزم شده مراجعت نمودند ؛ ولیکن چون هیچگونه اعانت و امداد از جماعه انگریزان با وجود تکرار استداد از حیدر علی خان صورت نگرفته ، (و این خود امریست که انصاف پیشگان طبقه انگریزیه نیز آنرا نازیبا می انگارند ، و دریغ داشتن کمک را درین واقعه از ایشان ، حمل بر نقض پیمان که درمیان شان بسته شده بود می نمایند) خیره سری مرهته ازین هزیمت هیچگونه نکاست بلکه نیران کینه

دیرینه در سینه ایشان بیشتر مشتعل گردید ؛ چنانچه در سال آینده حشری عظیم از طبقه مرهته که سپهسالار فرمانفرمای آن مادهوراو پیشوا بود ، بقیادت سپهداران و رساله داران دولت پونه جوق جوق بمملکت میسور در رسیدند و آشوب قیامت دران مرز و بوم برپا ساختند ، همین سرینگپتن و چند حصار استوار دیگر بدافعه ایشان پرداخته از صدمات وسطوات این سیلاب ریزان برکران مانده بود ، ولیکن بمساعدت طالع و اقبال نواب حیدرعلی خان ناگهان نکبای ادبار برجماعه اعادي وزیده جمعیت ایشانرا پریشان ساخت ؛ تفصیل این اجمال آنکه در اثنای این نهب و غارت مادهوراو پیشوا ناگهان در مرض مهلک گرفتار گردیده بصوب پونه بازگشت ؛ ونیز آنچنان خصومت ونزاع درمیان سرکردگان افواج شان پیدا گردید که سنگ تفرقه در جمعیت ایشان انداخت ، جنود برشکال ازیکسو کار براین جماعه پریشان دشوار نمود ، آب رودها بطغیانی کشید و سفائن اعدا طوفانی گردید ؛ وبای عام از دیگرسو برسر لشکر و سپاه مانند اعادي کینه خواه هجوم آورد ؛ چون جماعه مرهته ازین مصائب ونوائب هیچ روی رهائی ندیدند بناچار ایشان بفتوای اضطرار بشرط ادای حیدرعلی خان مبالغی محقر از زر نقد و واسپردن

بلوکاتی چند سبکمایه آشتی را بر جنگ رجحان دادند، چنانچه در ماه جولائی سال ۱۷۷۲ع تمامت افواج ایشان از حدود میسور روانه مملکت خود گردید، ولیکن رگهوناتهراو که بجای سپهسالار پیشین بسرکردگی افواج تعیین کرده شده بود فوجی گرانمایه از بهر حراست وحمایت آن بلوکات واسپرده باز پس گذاشت؛

بعد ازین صورت واقعه برین منوال بود که چون حیدرعلی خان از سلوک ناعهدان پیمان شکن خویش که جماعه انگریزان ونظام علی خان باشند نیکو متنفّر و منزجر شده بود از بهر کینه کشیدن مصلحت وقت چنان دید که با دوستان قدیم خویش جماعه فرانسیس عهد مودّت تازه گرداند، وبجبر این نقصان نیکو بکوشد؛

تجدید نمودن حیدرعلی خان بنای مودّت باهواخواهان قدیمش جماعه فرانسیسان پس از مکرّر آزمودن نقض عهد اعانت وامداد از انگریزان؛

چون این گروه تیز هوش دوربین هواخواهی وهمداستانی حیدرعلی خان رازاینده نتایج نامدار وبرازندهٔ اثمار خوشگوار دیدند که بدان کام آرزوهای ایشان در حال واستقبال شیرین تواند گشت باکمال شادمانی بزودی دعوت نواب رالبیک اجابت گفتند ومنصبداران خود را اجازت آن فرمودند تادر حلقه ملازمانش درآمده افواج

او را فنون سپاهیگری تعلیم دهند و توپخانه گرانمایه بر اسلوب فرنگستان بنا نهند ؛ جماعه فرانسیسیه در تعلیم و تلقین سپاه او بذل جهد نمودند بلکه به اهدای اسلحه و آلات جنگ و ساز و سامان رزم بمددگاریش کوشیدند ؛ تا حیدر علي خان را اقتدار آن پیدا گردید که اولا با جماعه مرهته بتجدید مصاف رزم آراید و در های هزیمت و ناکامي بر روی ایشان کشاید ؛ و سپس سیلاب بلایش بر ساکین رعایاي کرناتک از جهت نقض پیمان حکام آن فرو ریزد و خاک مذلت و خواري بر روس شان پیزد ؛

بتصرف خویش در آوردن حیدر علي خان خطهٔ ئرساور اسمي و ریاست زمورین وغیره را در حدود ملیبار ؛

نزاع و خصومت خانگي که در سال ١٧٧٣ ع در میان سرداران نائرو کورگ برخاسته بود حیدر علي خان را نیکو بهانه رو داد که در امور ملیبار مداخلت پیدا کند ؛ تفصیل این اجمال آنکه دو قبیله را از یک خانواده در بارهٔ سند ریاست کورگ ستیز و آویز در میان آمد قبیله دوا پافیروزمند گردیده حریفان خود را (که قبیله هالري خوانده می شدند) از ملک بدر کردند فریق آوارگان بسر برنگپتن پناه جو گشته از حیدر علي خان یاوري جستند ؛ این روداد خود در نظر حیدر علي خان فوزی عظیم نمود چه درین زمان افواج او یکسر معطل و بیکار

شسته وخرج و مؤنت شان خیلی بسیار بود ، بنابران درخواست معونت خواهان را بسمع رضا اصغا نموده فوجي از جنود خود را بیاریگري ایشان روانه کرد تا اعادي ایشان را از آنمملکت براندازد ؛ ولیکن برخلاف چشمداشت اوجمعیت سپاهش از انخدود خائب وخاسر بازگشت ؛ سپس حیدر علي خان لشکرگران بتائید ایشان فرستاد درین بار این لشکر جرّار بر اعدا مظفّر ومنصور گردیدها لري راجه بر مسند حکومت نشست ودو اپار اجه منهزم شده به کویتّیوت سنجبر گردید ؛

دروجه سپاس این اعانت راجه ها لري نیمه باقي خطه پُرسا وراسمي را بحاکمان حیدر علي خان واگذاشت و نیمه دیگر آن ، خود درسال ١٧٦١ ع بدو واداده شده بود ؛ علاوه آن راجه با حیدر علي خان عهد کرد که مبلغ بیست وچارهزار روپیه سالانه بر وجه خراج باو خواهد رسانید ، پس ازین فیروزي جنود حیدري داخل ممالک ملیبار گردید وقبل از انجام سال ١٧٧٥ ع یکسر ریاست زمورین وکالیکوت وکویتّیوت وکارتّیناد وکانینور را بقبضه تصرّف خویش درآورد ؛ نیز راجه کوچین را بزور از جمع خراج گزاران خود ساخت ؛

از یاد نباید داد که یکی از اسباب بازگشتن افواج مرهته در یساق پیشین از حدود سریرنگپتن سنوح رنجوري صعب بود که پیشوا

سپهسالار افواج را عارض شده ؛ چنانچه در اواخر سال ۱۷۷۲ ع رخت
ازین عالم بربست وبرادر او نارایین راو برمسند دارائي پونه در عهد
کودکي برنشست ؛ ولیکن در بعضی از شهور سال آینده
بردست عیّاران کشته گشت ؛ میگویند که باعث براین خون
ناحق ، عمویش رگهوناتهدراو شده بود ؛ وراگهوناتهدراو همان
کس است که پس از مرگ مادهوراو برسبیل نیابت آن
طفل درحین حیات او بوظائف پیشوائي می پرداخت وپس از
کشته شدنش برسبیل وراثت لقب پیشوائي برخود راست
کرده برمسند حکومت بالاستقلال جاوس نمود ؛
اگرچه رگهوناتهدراو تمامت مکنت وحشمت دولت پونه را
بدین روش متصرف گردیده بود وجماعه کثیر را از ارکان دولت
پونه هواخواه خود گردانیده ؛ ولیکن از زهگذر جوش وخروش عام
وطوفان سرزنش وملام که از قبل توهّم آنکه باستصواب او آن
خون ناحق بعمل آمده ، برسرش هجوم آورده بود او همواره خیلی خسته خاطر
می زیست آخرکار انبوهی از بدسگالانش که سرحلقه آن گردده
نانا پهرنویس (مردی بغایت فرزانه) بود باهم متّفق گشتند وبارائي
پیشوای مقتول که اظهار باردارئش از دی نمود همداستان
شده همت براستیصال او برگماشتند ؛ القصه رگهوناتهدراو
ازدست قهرو تغلّب ایشان بپای اضطرار ازدارالمملک

پونه بجزیرهٔ بنبئي راه فرار پیمود از سنوح این نوع هرج مرج که در دولت پونه صورت گرفت حیدر علیخان بکام دوستان، این دو فریق غنیم وحریف خود جماعه مرهته و فرقه انگریزان را باهم درستیز و آویزدید، وسرداران مرهته را باهم متخالف و درقلع وقمع یکدیگر سرگرم یافت؛ فرصت کار را مغتنم شمرده در صدد آن شد تا آنهمه بلوکات را که در معاهده سال ۱۷۷۲ ع باقتضای مصلحت ملکداري باکراه بدانجماعه کینه خواه واسپرده بود بازستاند؛ برحسب این عزیمت از سریرنگپتن در اواخر سال ۱۷۷۴ ع نهضت نموده جماعه مرهته را ازحدود آن بلوکات بدر کرد؛

بتصرّف درآوردن حیدر علي خان قلعه بلهاري وگتي راو بدین جهت بیدار گردانیدن حمیّت خفته نواب حیدرآباد که اومیدوار ظفرالدوله را با لشکری سنگین بجنگ حیدر علي خان میفرستد، وحشری انبوه از مرهته باوی درین واقعه یار میگردد؛ ولیکن حیدر علیخان بیکي ازان لطائف الحیل که یادداشت سنگ تفرقه درجمعیّت شان مي اندازد وکاری از پیش نمي رود؛ مقارن این حال زمیندار قلعه بلهاري واقع ظهٔ ادهوني خراج گزار نواب بسالت جنگ که برادرش نظام علي خان صوبه دار

حیدرآباد خطهٔ ادهونی را بوجه جاگیر بدو داده بود راه بغاوت پیمود
و از حیدر علی خان استمداد نمود؛ حیدر علی خان وقوع این سانحه را
از اتفاقات حسنه برشمرده وسیله جمیله از بهر توسیع دائره
حکومتش پنداشته بصوب محال و اعمال افاغنه که کرنول و
سانور و گرپه باشد لشکر کشید؛ اکنون در پرده دوستی و اتفاق
حیدر علی خان بسوی قلعه بلهاری می شتابد و پس از انکه فوج
نواب بسالت جنگ را که دران زمان بمحاصره اش
می پرداخت ازان مقام بیرون رانده قلعه را بقبضه تصرف
خود در می آرد زمیندار آنرا که از استمداد خواسته بود گرفتار ساخته
به سرینگاپتن میفرستد سپس از انجا متوجه ادهونی و سانور
و گرپه و کرنول میگردد؛ و از هر سه نواب حکمران یکیک
ازان مقام چند لک روپیه بروجه خراج میگیرد؛
درسال ۱۷۷۶ ع حیدر علی خان بجانب ممالک جنوبی از راه
گتی بعزم تسخیر نهضت میکند مرزبوم گتی خطه ایست
خیلی سیر حاصل ولیکن در سال ۱۷۵۸ ع در وجه خراج چاریک
تسلیم جماعه مرهته نموده شده بود؛ درین خطه چندین قصبات
نامدار وقلاع استوار واقع اند ازانجمله است کنجی کوته و گرم کنده و بینی
کنده و گتی که آنخطه بنامش شهرت گرفته، حاکم خطه گتی در آن
عهد مرارا و از خانواده نامدار طبقه مرهته بود تا چند ماه بمدافعه افواج

حیدری نیکو کوشید آخر کار تاب مقاومت نیاورده در قلعه گتی متحصن گشت و در انجا با کمال پردلی بحمایت و عراست قلعه کوشید ولیکن چون درین مدت هیچگونه کمک و اعانت از دار المملک پونه بدو نرسید و چاه های قلعه همه خشک شده بودند بناچار خود را بدست غنیم محاصر تسلیم نمود ؛ حیدر علی خان هیچگونه مراعات شرایط تسلیم ننموده اورا رابسریرنگپتن فرستاد ، و در انجا بعد چندی جان داد ، حیدر علی خان پس از ضبط و ربط آن محال و تعیین نمودن کارگزاران و عملداران خود بسوی سریرنگپتن مراجعت نمود ؛

در سال ۱۷۷۷ع سیامارا انجی راجه میسور لاولد مرد ؛ حیدر علی خان پس از طی شدن رسوم ماتداری هشت یاده طفل را که سلسله نسب شان راست بخانواده راجگی می پیوست می طلبد تا یکی را ازان میان براجگی برگزیند ؛ چون ایشان در دولتسرای حیدر علی خان آورده شدند نواب فرمود تا ثمری چند بریشان تقسیم کردند و خودش بسوی ایشان پنهان می نگریست که چه می کنند یکی از ایشان بخش خود پیدرش داد ، و دیگران خود شان خوردن گرفتند حیدر علی خان نخستین را که بهره خویش پیدرش داده سعید و شایسته راجگی پنداشته بزودی او را در سن چهار سالگی بر مسند نشانید ، بعد این بازیچه حیدر علی خان باشکر خود که در ممالک مفتوحه جدید گذاشته بود پیوست ؛

این دست اندازي و تطاول که نواب حیدر علي خان مصدر آن
بر محالات و بلوکات برادر نواب نظام علي خان گردیده غیرت
خفته کار گزاران دولت حیدر آباد را اندکی بیدار ساخت ؛
چنانچه جمعیّت بیست هزار سوار با توپخانه در خور آن بسرکردگي
امیر ظفرالدوله که در امور جنگ و پیکار خیلی نامدار بود از حیدر آباد
فرستاده شد ؛ ارکان دولت پونه نیز سی هزار سوار با افواج
حیدر آباد مرافق و یار گردانیدند ؛ تا ید حیدري را از ینگونه دستبرد کوتاه
گردانند ؛ چون حیدر علي خان در امور وقایع و اخبار روزگار خیلی بیدار
و هوشیار می زیست و اخبار نگاران باخبر و جاسوسان دیده ور
و خفیه نویسان تیز هوش در هر سرکار و هر دربار مقرّر میداشت
و وظایف گرانمایه از بهر اینگونه مردم تعیین کرده بود و ازین رهگذر
خبر هر گونه سانحه پیش از وقوع بدو میرسید ؛ بزودي بر عزایم
اعادي خویش مطلع گردیده بصوابدید رای رزین و تدبیر خرد
پیش بینش چنان مصلحت دید که پیش از آنکه افواج
هر دو فریق باهم پیوندند بر یکی ازین جماعه دستبردي نماید ؛ امیر ظفرالدوله
بر جناح استعجال با خیول و رجال خویش پیشتر شتافته
بکنجي کوته رسیده ولیکن دران مرز و بوم سنگستان جمعیّت
افواج او خیلی منتشر و پریشان گشته احتمال قوي بود که تمامي
جنود او بر دست چابک سواران حیدري کشته و زیر و زبر ساخته شدي

اگر نواب بسالت جنگ که از وصول حیدر علي خان زود خبر یافته اورا بحد نفرموده بودی تا جنود خود را بصوب خطهٔ ادهوني بملاذ شایسته ببرد ؛ ظفر الدوله فرمان او را کار بسته افواج خود را بحوالي قلعه امتیاز گره که توپهای آن قلعه حامي آن ، از حملات دشمنان تواند بود نقل نمود ؛ نواب حیدر علي خان درین میان آنقدر تیز رانده بدیشان تنگ رسیده بود که مضرب خیام او تا چند روز در همانمقام بودی که عادي آنرا واگذشته پیش شتافته بودند ؛ ظفر الدوله چون مدد تازه یافته عدّت سپاهش بچهل هزار سوار رسیده بود ، از بهر مصاف حیدر علي خان باز گردید ؛ و لیکن چون درینزمان حیدر علي خان از جنگ سلطاني (بدین نیّت که افواج غنیم خود را بکمین گاهی تنگ درکشیده برایشان دستبردي نماید) سر بر تافته عنان عزیمتش اوّلا بجانب گتّي و سپس بسوی پنیکانده باز گردانیده بود افواج نظام علي خان در مقام نخستین رحل اقامت انداخت ؛ درینجا منهیان اخبار ظفر الدوله آگاهي دادند که پنجاه هزار سوار از افواج مرهته بسپهسالاري هریرام پندت درعرض روز چند بدو می پیوندند ؛ چون ظفر الدوله از عزیمت نخستین خویش که گرفتن کنجي کوته* و تاراج نمودن آن باشد ناکام گردیده بود

+ این بهره از تاریخ کتاب پارسي بر گرفته شده است ؛

* در حدود کنجي کوته کانهای الماس بود که عظیم سبب غنا و تونگري آن مکان واقع شده ؛

ومیسر سید که مبادا افواج هواخواهش درین باره برو پیشدستی
نماید و بدان نعمت وثروت که مطمح نظرش بود فیروز
گردد ؛ بزودی از انجا مراجعت نموده برکام دل مظفّر گردید
وازان پس افواج مرهّته بدو پیوستند ؛

پیش از انکه جنود مرهّته بظفرالدوله پیوندد نامهٔ از طرف نامدار راجه
چیتل دَرگ بدو رسیده بود بدین مضمون که اگر جنود دولت نظامیه
بدان حدود میل کند هرگونه امداد واعانت آن از ما یحتاج اذوقه و
علوفه بعمل خواهد آمد ونیز او آنچنان راه سهل وآسان بدیشان
خواهد نمود که بر عین دروازه سریرنگپتّن برساند ، ظفرالدوله نامه معهود
حواله هریرام پندت نمود وپس از مشاورت چند روزه رایها
بران قرار گرفت که آن راجه ایشانرا بدان دعوت نموده بود ؛
ولیکن درین اثنا جاسوسان پخته کار که نواب حیدر علیخان درمیان اعادی
داشت تخم خلاف وعناد درمیان ایشان می پاشند ؛ وبرشوت
دادن بیست لک روپیه به سرداران افواج مرهّته بلوای عام
درمیان شان برمی انگیزند تا آنگه سواران مرهّته برنیمعنی
وایستادگی نمایند که تا آخرمان که زر باقی تنخواه ایشان بمعرض
وصول شان درنمی آید از در امکان نیست که ایشان بصوب
سریرنگپتّن گامی بردارند ؛ هریرام پندت که بهره خود آزان
زر رشوت گرفته واز غنایم کنجی کوته که چشم طمع بران دوخته

یکسر بی بهره و ناکام مانده بود صورت حال سپاه خود را بر ظفر الدوله عرض میدارد و سپس میگوید که چون موسم برشکال برسر رسیده است که دران هیچگونه حرب و پیکار باغنیم پرکار در ممالکت خودش از پیش رفتنی نیست و او را چند گونه مهم ناگزیر در پونه در پیش است که بی حضورش کفایت آن ناممکن؛ بنابران روز آینده از ظفر الدوله بناچار رخصت انصراف گرفته با حشم خویش روانه پونه میگردد؛ امیر ظفر الدوله از وقوع این سانحه خیلی سراسیمه و ناکام گشته روزکی چند در کنجی کوتاه اقامت ورزید سپس از راه پاکطور بسوی گولکنده نهضت نمود و افواج خود را در موسم برشکال متوزع ساخت؛ این چنین زمانه جنگ و جدال بی هیچگونه مبارزت و قتال بسر شد؛

مسخر نمودن حیدر علی خان تمامی محالات متعلقه دولت پونه که برسمت جنوبی رود کشتنه واقع اند و قابض گردیدنش بر مرز و بوم انوکندی وغیره؛

اگر تفصیل آنهمه رود اد جزوی وابسته فتوحات نواب حیدر علی خان در ممالک محروسه پونه بترتیب وانموده شود همانا سخن بتطویل خواهد کشید بنابران براین قدر درین باب اکتفا می رود که پیشتر از آنکه این سال ۱۷۷۸ ع بانجام آید بجز قلعه دارواد

حیدر علیخان تمامی محال واعمال متعلقه دولت پونه را که بر سمت جنوبی رود خانه کشتنه واقع اند متصرّف شده ؛ ونیز عبور آن رود نموده شهر مریّنه دار الملک پرسرام بهاو را بقبضه تصرّف خود در آورده بود ؛ ودر مدت جنگ وجدال این سال ۱۷۷۷ع نواب عبد الحلیم خان پتّهان حاکم شانور را بجبر و قهر بر آن آورده که سر بفرمانبرداری و باجگزاری او فرود آرد و دختر خود را بزنی نواب صفدر علی خان عرف کریم شاه خلف رشید ش بدهد ؛ ونیز در اثنای این مهم مرزوبوم انوگندی را که شهر قدیم بیجانگر در وسط آن واقع است قابض گشته بود ؛ ولیکن بمقتضای مرحمت در افت بر حال شکسته بسته کارگزاران حالی دولت تلنگان که در زمانه سابق والیان آن ، سلطنت واقتدار بادشاهان عالیشان میداشتند آن مرزوبوم را بر ایشان واگذاشت وچند گونه حقوق شاهانه ایشان را نیز بحال و برقرار داشت در سال ۱۷۷۸ع حیدر علی خان دیگر بار بر محال واعمال نواب حلیم خان حاکم کڑپه تاخت آورد و نواب را با تمامی خاندانش با سیری برگرفت و پس از انکه اموال واسباب شان نهب وغارت کرده بود ایشانرا به سرینگپتن روانه کرد ، ازین تجبّر و تغلّب او را بر تمامی آن مرزوبوم که بنام کرناٹک بالاگهات حیدر آبادی خوانده می شود تصرّف تمام پیدا گردید ، جمموع زر خراج

این کشور چهل و هفت لک روپیه می باشد ؛ ازین رهگذر که نواب بسالت جنگ در سال ۱۷۷۹ ع عهد کرده بود که سرکار کنتور را بجماعه انگریزان واسپارد و خود را یکسر در حمایت و رعایت شان واگذارد ، حیدر علي خان که با انگریزان عداوت و کینه اندرون سینه می پرورد بغایت ناخشنود گردید ، و درعین طیش و آشفتگي بحسن و چالاي معهود خویش خطهٔ ادهوني را بتاراج داد و مبالغی خطیر ازآن بمعرض وصول در آورد بسالت جنگ ازین سطوت و دستبرد چاره ندیده کناره گزیده و در قلعه امتیاز گده متحصّن گشته ؛

مقارن اینحال موشیر لالي با چند منصبدار دیگر و جمعیّتی از سپاهیان فرنگ که باستصواب جماعه انگریزیه از ملازمت بسالت جنگ برطرف کرده شده بودند ، بحیدر علي خان پیوستند ؛ و چندین کس از جماعه فرانسیس که در زمان محاصره پانديچیري در سال ۱۷۷۸ ع ازان مهلکه گریخته جان بسلامت برده بودند بدیشان ملحق شدند و نیز جمعیّت سپاه نواب حیدر علي خان فزوني گرفت به پیوستن آنجماعه سپاهیان که از نوکري نواب محمد علي خان معزول شده در سلک جنود حیدري منظوم گردیدند ؛

مشتعل گردیدن کینه دیرینه نواب حیدرعلي خان نسبت
بجماعه انگریزان بسبب حمله آوردن شان بر قلعه ماهي که
دروسط ممالك محروسه او بود و بزور در آمدن ایشان در کرپه
از بهرامداد نواب بسالتجنگ ؛ و بارسال هدایا و مکاتیب
ملاطفت پرور باستمالت سرداران مرهتة کوشیدن تا
باتفاق افواج یکدیگر انگریزان را منهزم گردانند و تاتوان
در استیصال ایشان از هندوستان بذل جهد نمایند ؛
بر کار آگاهان جماعه انگریزیه نیکو مبرهن است که ازان باز
که کارگزاران ریاست کرناتک از امداد و اعانت
نواب حیدر علي خان بفرستادن سپاه طلبداشته او برحسب
عهد و میثاق ۱۷۶۹ ع اهمال و تغافل ورزیده بودند مرکوز خاطر
حیدر علیخان بهادر همین بود که هرچونکه دست دهد انتقام این اهمال
از ایشان برکشد و از همان زمان درمیان هردو ریاست میسوریه
و کرناتکیه خلوص و وفاق بر باد رفته ، و بجز سخنان سرد و خنک
نفاق آمیز درمیان نبود ؛ و انگاه مشاهده انتزاع نمودن انگریزان
قلعه پانديچيري را از دست جماعه فرانسیس بردی کمتر دشوار
نیامده و نیران کینه در کانون سینه اش کمتر ملتهب
نساخته بود و همچنین اخبار دیگر فتوحات انگریزیه بردل عناد

منزل او گرانبار بود ؛ ولیکن حمله آوردن جمعیّت انگریزان
برقلعه ماهي از آن طبقه فرانسیس که درناف ممالک محروسه
او بودد حالي جسارت نمودن گرنیل هرپرو بزور آمدن درخطّه
کرّ په از برای امداد واعانت نواب بسالت جنگ
شعلهٔ آتش غضب حیدري را خیلی مشتعل گردانید تا
آنکه برنیمعني عزیمت نمود که اگردست دهد باطبقه مرهته درساخته
باجنود متّفقه انگریزان را از بلاد هندوستان بیرون راند از بهراتمام
این منصوبه یکی از مدبّران ستند وکارگزاران معتمدخودرا که
نورمحمدخان نام داشت تعیّین فرمود ؛ و پس از آنکه اورا بانواع
تعلیمات پنهاني واسرار تدابیر ملکي خزینه دار وامین گردانیده
تمسّک متضمّن سیزده لک روپیه وجواهر ساوي مبلغ
پنج لک روپیه بدست او تسلیم نمود ونیز مکتوبی چند
موسومهٔ نانا پهرنویس ودیگر سرداران دولت پونه بدو سپرد ؛
عنوان این مکاتیب شکایت روزگار ناهموار بود که باعث
هردو دولت پونه ومیسور بردشمني وکینه توزي یکدیگر گشته و
خلاصه مضمون این که او باخشنودي خاطر وطیب باطن میخواهد
که مبلغ خراج آن خطّه که هنگام جنگ وجدال از تصرّف
دولت پونه بدست کارگزاران دولت میسور درآمده بود
بدولت پونه واصل گرداند ودیگر آنکه جماعه انگریزان دشمن

جانی فریقین اندبنا بران برذمت همت رئیسان هندوستان عموماً و برذمّت همت ما خصوصاً واجب و متحتّم است که باهم شرایط اتّحاد و وفاق را نیکو بجا آورده این اعادی مشترک را از ممالک هندوستان بدر کنیم ؛ همراه ایلچی مذکور چند زنجیر فیل پیش بهاو تحایف گران مایه گردانیده بود تا بسرداران مرهته بطریق پیشکش داده شود ؛

چون سفیر پر تدبیر بدارالملک پونه رسید سرداران دولت پونه را خیلی هوش باخته و پریشان خاطر یافت از رهگذر رسیدن لشکر جنریل کاردار ، و از بیمناکی حمله افواج بنبئی چنان استنباط می شد که عزیمت ایشان بمصالحه کردن با انگریزان بیشتر است نسبت بحیدر علی خان ؛ سفیر چرب زبان ، بمقتضای فطانت و کاردانی از توزیع هدایای دلفریب بعضی از سرداران دولت پونه را مائل و هواخواه خویش گردانید ، ولیکن اگرچه اوّلا هردو فریق مرهته هواخواهان انگریزان و بدسگالان شان باهم در نیرومندی و توانائی متساوی می نمودند آخرکار فرار نمودن رگهوناتهراو از قید سیندهیه و دیگر باره پناه جوشدنش در حمایت انگریزان بر رغم مقتضای عهد و پیمان که در مقام کام صورت گرفته بود غلبه و رجحان آن فریق را داده بود که بدسگال انگریزان بودند و بناچار رنگی بر روی کار سفیر حیدر علی خان آمد ، و عهد و پیمان

وفاق واتفاق دولت میسور و پونه بدین نمط که من بعد کارگزاران دولتین باهم شریک راحت و رنج باشند در میان آمد و عهدنامه بزودی برنگاشته بمهر و دستخط فریقین استوار گردانیده شد میگویند که در همانزمان که حیدر علی خان این سفیر را بدولت پونه فرستاده با نظام علی خان که دران روزگار نسبت بجماعه انگریزان از جهت تاخیر ورادای پیشکش بابت چهار سرکار شمالی و برگرفتن سرکار اتکنتور، ونیز از جهت درآمدن در سلک هواخواهان برادرش بسالت جنگ بی آنکه نظام علی خان بدان آگاه باشد، خیلی آزرده خاطر بود، نامه و پیام موافقت و مصالحت در میان آورده بود، گمان این نامه و پیام از امر آینده بوثوق میرسد که براین عهد و میثاق هر دو دولت پونه و میسور همچگونه درنگ راه نیافته بود که مرة بعد اولی و کرة بعد آخری برضای طرفین بمقام تقریر و تحقیق درآورده شد که نظام علی خان رکنیست از ارکان این اجماع؛ و بعد ازان این معنی نیکو متیقن گردیده که نه همین راجه برار مادهوجی بهونسله بلکه سرداران دیگر نیز خوانده شده بودند که شریک این عهد و پیمان گردند، و در باره قلع و قمع انگریزان از بلاد هندوستان همداستان شوند؛ نقشهٔ که حیدر علی خان وابسته یورش بر غنیم بسته این چنین بود که مادامیکه او خود بش بر ممالک کرناتک لشکرکش باید که

نظام علي خان بر سركارات شمالي تاخت آرد و بعد از انكه هر دو سپاه باهم متلاقي شده افواج انگريزي را منهزم گردانيده باشند به محاصره مدراس پردازند ؛ وافواج مرهته بايد كه بتاخت وتاراج جزيرهٔ بنبئي اشتغال ورزد ؛ وراجه برار با لشكر جرّار بر سر بنگاله يورش آرد ؛ ونواب نجف خان ودیگر سرداران حدود دهلي را شايد كه از رود گنگ عبور كرده صوبه اوده را متصرّف شوند مگر انكه ناظم آن صوبه بدين مشوره همداستان شده جماعه انگريزيه را از ممالك محروسه اش بزور بيرون كند ؛

الحق اين منصوبه نيكو انديشيده واين سگالش خيلي پسنديده بود واگر اركان اين اجماع باحميّت وغيرت اتّحاد ملكي نيكو كوشيدندي همانا كار بر طبقه انگريزان دران زمان بدشواري كشيدي ؛ وليكن بسيار كم صورت ميگيرد كه اقوام مختلف در امري متعاهد شده در اتمام آن بذل جهد نمايند وحقيقت حال برين منوال است كه زينهار مادهوجي بهونسله ورئيسان ممالك غربي هندوستان درين خصوص هيچگونه سعي وكوشش بعمل نياورند ؛ طبقه مرهته در كار حراست ممالك محروسه خويش كه بر حدود شمال شرقي وجانب غربي آن انگريزان لشكر كشيده يورش آورده بودند در شغل شاغل درافتادند ، ولهب غضب نظام علي خان بزلال سخنان ملاطفت فشان وعهد ومیثاق موالفت توأمان كه

گورنر بنگاله با نواب نظام علي خان پيش كرده بود فرونشست ؛
در سال ۱۷۷۹ع نواب محمد علیخان كارگزاران دولت
انگريزيه را در مدراس برحقيقت حال اين عهد و ميثاق كه درميان
نواب حيدر علي خان و جماعه مرهته بوقوع آمد و نيز برچگونگي آن
وفاق و اتفاق كه درميان آن هر دو فريق و نظام علي خان برغم
جماعه انگريزان صورت گرفته آگاهي بخشيد ؛
اكنون سطري چند در بواعث نفاق درميان مرهته و انگريزان
و دواعي موافقت مرهته با حيدر علیخان پس از محاربت سالیان
برسبيل اختصار نگاشته مي شود و از بهر ارتباط سلسلهٔ سخن بعروج مرهته
اشارت مي رود پوشيده مباد كه بنای رياست مرهته در عهد
عالمگير نهاده شد چون در آنزمان سلطنت دهلي از اوج ابهت
و جلال بحضيض نكبت و وبال گرائيده بود و از رهگذر بيرحمي و
ناهنجاري و تعصب عالمگير در امور دينداري رئيسان هنود
ممالک هند عموماً و راجگانش خصوصاً خيلي آزرده مي زيستند
و در ممالک دكهن گوئي رسم و راه ملوک الطوائف بهم رسيده
هر خطه بادشاهي و هر صوبه فرمانفرمائي جداگانه داشت كه گاهي باهم درمقام
آشتي و اتفاق بودندي و گاهي در معرض كينه و نفاق ؛ شخصي از
جماعه مرهته سيوانام نخست جويای بلند نامي پديدار گشت و
جمعيتي از سواران فراهم آورده چندي بتاخت و تاراج پرداخته

آخر کار سر از جیب مهتری بر آورد و شهر ستاره را مستقر
حکومت خود گردانید و چون سیوا ازین جهان رخت بربست
پسرش سنبها بمسند حکومت پدر برنشست و بجنگ
عالمگیر کمر کینه بربست و در آخر کشته شد پسرش ساهو که
طبع آرمیده داشت بر جای پدر مسند آرای حکومت گشته از
پرخاشخری اجتناب نموده هشت تن هوشمند را برگزید و زمام
مهام ریاست خود بدست کفایت شان واسپرد ولیکن
چون او پسری صلبی نداشت بنابران از قریبانش رام نارائن نامی را
پس از وفاتش بجای او بر مسند نشانیدند و چون خودش هیچگونه
از درایت و کفایت بهره نداشت یکسر مهمات ملکی را برای
آن هشت فرزانه واگذاشته بود ازین هوشمندان یکی بالاجی نامی
برهمنی بود کوکنی در زیرکی و فرزانگی یگانه آخر کار این برهمن بدان
رفعت و پایه رسید که راجه رام نارائن را در ستاره بعزت و
احترام مقام داده خود در شهر پونه بساط حکومت درچیده
بلقب نانا و پیشوا پندت پردهان ممتاز گردید اگرچه در امور
ملکی جزوی و کلی اختیار تمام میداشت راجه رام را باهمه نابکاری
وخامی در تعظیم و اکرام او بذل جهدی نمود و شهر پونه را دارالملک
خود ساخت القصه پس از جنگ و جدال نخستین انگریزان
بر قباحت و سستی این رای که سرداد بنبئی بدان باعانت

راگهو لشکر فرستاد و با مرهته بنیاد جنگ و پرخاش نهاد نیک
فرار سیده کرنیل اپطن را از بهر مصالحه پونه فرستادند در آنزمان
از زن رام نارائن که حامله بود پسری زاد و او را مهتران پونه بجای
پدر به پیشوائی برنشانیدند و سکهارام و نانا پهرنویس را
بدستوری و ولایت او هنگام کودکی برگزیدند ولیکن چون راگهو
از رفتن پونه سر باز تافت کار آشتی و صلاح ناتمام ماند و در پونه
هواخواهان راگهو همواره مصدر فتنه و آشوب میگردیدند
و مهتران پونه می پنداشتند که در نهانی محرک این همه فتنه و آشوب
انگریزان اند القصه آسیای جنگ و پیکار دیگر بار در گردش آمد
آخرکار افواج انگریزان از جهت نایابی اذوقه و دانه و کاه عاجز
و ستوه گردیدند کرنیل اگرطن سپهسالار انگریزان بفتوای مجبوری
عهد آشتی با جماعه مرهته تجدید بربست ولیکن چون خبر عهد آشتی
کرنیل اگرطن که بفتوای ضرورت و بیچارگی با جماعه مرهته
درمیان آورده بود به بنبئی رسید سرداران انگریزان آشتی
مغلوبانه نه پسندیدند و بناچار نیران حرب و پیکار باز مشتعل
گردید و جنریل گودرد که بجنگ مرهته متعین شده بود پس از
مایوس گشتن از همداستانی بهونسله راجه برار بر جنگ
مرهته از حسن آباد متوجه برهانپور گشت و راگهو بشنیدن
این خبر از قید سیند هیه گریخته بجنریل پیوست ؛

مصالحه کردن جماعه مرهته با حیدر علي خان بهادر ومتّفق گردانیدن او نظام علي خان آصفجاه و نجف خان وسائر بزرگان هندوستان را باخود در مجادله انگریزان ؛

بدان گاه را گهو که برانگریز ... بیامد بپا کرد رزم و ستیز
جهانی پر ازشور و آشوب کرد ... خردمند داند که ناخوب کرد
مرهته بحیدر علي داشت جنگ ... بهم آخته تیغ الماس رنگ
دودستي زوندی شده کینه ور ... پی جستن بیشي بوم و بر
چو شد رزم آغاز با انگریز ... بیکسو نهاده بحیدر ستیز
بیسته در جنگ بانام جوی ... زکینه سوی آشتي کرده روی
زخود کرده خشنود بنمود یار ... که باشد ورا یار درکارزار
نظام آنکه بد بر دکن باج خواه ... بدو نیز بگشوده از مهر راه
بگرمي در دوستي باز کرد ... ورا نیز باخویش انباز کرد
نجف خان که بد نامدار بزرگ ... بمیدان پیکار گردی سترگ
فراوان سپه داشت آراسته ... همه نره شیران نو خاسته
جز اینان هر آنکس که بد نامدار ... بخود کرده دساز و انباز و یار
همه گشته با یکدگر همزبان ... بدین رای گشتند همداستان
که حیدر علي یک شده با نظام ... کشیده به پیکار تیغ از نیام
بکرناتک و بوم سرکار نیز ... که نازد بدان هر دو جا انگریز

روان ساخته لشکر جنگجوی — به پیکار بدخواه بنهاده روی
بدان بوم و بر شور و شر افگنند — ز دشمن بن و بیخ را بر کنند
بگجرات راند مرهته سپاه — که یابد بدانیش آنجانه راه
یکی مهتری از مرهته سپاه — که سودی سر جاه بر چرخ وماه
مودا جیش نام و لقب بهونسله — مقرر چنان گشت کو با سپه
سوی بوم بنگاله گردد روان — ببسته به پیکار کردن میان
نماید مر آن مرز زیر و زبر — نخاریده یکسر ز پیکار سر
بدست آیدش هر که از انگریز — برانگیزد از جان او رستخیز
نجف خان زدهلی براند سپاه — سوی لکهنؤ یکسره رزم خواه
فروزد دران آتش کینه تیز — به پردازد آن بوم و بر ز انگریز
گرش آصف الدوله یاری کند — درین کین بخود خوبکاری کند
وگرنه نجف خان گه کارزار — چو دشمن ز جانش برارد دمار
چو اینگونه کنگاش آمد بسر — روان گشت هر سو یکی نامور
کران تا کران جهان شد سپاه — بدان بد که اختر نبد نیکخواه

رسیدن سفیر دولت انگریز به نزد حیدرعلیخان بهادر بامید آشتی و ناکام برگشتن؛

درین میان گورنر مدراس این معنی از مصالحه ملکداری دریافته که سفیری پرتدبیر پیش حیدر علی خان فرستد تا، اگر ممکن

باشد راه آشتي که فيمابين از دير باز بسته شده است باز کشايد و
برحقايق امور آن مملکت و دقايق دستور آن دولت نيکو
آگاهي بهم رساند چون مرکوز خاطر حيدر علي خان درين باب
استکشاف نموده شد پس از هزار دشواري سفير را اجازت
آمدن در ممالک محروسهٔ خود داد و ليکن فرمود تا بدوري چار
ميل انگريزي از سرير نگپتن رحل اقامت اندازد و هيچکس
از اتباع او بشهر در نيايد چنانچه پس از درنگ بسيار حيدر علي خان
سفير را بحضور خود طلبيد و بعد اصغاي همه سخن چنين پاسخ داد ؛
در اوائل حال گمان من بجماعه انگريزان چنين بود که ايشان
نسبت بديگر اقوام در راستکاري و وفاداري ممتاز و سرفراز اند ؛
وليکن از تجربه که درين نزديکي صورت گرفت چنان حالي من
گرديد که ازين دو گرامي صفت ايشان هيچگونه بهره ندارند
چون برحسب عهد و پيمان سال ١٧٦٩ع از شما امداد و ياري
از بهر مدافعه افواج مرهته خواستم شما دران اهمال کرديد و آنقدر
مرا بمعاذير لنگ دريست و لعل داشتيد که وقت کار از دست
رفت و اعادي بر من فيروز گرديدند ؛ نيز شما بر رغم شرايط عهد
و ميثاق افواج خود را در ممالک محروسه من فرستاديد و قلعه ماهي
بتصرف خود در آورديد ؛ و هنوز در انجا منصبداران تان بتحکم
و تجبر مي پردازند ؛ بنابران اکنون مرا هيچ وثوق و اعتماد برگفتار

وکردارتان نمانده است؛ علاوه آن کدام فایده یا سود از هوا خواهی
و همداستانی آنچنان سرداری بسوی من عائد شد نیست که او
عنان کار در قبضه اختیار خود نمیدارد، در هر امر محتاج رهنمائی اهل
شورا می باشد چنانچه اگر از و یاری و استداد جویم او نخست
استفتا، از اهل شورا خواهد نمود، وانگاه از نواب محمد علی خان
درباره زر اعانت خواهد جست؛ و یقین جازم است که
نواب صاحب درین خصوص عذرها خواهد آورد، وکار را در تاخیر
خواهد انداخت وهرگاه درین باب با او الحاح و مبالغه کرده شود
بعض اجناس وچند عدد جواهر بشما میدهد تا در بازار فروخته ثمن
آن را بکار در آرید وچون این نیز پس از بوک و مگر بی حد صورت
وقوع گرفت شما خیمه بیرون شهر می زنید، وپس از درنگ
بسیار باکمال احتیاط روانه می شوید بدین نمط که اگر یکروز کوچ کرده
می شود دو روز مقام اتفاق می افتد؛ درچنین حیص بیص فوج کمک
شما بحدود مملکت من در می آید واعادی ناهنجار پیشتر از ان کار
خود کرده اند و مملکت مرا ویران و خراب گردانیده، وحال
من یکسر مخالف وتمامتر منافی حال شماست در بند شورا و
کنکاش نمی باشم که عزیمت من وابسته اجازت او
باشد کار من وابسته داوری من است خداوند وقت خودم،
زنهار فرصت کار ضایع نمیگذارم در یکدم می توانم که قشونی یارساله را

از سواران کار بطرفی گسیل کنم که شصت میل کوچ معمول روزانه ایشانست و انبارخانه ها و ذخیره خانه ها از هرگونه مایحتاج الیه معمور و موفور دارم که از برای اخراجات سالیان کافی باشد ؛ این چنین دوگونه دولت مختلف چگونه در کار و بار همداستان و همعنان خواهند بود ؛ بنابران ای سفیر برو و با خواجه ات بگو که ازین پیش بارسال نامه و پیام خود در تصدیع من نکوشد ؛ از پس اینهمه تهدید حیدر علي خان بزودي قاصد انتقام میگردد ؛ چنانچه بیستم ماه رجب سنه ۱۱۹۴ بحري موافق ماه جولائي سال ۱۷۸۰ ع از گهات ها گذشته مانند سیل جوشان ناگاه بمرز و بوم کرناتک میرسد و در آن سرزمین آشوب قیامت برپا میکند ؛ جمعیت جنودش درین یورش بسي هزار سوار جرار و چهل هزار پیاده خونخوار میرسید علاوه توپخانه گران و سنگین که کارگزارانش مردم فرنگستان بودند بسرکردگي شیرلالي و دیگر منصبداران فرانسیس ؛ حیدر علي خان درین هیجا خودش بسپهسالاري لشکر میانگي پرداخته بود و انبوه میسره بسرکردگي طیپو سلطان وابسته ، و چنان قرار یافته که او بر سرکارات شمالي تاخت آرد ؛ مادامیکه گروه میمنه بسرکردگي سپهداری از سپهداران نامدارش در خطه مادوره و نواح جنوبي درآمده بسفک و غارت آن بقاع اشتغال نماید ؛

در همسایگی معبر پالام نائر قرارگاه جنود میانگی کدّه چتور بود ؛ چون
این قلعه درمیان قلل جبال واقع است حصارش بغایت
ستحکم واستوار ودور از رهگذر مقرّر افواج ، نواب انورالدین خان
آنرا ملاذ وملجای اهل وعیال خود هنگام سنوح حوادث ودواهی
ساخته بود ؛ این قلعه واراضی وابسته آن در تصرف ناصرالدوله
عبدالوهاب خان برادر محمد علی خان بود ؛ از جهت گمان نقود
وجواهر گرانمایه یا از جهت کینه وعداوت که حیدر علی خان
با محمد علی خان داشت افواج حیدری نخست دست یغما وتاراج
بران واکشاد ؛ قلعه دار ومخدّرات واطفال او همگی اسیر شدند ؛
وانواع ذلّت وخواری کشیدند ؛ اموال وذخائر قلعه بتاراج رفت
ونفائس وطرائف آن به سریرنگپتّن فرستاده شد ؛ ازمیان اجناس
غاریده متاعی بغایت گرانمایه کتابخانه بود از کتب تازی وفارسی که
نواب انورالدین خان فراهم ساخته وجانشین او در نصاب آن
افزوده این مجلّدات با جلدهای دیگر که از دیگر قلاع کرناتک واز
کتب خانه نواب کرپه وغیره برده شده بود بعد شهید شدن طیپو سلطان
مغفور معه کتب خانه سلطانی بدست انگریزان افتاد جنود حیدری
درین یورش بر تسخیر قلعه چتور وفتح قلاع مجاور آن اکتفا ناکرده
پیشتر شتافت ؛ ودر دهم آگست گروهی از سوارانش
پس از آنکه بسفک ونهب چند قریه درجوار مدراس پرداخته

بودند در شهر مدراس آنچنان آشوب و غلغله در انداختند که باشندگان از مردم فرنگستان اندرون قلعه آن متحصّن گشتند بیست و یکم همین ماه افواج حیدري شهر آرکات دارالملک کرناتک را تاراج و غارت کرد ؛ ولیکن بغرا رسیدن جنود انگریزي بعضی بسرکردگي سرهکطر منرو از مدراس و بعضی بقیادت کرنیل بیلي از سرکارات شمالي حیدرعلي خان از محاصره آرکات دست برداشت و دران کوشید که این هر دو فوج را از فراهم آمدن باز دارد ؛

ترجمه بعض مقام باب دوازدهم از کتاب مِلطري بیاگریفي یاتذکره بهادران انگلستان (که درسنه ۱۸۴۱ع مطبوع شده) درذکر جنریل سرذیوذ بیرذ که مدّتی در اسیري طیپو سلطان ، وهنگام تسخیر قلعه سریرنگپتن سرکرده اهل یورش بوده ، متضمّن خصوصیات جنگ کوهستاني کنچي کوته که یکی ازان جنگهای نامي است که پس از کشته شدن جماعتی کثیر دران از رزم جویان طرفین فتح وفیروزي نصیب حیدرعلي خان گردیده ؛

درمیان تمامي ریاستهای هندوستان دران زمان (که سلطنت تیموریه آب رسیده ویکسر مضمحل گردیده بود) گرانمایه وممتاز ،

ریاست میسور بود در تصرف نواب حیدر علي خان که مردی
بود از حالت سپهداري بیاوري بخت و اقبال بمهین پایه
فرمان فرمائي و جهانداري رسیده ؛ و منش و الای نامجویش
کمالات علیّه سپهسالاري را با ملکات سنیّه ملکداري بدان
خوبي و بایستگي فراهم ساخته بود که در میان فرمانروایان فرنگ
نیز دران عهد چنین کس بجمع این نوادر صفات نایاب
بود ؛ چون ناسازگي این چنین طرفدار ذوفنون و با اقتدار نسبت
بریاست انگریزي که هنوز نیکو استحکام نگرفته بود پرخطر و سهمگین
می نمود هرائینه خیلي قرین مصلحت ملکي بوده که کارپردازانش
نسبت بوي در مقام هواخواهي و همداستاني بودندی یا آنچنان عهد
و پیمان آشتي بنیان با او در میان آوردندی که دست تطاولش
از سرزمین ایشان کوتاه ماندی ولیکن جماعه انگریزان بجای مهراندوزي
راه کینه توزي باوی سپردند ؛

در سال ١٧٦٨ ع کارگزاران ریاست انگریزي طرح ستیز و
جنگ با حیدر علي خان ریختند ؛ و درین جنگ حیدر علي خان بکام دل
فیروزمند و مظفّر گردید ؛ و بیغما و تاراج عام آنچنان فتنه و آشوب
در مرز و بوم کرناتک برپا ساخته کار نهب و غارت تا عین
دروازه مدراس رسانیده بود که کارپردازان ریاست مدراس
بفتوای اضطرار بر مصالحه مغلوبانه راضي گشتند عهد و پیمان درمیان

آمد که هریک از فریقین هنگام حاجت فریق دیگر کمک و
حمایت خود را از نهار دریغ ندارد هنوز صبح این عهد بشام
نرسیده بود که حیدر علي خان در جنگی که او را با جماعه مرهته پیش
می آید میخواهد که نقد دوستي هواخواهان جدید را بر محک عیار
زند بنابران مکتوبی بگورنر مدراس میفرستد و امتحاناً از برای نام
درخواست کمکی محقّر می نماید تا پانصد سپاهي انگریزي ارسال
دارد ولیکن گورنر مدراس برخلاف مقتضای آئین وکیش * ع *
در اول قدح دردی آورد پیش * یعنی دعوت او را اجابت
ننمود ؛ وچون در سال ۱۷۷۰ ع حینیکه یغما گران مرهته دیگر بار
کار بر حیدر علي خان دشوار کرده بودند او باز استمداد کمک از دولت
مدراسیه نمود وعهد و پیمان بتکرار بیادش داد کارگزاران
آن دولت همان تغافل و اهمال را کار بستند ؛ درین اثنا از
تکرار نهب و غارت جماعه مرهته خرابي و تباهي در مرز و بوم
میسور صورت گرفت زیرا که یغما گران مرهته بوم و بر مملکتش را
بتصرف خود درآورده بودند ؛ و صیانت و حمایتش منحصر بود
دران قلعه که بغایت استوار و حصین بود ؛ درینحالت حیدر علي خان
از هواخواهان جدید خویش باز سؤالت اعانت می نماید
و بهبود یکه ازین معاونت عاید ایشان شد نیست و امی نماید
و میگوید که چون این یغما گران بی سروسامان یکسر حکومتهای مستقل

شمالي هندوستان را عرضه صد گونه خوف وخطر ساخته اند
پيداست که درصورت استيلا و ساز و سامان مصدر چگونه هرج مرج
در تمامي ممالک دکهن خواهند گرديد برين اعلام نيز اثري مترتب
نگشت وکارکنان دولت کنپني درين اهمال مرتکب کمال
ننگ و عار گرديدند چون اختر اقبال حيدر علي خان هنوز در صعود
و ترقي بود بچاره گري راي صائب برتمامي اعادي خود مظفر گرديد
وبدون ياري وامداد احدي درسال ١٧٧٢ع باجماعه مرهته بروجه شايسته
مصالحه نمود ، وازان پس از رهگذر مناقشه ونزاع خانگي جماعه
مرهته وسوء تدبير کارگزاران رياست بنبئي اورا يارای آن
بهم رسيد که نهمين اعمال ومحال گم کرده خود را بازيافت نمود
بلکه حوزه مملکت خود را نيکو فراخ و وسيع فرمود ؛
پس ازانکه حيدر علي خان اينچنين نقض عهد از جماعه انگريزان
هنگام ضرورت بمقام تجربت درآورده وبتکرار مشاهده کرده
زنهار از و متوقع نبود که ديگربار بر پيمان و ميثاق ايشان اعتماد
کردی ؛ درهمين زمان جماعه فرانسيس باو پيوستند وبهرگونه
آلات و ساز و سامان جنگ و پيکار او را يادري نمودند ،
وهواخواهي و همداستانيش را درباره مطمح نظرخويش که چشمداشت
دست ياب نمودن مملکت کرناتک باشد مصلحت ديدند ،
چنانچه منصبداران کارديده فرانسيس بملازمت او کمر هواخواهي

بسته بآموختن آداب حرب وقتال خاصه ممالک فرنگ
بسپاه او نیکو پرداختند ؛ اکنون حیدر علی خان خود را نیکو آماده و آراسته
انتقام از اعادي یافت و باجماعه انگریزان از رهگذر سلوک
گذشته ایشان بدل کینه میداشت و درین باره حق بجانب
او بود ؛ حال کارگزاران دولت کمپنی درین زمان برین منوال بود
که ایشان کورانه در امداد و اعانتش میکوشیدند و دیگر اهل حکومت
و اقتدار آن روزگار را گوئی تحریک میدادند تا بادی در شکست
خودشان یار و همکار گردند چنانچه این فرصت را حیدر علي خان مغتنم
شمرده پنهاني باجماعه مرهته و نظام علي خان عقد موافقت می بندد تا با تفاق
همدیگر انگریزانرا از هندوستان بستاصل گردانند ؛ تمامي امور
در تمشیت این منصوبه بپختگي رسیده بود و کارگزاران کمپنی
هنوز در خواب غفلت خود را بخطر می انگاشتند ؛ تا آنکه در بیستم
جولائي سال ١٧٨٠ ع حیدر علي خان سپاه خود را با کمال سطوت
و صولت مانند سیل دمان برمرز و بوم کرناتک فرو ریخته
تاخت و تاراج نمود ؛ جمعیت سپاه حیدري درین چالش
از هشتاد هزار کس متجاوز بود و این نصاب هیبت گستر
به پیوستن افواج موشیرلاي و بسیاری دیگر از منصبداران فرانسیس
بطریق اعانت سمت از دیاد پذیرفته و عدت جنود انگریزي
که قائد آن سرهکطر منرو بوده بشش هزار نمیرسید ؛ و این سپاه

درحدود مدراس بکوهستان اقامت داشت حینیکه هفتاد و سیوم رجمنت که تازه از ولایت انگلستان قرار رسیده بود (همانروز که از جهاز فرود آمده) حسب فرمان گورنر از بهر جنگ بمعسکر انگریزي پیوست ؛

حیدرعلي خان پس از آنکه بوم و بر کرناتک راطي کرده و تمامي معموراترا که در اثنای راهش واقع شده بآتش سوخته و بآب شمشیر پاک شسته متوجه آرکات گردید ؛ بیست و یکم آگسط در مقابله شهر نزول نمود و این خود مقدّمه جنگ بود ؛ درین زمان کرنیل بیلي دربندوبست سرکارات شمالي بافوجي گران اقامت داشت و جنود حیدري که بمحاصره آرکات می پرداخت حایل بود درمیان این فوج و معسکر انگریزي ؛ اکنون از دیوان مدراس بکرنیل بیلي فرمان میرسد تا برجناح استعجال بمقام کوهستان ملحق معسکر انگریزي شود ولیکن حیدرعلي خان بحکم کار آگاهي ممر جنود کرنیل بیلي راکه منحصر بود دریکراه بسدود گردانید وکوشش بسیار از طرف کرنیل موصوف بعمل آمد و مدافعه آن از جانب حیدرعلي خان صورت گرفت آخر کار در مقام پرنباکم سر بکارزار کشید و کرنیل بیلي بدانچنان فیروزي که از جمعیت قلیل سپاه پیاده و یکسر ناداري فوج سواران متوقع تواند بود گونه بکام دل رسید ولیکن این فیروزي درسیه روزیش افزوده ،

چه معسکر انگریزی از مقام کرنیل بیلی هنوز دور بود و افواج حیدری
در رهگذار ش سدّی سکندری ؛ و از جهت ناداری علوفه
و اذوقه سپاهش مبتلای محنت فقر و فاقه گردیده ؛
درین حالت پر ملالت کرنیل موصوف صورت حال خود را
باعلام سرهکطر منرو این چنین می پردازد که از رهگذر خسران
که درین جنگ عائد ما شده نه پای رفتن داریم و نه از فقدان
اذوقه درین مقام یارای ماندن چنانچه از بهر چاره گری این حادثه رایها
بران قرار گرفت که آنچنان کمک بکرنیل بیلی فرستاده شود
که از ان مهلکه بدر تواند جست چنانچه برحسب این
عزیمت جمعیّتی گرانمایه بسرکردگی کرنیل فلیچر و کپطان بیرد و چند
سرداران دیگر بدان مهم فرستاده شد ؛ این جماعه هنگام نه ساعت
سائی از معسکر روانه شدند ؛ حال مصیبت اشتمال فوج کرنیل
بیلی را ازین یک امر قیاس توان کرد که هر فرد از جمعیّت کرنیل
فلیچر همین دو روزه خوراک برنج وقدری بسکط یا کلیچه وشراب از
بهر معونت قوت دوستانش که در مقام پرنیا کم بودند برده بود ؛
چون حیدر علی خان بهادر از جمعیّت فرستاده آگاهی یافته رساله
سواران بقطع کردن راه ایشان فرستاد ولیکن کرنیل فلیچر
و کپطان بیرد بار هنمایان خویش بدگمان گشته از راه راست
انحراف نموده بر راه قوس ما نادر پناه ظلمت شب که گوئی

بحمایت ایشان رسیده بود از تگ و تاز رساله حیدری
صحیح و سالم با جمعیّت کرنیل بیلی پیوستند ؛ ولیکن نواب
والاجناب با قضای پخته کاری در ماده دشمن شکاری نگذاشت
که این جنود متفقه راه سلامت بسپرند و از کمند تطاول او
رهائی یابند ؛ فرمان داد که در عقبه های دشوار گذار که افواج انگریزی را
از ان بایستی گذشت مورچالهای توپ آراسته دارند ،
و چون از هنگام کوچ ایشان و دیگر خصوصیات نیکو آگاهی
داشت فوجی سنگین را از بهبین پیادگانش فرمود تا بر هر دو رسته
گذرگاه شان آماده کمین باشند ؛ و خود ش با بهره کلان از افواجش
مترصّد حمله های ایشان مانده تا بامداد شان پردازد مادامیکه تهیّهٔ
سپاه در ینجا اینچنین نموده بود حشری بیمر را از سواران پندّاره
درحدود کانجیویرم از بهر یغماگری و ترکتاز تعین فرمود تا فرصت کار
نگاه داشته سدّ راه عزیمت لشکر انگریزی گردند ؛
حال جنود حیدری برین منوال بود که چون بامداد دهم سپطنبر که از بهر کوچ
افواج متّحده متعین شده بود فراز آمد هنوز سپیده صبح ندمیده بود که
ایشان خاموش و آرمیده مترصّد فرار سیدن قشون انگریزی
را در عین دام بلا که از بهر شان در چیده شده بود دیدند ؛ سپاهیان
کمینگاه مورچال دوازده توپ بر ایشان سر دادند و هنوز ایشان
پیشتر ک نرفته بودند که مورچال دیگر عقب ایشان آتش

داده شد ؛ چنانچه بجز آنکه پیشتر روند هیچ چاره نداشتند ؛ ولیکن دیگر مورچالهای توپ از بهر ایشان آماده داشته بود ، در عرصه نیم ساعت پنجاه و هفت ضرب توپ درآورده شد تا بر فوج انگریزي سرداده شود بقرب هفت ساعت صباحي سپاه قشون قشون از مور و ملخ افزون برین هشتی برگشته بخت فرو ریختند تا کاریجاي رسید که مردان فریقین یگان یگان باهم درآویختند کپطان بیرد وجوانان (گراندیر) یاتناور دران معرکه تنگبار داد پردلي و شجاعت دادند طرفه تماشائی بود که هشتی دلیران انگریزي درمیان بیست و پنجهزار رسوار و سي پلتن سپاهیان پیاده (علاوه جمعیتی از سپاهیان فرنگ ملازم حیدري و توپخانه کلان که از مسافت یک تیر پرتاب سرداده می شد) که ایشانرا نقطه وار درمیان گرفته بودند پایدار ایستاده بمدافعه و مقاتله اعادي بر هر طرف بر سبیل تبادل می پرداختند ؛ منصبداران فرانسیس در لشکر حیدري بمشاهده این جرأت و جلادت که از پردلان انگریزي بظهور میرسید در شگفت فرو مانده بودند ، درمیان سپاه انگریزان همین ده ضرب توپ میداني بود ولیکن بدان خوبي و چابکي آنرا بکار می بردند که درمیان جمعیت اعادي ازان آشوبی عظیم پیدا شده ؛ پس از مقاتله و مجادله از شش تا نه ساعت صباحي نسیم فتح و فیروزي بر پرچم علم انگریزي وزیدن گرفت

دگزیده رساله‌های سواران حیدري پس از حملات متوالي یکسه هزیمت خوردند و جناح راست و بهمین جنود حیدري پریشان شده قریب بود که منهزم گردد ؛ و منصبداران فرانسیس که توپخانه حیدري در اهتمام شان بود دست از کار باز کشیده بودند ؛ درین میان وقوع حادثه ناگهاني صورت واقعه را یکسر واژگون ساخت تا افواج منهزم مظفّر و منصور گردید ؛

تفصیل این اجمال آنکه باتفاقي نامیمون نسبت بانگریزان و همایون نسبت بحیدر علي خان عرابه‌های باروت و گوله که در فوج انگریزي بود بیک ناگاه آتش برگرفت ، و پاگ بسوخت ؛ و این واقعه هائله نتیجه آن گوله توپ بود که گلنداز توپخانه حیدري دران انداخته درین واقعه بسیاری از سپاهیان انگریزي علف آتش گشتند ؛ و لیکن یکسر بربادرفتگي ساز و سامان جنگي باقیماندگانرا نسبت بمردگان بیشتر عرضه محنت و بلا گردانید ؛ طیپو سلطان که خلف الصدق پدر نامدار شهامت دثار حیدر علي خان بهادر بود بفور فرصت دشمن شکني را مغتنم شمرده بدون استجازت از پدر والامقام باجماعه سواران مغولیه و کرناتکي چون سیل دمان بر فوج انگریزان که بدان آتشزدگي برهم خورده و هنوز بحال خود در نیامده بود فرو ریخت و عقب آن . تعجیل قشون فرانسیس گرم و گیرا بیاریگري

آن سواران فرار سید ؛ و از کوشش مردانه تمامت سپاهیان انگریزي یگان یگان پاره پاره ساخته شدند ؛ ولیکن منصبداران انگریز در آخر سپاهیان پریشان گشته فرنگستان را گونه فراهم گردانیده در عین آتشباري توپخانه اعادي جاي بلند دستیاب ساخته ایشان را بوضع مربّع بیاراستند منصبداران بشمشیر و سپاهیان بسنگین خویش میجنگیدند و هزاران سپاه غنیم را در سیزده حملات مختلف مقاومت نمودند ؛ و در پایان کار از حشر بیمر افواج دشمن که تازه پي هم میرسیدند شتوه آمده پامال حوافر اسپان و پاي پیلان شدند ؛

عدد کشتگان بجانب جماعه انگریزیه از چار و نیم هزار بیش بود ازان میان چار هزار سپاهي هندوستاني بود و قریب ششصد فرنگستاني کرنیل فلیچر در میان کشتگان یافته شد و کرنیل بیلي و کپطان بیرد چار جا زخمهای کاري خورده با دوصد فرنگستاني اسیر شدند و چون ایشان را پیش حیدر علي خان بردند باقتضاي نخوت فیروزي بچشم خواري بسوي شان نگریست و علالاي فیروزي برداشت ولیکن کرنیل بیلي جواب شایسته داد که طیپو سلطان درین معرکه حاضر بود نیکو آگاهي خواهد داد که این ظفر از رهگذر بلاي ناگهاني بود که بر سر ما افتاد نه از جهت هزیمت و شکست که از افواج شما خورده باشیم ؛ نواب ازین

جواب درشت برآشفته فرمان داد تا ایشان را مقیّد دارند میگویند که مشاهده کثرت کشت و خون که بسیاری از مردان کار دیده اش کشته و تلف شده بودند مزاج نواب را آشفته گردانیده بود ازین سبب با اسیران انگریزی بدان نمط درشتی و سختی که عادتش نبود سلوک نمود؛

کپتان بیرد پس از کشیدن گوناگون شدایداسیری که محبوس بودن در زندان وحشت انگیز بیک زنجیر با اسیر دیگر پابسته تا سه و نیم سال شمّهٔ ازان بود رهائی یافته و بفرنگستان رفته و ازانجا بمنصب جرنیلی ممتاز شده باز بهندوستان آمد و در سال ۱۷۹۹ع با فواج متّفقه که از بهر یورش سریرنگپتّن در مقام دیلور آراسته میگشت پیوست، اکنون کپتان بیرد که بسرکردگی قشونی از سپاهیان فرنگ امتیاز میداشت بجد درخواست تادرین پیکار پراخطار سرکردگی جنود یورش نامزد او گردد چنانچه برین آرزو بکام دل فیروز گردید؛ و در چهارم مي سال ۱۷۹۹ع رایت انگریزي بالای برج بیرونی برافراشت؛ و پیش از انکه طلیعه شب برآید سریرنگپتّن والي خود را بدل کرده کلید ولایتش بردست کارگزاران انگریزي واسپرد؛ از تقالیب ادوار روزگار همان شهر که پیشتر در تعذیب کپتان موصوف اسفل السافلین بود اکنون در نشاط افزائیش اعلاعلّیین

گردید ولیکن باآنهمه شگفتگی و نشاطمندی که از قهر اعادی و فیروزمندی عائد اوشده ، هیچگونه خشم وانتقام که درچنین حال معمولست دردلش راه نیافته بود ؛

روانه شدن کرنیل بیلی بمدد جنریل سرهکطرمنرو وگرفتارشدنش بدست طیپوسلطان ؛

زماه نهم روز نه رفته بود — به بیلی زمانه برآشفته بود
شده اخترش کند برآسمان — بشوریده و تند گشته جهان
خود و لشکر از شهر پیرم بکام — سوی مندرو تیز برداشت گام
فزون پنجصد بود بر سه هزار — زهندو یورپ مردم کارزار
چو بسپرد ره چاریک از کروه — زحیدر رسیدند لختی گروه
میان دو بدخواه پرخاش خاست — زتیر دورویه فشافاش خاست
باندک ده و گیر حیدر سپاه — زبون گشته در دست آوردگاه
نیفشرده پی پاشنه کرده تیز — به پیچیده از کین لگام گریز
روان گشت بیلی از انجایگاه — یکی درهٔ تنگش آمد براه
زگیتی نهان گشت زرّین چراغ — سراسر جهان گشت چون پرّزاغ
دران درّه بیلی بیامد فرود — که تن را زآرام بدهد درود
بناگاه از دشمن کینه خواه — به پیکار آمد دگره سپاه
دران درّه تنگ آشوب خاست — چوتندر غروشیدن توپ خاست

زمانی به بیلی ببارید تیر
چو باران که از ابر آید بزیر

فراوان رها کرده توپ و تفنگ
کشیدند از جنگ و پیکار چنگ

ازان پیش کاید برون آفتاب
بگیرد جهان گونه زرناب

روان گشت بیلی از انجایگاه
بریده ازان درّه یکمیل راه

بناگاه طیپو بدانجا رسید
سر آتش جنگ بالا کشید

ستیزه به پیوست از دو گروه
چو انگریز بد درمیان دو کوه

بگاه گذر ره بر و تنگ بود
نه میدان آویزش و جنگ بود

نیارست آراست آوردگاه
نه صف می توانست بستن سپاه

نبد دست چپ هیچ پیدا ز راست
ندانست کس قلب و ساقه کجاست

ز بار و بنه کس نه آگاه بود
گشاده نه بر مرد کین راه بود

درانراه دشوار و تاریک و تنگ
نه بر رسم پیکار و آئین جنگ

توانست کوشش نمودن سپاه
گسسته رده رفت بایست راه

به بیچارگی جنگ بایست کرد
بر انگیخت ناچار گرد نبرد

ز طیپو نپرداخته بیلی هنوز
یکی گرد برخاست شد تیره روز

ز حیدر بیامد سپاهی دگر
بیکدست تیغ و بدیگر سپر

به طیپو شده یار در کارزار
ز سم ستوران زمین شد نزار

بشد آتش کین و پیکار تیز
دل توپ افروخته انگریز

سوی دشمنان گوله انداخت چند
شدش کار و اژدون ز بخت نژند

که صندوق بارت او برفروخت
ز بایسته سامان فراوان بسوخت

بسی چیز شایسته اندر نبرد — که شاید بمردان گه دار و برد
نگه کرد و دانست طیپو زدور — کز آتش بید خواه افتاد شور
خمیده شد از راستی پشت او — ز سامان بود باد در مشت او
برانگیخت از جا تگاور سوار — بکف خنجر و تیغ زهر آبدار
فراوان ز دشمن بکشت و بخست — بسی تن بیفگند بر خاک پست
چو بیلی چنان دید برکاشت روی — ز انگریز بد انچه همراه اوی
بجا مانده بود اندران کار راز — اگر تند رست و گر ز خمدار
گرفت و تلی دید بالا بلند — بد انجا روانشد ز بیم گزند
نه در تن توان و نه در روی رنگ — تهی دستش از آنچه باید بجنگ
سپه خسته و کوفته از نبرد — بران پشته شد پر ز تیمار و درد
نه سرب و نه بارود توپ و تفنگ — پس پشت او دشمن تیز چنگ
و مادم همی حمله می برد سخت — بران بینوا لشکری گشته بخت
بهر حمله مردان خاک فرنگ — زده دشمنان را بمشت و بسنگ
نموده ز نزدیکی خویش دور — چه تاب آورد زور با بخت شور
چو شد سیزده حمله زینگونه رد — فزون بود دشمن ز دام و ز دد
سواران آسوده از کارزار — ز لشکر برون تاخته بیشمار
چو کوهی که گردد روانه بجنگ — بآهن نهان تیغ و ژوپین بچنگ
سر نیزه افراشته بآسمان — چو ارغنده شیر و پلنگ دمان
بنزدیک آن خوار مایه سپاه — رسیده چو دیوان دارونه راه

فراوان به شمیر و باران تیر بکشتند و افتاد بیلی اسیر
شش و سی زنام آوران سپاه به گشته افتاد بر خاک راه
همان نیز پنجاه از مهتران پر از زخم بسته ببند گران
فرومایه لشکر بران تل خاک ازان هرکه وارسته بد از هلاک
بیفتاد بر دست دشمن به بند گر از تیغ بد خسته گر بیگزند
یکی تن نگشته رها از سپاه کسی خسته کس بسته کس شد تباه
چنین است پایان رزم و نبرد سری زیر تاج و سری زیر گرد

ظهور این فیروزي نواب فریدون فرر انیکو سرمایه نازش و بالیدگي گردید؛ و شاهده تگاپوی مردانه و دستبرد پردلانه طیپو سلطان که درین جنگ مصدر آن شده و جوهر نامداري و والاگوهري و کمال و هنر لشکر کشي و سپهسالاري که درین کارزار بروجه ابلغ ازو نمایان شده بود او را خیلی سرور و شادمان نماخت؛

حیدر علي خان. بمجرد آنکه جنود او از تعب و زحمت این رزم و پیکار که دران بسیاری از مردان کار و دلیران کارزار از طرف او افتاده (و فیروزي را او درین بازار بنهای گران سرهای سران باز خریده بود) آرمیده بودند بمحاضرهٔ آرکات باز گردید؛ زیراکه او خیلي هوس استخلاص این قلعه داشت ازینرو که و دیعتگاه انبارهای گران و ذخیره های کلان بود؛ و بدین نظر که دارالملک آن صوبه و محل اقامتگاه نواب صوبه دار آن بود (اگرچه دراین زمان

نواب ازانجا بدراس آمده بود) مستخلص گردانیدن اورا موجب استیلا بر تمامی آن صوبه و سبب فراهم آمدن تمامت زمینداران آنرا در زیر رایتش تصور می نمود ؛

دران زمان زمام قلعه داری آن حصار بدست راجه بیر برکه مرد دلاور ولیکن از فنون جنگ کمتر بهره میداشت تفویض نموده شده بود اگرچه دو صد سپاه فرنگستان و هفت هزار از سپاه نواب محمد علی خان درانجا بودند ولیکن در مقابله آنچنان افواج جنگ آزموده و کار دیده که سپهسالارش حیدر علی خان بوده باشد هیچکاره بودند ؛ چه امور جنگ و پیکار بجانب حیدری با کمال هوشیاری و دیده وری بکار برده میشد و از نتایج آن چنان پنداشته که مصدر آن کار مرد یست نیک آگاه باصول گوله اندازی و قواعد قلعه گیری و استعمال منجنیق و مانند آن از آلات جنگ و جدال ؛ فرار سیدن او با کمال آرمیدگی و ضبط بوده ؛ و حملات او هوشمندانه و چابکانه و توپخانه اش نیکو ساخته و آماده باموفوری ساز و سامان و کارگزارانش عاملان کاردان ؛ منصبداران انگریز بمشاهده آن چابکی و آسانی که بدان مورچالهایش اتواپ ایشان را فرو انداخته و آلات جنگی شان نابکار ساخته بود فرو ماندند و شکسته دل گردیدند ؛

در اواخر اکتوبر قلعه را بیورش گرفتند و سیوم نوامبر شهر بغنیم مظفر

تسلیم نموده شد راجه بیدر بر قلعه دار را حیدر علی خان بعزت و
احترام تلقی نمود ؛ انگریزان و قریبان محمد علی خان که در آرکات
باز پس مانده بودند بعضی از ایشان محبوس ساخته و برخی بسریرنگپتن
گسیل کرده شدند و لیکن بادیگر باشندگان شهر نواب حیدر دل
طریق مدارا و مردمی پیمود پس ازین فتح و فیروزی علی اسرع
الحال فتحنامه ها مخبر ازین فتوح بسریرنگپتن و پونه و حیدر آباد
فرستاده شد و نیز بسوی زمینداران خراج گزار سرکار آرکات
فرمان تهدید توامان صادر گردید تا بهره معیّن از افواج خویش
آماده و مهیّا دارند و اذوقه و علوفه بمعسکر مظفر بفرستند و وای بر جان
کسیکه هیچگونه باعانت وامداد انگریزان پردازد ؛ سواران
یغماگر را فرمان داده شد تا گله های گاوان و میشان و گوسپندان را
از هر سو بزور فراهم آرند و دهات و کشت زارها را آتش
زنند و بسوزند ؛ و آبگیرها را یکسر خراب و شکسته گردانند
و چاه ها را بخفه های کشتگان و مردگان بینبارند ؛ حیدر علی خان
میفرمود که من آله خشم خدایم از بهر تعذیب مردم کرناتک ،
هرکس که از زخم شمشیرش خسته نگشت در حالت اسیری
بمیسور برده شد ؛ هندو بچگان بزور در ربقه اسلام بسته و داخل
جرگه سپاه گردانیده شدند و بر اسیران طبقه انگریزان تهدید
حکم رفت که بتعلیم ایشان بقواعد حرب و ضرب پردازند

پسران را دختون گردانیده کسوت اسلام پوشانیدند و دختران شان بعضی بکد بانوی جوانان داده و بعض دیگر در میان سپاه بکنیزی توزیع نموده شدند ؛

پس از تسخیر آرکاٹ حیدر علی خان بمحاصره ویلور داندیواش دبریکائیل و چنگلیپط اشتغال ورزید ولیکن فرار سیدن جنریل سرئیری کوط با افواج جدید و علوفه داذ دقه وافی و سرمایه زر کافی از ملک بنگاله بزودی هوای روزگار دیگر گون ساخت ؛

هفدهم جنوری سال ۱۷۸۱ع سرئیری کوط از حوالی مدراس کوچیده متوجه کمک داندیواش گردید ؛ حیدر علی خان بمجرد استماع خبر جنریل موصوف از محاصره آن قلاع دست برداشته باتمای حشم و لشکر خویش دور تر رفته اقامت گزید و تا چند ماه هیچگونه رزم و پیکار در میان نیامد و در همین اثنا خبری وحشت آنگیز بحیدر علی خان بهادر رسانیدند که سر اد وارد هیوس بر سر کالیکط و منگلور تاخت آورد و تمامت آلات و اسباب جهازی از آن او که در بنگلور بود تباه و برباد گردانید ؛

در بعضی از روزهای ماه می یا جون حیدر علی خان بصوب بلاد شمالی نهضت نمود بدین نظر که سرئیری کوط بمشاهده اینحال از حدود مدراس دور تر خواهد رفت و انگاه او طیپو سلطان را اشارت خواهد نمود تا باز بمحاصره ویلور پردازد و یا بر حصار نامدار تر چناپلی یورش آورد ؛

با اینهمه افواج انگریزي از تعاقب او باز پس نایستاد ولیکن تصور این معني که این نمط معامله دیر خواهد کشید او را کشان کشان بر جنگ سلطاني آورد ؛ درین زمان عدّت جنود نواب حیدر علي خان به چهل هزار سوار خونخوار و یک پلتن یا قشون از مردم فرنگ و یازده قشون از سیحیان هندوستاني و بیست و یک قشون از پیادگان جرّار و گرانمایه توپخانه و بیشمار حشر از یغماگران میرسید ؛ علاوه سي هزار سوار کارگزار که همراه طیپو سلطان بودند ؛ ولیکن نواب بملاحظه کاردانی و بهادري سرئیري کوط و سپاه انگریزي بر حشر بیمر خود اعتماد نا کرده مقامی شایسته از بهر جنگ سلطاني بدست آورده مورچالهای خود را در پناه توپخانه نصب کرده انتظار حمله غنیم می کشید ؛

غره ماه جولائي بقرب پورطونوو سرئیري کوط بجیل و دستبرد غریب حشر بیمر حیدر علي خانرا بشکست و بزور او را بران آورد که بزودي از میدان جنگ کناره گزید ، و برادر نسبتي نواب موصوف یعني میر علي رضا بزخم کاري خسته و سه هزار کس را کشته در میدان واگذاشت ؛ ولیکن از جهت غایت قوت و چالاکي دواب و مواشي عرابه کش حیدري هیچ یک از ضربهای توپ و گردون اذوقه کش باز پس واگذاشته نشد ؛

و این حال برخلاف دواب انگریزان بود که بدشواری تمام توپهارا میکشیدند ؛

بعد این شکست حیدر علی خان افواج خود را بجوار آرکاٹ برد و طیپو سلطان بسوخ این بلیه محاصره ویلور را واگذاشته برجناح استعجال بپدر بزرگوار خود ملحق گردید ؛

سر ئیري کوط که بصوب شمال نهضت نموده بود در آغاز آگست بمقام پالیگهات با فوج بنگاله شش پلتن از سپاهیان هندوستاني و جماعه از گلندازان انگریزي که قائد آن کرنیل پیارس بود ملاقي گردید ؛ سپس ازانجا متوجه محاصره پیارسوریکی ازان قلاع که حیدر علي خان در سال گذشته بحیز تسخیر درآورده ذخیره گران از غله وغیره دران بودیعت نهاده بود گشت ؛ روزیکه این قلعه تسلیم نموده شد جمعیتی از سپاه میسور که بامدادش می آمد بشنیدن حال تسلیم وانقیادش بسوی پرنباکم بازگشت چون اینمقام همان مقام نیکو فرجام بود که حیدر علي خان را بر کرنیل بیلي فیروزي حاصل شده بود ، این بقعه را مبارک و خجسته دانسته عزیمت آن کرد که بار دیگر درانمقام بخت آزمائي کند بنابران هیچگونه کوشش و تدبیر درین جنگ فرونگذاشته مقامیکه از بهر سپاه خود برگزیده بود نیکو استواري داشت و افواج خود را بفراز کوهها برکشیده که پائین آن چند نهر و آبجوی عمیق روان بود ، و عرصه گاه میان

دولشکر بجویها چندین بهره منقسم ساخته شده؛ دست راست
وچپ و پیشگاه معسکرش دمدمه های هولناک برکرده و
درعقب آن مورچالهای دیگر بربسته کارگزاران این
توپخانه ها مردم فرانسیس بودند و بیلدارانش دربند کردن
راه ها که ازان افواج انگریزی گذرنده بودند اشتغال میورزیدند؛
نیران جنگ وجدال درنه ساعت صباحی بیست و هفتم
آگسط در اشتعال آمد و هنگام غروب آفتاب منطفی گردید
افواج حیدری هزیمت خورده پس پاشدند همین یک غرب
توپ کلان از ایشان درمیدان باز پس مانده بود؛ شیرلالی
که سرکردگی توپخانه حیدری درعهده او بود از نظر اعتبار حیدرعلی خان
افتاد؛ چون نواب میدانست که افواج انگریزی بناچار بصوب
مدراس از بهر اذوقه مراجعت خواهد نمود؛ وبرتقدیر تاخت و تاراج
او دران حدود سبیل فراهم آوردنش برایشان جزبراه دریا
دشوار خواهد بود همت خود بران مصروف داشت تا قلعه ویلور را
که دوبار ازمحاصره اش بحکم ضرورت پیشتر دست برداشته بود
مستخلص گرداند بنابران سواران طلایع خود را فرمان داد تا بدیدبانی
افواج انگریزی پردازند و هنگام کوچ براه زدن ایشان راحیران وسرگردان
کنند و آدارگان ایشان را بکشند یا گرفتار سازند و اسباب
و بنگاه غارت کنند و هرگونه علف وکاه وغلّه و گیاه که درمیان

راه شان هنوز باقي مانده است خراب و تباه گردانند مادامیکه خودش باجمعیّت پیادگان و توپخانه متوجه ویلور گردیده آنرا تنگ محاصره نماید؛ چون ویلور این شهریست معمور و نامدار و قلعه آن بغایت متین واستوار که ملجای حاکمان کرناتک هنگام بیم وخطر بوده؛ بنابران حیدرعلي خان خیلی دل بستگي داشت که آنرا بتصرف خود درآرد ولیکن چون سپاه انگریزي بضبط وحمایت آن حصار درانروزگار نیکو میکوشیدند بنابران کامیابیش درین خصوص منحصر بود درینکه باطالت زمانه محاصره کار برسپاه محافظ قلعه دشوار گرداند یابباز بستن راه اذوقه و علوفه ایشان را بسختي مجاعت مبتلا سازد؛ بدین منصوبه منصبداران خود را فرمان داد تا بمحاصره قلعه تنگ پردازند و زنهار نگذارند که احدي اندر آید یا بیرون رود؛ وکارگزاران توپخانه را تاکید فرمود که دقیقه از دقایق فنون قلعه گیري فرو نگذارند؛ دراواخر سبطنبر قحط و غلا برقلعگیان مستولي گردید؛ چون خبر جنریل سرئیري کوط که بااذوقه فراوان بتخلیص محافظان حصار میرسد بحیدرعلي خان رسید، بنابران حشر سواران یغاگر را بکار محاصره واگذاشته بابقیّه افواج خویش بصوب شولنگر نهضت نمود؛ وآنجا درمقامي شایسته میمنه ومیسره را استوار ومقدّمه را باتوپخانه چنانچه معمول است نیکو محکم ساخت؛ بیست و هفتم سبطنبر افواج انگریزي درین مقام بر وحمله آوردند جنود حیدري هزیمت یافته ازان مقام دورتر

شتافت ؛ وسرئیري کوط مظفّر و منصور از انجا روانه گشته ویلوریان را از دستبرد سپاه حیدري رهائي داد و قلعه چتّور را باز پس گرفت ؛ چون جمعیّت افواج انگریزي آنقدر نبود که بهره ازان از برای اذوقه فرستاده شود و دیگر بهره بجنگ و جدال اشتغال ورزد بنابران سرئیري کوط بمقتضای ضرورت با تمامي جمعیّت از بهر اذوقه بصوب مدراس مراجعت نمود و حیدر علي خان باز بمحاصره ویلور پرداخت محافظان قلعه را قوت یکشبه باقي مانده بود که سرئیري کوط دهم جنوري سنه ۱۷۸۲ع بر سر افواج حیدري تاخت آورده ایشان را از محاصره دست بردار گردانید و لیکن ازین شکست تها هیچگونه در دلیري حیدر علي خان کمي و کاستي صورت نگرفته زیرا که بعد سه روز بر جنود انگریزي که از زمین نشیبستان عبور مي نمود حمله آورده اگر افواج دیگر بامداد او مي پرداخت احتمال قوي بود که جنود انگریزي یکسر تباه میشد ؛ برین واقعه هنوز زمانه دراز نگذشته بود که بحیدر علي خان خبري وحشت افزا رسید تفصیل این قضیه مجمله آنکه حیدر علي خان پس از تسخیر حدود ملیبار هموار بچشم غیرت بسوي انگریزان که شهر و قلعه تلیچري را متصرّف بودند مي نگریست ، خصوصاً ازین رو که دوبار آن شهر ملتقای افواج انگریزي ساخته شده وازانجا جنودشان بر سر قلعه ماهي مقبوضه

فرانسیسان که درون ممالک محروسه حیدری واقع است
حمله آورده بر گرفته بودند مشاهده این مکروهات اورا خیلی ناخشنود
ساخته بود بنابران یکی از نخستین کارهای جنگ وجدال فریقین محاصره
ومحافظت نمودن این قلعه بود؛ افواج محافظ این حدود از طرف
حیدر علی خان بسیار بود و سردار خان سپهدار که در فن سپاهیگیری
کمتر بهره داشت بهمین قدر قناعت کرده که در محاصره آن قلعه نیکو
جهد نمود و کار بر قلعگیان چنان دشوار کرد که یکباره ایشان
درانچنان تنگی حال مبتلا شدند که در صدد واپرداختن آن گردیدند
القصه اوایل ماه جنوری سنه ۱۷۸۲ع جمعیتی از سپاه بکمک
محصوران از جانب بنبئی بسرکردگی میجر اینگلدر رسید؛
وافواج محاصر را از جا برداشت وراه آمدوشد به شهر پیدا گردانیده
وهشتم جنوری بر سر محاصران تاخت آورده و مورچالهای ایشانرا
تباه ساخته، منهزم گردانید؛ سردار خان باقتضای ضرورت معه
منتسبان خویش باجماعه از سپاهیان درخانه سنگین که از
کوهچه تراشیده شده بود پناه آورد؛ ودرحمایت خود مردانه دار
کوشید ولیکن چون خودش زخمهای کاری واکثر رفیقانش
کشته شده بودند بدست اعادی اسیر گردید؛
انگریزان تمامت توپخانه و ذخائر و اسباب جنگی وصد زنجیر
فیل را متصرف شدند ویکهزار و پانصد کس را اسیر ساختند؛

و محال تابیچری و حدود مجاور آنرا از تصرف کارگزاران حیدری واپرداختند ؛

الحق وقوع این سانحه بردل حیدر علی خان گران گذشته زیرا که چون حدود مایبار از قوم نائر بزور وقهر گرفته بود (چنانچه همواره دستور جبّاران وکشورکشایان می باشد) سرداران آن بوم وبر همیشه مترصّد فرصت بودند که بآزادی فطری خویش باز گرایند ؛ مقارن این حال کارگزران دولت مدراس از بهرنگاه داشت جمعیّت جدید از سپاه فرمان دادند تا بحراست حدود جنوبی زمین از تاخت وتاراج حشر یغما گران حیدری پردازند عدّت این سپاه نواز دوهزار پیاده ودوصد وپنجاه سوار هندوستانی وسی ضرب توپ میدانی وجود پذیرفته بود ، وسرکرده آن کرنیل بریتوط بود که درفنون لشکرکشی نیکو مهارت داشت دران زمان این فوج جدید برکناره رودخانه کولیرم مقام داشت ؛ ازینجهت که این رود سرحد شمالی کشور تنجاور است واز ممالک حیدری برسافت بعید واقع ، هیچگونه توهّم حمله ناگهانی ازایشان نبود ؛ ولیکن نواب نامدار فرصت جوی بزودی هرچه تمامتر طیپو سلطان را بادوازده هزار سوار برچیده کارزار وهشت هزار پیاده وچارصد از جوانان معین جماعه فرانسیس وبیست ضرب توپ روانه میکنند وچنین فرمان میدهد که شباشب کوچیده

ناگهان بر سر افواج کرنیل بریتهوط بزنند ؛ چنانچه فرمان حیدری نیکو کار بسته شد ؛ و پیش ازانکه جنود انگریزی از تقرّب اعادی خبر یابند خود را مرکز وار گرد گرفته و افواج غنیم را دائره کردار محیط می بینند ؛ این روداد در اکثر خصوصیات شابه آنواقعه است که دران کرنیل بیلی استغال داشت آغاز این حمله در شانزدهم فبروری صورت گرفته ؛ و تا هیزدهم همان ماه معامله جنگ یکسو نگشته سپاه انگریزان بشکل تربیع تعبیه کرده و غربهای توب در هر ضلع از اضلاع آن جابجا منصوب ساخته شده و سواران در مرکزی بهره جا گرفته بودند پس از ستیز و آویز دراز بسر دادن گوله و گلوله سلطان سواران خود را فرمان داد که یکباره بر اعادی حمله آرند ؛ ولیکن اگرچه ایشان باکمال جرأت و جلادت بر پیادگان لشکر انگریزی زدند سپاه اعادی ببارید ن گلوله های مسلسل آنچنان جمعیت ایشان را پریشان گردانیدند که از راه اضطرار با غایت پراگندگی گریختند و پشت دادند ؛

تا سه روز بعد ازین واقعه حملات شان بتکرار بعمل آورده شد و اثری بران مترتب نگشت در آخر موشیر لالی چون دید که فوج طیپو سلطان مصدر کاری نشد از چارصد جوانان فرنگستان که باخود داشت صفوف محکم آراست و قشونهای حیدری را

باعانت و امداد خود برگماشته سنگینها بر سر تفنگ نصب کرده چون کوه آهنین متوجّه آنضلع مربّع فوج انگریزي که نسبت بدیگر اضلاع سست بنیاد بود گردید ؛ در اثنای این وقیعه مرد آزما و حمله جوهر مردانگي نما گلوله های آتشبار چون باران ابر مدرار بر جنود انگریزي از هر جانب می بارید مادامیکه سواران براندک مسافت منتظر وا ایستاده بودند که هنگام از هم پاشیدن جمعیّت شان چون بلای ناگهان بر ایشان بیفتند ؛ آخرکار شیرلالي فیروزمند گشت و سپاهیان هندوستاني کوفته زحمت تاب مقاومت یورش دلیرانه مردم فرنگ که تازه دم بودند نیاورده برشک تند و سواران بران جماعه پاشیده از هر سو تاخته داد خونریزي و قتل عام دادند ؛ اگر مردم فرنگ در باره استبقای ایشان نمیکوشیدند احتمال قوي بود که متنفّسی از ایشان جان بسلامت نمی برد ؛

اگرچه مردي و مرحمت پیشگي شیرلالي بسیار منصبداران انگریز را از قتل حالي وارهانیده ولیکن از اطاعت وی بیرون بود که ایشانرا از غُلّ ثقیل و قید طویل نجات دادی چنانچه بفرمان سلطان همه پابزنجیر بصوب سریرنگپتّن روانه ساخته شدند ؛ ودر انجا بزندان محنت بسر بردند و بعد چندی چندین کسان

دیگر از طبقه انگریزان که مشیر دی سفرین ایشانرا در جهاز جنگی هنیبال پنجاه ضرب توپ دار یا دیگر سفائن تجار خلیج بنگاله برگرفته بود ، با آن اسیران در زندان محنت و بلایار ساخته شدند ؛ بوزیدن نسیم این فتوح نمایان دل افسردهٔ حیدر علي خان باز شگفتگي گرائید و مطمح انظار همت والایش که از دیر باز تسخیر بلاد کرناتک و بیرون راندن اعادي ازان و واسپردن حکومت آن ملک وسیع بیکي از پسرانش بود ، بسبب نزول جیشی گران از فرانسیس در پانديچیري بقیادت دبھیمن (واین نخستین بهره بود ازان لشکر جرار که از بلاد فرنگستان بعزیمت آنکه با افواج حیدر علي خان یادر و همکار گشته باستیصال انگریزان از بلاد هندوستان پردازد ، روانه شده در نیمه راه بود) بزودي صورت تجدید و تمهید پذیرفت ؛ بنابران افواج میسور ، وجنود فرانسیس . تعجیل تمام بعزم تسخیر قلعه گدلور متوجه گردید چنانچه آن حصار بهشتم اپریل همین سال بطریق تسلیم بدیشان واسپرده شده سپس بزودي

---

* درماه آگسط سنه ١٨٨٢ ع مشیرسفرین پانصد نفر را از اسیران انگریزي حواله حیدرعلي خان نموده بود ؛ وبدینوسیله اسباب بدنامي ابد برای خود مهیّا گردانیده ؛ وعذریکه درارتکاب این جریمه اوبیان کردایی بود که کارگزاران دولت مدراس بمبادله آن اسیران راضي نبودند واو خودش آنقدر اذرقه نداشت که درپرورش آن مستمندان بکار برد ؛

پرماکوئل را از آن خود ساختند و هنوز یکماه بران سپری نشده بود
که بمحاصره واندیواش سخت اشتغال نمودند؛ سرئیری کوط
ازین فیروزیهای اعادی آگاه گشته و بر عزیمتهای آینده شان
پی برده با جمعیت سپاه انگریزی بصوب واندیواش
نهضت نمود؛ و نیکو وثوق داشت که چون حیدر علی خان حالا
بدین کمک گرانمایه جنود فرنگ نیکو مستظهر گردیده و حشر
بیمراز سپاه از آن خود میدارد البتّه از جنگ سلطانی رخ
برنخواهد تافت بلکه یکباره از بهر کارزار نعل در آتش خواهد بود ولیکن
ظن سرئیری کوط درین باب راست نبود؛ زیرا که حزم
و تجربه کاریش درین هنگام که آنچنان کمک سنگین یاریگر جنود مجنده
خودش داشت نیز او را رخصت آن نداد که خود را عرضه خطر جنگ
روبارو با چنین حریف پرکار سازد؛ بنابران قبل ورود افواج انگریزی
کناره گرفته مقامی بغایت استوار از کوهچه های سرخ که از هر گونه حملات
مصئون تواند بود بدست آورد؛ چون سپهسالار افواج انگریزی
بدینسان ناکام ماند، خواست تا دشمن را بزودی بر جنگ آرد
یا بیغما بردن بر ذخیره خانه های لشکری و اهرای اذوقه و علوفه اش
دست دراز او را از تعدّی و تطاول کوتاه گرداند؛ بدین عزیمت
سرئیری کوط بصوب ارنی کوچیده بر مسافت پنج میل کمتر ازان
قلعه رحل اقامت می اندازد، این منصوبه مصدر همان نتیجه گردید

که مطمح نظر سپهدار پرکار انگریزي بود زیرا که باستماع این خبر حیدر علي خان ازان کوهسار تنگبار خیام استقرار برکنده بر جناح استعجال بحمایت آن مکان که تمامي آلات جنگ و جدال و ذخیره های معین رزم و قتال درانجا موفور بود می شتابد؛ چون افواج انگریزي حالي بدانمقام رسیده بود که قلعه ارني از انجا دیده میشد، جنود حیدري اکنون درعقب معسکر انگریزي نمایان و بنا چار مصاف کارزار از هردوسو آراسته میگردد هنگام نیمروز روز دوم لشکر حیدري دیگر بار یکسر هزیمت مي یابد ولیکن چون افواج انگریزي از رساله سواران سبک عنان یکسر خالي بود بدین فیروزي فتوحات شایسته چون قتل و اسر گریختگان هزیمت خورده و بدست آوردن آلات و اسباب جنگ واپس گذاشته اعادي و تباه گردانیدن جنود شان مترتب نگردید؛ ولیکن اگرچه جنود حیدري درین جنگ هزیمت یافته کناره گرفته بود؛ همت مردانه و طبع غیورش او را برآن کار دبار داشت که گوئي هیچگونه هزیمت با فواج او راه نیافته و در نظر اعدا همچنان پر خطر و هیبت آگین می نمود؛ چنانچه بر ین جنگ هنوز یکهفته نگذشته بود که جمعیتي را از سواران برگزیده و چالاک خود بر اندک مسافت از معسکر انگریزي در کمینگاهي نصب کرد و آنگاه فرمان داد تا قطاري از شتران بار بردار و گله از بزگادان پر بار از نظرگاه فوج طلایه انگریزي

بگذرانند ؛ وچون مشاهده این شکار چرب پهلو ازان دل فریب تر بود که دلهای نظارگیان تشنه غنایم نربودی بنابران منصبداریتاقداران باجمعیت سپاه خودبهوس اصطیاد برایشان می شتابد ؛ ولیکن هنگام بازگشت خودشان در دام افواج حیدری که در کمینگاه مترصد این فرصت بودند می افتند واحدی ازین جماعه جان بسلامت نمی برد وهمه شان درین طمع خام سردر سرکار اغتنام می کنند ؛

این جنگ ، پسین پیکار وآخرین کارزار بود که این دو سپهدار نامدار وسپهسالار شجاعت دثار بسالت شعار نواب حیدرعلی خان بهادر وجنریل سرئیری کوط بنفس نفیس دران حاضر بودند وجوهر پردلی وجنگ آزمائی و هنرسرلشکری ومصاف آرائی خود را برخویش وبیگانه دانمودند ؛ افسوس که هیچیک ازین دو دلاور نامی وبهادر گرامی پس ازین کارزار روزگاری دراز بسر نبردند بلکه بزودی بسماهی اند بمردند اگرچه هردو دل جلادت توأمان از اخطار جنگ و پیکار سالم و تندرست مانده بودند ؛ ولیکن ظن غالب همانست که ازکثرت مشاق جدال و قتال که آن هردو نامدار در میدان کارزار تحمل آن نموده بودند واز بسیاری مصاف آرائی که آن هردو سپهسالار دراتمام آن جدوجهد فرموده تاب و نیروی شان

یکسر بتحلیل رفته و مرگ ناگزیر زود باستقبال ایشان
بشتافته بود ؛

حیدر علی خان از همداستانی جماعه مرهته ونظام علی خان بجز ناکامی
هیچ طرف بر نبسته و همچنین از ان امیدها که بطبقه فرانسیس
داشت کامیاب نگردیده ؛ چون خبر آشتی که درمیان
جماعه مرهته وانگریزان در هفدهم ماه می سنه ۱۷۸۲ع صورت
گرفته بود بدو رسید ؛ و رودادهای اخیر حملات افواج انگریزی
بر سر بنادر ومحالات مقبوضه او بر سواحل مالیبار گوش گذار او
گردید بحکم ضرورت پسر خجسته اختر خود طیپو سلطان را با افواج
سنگین از کرناتک روانه کرد تا حراست ممالک محروسه نماید ؛

ارتحال نمودن نواب حیدر علیخان بهادر ازین عالم فانی
بعالم جاویدانی وبیان برخی از محامد ذات
ودستورات آن مغفور رحمت سبحانی ؛

هنگامیکه نواب فلک جناب از معاملهٔ پهلچری حسب
تمنّای خاطر اقدس بکامیابی معاودت فرمود ناگاه ورم سرطان
بر پشت مقدّس نمایان گشت اطبّای حاذق هرچند در معالجه
کوشیدند فایده مترتّب نگشت وهر روز مرض اشتداد کرد
چون نواب والا جناب در ماه نوئمبر علامات ردی درخود

احساس نموده از شورش و هنگامه لشکرگاه کناره گزیده
بشهر آرکات رحل اقامت انداخت و عنان خودداري
از دست نداده باستقلال تمام در انتظام امور ملک و دولت
احکام جهان مطاع صادر میفرمود درینولا روزی زباني جواسیس
گوش گذار او گردید که جنریل کوت بهادر ازین جهان فاني
درگذشت نواب والاجناب نفسی سرد برکشید و گفت
صد حیف جوانمردی بود خدایش بیامرزد درین زمان حاشیه
نشینان بساط حضور بمعاینهٔ برهمي احوال مکرّر معروض داشتند
که درینحالت که مزاج اقدس از جادهٔ اعتدال منحرف است
شب و روز خود متکفّل مهمّات عظیمه شدن موجب حرج مزاج
است صلاح دولت چنان مینماید که شاهزادهٔ والاتبار را بحضور
طلب فرمایند تا بنظم و نسق مملکت محروسه پردازد پس
نواب معلّي القاب شقّه خاص بدین مضمون بنام شاهزاده
صادر فرمود که آن نور چشم را اگر از گوشمال اشقیای آن
نواح انفراغ کلّي دست داده باشد دیدهٔ مارا بجمال سعادت تمثال
خود نوراني سازد و اگر فوجی دیگر مطلوب باشد بحضور اطّلاع دهد
و روز دیگر خود بدولت درخزانه واکرده بجمیع ملازمان تنخواه یکماه
انعام فرمود و بسلخ ذیحجه که سنه یکهزار و یکصد و نود و شش
هجري بود از حضّار محفل استفسار فرمود که امروز کدام تاریخ است

عرض نمودند که وقت شام هلال محرّم نمودار خواهد شد نواب معلّی القاب بعد دریافت این سخن غسل کرده تبدیل پوشاک نمود و چیزی خوانده دست برروی مبارک خود مالیده بر بستر آرمید و در آنحالت ده هزار سوار برای تنبیه راجگان شمالی آرکات و پنجهزار سوار برای حفاظت سرحد مدراس رخصت فرمود و بعد ساعتی چند در همان شب که ششم ٦ سنبر سنه ١٧٨٢ بود در سن شصت و شش و بروایتی هشتاد و هفت سالگی همای روح پرفتوح آن سرسرداران و درّة التاج صاحب افسران از آشیانهٔ کالبد عنصری پرواز کرده بسیر روضهٔ رضوان پرداخت سپهداران و کارگزاران سرکار حیدری اخفای خبر ارتحال آن امیر ستوده خصال را از مصالح ملکی پنداشته تا چند روز نیکو پنهان داشتند و نعش مطهّر او را بسریرنگپتن بردند و در انجا با غایت عزّت و حرمت در مقبرهٔ عظیم الشان رفیع البنیان درون لال باغ که یکی از بساتین نامدار شاهی بود مدفون کردند؛

محاسن افعال ومکارم خصال نواب کریم الذات جمیل الصفات منقول از کتاب های معتبر انگریزي وپارسي چون نشان حیدري از سید حسین کرماني وفتوحات حیدري از لاله کهیم نرائن دهلوي وفتوحات برطنیه از ملا فیروز پارسي وحمید خاني از منشي حمید خان ملازم گورنر جنریل لارد کارنوالس بهادر وتواریخ منشي عبد الحق ملازم کپطان کنوي بهادر ؛

محامد ذات مصدر حسنات آنقدسي صفات از آن بیش است که بدفاتر گنجایش پذیرد ، الحق از نواب حیدر علي خان بهادر بسیار کارهای بزرگ وعمده بمنصّهٔ ظهور آمده که تا قیام قیامت بر صفحه روزگار باقي خواهد ماند نواب مغفور یک لحظه بی عزم رزم وجنگ وآهنگ توپ و تفنگ خالي نمی نشست از اقوال مردانه آن یگانه زمانه یکی این است که مرد پردل از تماشای جستن وطپیدن سر وتن بریده حظّیکه می یابد از دیدن رقص زنان نمی یابد و نزد او صدای توپ وتفنگ هزار بار خوشتر است از سرود وآهنگ دیگر آنکه بهترین مقام مردان پشت زین است روز میدان دیگر اینکه در دنیا هیچ خوشي زیاده تر از خوشي روز فتح نیست اکثری فرمود که اگر یک کس مثل خود بیا. بم بعونه تعالی در اندک زمان

هفت اقليم زير فرمان واز ترويج دين محمدي عهد عمر فاروق ديگر بار
عيان گردانم اگرچه بعضي مرا امّي ميدانند ازان باكم نيست كه
نبي ماهم امّي لقب داشت ازين يك جاهل آنچنان كارهاي
نامي بظهور آمده است كه از هزاران فاضل يكي ازان صورت
نگرفته بي شائبه ارتياب نواب مغفرت قباب يكي ازان
اميران نامدار ورئيسان عالي مقدار بوده كه در اقليم هند از سالف
اوان تا اينزمان بوجود آمده اند وفتوحات او نسبت بفتوحات
امير تيمور ونادر شاه كمتر نبوده با آنكه از حليه تربيت وتعليم رسمي
عاري بود وليكن فطرت بلندش از فنون سپاهيگري وكشور گشائي
وآداب جهانداري و مملكت آرائي حظّي وافر اندوخته بود
وبقيادت امّت والانهمت خود را بر تبه تشهريار ي رسانيده ؛
طبع دادگستر و عدالت پرورش در انواع خصومت راه
معدلت پيمودي وفطرت بلند مرحمت پيوندش در دل
دادن اهل زراعت واصحاب تجارت نيكو سعي فرمودي ؛
سلوك او با رعايا مقارن ملاطفت ونرمي بود وباكافه سپاه در آداب
حرب وضرب ملازم سختگيري وگرمي ؛ درباره سياست
وعقاب اشرار قوي پشت خيلي درشت ، ودر مكافات
دشمنان باستمگري همعنان ، مردمان او را متهم ميساختند كه
معتقد احكام منجّمان بود ازينرو كه در ايّام نوروز دسهره وغيره جشن

شاهانه وبزم نشاط ملوکانه در آئینه محل آراسته میشد ، واوقات همایون بنظارهٔ آتشبازي و جنگ آهوان و زور آزمائي گاو میشان وحملات فیلان کوه شکوه بایکدیگر ومصارعت یلان تنومند مصروف می نمود ، ومردان دلاور را خفتان گلیم پوشانیده باغرسان می جنگانید و بعضی از ملازمان پردل را برحسب آرزوی شان فرمان میداد تا با شیر غران در آویزند ؛ اگر آنمرد دلاور بر شیر غالب آمدی اورا بانعام زر وخلاع فاخره واضافه می نواخت واگر شیر غالب گشته اورا برزمین می انداخت نواب تفنگ برداشته بی تامّل چنان سر میکرد که گلوله از سر شیر میگذشت ومرد سلامت برمیخاست الحق درشست اندازي آلات حرب درجهان عدیل ونظیر نداشت ؛ از قطّاع الطریق وگمره بردزد واوچکه درتمامي ممالک محروسه خودنام ونشان نگذاشته بود ؛ هرگاه برمهمي فوجي متعیّن میساخت زنهاراز آن فوج غافل نمی نشست و . . بجمیع وجوه از زر نقد واسباب جنگ وعلوفه ورسد تائید آن منظور نظر والا میداشت ، حقیقت حال این است که نواب موصوف درعهد خود امیری بود بی نظیر دولت را بوجودش افتخار بود نه او را بدولت وشجاعت را از قوت بازویش گرمي بازار بود نه اورا از شجاعت چنانچه در چیناپتن و مدراس

وغیره از بیم دهراس آمد آمد آن هلاکوی عهد خورد وکلان و پیر و جوان
از برای گریختن آماده پا برکاب بودندی ؛ واز ترس حملهٔ او زهرهٔ
انگریزان آب بل خورد و خواب برایشان دشوار شده بود
چنانچه اکثری از خواب ترسیده حیدرس هارس حیدرس
هارس یعنی اسپهای حیدر گفته بیدار می شدند الحق در آنزمان
هیبتش در دلهای صاحبان عالیشان چنان متمکن شده بود که
لحظهٔ بی ذکر او نمیگذشت واز زبانی انگریزان نامور معلوم شد که
در ولایت انگلستان طفلی که شوخی و گریه بسیار می کرد اورا دایگان از نام
حیدر میترسانیدند که اینک حیدر میرسد تراطعمهٔ خود میکنند واین غایت
مرتبه هیبت و بیم است ؛ در شیوهٔ سپاه پروری از امراد وزرا
و سلاطین گوی سابقت ربوده و در عهد سعادت مهداد
رعیت و لشکری بسایهٔ امن و عافیت از رنج زمانه آسوده
می زیستند ؛ در فن بندوق اندازی چنان مهارت داشت که
گلوله تفنگش چون شهاب ثاقب بخطا سینهٔ اخوان الشیاطین
میسوخت ، و شوق تیر اندازی را آنچنان بکمال رسانیده که
در شب دیجور بنوک خدنگ چشم مور میدوخت ؛
نیزه بازیکه از سهم سنانش ماهی در آب زره پوش بود ؛
و تیغ زنیکه از بیم پلارک خارا شگافش کرگدن صحرا سپر بدوش ؛
تیز هوشی که از غایت فطانت طبع و حدت ذهن بتعبیر

خواب فراموش می پرداخت ؛ رعیت پروریکه نگهبانی خلایق
چون پدر مهربان میکرد ؛ عالی همتی که متاع سبک تجار را که
جلاب نام نیک اند بقیمت گران می خرید ؛ سوداگرانیکه اسپهها
برای نواب بهادر می آوردند اگر در اثنای راه یکی از آن
بقضای الهی فوت میکرد دم و گوشش بریده پیش نواب
والاجناب می بردند آنگاه برحسب گفتهٔ سوداگران نصف
قیمت اسپ مرده از سرکار خود عنایت می فرمود ؛ قدرشناسیکه
بمعاینهٔ اندک جرأت و جلادت بهادران لشکر ظفر پیکر را
جاگیرات وخلاع وجواهر بی بهاونقود فراوان می بخشید ؛ برسپاهیان
لشکر خود هرماه دوبار شاهره تقسیم میکرد ؛ اولوالعزمی که اگر فوج
اعدا مانند خیل انجم لاتعد ولاتحصی بودی یک تنه چون آفتاب
جهان گرد بمقابله و مقاتله ایشان می پرداخت ؛ توکل پیشهٔ
که درکوه وصحرا نظر عنایت برفضل مفضل حقیقی دوخته بفحوای
من یتوکل علی الله فهو حسبه ورگلزار همیشه بهار ممالکت بالاگهات
هرجا خار فتنه و فساد سر میکشید به تیشهٔ عزم درست از پا
می انداخت ؛ ادب سنجی که درمحفل تقدس منزل او هرزه
گویان ویاوه سرایان راراه نبودی ؛ شکوه مندی که درحضور لامع النور
او بی اجازت کسی لب بچون وچرا نمی کشود ؛ غریب پروریکه شبهها
مانند سلطان محمود غزنوی درکوی و برزن دارالاماره گردیده

وجه کفاف بفقرای محتاج و بینوایان میرسانید ؛ رفیق نواز یکه در هر ماه بیش از علوفهٔ مقرری برای سامان ساز و یراق بفدائیان جان سپار می بخشید ؛ والاسطوتی که هر کدام از گردن کشان دیار بجمع کردن غرمن استکبار می پرداخت چون برق خاطف بسوختن وجودش برباد صرصر یشی می جست ؛ قیافه شناسیکه بیکدیدن از خبث طینت و صفای طویت مردمان آگاه می گردید ؛ عالی ذهنی که بجودت طبع مستقیم بی سخن بر سرائر دلهای ارباب حوایج میرسید ؛ از سخنان منصفانه آنفرزانه است که میر عباس علی از غلام علی خان که از مصاحبان همدم نواب بهادر بود روایت میکند که من هنگام سفر اکثر در خیمه نواب حاضر می بودم حینیکه نواب پس از کوفتگی لشکرکشی روزانه اندکی باستراحت و قیلوله میپرائید در یکی از ین اوقات نواب را در حالت خواب سراسیمه جست کنان و پریشان دیدم ، چون نواب بیدار شد سراسیمگی حالش بیان کردم و پرسیدم که او چگونه خواب دیده ، نواب فرمودای همدم حال جوگئی دریوزه گر از سلطنت محسود من بهتر است که در حالت بیداری ایمن از غدر دشمنان خودکام بجمعیت خاطر و آرام دارد ، و در حالت نوم دور از خیال خونریزان عیار خواب شیرین و قرار ؛

گویند نواب حیدر علي خان بهادر عادت داشت که هنگام عتاب وخشم بریکي ازملازمان می گفت لوندیکا یعنی کنیزک زاده ، علي زمان خان روزی درخلوت عرض کرد که شایسته حال بزرگواران جلیل القدر نیست بدینگونه لفظ رکیک لب وزبان آلودن ؛ نواب تبسّم کرد وگفت که ماهمه کنیزک زادگانیم بي بي زاده همین حسنین علیهما الصلوة والسلام بودند که از بطن مقدّس خاتون جنّت زادند ؛

از مزایای مردم شناسي وپیشگوئي نواب عالیشان یکی اینست که درباره طیپو سلطان می گفت که اواز بلندي فطرت ودالا منشي بهره ندارد وستمگر وبیرحم است روزی چند سپاهیان انگریزي راسلطان ناگهان برگرفته سنگدلانه پیش روي خود بزور برخته کردن شان فرمان داد ، استکشاف این ماجرا برنواب سخت گران گذشت فرمود که این ظالم سلطنت پیدا کرده مرا از دست خواهد داد ؛

از آثار علوي فطرت وفراخي حوصله اوست که مردم هر طبقه از دین وملت درمملکت ومعسکر او خوش وخرم زندگاني میکردند و هرگز درین باب هیچگونه پرخاش وپژوهش باهیچکس دستور نبود ؛ حال حضور خاطر وقوت حافظه اش چنان بود که دریکزمان بچندین مقاصد مختلف اشتغال می ورزید بمنشي ببرنگاشتن مکتوبی ارشاد

می نمود و از جاسوسی اخبار می شنید و جواب میداد و باهل کاری
در مهمات پرشاخ شاخ گفتگو میکرد و دیگر خدمتگزاران را فراخور
خدمات شان تعلیمات خاص می فرمود ؛
حال سیاست و تعذیب مجرمان این بود که دو صد جلاّد یاتازیانه
بردار همواره بر در دولت حاضر می بودند ، و هرگونه مجرم از هر طبقه که
باشد یکسان سیاست کرده میشد هیچ امتیاز در بینباب درمیان
امرای کبار و شاهزادگان و دیگر اسافل ناس نبوده ؛
از دستورات گزیده او یکی این بود که در تمامت ممالک او
هر یتیم و بیکس که مربّی مهربان نداشت در سرکار حیدری آورده
بشفقت و مرحمت پرورده و فنون سپاهیگری آموخته میشد
و آنگاه در طبقه سپاهیان که بنام قشون یتیمانش می خواندند
منسلک میگردید ؛
در زمان ارتحال او حوزه مملکت سوای محالات مفتوحه در ملک
کرناتک بر هشتاد هزار مربّع میل انگریزی احتواداشت
و در ممالک محروسهٔ او یکهزار قلعه بود هر شهر و قلعه را که تسخیر
میکرد بتر میم آن و بنای حصارهای تازه فرمان میداد چنانچه تاحال
اکثر قلاع زمین دوزی و کوهی پائین گهات شاهد این معنی
است بعد وضع اخراجات ملکی و لشکری سه کرور روپیه
سالانه از خراج ممالک محروسه اش داخل خزانه عامره می گردید

جمعیت افواجش بسه لک و چهل و چهار هزار میرسید ؛
زبانی ثقات که بینندگان آن همه واقعات تا زمان حال قدم
در دائره هستی میدارند بثبوت پیوسته که آنقدر خزائن و دفائن
وجواهر بیش بهاوخشتهای طلاونقره درخزانه میداشت که هنگام
حساب بجای شمردن باعداد بصاع کلان می پیمودند وبمن
و پانجسیره می سنجیدند افواج و توپخانه که ایزد تعالی نبواب
غفران مآب عنایت ساخته بود کمتر کسی را از امرای کبارد
سلاطین پیشین ومعاصر میسّر شده باشد آخرچون دنیای دني
وفائي ننمود ازینجهان فاني درگذشت وهمه اساس واسباب
ثروت ودولت بازپس گذاشت ؛

بیت

جهان گردکردم نخوردم برش برفتم چو بیگانگان از سرش

نسب نامه نوابٔ عالیجناب مغفرت مآب حیدر علي خان بهادر ؛

نیّر برج شرافت وسروری حسن بن یحیی که از اعیان
عرب و رئیسان قریش بزیور فصاحت آراسته
وبحلیهٔ دیانت پیراسته و جمال ظاهري باکمال باطني فراهم

داشت بسن سي و پنج سالگي از بارگاه سلطان البرّين
و خاقان البحرين سلطان روم بشرف عهدهٔ شريفي حرمين
شريفين زادهما الله شرفا ممتاز گرديد ازان والانژاد دو گوهر خشنده درج
ايالت محمد بن حسن و علي بن حسن بيادگار ماندند علي بن حسن
بعمر ده سالگي داعي اجل را لبيک اجابت گفت و محمد بن حسن
پسري خجسته اختر که احمد بن محمد نام داشت باز پس گذاشته در سنه
هشتصد و هفتاد و چهار هجري بروضهٔ رضوان شتافت پدر
مبرور حسن بن يحيى شريف مکه معظمه از غم جانکاه پسر خود بعد
يکسال ازين سانحه به پانزدهم شهر رمضان المعظم شب پنجشنبه در سنه
هشتصد و هفتاد و پنج راهي ملک جاويداني گشت چون اين خبر وحشت
اثر بگوش حاشيه بوسان سرير خلافت مصير سلطان روم
رسيد فرمان قضاتوامأن متضمّن تعيين شريف مکهٔ معظّمه بنام داؤد
پاشا صادر گرديد پاشاي موصوف احمد بن محمد را با وجوديکه دران هنگام
پانزده سال عمر داشت و مستحق اين عهده شريفه بود صغير
سن دانسته بجايش سيد عبد الملک بن ابو عبد الله را که
فصيح اللسان و از عمدهٔ خاندان بود شريف مکه گردانيد احمد بن محمد
که شجيع با فهنگ بود ازين رويداد دلتنگ شده بزودي
عازم ملک يمن شد چندي در عدن توقف نموده بشهر
صنعان رسيده از ملاقات واليش مستفيد و در سلک زمرهٔ

متوسّلانش منظوم گردید بعد چندی چون والیش از حسب و نسب
ایشان نیکو مطلع گشت و در وجاهت و شجاعت او را بی مثل
یافت با دختر نیک اختر خود عقد مناکحتش بربست و رتق و فتق
جمیع امورات ملکی و مالی بقبضهٔ اختیار ایشان در داد پس از انکه
بیست سال بر این عقد گذشته بود والی صنعا بمرض الموت
گرفتار شده پیش جمیع ارکان دولت پسر خود را که
پنج ساله بود بدست ایشان سپرد و وصیّت نمود که تا آنزمان این
ولد بریعان جوانی نرسد مثل پسر خود دانسته تعلیم و تربیت
از دو دریغ ندارند و در نظم و نسق بلاد و عباد چنان بکوشند که احدی
قدم از خیط اطاعت بیرون ننهد الغرض بعد رحلت والی صنعا
تا سیزده سال احمد بن محمد در انتظام مملکت داد نصفت
و عدالت میداد روزی شیخ سالم نجرانی یکی از عمده متوسّلان آن
ریاست که بظاهر دوست و در باطن تشنه خون ایشان بود
نزد پسر والی صنعا رفت و در شکایت ایشان چنان
مبالغه کرد که آئینه خاطرش از زنگ ملال مکدّر گردید و سخنان
ابله فریب در میان آورده عهد موکّد در باب عهدهٔ سپه سالاری
از وی گرفت و ذمّهٔ قتل آن نیک سیر پاک نهاد و نشانید نش
بر مسند حکومت مورثیش بر خود لازم کرد و از آن روز بسازش
سپاهیان عسکر و تالیف قلوب سرداران لشکر پرداخت

وظاهرا جهت اعتبار خویش نزد احمد بن محمد خیرخواهی واطاعت
بیش از بیش کردن آغاز نهاد و در هرامری سعی فراوان بجا
می آورد مگر فرصت وقت میجست چنانچه مدّت یک سال
بدین نمط گذشت بعد ازان در سنه نهصد ویازده هجری بصلاح
پسر والی صنعا روز قتل آن پاک نهاد مقرر نموده بروز معهود
شمشیری زهرآلود همراه خود گرفته به بهانه گذرانیدن نذر
بخدمت ایشان رفت واز همان شمشیر سرش از تن جدا ساخت
وشادان وفرحان نزد پسر والی صنعا رفت ومابقی کشته شدن احمد
بن محمد بیان کرده گفت که افعی کشتن و بچه اش را نگاهداشتن
کار خردمندان نیست باید که همین ساعت پسرش محمد بن
احمد طلبیده وکشته ومتاع خانه اش ضبط نموده شود چون این سخن
قنبر نامی حبشی که غلام آن شهید پاکباز بود بشنید بحکم نمک خوارگی
آتش خشمش چنان مشتعل گردید که طاقت ضبط و
تاب تحمّلش نمانده باریحان نامی دیگر غلام حبشی که نزدیکش
استاده بود گفت که شرط نمک خوارگی همین است که
بهر نوعیکه توانی زودتر محمد بن احمد را بطریق اخفا همراه خود بطرف
بغداد ببری ومن هم انتقام خون ناحق مولای خود ازین بدگهر میگیرم
واگر زمانه مساعدت می نماید در آنجامی رسم والا سرم فدای
قدم آقای خود خواهم کرد چون ریحان از آنجا روانه گردید شیخ سالم

نجرانی جهت گرفتار کردن محمد بن احمد مرخّص شده بیرون رفت
قنبر از عقبش آمده بزور تمام چنان مشتی برگردنش زد که آن
بد باطن بر بینی بخاک افتاد بمجرّد افتادنش بر پشتش
سوار شده شمشیر از دست او برگرفته از همان شمشیر سرش
ببرید وخواست که خود را ازین ورطهٔ هلاکت وارهاند مگر
همراهیانش بضرب تیغ وسنان اورا پاره پاره کردند الحاصل ریحان
نزد محمد بن احمد که دران هنگام قدم بسن سیزده سالگی نهاده بود
رفته از وقوع سانحه پدرش اطلاع کرده بسرعت تمام اورا بر اسپی
سوار کرده وخود هم براسپ دیگر سوار شده از راه کوهستان
عبور دجله نموده بشهر بغداد بخانهٔ طاهر افندی نزول کرد افندی
مذکور اطوار سرداری از ناصیهٔ حالش مشاهده کرده با دختر خود
پیوندش داد واز بطن آن عفیفه سه پسر بوجود آمدند عبدالوهاب
عبدالرزاق عبدالغنی بعد ازان محمد بن احمد بعمر هفتاد سالگی در سنه
نهصد وشصت وهشت هجری شربت مرگ از دست ساقی اجل
نوشید عبدالوهاب مهین پور آن مبرور وخلف اوسطش
عبدالرزاق هر دو بی اولاد بودند و پسر کهین آن مغفور که
عبدالغنی نام داشت وبا دختر آغا محمد طاهر تاجر کد خدا شده بود در سنه
یکهزار وسی هجری صبح حیاتش بشام ممات مبدل گشت
ویک دختر ویک پسر گذاشت پسرش ابراهیم

بطریق پدر خود کاروبار تجارت میگرد در سنه هزار و چهل و هفت هجری سه دختر و یک پسر حسن بن ابراهیم واگذاشته داخل خلد برین شد چون حسن بن ابراهیم هنگام رحلت پدر خود یک ساله بود کارکنان تجارت زر و نقد امانتی آن مبرور را خیانت نمودند و تا بلوغ ایشان بجز دو سه هزار چیزی دیگر نماند و اکثر اوقات بزبانی اصاغر و اکابر آن شهر حال تموّل آبا و اجداد خود شنیده از ممر غیرت تهی دستی سکونت خود را دران شهر نامناسب دانسته معه والده و اخوات خود عازم هندوستان شده باجمیر رسید و بخانه متولّی مرقد متبرک خواجه معین الدین چشتی قدس سره که مردی معزّز و مکرّم آن بقعه بود اقامت گزید متولّی موصوف بملاحظه ستوده اطوارش دختر خود را بعقد نکاح او در آورد، چون آن دختر باردار گردید و مدّت شش ماه ازین حمل منقضی شد ایشان بیمار شده در سنه هزار و هفتاد و پنج هجری رحلت کردند بعد سه ماه پسری متولد شد پدر آن دختر این مولود را ولی محمد نام نهاد و پس از بلوغ با بنت عمش کدخدائی صورت گرفت و از بطن آن عفیفه پسری متولد شد روزی فیمابین ولی محمد و عمویش نزاعی رو داد ازین جهت برهم گردیده معه پسر که محمد علی نام داشت بشهر دهلی روانه شد و چندی در آنجا مانده بطرف دکن راهی گردید

و وارد کابر گه گشته در آنجا توطن گزید و چون شیخ محمد علی بسن تمیز
رسیده و.. بجمیع علوم ماهر و بزیور فضل و هنر آراسته شده پدر آن
سعادتمند صبیهٔ سید معصوم صاحب سجّادهٔ سید محمد گیسو دراز
قدّس سره را که مرید و خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است
و در دیار دکهن از جهت غایت احترامش بلقب بنده نواز
میخوانند از برای او خواستگاری نموده و همان جا دعوت حق را
لبّیک اجابت گفته محمد علی صاحب بعد پدر مرحوم معه زوجهٔ خود از انجا
نقل کرده عازم بیجاپور گردید و در شایخ پوره بخانهٔ برادران
زوجهٔ خود فرود آمد پس ازان معه وابستگان خود عازم کرناتک
بالاگهات شده در قصبهٔ کولار رخت اقامت انداخت او را
چهار فرزند بود یکی شیخ محمد الیاس دویم محمد سیوم محمد امام چهارم
فتح محمد در سنه یکهزار و یکصد و نه هجری رحلت نمود و شیخ الیاس پسر
کلان در تربیت برادران کوچک کوشیده نظر پرورش
بر جمیع اقربا گماشته راه سلامت روی می پیمود و فتح محمد از آنجا
برداشته خاطر شده بی اجازت برادر کلان سمت کرناتک
پائین گهات عزامید و محمد الیاس پسر خود را که چار ساله عمر
وحیدر صاحب نام داشت معه برادران و متعلّقان در خانه گذاشته
به تجاور شتافت و در سنه یک هزار و یکصد و پانزده هجری
از جهان فانی انتقال نمود فتح محمد که در ارکات بسر می برد پیرزادهٔ

برهان الدین را از تنجاور طلب داشته دختر ایشان را که
همشیره حقیقی ابراهیم صاحب میشد به ازدواج خود درکشید
وخواهرزاده عروس را که بسن زنان رسیده بود با امام صاحب
برادر خود بعقد مناکحت بربست وفتح محمد ستورات خود را
درکولار گذاشته بمیسور شتافت ودرآنجا پسری شاهباز صاحب
نام متولد گشت وبعد دو سال پسری دیگر ولي محمد نام بوجود آمد
ودرسن دو سالگي فوت کرد واز آنجا برداشته خاطرشده معه متعلقان
خود عازم بالاپور کلان گشت پس ازآن درسنه یک هزار ویکصد
وبیست ونه هجري در دیوان هلّي پسری سکندر طالع دارا
شوکت دران ساعت که آفتاب عالم تاب دربرج حمل بود بوجود آمده
دودمان خود را منوّر ساخت وموسوم بحیدر شاه عرف حیدر علي گشت ؛

تفسیر القاب مستطاب نواب فلک قباب خدیو رفیع الشان
منیع العنوان نواب حیدرعلي خان فردوس آشیان ؛

نواب بهادر

یعني سپهبد مظفّر و پردل صفدر فیروزمند میدان رزم وجنگ رنجبردار
راد ناموس ونام نیکو ماهر فنون پیکار و حرب وشیوه های
طعن و ضرب ؛ واین خود لقبی بود که نواب حیدر علي خان را

کافه انام از خواص و عوام ممالک دکهن بدان میخوانند ؛

نهنداس

یعنی شایسته القاب خجسته امیر کبیر خداوند صولت و ایالت وسطوت وبسالت ، طرازنده سند جاه و مکنت و فرازنده لوای دین و دولت ؛

صوبه دار کشور سرا ، و بادشاه مرزوبوم کنره و کورگ ؛

سلطان حکمران ممالک چرکولي و کلیکوت که محتویست برچندین ریاست کوچین ترا ونکور وغیر آن ؛

نواب بنگلور و بالاپور و باساپتن یا بسنگر ؛

مرزبان فرمانده فرازستان ونشیبستان یعنی سلسله کوهستان وادویه آن ؛

بهادران بهادر

وطرفدار فرمانفرمای جزائر دریا یعنی جزایر مالدیوه که درحساب و شمار بیشتر است ازحیز گفتار ، و میگویند که عدت شان به دوازده هزار میکشد ؛

وخاصگان دولت حیدري آنجناب رابنام حیدر شاه و بهادر شاه میخوانند ؛

سجع نواب نامدار حیدرعلي خان بهادر

بهر تسخیر جهان شد فتح حیدر آشکار
لافتی الا علي لاسیف الا ذوالفقار

From Scurry's Captivity under Nawab Hyder Allee Khan and Tippoo Sultan.

چون درین اوراق محامد صفات و مکارم ملکات نواب حیدرعلي خان برنگاشته شد حالا اندکی از بیرحمي آن شیرصولت که با اسیران اعادي بکار می برد از کتاب اسکریس کپطیوطي (یا اسیري اسکري) نوشته می شود تا خوانندگان این کتاب مولّف آنرا بتهمت طرف گیري و مداهنت یعنے بدحتگرائي و از مذمّت کناره نمائي متّهم نگردانند *

سطر اسکري مینویسد که مدتی بانواع زحمت و رنج در اسیري قوم فرانسیس بسر بردیم ؛ آخرکار ما اسیران انگریزي را که پانصد نفر بودیم در مختلف جهازها در نشانیدند و بعد انقضای شش ماه در قلعه گدلور رسیدیم ؛ پس از چندی ازانجا بچیلیبردم که از قلاع حصین حیدرعلي خان بود نقل کرده شدیم در جاهای مختلف آنقلعه جوق جوق مردم را افتاده بل مرده دیدیم باقیماندگان نزندرا کار از گرسنگي بجائی رسیده بود که اگر استخوانی پوسیده در پلیدی افتاده میدیدند دهان شره گشاده میدیدند قوت ما درین مقام منحصر بود در برنج گنده و گوشت گاو و نتیجه این غذا و مکان شوره زار این بود که بسیاری از جماعه ما بزاري مردند و اکثر مردمان قوي جثّه را دیدیم که در عرض یکساعت از بیماري تشنّج اعضای ایشان تباه و دژم میگردید ؛ آه چه سبب بود که جماعه فرانسیس ما را حواله این چنین بیرحم و سنگدل نمودند نیز مقام حیرت بود که کارگزاران انگریز چرا از تخایص ما دست برداشته بودند ؛

ولیکن این اهمال انگریزان بسبب تباهي وبدحالي شان بود که
در هندوستان دران مبتلا بودند ؛ درین مقام قریب دو ماه بسر بردیم
نوزده نفر از میان ما با لفطننط ولسن قصد گریز کردند و گلیمی چند که
باخود داشتند ازان ریسمانها برتافتند و در شب تار بدستاویز آن
از بالای دیوار قلعه فرود آمدند ؛ ولیکن ندانستند که یکبار وند در آخر
نوزده کس روز دیگر دست بر کتف بسته آورده شدند و شخص
بیستم هنگام عبور رودی غرق شد ؛ لفطننط ولسن را برهنه کرده
بشاخ تمرهندي سخت زدند و دیگر انرا دست و پا بزنجیر
بربستند ؛ و بعد دو روز بزندانخانه استوار نقل کرده شدیم و
ساقهای ما را در قیود آهنین سفتند و عدد پاسداران دوچند گردانیدند
وبعد دو ماه از نزد حیدر علي خان حکم آمد تا مارا به بنگلور برند ؛ بنابران قیود
پاها شکسته دست هر دو کس در یک زنجیر بستند ؛ دبدان
حال نژند برهنه پا از قلعه روانه شدیم نمیدانستیم که قضا بر سر ما
چه خواهد آورد ؛ درینحال هیچگونه امتیاز نبود جز اینکه منصبداران
باهم و سپاهیان بایکدیگر بربسته شده بودند ؛ القصه پس از
انقضای بیست و یکروز در گوناگون محنت و بلا بمقام بنگلور
رسیدیم بعد سه روز چند تن مسلمان و برهمن از اعیان قلعه برآمدند و مارا
در سه زمره منقسم ساختند آنزمره که من دران بودم بموضع بهرام پور
که برسافت سه روزه راه از بنگلور واقع است فرستاده شد ناچار

باچشم های گریان وسینه بریان از هم جداگشتیم چون در زندان
مقام معهود رسیدیم بندهای دست شکسته پارا بزنجیر بستند
وتاده روز بر نج گنده بخوراک مادادند پس ازان برنج رابراگی یعنی مندوه
بدل کردند وازین غذای ناملایم چندین کس جان دادند؛ بعد سه ماه
پانزده نفر نوجوان راکه من یکی از ایشان بودم برگزیدند وبندها را
شکسته به بنگلور فرستادند وگفتند که درانجا تیمارداری شماخواهدشد
چنانچه پس ازسه روز بمنزل مقصود رسیدیم وباچندین نوجوانان
انگریزی دوچار شدیم که مانند ما ازدیگر زندانخانه ها برچیده درانجا
فرستاده شده بودند بدیدن هم شادمان گشتیم وچون از ما
حساب گرفتند همگی پنجاه ودوتن بودیم؛

پس ازسه روز قلعه دار مارا طلبید، وظاهرا بچشم مرحمت
بسوی ما نگریسته چند ثمر بما بخشید واعلام نمود که حیدرعلی خان
نسبت بما گمان نیک دارد وبجای فرزندانش می پندارد
بدین خبر برخی ازما متفکر وبرخی غافل ماندند بعد ازان بسرینگپتن
روانه ساختند ودرین سفر غرام ماآسان بود وتوشه مافراوان
پس ازنه روز بسرینگپتن رسیدیم، درمیان دو دروازه قلعه تاسه
ساعت مارانشانیدند، تا دیرتماشاگاه مردمان بودیم وازانجا
بسوی چوتره برده همان ملاطفت ومدارا که نسبت بما داشتند
سلوک نمودند، ولیکن یکماه باغایت خوشحالی سپری شد

بعد ازان نزد ما جمعی از حجّامان حاضر شدند بدین قصد که موی سر بتراشند
ازین کار سر برکشیدیم و ایشان در اجبار ما کوشیدند و در عین
این سلوک مردی فرنگستانی در زی سلمانی با عمامه و سبلت
طولانی برما گذر کرد و بروش مردم آزرم پیشه سلام کرده گفت
که مرا قلعه دار فرستاده است تا در اتمام کار موی سر و غیره
بکوشم و اگر سرکشی کنیم بجبر و قهر کار معهود بعمل آورده خواهد شد
چنانچه این اندرزدوستانه او را پذیرفتاری نمودیم؛ چون اینها
کرده شد یکهفته دیگر ما را بطور خود واگذاشتند سپس چاشتگاهی همان
حجّامان با دوازده نفر بغایت قوی و تناور در آمدند؛ و مرد فرنگستانی که بالا
مذکور شد برما عیان کرد که حیدر علی خان بهختان تان و باسلام آوردن
شما فرمان داده است؛ اگرچه ازین خبر هوش از سرما پرید ولیکن بجز
تسلیم چاره نبود؛ القصه معجون منشّی هریک را خورانیدند؛ پس
بوریای و چادری از برای هریک آورده شد و فرموده شدیم تا در
دو صف بران بوریا بخوابیم چون اینها بعمل آمد نگهبانان و حجّامان
و آن دوازده تن تناور که بالا مذکور شد در میان ما آمدند و نخست
رندال کا دمن را گرفته بر دیگی بر نشانیدند و حجّام کار خود کرد؛
برسبیل نوبت بر هر کس از ما این ما جرا گذشت
و در ینحال بعضی از سکر معجون میخندیدند و دیگران می نالیدند الحق
این حال نکبت اشتمال با ضمیمه درد که داشتیم دیدنی داشت

و تماشا کردنی شامگاهان بر سر ماسر هنگان را متعین کردند تا عراست
ما از ستمگری و خونخوارگی موش دشتی که دران ملک بکثرت می باشند
کرده باشند ؛ پس از دو ماه که در ینخال نرشند بسر بردیم .. بحزد و تن همه
به شدیم چون این رسوم دینی و سنن اسلامی طی شد ما را
به تهنیت و مبارکباد اختصاص بخشیدند که اکنون امت
پیغمبر و مقرّب نواب گشتیم ؛

بر پژوهندگان سیر نواب حیدر علی خان مغفور و طیبو سلطان
مبرور پوشیده نماند که آن عداوت دیرینه که این حضرات
نسبت بجماعه انگریزان که در تسخیر ممالک دکهن دعویدار
سام بل عریف مزاحم ایشان بودند اندرون سینه می پرورند
و آن تعذیب و تحقیر که نسبت باسیران این طبقه روا میداشتند
نه از آنمقوله است که احدی از راویان اخبار ایشان دران
خلاف کند ، روایات سطرا سکری متضمّن گوناگون
محنت و عقاب و نقمت و عذاب که حالی جزوی از آن
برنگاشته آمداندکی است از آن محن و بلایای سیاه که آسرای انگریزی
در قید و بند ایشان کشیده اند و جرعه ازان تلخابه های جانکاه که بندیان
انگریزی قدح قدح نوشیده ؛ دفترها درین باب ساخته و طومارها
پرداخته شده است روایت محن جیمس برشطو که در اسیری
ده ساله ایشان کشیده فردیست از ان دفاتر غم پرداز کوه

خارا موساز، وسیاحت دونالد کنبل ورقیست ازان اسفار
محنت بار، بسیاری ازین بیچارگان دردمند درحالت قید وبند
باغایت تلخکامی جان دادند وچندین ازین بیکسان مسکین
بگوناگون شکنجه وعذاب کشته گشتند؛ در اکثر جنگ وپیکار
پس از فتح وفیروزی برمجرد جان بقیة السیف کمتر ابقا میکردند
درمحاربه کوهستانی که بجنگ بیلی شهرت دارد چندین هزار
سپاه هندوستانی وفرنگستانی از طرف انگریزان کشته وصدها
نفر از ایشان اسیر وبانواع اذیت پا بزنجیر گردانیده شدند؛
وهمچنین در جنگ کرنیل بریتهویط که بر کنار رود کولیرم
صورت گرفته وطیپو سلطان دران مظفر گشته جمع غفیر از طرف
انگریزان کشته شدند وبقیة السیف اسیر گشتند وباغایت
محنت وعذاب بسریرنگپتن روانه ساخته، اگر قدم
شفاعتگری موشیرلالی درمیان نیامدی همانا متنفسی از باقیماندگان
جانبرنگشتی همچنین در هر رزم وپیکار که فتح وفیروزی دران
نصیب حیدریان گشتی مرحمت وابقا برمجرد جان وزنده
ماندگان کمتر، وعقاب وتعذیب اسیران بیشتر بودی؛
با اینهمه بیرحمی وسنگدلی ایشان، آنقدر بخشایش ومرحمت
وبخشش ومکرمت از انگریزان مرحمت پرور ومعدلت
گستر بعد تسخیر سریرنگپتن براولاد واحفاد حیدر علی خان وطیپو سلطان

بعمل آمده و هنوز می آید ، که بغایت ممنون و مشکور در سایه عاطفت سلطنت انگریزي با عزّت و عرمت و آسایش و آرایش زندگي میکنند و بدعای ترقي جاه و دولت ابد مدّت ایشان مشغول میباشند ؛

از کتاب نشان حیدري

جلوس نمودن خدیو والاشان طیپو سلطان بر سریر سلطنت دکهن ولشکرکشیدن جنریل لانگ وجنریل اسطوارط بسمت واندیواش با دیگر کیفیات ؛

چون آفتاب دولت و اقبال نواب بهادر از سمت الراس کمال بهبوط و زوال گرائید ارکان دولت و اعیان مملکت که درین واقعه حاضر بودند چون غلام علي خان شوشتري و عبد المجید خان کابلي و سردار خان و اسد الله خان قندهاري و محمد علي کیدان و بدر الزمان خان و مهامرزا خان و محمد رضا خان و حیدر علي بیگ و سید حمید خان و غازیخان و ابو محمد و پورنیا و کشن راو سر رشته انتظام مهام ریاست از دست نداده شرایط نمک خواري و خدمتگزاري به تقدیم رسانیدند و بدستوریکه در حیات نواب مرحوم ضبط و ربط مهمات ملکی بظهور می پیوست جاري داشتند و پس از

تقدیم لوازم تجهیز و تکفین صندوق نعش با غایت اخفا شبانه شب
روانه سریرنگپتن نمودند و در گنبد رفیع البنیان در پهلوی مسجدی
عالیشان در میان لال باغ که هنگام توجه نواب بپائین گهاٹ
باحداث آن عمارت مذکور فرمان رفته بود و دران زمان
صورت اتمام پذیرفته مدفون گردانیدند؛ و خدمتگزاران واقف اسرار
را جدا جدا محبوس ساختند تا این راز از پرده خفا بر ملا نیفتد و بحکم مصلحت
ملکداری بالفعل شاهزاده کهین صفدر شکوه عرف کریم شاه را
بجای پدر بر مسند حکومت نشانیدند و او نیز مهمات ملکی را
چنان بحال داشت که سر موی دران خلل و فتور واقع نشد
چنانچه عوام و خواص لشکریان بصحت و سلامت ذات نواب
مطمئن خاطر بودند بفرمان کریم شاه از بهر اطمینان کلی فوجداران
و عهده داران ممالک محروسه تقسیم ماهیانه بآئین حیدری بعمل
آورده شد و همانروز دو هزار سوار بسمت نیلور و دو هزار بسوی
لشکر انگریز روانه کرده و مهامرزا خان با عرایض ارکان دولت
متضمن اینواقعه و التماس قدوم موکب دولت و اقبال علی اسرع
الحال بحضور خسروگیتی ستان طیپو سلطان که دران هنگام رونق بخش
نواح کوئمباتور و پالیگهات بود روانه ساخته شد سلطان عظیم الشان
پس از وقوف بر حقیقت حال اگرچه از مرزای فدویت شعار در
خلوت بایمان شدید اطمینان کلی از جانب سرداران لشکر حاصل ساخت

ولیکن از جلوس کریم شاه بر مسند ریاست گونه تردّد خاطر داشت بهرصورت چون مبشّر دولت و اقبال بگوش هوش آنجوان بخت فرخنده فال این ندا میداد ،

قطعه

هین بنه پای عزیمت در رکاب ای شهریار
تا دود اندر رکاب دولتت فتح و ظفر
شاهباز از صعوه نهراسد مینديش از حریف
چون ترا اقبال یاراست و سعادت راهبر

بناچار ملتمس دولتخواهان صمیم را باجابت مقرون ساخته بصوب لشکر بایلغار در رسید یکسر سرداران و عهده داران مع کریم شاه باستقبال شتافته بزمین بوسي جناب عالمیان مآب مشرّف گشتند و بعد تقدیم مراسم تعزیت بساعت فرخنده روز یکشنبه آغاز سال یکهزار و یکصد و نود و هفت هجري آن پیرایه بخش مملکت بر سریر سلطنت جلوس فرمود اعیان دولت و ارکان مملکت رسم تهنیت و مبارکباد بجا آوردند و نذرها گذرانیدند ، و سلطان قدردان فراخور مراتب نیکوخدمتي و هواخواهي شان هریک را جداگانه بنوازشات شاهانه نواخته بمناصب مناسب سرفراز فرموده بترتیب بزم عشرت و سرور و جشن شادماني دستور فرمان داد ؛

مثنوي

سران سپه محفل آراستند — همه دست بر سینه برخاستند
بگفتند کای شاه گردون سریر — همه چاکرانیم فرمان پذیر
سرما ست بر خط فرمانبري — ز تو حکم کردن ز ما چاکري
تو ترسیم از آتش و آب و خاک — فدای هواخواهیت جان پاک
چو سلطان لقب یافتي از نخست — کنون تخت و تاج شهي زان تست
پسر در جهان آن بود نیک نام — که برتر نهد از پدر چند گام
ز رخسار چون ماه برکش نقاب — نهان چند داري با بر آفتاب
چو ایزد ترا داد فرمانروي — بتقدیم فرمان مکن کو تهي
سکندر صفت ملک تسخیر کن — سر دشمنان زیر شمشیر کن
بزن سکه خویش بر سیم و زر — که از سکه نام شهان شد سمر
بسر جایه تاج شاهنشهي — بنه پای بر تخت فرماندهي
بفتح و ظفر پای نه در رکاب — جهانگیر شو چون بلند آفتاب
بسي نامداران و گردنکشان — پي خدمتت تنگ بسته میان
اگر حکم سازي بوقت وغا — چو جوهر در آهن بسازیم جا
بفرمانت ای شاه مالک رقاب — بدریا بتازیم همچون حباب
ز فرمان گرمت بآذر رویم — نداریم غم چون سمندر رویم
باقبالت ای سرور دین پناه — ربائیم از فرق کیوان کلاه

خدایا دور و بخت یار تو باد جهان از کرم زیر بار تو باد
سریر تو بادا سپهر برین سم مرکبت باد تاج زمین
سر حاسدان زیر پای تو باد همه عیش عالم برای تو باد

شعرای فصیح زبان و ندمای ملیح بیان در آبدار نظم و نثر نثار کرده از خوان احسان سلطان نوجوان بهره مند گشتند پس از انقضای مراسم سور و سرور سلطان معدلت نشان نظر بر انتظام امور مملکت برگماشته قلعه داران و عملداران ممالک محروسه را بذریعه ارسال فرامین بعنایات سلطانی امیدوار و مستظهر گردانیده هریکرا بدستور سابق بکار و خدمت خود بحال داشت همدرین زمان سپهدار فرانسیس دوهزار مرد فرنگستانی را بسرداری موشیر پلیش بحضور لامع النور روانه کرد سلطان والاشان بعد نظم امور معه لشکر نصرت اثر کوچیده ساحت کاویری پاک از فرنزول رایات همایون رشک افزای سپهر بوقلمون ساخت و چون لشکر انگریز بسرداری جنریل اسطوارط وجنریل لانگ از راه جنگل پینه بعزم مقابله سلطان بواندیواش رسید بمجرد استماع این خبر باتمامی لشکر ظفر پیکر از راه دوشی مامیرو بدفع اعدا نهضت فرموده به فاصله سه کروه از واندیواش محل نزول جاه و جلال فرمود روز دیگر میمنه و میسره و قلب بآئین درست آراسته و توپخانه پیش رو داشته صف آرای جدال

وقتال گردید اگرچه سرداران انگریز با سپاه خود مستعد
جنگ شدند اما تعبیه افواج ظفرامواج وصف آرائی فرانسیس
مشاهده نموده آن روز صلاح جنگ ندیده بجای خود قایم ماندند
وفردای آنروز بر حسب فرمان گورنر مدراس سرداران مذکور قلعه
واندیواش را شکسته باتمامی اساس واسباب بمدراس معاودت
نمودند سلطان نیز از آنجانب مراجعت فرموده بسواد تروانور
مقام کرد جاسوسان خبر رسانیدند که ایاز خان متبنای
نواب مبرور که بایالت ممالک نگرد کوریال بندر وغیره از
حضور نواب مغفور نامزد شده بود درینولا راه نفاق و بیوفائی پیموده
تمام قلاع آنولایت را بانگریزان سپرده خودش با توابع واسباب
واساس بسیار وزر وجواهر بی شمار بر جهاز نشسته داخل بنبئی
گشت وانگریزان بران حدود متسلط شدند وفتنه جویان که
منتظر فرصت بودند از هرگوشه سر نخوت برداشته در مقام عناد
وفساد درآمدند چنانچه انچی شامیا که سردار دراک خانهٔ دار السلطنت
بود با قلعه داران آنجا یکدل ویکزبان شده در فکر خانه خرابی
مخدوم خود درافتاده فتور عظیم برپا ساخته است وسید محمد خان
داماد عبد الحلیم خان افغان کرپه قابو یافته پیاده وسوار جمع
ساخته عهود موافقت با انگریزان مجصلیپتن در باب تسخیر
کرپه بایمان موکد ساخته هنگامه وشورش دران حدود نانهاده ؛

ذکر توجّه رایات ظفر آیات سلطانی باستخلاص نگرو کوریال بندر وغیره وغارتیده شدن جوقی ازلشکر بنبئی بدست غازیان وتقرّر صلح فیما بین سلطان وانگریزان وانتقال محمد علی شجیع ؛

چون فتنه انگیزی ایاز وتسلّط انگریزان درآنملک وبغاوت قلعه دار دارالسلطنت وغیره بسمع سلطان گردید دفع شورش اشقیارا وجهه همت والانهمت ساخته بدرالزمان خان را باهفت هزار تفنگچی وصلابت خان بخشی را باشش هزار سلحدار ومیر غلام علی بخشی رابادهزار پیاده وسوار مصحوب معین الدین بهادر سپهسالار از بهر تسکین فتنه پائین گهاٹ دستوری داده خود بدولت باتمامی فوج دریاموج گهاٹ چنگم عبور کرده محمد علی شجیع رامعه جمعیتش به بندوبست دارالامارت وعزل بدخواهان ونصب فدائیان حلال نمک پیشتر کوچانید ومیر قمرالدین خان بهادر رابالشکر گران بدفع سید محمد خان مختار کل کرده بسمت کرپه رخصت فرمود وخود باموکب اقبال از راه دیون هلی ومدگیری وصوبه سرا کوچیده چیتل درگ را مضرب خیام نصرت اعلام ساخت دولتخان فوجدار آنجا از راه دولتخواهی مع توابع حاضرشده بشرف زمین بوسی مورد الطاف سلطانی

گشته از سر نو خلعت بجلي يافت و از انجا رايات سلطاني
پيش آهنگ گشته پرتو نزول بروادي گهات نگرانداخت
و محمد علي که از حضور عالي براى تنظيم دار السلطنت رخصت
گرديده بود بر سبيل ايلغار از راه بنگلور شتافته در دامن کوهچه
کرى گنه برکنار جو فرود آمده از راه گرگ آشتي طريق مدارا پيموده
قلعه دار باغي را اين پيغام فرستاد که اگر اجازت باشد يکشب
تنها بخانهٔ خود ميروم و بملاقات مردمان خانه و فرزندان سرور
گرديده بامداد ان حسب الامر سلطان والاشان از بهر بندوبست
نگر از راه کرگ ميشتابم قلعه دار مذکور سخنان ابله فريب او گوش
رضا نهاده بمحافظان قلعه اجازت داگذاشتنش داد چون او
کار بر حسب مراد ديد وقت شب باجمعيت خود عبور جو نموده
و متصل ديوار قلعه سپاهيان خود را در کمينگاه داگذاشته فرمان داد
که هرگاه من اندرون قلعه رفته کرنا بنوازم بلا توقف اندرون بياييد
و برفصيل و برج و باره قلعه يزک بندي نماييد پس خود ببدرقه
پنجاه مرد دلاور اندرون دروازه قلعه رسيده کرنا بنواخت ومحافظان
دروازه را مقيّد ساخته همراهيان خود را بر دروازهٔ قلعه قايم گردانيد
بمجرد استماع آواز کرنا کمين داران چابکي بکار برده بيکبار داخل
قلعه شده يزک بندي نمودند و شجيع دلاور پيش دستي نموده
بخانه قلعه دار دوانجي شتافته ديگر اهل شورش و بلوا در آمده ايشانرا

اسیر گردانید و بتجویز والده ماجده سلطان بعضی را از توپ پرانید
و شریکان انجمی شامیارا بردار کشید و خودش را باطوق و زنجیر
در قفس آهنی محبوس ساخت تا نفسی چند که از حیات
مستعارش باقی است لذّت نمک حرامی بچشد و قلعه داری
دار السلطنت بسید محمد خان مهدوی تفویض نموده عراست
قلعه بذمهٔ اسد خان رساله دار که مرد شجیع و با تدبیر بود گذاشته
با فوج خود از انجا راهی شده پس از طی مسافت شرف
اندوز جناب سلطانی گشته حقیقت واقعه معروض حضور
ساخت سلطان از حقگزاریش خوشدل شده او را بعنایت
پدک الماس و مالهٔ مروارید و خلعت سرفراز ساخته روز دیگر فرمان
عبور گهاٹ داد تا سپاه ناموس پرست بزور بازوی شجاعت
و مردانگی راه های کتل را که افواج انگریزی با توپ و تفنگ
بسته بودند گذاشته از جانب دیگر صعود کرده در عقب ایشان
رسیده شلک ها نمودند افواج مذکور بآئین خود داری یکجا جمع
شده بتردد شایان صحیح و سالم داخل قلعه گردید پس فدائیان
سلطان کشورستان قلعه را محاصره کرده مورچال قایم نمودند
و برشکست حصار همت برگماشتند قضارا سنگی که از
مورچال بزور باروت در قلعه می انداختند بر مورچال قلعه که
زد دیوارش چاهی بود افتاده دیوار آنطرف را شکست

چنانچه آن چاه از خاک دیوار ریخته پر گردید ازین سبب قحط
آب در قلعه افتاد و بی آبی تاب از جان و قرار از دل محصوران
ربود پس شبی قریب هزار مردم تفنگچی با دو سه هزار مزدور
و دیگر سکنه آنجا با خمهای می و گلی از قلعه بیرون آمده از تالابی که متصل
قلعه واقع است آب بردند فوج سلطان براینمعنی اطلاع یافته شب
دیگر راه تالاب بربست باز قلعگیان بدستور اول آمده
هر چند به بردن آب خون ابر گردنده قطره زن ساعت تردد
گشتند اما از دست برق انداز ان رعد صولت بعضی غرق خون
شدند و بعضی دست و پای جرأت از آب یاس شسته
به پناه قلعه در شدند در آخر پس از جنگ دو روز قلعه را تسلیم
گماشتگان سلطانی کردند و سلطان از انجا بلا توقف روی توجه بجانب
کوریال بندر آورد در اثنای راه بافوج انگریز که بسرداری کرنیل
کیمل که بکمک قلعه نگر معه رسد گران میرسید دو چار گشته
گردش گرفت سواران پالیکار را معافی اسباب غنیمت
و یغماگران و سلحداران را وعده دو صد روپیه عوض هر اسپ
کشته بتاراج آن لشکر ولیر گردانید قضارا دران میدان معرکه
دو تالاب پر آب بفاصلهٔ نیم فرسنگ واقع بود حسب الحکم
رساله های تفنگچیان و پیادگان شیر صولت و باندران
برق نشان توپ خانه را براه تالاب ها قایم کرده با آتش

افروزي اشتغال ورزيدند وسواران غارتگررا براي پريشاني
بهيرو بنگاه برلشكر غنيم نامزد فرموده خود بدولت باچند خواص
وسواران خاص بمشغول قراولي گشته لاكن جنريل كيمل
تانصف النهار به دلاوري تمام عرصهٔ رزم قايم داشت آخرالامر
بسبب قلّت سرب وباروت وبي آبي سلسلهٔ جمعيت وبهادري
آنجماعه كه چهار هزار سپاه وهزار ودوصد پيادهٔ اهل فرنگ وهفت
ضرب توپ بود ازهم گسيخته وچشم زخم عظيم بدورسيده
القصه سلطان جميع اساس وسامان عرب وپيكار فوج مغروته را
متصرف شده وجانبازان خودرا بحلقهٔ دست طلائي وپدك الماس
ومالهاي مرواريد سرفرازساخته بسرعت پيشتر كوچيده
پاينت بندررا بيك حمله گرفته سپاه دولتخواه رابرمحاصره قلعه
فرمان داد غازيان جنگ آزمادراندك مدت باوجود موسم
برشكال كه دران حين شدّت تمام داشت مورچال شديد
وصلابت كوچه هاي متعدد ساخته بمشغول آتش اندازي
به تفنگ وتوپ وبان گشتند وراه دريا ازآمد وشد رسد
مسدود ساختند واهل حصاربه برج وباره هجوم آورده كوششهاي
مردانه نموده تاوو سه ماه داد جلادت دادند آخرالامراز امتداد
ايام محاصره وقلت اذوقه بتنگ آمده قاصديرا بحضوررواله نموده
امان خواستند وبه پناه دامن دولت سلطان درغزيدند وهريك

فراخور حال خود از منصب و نوکری عمده ناصیه ارادت را بنقوش
قدویت متجلی گردانیدند چون منگلور و بناور و غیره بضبط ملازمان
سلطانی درآمد موکب سلطان مظفر و منصور بسمت کورگ
و بل مراجعت فرمود از قضایای دل گداز این عزوز مانه اینکه
محمد علی شجیع که از قدویان خاص و جنگزاران بااختصاص بود
بقضای الهی ازین جهان ناگهان درگذشت و داغ حسرت
و افسوس بر دل هواخواهانش داگذاشت القصه بعد اینواقعه
سلطان گیتی ستان قلاع آن نواح را بدولتخواهان سپرده و
بدر الزمان خان را که از لشکر سید صاحب بعد جنگ کوڈپور
که بجای خود مذکور خواهد شد طلب فرموده بود بفوجداری و ایالت
الک نگر نامزد فرموده طرف کورگ روی توجه آورد درین زمان
مسطر شبلرز و کرنیل والس بنابر استحکام مبانی اتحاد حسب الحکم
گورنر مدراس درحضور سلطانی آمده در تمهید قواعد موافقت
و مصادقت کوشیدند وزر و گوهر بسیار به نذر گذرانیدند و
بسخنان سنجیده از خاطر اشرف غبار کدورت و نزاع را
شستشو دادند پس از توثیق مصالحه مقضی المرام معه نواب
عبدالوهاب خان برادر نواب محمد علی خان که در دار السلطنت
مقید بود دیگر اسیران اهل فرنگ مراجعت نمودند پس
ازان قلعه داران و عمال مخالف از ممالک محروسه برطرف

کرده شدند چون سلطان از جهت مصالحه مطمئن گردید
عزیمت دارالسلطنت پیش نهاد همّت ساخته نهضت
فرمود و در حدود قلعه بل سراپردهٔ خاص را باوج مهر و ماه برافراشت
و آنرا به مظفرآباد موسوم ساخته به قلعه داری دلیر و اسپرد و
به ایالت اُلکای کورگ زین العابدین خان مهدوی را که دولتخواه
خاص بود سرفراز فرموده در باره تنبیه و تادیب شرارت
کیشان و باغیان آن نواح تاکید فرمود و قلعه صوبه نشین را
که پرگنه نام داشت به مظفرآباد مسمّی ساخته خان موصوف را
جهت اقامت در آنقلعه مرخّص نمود و خود بدولت داخل
دارالسلطنت گردید اکابر و اعیان دارالسلطنت از سادات
و موالی برسم استقبال بیرون شتافته به سعادت تقبیل
رکاب ظفرانتساب فایز گردیده بانواع عنایات سرفراز
گشتند و خود بدولت به بند و بست ملک و لشکر و کارخانجات
وابسته ریاست همت مصروف داشته قواعد مراسم ملک داری
بعنوان جدید ایجاد فرمود سابق بر این ایام در حین حیات نواب
مرحوم اصطلاحات مقرره سپاهیان و عرب و پیکار بروش
فرانسیس بود سلطان قلم نسخ بران کشیده بتجویز زین العابدین
شوشتری که برادر حقیقی ابو القاسم خان المخاطب به میر عالم
شوشتری نایب نواب نظام الملک بود الفاظ قواعد سپاهیان

بپارسي و ترکي موافق اسمای مندرجه فتح المجاهدین که نوشته
اند ست مقرر فرموده شد ؛

ذکر تردد و تگاپوی میر معین الدین عرف سید صاحب
سپه سالار سلطاني که در پائین گهات بود و خصوصیات
جنگ و پیکار که فیمابین آنسپه سالار و انگریز و فرانسیس
صورت گرفت و طلبیده شدن سید موصوف بعد تقرر
صلح واقع سنه یکهزار و یکصد و نود و هفت هجري ؛

چون خدیو گیتي ستان متوجّه نگر گردید سید صاحب در انزمان
معه فوج خود بر جوی والپندل مقام داشت جاسوسان خبر
رسانیدند که جنریل لانگ بهادر معه لشکر از طرف ترچناپلي
برشتافته به تسخیر کروروندیگل وغیره هست برگماشته است بمجرد
اطلاع این معنی بدر الزمان خان حسب الحکم حضور معه تمامي
رساله های تفنگچیان جانباز و اتواپ برق آشوب بدفع خصم
پیشتر روانه کرده شد خود بدولت نیز عقبش باجمیع سپاه نهضت
فرمود چون خان مذکور بطریق ایلغار به تروپاله رسید عثمان خان
قلعه دار کرور باوجود کثرت سپاه و وفور ذخایر و اسباب جنگ بفتوای بددلي
قلعه را حواله جنریل مذکور کرده خود نزد روشن خان و سرپت راو
که جهت تنبیه ایشان شرارت کیش نامزد شده بودند بیامد چون جنریل

موصوف تهانه دران قلعه گذاشته ازانجا کوچیده قلعه ارّه اکرچي را
محاصره کرده بواکشادنش سعي نمود خان مسطور برسرس هجوم
آورد اینطرف جوی امراوتي را محل نزول معسکر خود نمود جنریل
مذکور از رسیدن سپاه منصور خبردار گشته بترک مورچال
پرداخته آنطرف جوی مذکور مقام کرد چون روز دیگر جمعیّت
سلطاني را سبکمایه دیده بلا اندیشه باز قلعه را گرد گرفته توپ
اندازي شروع نمود خان مسطور از رساله داران خود قمرالدینخان
کابلي را معه قشونش انتخاب ساخته بامر قلعه داري و دفع خصم تاکید
نموده بار ساله همت خان بختري و رساله ببر علي بیگ
وقت شب روانه نمود چون هردو رساله دار بمردانگي و جرات
تمام بر منقلای انگریز زده قمرالدین خان را معه قشونش
بقلعه رسانیده برگردیدند جنریل مذکور از رسیدن کمک
آگاه گشته بتاکید تمام سپاه خود را فرمان داد تا توپچیان و تفنگچیان
در عرصه شش ساعت دیوار قلعچه را از یکجانب با خاک
برابر ساخته بر قلعگیان هجوم آوردند محصوران هر چند بدافعه آن
سعي کردند بجائي نرسید و همه شان کشته شدند و سپاه انگریز
فتحیاب گشته بعد ضبط قلعه رو بمقابله فوج خان مذکور آورد آن
مسکین گریخته ملحق لشکر گردید بدرالزمان خان طاقت
مقابله با سپاه انگریز در خود ندیده سمت دهارا پور شتافت

اماروشن خان وراؤ مذکور بعزم یغماگری گردا گرد آن لشکر
بودند و سید موصوف بعد چهار پنجروز بآن سمت رسیده
عثمان خان قلعه دار کروَر را با ثبات حرام نمکی بردار کشیده
افواج بدفع لشکر انگریز بیاراست دراین اثنا خطی از موشیر
بهوسی سپهدار فرانسیس بدو رسید متضمن اینکه تمامی لشکر انگریزی
بعزم جنگ بگودَپور میرسد شما هم باجمعیّت خود زود معاودت نمایید تا بعد
دفع غنیم ما و شما بالاتفاق متوجه بند وبست آن نواح شویم پس
سید صاحب بمجرد وصول مکتوب روشن خان و بدرالزمان خان هردو
سپهدار را تاکید کرد تا نیکو کوشیده نگذارند که من بعد آسیبی از سپاه خصم
برعایا و سکنه آن نواح رسد و خود از راه تاتکار پتّی به توتیم سالی
رسیده یکروز مقام کرد دران حال جاسوسان خبر رسانیدند که
رسد و اذوقه لشکر انگریز در قلعچه کرپلم آماده و همین معدودی چند
از یزکداران نگهبان آنمقام اند بشنیدن اینخبر رساله ها را با بندوق
همراه خود گرفته بمحاصره آن قلعچه پرداخت اما وضع قلعچه مذکور چنان
بود که اطراف آن نهرهای جوی کاویری جاری و اهل حصار اگرچه
از صد و سی زیاده نبودند اما غایت سعی در دفع اعدا بظهور
رسانیدند سید موصوف غارتگر انرا فرمان داد که فردای آن روز
معه اتواپ و نردبانها در تاخته حصار را تسخیر نمایند و بعوض
تهانه داران مقتول ارَواکرچی تهانه داران انگریزی را تیغ کشند

محصوران تاب مقاومت درخود ندیده همان شب قدری
از ساز و سامان برداشته و در بقیه آتش زده راه ترچناپلی
گرفتند ، پس سید موصوف ازانجا کوچیده بگود پور رسید و خان
سطور رساله ها و اتواپ بکمک موشیر بهوسی بقلعه
فرستاده خود معه سوار و پیاده بطرف سلمبر شتافت القصه لشکر
انگریز بسرکردگی جنریل اسطوارط ایلغار کرده از راه پهلیچری
و ناگور رسیده غربی قلعه برجوی کورت فرود آمد فرانسیس
یکهزار و پانصد سوار خود را با دوازده توپ پائین لشکر انگریز
پیش قلعه داشته بود رساله های سلطانی بحکم خان سطور بر دست
راست منتقله فرانسیس دمدمه احداث نموده مقام داشتند
بعد دو روز چنینکه جنریل بهادر بر کوهچه که پیش رو بود وقت
شب اتواپ قایم کرده مستعد آتش افروزی بود در اول
ساعت بامداد جهازی از طرف مدراس رسیده سه گلوله
جانب قلعه پراند اهل دمدمه بتماشای جهاز متوجه بودند که ناگاه
ازان کوهچه اتواپ متواتر سرداده شد دقوشهای انگریزی
بر جماعت فرانسیس و رساله های سلطانی تاخته قریب
رسیدند بوقوع این حال جمعیت فرانسیس تیار شده
توپ ها را همانجا گذاشته بطرف قلعه برگردید و رساله های مذکور
توپها را گذاشته بطرف دریا بگریختند اما بهادر خان رساله دار

وببر علي بيك بدلاوري تمام توپ‌هاي رساله خود گرفته برخندق
قلعه رسيده آسودند وجماعه انگريز دمدمه‌ها را متصرف شدند بمشاهده اين
حال سپه سالار فرانسيس هزار و پانصد جوان فرنگ ثاني خود را
تيار ساخته بي توپ بسرداري موشير نپلس و موشير كرميو كرينل
بدفع انگريز نامزد ساخت پس فرانسيسان بآئين درست
قدم جرأت در ميدان رزم كشادند و سپاه انگريز كه مجموعا چهار هزار
بودند بريزش گلوله‌هاي توپ اكثري را تالف كردند اما سرداران
فرانسيس هراس را در خاطر خود راه نداده كارزار سخت بظهور
رسانيدند تا يكپاس كامل بازار پيكار گرم بود بهادران را كار
از تفنگ گذشته با سنان دست و گريبان گشتند و از
هر دو جانب چنان چپقلش سخت رو داد كه از معانقه آن
زهره فلك آب شد و از صدمه تردد رستمانه فولاد تنان زمين
پست توه آمده باوجود سنگدلي زمانه جفا كار بر كشتگان آنمعركه زار زار
بگريست و بهرام خون آشام از بيم خون ريزي دليران در پنجم
حصار مينا فام گريخت پس از آنكه تا دو ساعت جدال و قتال
شديد بعمل آمد فوج انگريز تاب نياورده پس پا شد در اثنال
قشونها كرنا تكي از ميمنه و ميسره تاخته بازي بردند؛ پنج شش صد مردم
كه از فرانسيس زنده مانده بودند برگرديده بقلعه درآمدند قشونيكه
درشوكت دم ساوات بافلك ميزد از قلعه بعزم مدافعه خصم برآمد

درین اثنا سپاه انگریز بفرودگاه معاودت نموده جنگ برفرد ابازداشت
و جمعیّت فرانسیس قریب قلعه قیام ورزید وبعد دو روز هنگامیکه
انگریزان در دفع خصم و فرانسیسان در عزم مدافعه ایشان تردّد
مینمودند صلح خبر که فیمابین انگریز و فرانسیس در ولایت قرار
یافته بود رسید نزاع و پرخاش از میان برخاست و سرداران
هردو طرف بریک میز به اکل و شرب پرداختند و همان
زمان بمعرفت فرانسیس و صوابدید محمد علي خان فیمابین
سلطان و انگریز عهد و پیمان مصالحت مضبوط گردید القصه
بدر الزمان خان و سیّد صاحب هردو متوجه ترواديي شدند وبعد
تقرر صلح به اجازت سردار فرانسیس پیشتر کوچیده حدود
پلیور را مضرب خیام ساختند؛ همدرین اثنا منشور لامع النور
متضمّن واگذاشت ملک پائین گهات وغیره با انگریزان
ومعاودت کردن ازان بسید موصوف عز اصدار یافت
بموجب فرمان قضا جریان همه قلعه داران و عاملان را از
اطراف آن ملک جمع کرده بعضی قلاع کوهي و زمین دوزي را معه
شهر پناه صوبه آرکاٹ که از سر نو مرمت شده بوه شکسته
با تمامي سپاه و حشم بحضور سلطان فائز گردیدند و همدرین ایام
کفایت شعاري میر محمد صادق که در کوتوالي آرکاٹ بظهور
رسانیده بود منظور نظر کیمیا اثر گشته عهده دیواني برد مقرر گردید

وبهدرین اثنا خطوط کار پرداز پونه وناظم حیدرآباد متضمن مبارکباد جلوس باجواهر گران بها رسید ؛

ذکر تسخیر کوه نرکونده وشرارت راجه بنکور ومتعین شدن قشون ها واستیصال وی ومرمّت یافتن رحمان گره در سنه یکهزار ویکصد ونود وهشت هجری ؛

اخبار نگاران ساحل جوی تنب بهدرا معروض داشتند که اکثر باجگزاران درگاه دین پناه طریق بغاوت پیموده دست تطاول دبیداد برکافهٔ عباد دراز کرده اند وحاکم نرکونده ابواب مکر وغدر بر روی رعایا کشاده ومبلغ پیشکش دوساله نیز عاید بندگان درگاه نکرده وبر قلعچه سدم که داخل سرکار گرم کنده است دراخته دهات متعلقه آنرا غارت کرده واکثری راجلم شهادت نوشانیده است وراجه مدن پلي نیز باو موافق گشته باستماع این اخبار شعلهٔ غضب سلطاني ملتهب شده رفاهیت وآسودگي رعایارا برذمت همت لازم دانسته همان زمان سید غنار رامعه قشونش بدریافت حقیقت حال بدان سمت رخصت فرمود سپهدار مذکور درآن حدود رسیده دریافت که ان شرارت کیش باغوای پرسرام ناظم مرچ هوس ریاست مابین جوی کشتنا وتنب بهدرادر سردارد وخبر نزول فوج ظفر موج شنیده بعزم

جنگ مستعد شده است چون سپهدار مذکور صورت
واقعه را بعرض حضور پرداخت برهان الدین خان سپه سالار با پنجهزار
سوار خوتخوار معه سه قشون شجاعت مشحون. تسخیر کوه
واسیر کردن آن طاغي دستوری یافته و شیخ عمر سپهدار معه
دو قشون و دو هزار سپاه و شش ضرب توپ باستیصال
راجهٔ بنکور و مدن پلي و دیون هلي راهي شده و بسرحد بنکور رسیده
به پند و نصیحت او را بجاده اطاعت رهنموني فرمود اما آن شقي
بقدم مخالفت پیش آمده با دوازده هزار پیاده سر راهش گرفته
مستعد رزم گردید و دو روز در سوادرام سمندرم که سرحد او بود
آویزش سخت رو داد اما هر روز غازیان سلطاني بضرب تیر
و تفنگ و شمشیر آبدار سر و سینهٔ کفار چاک مینمودند آخرالامر
سپهدار شجاعت آثار بضرب شمشیر سر آن سرکرده اشقیارا
از تن جدا کرد از مشاهدهٔ آن حال جماعهٔ کفّار رو بفرار نهاده کوهچه
پهوي کنده را که پیرامونش بیابان عظیم است پناهگاه خود ساختند
عساکر منصوره در قتل و غارت آن دیار کوشیده قلعچه رام سمندرم را
تسخیر کرده و بطرف پهوي کنده روی توجه آورده در عرض پنجروز
آنرا مفتوح گردانیدند و راجهٔ آنحدود که چک رابل نام داشت. بمجرد
استماع شکست سپاه خود هراسان شده قلعچه بنکور را بدلیران
سلطاني سپرده بقلّه کوه اول پلي که محاط است بجنگلی کثیف پناه

گرفته چهار هزار پیاده جرّار فراهم ساخت سپهدار مذکور اوّلا بمحاصره قلعچه بنکور پرداخته بضرب توپ رعد آشوب حصار قلعه بشکست و قلعه را بامینان کارگزار سپرده بر تسخیر کوه مذکور همت گماشت از انجا که تراکم اشجار مانع عبور غازیان بود سپاه دشمن سد راه ایشان شده آماده جنگ شد سپهدار موصوف تا یک ماه ساعی موفور بظهور رسانید اما شاهد مراد رخ نه نمود بناچار بحضور عرضداشت نموده کمک درخواست امام خان کابلی سپهدار معه قشون خود بامداد وی رسید پس هردو سپهدار برهنمائی سکنه آن نواح از دو طرف جنگ کنان در بیابان خزیده در عرصه هفتاد روز قلعه کوه را بتصرف خود درآوردند راجه بامعدودی چند بحدود دچتور فرار نموده خود را از سطوت افواج سلطانی وارهانید و هردو سپهدار سالما و غانما مراجعت نموده بسعادت بساط بوسی آستان سعادت یافتند و سایر غنایم و فیل داشتر بنظر همایون درآورده مورد عنایات و نوازشات سلطانی گشتند؛

ذکر انفتاح کوه ترکنده بزور بازوی میرقمرالدین خان و حضور طلب شدنش بادیگر وقایع سنه یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری؛

چون برهان الدین خان سپه سالار از حضور مرخّص گردیده درحدود

دهار دار بسید غفار ملحق شده در حدود کوه ترکنده مضرب خیام
فرموده حاکم آنرا پیغام داد که اگر هوای ملک داری در سر داشته
باشد کوه را حواله قلعه دار سلطانی نماید تا از سر نو ملک و دولت
بروی ارزانی داشته شود چون ازان کوهستانی جواب درشت
شنید فرمان داد تا سپهداران دولتخواه سید حمید و سید غفار بدلاوری
تمام پیشدستی بکار برده کوه را نقطه وار در میان گرفته بتوپ
و بندوق بشکست حصار اشتغال نمودند حاکم آنجا شبی قابو
یافته بینجون زده صلابت خان بخشی را با دو صد سوار شربت
مرگ چشانید و ساعی سپهداران شجاعت توامان از
پیش نرفت و انگاه تردد شایسته بعمل آورده مورچال
تا پای حصار رسانیدند اکنون حاکم مذکور هراسان شده از ناظم مرج
وکارپرداز پونه مدد طلبید، ناظم مذکور پنجهزار سوار با عانت او فرستاد
و سواران مذکور برکنار رودی که در عین طغیان بود مقام کرده انتظار
آن ده هزار سوار که از پونه بکمک می آمدند میکشیدند سپهسالار
این حال را معروض حضور ساخت منشور لامع النور بنام قمرالدین
خان متضمن کوچیدنش معه جمعیت خود بمدد آن سپه سالار و تنبیه
غنیم و تسخیر کوه ترکنده شرف نفاذ یافت مخفی نماند که در ینولا
سید محمد داماد حلیم خان حاکم کرپه انتهاز فرصت نموده با جمعیت
پانصد سوار و دو هزار پیاده بانگریزان مچهلی بندر در ساخته یک پلتن

و دو عرب توپ از ایشان گرفته بعزم استخلاص حدود کرپه
و تسخیر قلعجات آن نواح همت برگماشته بر جناح استعجال
نهضت نموده قتل و غارت کنان به بدویل رسیده و در آنزمان
که یزکداران سرکار را که در قلعچه بدویل بودند بانعام زر خوشدل
ساخته بصوابدید ایشان جوقی از ملازمان خود را دران قلعچه
فرستاده رهگرای کرپه شد قمرالدین خان از حضور سلطان دستوری
یافته دارد آن نواح گردید ستیز و آویز سخت بین الفریقین
از صبح تا دوپاس رو داد آخر خان مذکور بفریب دادن اعدا
با سپاه خود از پیش غنیم در جنگلی که پیش آن تالابی پرآب بود
و کوهچه در وسط او پنهان گشته فرصت وقت نگاه میداشت
سید مذکور بر فتح مظنون خود نازان شده همانجا مضرب خیام لشکر خود
ساخت و سردار انگریز هم خاطر خود از وسوسه ترد و غنیم خالی کرده
عقب آنجماعه آرمید و حینیکه سواران سید مذکور بی سلاح
از بهر نوشانیدن آب اسپانرا بر تالاب آمده بودند فرصت
وقت غنیمت شمرده سواران خان دلاور بر سر غنیم ریختند
اکثری از آنجماعه بطرف لشکر خود گریختند و غلغله آمد آمد برداشتند
سواران خان دلاور پاشنه کوب رسیده ایشانرا پایمال
سم ستوران ساختند چنانچه احدی از ان معرکه جان برنشد
اما سید مسطور و سردار انگریزان با هزاران محنت ازان مهلکه

برآمده جان بسلامت بردند خان ظفرمند قاعچه بدویل و کهم را بضبط خود درآورده ستعد گوشمال اعدا گردید. بمجرد رسیدن منشور همایون باچهار هزار سوار خونخوار رود کشتنارا عبور نموده بیک شبخون لشکر مرهته را در بحر خون غرق ساخت واکثر ایشان را اسیر کرده مظفر و منصور عازم کوه گردید و شیخ امام سپهدار خودرا بکمک سید غفار فرستاد چون حاکم کوه از رسیدن سردار و شکست مرهته خبردار گردید کمر امتش برشکست و پیغام صلح و سپردن قلعه به خان مذکور فرستاد و او فردای آن حاکم کوه را قولنامه بصحابت سید حمید وحیدر علی بیگ رساله دار فرستاد واز کوه فرود آورده معه عیال واطفالش مقیّد ساخته به بدرقهٔ قشون احمد بیگ و مرزای مذکور بحضور روانه کرد وحکومت کوه بدست دولتخواهی امین واسپرد؛

ذکر مخالفت باغیان کورگ وتوجّه رایات ظفرآیات سلطان گیتی ستان به تنبیه اعدا وشرارت کیشان آن نواح واسیرآمدن هشتاد هزار مرد وزن معه دیگر کیفیات که درسنه یك هزار و یکصد ونود وهشت هجری واقع شده؛

چون زین العابدین خان مهدوی فوجدار کورگ از جهت قدامت مختار کل شده جمیع ممالک محروسه برهم ساخته مهمات را

برحسب هوای خود انجام میداد و دست شهوت پرستی
برناموس رعایا دراز کرده . بجبر زنان خوبرو را هم بستر خود میساخت
بمشاهده این اعمال ناشایسته تمامی اهل کورگ مستعد جنگ
شدند و هموتی نایرو رنگانایر کار پردازان راجه آنجا همه رعایا را
فراهم ساخته ظفرآباد را گرد گرفتند و اطراف آن تاراج نموده احوال
برمحصوران چنان تنگ ساختند که از قلعه بیرون آمدن محال نبود
خان مذکور از کرده خود پشیمان گشته جاسوسی را معه عریضه
متضمن حقیقت حال بحضور روانه ساخت سلطان گیتی
ستان . بمجرد مطالعه عریضه بسزای اهل کورگ فرمان داد تا
اعلام ببری وخیمهٔ زنگارگون در سواد سلطان پنیته برافراشتند
وزین العابدین شوشتری سپهدار را معه قشونش
بارسد موفور و دو هزار پیادهٔ احشام نصرت انجام بدانصوب
روانه ساخت وارشاد فرمود که بلا توقف داخل قلعه ظفرآباد شده
شرارت کیشان را تنبیه نمایند چون سپهدار مذکور تا دروازهٔ
گهات رسید مردمان باغی از اطراف هجوم کرده به تیر
وتفنگ حواس او را منتشر ساختند چون او گاهی جنگ مردان
نیاز موده وعمر خود را بناز و نعمت صرف کرده بود همت درباخته
درسدا پور شهر بند گردید هرچند رساله داران وسپاهیان همراهش
ترغیبش به پیش رفتن می نمودند اما سپهدار هول زده عارضهٔ

تب ولرزه و پیچش را بهانه ساخته قدمی پیشتر نگذاشت
چون این معنی معروض حضور گردید بر جبین دبدبهٔ او نفرینها کرد و
بعد دو هفته سلطان داد گستر با جمعیت بیست هزار بار و دوازده هزار
سوار جرار و بیست و دو ضرب توپ به پانزدهم شهر ذیحجه
سنه مذکور باشوکت وحشمت تمام بآن حدود نهضت فرمود
چون رایات سلطانی متصل خاربند کورگ نزول نمود خود بدولت
با پیادگان وقشونها با سامان جنگ چون شیر غران و ببر ژیان
قدم میمنت شیم دران دشت هولناک نهاد ؛

بیت

چه گویم زاد صاف دشت عجیب بلرزد قلم از هجوم نهیب
تراکم نیستان چون زلف سلسل زنگیان دنشیب و فراز
آن سرزمین چون همت ارباب سخا و بخیل ناهموار
دپست و بلند و شاخهای اشجار بلند مثل ساگوان و صندل
دراک سفید و عود خام وغیره از طوبی سر رفعت بر افراشته بود
وگیاه فلفل گرد دام فریب بر بالای هر درخت و شاخ گسترده
دازکشتزار هیل مانند کشتزار جو وگندم اطراف کوه و دشت
سرسبز گشته و درختان دارچینی چون طارم فلک سایه برزمین
درافکنده و ثمرات گوناگون باغستان در کام جان چاشنی شهد

وشکرداشته انهار دران سرزمین همیشه جاری وآبشار وحوضها
وآبگیرها در اثنای راه لیل ونهار روان وگلهای رنگارنگ تخته تخته
هرسو شگفته وفیلان کوه پیکر چون جاموشان دشت پیما
گردیده وبچه های افیال چون طفلان حبشیان باچوگان غرطوم باهم
درنشاط وبازی عمارات آن دیار زیرکوهها واندرون اشجار
واقع وپیرامونش حصار استوار ودرمیانش بانخانه وحجره های
بسیار وخندق عمیق ازبرای حفاظت گردخانه ها که اکثر اوقات
از دست برد فیلان غراب وتاراج میگرد وکنده می باشد ذکور
بلند بالا وخوبرو ولباس شان پیراهنی گنده دوتو دوخته ازگلوتا شتالنگ
دستارچهٔ سیاه برمیان بسته وکلاه چرم برسرنهاده اما همگی سپاه
پیشه سوای تفنگ فتیله دار ساطوری پهناور ازمیان
آویخته دارند واناث باحسن ولطافت جمال رشک مهوشان
چین وچگل درسروبالائی دسیم تنی وخوبی لب ولهجه محسود خوبان
ترک وتاجیک دران ریاض رشک جنان مانند حوران
میخرامند اما همه ازحسن پیرایه عاری همین یک پارچه شش
دستی ازناف تازانو دستارچه دودستی برسینه می بندند
مردان آن نواح خنک وسرد وزنان نسبت بمردان
بدلگرمی وتیزطبعی معروف درمذهب ایشان جایز است
که اگردریکخانه چهاربرادر بوده باشند همین یک کس ازایشان

کد خدا گردد و دیگران بازنش هم بستر شوند چون نواب
مرحوم بران مرز بوم متسلّط شد این رسم پوچ از میان برداشت
واکثر زنان آنقوم را بزور گرفته بلشکریان خود بخشید برودت سرما
دران دیار بحدیست که هر روز آفتاب باآن تابش وحرارت
همواره لحاف ابر بردوش میدارد و هر شام ماه سریع السیر
باندیشهٔ سرما در بارانی نیلگون سر و تن میپوشد این شدّت
برودت که مرقوم گردید برودت موسم تابستان است
هنگام زمستان جوانان تیر قامت گرم دم از دست برد سرما
برنگ حلقهٔ کمان پا بسینه کشیده در حجرهٔ تنگ میخوابند
تا مدّت شش ماه مردمان آن نواح از پا تا سر جامهٔ گلیم پوشیده
از وقت چاشت تا انقضای سه پاس روز بهر کار حرکت
میکنند کثرت زلو بحدیست که چون ملخ بر جسته بر تن آدم
دد واب می چسپند و سخت ایذا بمردم میرسانند اژدران
ومارانِ مردم ربا و عقارب زهر بار که جاندارانِ از سوزش
نیش ایشان بغور جان میدهند دران دیار بسیارند و چون
مور و ملخ بیشمار القصّه چون سلطان دین پناه دران از راه
شنگل عبور کرده اینطرف دروازه خاربند که رن منذل نام داشت
مضرب خیام ساخت و روز دیگر دو سپهدار را فرمان داد
تا معه قشونها بر دروازهٔ مذکور که اهل شرک و ضلال در پیش

آن خندق عمیق حفر کرده اطرافش دیوار کشیده بودند حمله کرده
جنگ آغاز کردند اما اهل شرک اکثر غازیان را مجروح و مقتول
گردانیدند سلطان گیتی ستان با سپاه منصور از راهی که گذار
باد و باران دشوار بود گذشته خلقی بسیار از مشرکان را
بدار البوار فرستاد از یکطرف قشون فرنگستانی بسرکردگی
موشیر لالی و رساله های اسد اللّهی (یعنی چیله های که پرورش ساخته
نواب مرحوم بودند و شاه دین پناه ایشانرا بلقب اسد اللّهی
ممتاز ساخته بود) ارباب ضلال را طعمهٔ نهنگ تفنگ و سنان
ساختند و از یکطرف پیادگان جلودار شجاعت تمام اعدا را
بر سر نیزه برداشته سرنگون به قعر جهنم در انداختند و هزارها کفار را
بزور مردی باسیری آوردند چون سلطان بر اعدا ظفر یافت
پیشتر کوچیده بر سواد هلکالی بار مقام فرمود سپاه سلطانی برخوشحال
پور تاخته و غارت نموده جمع کثیر را از اهل ضلال با زنان
و فرزندان اسیر کردند و حسب الحکم حضور چهار رسالهٔ سپاه
با اذوقه و ساز و سامان جنگ بقلعه ظفرآباد روانه شد و خود بدولت
پانزدهم ماه محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری ازان راه
نهضت فرمود که امرا و خوانین بموجب فرمان قضا جریان پیشتر
رفته جنگل و بیشه آنرا به تیشه و تبر هر روز قریب دو کروه بریده
و سوخته در عرصهٔ قلیل کار بر اهل بیشه تنگ نموده بودند و از پیادگان

بمحاربه دو سه هزار نفر را از ایشان تلف کرده و بعد طی منازل شرقی
آنقلعه مضرب خیمه و خرگاه ساخت چون کفّار حال تباه خود
مشاهده کردند و قوت مجادله با لشکر اسلام در خود ندیدند
بکوهستان و جنگل کثیف پناه گرفتند سلطان لشکری گران
به قصد گوشمال کفّار و تسخیر آن ولایت نامزد فرمود چنانچه
موشیر لالی را بطرف کوه الاچی از بهر اطفای شراره شرارت
کیشان و قشون شوشتری را بادیگر قشون ها بسرداری
حسن علی خان بخشی بطرف عقرب تار و غیره روانه نمود
و میر محمد محمود و امام خان بخاری وغیره را بجانب تهل کادیری
و خوشحال پور مرخص ساخت و دو سه ماه خود بدولت همانجا
مقام فرمود پس بخشی مذکور بر باغیان تاخت آورده هشت
هزار مرد و زن اسیر کرد و موشیر لالی نیز از اطراف کوه بسطور
انبوه کثیر چون رمه گوسفند و گاو فراهم ساخته بحضور معاودت نمود
پس ازان سلطان پیشتر نهضت فرموده جنوبی کوه تهل کادیری
که منبع رود کادیری بر بالای آنست رایت نصرت آیت
برافراخته سپاه منصور را به تنبیه باغیان پیشتر کوچانید تا سپهداران
شجاعت پیشه از اطراف و جوانب هجوم کرده اهل
ضلال را که نسل فساد ایشان منقطع کردن صلاح دولت خود
دانسته بودند بکوشش نمایان جوق جوق گرفته آوردند در عرصه

هفت ماه و چند روز انشتاد هزار مرد با زن و بچه اسیر گشتند
و سرداران کفّار بدست سعي موشير لالي برکوه الاچي دستگير
شدند و دیگر سرکشان در حلقهٔ فدویت درآمدند سلطان والاشان
بعد بندوبست آنجا و تیاري چند قلعچه جویها که لکر لوت گویند
بفراغت خاطر از راه سدا پور مظفر و منصور بدار السلطنت
معاودت فرمود ممو تی نایر کار پرداز در عرصهٔ قریب درگذشت
در ننگانایر بردست سلطان دین پناه مشرّف بشرف اسلام
و ختون گردید و موسوم گشت بشیخ احمد و بعهدهٔ رساله داري
سرفراز شده بجاي فرزند پرورش یافت و بلیابانو حاکمه کنیار تور
که از قوم ماپله است برسواد تهل کادیري بشرف ملازمت
فایز شده مبالغ پیشکش دو ساله معه افیال کوه شکوه و اسپان
و دیگر تحایف نذر گذرانیده سرخرو باخلاع شاهانه مرخص گشت
چون سلطان بدار السلطنت رسید از اسیران اهل
کورگ که همه را مسلمان کرده بالقاب احمدي خوانده بود رساله
ساخته بتربیت شان رساله داران قدیم را تعین فرموده چنانچه
سرداران مذکور باندک سعي بتربیت ایشان پرداخته بقواعد
جنگ واقف ساختند همدرین اوقات سلطان جهان پناه
پدک هاي طلا و مرصّع بسرداران جیش و عسکر اسد اللّهي و احمدي
عطا فرمود لباس آنمردم از قسم پارچه بافي بود که به اختراع تازه بافانیده

ایشان را پوشانید و از ملازمان شش هفت هزار مردم از قوم شیخ و سیّد منتخب فرموده برای آبادي شهر کورنگ روانه فرمود تا دران شهر سکنا گیرند ؛

ذکر لشکر کشي مرهته و ناظم حیدرآباد بعزم تسخیر ممالک خداداد و مفتوح کردن شان چند قلعه آن نواح و متوجّه شدن سلطان گیتي ستان بدفع اعدا از راه دهوني و افتتاح آن در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجري ؛

نانا پهرنویس بانظام علي خان یکدل دیگر زبان شده بفراهم آوردن سپاه اران افواج پرداخت چون دراندک مدّت تمامي امیران پونه با سپاه جمع شدند نظام علي خان با شیر المالک و سیف جنگ و تیغ جنگ و غیره با چهل هزار سوار و پنجاه هزار پیاده از حیدرآباد کوچیده بطرف قلعه بادامي که سرحد سلطاني بود نهضت فرمود و نانا پهرنویس با هشتاد هزار سوار و چهل هزار پیاده و پنجاه ضرب توپ بهمانجا رسید و هردو امیر متفق گشته به تسخیر قلاع آن نواح همت برگماشتند و قلعه بادامي را که قلعه دارش مردي پردل بود محاصره کردند افواج شان به تیاري مورچال از بهر شکست حصار اشتغال ورزیدند و بعد اتلاف هزاران مردان کار و انقضاي ایام نه ماه برگرفتند پس ازان از بهر اعداد رسد و دیگر سامان

جنگي همانجا سکونت ورزيده اميران خود را به مفتوح ساختن ديگر
قلعجات وضبط قصبات بهرناحيه مرخص کردند وايشان قلعه دهار وار
وجالي هل را بتطميع قلعه دار هر دو حصار که حيدر بخش نام
داشت بسي هزار روپيه در قبضه خود در آوردند وقلعه دار ناسپاسگزار
معه احمال واثقال به پونه رفت ونيز قلعه کنچن گده ونو لکنده
ونرکونده وتمامت مرز وبوم آنطرف جوي تنب بهدرارا قلعه
داران نمک حرام بااميد نوکري عمده وقدري زر نقد حواله ايشان
نمودند وراجگان آن نواح مثل راجه سرهتي ودمل وکنک گيري
وآني کندي با ايشان درساختند چون جاسوسان اين خبر معروض
حضور ساختند وامرا دخوانين دولتخواه بمدافعه اعادي ترغيب کردند اعلي
حضرت باجتماع سپاه دادوات حرب وپيکار فرمان داده از
دارالسلطنت بتاريخ ششم شهر شعبان المعظم سنه مزبور
بالشکر جرار وتوپخانه بيشمار بصوب بنگلور نهضت فرمود و
چون درانمقام رسيد باحضار راجگان فرمان داد تاباسامان جنگي واذوقه
لشکر بمعافي پيشکش تا انقضاي ايام مجادله باغنيم فرمان داد
وراجگان اطراف راي درگ وچيتل درگ وهرپن هلي وغيره
باجمعيت شايسته حاضر حضور شدند الغرض بعد انقضاي ليلة القدر
از تقسيم ماهيانه تمام لشکريان فارغ گشته اسباب لشکر
وغيره بحراست پورنيا ديوان گذاشته بعزيمه بايلغار پيشتر کوچيده

برسوادکنگلي یکشب نزول نموده بمجرّد دمیدن صبح در ظاهرکوه های ادهوني
بهرادل لشکر رسید و ناظم ادهوني که نواب مهابت جنگ
خلف نواب بسالت جنگ داماد نظام علي خان بایالت آنجا
نامزد بود چون از ورود عساکر منصوره وقوف یافت هراسان
شده اسد علي خان دیوان خود را به بهانه عرض داشتن پیام
صلح روانهٔ حضور ساخت و درینفرصت اسباب خود را معه زنانه
برکوه رسانید چون وکیل حاضر حضور گشته پیام ناظم ادا کرد سلطان
بزبان مبارک ارشاد فرمود ما را با شما هیچ عناد نیست اما چونکه
نواب صاحب بی موجب با ما عداوت و دشمني پیدا کرده
و با مرهٔته متفق گشته درمقام استیصال این دولت شده است
و پاس دین و اسلام گذاشته باخصم قدیم این دولت درساخته
و بر دیار مسلمانان مستولي گشته کار بجای رسانیده که عبدهٔ اوثان
در مساجد و ساکن اهل اسلام آتش زده و غارت ساخته
علم شور و شر در ولایت خدادادبرافراشته اند صلاح آنست که ما و شما
سررشتهٔ یگانگي راستحکم ساخته بردیار پونه لشکرکشیم و از بهر
تقویت دین متین و خشنودي خدا دامنیت خلق الله کمر غزا
و جهاد برمیان جان بندیم چون ناظم موصوف برارشادات
حضور کاربند نگردید و برجنگ مستعد گشت بنابرعبرت و اظهار
رعب فردای آن روز فرمان داد تا سپهداران حمله کرده

شهررا بضبط درآورده بجارو ب غارت پاک برفتند و چون
ناظم آنجاراه آشتي نه پيمود ازهر دو جانب آتش کارزار
افروخته شد تاسپاه منصور وداروغه آتش خانه روی توجّه به تسخیر
آنحصار گردون آثار آوردند و مرکزوار درمیان گرفته باستعمال
آلات قلعه کشائي چون توپ و منجنیق اشتغال نمودند
اماهرگزاراده تسخیر آن قلعه در دل رحمت منزل سلطان نبود ؛
بلکه مطمح نظر فیض گسترش آن بود که چون صبیّه نواب
نظام الدوله درقلعه جادارد اغلب که نواب موصوف باستماع
خبرمحاصره بپاس ناموس صلح نماید پس بمحاصره قلعه فرمان داد
چون بامدادان سپاه منصور حمله کرده تادروازهٔ قلعه شلک زنان
رسیدند دیدند که دروازهٔ قلعه گشاده و قلعگیان بخوف جان
بردر هجوم آورده و ترس محاربه غازیان شیرصولت برمحصوران
مستولي گشته بمشاهدهٔ این حال بعضی امرای دولت به حضور عرض
کردند که برای مفتوح کردن این حصار وقت همین است اگر حکم
شود قلعه به ضبط خود آورده مهابت جنگ را بحضور حاضر سازیم
درستم جنگ و موشیرلالي فرانسیس نیز مکرر عرض نمودند سلطان
اغماض نموده فرمود که هرگز برین کار اقدام ننمایند انشاء الله تعالی
تا فردا پس فردا کلید فتح خود بدست ما خواهد آمد راقم سطور
هم دران معرکه حاضر بود القصه بعد دو پهر روز حاکم محصور به بند و بست

قلعه فرمان داد تا ملازمانش که هفت هزار مردم بودند عهدهٔ قلعه داری
بذمّهٔ خود گرفته بمدافعه حملات سپاه منصور مشغول گردیدند چون ناظم
حیدرآباد بر این معنی وقوف یافت بانهایت اضطراب کار پرداز
پونه را ازین معنی آگاه ساخت و با امیران خود درین باب
مشاورت کرد بعضی از عقلای ایشان گفتند که چون قلعه سرحد
بادامی که چندان استحکام نداشت بسعی نه ماه و آن نیز بطریق
مصالحه مفتوح گردید و تا مدّت یکسال هیچگونه بند و بست واقعی
آن صورت نه بست ازین مهم چه طرف توان بر بست
چون سلطانیان در غیبت بادشاه خود در محاربه قصور نمیکردند در حضورش
چه مساعی که بظهور نخواهند رسانید انسب آنست که چند سپهدار
را با فوج شایسته بتخریب ممالک سلطان نامزد فرموده هردو
امیر کبیر بدارالریاست خود مراجعت فرمایند چون رای مذکور
پسندیده ایشان افتاد ناظم حیدرآباد مشیر الملک و تیغ جنگ و سیف
جنگ را با لشکر گران بکمک ادهونی نامزد ساخت و کار پرداز پونه
جونت راؤ هولکر و پرسرام ناظم مرچ و هری پندت وغیره
را با دیگر امرا و تمامی سوار و پیاده و توپخانه بمعاونت امیران حیدرآباد
و تاراج ولایات سلطان دستوری داده هردو امیر به بهانه گل
مزاج بدارالریاست خود معاودت کردند سلطان با استماع این خبر
بر تسخیر قلعه ادهونی تاکید فرمود و سرکردگان لشکر تا بیست روز در

کشایش قلعه و شکست حصارش دست و پازدند ولیکن
چون آنحصار بنانهاده عادلشاه بدان استحکام وحصانت ساخته
شده بود که از صدمه توپ قیامت آشوب گردی بدامن
خاک ریزش نمی نشست شاهد مراد رخ نه نمود بعد ازان
حسب الحکم سلطانی شیران بیشه شجاعت از طرف
مقبرهٔ بسالت جنگ و سید صاحب و قطب الدین خان
و دولت رای از طرف دروازه تنبل و موشیرلالی و امام خان سپهدار
از بالای کوه هجوم آوردند و حسین خان و محمد حلیم نردبانها راست
کرده آهنگ تسخیر حصار کردند مردم حصار بمدافعه شان پرداخته
خلقی کثیر را تهٔ تیغ گشیدند زیرا که نردبانها از بلندی حصار کمی کرد سپاه
منصور اگرچه نردبانها بر حصار نهاده بدستاویز طناب بالا رفتند اما فتحیاب
نشدند ازین معنی غبار کدورت بر خاطر اشرف نشست
تاچند روز دیگر سپاه منصور را جز بر فروختن آتش پیکار کاری دیگر نبود
واز صبح تا شام نایره جدال التهاب میداشت ودر انزمان که نردبانهای
بلند و مستحکم بهم رسانیده با طناب و کمند مستعد یورش گردیدند
شیر جنگ و سیف جنگ معه لشکر مرهته بکمک قلعه دار
رسیدند سلطان بدریافت این خبر از انجا حرکت نموده کوهستان نگر را
خیمه گاه ساخت و اطراف و جوانب آنرا بطلایه مضبوط کرده
مستعد رزم گشت بعد دو روز فیما بین طلایه داران سلطانی

و مرهمه آویزش سخت رو داده بسبب ناتجربه کاری حیدر
حسین بخشی سلحدار که با هفتصد سوار غازیخان از راه خود پسندی
برلشکر ده هزار سوار مرهمه در تاخته بود تاب محاربه نیاورده
هزیمت خورد اما غازیخان با همان جمعیت که حاضر داشت میدان
جنگ را قایم داشته تا دو ساعت داد مردانگی و شجاعت داده
آخر زخمهای کاری خورده از معرکه برگشت اهل غنیم تعاقبش کرده
چند کس را از رفیقانش بقتل رسانیدند و دو صد راس اسپ
معه سوار اسیر کرده مراجعت نمودند قادرخان رساله دار با سواران
در تاخته هفتاد سوار رساله خودش و پنجاه سوار غنیم بدست آورده
بحضور رسید و همدرین زد و خورد ولی محمد و منّا چودهری دو زنجیر فیل
و هشت مهار شتر و پنجاه اسپ غارت کرده از لشکر
نواب آوردند سلطان بعد اطلاع این معنی با تمامی سپاه کوس جنگ
نواخته چنان پاشنه کوب در رسید و اتواپ سرکرد که طلایه داران
از کمال جبن و هراس در معسکر خود در غزیدند و هر دو لشکر هزیمت
خورده بقلعه پناه گرفتند و باز روی بمیدان معرکه نیاوردند آنگاه سلطان
دوقشون ظفر شحون را بمقابله اعدا گذاشته بفرودگاه معاودت
نمود و فردای آنروز شیر و غیره حاکم آنجا را معه زنانه و سامان ضروری
بقلعه رایمپور بردند چون جاسوسان این خبر بحضور رسانیدند همان
زمان میر صادق را با جمعیت شایسته بضبط قلعه رخصت فرمود

میر مذکور قلعه و حویلی خاص ناظم ضبط کرده تمامت اسباب توشکخانه و سلاح خانه و کتب خانه و فراش خانه نواب بسالت جنگ مغفور داخل توشکخانه حضور گردانید و بعد فراغ این کار حصار پائین قلعه و کوه ها را شکسته قطب الدین خان و دولت رای را بایالت آن صوبه مقرر ساخت ؛

ذکر توجّه رایات نصرت آیات بگوشمال فوج مرهته که آنطرف جوی تنب بهدرا شورش افزا بودند و تسخیر کنچن گره وعبور کردن سپاه منصور از جوی و محاربات باغنیم ؛

چون از تسخیر ادهونی فراغت دست داد سلطان گیتی ستان به عزم تنبیه مرهته از راه کنچن گده نهضت فرمود و چند سوار را بنابر اسیر کردن زن حاکمه آنجا که پس از مرگ شوهرش بحکومت می پرداخت روانه کرد زن مذکور ازین حال آگاه شده شباشب خود را معه چند ملازم از آب تنب بهدرا عبور کرده جان بسلامت برد اما فرزندش اسیر آمد و بشرف اسلام مشرّف ومخصوص گشته به علی مردان خان موسوم شد تفصیل احوال خاندانش از آنچه راقم سطور در کیفیت کنچن گره علحده ترقیم کرده روشن خواهد شد پس موکب سلطانی از آنجا پیشتر نهضت فرموده

بطرف سوندہ در آمد حاکم آنجا گوبند راو برادر زادہ مرار راو
کہ بعد اسیر شدن راو مذکور بہ پونہ رفتہ از سرداران پونہ
التماس نامہ سفارش موسومہ ملازمان حضور سلطان حاصل
ساختہ فائز حضور گشت سلطان عطا پاش خطا پوش. پاس خاطر
سرداران پونہ بعد گرفتن اقرار نامہ بدین مضمون کہ از سرکار سلطانی گاہی
بغاوت نخواہد ورزید تعلقہ سوندہ برو بحال داشت بعد بند و بست
آنمکان حضرت فلک رفعت سمت کپلی نہضت فرمود
قلعہ دار آنجا بجنگ مستعد گشت ہر چند امرای سلطانی بہ پند
ونصایح او را باطاعت رہنمونی کردند اما مفید نیفتاد پس حسب الحکم
حضور سپہداران تہور نشان و موشیر لالی او را تسخیر کرد
وبنابر عبرت دیگر اشقیا بغارت گری معمورہ وتاراجی عصمت
کفار پرداختند ونقد وجنس بیشمار از خانہای سوداگران وساہوکاران
بدست آوردند واکثر زنان آن قوم باندیشہ تاراجی عصمت خود را
در آب جو کہ طغیان تمام داشت زدہ از جان در گذشتند
وقلعہ دار نیز کشتہ شد آنحضرت خبر تاراجی زنان شنیدہ سپاہ
خود را سزای شایستہ داد و کنارہ جوی شب بمقدار مضرب
خیام فرمود چون ہنگام طغیان آب بود چندی در عبور توقف رو
داد در ینفرصت غنیم تمامی ملک آنطرف جو بتصرف خود
آوردہ بعزم مقابلہ سپاہ اسلام رسیدہ بر ساحل آنطرف جو

نزول ساخت و راه عبور سپاه اسلام بتوپ و تفنگ
در گرفت و سرداری را باجمعیت گران بمفتوح کردن کوه کپل و
بهادر بنده نامزد ساخت سردار مذکور بدانسو در تاخته و بمحاصره هر دو کوه پرداخته
سعی دو ماه بهادر بنده که چندان استحکام نداشت مفتوح نمود اما
قلعه دار کپل از سپاه غنیم فریب نخورده مردانه می جنگید و بارها
بر مورچال زده اهل شرک را پریشان می نمود چون آب
جو خیلی طغیانی داشت که عبور سپاه اسلام میسر نبود سلطان
فرمان داد که بیست و یک ضرب توپ گران بر کنار آب نصب
کرده دو خریطه باروت از یکیک به پرانند چون گولند از ان
حسب فرمان عمل کردند همان زمان آب کم شد و غنیم از صدای
شلک توپ گمان برد که از دو حال خالی نیست یا کمک
از فرانسیس رسیده یا بغمائیان لشکر سلطانی سمت حیدرآباد
تاخته ناظم آنجا را مقهور کرده باشند بهر صورت اقامت آنجا مناسب ندیده
بطرف شانور شتافت و دوازده هزار سوار بر ساحل جوگذاشت
چون آب جو کم شد سلطان گیتی ستان بعبور آن فرمان داد
تا اول دو قشون جیش و دو هزار سوار وقت شب معه
توپ خانه عبور کرده بر سوار ان غنیم که غافل بودند در افتاده
به تیغ و تفنگ دمار از روزگار آنها بر آوردند هفت صد راس
اسپ معه فیل نشان و شتر کوس غنیمت یافتند و

بقیة السیف اسپان خود را با اموال و اد وات محاربه وا گذاشته
بطرف لشکرگاه خود گریختند و از عبور سلطانیان بسردار خود
خبر کردند روز دیگر سلطان خود بدولت معه سپاه عبور کرده خیمه
برکناره مقابل برافراشت و در احداث مورچال تا یکماه اتفاق
اقامت افتاد و غنیم هم بعزم مقابله معه لشکر و توپ خانه رسیده
بفاصله چهار فرسنگ فرود آمد روزی سلطان با تمامی سوار
و پیاده و توپخانه بمقابلهٔ اعدا دو فرسنگ پیش آهنگ
گردید و غنیم نیز معرکه آرا گشت سپهداران موکب
سلطانی تفنگچیان را در نشیب زمین نشانده اتواپ را تیار داشتند
و سواری خاص با شان و تجمّل با سواران شجاعت دستگاه
بر فراز زمین ایستاده بود پس غازیخان و ولی محمد خان و ابراهیم
خان وغیره سپهداران بفرمان سلطانی بر لشکر غنیم در تاختند و
چون اعدا بمدافعه ایشان پرداختند سواران غازیخان وغیره از راه خدع
راه گریز پیمودند و افواج غنیم تعاقب شان کرده تا توپ خانه
رسیدند آنگاه کمین داران بریزش توپ و تفنگ دندان های
بحرات غنیم را کند ساختند و سواران از عقب شان درآمده
آشوب قیامت بر انگیختند و آثار مردی بظهور رسانیدند و
درعین گرمی پیکار بانداران آتش افشان بانها افروخته جمعیت
غنیم را متفرق و پریشان ساختند ؛ سرداران غنیم معه لشکر

راه فرار پیش گرفتند و سپاه منصور تا دو فرسنگ
تعاقب کرده گروه گروه ازان انبوه قتیل و اسیر نمودند بعد این فتح
شاه ظفر پناه مظفر و منصور پیشتر کوچیده بمیدان وسیع اعلام
ظفرانتظام برافراشت نقشه فرودگاه لشکر آن روز چنان بود
که اطراف را قلعه بندي نموده بود قشون هامعه اتواپ و در
قلب لشکر خیمه خاص و بر میمنه رسالہ و دسته های سواران و بمیسره
سلحداران و پیرامون سراپرده درگاه اسد اللهي واحمدي و
درچندادل احشام و کنداچار و یلداران و معماران و لشکر راجگان
و سواران و سواران منقله بفاصله یکفرسنگ بامر
یتاقي می پرداختند و غنیم نیز با سپاه خود تیار شده بعزم رزم
بر نهر کتک فرود آمده سلطان شبی بعزم شبخون قشونها آراسته
شیخ امام و شیخ عمر و امام خان سپهداران را با سامان
جنگ و توپ و بانداران و غازیخان را با دوهزار سوار بسرداري
حسین علي خان و مهامرز اخان بصوب لشکر غنیم پیش
آهنگ ساخت چون سپهداران و بخشیان بوقت
سه پاس شب متصل طلایه داران غنیم رسیدند شیخ عمر که
پیش روایشان بود جابجا آتش افروخته دیده لشکر غنیم
انگاشته بی اطلاع سرداران توپ سرکرده و بانها پراند از
صدای توپ و بان سپاه خصم خبردار شده راه عافیت

پیش گرفتند و بعضی حمله کردند اما بخشیان دانا فوراً برگردیده
بحضور این ماجرا عرض نمودند سلطان بغضب تمام شیخ عمر را
معزول و قشونش بفاضل خان رساله دار حواله فرمود و
روز دیگر بر ساحل جوی بالانزول نمود غنیم هم برابر لشکر ظفر
پیکر بفاصلهٔ سه فرسنگ فرود آمد شب دیگر امام خان
و فاضل خان و میر محمود سپهداران را با سامان جنگی معه
ده هزار سوار و هزار باندار بسرداری قادرخان و غازیخان
از بهر تاخت و تاراج نمودن لشکر غنیم رخصت فرمود
سپهداران باهوش سپاه خود را گلیم پوشانیده عقب
افواج غنیم رسیدند چون طلایه داران غنیم مزاحم گشتند ایشان
بزبان مرهٹی خود را از کمکیان لشکر مغول وانموده اندرون
لشکرش خزیدند و هنگامه نبرد گرم ساخته شیرازهٔ جمعیت
شان از هم گسیختند سرداران غنیم براسپان بی زین سوار
شده بطرف توپخانه خود گریختند و سپهداران مظفر باغنیمت
بسیار از نقد و جنس و سایر ادوات جنگ و هزار و پانصد
راس اسپ سواری و اکثر زن و فرزندسران کفّار را اسیر کرده
بحضور رسیدند بانعامات پدک الماس و ماله مروارید و حلقه دست
مرصّع کار سرفراز گشتند اما سلطان مرحمت نشان زنان اسیر را
با خلاع گران در پالکیها نشانیده بابدرقه باندار ان بلشکر غنیم فرستاد

نامزد چهار زنجیر فیل و هفت راس اسپ عراقی صبا رفتار
نقد گران بر سبیل اخفا بنام هری پندت وراستیه و مادهو مایتی
مصحوب زنان روانه داشته آنها را بنده فرمان خود ساخت القصه
غنیم از انجا پیشتر کوچیده بطرف سرهتی رفته مقام کرد ؛

ذکر بازپس برگشتن سلطان کشور گیر بنابر مصلحت
و تعاقب کردن غنیم و رسیدن سپه سالار سلطانی با سپاه
شجاعت شعار و رسد آوردن بدر الزمان خان فوجدار نگر
و ضبط کردن شانو و فرار نواب حکیم خان و محاربات
که درمیان لشکر کفر و اسلام واقع شده ؛

چون سلطان بعد شبخون شب دیگر کوچ کرده بر سوادی که جوی بالا
دران باتنب بهدرامی پیوند و مقام فرمود سپه سالار سلطانی از طرف
انوپی معه لشکر خود فایز حضور گردید و بدر الزمان خان بارسد موفور
از نگر رسیده شرف دستبوس دریافت و آنگاه بایلغار تعاقب
غنیم کرده بفاصلهٔ دو فرسنگ در پس لشکر ظفر پیکر مقام کرد
چنانچه طلایه داران هر دو لشکر بدفع حملات یکدیگر پرداختند
پس جناب سلطان فکری کرده صبح و شام قشون ها را میغرمود
تا به بهانه ورزش سلحشوری گرد میدان کردند و تفنگ ها
سر دهند از صبح تا یکپاس روز و از سه پهر تا یک ساعت شب

همین معمول بود و درین میان میر معین الدین را با دو قشون و پنج
ضرب توپ و رساله فرانسیس بطرف میمنه لشکر غنیم
نامزد فرمود و برهان الدین را با سه قشون و شش ضرب توپ بسوی
میسره آن روانه ساخت و خود بدولت باده قشون و سواران خاص
و پیاده های احشام همّت بر شکست قلب خصم برگماشته
پیش آهنگ گردید چون تاریکی شب بمرتبه اتم بود بهزار
محنت راه طی کردند اما وقت صبح کاذب برهان الدین از
همه سبقت کرده برافواج هری پنذت در استیه ابواب بلا
برکشاد میر معین الدین اتواپ کلان عقب گذاشته با
ده ضرب توپ فرانسیس بایلغار بر لشکر سبقت کرده
هنگامهٔ رستخیز برپا ساخت خود بدولت نیز بسرعت
تمام روبقلب دشمن آورد چون اطراف میدان بر غنیم
تنگ گردید و سرداران که در باطن بآنحضرت رسوخ
داشتند خود را ازان معرکه کناره گزیدند و لشکر نواب
نظام علی خان تمام و کمال منهزم و اموال و اسباب پایمال
سم ستوران مجاهدان گردید دیگر سران مرهّه بر اسپان
سوار شده روبگریز نهادند سامان لشکر و اموال و خیام
و اعلام و افیال و اشتر و اسپ همه از آن ملازمان سلطانی
گشت اما بعد دو ساعت سپاه غنیم باز روباجتماع آورده بفاصله

یکفر سنگت بدان نمط توپ ها مقابل نهاده سرداد ند که اکثر سپاه
منصور را خرر کلی رسید نایرهٔ قهر سلطانی بر جرأت غنیم
ملتهب گشته بدفع آن فرمان داد تا سیّد حمید و شیخ انصر و
احمد بیگ و دیگر سپهداران با فوج موشیر لالی روی بجانب
توپ خانهٔ غنیم آورند قضارا در اثنای راه با سپاه غنیم که در
تلابی خشک پنهان شده بودند از بهر تاخت بر مجاهدان ظفر توأمان
فرصت وقت می جستند مقابله رو داد سپهداران دلیر و
فرانسیس بنادیق راست کرده چنان شلکها زدند که سپاه
خصم بسبب چپقلش فورا باز گشتن نتوانستند و بنا چار سینه های
خود را هدف تیر و تفنگ و سنان ساخته چون پنجره شبک
گشتند؛ دو سردار نامدار کشته شدند و دیگران دست از اموال
شسته خود را از ان مهلکه بیرون انداختند الغرض در طرفة العین
هفت هزار سوار غنیم تلف گشتند و بقیة السیف روی
از ان معرکه برتافته پستر رفتند سلطان مظفر معه اسباب غنایم
شادیانه نواخته داخل خیمهٔ خاص و روز دیگر بطرف شانور راهی
گردید مخفی نماند که نواب عبد الحکیم خان حاکم آنجا بعد انتقال نواب
مرحوم بموجب با سلطان راه عناد پیموده با مرهٹه طرح موافقت
انداخته بود اکنون چون سلطان گیتی ستان را بطرف خود متوجه
دید چون بید برخود لرزیده شبا شب گریخته با لشکر غنیم در پیوست

و فرزند خود عبد الخیر خان را بشهر گذاشت چون سلطان براین معنی واقف گردید متعجب شده وقت شب سید حمید و سید غفار وغیره سپهداران را بضبط شهر روانه کرد و خود بدولت در ظاهر معموره فرود آمد و میر صادق را بامهدي خان بخشی فرستاده تاکید فرمود که همه اساس و اسباب دولت و ثروت که خوانین پیشین جمع ساخته اند بحضور ترسیل دارند فرستادگان حسب الحکم سلطان هرچه از نقد و جنس یافتند حاضر ساختند منظور نظر همایون گشته داخل توشکخانه گردید و اتواپ وغیره بتوپخانه پیوست و نواب عبد الخیر خان سعادت ملازمت دریافته سرخروئي حاصل نمود سلطان بادی گفت که پدر شما را چه پیش آمد که خود بخود آواره دشت ادبار گشت ما به هیچ نوع متعرّض احوال ایشان نشده بودیم بلکه سلوک شایسته بحالش روز افزون بود وای برخویشي شما که با غنیم ما موافقت کرده نرد مخالفت با ما باختید او در جواب عرض نمود یقین است که ایشان بی خردی بکار برند فدوي برین ما جرا هیچ وقوف نداشت والا البتّه مانع میشد بعد ازان او را نزد خیمه خاص خود جاداده در نظر بندي داشت *

ذکر عاجز شدن غنیم از سپاه منصور و تقرر صلح فیمابین آن شیر جهانگیر و خصم بی تدبیر و بند و بست تعلقات راجگان معه دیگر کیفیات که در سنه یکهزار و دوصد واقع شده؛

چون سلطان بعد ضبط و بند و بست در شانور تهانه گذاشته برسواد جوبن گرّه خیمه برپا کرد و سیزده روز محرّم الحرام همانجا ماند پس تمامی لشکر خود را در چهار جیش منقسم فرمود هر بهره بر بیست و پنجزار پیاده و چهارده هزار سوار سلحدار و پانزده ضرب توپ اشتمال داشت جیش اول بمیر معین الدین نامزد کرد و جیش دوم بذمّه برهان الدین گذاشت و سیوم به مهامرزا خان سپرد و جیش چهارم به حسین علی خان میر بخشی و فرمان داد که جیوش مذکور از لشکر قاهره بفاصله دو کروه مضرب خیام سازد پس حسب الحکم سلطان میدان گرفته بترتب مقدّمات جنگ پرداختند و خود بدولت باده قشون جیش دسی قشون اسد اللّهی و احمدی و سه موکب و هشت دسته های سوار و چهار هزار یغما گرد و ده هزار احشام نصرت انجام برسواد مذکور سکونت داشت اما چنان آوازه در انداخت که سپه سالار اوّل بضبط ولایات حیدر آباد و ثانی به تسخیر اقلیم پونه و ثالث بنظم و نسق رایچور

دکوتور و غیره نامزد گشته و رابع به بندوبست قلعجات و تعلقات
راجگان وغیره رخصت یافته و سلطان خود بدفع لشکر غنیم خواهد پرداخت
اعدا از استماع این خبر مضطرب شدند و میر معین الدین به ترغیب
سیّد حمید و سیّد غفار شجاعت شعار در شب کوچیده
بر مندرگي درگ که تهانه غنیم بود تاخته بیک آن کوه را مفتوح ساخته
فوج غنیم را ته تیغ کشید و معموره را غارت کرده بوفور سامان رسد
و زر و زیور بسیار مراجعت کرد و برهان الدین بطرف بنکاپور
و مصري کوته که در ضبط غنیم بود آتش قتل و غارت برافروخت
سلطان کشورستان بطرف لشکر نکبت اثر ایشان
متوجه گردید اما غنیم بر چند اول فیروزي حمله نموده طوفان بلا بر اهل
بنگاه برانگیخت و ده هزار جوال پر غلّه از بنجاره ها غارت کرده برد
پس حضرت فلک درجت بسر کرده آن لشکر پیغام
فرستاد که بی گناه بار بار خلق الله و رعایا را رنجانیدن شایان
ارباب همت نیست شایسته مردي و پردلي همانست
که معامله مجادله و محاربه در یکروز کوتاه کنیم چون غنیم را بر بهادري
سپاه خود اعتماد بود بجنگ سلطاني رضا داد پس سلطان بر سواد
نهر کشنک هر چهار فوج را جمع ساخته بآئین رزم صفوف آراست
و قشونها بر چپ و راست نامزد کرده خود بدولت فیل سواره
با جلوداران استاده اول شجیعان بارگاه را حکم محاربه در داد

تا دسته دسته در میدان جنگ صف آرا گشتند غنیم نیز مسلح
و مکمل بعزم جدال در تاخت و فیمابین آویزش سخت رو داد
اما چنان تقرر یافته بود که هر دسته همین تا نیم ساعت داد شجاعت
در دهد تا مراسم جان سپاري و دلیري تمام سپاه و سردار بظهور
رسد پس هر یک شجیع فدائي وار کوشیده ناسخ
داستان رستم و اسفندیار شدند تا دو پهر بازار جنگ چنان
گرمي داشت که دلیران از شمشیر و نیزه گذشته دست و گریبان
به خنجر و جمدهر گشتند هر دو طرف از کشته ها پشته ها نمودار شد و پردلان
بارگاه سلطاني و سلحداران خونخوار بازوی مردانگي گشاده چهرهٔ میدانرا
از خون اعدا چون شفق رنگین ساختند سرداران غنیم به پندار
کثرت سپاه خود خواستند که بیکبار حمله کرده سلطانیان را مقهور
گردانند بدین عزم با سپاه خود که زیاده از هشتاد هزار سوار بودند
از جای خود حرکت کردند سلطان غنیم را چون از مقر خود جنبان دید
بتوپچیان اشاره فرمود که بریزش توپ و بندوق برگشته بختان را منهزم
گردانند چون غنیم آواره وادي فرار گشت سواران لشکر فیروزي اثر
تا دو فرسنگ تعاقب کرده سی هزار اسپ و ساز و سامان بنگاه و ده
ضرب توپ گرفته مراجعت کردند غنیم تا دو سه منزل شبگیر
زده رفت و هري نایک راجه کنکاگري که بغنیم سازش کرده بود
چون بند و بست کارش ملاحظه کرد بخدمت سلطان حاضر

شده سرغزو گشت پس ازان سلطان معه لشکر خود بطرف
بنکاپور نهضت فرموده قریب شانور نزول فرمود اما چند سوار
یغماگر که بقصد تاراج کردن محالات در تاخته بودند قضارا طلایه داران
غنیم راه شان گرفتند و بیک حمله همه را کشتند سلطان
باستماع این معنی دیگر یغماگران و سواران خود را حکم فرمود تا احدی
بیرون طلایه لشکر بی رخصت نشتابد پس یکماه در انجا سکونت
فرموده بار سال زر و مال بسیار چند سران مرهته را مطیع و
پرستار امر خود ساخت تا آنکه روزی بر حسب اشاره سران مذکور
هر چهار جیش را برای شبخون تیار ساخته روانه فرمود طلایه داران
غنیم که ملازمان هری پندت پهر کیه بودند دیده و دانسته راه دادند
چون نزدیک لشکرش رسیدند شخصی برسیدن
افواج قاهره واقف گشته بهو لکر خبر کرد که سلطانیان بقصور طلایه داران
در لشکر در آمده اند او بمجرد استماع این معنی پاپیاده از راه خیمه
بیرون شتافته آتش افروزی بان و شلک و بنادیق
نزدیک دیده و شنیده راه گریز سرکرد و عرم خاص که منظور نظرش
بود در خیمه بر بستر استراحت گذاشت و دیگر سران راه
خود گرفتند تمامی لشکر غنیم غارت شد و فوج مغول یکسر
به تاراج رفت و ابجده زن سرداران آن قوم با در و گوهر
به اسیری در آمدند چون روز روشن شد سپه سالاران مظفر منصور

معه غنایم اعلام وخیام و افیال و شتران و غزانه و چهارده ضرب
توپ مراجعت کردند اگرچه غنیم باجتماع بقیّة السیف سر راه
گرفته سعي مردانه بظهور رسانید اما کاری نکشود ناکام برگشت
تاسپه سالاران بشرف بساط بوس شرف گشته
اسباب غنیمت معه زنان اسیر بنظر سلطاني گذرانیدند
سلطان فیضرسان تمامي سردار و سپاه را که مراسم جان نثاري
بتقدیم رسانیده بودند دو ماهه مواجب انعام و ربعي از غنایم بخشیده
بمناصب ارجمند خوشدل و سرفراز فرمود و زنان اسیر را بدین
وعده که بهر حیله شوهران خود را از جنگ باز خواهند داشت سلطان
ایشانرا باز پورد اسباب شان بحرمت تمام بلشکر غنیم
روانه فرمود چون شوهران ایشان بگمان رخنه گري عصمت
زنان که بدست مسلمانان افتاده بودند در خیمه های خود بارند ادند
زنان زبان لعن و طعن بر بي همتي ایشان کشاده حسن سلوک
و رعایت سلطان بیان ساخته بر مصالحه کردن اصرار نمودند
چنانچه سران لشکر کدورت بدگماني و کینه از سینه پاک زدودند
اکنون بهر جانب که سپاه نصرت اشتباه روی آورده مصاف
آرامي شد ایشان ازان معرکه بر میگشتند چون سلطان کشور گیر
ستعداد محاذله در سپاه خصم مشاهده ننمود بعد یکماه نظر ترحم
بر خلق الله مرعي داشته برحسب اشارت سران لشکر غنیم

ومغول سالسه جنبان آشتی گشته بدرالزمان خان را بادیگر خوانین
معه خطوط مصالحت ونقدی نمایان وتحایف نادرالعصر وخلاع
وجواهر گران بها که ازانجمله یک گلوبند مرصّع بود که پنج لک
روپیه بها داشت روانه پونه فرمود وهولکر وغیره سرداران لشکر
که بارها از دست سپاه منصوره گوشمال خورده ومال وناموس
بغارت داده بجان آمده بودند حقیقت جرأت وشجاعت
ملازمان اعلی حضرت بتفصیل برنگاشته درباب صلح ترغیب
کردند چون حاکم پونه بااعیان خود درین باب مشورت کرد
عرض کردند که صلاح دولت امین است که ازینجا رسولان
باتحایف وهدایا فرستاده خاطر آزرده آن حضرت را از غبار کدورت
پاک گردانیم که اتّفاق کردن بابادشاه اسلام موجب انتظام
سلطنت ما خواهد شد وگرنه چون جرأت وبهادری آن شوکت پناه
اظهر من الشمس است هرگاه که عنان عزیمت باینصوب
معطوف خواهد داشت بی زحمت برملک ومال ما استیلا خواهد یافت
ومملکت از قبضه تصرف ما بیرون خواهد رفت چون سخنان
ناصحان بردل او کارگر آمد ونیز خبرورود جهازات فرانسیس باعانت
آنحضرت مسموع شده بود استرضای آنحضرت درین باب
ازمغتنمات شمرده غبار کدورتی که بین الجانبین بود به آب آشتی
شست وازطرف خود نیز رسولی باتحایف بسیار وزر وجواهر

واسپان پری تمثال وفیلان کوه پیکر روانه حضور سلطان کشورستان نموده بجای خود آسود اما تعلقهٔ نرکونده و نولکنده و جاي مال بطور انعام درخواست نمود سلطان گیتی پناه بنابر مصلحت التماس اورا بدرجهٔ اجابت مقرون ساخته سند هر سه تعلقات فرستاد و قلعجات و مکانات آن نواح که بضبط سپاه خصم بود باز بسرکار خداداد منتقل گردید درین ضمن هري پندت بسرکار فیض مدار التماس کرده استعفای جرایم نواب حکیم خان نموده صوبهٔ شانور بروي باز بحال گردانید چون خاطر اشرف از مهم مصالحه جمع گردید مظفر و منصور مراجعت فرموده بشانور رسید وهري پندت پهرکیه که حلقهٔ اطاعت درگوش جان انداخته باني صلح بود تعلقه کنچن گده معهٔ مضافات باچند قریه دیگر بطریق جاگیر بوي داده پیشتر نهضت فرموده برتالاب محال درو جي پرتو نزول انداخت و راجگان رای درگ و هرپن هلي بی طلب داخل لشکر فیروزي اثر گشته امیدوار مجرا بودند چون سلطان کینه ازایشان در دل داشت زیراکه بروقت طلب حاضر نشدند وخیال بدخواهي در دل داشتند وقت شب قشون ها فرستاده معه جمعیت شان اسیر کرده به بنگلور روانه فرمود و همه ملک و دولت ایشان بضبط درآمد و سلطان از انجا نهضت فرموده داخل دارالسلطنت گردید؛

ذکر بنا و بست دارالسلطنت و تمامی ممالک محروسه
و تغییر میر صادق دیوان و باعثه بنای مسجد اعلی و معاودت
کردن وکلا از حضور سلطان روم که در سنه یکهزار
و یکصد و نود و هشت هجری روانه شده بودند و فرستادن
وکلا بحیدرآباد واقع سنه یکهزار و دویست هجری ؛

چون رای جهان کشای بتنظیم ممالک و لشکر اقتضا فرمود و همدرین
اثنا تغلب و تصرف دیوان که بصوبهٔ ادهونی و شانور بعمل
آورده بود معروض حضور گشته معزول شد و اثاث خانه اش
حسب الحکم بضبط در آمد ده لک روپیه و لک هون محمد شاهی
برآمد و خودش محبوس گشت و مهدی خان نایب جای او بخدمت
دیوانی مقرر گردید و مسجد اعلی که در سنه یکهزار و یک صد و نود
و هشت هجری در قلعه دارالسلطنت اساس آن نهاده شده باعثه
احداثش اینکه در حینیکه کهنده ی راو مخدول بعزم استیصال
دولت خداداد برخداوند نعمت خود شورش افزا گشته و نواب مرحوم
برسیده به بنگلور شتافته و آن شقی محل زنانهٔ نواب را معه سلطان
که هفت ساله بود در خانه محبوس ساخت که پیش
آنخانه دیری و صحن آن دیر کشاده بود اکثر اوقات سلطان
بمقتضای سن در صحن آن دیر که طفلان دران بازی میکردند

از خانه بدر آمده بتماشای آن اشتغال میداشت اتّفاقا
روزی فقیری صاحب دل بدانجا رسید و مژده داد که ای طفل
دولت مند بزمان آینده تو بادشاه این ملک خواهی شد دران
زمان سخنم یاد آری و این دیر را شکسته مسجدی بنا سازی
که یادگار تو خواهد ماند سلطان تبسّم کرده فرمود اگر بادشاه شوم همچنان
خواهم کرد چون بعد پدر والی ملک شد دیر را شکسته بنای مسجد
نهاد بصرف شش لک روپیه در دو سال باتمام رسید
چنانچه نماز عید الفطر در سنه یکهزار و دوصد و چهار هجری دران
اداخته آنرا بمسجد اعلا موسوم فرمود و همدرین روزها پیرامون هر
شهر و قصبه و قلعه بفاصله یک فرسنگ خار بند مستحکم تیار
ساخته چهار دروازه مقرر فرمود و نیز کداران پر دل درانجا برگماشت
تا احدی را بدون پروانه قلعه دار آنجا بار ندهند و فیمابین سرحدات
ممالک محروسه و علاقه کرناتک پائین گهات واز حدود یگل و کروز
تا گهات بدویل و سرحدات کهمم خار بند کشیده دوازده هزار
پیاده جرار و ده هزار سوار خونخوار نگهبان گذاشته تا کسی
از پائین گهات بدیار او پا ننهد و از بالا گهات احدی بآن
سمت نشتابد و درهمین سال غلام علی خان وغیره را با سامان
شایسته و تحایف بایسته معه بنادیق نو ساخته ده لک روپیه
نوغرب و قماشهای فاخره و زر و جواهر گران بها برای نذر سلطان

روم روانه کرد و از آنجا باسپر و شمشیر مرصع وجواهر زواهرد
عنایت نامه متضمن مبارکباد جلوس مراجعت کردند و اشیای
مرسوله تمام و کمال بنظر انور رسید و آنگاه سلطان برحسب ایمای
سلطان روم همه اسباب سلطنت آماده ساخته تخت
شاهی را بوضع نو از طلا و جواهر گران بها بخرج مبلغ خطیر برشکل
شیر تیار فرمود چنانچه تخت مذکور تاحال در انگلستان موجود
است و در هر سال یکبار روز جشن سالگره بادشاه انگلستان
دربارگاه شاهی بادیگر نفایس نادر العصر که بعد تسخیر سرینگپتن
از سرکار سلطانی برده شده بود در نظر حضّار دربار عام جلوه داده می شود
و هنرمندان ماهر پیشه دران نادره کار را از قوم انگریز و فرانسیس
جمع کرده در ساختن اتواپ و بنادیق و مقراض و چاقو و آله ساعت
نما و گنج های چینی و غیره بتاکید مشغول فرمود این نوع کارخانه
در چهار جا مقرر بود یکی در دار السلطنت دیگر در بنگلور سیوم
در چیتل درگ چهارم در نگرا اما اوقات همایون را در فراهم آوردن
مردمان جنگی صرف می نمود سپاه کهن و منصبداران آزموده جنگ
را که نواب مغفور بصرف لکهارو پیه از هر دیار و بلاد جمع کرده بود
یکسر از پایهٔ اعتبار و اقتدار در انداخت و جوانان اوباش
و ناتجربه کار بجای ایشان منصوب ساخت ازین سبب در بنیاد
مملکت و سلطنت در اندک مدت خللها در افتاد ؛

ذکر لشکرکشي سلطان بطرف کليکوت و کيفيت درتاختن برکوچي بندر و تعلقات حاکم ملیبار وچشم زخم رسيدن بر سپاه منصور ومفتوح شدن بندر مذکور واقع سنه يکهزار ودوصد وپنج هجري ؛

چون سلطان عالمگير از بند وبست مملکت فراغت يافته جاسوسان خبر رسانيدند که نائران نواح کاليکوت خيال بغاوت در سر دارند وارشد بيگ خان حاکم آنجا اگرچه باستمالت ايشان مي پردازد وبانعام ها تاليف قلوب مينمايد اما از اهل ضلال بالکل خاطر جمع نيست سلطان بمجرد استماع اين خبر با چهار قشون وسه رساله سواران خونخوار و توپخانه آتشبار متوجه آن صوب گرديد ايشان از توجه سلطان برجان و مال خود ترسان شده بکوه وجنگل آواره شدند حاکم مذکور به استقبال شتافته سعادت ملازمت دريافت سلطان از روي عتاب فرمود که تاليف قلوب و بند وبست آن ملک از شما بواقعي صورت نخواهد بست پس مهتاب خان بخشي را بايالت آن صوبه نامزد فرموده خود بدولت بدارالسلطنت مراجعت نمود مهتاب خان بخشي هرچند رعايای آن ضلع را دلدهي کرده طلبداشت اما آن گروه گمراه باغوای اهل کوچي سرفتنه

ازهر گوشه برداشته آماده جدال وقتال گردیدند چون این معنی معروض
حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت با لشکر خونخوار
از راه ستی کال وکورکال به کالیکوت نهضت کرده سپاه را
بتخریب بلاد اهل عناد نامزد فرمود ایشان آتش بیداد
در قصبات وقریات زدند وآنحدود سرتاسر بحاروب غارت
رفته شد وجمعیت کثیر از اهل فساد وارباب عناد بباد نیستی
رفتند وبقیة السیف عاجز گشته حلقهٔ بندگی بگوش جان انداخته
مطیع شدند درین میان چند قزاکان بحدود ترچناپلی در تاخته آنرا پایمال
ساختند سردار قلعه ترچناپلی بحضور عریضه گذرانید که فیمابین سرکار خداداد
وسرکار کمپنی انگریز بنیان موافقت ومصادقت مستحکم است
وقزاکان نادان محالات متعلقه این صوبه را غارت کرده
میخواهند که نهال اتحاد ازبن برکنند ایشان را ادب ضرور
سلطان درجوابش فرمود که سپاه حضور هرگز بدون اطلاع اقدام
نمی نمایند اغلب که راجگان سرحد شما از مدت جویای چنین
وقت بوده جرأت پرداز گردیده باشند بهرصورت ازجواسیس
کیفیت کوچ بندر دریافته با تمامی سپاه وحشم در تاخت
اهل کوچی بعزم سلطان واقف گشته مورچال وخندق عمیق
حفر کرده مستعد جنگ شدند سلطان وقت شب
بگشایش آن فرمان داد فدائیان بدلاوری تمام مفتوح ساختند

خود بدولت فی الفور عازم پیشتر گردید هواخواهان عرض کردند که
پیشتر راه ناصاف ورودخانه ها عمیق اند شبگیر زدن مناسب
نیست مبادا که اعدا کامیاب و غازیان منهزم شوند رای فدویان
نامنظور کرده همان زمان خود پالکی سواره با دو پالتن و دو هزار سوار
در شب تار راهی گشت فدویت کیشان حضور بیک حمله
اعادی را از پیش رانده حصار را تسخیر کردند و اعادی گریخته
بطرف قلعه رفتند و سلطان همانجا قیام ورزیده هر کاره ها را
باحضار قشون و توپخانه ها فرمان داد چون ایشان دو قشون را که
منقلای لشکر و مستعد جنگ بودند روانه کردند دیگر قشونها
تیار میگردید که بیک ناگاه سپاه مخذول از ردی دغا هنگام
دمیدن صبح سد آب بشکستند تا رودخانه ها پر شد و راه کمک
بر سپاه منصور مسدود گردید درین فرصت اعادی بر اطراف
لشکر منصور محیط شدند سلطانیان هرچند بدفع اهل ضلال
کوشیدند بی نیل مقصود گرفتار انواع بلا گردیدند و چهار صد
سوار جانباز که اشراف قوم بودند داد مردانگی داده رد بردی
خسرو عالی مقدار مجروح و مقتول گشتند در آنحالت قمرالدین خان
که متصل سلطان بود بسر و قتش رسید و بزودی از
پالکیش بیرون آورد و از آب گذرانیده بسلامت باشکرگاه
رسانید لیکن احدی از موکب سلطان جان بسلامت نبرد

و پالکي خاص مرصّع کار که موسوم باورنگ بود و بصرف نه لک روپیه تیار شده بافرش و یک قبضهٔ کتار که دسته اش از یکدانهٔ زمرد ساخته بود ندبدست اعادي افتاد الغرض آنحضرت وقمر الدین خان از ورطهٔ هلاک بیرون آمده بار دیگر عبور رود خانه نموده براهل شرک وضلال تیغ بی دریغ نهادند سپهداران حسب الحکم سلطان بضرب تیغ و تبر اقدام نموده هر کبیر و صغیر که بنظر آمد و شش از بار سر سبک ساختند و بقیّة السیف دست از ملک و مال شسته بطرف مایبار گریختند سلطان کشورگیر داخل حصار بندر مذکور گشته تمکّی اسباب واموالش معه اتواپ وغیره ضبط نمود؛

ذکر فوج کشیدن جنریل مینڈس بهادر بحمایت راجهٔ مایبار و وقوع جدال وقتال فیمابین انگریز و سپاه منصور در نواح ستّي منگل وتوجّه رایات ظفر آیات بصوب پائین گهات وبیان فتوحاتیکه رونموده؛

چون خدیو جهان کشا از بندوبست آن نواح فراغت یافت از راجه مایبار خراج طلب فرمود او از بیم شمشیر سپاه نصرت پناه چون بید برخود لرزیده بگورنر مدراس استغاثه نمود و جنریل میڈس بهادر بمقابله سلطان مامور گشته به متهر نگر رسید و از انجا

بحمایت راجه مذکور پیشتر کوچیده و در سواد کوئنباتور دستی
منگل بافوج هراول سلطانی سخت آویزش رو داد و بصدای
شلک توپ و بندوق و بان شور قیامت از هر دو سو
برخاست و قزاکان در جنگل اهل بنگاه اعادی را از مرد و زن اسیر
کردند سپاه هر دو طرف بدافعه یکدیگر پرداخته برابر ماندند اما وقت
شام جرنیل مذکور دامن کوهی را اقامت گاه خود ساخت و سپاه سلطانی
بمحاصره اش سخت کوشیده مانع کاه و هیمه و رسد شدند
روز دیگر جرنیل پیشتر کوچیده قلعهٔ ستی منگل را گرفته چندی
برآسوده بطرف کوئنباتور که مضرب خیام ظفرانجام خاص بود
شتافت سلطان جهان ستان باستماع این خبر باتمامی
سپاه و حشم حرکت فرموده بر سرش رسید و بترتیب
جنگ صفوفها آراست اما آن روز جرنیل بر جنگ اقدام
ننموده بر جوی بهوانی فرود آمد و کرنیل مکسویل که از بنگاله با پنج پلتن
هزار مرد از اهل فرنگ رسیده بود مع لشکر راجهٔ کالستری
و ینگت گیری و غیره کوچیده و در وانمباری و ترپاتور محافظان
گذاشته بطرف گهات پتور نهضت کرد سلطان بر این معنی
اطلاع یافته سید صاحب سپه سالار را بمدافعه آن روانه فرموده
و خود بدولت در نگر مقام داشت چون سپه سالار موصوف
با لشکر خود ایلغار نمود کرنیل بهادر که بطرف دهرم پوری رفته بود

فوراً بر گشته بجوار کندلي رسید سید غفار با قزاکان از لشکر
سپه سالار پیش آهنگ گشته بر هر اول فوج انگریز حمله برده
صد و پنجاه سوار ترب و دو صد تفنگچي را اسیر کرد کرنیل
بهادر آنروز در جنگل وکوهستان بسر برده بطرف کادیري پٹن
راهي شد چون سپاه منصور را بر گرد خویش مجتمع دید دامن کوه
و دشت از دست نداده راه گهات پتور گرفت وجنریل
میندس هم بر سبیل ایلغار رسیده زیر گهات مذکور بدو ملحق
شد اما پیشتر ک الحاق فدائیان سلطاني درمیان آمده داد
مردانگي داده دستبردي نمایان بعمل آوردند و سرداران
انگریز بر سپاه منصور حمله برده آشوبي عظیم برپا کردند خود بدولت
باقشونهای اسد اللّهي و توپخانه بسرعت تمام بر عقب
شان تاخته بنوعي کار بر غنیم تنگ ساخت که بهیچ وجه طریق
نجات پیدا نبود جنریل با سپاه خود قلعه بسته بهیر و بنگاه درمیان
گرفته باز بطرف ستي منگل زو آورد فی الجمله چون عرصه دو سه
ماه در تردد و محاربه یکدیگر منقضي گردید رسد و آذوقه لشکر انگریز
تمام شد و عسرت تمام روداد و امید رسیدن رسد و آذوقه
و اسباب ضروري نماند جنریل بهادر با تمامي لشکر بصوب ترچناپلي
عنان عزم معطوف داشت سپاه منصور در میدان ستي منگل
سر راهش گرفته از هر جانب بروي فرو ریختند و آنچنان داد

بهادری دادند که سرداران انصاف دوست آفرین کردند واز حدّت تیغ و تبر دلیران نزدیک بود که شکستی تمام بآن لشکر راه یابد اما شب پردهٔ تاریکی بر روی شمشیر بازان فرو هشت لشکر سلطان بیاسود و جرنیل بهادر دست از جنگ باز داشته واسباب گران باز پس گذاشته پیشتر نهضت کرد باز سواران یغماگر و قشونها گردش هجوم کرده محاربه نمودند قضارا سپهدار هراول سپاه سلطانی شربت شهادت چشید و سلطان رحیم دل بر قتلش افسوس خورده در آنروز سپاه خودرا از جنگ باز داشت هرچند سپهداران و سرداران سوار در تاختن و انگیختن اسپان و یکسو نمودن قضیه محاربه حکم خواستند اما فرمان نیافته دست حسرت بایکدیگر مالیدند این فرصت را جرنیل موصوف غنیمت شمرده بلا اندیشه طی منازل کرده داخل قلعه ترچناپلی گردید سلطان قمرالدین خان بهادر را به تسخیر قلعه ستی منگل رخصت کرد و سواران را بتاخت و تاراج محالات ترچناپلی و تخریب قصبات و قریات تنجاور نامزد فرمود جرنیل بهادر از راه ساحل دریا معه لشکر بندر راس رسید سلطان تعاقب آن لشکر کرده تا حدود چنجی و پرّموکل گذه رسید قمرالدین خان بهادر بمحاصرهٔ قلعه ستی منگل پرداخته از اطراف هجوم کرده درشکست و ریخت حصار حمله آور گشت اما

پیش از آنکه سپاه منصور فتح یاب شود سردار آنجماعه
ازقلت رسد و آذوقه و عدم اسباب جنگ و آب هراسان
شده وکیلی فرستاده صلح کرد و بعد عهد و پیمان قلعه بگماشتگان سلطانی
سپرد خان مذکور معه اسیران فایز حضور شد فرمان لازم الاذعان
شرف صدور یافت که سرداران را معه میجر سانبر قید کرده
بدار السلطنت برند و سپاهیانش را داخل قشونها نمایند
چون جنریل مذکور بمدراس رسید سلطان رساله های سواران را
به تسخیر و تخریب اطراف و جوانب رخصت کرد چنانچه
قمرالدین خان به تسخیر کوه پرموکل متعین شده با فوج خود آنجا رسید
هزارها غربا و رعایای اطراف که بملحاظ تهانهای انگریزان آن کوه را
پناه خود ساخته بودند غراب و تاراج نگردانید زیرا که بمجرد
ورود عسکر ظفر مآثر سردار قلعه که پیشتر چندی در قید نواب مرحوم
بود از کثرت سپاه نصرت اشتباه و صعوبت ایام سابق یاد کرده
به بهانه درد سر در حجره خزیده بندوبست قلعه را بصوبه داران
واگذاشت چون ایشان نظر بر پریشانی کارخانه آنجا کردند جنگ
مناسب ندیده برحسب مرضی سردار خود قلعه را تسلیم
نمودند ؛

ذکر رسیدن گورنر جنریل لارد ارل کارن والس بهادر از بنگاله واتفاق کردنش بانظام علي خان ومرهته ولشکر کشیدن هرسه سردار بعزم استیصال دولت خداداد و تسخیر بالاگهات ومحاربا تی که فیمابین سلطانیان وسپاه هرسه لشکر رو داد معه دیگر حالات که در سنه یکهزار ودوصد وشش هجري واقع شده ؛

چون منهیان اخبار دریا خبر توجّه سلطان بپائین گهات بسمع گورنر جنریل بهادر رسانیدند که تمامي خطهٔ کرناتک پائین گهات بباد فنا رفته وسپاه منصور سلطاني براطراف آن سرزمین محیط شده وجنریل مینڈس چندی تردّد کرده بسبب ناداري رسد ودیگر اسباب لاعلاج شده مراجعت بمدراس نمود اگر بمدافعه سپاه خصم زود نپردازند بیم است که آتش فتنه تر و خشک این ملک راهم پاک بسوزد و بزودي از قبضهٔ تصرف بدر رود مقارن این واقعه ابو القاسم خان مخاطب بمیر عالم وکیل نظام علي خان که پیش ازین بتجویز مشیر الملک دیوان ناظم حیدر آباد به بنگاله رفته بگورنر جنریل موصوف ترغیب وراستیصال دولت خداداد می نمود درینولا کار بروقف مراد خود یافته جهد بلیغ در اتمام آن کرد پس گورنر جنریل موصوف مکتوب ناظم

حیدرآباد و سردار پونه متضمن اتفاق یک دیگر و تسخیر و تقسیم
تمامی ملک بالاگهات ترقیم ساخته و تاکید تهیه اسباب
جنگ و ذخایر و فراهم سازی سپاه بنام سرداران مدراس
ترسیل داشته دربند و بست کار خود بود و ناظم حیدرآباد
و مرهته که از بهر اخذ ملک خداداد وسیلهٔ میجستند بموجب
نوشته گورنر جنریل موصوف بترتیب لشکر و آلات
عرب و پیکار مستعد گردیدند و سرداران انکریز باجتماع آلات
و اسباب رزم و پرخاش پرداختند و کرنیل ریت داروغهٔ
اخبار نویسان که بحراست انبور گده نامزد گشته بود بتدابیر
صایبهٔ و بزر پاشی و شیرین زبانی راجگان بالاگهات را که
از دست تطاول نواب مرحوم و بی رحمی سلطان ذیشان
جلای وطن اختیار کرده بودند قولنامه بشرط فراهم سازی رسد
و بهرسانی دیگر اسباب فرستاده اجازت تصرف حدود
تعلقات خود بدیشان در داد و نقشهٔ تمامی ملک بالاگهات باوجود
چنین بند و بست که احدی از موضعی بموضع دیگر بی اجازت حاکم
آنجا رفتن نمی توانست بصرف مبالغ خطیر و بوسیله ارسال جاسوسان
دانا و منشیان کامل عیار بلباس ارباب تجارت طلبیده چند
سردار و عهده داران سرکار خداداد را از هواخواهان خود ساخته منتظر
ورود گورنر جنریل موصوف بود اگرچه سید امام خفیه نگار

کرنیل ریت که در دارالسلطنت پتن اقامت داشته
علاقه نوکری سلطان پیدا کرده بود اخبار واقعي متواتر می فرستاد
ولیکن رازش فاش گردید آخرالامر نامبرده بحضور آورده
وپرسیده شد که آنچه کرده اگر راست گوئي بجان امان یابي آن
ناتجربه کار اسامي چند سردار دیگر نیز که نرد دغا باخته بودند نوشته بحضور
گذرانید چنانچه پانزده کس بدست جلّادان سپرده شدند چون از
خفیه نگار پرسیدند که تو نمک ما خورده چنین سلوک کردي سزای تو
چیست او خاموش ماند حکم شد که با دیگران او را هم بقتل
رسانند امام الدین اخبار نویس دیگر که بهمین کار مامور شده
بطرف کولار وندي گده اقامت داشته بدریافت این
خبر شبگیر زده بکرنپات متعلقه ساتگده شتافت ولیکن باوجود
فاش گردیدن راز جاسوسانش ومقتول گشتن ایشان کرنیل
ریت دست از آنکار باز نکشید چون خبر تیاري لشکر وغیره
بگورنر جنریل بهادر رسانیدند همان زمان او با پنجهزار سپاه بنگاله
ودوهزار سپاهیان فرنگ سوار جهاز شده بمدراس فرود آمد وبعد یکماه
بانتظام تمام باچهار پلتن وشش هزار اهل فرنگ وسه هزار سوار
بعزم تسخیر بالاگهات نهضت کرده برای ویلور رسید در آن
حین که سلطان با سردار فرانسیس پهلچري جواب وسوال ملک
میکرد جواسیس خبر کوچیدن سپهسالار مذکور بمسامع جاه وجلال

رسانیدند محمد خان بخشي از حضور بدر یافت این کیفیت باجمعیت گران رخصت یافته از گهات جنگم به تر پاتو رسید یکصد و پنجاه انگریز که دران قلعه بودند و سردار علاقه دار راجه کالستري که با سیصد پیاده بجر است آن قلعه می پرداخت همه محافظان پیش از طلوع آفتاب از قلعه برآمده راه انبور گده گرفتند و سواران جرار در تاخته بیک حمله ایشانرا تاراج نمودند و سرداران مغرور را اسیر کرده برگردیدند نظام علي خان با چهل هزار سوار و بیست هزار پیاده معه امرا و عالیجاه و سکندر جاه پسران خود از حیدر آباد کوچیده بر پانکل اقامت داشت و امرای خود را با فوج کثیر به تسخیر ممالک محروسه کوچانید چون گورنر جنریل بهادر از گهات موکالي و نکت گري عبور کرده در موپر و اکل دکولار و هسکوته تهانها گذاشته راست بکسنراج پور که برسه کروهی بنگلور است رسید سلطان با استماع این معني بر سبیل ایلغار در تاخت مخفي نماند که چون سردار فرانسیس خبر عزیمت لشکر انگریز و احوال برهم خوردگي حدود بالا گهات شنید بانهایت خیر خواهي و اخلاص که بخدمت آنحضرت داشت اراده نمود که هزار مرد سپاهي را در خدمت سلطان روانه نماید امّا بعضي نوکران حضور که آنحضرت اعتبار تمام بر اقوال و افعال ایشان داشت از روی دولتخواهي عرض کردند که جنود اسلام را

بهیچ وجه احتیاج بتائید لشکر فرانسیس که با هیچکس وفاداری
بسر نمی برند نیست چنانچه تنها با سپاه خود عزم مدافعه خصمان
قوی بازو فرموده همان شب قزاقان و بان داران را حوالی
لشکر انگریز بآتش افروزی دستوری داده خود بدولت
به بنگلور شتافت ایشان شب را بتر کتازی و بان پرانی
بروز آوردند گورنر بهادر بلا اندیشه پیشتر کوچیده از شهر بنگلور
بفاصلهٔ یکفرسنگ خیام برپا کرد سلطان سید حمید سپهدار را
معه قشون بحراست دوم قلعه مقرر کرده محمد خان بخشی و بهادر خان
قندهاری را بامر قلعه داری نامزد فرمود و شیخ انصر سپهدار را
بقلعه روانه کرده خود بدولت عازم پیشتر گردیده در سواد
تنگی حکم نصب خیام فرمود اما هنوز خیام خاصه وغیره ایستاده نشده بود
سواران برای هیمه وکاه باطراف رفته و چهار قشون
جیش واسد اللهی و سه هزار سوار اصطبل خاص پیرامون
سواری حلقه زده بودند که کرنیل فلائد معه تمامی سوار ترپ اقدام
کرده بفرودگاه سلطانیان در تاخت ویکایک بر روی توپخانه
رسید توپچیان و سردار قشون سد راه شده بضرب توپ و تفنگ
هزیمتش دادند قضارا کرنیل مذکور گلوله برکله خورده یارای زبان
کشادن گم کرد و دیگر سرداران رساله تاب جنگ نیاورده
رو از معرکه برتافتند سواران ظفرمند داد شجاعت و مردانگی

در دادند و چهار صد سپاه انگریز را معه اسپان اسیر کرده
بردند بقیّة السیف افتان و خیزان متوجه لشکر خود شدند
روز دیگر کرنیل مورس و جنریل میندس با سپاه گران
بر شهر یورش کردند بعد تلف هزارها مردم طرفین شهر تسخیر
کرده شد آنقدر مال و متاع و زر و گوهر غنیمت یافتند که افلاس
شان بغنا مبدّل گردید کرنیل مورس کشته شد و آنگاه
مورچال ساخته تا دو هفته در شکست حصار کوشیدند و قمر الدین خان
حسب الحکم سلطان با لشکر خود درین مهم بمدد قلعگیان
می پرداخت چون دیوار قلعه شکست یافت سلطان بخالی
کردن قلعه فرمان داد کشن راو تمامی اسباب و توپ خانه
و غزانه و سامان دیگر کارنجات را روانه دار السلطنت نمود
فقط سه پلتن دران گذاشت پس به تجویز بعضی دولتخواهان
چنان قرار یافت که قلعه را به عراست موشیر لالی فرانسیس
گذاشته و میر قمر الدین خان بهادر و سید صاحب را با سپاه
کثیر بدفع لشکر غنیم نامزد ساخته خود بدولت بمقابله نواب
نظام علی خان و مرهته شتابد چنانچه سردار فرانسیس هم رخصت
یافته تا تالاب کاریز رسیده بود که کشن راو نمک بحرام
براین معنی اطلاع یافته هرکاره های انگریز را که با بالس نوکرانش
نزد خود داشت اشارت کرد تا ایشان اهل مورچال را

خبردار کردند که وقت یورش و تسخیر قلعه همین است پس
خود بیرون قلعه شتافته بربندتالاب مذکور با سردار فرانسیس برخورد
و دستش گرفته چندی همانجا نشانده به سخنان بیهوده اشتغال
داشت سرداران مورچال برحسب اشارهٔ همان زمان سپاه
خود را تیار ساخته بعد نیمشب به یکبار حمله کردند سید حمید سپهدار
و قلعه دار آن برحسب حکم همان خانه برانداز رفقای خود را که
مستعد دفع اعادي بودند بخوردن طعام و پخت و پز مشغول داشته
خودشان با معدودی از یزکداران جرأت کرده سپاه اعدا را
اززنجیر دروازه برگردانیدند پس ازان فوراً مردمان فرنگ شراب
نوشیده در تاختند و تا فراهم گردیدن سپاه منصور حمله کنان بربرج و باره
برآمدند سید مذکور بی جمعیت قیام آنجا مناسب ندیده متوجّه لشکر
گردید و هردو سردار پیش دروازهٔ قلعه پای مردي ثابت کرده
با چهل و پنجاه رفیقان خود مقتول شدند و شیخ انصر سپهدار
معه سپاه اسیر شد قلعه مفتوح گردید و محصوران با اهل
وعیال اسیر گشتند خان مزبور و سید صاحب درحمله بردن
برلشکر انگریز از سلطان حکم خواستند فرمود الحال وقت
فرصت ازدست رفته سپاه را هرگز پراگنده مکنید هنگام صبح
پیشتر کوچیده درحدود ماکري بضرب خیام فرمان داد بعد چهار روز
گورنر جنریل بهادر سه هزار سپاهي و شش صد فرنگیان را

بحراست قلعه گذاشته بآن سمت که راجگان چک بالاپور
و بنگور و مدن پلي قلعجات وقصبات وقريات موروثي خود از
قلعه داران سلطاني بعضي بجنگ وبعضي بصلح گرفته رسد و مواشي
برحسب قرارداد خود فراهم کرده بودند نهضت کرد اگرچه قمرالدين خان
بهادر سر راه گرفته کوشش اعداشکني بظهور رسانيد و قزاکان
برعقب لشکر زده اهل بنگاه را متفرق ساخته مال و متاع کثير
غنيمت بردند و بدفع سپاه غنيم سعي موفور بجا آوردند اما چون فتح و
نصرت ساعدت ننمود کناره کشيدند گورنر جنريل بهادر
فردای آن پيشتر کوچيده سواد ديون هلي مضرب خيام عسکر خود
ساخت و قلعه دار آنجا را برصلح آورده تمام ذخاير و غله هرقسم که دران
بود بسپاه خود تقسيم نمود بعد دو روز پيشتر کوچيده متصل قلعه بالاپور
خورد فرود آمد و قلعه دار آنجا پيش از آنکه لشکر انگريز وارد آن
نواح گردد حسب الحکم والا قلعه خالي کرده با تمام سپاه و ادوات
جنگ بکوه تندي درگ شتافت و فوج هراول لشکر انگريز
بي زحمت داخل قلعه شده اسباب و ذخاير آنرا متصرف گرديد پس
گورنر جنريل بهادر بر راجه آنجا رحم کرده بعد تقرر لک روپيه نذر
قلعه معه توابع حواله او نموده بطرف ابناجي درگ نهضت کرد
چونکه بعد مدت طالع راجه ياوري نمود بساعت سعيد داخل
قلعه گشته بعد بندوبست آن خاطر جمع شده بسمت تلکا کونده

بشتافت سلطان کشور کشا بینگت نایررا با سرداران انگریز
که در قلعچه ترپاتور اسیر آمده بودند وجوگي پندت نایب صوبه
آرکاٹ راکه آنحضرت بپایه بلند رسانیده براجه رام چندر مخاطب
نموده بسر رشته داري همگي تعلقات بنگور نامزد فرموده بود واکنون
بانخالف یکدل شده همگي ایشانرا باراجگان هرپن هلي ورای
درگ به تیغ سیاست مقتول ساخت وکشن راؤ را از بهر
بند وبست دارالسلطنت وارسال خزانه بنابر خرچ سپاه
منصور رخصت کرد وخود بدولت باحشم وتجمّلات متعاقب
لشکر انگریز نهضت فرموده به بالاپور خورد رسید چون طلیعه اعلام
نصرت انجام ظاهر گردید اهل حصار از غایت جهل به برج
وباره کوس وکرنای جنگي نواختند سلطان فرمان داد تا شیران بیشه
دلاوري قلعه را مفتوح کردند اگرچه اهل حصار داد دلاري داده
دو هزار غازیان را تلف نمودند آخر عاجز آمده کشته شدند وسیصد
پیاده راکه زنده اسیر آمده بودند بنابر عبرت دست وپا شکسته
گذاشتند الغرض در طرفة العین شور قیامت دران مکان
نمودار گردید پس حضرت والا منزلت از انجا کوچیده در سواد
سالکته مقام فرمود وگورنر جنریل بهادر انباجي درگ را از دست
محمد خان کابلي برگرفته وقلعه را منهدم ساخته دو روز مقام کرد درین
فرصت راجگان مرقوم الصدر سامان رسد ومواشي وغیره به لشکر

انگریز رسانیدند سپس ازانجا کوچیده در سوادمیرک ملّه فرود آمده درین اثنا اسد علي خان و بهرآمل دیوان مشیر الملک با پنج هزار سوار داخل لشکر شدند و روز دیگر ازانجا کوچ کرده از راه چنتامني و سوپرواکل به یانگت گیري بالا رسیدند هنگامیکه سلطان عالیشان با سپاه نصرت شعار مستعد جنگ بود از دار السلطنت منهي از حضور والده ماجده آن حضرت رسیده در خلوت بعرض رسانید که کشن راو یا بعضي حرام خواران اتّفاق کرده است انعلیکه تحال در دار السلطنت فتنه که تدارکش بآساني میسّر نگردد حادث شده باشد یا عنقریب خواهد شد واز بنبئ لشکر انگریز طلبیده است. بمجرّد استماع این معني سید صاحب را با لشکر گران بسرخنه دار السلطنت رخصت فرمود؛

ذکر بند و بست دار السلطنت و سزای عمل راو بد کردار و رسیدن آن حضرت بدار السلطنت و کیفیت شورش نواب نظام علي خان و مرهته در مملکت سلطان و تخریب آن ؛

چون سید صاحب مرخّص گردیده نیم شب قریب دار السلطنت رسید فوج خود را اینطرف جو فرود آورده خود با پنجصد سوار بر دروازه قلعه آمده پیش از دمیدن صبح صادق بافتتاح

باب قلعه صدای برزد اسد خان رساله دار که بحراست
آن باب می پرداخت از رسیدن سیّد موصوف خوشدل شده
واکرد پس او داخل قلعه گشته سواران خود را بر بعضی کارخانجات
گماشته خود ادب زمین بوسی والده ماجده شاه همایون بارگاه بجا آورده
به کچهری حضور جلوس کرد قلعه دار دارالسلطنت که رازدار کشن راد
بود بخدمت صاحب موصوف شتافته سخنان دولتخواهی خود و ناهنجاری
او بر زبان رانده برحبس او اصرار نمود صاحب موصوف
چوبداری را با حضارش فرمانداد او در جواب گفت که باشما کاری
ندارم اکنون گمان فسادش به یقین مبدل گشته بحاضران تاکید فرمود
که در خانه اش غزیده او را به تیغ ساخته لاشش را بر مزبله انداختند اما
هنگام قتل آن جهنمی گفت آتشی که افروخته ام تادم زندگی سلطان
انطفا نخواهد پذیرفت و همچنان شد القصّه سلطان هم بعد روانگی
سید صاحب ده هزار سوار خونخوار را بسرداری میر قمرالدین خان نامزد
فرموده که وقت فرصت بر لشکر و بنگاه اعدا تاخت می نموده
باشند و خود بدولت عنان توجه به بندوبست دارالسلطنت
معطوف فرمود گورنر جنریل بهادر با ذخایر آذوقه و افواج بحر امواج
به بنگلور شتافت سپهدار سلطانی متوجه لشکر مخالف گشته تاکید
ساخت تا قزاکان بلباس لشکریان مغول بر چند اول لشکر مخالف
درافتادند و دقیقه از غرابی فرو گذاشت نه نموده پنجهزار راس گاو

پرغله بادو صد سوار غنیمت بردند الغرض هر روز سلحداران و قزاکان
و افاغنه و کهنیان پروانه دار خود را بر طلایه و قراول هر دو لشکر مغول
وانگریزده خلقی کثیر را طعمهٔ تیر و تفنگ میساختند و راه آمد و شد
مخالفان چنان سد و دنمودند که احدی پا از دایرهٔ لشکر بیرون
نمی نهاد و چون در مقدمهٔ جدال بعون ایزدی و از شجاعت
دلاوران رعب و هراس بیقیاس بر خاطر مخالفان راه یافته پندار
باطل که از عدم مقابله حضرت سلطانی در سر داشتند بخوف و بیم
مبدّل گشت و بغایت متوحش گردیدند حال نظام علی خان و مرهٹه
این بود که نواب موصوف در پانگل منزل گزیده امرا را
به تسخیر ممالک محروسه رخصت کرد چنانچه عیسی خان
یارجنگ با افواج خود قلعهٔ گنجیکوٹه و تارپتری و تارمری و غیره را
بعد چند ماه بضبط خود در آورد و حافظ فرید الدین مخاطب بمویّد الدوله
با لشکر گران بطرف گتی در تاخت و قطب الدین خان
دولت زئی با جمعیت خود بمقابله اش پرداخت اما روز اول
روی فیروزی مشاهده ننموده برگردید روز دیگر در پیش
مخالف صف آرا گشته تردد شایان بظهور رسانید دران
اثنا بحضور طلب شده معه فوج خود متوجهٔ دار السلطنت گشت
حافظ مذکور چون طاقت مفتوح کردن حصار گتی را در خود
مشاهده ننمود آنرا با خاک برابر ساخته متوجّه کرپه گشت پس

به سعي اندک شهر کرپه و قلعه سد هوت بضبط خود آورده با چهار هزار
سوار و پنج هزار پیاده و نه ضرب توپ بمحاصره گرم کنده پرداخت
و بارها حملات بعمل آورد و خطوط فریب روانه داشت اما قلعه داران
حصار کوه و پائین دغدغه را بخاطر خود جانداده از انواع آتشباري
و شلک توپ و تفنگ روی مخالفان را سیاه میکردند
و سرداران مرهته از کار پرداز پونه رخصت یافته بر تسخیر
قلعجات متصل سرحد خود همت گماشته در تاختند چنانچه
پرسرام ناظم مرج بعضی قلاع و بقاع آنطرف بجنگ و بعضی بصلح
تسخیر کرده ضمیمه ملک خود ساخت و بدرالزمان خان صاحب
صوبه قلعه دار باذخایر و آلات حرب محصور مانده نه ماه داد
بهادري داد در آخر چون سرب و باروت و ذخایر طي شد بنا چار
قلعه را بعد عهد و پیمان بمخالفان واسپرده خود با جمعیت دو هزار
مرد جنگي در گوشه قلعه ماند غنیم لئیم بکار پردازان خود تاکید کرد
که خان مذکور را طوق و زنجیر کرده به پونه باید فرستاد چون این خبر
باستماع خان موصوف رسید برقول و قرار ایشان لاحول
خوانده دلیرانه معه همراهیان جنگ کنان سمت نگر راهي گشت
مخالفان چون مور و ملخ هجوم کرده با تیغ و تبر در آویختند سلطانیان
تا مقدور بدفع اعدا پرداختند اما بعد تلف هزاران کفّار خان شجاعت
نشان زخم ها برداشته دستگیر گشت و محبوس در ترکونده ماند

واتباعش پامال سم ستوران مخالف شدند پس تمامي
قصبات وقريات آنضلع سخر سپاه غنيم گرديد وهري پندت
بهر كيه از راه هر پن هلي بعد ضبط اطراف وجوانب رسيده
شوم شنكر راجه آنجارا برسند وراثتش نشاند وصوبه سرا
بضبط خود آورد وپرسرام ناظم مرچ ازبند وبست وهار دار وانكوله
ومرجان وشانور وغيره فراغت يافته بچيتل درگ رسيد وقولنامه
بدين مضمون بدولتخان قلعه دار آن فرستاد كه بشرط تسليم
نمودن قلعه جاگير چهار لك روپيه بدو داده خواهد شد وبمال ومتاع
او آسيبي رسانيده نه دولتخان ظاهرا باقبال اين معني پرداخته گفت هنگام
شب آمده روبرو حسب دلخواه سوال وجواب درست خواهم
ساخت غنيم برين معني خوش وخورم گشته منتظر بود چون شب
شد دولتخان با دو رساله اسد اللهي وهزار پياده بحرارا از حصار بيرون
شتافته باين اراده كه بخيمه اش رسيده بازوي سعي بكشايد متوجه
لشكرش گرديد چون در وسط لشكرش رسيد تفنگچي كه شراب
خورده بود در حالت نشه بندوق سر كرد تمامي لشكر اعادي از صداي
بندوق هراسيده تيار شد دولتخان بازوي شجاعت كشاده
جمعي كثير را بر خاك هلاك انداخت سپاه خصم متفرق شده
باسردار خود راه سرا گرفت دولتخان اعدارا مقهور گردانيده
با همه سامان آن لشكر وخيام وپنج صد راس اسپ وآلات

حرب و پیکار مظفر بدار الملک مراجعت نمود ناظم مرج از سراکوچیده
به مدگری رسید و خواهرزادهٔ خود را که مادهو نام داشت
به تسخیر کوه مدگری نامزد کرده خود با سامان رسد و مواشی بعزم
الحاق لشکر انگریز نهضت کرد چون سپه سالار انگریز
بهادر بندوبست لشکر خود کرده عازم دار السلطنت گشت
و پیاده های سپه سالار سلطانی که در جنگل مدگهری در کمین بودند
دستبردهای رستمانه بر لشکر غنیم نموده هر شب موازی پنج
شش صد راس گاوان پرغله از بنجارها گرفته گوش و بینی
دشمنان بریده معاودت می نمودند هر که بینی یا گوش بریده می آورد
یکهون می یافت و یک راس گاو پر جوال را پنجرو پیه و اسپ را
ده هون انعام مقرر بود و هر روز قزاکان گرد و پیش هنگامه آرا
گردیده اکثر سپاه خصم را تصدیع کمال میرسانیدند و بارها اهل
بنگاه را پریشان می ساختند و تمامی گاوان پررسد و ذخایر را می
بردند چون لشکر انگریز به نواح گری گهته رسید هیچ اثر رسد
و ذخیره دران لشکر نماند و رود کاویری طغیانی تمام داشت اما
قبل از ورود لشکر انگریز سلطان والاشان چهار پنج مورچال
پیش رود بنا ساخت سپهداران با سپاه رستم نهاد
در مورچال قیام ورزیدند و پیش از دمیدن صبح گورنر جنریل
بهادر حمله کرده دو مورچال را تسخیر کرد و جنریل میندوس با انبوه

کشیر برکوهچه گری گهته در تاخت سپهدار آنجا که سیّد حمید بود
ازبالای کوهچه گری گهته شلکهای توپ وبنادیق چنان سرکرد
که ازصدماتش پراگندگی تمام به جمعیّتش رو داد و بعد تلف
هزاران مردکاری بی نیل مقصود برگردید دران اثنادور مساله اهل
فرنگ روی رزم بطرف فرودگاه حسن خان خلیل سپهدار
که پائین کوهچه مذکور وقلعه بود در تاخت آن مرد دلاور از دور توپ
اندازی نمود چون نزدیک رسیدند توپ ها گذاشته بردی
مخالفان صف کشیده پای ثبات فشرده درامر محاربه غایت
سعی نمود آخرکار داد شجاعت داده مجروح واسیر مخالفان
گشت وسپه سالار انگریز بهادر بسیار فکرو تردّد در قلعه
کشائی بعمل آورد اما مفید نیفتاد واز جهت فقدان اذوقه
فغان الجوع از هر سو برخاست یک سیر برنج بشش
روپیه وآرد منده بسه دوال بچهار دروغن بشانزده هم بهم
نمی رسید اهل لشکر تاب فاقه نیاورده حسب التاکید
سرداران گاوان توپ کش را ذبح کرده میخوردند چون
گورنر جنرل بهادر حالت تباه لشکریان خود مشاهده کرد
واستماع نمود که رسد گران که از طرف مالیبار به بدرقه شایسته
می آمد قزاکان غازیخان و سلحداران سید صاحب همگی
بغارت بردند و اهل بدرقه یکسر تلف شده همه سامان داخل

ظفر کوکب گردیده بعد مشاوره و تجویز اتواپ را زیر زمین
پنهان و تمامی چوبینه آلات را آتش داد و اسپان لاغر را
کشته از راه گریگت مراجعت نمود سلطان بدر یافت
اینمعنی بطریق مزاح پنج شش بنهگی میوه از طرف منشی
خود بمنشی گورنر جنریل بهادر تبلیغ داشت بعضی سرداران
آن لشکر بمزاحش پی برده میوه آورانرا انعام داده بنهگی ها را
واپس فرستاده جواب دادند که بالفعل منشی این لشکر حاضر
نیست القصه لشکر انگریز به تصدیع تمام راهی گردید چنانچه
توپهای جلوی را سپاهیان خود میکشیدند هر روز از صبح تا دو پهر
یک فرسنگ راه طی میشد بمشاهده این حال بعضی امرا و خوانین
دولتخواه بحضور عرض کردند که وقت فرصت همین است اگر
حکم شود با سپاه خونخوار تعاقب کرده یکبیک را دست بسته
حاضر سازیم امارای عالم آرای و عقل دوربین صلاح در اینباب
ندید و گورنر جنریل بهادر بی اندیشه روی به اتری درگ آورد
قلعه داران کوه انبوه کثیر دیده معه کلید حصار استقبال کرده
مورد الطاف گورنر جنریل بهادر گردیدند ذخیره و مواشی بسیار
در امکان دستیاب شد اگرچه آتش جوع اندکی تسکین
یافت ولیکن بشره فاقه زدگی اکثری صرف گوشت خورده
از مرض پیچش در گذشتند آخر کار سپه سالار چند راس گاو

بهم رسانیده بکار توپ کشی داد و از انجا کوچیده بطرف سوندکیه
بعد یکماه رسید درین مقام پرسرام مرهته معه سامان رسد و ذخایر
فرار سید تا لشکریان انگریز از دست برد جوع خلاص یافتند
و کرنیل ریت بهادر هم آذوقه و رسد و گله های گوسفند و گاو
بکثرت با لشکر رسانیده مورد نوازشات گورنر بهادر گردید
و در جلدوی این نیکو خدمتی به تحصیلداری بنگور وغیره سرفرازی
یافت سپس آن سپه سالار نامدار چند سرداران را معه فوج
شایسته به تسخیر ماکری درگ و تندی گره دستوری داده چنانچه
کرنیل کوری با سه پلاتن و یک رساله فرنگی تندیگره را
محاصره کرد و کرنیل ریت هم از کولار با شش صد سپاهی به تسخیر
آن کوه شتافته سعی موفور بکار برد با وجود زخم تیر و تفنگ
به ابجده روز مفتوح ساخت اما شب یورش جنریل مینرس
در مورچال آمده اهل فرنگ را بمعافی اسباب غارت
و زنان محصور حکم یورش داد محصوران بپاس ناموس از بالای کوه
پائین آمده جان خود را فدای عصمت ساختند بخشی لطف علی بیگ
و سلطان خان قلعه دار را اسیر و ماکری درگ هم بجنگ سه روز
بصلح مسخر گردید ؛

ذکر رسیدن سکندر جاه فولاد جنگ بن نظام علي خان بامشیر الملك وسپاه کثیر بلشکر گورنر جنریل بهادر از نواح پانکل وتاخت وتاراج کردن فتح حیدر شاهزاده فوج محاصر مدگري وکشته شدن حافظ فرید الدین خان درسواد گرم کنده وتاختن گورنر جنریل بهادر کرّت ثاني بسر برنگ پتّن ورسیدن مرهته با لشکر خود درانجا وتقرّر صلح فیمابین سلطان وانگریز بحسب صوابدید هردو شرکا معه دیگر کیفیات واقع سنه یکهزار ودوصد وهفت هجري ؛

بعد معاودت گورنر جنریل بهادر سپه سالار بي نیل مقصود سلطان ذي شان پس از پایاب شدن آب جوفتح حیدر شاهزاده را با لشکر گران ومبلغ ماهیانه یکساله محصوران گرم کنده که براعدا ابواب بلا کشاده بودند مرخّص فرمود چون شاهزاده والاقدر بطرف صوبه سراروی توجه آورده ولشکر خود را بپناه جنگل کلواري وبوکا پتّن فرود آورده خود با سواران جان باز از تمامي سپاه انتخاب نموده برسبیل ایلغار بطرف گرم کنده رو آورد حافظ فرید الدین محاصر قلعه ازین معني خبردار شده بمقابله شتافت شاهزاده جوان بخت معه میر علي رضا خان ودیگر جان بازان

دست و بازوی شجاعت برگشاده سر حافظ را از تن
جدا ساختند اتباعش یکسر منتشر گشته بطرف کر په راه گریز
پیمودند شاهزاده منصور اساس و اسباب مقهوران را
بقلعه روانه کرد و زر مواجب حواله قلعه دار نموده خود بدولت
بطرف مدگیری شتافت سکندر جاه و مشیر الملک
که با هشت هزار سوار و سه هزار پیاده در سواد سورس پلی
و پلمباری که هفده کروه از گرم کنده است فرود آمده بودند باستماع
این خبر استقرار آنجا قرین صلاح ندیده در کوهستان سنگل پاله
پناه گرفتند شاهزاده شیر صولت از آنجا شبگیر زده درمیان
فوج محاصر مرهٔ هنگامه رستخیز برپا ساخته سرداران فوج را
سر بریده مظفر و منصور بحضور رسید و قمر الدین خان همدرین روزها
بگرد آوری رسد و مواشی وغیره بطرف نگر بشتافت بعد
یک هفته سرداران نواب نظام علی خان با لشکر خود در سواد
خانخان هلی با گورنر بهادر ملحق گردیدند و جنریل میندس بعد
تسخیر کوه ندی گره با جمعیت گران بعزم تسخیر کشنگیری
در تاخت و هنگام شب بران معموره حمله کرده غارت ساخت
و بر کوه تا دروازهٔ حصار رسیده بود که محافظان قلعه بریزش توپ
و تفنگ و حقه های آتشین هزیمتش دادند بلکه بر عقب منهزمان
شتافته اکثری را راهی مرگ چشانیدند جنریل از آنجا معاودت

کرده بلشکر رسید و کرنیل کوپری معه فوج خود بعد فتح نندی گذده
آمده اول قلعه دار را بمشتی زر از آن خود ساخته بعد پراندن
چند گلوله کوته مذکور را مفتوح کرده تهانه گذاشته برگردید چون ایام
برشکال منقضی گشت گورنر جنریل بهادر بالشکر ناظم حیدرآباد
بعزم تسخیر دارالسلطنت سریرنگپتن بکوچهای دراز بسواد
گری کوره رسیده لشکر ناظم را عقب گذاشته برمورچال ها
که بسبب قصور سپهداران سپاه خالی مانده بود حمله کرده
بضبط خود آورد و شلک زنان رویه اردوی خاص نهاد سلطان
که بالشکر خود اینطرف جوی بود و جاسوسان از رسیدن
لشکر خصم خبر نرسانیده بودند سراسیمه شده چون فرصت
اعدا شکنی نداشت فرمان داد تا از اطراف فوج پیادگان
تفنگچی و کماندار متوجه دارالسلطنت شده باستحکام آن پردازند
و خود بدولت سوار شده بافدائیان رو برزم اعدا آورد اما
در شب تار لشکریان تمیز خویش و بیگانه نکرده بایکدیگر جنگیدند
در آنحالت امام خان قندهاری و میر محمود سپهدار شیرازی
با سپاه خود راه غنیم گرفته تا مقدور دمار از روزگار اعادی برآورده
آخر کشته شدند درین فرصت جنریل میندس بدلاوری تمام
در تاخته حصار شهر گنجام و لعل باغ را که باخندق و باره استحکام تمام
داشت و لیکن بسبب فریبناکی مهدی علی خان ایرانی دیوان

که دران شب محافظان حصار مذکور را بی حکم حضور بیهانه تقسیم
ماهیانه طلبیده پیش دروازهٔ قلعه جمع ساخته برج و باره خالی افتاده
بود بیک حمله مفتوح ساخت چون این خبر بمسامع جاه و جلال
رسید با تمامی سپاه متوجه دار السلطنت گردید و دو رساله
اسد اللهی بانتزاع نمودن مورچال که بشب انگریزان
بر گرفته بودند نامزد کرد چون روز روشن شد رساله های مذکور
بران مورچال حمله کرده بپای حصار رسیدند اما چون گورنر جنریل
بهادر در آنجا بود همراهیانش حمله آوران را ناکام را بر گردانیدند اگرچه
کرّات و مرّات حملات بعمل آوردند اما شاهد مراد رخ ننمود
واکثر کشته گشتند در آخر سلطانیان بقلعه معاودت نمودند سلطان
اطراف و جوانب قلعه دار السلطنت را بتوپ و منجنیق
و انواع آلات آتشباری آراسته و مستحفظان شجاعت
نشان را در همه جوانب گذاشته تمامی سواران را بطرف
میسور روانه فرمود بعد دو پهر روز پرسرام دهری پندت با لشکر
خود بر سواد چرکولی فرود آمدند و فولاد جنگ و شیر الملک با افواج خود
بر موتی تالاب مقام گزیدند چون معلوم ممکنان شده بود که ایام محاصره
و محاربه باستداد خواهد کشید و ختم مناقشه بآسانی صورت نخواهد بست
و خلقی بی شمار تلف خواهند شد هر سه شرکا بجای خود
در تجویز مصالحه بودند و گورنر جنریل بهادر مورچالی آنطرف گنجام

جنوب قلعه احداث کرده و مورچالی دیگر شرقی قلعه اینطرف
جوی طرح انداخته ستعد کارزار گردید سلطان مخاصمت
ومخالفت هر سه شرکای نامدار مناسب ندیده بتجویز بعضی
دولتخواهان وکلارا نزد گورنر جنریل بهادر باتحف وهدایای بسیار
فرستاده نادر تحریک سلسلهٔ آشتی واتّفاق بکوشند گورنر جنریل بهادر
موافقت حضرت سلطانی را فوز عظیم دانسته خواست تا
صلح کند اما جنریل میندس بدان راضی نشده بعد مطارجه بسیار
از سپه سالار رخصت گرفته بر نهر قلعه سونار پیته در تاخت
وسیّد غفار سپهدار پای ثبات فشرده باسپاه خصم درآویخت
ودستبردهای مردانه نموده گوی ظفر در ربود واعادی تاب نیاورده
پس پاشدند اما بعد دو ساعت هنگامیکه سپاه منصور در پخت وپز
اشتغال وخاطراز بیم دستبرد خصم فارغ داشتند دلیران
انگریز فرصت یافته بیکبارگی حمله کردند وباندک سعی سپاه
منصور را متفرق ساختند وجای ایشان گرفتند سیّد حمید وفاضل
خان سپهدار باجمعیّت خود به کمک سپهدار منهزم رسیده
بیک حمله رستمانه باز بجایش قایم گردانیدند دو هزار سپاهی
انگریز بر خاک هلاک افتاده بقیّه السیف به لشکر خود
معاودت نمودند وهمان روز جنریل میندس بخیمه خود آمده طپانچه
پر کرده از دست خود بر خود سرداد اما خطا کرد و طپانچه دیگر

پرکرده در پی سر دادن بود که کرنیل مالکم جنریل اجنت بر صدای طپانچه اندرون خیمه دویده طپانچه از دست او بر بود و بسپه سالار خبر رسانید و او بخیمه اش آمده دستش گرفت و گفت بالفعل صلح صلاح وقت است اگرچه قلعه گرفتن و سلطان را اسیر کردن آسان است اما از جهت شرکا که در ملکت و مال سلطان شارکت دارند عائد کنپنی بسیار کمتر خواهد بود بنابران مصالحه مناسب حال میدانم جنریل بدین سخن متسلی گردید الحاصل بمشاوره و تجویز هر سه سردار ان هم عهد مصالحه برایبوجه قرار یافت که سلطان ملک سه کرور روپیه برایشان واگذارد و سه کرور روپیه بدیشان دهد و تا وصول مبلغ مذکور دو شاهزاده را بطریق نوانزد گورنر جنریل بهادر روانه فرماید چون سلطان عاقبت بین همه کارهای سلطنت خود بسبب قصور و فتور اعیان حرام خوار ابتر دید لابحرم باقبال این معنی پرداخته ملک بارامحل و سلیم دانور اننکری و سنکلی درک و ندیگل و کلیکوت وغیره بانگریزان واگذاشت و بوم و برکرپه و تارپتری و پارمری و بلاری وغیره تفویض نواب نظام علی خان کرد و تمامی ملک آنطرف جوی تنب بهدرابرهه داد و کرور روپیه نقد باتحایف و نفایس بدیشان فرستاد و برحسب استدعای نواب گورنر جنریل سلطان عبدالخالق و سلطان معزالدین را باجمعیت شایسته و تجمل

بایسته باتالیقی غلام علی خان و میر علیرضا خان را بوکالت نزد نواب گورنر جنریل بهادر روانه فرمود تا ایشان خس و خاشاک دشمنی و عداوت از میان برچیده همه مخالفان را بتحایف و هدایا موافق سازند شرکای انگریز بهره خود از مبلغ مذکور گرفته بدیار خود مراجعت نمودند و گورنر جنریل بهادر با شاهزادگان جوان بخت بمدراس نهضت نمود و کرنیل دَفطن را بمیر سامانی شاهزادگان مقرر کرد و او بآداب خسروانه نازبرداری ایشان می نمود یزکداران انگریز از تمامی مملکت خداداد برخاسته به بندوبست بارامحل وغیره شتافتند و منادی امنیّت در تمامی مملکت بلند آوازه گردید چون سپه سالار بهادر بمدراس رسید اندرون قلعه عمارت عالیشان خالی کرده شاهزادگان را فرود آورده فرمان داد تا همه سامان و اشیای ضروری مهیّا گردانیدند نواب محمد علی خان والاجاه هم در دلجوئی شاهزادگان والاتبار دقیقه نامرعی نگذاشته همیشه بارسال فواکه و هدایای امصار بنای مصادقت و موالفت را استوار می ساخت ؛

ذکر روانه شدن افواج سلطاني به تنبیه راجگان اطراف وبند وبست ممالك محروسه وتعمیر قلعه دار السلطنت بادیگر کوایف سنه یکهزار ودو وهفت هجري ؛

ازان تاریخ که هر سه شرکا بدیار خود مراجعت کردند سلطان بدریافت کوایف ممالک محروسه وامتحان خیرخواهي اعیان دولت وعمدارا ن ومهاجنان همت گماشت واز یکدیگر حساب اعمال برگرفت از قراین نیکو معلوم اوشد که مهدیخان مدار المهام باچند سیاهکار کرناتکي ودیگر حرام خوارا ن یکدل شده قدم در جادهٔ خلاف گذاشته مینخواهد که سلطنت مخدوم خود را برباد دهد چنانچه توپهارا در عین کارزار برحسب اشارت همان بدبختان بریگ وگل انباشته ازکار انداختند چنانچه یکیک رابسزای اعمال خود رسانیده خانه های آن عاقبت خرابان بغارت درداد اما میر محمد صادق علي باز بمسند دیواني متمکّن دگرگ مردم خوار پیاسباني ایشان نامزد گردید پس آن کهنه گرگ که عداوت دلي با سلطان از زمان عزل خود داشت اکثر امراد خوانین راکه دولتخواه قدیم بودند بفتور وقصور بدلایل پوچ وبی معني متّهم ساخته حسب الحکم قتل میکرد دران حال بعضي امیران وجاسوسان بسماع جاه وجلال رسانیدند که شمالي

دار السلطنت از هر گوشه و بیشه فتنه جویان و راهزنان سر برکرده پای
عناد در افساد بلاد پیش نهاده در ایذای رعایای ممالک محروسه کمر
سعی بسته اند چنانچه شخصی بدستور راجگان تمری خود را از اولاد راجگان
مرگسی وانموده مدگیر یرا بضبط خود آورده است و دیگری رتن گیری
را گرفته در مقام حرب و قتال آمده و مقارن این حال سید محمد خان
آصف چیتل درگ و دولت خان فوجدار آنجا عرضی بحضور گذرانیدند که
شخصی اجنبی که بقول بعضی یکی از متوسلان راجهٔ هرپن هلی است
خود را بنام نپانایک مقتول مشهور ساخته هوای سرداری
در سر دارد و چهار هزار پیاده فراهم ساخته هوچنگی درگ و قلعه کوتور
مضاف صوبهٔ هرپن هلی را از تظهار خود ساخته است. بمجرد
استماع این خبر سید صاحب را با فوج سنگین بسزای ارباب
ضلال بطرف مدگیری وغیره نامزد فرمود و میر قمر الدین خان را
با فوج گران به تنبیه شقی هرپن هلی دستوری داد خان مذکور
بر سبیل ایلغار در تاخته قلعه مذکور را مفتوح ساخت و بسمت
هوچنگی درگ شتافت آن متمرد قلعه را بذخایر و آلات
حرب پشتی داده با دو هزار پیاده در دفع سپاه منصور کوشیده
تا هفت ماه جنگ نمود روزی خان موصوف بهم برآمده
با سپاه خود به تسخیر آن حصار سوار گردید سپاه منصور از کثرت
هجوم دشمنان اندیشه ننموده روی بعزم انتقام آن شقی آوردند

وبدلاوري تمام بربرج وباره برآمده کوس وکرنا نواختند وکفّار هم بجان کوشیدند چنانچه خودخان مسطور زخمي گردید آخرکار آوارهٔ دشت ادبار گردیدند وشقي مخذول با چهار صد کفار اسیر شد وشوم شنکر برادرزادهٔ نایک مقتول که بحمایت مرهته اکثر تعلقات هرپن هلي بضبط خود آورده در نار این گیرا سکونت داشت باستماع این خبر شتافت خان مشارالیه بعضی اسیران را بنابر عبرت دست وپا شکسته واکثیر را خصی ساخته آزاد کرد وحصار کوه هرپن هلي وغیره را منهدم ساخته مراجعت نمود وببر جنگ صوبه دار که در چیتل درگ پناه گرفته بود عازم آنخدود شده آني گندي وکنکگیري را باز بضبط خود درآورده هري نایک راجه کنکگیري را قولنامه فرستاده طلبید و بدادن سند بحالی تعلقه معه خلعت ویک زنجیر فیل باعماري نقره باستمالتش پرداخت چنانچه نامبرده خود را یکی از بندگان سلطان شمرده مطیع گشت وسیّد صاحب موصوف گوش وبیني اکثر مخذولان بریده معاودت نمود وسیّد حمید سپهدار درجلدوي یکوخدمتي بانوبت ونقاره وفیل معه عماري طلاو نخطاب نواب سرفرازي یافته بایالت حیدرنگر نامزد گشت القصه راجگان آن نواح یقین دانستند که دشمني بآن حضرت فلک مرتبت نمودن خود بپاي شقاوت دردام رفتن است از کرده های خود

پشیمان گشته مطیع و منقاد گردیدند و راجه بنگور بوسیله سفارش
گورنر جنریل بهادر بشرط داگذاشت لک روپیه سالیانه
سند تعلقات خود از حضور حاصل ساخته بجای خود آسود و همان
زمان سلطان والاشان خاطر اشرف از سیاست و تغیر و
تبدیل اعیان دولت و عمّال برداشته رای صوابی اندیشیده
مقرر نمود که هر سال آصفان از تعلقات و پرگنات خویش
معه عمال و اهل دفاتر در شهر ذیحجه حاضر حضور شده بعد ادای نماز
عید الاضحی پیش منبر کلام الله بر سر گرفته عهد کنند که تصرف
در زر محاصل و تحاون در ارسال آن بظهور نرسانند و روادار
ظلم و تعدي بر غربا و رعایا نشوند و بزهد و تقوی و ترک مناهي اوقات
خود بسر برند چنانچه ایشان بدین معني عهد و پیمان می بستند
امّا چون آن بیباکان بعد قسم کلام الله به پرگنات خاص خود می رفتند
پاس عهد از دل خود برطرف ساخته هر گونه ظلم و ستم بعمل
می آوردند چون سلطان از قوم هنود نفرت کلّي داشت بنابران
اهل اسلام را که از نو تنخواند بهره داشتند جمع کرده بخطاب
میرزای دفتر سرفرازي بخشیده تحریر دفاتر را بخط فارسي مقرّر فرمود
و در همه ممالک محروسه بر هر پرگنه آصفي و بر هر محال که محاصل هزار
هون از آن بود یک عامل و یک سررشته دار و یک مجموعه دار و یک
امین و یک خزانچي از اهل اسلام مامور فرمود و قانون گویان را که از

قوم برامن بودند یک قلم موقوف کرد اما این قوم بخوش آمد گوئی
و معامله دانی باعاملان و آصفان درساخته بدون اطلاع حضور دخیل کار
و بار می شدند چنانچه آصفان و عاملان کار ملک رانی را برایشان
گذاشته خود شب و روز در رقص و طرب اوقات میگذرانیدند
و آن زنار داران تمام تعلقات راحب دلخواه غارت
ساخته نصف حاصل باصفان میرسانیدند و نصف در تصرف
خود می آوردند اگرچه از خارج اینهمه اخبار بسمع شریف میرسید اما
نظر بعهد آن بدعهدان نموده گرفتی نمی کرد و دیگر آنکه سلطان دین پرور
از دنیای دنی دل برداشته بکارش التفاتی نمیکرد و این معنی
شاهد این دعویست که خود بدولت اوقات شریف را در نماز
و قران خوانی و تسبیح و تهلیل مصروف میداشت و تارک
الصلواة و زانی را دشمن جانی می انگاشت و فرمان جهان
مطاع بر عاملان و قلعه داران متضمن این معنی اصدار مینمود چنانچه
یک فرمان که بعبارت فارسی بمهر بادشاه دین پناه طیپو سلطان
انار الله برهانه محرره سنه ۱۷۹۲ ع بود بحکم کرنیل جان مارس صاحب
برش کرسپ اسکویر بمقام کالکته ترجمه نموده بود که خلاصه اش
این است که هریک از عاملان و قلعه داران را باید که کوایف
مواجب نقدی واقطاع معافی قاضیان و خطیبان و موذنان مساجد
بحضور والا ابلاغ دارد و اینمعنی مطابق سندشان بعمل آرد در جمع آوردن

و تعلیم کردن اطفال مسلمانان قصبات سعی و کوشش کند
و در طریقهٔ داد و ستد راستی و دیانت مرعی دارد و اخبار
تعلیم و تربیت بحضور مرسول نماید و قاضی بتابعین و تعلیم دین
و ایمان پردازد و نام نومسلمان بسلک اسامی اهل ایمان
درج سازد و سوای قاضی کسی دیگر احدی را مسلمان نسازد و بجای
که مسجد نبوده باشد مسجد پنج گنبدی تعمیر کند و خطیب آن
به مشاهره ده هون مقرر نموده بوجه مشاهرهٔ او زمینی که حاصلش مساوی
آن باشد از بهر او گذارد و نیز زمینیکه حاصلش از بهر روشنی و فرش
مسجد وغیره کافی باشد وقف کند و برای تعلیم و تربیت اطفال
اهل اسلام و ادا نمودن نماز پنجگانه باجماعت باشندگان را
فرمان باید داد و اگر احدی از رعایا بدین اسلام شرف شود
از وغراج زمینیکه دارد گرفته و محصول زمین خانه اش معاف
کرده شود و اگر تاجر باشد محصول اشیای تجارتی او نباید گرفت
چون سلطان بمحض پاس اسلام از مصلحت ملک گیری
و ملکداری و باز پرس عمال وغیره دست برداشت بنابران
هریک در مقام خویش بی باک گردیدند و از نیروکه رای عالی
اقتضای آن فرموده که هریک از اهل اسلام از خوان نوال
او بهره مند و متمتع گردند و اصاغر و ادانی نیز از مراتب بلند بی بهره
نباشند خلل و فساد در اساس دولت راه یافته و یکسر

اراکین وخوانین بد گمان شده باتفاق هم باعث فتنه و فساد شدند
میر صادق مذکور بسبب نوازشات شاهانه ابواب مکر و غدر
بر روی اکابر و اصاغر می گشود تا آنکه زمام اختیار جمیع ممالک و مهام
سلطنت در قبضهٔ اقتدارش در آمده کارش بمرتبهٔ بالا گرفت
که باد غرور در دماغش راه یافته اکثر مهمات ملکی و مالی را بی رضای
اشرف فیصل میکرد و جمیع مملکت را پر فتنه و فساد ساخته کارهای
عمده را بدعای خود سرانجام میداد و از عزیمت خوانی و دعوت
تسخیر ذات والا نموده در مهمات کلی و جزوی هیچکس را دخلی
نمیداد و فرمان مشتمل بر تحکمات بی موقع بولایات میفرستاد
و اخبار کارخانجات و حالات رعایا و واقعات ممالک
محروسه بحضور فیض گنجور نمیرسانید چون سرداران دولت
خواه مشاهده این حال نمودند دست و زبان از امر خیر خواهی
در کشیدند درین میان سلطان بتعمیر قلعه دار السلطنت همت
گماشته طرح تازه انداخته و حصار قدیم را شکسته بطرف رود
حصار سنگین معه خندق عمیق و برج و باره و بسوی جنوب
پنج حصار مستحکم بنا ساخته؛

ذکر معاودت شاهزادگان از مدراس در سنه یکهزار ودوصد وهشت هجري وتقرر کچهریها بحساب اسماء الحسنی وسرمایه مباهات انداختن اراکین بلقب میر میران وبحالت غربت وآوارگي رسیدن شهزاده ایران وظهور مراسم شادي کنخدائي شاهزادگان والاتبار بادیگر واقعات از ابتدای سنه ۱۲۰۸ تا سنه ۱۲۱۲ هجري ؛

چون یکسال وچند ماه شاهزادگان در چیناپتن سکونت داشته شرایط موافقت فیمابین درست ساخته مبلغ موعود بمعرض ایفا در آورده بخدمت پدر بزرگوار فایز گشتند سلطان دین پناه مردم بدرقه را بانعام شاهانه نواخته مرخص ساخت ومحفل جشن وسرور ترتیب داده هریک را از امیران ومنصبداران بعواطف خسروانه ومناصب ارجمند معزز وسرفراز گردانید ؛

نظم

بیفزود شان پایهٔ عز وجاه بانعام شد گشت خورم سپاه
همه خوشدل وشاد وخورم شدند ز بار عطا جمالگي خم شدند

اعیان نامدار را بلقب میر میران مخاطب وکچهریهای کارخانجات خود را بحساب اسمای الحسنی که نود ونه نام است مقرر فرموده در هر کچهري چهار هزار سپاه را متعلق ساخت اکثر

پیرزادگان و سایر زادگان که از هنر سپاهیگری و شجاعت
معرّا بودند منظور نظر سلطان دین پرور گشته میر میران و صاحب
نوبت و نقاره گردیدند طره های مروارید و جواهر مرصع پدک های مرصّع
بدیشان عنایت شد همدران اوان شاهزاده ایران بسبب
مخالفت و تسلّط آقابابا خواجه سراآواره شده فایز حضور سلطان گشته
حضرت عالم نواز با او عواطف خسروانه مرعی فرموده سوای
خلاع و فروش و اسباب لازمه ثروت و اغذیه و اشربه مبلغ
ده هزار روپیه ماهواری از بهر او مقرر فرمود چون همگی همت والا نهمت
باتفاق و ارتباط سلاطین اهل اسلام مصروف بود بنابران از روی
اخلاص و صدق نیت رسولان خود را با تحف بی پایان و فیلان
کوه نشان و مکتوب محبت اسلوب از بهر تمهید مقدمات
امداد نزد زمان شاه درانی والی کابل روانه ساخت و آن بادشاه
والاجاه رسولان را با خلاع فاخره و انعامات وافره ممتاز فرمود
و ایشان با تحف و هدایای آن نواح و جواب مکتوب
متضمّن انتظام مهام مصادقت و استحکام مبانی مخالصت
معاودت نمودند خدیو زمان با صدق و اخلاص تمام بریک سماط عام
با جمیع امرا و غیره شیر برنج خاصه تناول کرده بزبان مبارک ارشاد
فرمود که ما همه برادران دینی هستیم وظیفه ما همانست که بپاس اسلام
کینه از دل برآورده یکدل باشیم و خالصاً لوجه الله کمر جهاد بعزم شهادت

بر میان همت چست بندیم پس خلعتهای سرخ همه را
عنایت ساخته فرمود این را لباس شهادت تصور باید نمود ولیکن
با اینهمه نواز شات شاهانه سنگین دلان عاقبت خراب
طریق سعادت وفد ویت نه پیمودند درین میان رای
سلطان دین پرور چنان اقتضا فرمود که محفل شادی کتخدائی
شاهزادگان ذوالاقتدار بیارایند پس حکم جهان مطاع بسرانجام
این امر شریف نفاذ یافت تا کارگزاران سلطانی اسباب
طرب و نشاط مهیّا کردند و از برای همگی شاهزادگان از خاندان
عمده پرده نشینان عصمت بهم رسانیده بآئین شاهی و عروسی
بر تخت مناکحت جلوه گر ساختند و همدرین ایام شاهزاده ایران
از حضور مرخص گردید او را بانواع تشریفات ونقد وجنس بسیار
وداع کرده فرمود میخواهم که بعد بند و بست سلطنت ایران
ما و شما بازمان شاه اتفاق کرده به تنظیم و تنسیق هندوکن کوشیم
او هم اقرار این معنی نموده پیش ازین بارها بزبانی میر صادق
نطفهٔ شیطان بیوفائی وبدخواهی مهدویان که راست باز و حلال
نمک بودند و آن ملعون از آن قوم اندیشه تمام داشت
معروض حضور گشت آن حضرت بپاس خاطرش آن
قوم را بازن و بچه از قلم رو خود اخراج فرمود سپس بمقتضای عقل
دوربین خود از جملگی شیوخ و سادات ساکنان سریرنگپتن

وکولار وهسکوته و دیون هلي وصوبه سرا و بالاپور کلان و اهل تنجاور
ده هزار مردم منتخب کرده بزمرهٔ خاص نامزد فرمود (چنانکه در لندن
پارلمنت برای تمهید امور ملکي مقرّراست) اهل این زمرهٔ
برتمامي کارخانجات سلطنت استیلا یافته وخیل کار گردیدند چنانچه
ازآنجمله میر ندیم ناتجربه کار بقلعه داري دارالسلطنت مقرر گشته
اگرچه حضرت اعلا اعتبار تمام بران اهل زمره داشتند اما
آن بی دولتان در ظاهر مطیع و منقاد و در باطن پیرو رای میر صادق
بودند وآن بدبخت فکر معقول در تاراجي سلطنت مخدوم
خویش کرده اوّل برشکست لشکر وخوانین وامرا بتقلیل
مشاهره وعزل از منصب همت گماشت سپس بتقسیم
کلام الله خاطر اشرف را از خود جمع کرده تمامي درباریان را آزان
خود ساخت تا آنکه عرض بیگي حضور وبعضی ندیم لئیم ویساولان
وچاوشان وخادمان وجاسوسان جز صوابدید و استرضایش عرض
پرداز حضور نمیشدند وعرایض ملکي ومالي که از ممالک محروسه
میرسید بی اطلاع حضور خودش مطالعه نموده چاک میکرد ومکتوبي دیگر
حسب دلخواه نگاشته بحضور میفرستاد دیگر میر آصف
میران حسین اوباش زاني وشارب بود که در تعاقبات
ومحالات در پالکي بردوش لولیان برهنه برداشته در کچهري
میگردید بعضی اوقات قوّالان ولولیان رابی چادر وقبا جمع کرده

خود هم برهنه شده دران مجمع جلوه گر میگشت از متسلط گردانیدن
این ناکسان مهام ملک و دولت چنان ابتر گشت که
از خراج و باج ممالک محروسه هشتم حصه هم بخزانه داخل نمیشد
حکم نامه ها و فرامین حضور بجز بدار السلطنت دیگر جا نمیرسید همدرین روزها
دندوجي واگر مرد شجیع باچهار صد سوار دو اسپه در ملک مرهته
و نواب نظام علي خان و ممالک محروسه بنهب و تاراج
بسر میبرد سلطان اورا طلبداشت داد باجمعیت خود فایز حضور
گردید و وزیر پر تذویر شیطان سیرت میر صادق در پئ
شکست ادحیله ها انگیخت آخر مزاج وهاج سلطان را
بران آورد تا اورا محبوس و مشرف باشرف اسلام
نموده ملک جهان خان بهادر شیر جنگ خطاب داد
و سوارانش را داخل عسکر ظفر پیکر فرموده ده روپیه یومیه مقرر
نمود و بعد یکچندی کچهري سواران بنامش مقرر کرده بخلاصي او
فرمان داد اما وزیر عقرب صفت نیش زني کرده عرض نمود
که اینچنین شجیع را سردار مطلق العنان ساختن از مصالح
مملکت بعید است خدانخواسته اگر فتنه از و حادث شود من بعد
دست تدارک بدامن تلافي او نرسد پس رای آن لعین
درحیز قبول افتاد و آنغدوي دولتخواه همچنان محبوس ماند قصه کوتاه آن
ابلیس چون دست تسلط خویش راقوي دید در هر امر بدعای

خود عمل می نمود چنانچه غازي خان رساله دار را که خیرخواه بلا اشتباه بود بی سابقه جرم متهم بسازش شیر الملک کرده حسب الحکم محبوس ساخت ؛

ذکر لشکرکشي جنریل هارس سپه سالار انگریز حسب الحکم لارد مارنگطن بهادر بتجویز ابوالقاسم خان شوشتري ومشیر الملک بهادر دیوان حیدرآباد بسریرنگ پتن وواقع شدن جنگها فیمابین سلطان وسپه سالار مذکور ومسخر گردیدن قلعه دارالریاست وشهید شدن سلطان عالم پناه که درسنه یکهزار و دوصد وسیزده هجري واقع شده ؛

چون سلطان بلامشورت برمهمات ملکي اقدام می نمود وعرض هواخواهان پسند خاطر اشرف نمیشد درینولا وکلارا باتحف وهدایا یکی را نزد زمان شاه با مکتوب محبت اسلوب فرستاده سررشتهٔ اتحاد ومودت را استحکام داد ودیگری را بطرف سلطان روم رخصت فرمود همدرین اوقات ازبندر مورس چند فرانسیس بسرداري موشیر بوسی بحضور رسیدند چونکه فیمابین انگریز و فرانسیس از هفت سال در ولایات شان نائره جدال و قتال سر بشعله کشیده بود از فرود آمدن فرانسیس امرای انگریزان را اندیشهٔ

در دل افتاده ترسیدند و در استیصال دولت خداداد حیله
انگیخته و ورود فرانسیسان را بهانه عزیمت خویش کرده بتجویز
مشیر الممالک و میر عالم مفصّل این اخبار را بلارد مارنگطن بهادر
که در کالکته بود نوشتند لارد موصوف که جویای چنین وقت
فتوحات بود بسرعت تمام با چهار پلاتن بشهر شعبان المعظم
وارد مدراس گشت و لشکر را جمع کرده بسرداری جنریل
هارس بعزم تسخیر سرینگ پاتن پیشتر گوچانید سپس
از حیدر آباد لرنیل رابرت و کرنیل دال با چهار پلاتن
شریک جنریل موصوف شدند و میر عالم با هشت هزار
سوار و روشن رای با شش پلاتن با لشکر انگریز در پیوستند
پس لارد موصوف برای اتمام حجت متواتر مکاتیب در حضور
حضرت ظل سبحانی بدین مضمون ارسال نمود که بفسخ عهود
و مواثیق کوشیدن شایان اتحاد و وفاق نیست لازمه اخلاص اول
آنست که چند فرانسیس نوار در اسپرد این خیرخواه فرمایند
و مامول ثانی آنکه سفیر انگریز بهادر در حضور سلطانی استقامت
داشته باشد و مطلب ثالث آنکه قلاع کوریال بندر و منگلور
و تهادر وغیره که محل عبور جهازات است تفویض سرکار
انگریز بهادر نموده شود در صورت اقبال این مطالب مزید
اتحاد متصور است اگرچه اقبال این مطلب محال نبود مگر

از آنجا که خاطر اقدس بانعوای میر صادق ملعون از جادهٔ مصالحت دور افتاده بود جواب یکی هم ابلاغ نیافت پس جنریل موصوف حسب الحکم لارد معظم با جنریل فلائد و جنریل برجس وغیره بدوم رمضان المبارک سنه ۱۲۱۳ هجری بچندین کوچ بنواح رایکوته رسید در آنوقت بعضی اهل غرض و میر صادق کاذب بحضور عرض کردند که فوج انگریز معه فوج نواب نظام علی خان که جمله چهار پنجهزار باشند میرسند اما سردار پونه با ایشان اتفاق نکرده است آنحضرت باستماع این خبر پورنیا میر میران را با فوج گران و دیگر میر میران بدفع اعدا روانه فرموده خود با حضار امرا و سپاه رزم آرا فرمان داد و چون میر میران مذکور رو بسوی لشکر انگریز آورد سوارانش منتشر شده به پناه جنگل در تاختند تا رساله های ترپ انگریز بعزم رزم صف آرا گردیدند و سلطانیان خلقه زده بر رزم ایستاده گماشتند جنریل بهادر بر سواد آنیکل منزل گزیده بود که سواران سلطانی بمنقلای انگریز تاخته جوقی را طعمه تیغ ساختند ولیکن عوض تحسین و آفرین از میر میران دشنامها انعام یافتند که چرا جرأت پرداز شدند پس معلوم هرکدام گشت که عزم سرداران برزم نیست لهذا دست دلیری و جرأت باز کشیدند تا مانند اهل بدرقه پس و پیش لشکر غنیم راهی

می شدند چون تمامی سپاه وحشم زیر ظل رایت سلطانی جمع گردیدند سلطان از مستقر سریر سلطنت نهضت فرموده در ساحت چن پتن قبهٔ خیمه را باوج ماه رسانید زیرا که معاندان نمک حرام خبر آمدن فوج انگریز را از همان راه نشان داده بودند اما جنریل مذکور از آنصوب رو تافته بخانخان هلی رسید و چون این خبر معروض حضور گردید بیلغار متوجه آن طرف گشته در سواد گلشن آباد سر راه خصم گرفته مستعد رزم و پیکار گردید و سپاه خصم نیز آماده جنگ شد؛

نظم

روارو بر آمد ز راه نبرد هزاهز در آمد بمردان مرد
غبار زمین بر هوا راه بست عنان سلامت برون شد ز دست
جگر تاب شد نعره های بلند گلو گیر شد حلقه های کمند
چو از هر دو سو لشکر آراستند یلان سو بسو مردمی خواستند
سیاست در آمد بگردن زنی ز چشم جهان دور شد روشنی
ز بس خون که گرد آمد اندر مغاک چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک
دو لشکر چو مور و ملخ تاختند نبردی جهان در جهان ساختند

اگرچه در آنروز سرداران دولت خواه که غاشیه اخلاص بردوش داشتند ومردن در میدان جنگ بهتر از تحکم میر صادق مردود

می پنداشتند در جنگ قصوری نکردند و قریب بود که مقدمه رزم
همانروز فیصل شود مگر چون شهریار نامدار بر میر قمرالدین خان اعتماد کرده
او را بحمایه کردن فرمان داد قضیه منعکس شد زیرا که چون آن
تیره باطن ضایع ساختن مردان کاری را در دل بدسگالش قرار
داده بود جوانان انتخابی فوج سلطان را همراه گرفته بر آتش
توپ خانه جنریل بهادر زده خود کناره کشید بهادران بیک
شلیک بنادیق و اتواپ پریدند و بقیة السیف ازان
معرکه بدر رفتند سپاه انگریز فتحیاب شده قرین مسرت
گشت دربن اثنا خبر رسید که از طرف بنبئی لشکر انگریز
بوفور سامان رسد بسرداری جنریل اسطوارط بصوب
دارالسلطنت می آید سلطان چند سردار را با سپاه جرار
بر روی خصم گذاشته خود با تمامی حشم بر سرش رسیده
فرمان محاربه در داد سید غفار که در شجاعت و دولتخواهی بی قرینه
بود از یکطرف حمله کرده با فوج غنیم درآویخت و از یکجانب
نواب حسین علی خان آتش کارزار را سر بفلک رسانید
و دیگر میر میران ها در مدافعهٔ اعدا کوششهای بلیغ نموده
بضرب شمشیر و توپ و تفنگ آنها را آوارهٔ دشت
انهزام گردانیدند انگریزان تاب حمله نیاورده دست از
بعضی اموال و اسباب خود برداشته به جنگل درخزیدند سپاه

منصور تعاقب نموده بدفع آن جماعه مساعي جميله بظهور رسانيد
درين اثنا نواب محمد رضا خان از حضور رخصت حاصل ساخته
با سپاه خود چون هزبر ژيان دست و بازوي شجاعت
برگشاد قريب بود که جمله سپاه اعدا پايمال حوادث شود
اما چون کارگزاران قضا و قدر در پي شکست اهل اسلام بودند
قضا را گلولهٔ تفنگي به نواب موصوف رسيده جيب وجودش را
از نقد جان خالي ساخت سلطان نعش آن شهيد را روانهٔ
دارالسلطنت فرموده خود بدولت برمدافعه غنيم همّت برگماشت
درين اثنا جواسيس خبر رسانيدند که لشکر اعادي روي از
مقابله تافته بطرف کاليکوت کوچيد آنحضرت بدارالسلطنت
معاودت فرمود و جنرل هارس بغربي قلعه فرود آمد و روز
ديگر رساله هاي انگريز حمله کرده چند مورچالهاي قلب را که سلطانيان
در ظاهر قلعه برپا کرده بودند بعد جنگ و تلف اکثر سپاه گرفتند
همان روز نواب حسين علي خان بشجاعت تمام خود را
برصف سپاه خصم زده شربت شهادت چشيد سپاه
انگريز بغربي قلعه مورچالي تيار کرده بشکست و ريخت
حصار سعي موفور بعمل آورد سلطان والاشان چون ابتري کار از آن
فتنه که پيرامون دارالسلطنت برخاسته بود مشاهده فرمود
حميّت و پردلي شاهانه جايز نشمرد که دارالسلطنت را

گذاشته دیگر جا نهضت فرماید یا طریق مصالحت پیماید بناچار راضی
بقضای ایزدی گشته از باعث وفور غیرت خندق عمیق گرد
محلسرا از باروت پر کرده آماده داشت که اگر خدانخواسته قلعه بدست
غنیم افتد آتش داده آنرا بپراند پس برج وباره دارالسلطنت را
بحراست اهل زمره گذاشته متوجه رزم گردید وقمرالدین خان قابوجورا
با لشکر گران بتاراج رسد آوران لشکر انگریز و فوج کوکمکش
نامزد کرد و فرمان داد تا شاهزادهٔ مهین سلطان فتح حیدر با تمامی
عساکر با پورنیا میر میران وغیره در میدان کریگنه آماده جنگ
باشند چنانچه سواران سلطانی گاه گاه گرد لشکر انگریز میگشتند اما حکم محاربه
از سرداران خود نیافته دست حسرت می مالیدند فی الجمله لشکر
بنبئی فرارسیده سواد بهادر پوره را معسکر خود ساخت چون
غازیان اسلام را جز افروختن آتش کارزار کاری دیگر نبود هر روز
سلح و کمین بر سپاه خصم چون پروانه بر شمع میسوختند وبجهت
دفع فتنه سعی مردانه بظهور میرسانیدند اما چون زمانه دل از تائید سلطانیان
برداشته بود مصالح کار از دست شان رفته چنانچه سید غفار
که در مهتاب باغ پای ثبات قایم کرده سد راه فوج انگریز بهادر بود
بتجویز میر صادق ومعاندان حضور آن سپهدار دولت خواه را
از آن مکان بقلعه طلبداشته دیگر برادر آنجا گذاشتند پس
انگریزان همان روز بیک حمله آنرا گرفته تگرگ وار بارش

گوالیل بر قلعه آغاز نهادند در آن حین سلطان موشیر بوسی را
بحضور طلبیده فرمود که الحال چه مصلحت می بینی او عرض نمود
که صواب دید فدوی آنست که خود بدولت با جمعیت
سواران خاص وخزانه وزنانه از قلعه برآمده بطرف سراوچیتل
درگ روانه شوند وسپاه را بدفع غنیم نامزد فرمایند یا فدوی را
معه همراهیان بانگریزان سپارند تا پرخاش ازمیان برخیزد
یا حراست قلعه بفدوی وموشیر لالی حواله شود سلطان فرمود که اگر
برای سلامت شما تمامی سلطنت ماتلف وتاراج شود راضی وخوشنود
هستیم پس شهریار نامدار میر صادق بی ایمان را بحضور والا
طلبداشته درباب تفویض قلعه داری بموشیر بوسی و موشیر لالی
مشورت خواست او حسب مرکوز خاطر خود این چنین بیان
نمود بررای عالم آرای نیکو ظاهراست که این قوم باکسی وفا نکرد
حضرت یقین تصور فرمایند که همینکه قلعه بحراست ایشان
واگذاشته شد به تسخیر انگریزان درآمد زیرا که هردو پاس
قومیت یکدل ویکزبان هستند چون آن بدبخت بچنین
کلمات آنحضرت را از راه صواب باز داشت آنحضرت
نظر برآسمان کرده آه سرد برکشیده فرمود که هرچه رضای
حق جل وعلی است بدان راضی هستیم حاصل کلام خبر شکستگی
دیوار قلعه نیز کسی بسمع شریف نرسانید تا آنکه بیست

و هفتم ذیقعده از خارج فتور و قصور بعضی عرام خواران دولت
سمع مبارک رسیده فردای آنروز بامداد ان سلطان والاشان
نام چند کس از نمک حرامان بخط خاص برکاغذی نوشته و پیچیده
بدست میر معین الدین داده فرمود که امشب براین نوشته
عمل باید نمود تا امور دولت منتظم گردد اما او غافل از شعبده
بازی فلک ناسازگار سر در بار کاغذ واکرده مطالعه می نمود در اثنای
مطالعه فراشی از فراشان سلطان که از نوشتخواند بهره داشت
و در انجا حاضر بود بران کاغذ گوشه چشم منحوس خود انداخته دید
که اوّل نام آن کاذب نمکحرام نوشته بود فی الفور این خبر
باو رسانید که امشب شمارا کور خواهند کرد او باستماع این معنی
در عراست خود کوشیده وقت دو پهر محافظان جانب دیوار
شکسته قلعه را بدهانه تقسیم ماهیانه طلبداشته نزد سبحداعلی جمع
کرده جویای وقت بود که خسرو سلیمان شوکت بیست و هشتم
ماه مذکور سوار شده دیوار شکسته قلعه را مشاهده کرده بیلداران
را بمرمّت آن امر فرمود و سائبان زرنگار برای تشریف
داشتن خود بر فصیل برافراشته مراجعت نموده در محل زنانه
بحمام رفت چون اهل تنجیم و میر غلام حسین منجّم هم از
روی حساب آنروز را منحوس دانسته عرض نمودند که تا دو پهر
دو ساعت روز برذات آن حضرت گران تراست

لهذا مصلحت آنست که حضرت تا شام در لشکر تشریف
فرما شوند وصدقه در راه خدا بدهند این معنی هم پسند رای والا نیامده امّا
به تهیّه سامان صدقه که رد بلای ارضی و سماوی از ان میتواند شد
فرمان داد و پس از انکه از حمّام برآمده بود یک زنجیر فیل با جل سیاه و چند
آثار دُر و گوهر و نقره و طلا در چهار گوشه جل بسته بمستحقان بخشید
و غریبان و مساکین و محتاج را جمع کرده روپیه و اشرفی معه پارچه ها تقسیم
نموده سفره خاص طلبیده همین یک لقمه خورده بود و دیگر لقمه تا بدهان
مبارک رسیده امّا مقسوم نبود زیرا که در همانده م ناگاه فغان و اویلا
بسمع شریف رسید که سیّد غفّار دولتخواه جان نثار گردید پس
دست از طعام برکشیده فرمود که ما هم عنقریب میرویم و انگاه بر اسپ
سوار شده از راه دریچه بطرف علم مورچال متوجه گردید امّا معاندان
قابو جو بمجرّد شهید شدن سیّد برحق از قلعه با شاره پرانیدن
رومال های سفید سپاه انگریز را که بکناره جوی جمع شده بستعد
حمله بودند آگاه کردند تا بوقت دو پهر و دو گهری روز سپاه انگریز
با دیگر رساله ها از راه حصار شکسته پیش از آنکه سپاه
منصور ببرج و باره آنطرف حصار مجتمع شده خبردار شوند صعود
کرده باندک سعی قلعه را تسخیر نمودند اهل حصار اگرچه در مقام
دفع آنها بتردد در آمدند و به تیغ و تیر راه ها گرفتند اما از هر جانب چنان
فتنه انگیخته شد که تدارک آن بسهولت میسر نگردید تا جمله سپر انداز شدند

مقارن اینحال آن بدبخت قابو جو همینکه سواري خاص
بطرف علم مورچال رونق افزاديد از عقب رسيده دريچه را
بند کرده راه معاودت بر سلطان دين پناه مسدود ساخته خود
به بهانه آوردن کمک اسپ سواره بيرون در تاخت وتا سيوم
دروازه گنجام رسيده بدربانان گفت که زود بعد رفتن من در را
بند سازيد دران حال شخصي پيش آمده زبان طعن برکشاد
وگفت اي ملعون بادشاه دين پناه را بمخالفان سپرده جان خود
بسلامت ميبري سزاي کردارت بکنار تومي نهم پس بيک
ضرب شمشير اورا از اسپ بر زمين انداخت وبعد چهار روز
بر در قلعه نعش اورا بدون کفن دفن کردند وتا حال مردمان شهر
بوقت آمد ورفت عمدا برقبرش بول ميکنند وتف مي اندازند
وکفشهاي کهنه برقبرش انبار ميسازند ميرمعين الدين زخمي شده
در خندق افتاده انتقال نمود وشيرخان ميرآصف چنان گم گرديد
که نشانش پيدا نشد چون سلطان دين پناه نيکوشاهده
کرد که فرصت جرأت از دست رفت وملازمين خود صريح
دغاکردند بردرآن دريچه رسيده هرچند درباب افتتاح آن بدربانان
امر فرمود اما کسي متوجه حال سلطان مظلوم نگشت وطرفه اينکه
ميرنديم قلعه دار خود باچند سپاه درپس آن دريچه استاده بود
اما مطلق پاس نمک نکرد قصه کوتاه چون حمله آوران شيلمک

زنان متصل رسیدند آنحضرت با پردلي تمام بر آن جماعه
حمله کرد و باوجود تنگي مقام چندکس را بضرب شمشیر کشته
و زخمهای کاري برروی خود برداشته جام شهادت نوش فرمود
خرابي حال اسلامیان و تاراجي مال و ناموس ایشان ناگفته به
امافرانسیسان بردرحرم سرای خاص جمع گردیده برحمله آوران
شیلک پرانیده دست از جنگ برکشیدند پس مجموعه
خزاین و اموال و اسباب شوکت ودولت خداداد
که خارج از حیطه حد وشمار بوده بدست انگریزان افتاد تا سپاه
انگریز که از افلاس جان بلب بودند یکبارگي تونگر شدند
و شاهزادگان معه محل زنانه و کریم شاه اسیر و دستگیر
گشتند امافتح حیدر میر لشکر باتمامي سپاه وفیل خانه و پایگاه واسباب
سلطنت وجاه درسوادگري گنه منزل گزیده بود باستماع اینواقعهٔ
جانکاه ازآنجا کوچیده بطرف چندرای پتن شتافت پس
سرداران انگریز بعد تجسس بسیار نعش مبارک سلطان شهید را
در پالکي انداخته شب در توشکخانه داشته بامدادان تمامي شاهزادگان
وخدمتگزاران وندمارا دیدار آخري نموده اجازت دفن دادند
تادرلعل باغ اندرون مقبره منوره نواب مرحوم مدفون گردیده از
کشمکش حرام خواران وارست آه آنهمه شان وتوزک وخیل
وحشم بیک گردش چرخ شعبده باز کسي ندانست که چه شد

نظم

کدام دوحه اقبال سر بچرخ رسید که مرصراجلش عاقبت ز بیخ نکند
کرا نهاد فلک تاج سروری برسر که بند حادثه بردست و پای او نفکند

این چندبیت که مصراع اخیرش مخبر از تاریخ این واقعه است بطریق مرثیه منظوم گشت

مثنوی

طیپو سلطان شهید شد ناگاه خون خود ریخت في سبیل الله
بد ز ذیقعده بیست و هشتم آن که شده روز شنبه حشر عیان
بفت ساعت ز صبح بگذشته خون ز دیوار و در روان گشته
زیست پنجاه سال با اقبال بادشاهي نموده هفده سال
داشت در دل همیشه عزم جهاد گشته آخر شهید حسب مراد
آه تاراجي مکین و مکان خون بگریند ای زمین و زمان
شده خورشید و مه بدرد شریک آسمان سرنگون زمین تاریک
چون غم او بجز و گل دیدم سال ماتم ز درد پرسیدم
گفت ها تف ز نیم آه به تفت نور اسلام و دین ز دنیا رفت

تاریخ دیگر این مصراع است ع حامي دین شه زمانه برفت

و تاریخ دیگر که میر غلام حسین منجّم گفته این است ؛

شاه ما چون بملک بر ترشد حاضر مجلس پیمبر شد
روح قدسي بعرش گفت که آه نسل حیدر شهید اکبر شد
ماده تاریخ آه نسل حیدر شهید اکبر شد بعد یک هفته قمرالدین
خان که آنچنان روز از خدا میخواست بخوشي تمام بخدمت
جنریل حاضر شده سوال وجواب جاگیر خود که عبارت از گرمکنده
است نموده سند بحالي حاصل ساخته کوس شادماني زنان
بدان صوب شتافت وسلطان فتح حیدر هم بسخنان
چرب ونرم که اورا بر تخت خواهند نشانید از زبان سپه سالار انگریز
ودیگر سرداران شنیده عزم پیکار از دل محو ساخت اگرچه
شجاعت کیشان کارگزار مثل ملک جهانخان که بعد شهادت
سلطان فردوس نشان از قید رهائي یافته بخدمت فتح حیدر
سلطان حاضر گشته بود وسید ناصر علي میر میران وغیره از آشتي انگریز
منع کردند وترغیب برجنگ نموده عرض کردند که سلطان فقط جان خود را
فدای رضای حق ساخته است ولیکن تمامي ملک وقلاع مستحکم وبقاع
قلب در ضبط گماشتگان سرکار اند ولشکر با سامان عرب وپیکار موجود اگر
عزم ملک گیري ودم بهادري باقي است همین وقت است بجنگید
مافدائي وار میکوشیم اما آن حیدر منش با آنهمه پردلي وشجاعت
ذاتي باغوای پورنیا زنادار که درشکست آن دولت کمر جهد
بربسته بود ودیگر بدخواهان حضوري فریب خورده دل برضای

ایشان نهاد و التماس هوا خواهان یک قلم نامنظور ساخت و
دست از دولت و سلطنت برداشته بملاقات جنریل
هارس بهادر رفت بعد ازان کارگزاران انگریز طفلی پنجساله
را از نسل راجگان میسور برای نام برسند میسور نشانده
مالک سی لک هون بدیوانی پورنیا زنارد اربروجال داشتند
و تمامی فرزندان و خیل خانه سلطان خلد آشیان را معه کریم شاه برادر
سلطان مغفور و لواحق و توابع ایشان بسمت رای دیلور
روانه کردند و مدد خرج شایسته از برای یکیک شاهزاده مقرر
نمودند اسامی شاهزادگان والا تبار این است فتح حیدر سلطان
عبدالخالق سلطان محی الدین سلطان معزالدین سلطان محمد یاسین
سلطان محمد سبحان سلطان شکرالله سلطان سرورالدین سلطان جامع الدین
سلطان منیرالدین سلطان محمد سلطان احمد سلطان ازان پس
جنریل موصوف بجمیع وجوه مطمئن خاطر شده تا چیتل درگ
رفته تمامی قلاع کوهی و بقاع بضبط خود آورده با کرنیل رید و جنریل
فلائد وغیره روانهٔ ولایت گردید و خطهٔ گتی و رتن گیری و مرگسی
و هرپن هلی و انی گندی و پنوکنده و مرگ سراد غیره که در حصه
نواب نظام علی خان از ممالک سلطان شهید داده بودند در سنه
یکهزار و دو صد و پانزده ابحری بازبدولت انگریزی منتقل گشت؛
ولیکن مالک جهانخان بهادر که از حضور سلطان فتح حیدر ناامید گردیده

بایک اسپ راهي شده بود در اندک مدت بحسن سعي وقوت بازوي خود ترقي کرده سي هزار سوار و پیاده جمع نموده مابین رود کشنا و تنب بهدرا هنگامه آرا گردید و ببر جنگ و غیره نیز با او متفق شده بودند در کولاپور بیک حمله شیرانه سر کهوکاله مرهته و پرسرام ناظم مرچ از تن جدا ساخت و در آخر با فوج انگریزي تا چند گاه بجنگ و جدال بسر برد ، اگرچه درین مدت فتوحات بسیار کرده و غنایم بیشمار بدست آورده ولیکن چون هیچ قلعه نداشت که پناهش باشد و از عهده جنگ انگریزان بدر آید بعد دو سال بسبب قصور افاغنه کرپه و کرنول در سواد کوتال بهنوا زدست سپاه انگریز بهادر شهید گردید و جز نامي بیادگار زمانه نگذاشت و میر قمرالدین خان که از یافتن جاگیر پدر کلاه نخوت کج نهاده بود بمکافات اعمال گرفتار مرض جذام شده بحسرت و ناکامي جان داد و چند سردار سلطاني مثل بدرالزمان خان و غلام علي خان و علي رضا خان و چند میر میران و سپهداران و غلام علي خان بخشي و غیره بپاداش تخریب مملکت سلطان دین پرور مواجب شایسته از سرکار کمپني انگریز بهادر می یابند هزار آفرین و تحسین بر امت شان باد در سنه یکهزار و دو صد و پانزده هجري فتح علي نامي ابن نواب کریم شاه بهادر عروج کرده بطرف ملک مرهته رفت *

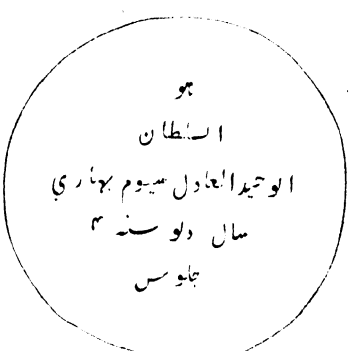
ذکر اخلاق و اطوار و دستور العمل فرمانروائی سلطانِ دین خوش خرام چهار چمنِ جنت برین ؛

اخلاق و اطوار پسندیدهٔ آن زینت بخش سریر سلطنت اگرچه از بس اشتهار محتاج شرح و بیان نیست اما بر سبیل اجمال نگاشته می شود که سلطان مغفور از هر علم بهره وافی برداشته انشاپرداز درست سلیقه دانای عصر و فرزانه دهر بود و در معامله فهمی و تمشیت مهام برهنمونی غیری محتاج نه سیر ستوده و اطوار پسندیده داشت جوهر شناس و قدردان اهل علم و هنر بود و در تربیت و پرورش اهل اسلام جهد بلیغ میفرمود از صبح تا دو پهر شب در دربار می نشست و بعد نماز صبح بقرآت قران شریف همیشه عادت داشت و همه اوقات باوضو و تسبیح در دست میماند و از سلخ ماه محرّم الحرام تا سیزدهم بر مسند نمی نشست و طعام و آب بعد افطار یک وقت نوش میفرمود و هرگز بامور ملکی و خانگی متوجه نمیشد و بشب تلاوت میکرد و طعام لطیف و لباس نفیس بفقرا و مساکین می بخشید تمامی امرا و شاهزادگان هر دو وقت بر سفرهٔ خاص حاضر می شدند و در انزمان حکایات از کتب متداوله تواریخ سلاطین عرب و عجم و ذکر

ادیان و حدیث شریف و شعر زبانی ارشاد می فرمود و از بعضی
ندمانقلبهای شایسته ولایق استماع می فرمود اما هزل و مزاح را که
کسر دین اسلام دران باشد در بزم آن شاه دین پناه
مدخلی نبود بزبان فارسی سخن میفرمود و در هیچ امر صرف
نبود از لباس رنگین احتراز می فرمود و بوقت سواری اسپ
گاهی قبای ببری زردوزی می پوشید و در آخر عهد خود دستار سبز بطور
اهل عرب می بست و طرّه مرصع بر سر میگذاشت در نماز و روزه
و دیگر مهمّات دینی جهدی بلیغ داشت و همه اهل اسلام را درین
امر اعلام میفرمود و ریش مبارک که زنخی بود کسر شان انکاشته
میتراشید و در حیاسر آمد وقت بود چنانچه از ایام بلوغ
تا وفات سوای شتالنگ و بند دست او بمشاهده کسی نیامد
و در حمّام هم بدن پوشیده غسل میکرد در حدود مالاگهات که
اکثر زنان هنود سر و سینه کشاده چون حیوان میگردیدند حکم فرمود
که احدی از زنان بی قباچه و برهنه سر بیرون نیاید پس آنرسم
بیحیائی از آنجا برخاست و در امر حق شناسی یگانه بود و در
شجاعت و دلیری همسر نداشت و در اسپ تازی و نیزه بازی
عدیلش نبود با اسپ و شمشیر کمال رغبت داشت و در
هر باب اختراع نادر بعمل می آورد چنانچه توپهای نادر شیر دهان
و تفنگ دوضربه و سه ضربه و مفراض و چاقو و ساعت نما و قبله نما

وقطب نماو خنجرها و سپر بافته که تیر و تفنگ برآن کارگر نشود
بفرمان او ساخته می شد و شال ومخمل و بنات و کمخاب بافته
کلهار و پیه درین کارخانجات صرف می نمود اما پاس داري دین
و شرع متین محمد صلوات الله علیه و آله بر جمیع امور مقدم داشتی
وگاهی خلاف شرع کاری نکردی و از مروّجات غیر مشروع
خود هم محترز بود و تمامي ملازمان خود را از آن منع می فرمود و بر طریق
سنت جماعت بود و حکم نامه ها در هر باب و هر کارخانه علحده علحده
بچند قلم ترقیم ساخته بود اما هرکس را که از خدمت معزول میکرد باز
او را بهمان خدمت منصوب میفرمود ازینجهت در سلطنتش خللی
رو داد و بر پیشاني فرامین و پروانجات بدست خاص. بسم الله تمام
بطور طغرا نوشته زیر آن دستخط خاص این بود نبی مالک ؛

روایات نشان حیدري تصنیف میر حسین علي کرماني با تمام رسید



از تاریخ حمید خانی

ذکر عزیمت جناب مستطاب نواب معلی القاب لارد کارنوالس بهادر بجانب سریرنگپتن از راه خانخان هلی و صعوبت آنراه ؛

فوج ظفر موج از راه خانخان هلّی بحرکت آمده از بام تا شام طی مسافت نموده بهر مقام که اندک آب بنظر می آمد مقام میکردند روز نهم در سواد هرور بفاصله کروه از قلعه سریرنگپتن اقامت نموده در تجویز موضع یورش برمورچال مخالف تا دو روز متردد ماندند جاسوسان خبر آوردند که مقابل موکب انگریزی لشکر سلطانی عرابه چیده وقت فرصت بنظر میدارد و راهیکه ازان بسرعت میتوان رسید آنقدر پر از گل ولاو سنگریزه است که اگر سواری بران بگذرد اسپ و سوار هردو افتاده رخت و سلاح خود را ضایع سازد و پیاده را چه یارا که عبور نماید و با این همه صعوبت اگر فوج سرکار بحرکت آمده پراگنده شوند بیم است که از طرف مخالف جماعه سپاه ازین حرکت آگاه گشته از چار سو چپقلش نمایند در آنوقت لشکریان را نه قدرت ستیز نه یارای گریز خواهد ماند و راه دیگر اگرچه نسبت بدین راه آسان گذار تر است

اما از دامن کوه کریگنّه تا عقب لشکر مخالف راه پرفراز
ونشیب است اگر بصد شبخون لشکر از آن راه بحرکت
آید بمقصد میتوان رسید از اطلاع این خبر نواب ممدوح
مسلک ثانی اختیار کرده بروز یکشنبه تاریخ پانزدهم ماه مئی
رقعه ها متضمّن ارادهٔ شبخون بنام سرداران فوج انگریز نوشته
فرستاد وبوقت ده ساعت شب خود باصاحبان دیگر
براسپ سوار شده متوجّه شبخون شدند وباوجود برق وباران
که دران شب بوقوع آمد نواب معلی القاب دران تاریکی
شب وباریکی راه باجنود وتوپخانه وغیره بوقت دمیدن سفیده
صبح برفوج مخالف رسیدند بعضی کسان که بتقضای حاجت
آمده بودند فوج انگریز را دیده خبر کردند مورچال نشینان فی الحال
زوی عرابهٔ اتواپ بجانب گذرگاه لشکر ظفر پیکر گردانیده
توپ ها سر کردند نواب معلی القاب ازین معنی متوهم شده
به آهستگی تمام بسمت مورچال حمله کرده بوقت برآمدن
چهار گهری روز حکم بگوله اندازی فرمود تا دو پهر دو گهری جنگ
توپ وتفنگ چنان گرم ماند که هزارها مردم از جانبین کشته
وزخمی گشتند اما صفوف فریقین چون سد روئین قایم مانده
باستعمال آلات حرب چنان سرگرم بودند که از خود خبر
نداشتند بمعاینهٔ این حال اسد علی خان بهادر سپهدار

نواب آصفجاه بهادر بوقت باقي ماندن شش گهري روز
باسواران خود برمورچال مخالف ریخت ازآنجاکه پیاده را
بمقابلهٔ سوار یارای کارزار نمی باشد یکبار در جمعیت مخالف
تفرقه راه یافت درین فرصت سپاهیان انگریز بتعاقب
منهزمان پرداختند نوزده توپ کلان و چند نشان بدست
بهادران لشکر ظفر پیکر افتاد هرچند پلتن های گوره و سپاهي
بتعاقب گریختگان تابدیول کریگت که برکنارهٔ رود کاویري
واقع است پرداختند ولیکن چون طغیاني آب مانع عبور بود
بناچار باز گردیدند تا سه روز آب دریا ازطغیان باز نماند وجای
خاطرخواه هم برای تیاري مورچال میسّر نگشت و قحط غله درلشکر
ظفر پیکر بدرجه کمال رسید و هرگونه اشیای خوردني حکم عنقا
گرفته وکاه دانه و آب نایاب گشته انبوه جانوران هلاک
گشتند و چون از جهت موسم بارش یارای جنگ
نبود جناب لارد صاحب تسخیر قلعهٔ سرینگپتن تا انقضاي
آنموسم موقوف داشته بتاریخ نوزدهم ماه می سنه ۱۷۹۱ عیسوي
درموضع کنم بارَي نزول فرمودند دران مقام بسبب ناتواني
گاوان توپ کشي یازده ضرب توپ کلان را شکسته
دگوله هارا بدریا انداخته وگردون های باروت را باآتش سوخته
درصدد روانگي پیشتر بودند که دالیهای میوه مرسله سیّد علي رضا

معه خط بنام خدایگانی ستر چیري صاحب بهادر بصحابت چوبدار
سرکار سلطاني رسید خدایگاني موصوف خط مزبور را ناخوانده بحضور
لارڈ صاحب رفته عرض کردند که سلطان میوجات برای حضور
فرستاده اند هر چه حکم شود بعمل آید نواب معلی القاب از اطلاع
این معني فرمودند که دریافت نمایند درخط چه نوشته است چون
خدایگاني برلفافهٔ خط نگاه کردند خط بنام ایشان بود خواندند بدین مضمون
که خداوند نعمت ما طیپو سلطان بهادر قدری میوه برای ارسال
حضور حوالهٔ مخلص فرموده بودند چونکه آن مشفق فیمابین هردو سرکار
واسطهٔ اتحاد اند به ارسال آن محرّک سلسلهٔ محبت و وداد
گردید متر صّد اجابت است نواب ممدوح بدریافت
مضمون خط فرمود که شما جواب خط متضمن استعذار این معني
نبوعیکه رنجش خاطر ما از آن معلوم نشود نوشته ستر دنمایید پس
جناب خدایگاني جواب خط بدین مضمون نویسانیدند که خط
آنمهربان معه میوه های مرسلهٔ سلطان جهت لارڈ صاحب
رسیده مخلص بر طبق ایمای سامي آنرا بحضور گذرانیده مراتب
مندرجهٔ محبت نامه معروض داشت ازحضور ارشاد شد که چرا
سلطان درین ماده باینجانب ننوشتند قبول هدیهٔ دوستان
بذریعهٔ سفارش دیگران چه ضرور است زیاده والسلام حمّالان میوه
را معه میوه رخصت نمودند و روز دوم ازانجا کوچ کردند در اثنای راه فوج

مرهته نمود ارشد و دو سوار در لشکر ظفر پیکر آمده بحضور لارد صاحب حاضر شده از طرف سرداران خود عرض نمودند که امروز از تعب راه لطف ملاقات چنانکه باید متعذر می نماید فردا بخوبی ملاقات خواهد شد نواب معلی القاب اجابت این معنی نموده به نصب خیام اذن دادند و اکثر مردمان جهت آوردن غله در لشکر مرهته رفته برنج في روپیه دو سیر و آرد گندم دو و نیم سیر و روغن زرد یک و نیم سیر خرید کرده آوردند و رنگ بشاشت بر چهره اهل لشکر بتازگي پدید آمد صباح آنروز متصل موتي تالاب با سرداران مرهته ملاقات شد و نهم ماه چون هر دو لشکر بالاتفاق کوچ کرده بناک منگل و از آنجا به اوترلي درگ نزول فرمودند و در انمقام این کنکاش باهم بعمل آمد که تا امتداد ایام برشکال انتزاع قلعجات کوه باشکوه که بقبضهٔ مخالف بوده ستظهر و ماوای جماعهٔ مقاهیر شده سنگ راه آرندگان رسد و غله لشکر فیروزي اثر است موقوف باید نمود و در اوایل فصل بهار قصد سریرنگپتن باید کرد چنانچه برای صواب نمای جمیع سرداران عظیم الشان این کنکاش مقبول افتاد دوم ماه جولائي از آنجا کوچ کرده بموضع کري ماتهلي مقام کردند بوقت دوپهر خبر تسخیر قلعه کنچي کوته به سعي مجاهدان لشکر نواب آصفجاه بهادر رسید لشکر ظفر اثر بموضع چهتر وارد بود که قلعه دار

قلعه مذکور را بی جنگ گذاشته گریخت باستماع این خبر جناب
نواب معلی القاب کپتان اسکات واحد العین را بقلعه داری
آنجا مامور ساخته بموضع بنور نزول فرمودند بوقت دوپهر از لشکر
هری پنت تاتیا خبر فتح قلعه دهارواررسید از آنجا کوچ نموده
متصل قلعهٔ هلهل درگ نزول فرموده محاصره برآن قلعه انداختند روز
دویم قلعه دار آنجا قول گرفته قلعه مذکور را تسلیم نمود وضیافت
نواب معلی القاب بذیرهٔ تاتیا صاحب بهادر بعمل آمد بتاریخ
سی ام ماه آگست بموضع اکرار نزول فرمودند وبرای عشرهٔ
محرم تا نهم ماه سپتنبر در آنجا مقام ماند چون فرقه سپاه هندوستان
یاوه گو و بی ادب اند علی الخصوص اوساط الناس که در عشرهٔ
محرم تبدیل هیئت و تغیر لباس نموده بطور فقیر آزاد صدا و ندای
فقیرانه در مجلس تعزیه میکنند و بعضی موی سر پریشان کرده
و خاکستر مالیده فحش گوئی را شعار خود ساخته در کوچه و بازار
می گردند و قبل از ایام عشرهٔ محرم جمیع فرقه سپاه مغلیه و مرهته را
یقین خاطر بود که قوم نصارا مخالف دین انداز ین معنی نام خورد
و بزرگ صاحبان انگریز را کسی بتعظیم بر زبان نمی آورد بلکه مسلمانان
ملک بنگاله که بسبب پاس نوکری صاحبان عالیشان را
خداوند نعمت و صاحب میگفتند مردمان آنملک بر سستی
دین و ایمان آنها خورده میگرفتند و غیر از لفظ کافر یا فرنگی اطلاق اسم

صاحب براین صاحبان کفر میدانستند بنابران درمیان خود عهد
کرده بودند که در عشره محرم بلشکرفرنگي نباید رفت واگر کسی از
ملازمان ومتعلقان نصارا که ظاهرا اهل اسلام وبباطن کافراند
در لشکر اینطرف برای زیارت تعزیه خانه ها درآید اورا سیلي
زده از مجلس تعزیه بیرون باید کرد شاید این خبر بسمع صاحبان
انگریز رسیده یا نه این را تحقیق گفتن نمی توانم مگر در نهم ماه محرم
در رجمنت ترک سواران چند جاي مجلس تعزیه ترتیب
یافته بود آنها برای گشت علم با حشر انبوه سینه زني کرده
و دهل ها نواخته برآمدند نواب معلی القاب آنها را
روبروی خود طلبیده بپای ادب ایستاده سلام بر تعزیه ها کرده
نذر گذرانیدند این خبر در لشکر مغلیه و مرهته مشتهر گردید یکیک
دو دو گروه تعزیه دار علم ها بدست گرفته و دهلها نواخته لعن و طعن
کنان بنزدیک دیره نواب معلّی القاب آمدند نواب ممدوح
آنها را نیز بتعظیم تمام معرفت چیر یصاحب بحضور طلبیده
بصدق ارادت وصفاي دل بمعاینه شده ها از جا برخاسته ادای
تعظیم بخضوع تمام نموده فراخور رتبهٔ هرکدام در تهالي نقره روپیه ها
نهاده بدست خود نذر گذرانیدند وبعد قبول نذر دو سه قدم پس پا
شده آداب بجاآوردند چون این خبر در لشکر مرهته و مغلیه اشتهار
یافت هر روز کم از پنجاه گروه تعزیه دار بدیره خاص نواب

معلی القاب نمی آمدند و جناب چیریصاحب استقبال آنها
کرده بحضور می آوردند و نواب معلی القاب نیز بعادت
معهوده از خیمه برآمده سلام میکردند و نذر می گذرانیدند از ابتدای
هفتم محرم که این ساوک از طرف نواب ممدوح با تعزیه داران
لشکر مرهته و مغلیه بعمل آمد البته قریب چهار صد روپیه درمیان
سه روز بهمه جهت خرچ شده باشد اما ذخیرهٔ نیک نامی آنقدر
اندوختند که از زبان همان مردمان که این صاحبان را کافر می گفتند
بیانگ بلند بر می آمد که این قوم نصارا از اهل اسلام بسیار
افضل تراند من بعد کسی اطلاق کفر بنام صاحبان موصوف نکرد
تا آنکه عشرهٔ محرم در گذشت و از آنجا کوچ کرده متصل قلعه
نندي درگ عرف گردون شکوه دیره نمودند در شب سطور
بهادران لشکر ظفر اثر که از سابق بمحاصرهٔ قلعهٔ مذکور اشتغال
داشتند بالای کوه که تخمیناً سه کروه ارتفاع دارد برآمده مفتوح
نمودند مال بسیار و جواهر بی شمار از بتخانه نندي من قبیل زیور
مرصّع و سنگاسن الماس و چتر پر از جواهر گران بها منجمله مال
کرور روپیه بتصرف سپاه انگریز درآمد و سوای آن از وقت
یورش تا دم صبح آنقدر مال بغارت رفت که شمار آن
در احاطهٔ تحریر گنجایش پذیر نیست هرگاه روز روشن شد
مناهي گردید که احدی متعرّض حال و مال رعایا نشود و سید عثمان

قلعه دار و محمد برهان سرخیل و دیگر چند نفر پیاده و سوار را که گرفتار شده بودند بلشکر فیروزی اثر رسانیدند نواب معلی القاب فی اسامی یک روپیه و بجهت مصارف اهل خدمات بهر واحد سه روپیه یومیه مقرر فرموده در بنگلور فرستادند و خود بدولت از آنجا کوچ کرده بموضع پودی گنده وازان پس بگنجور وناک منگل آمدند بیست و چهارم ماه سپتنبر بموضع سارکی متصل بنگلور وارد بودند که خبر تسخیر قلعه بسوراج درگ باهتمام امیر البحر کار نوالس بهادر برادر کوچک جناب نواب گورنر جنریل بهادر رسید جناب نواب ممدوح باستماع این خبر مسرور گردیدند اما از سوانح عجیب و غریب قلعه مذکور که بسمع مسوّد اوراق در آمد تحریر آن ناگزیر گشت پوشیده نماند که قلعه مذکور من مضافات ملک کلیکوت بساحل دریای شور بآن عظمت و صلابت واقع شده که دیده هیچ جهان دیده ندیده باشد بنای قلعه برفراز کوه شامخ است و دریای شور از سه طرفش محیط گوئی بقدرت الهی از وسط دریا سر برآورده بافرق فرقدان همسر گشته طولش غرباً و شرقاً یکصد و چهل و چهار فرسخ و عرضش جنوباً و شمالاً تخمیناً سی و پنج فرسخ خواهد بود هر چند کوه مذکور از سنگ لاخ است اما اقسام زراعت و انواع فواکه بالای آن کوه پرشکوه پیدا می شود طرفه اینکه چشمه های آب خوشگوار بیرون قلعه

بسیار است لیکن درون قلعه آب شیرین بمثابه آبحیات
ازمیان دو پاره سنگ منفجر گشته از بالای دوقد آدم فرو
میریزد راجگان سلف که قبل از ظهور اسلام حکومت آنجا
داشتند تمثال گوساله برمنفذ آب مذکور تعبیه کرده اند تا آب
از دهن آن تمثال فروریزد و پائین آن حوضی از سنگ رخام
ترتیب داده و ازروی تیمّن نام آنرا گاو مکهه نهاده اند القصه نواب
معلی القاب پانزدهم دسنبر بمقابله قلعه ساونتي درگ نزول فرموده
طرح جنگ انداخت و بیست و دوم بهادران انگریز آن
سد سکندري را مفتوح ساختند قلعه دار ان آنجا کشته شدند
و بقیّة السیف اسیر آمدند درین اثنا خبر رسید که قلعه دار
رام گره. بمجرد رسیدن افواج قاهره امان طلبیده قلعه را با اموال
و اسباب تسلیم نمود و بیست و چهارم ماه سپطنبر خبر آمد که
ادیري درگ را کرنیل اشطون صاحب گرفتند ؛

ذکر تسخیر قلعه ماکري درگ ؛

چون خصوصیات این مقام از آغاز تا انجام بمشاهدهٔ مسوّدا دراق
درآمده ارقام آن لازم گشت تفصیل این اجمال آنکه هرگاه
فوج ظفر موج از فاصلهٔ نیم کروه جنگل بریده راهی به پهنائي یک
ونیم کز تا نزدیک قلعه پیدا ساختند و با وجود پرنا همواري و نشیب

و فراز که دران راه واقع گشته مدبّران اهل فرنگ باصول فن جرّ ثقیل که در رفع و نقل اثقال بکار می برند و استعمال آلات و ترکیب آن دران مقام دیدنی داشت باکمال آسانی توپها را ازان راه دشوار گذار بمنزل مقصود بردند و بمحاصرهٔ قلعه پرداختند ؛

ذکر بعض خصوصیات قلعه ماکری

این قلعه بدان رفعت و متانت برقلّه جبل واقع شده است که طایر خیال را قرنها باید تا بذروه فلک سایش بال پرواز تواند گشاد و غاریکه بپای دیوار آن حصار گردون اقتدار واقع است آن ژرفی و عمق دارد که فهم دانشمندان روزگار بپایمردی عقل تجربه کار بغور بسیار از تگ آن نشان تواند داد انبوهی جنگل و کثرت اشجار خار دار در حوالی آن بمرتبه که بادر امجال عبور ازان دشوار است هفت خوان رستم و اسفندیار نسبت به پیچ و تاب راه پر فراز و نشیبش آسان تر از صحن چمن و خیابان گلشن و دژ روئین ماژندران در برابر حصانت و متانت آن حصار کمتر از خانهٔ خاک بازی طفلان از غایت رفعت دشان آن مکان عجب نیست که بگاه نگاه کلاه ماه از سر گردون افتد القصّه چنان اعجوبه افزا مقام نه چشم فلک دیده و نه گوش روزگار شنیده دو کوه رفیع و منیع

محاذي هم بفاصله پنجاه گز از بسيط زمين برشده و بار تفاع پانصد گز
به بلندي گرائيده سر بهر دو کوه بهم پيوسته گويا از يک گريبان
سر برآورده اند بين الجبلين غاري عميق واقع شده چنانچه اهل
حصار آبي را که در موسم برشکال از بالاي کوه در آنغار ميريزد
بقدر احتياج که در غير موسم باران غار مذکور از آن لبريز تواند بود
بالاي کوه بسنگهاي گران منفذ بسته ميدارند تا وقت ضرورت
هنگام حرب و پيکار بيشتر بکار مي آيد طرفه اينکه درين يورش
ازينگونه تدبير هاتيچ بعمل نيامده بعرصهٔ دوازده روز قلعه مذکور مفتوح شد
ونواب معلي القاب شکر الهي بتقديم رسانيده مژدهٔ افتتاح
قلعه مذکور بمير ابوالقاسم خان وهري پندت فرستادند درين اثنا
خبر فتح قلعه اوتري ورگ بعي کرنيل اسطوارط بهادر رسيده
برشادماني خاطر عاطر افزود پنجم ماه فبروري سنه ۱۷۹۲ خبر تشريف آوري
نواب سکندر جاه خلف نواب آصفجاه بهادر بکمک سپاه
کمپني معه شير الممالک وغيره بجناب نواب معلي القاب
رسيد و بتقريب استقبال بامصاحبان خود و جمعيت ترک
سواران رجمنت کرنيل فليت بهادر معه جنرل منيدس
بهادر تا ديول سو ميسر که بمسافت يک و نيم کروه از دايرهٔ
لشکر ظفر پيکر واقع است تشريف برده منتظر بودند که
سواري نواب سکندر جاه رسيد چنانچه هري پندت تا تيا

و نواب مشیر الملک بهادر که بر فیل سوار بودند نزدیک
شامیانه فرود آمده با جناب نواب معلی القاب لارڈ کارنوالس بهادر
معانقه کرده خیریت مزاج یکدیگر استفسار نمودند همدرین عرصه
فیل نواب سکندر جاه بهادر نیز متصل شامیانه آمد نواب موصوف
پیش رفته بتعظیم از فیل فرود آورده خود بدولت و جنرل
مینڈس بهادر با نوابصاحب معانقه کرده درون شامیانه آورده
ساعتی کلمه و کلام دوستانه نموده رخصت کردند و هری پندت
تاتیا و نواب مشیر الملک بهادر با جناب لارڈ صاحب
گفتگوها کرده روانه گردیدند و لارڈ صاحب بهادر شادان و فرحان
بدیرهٔ خود مراجعت فرموده داخل خیمه شدند و بیست و ششم
ماه جنوری از موضع اکل کوتهه و پترهلی کوچ کرده بموضع هلهل
درگ مقام کردند چنانچه تا آخر ماه جنوری در آنجا مقامات بود بروز
سه شنبه سی و یکم ماه نواب سکندر جاه و نواب مشیر الملک
و هری پندت تاتیا و غیره بدیرهٔ لارڈ صاحب تشریف آورده
بمجلس مشوره نشستند و بوقت شام رخصت شدند و دوم
ماه فبروری در موضع کیرکوڈ هوللی تهانه از طرف سرکار نشانیده
متوجه سریرنگپتن گردیدند چنانچه روز یکشنبه پنجم فبروری بطرف
مشرق کوه هرور که از آنجا تا قلعهٔ سریرنگپتن دو کروه بود و تمام برج
و دیوار آن حصار از دور جلوه میداد یکروز در آنجا متوقف گشته

ارادهٔ شب خون بر لشکر مخالف نمودند چنانچه ششم ماه فبروري
بوقت دو پهر پنجگهري جناب لارڈ صاحب بیرون خیمه بالای
کرسي جلوه فرمودند اول جنریل منیدس بهادر و کرنیل هارس
بهادر بالای اسپ همعنان به پیشگاه نواب معلی جاه رسیده
سرگوشي نموده جانب لشکر خود پاشنه کوب شتافتند
من بعد کرنیل کاکریل صاحب و کپتان دمل صاحب سرگوشي
کرده رفتند بعد ازان یکیک دو دو سردار تا شام سرگوشي
کرده میرفتند همان زمان جناب نواب ممدوح بچیر یصاحب
حکم فرمودند که دو قطعه شقه یکی بنام هري پندت تا تیا و دوم بنام
نواب اعظم الامرا متضمن ارادهٔ شبخون و عدم حرکت افواج
مخالفه و مرهته از مقام خود و تا وقتیکه احوال شبخون مفصل معلوم نشود
و روز روشن نگردد بطوریکه در جای خود قایم اند در لوازم پاسداري
و حفاظت بهیر و بنگاه خود زیاده تر مصروف باشند اینجانب
بعد شبخون بخدمت ایشان معروض خواهد داشت مطابق
آن بعمل خواهند آورد جناب موصوف مسوّد اوراق را
طلبیده بارقام شقجات مذکور امر فرموده بندهٔ درگاه هردو رقعه نوشته
بدیره لارڈ صاحب رفته بملاحظهٔ جناب خدایگاني گذرانید جناب
ممدوح مزین بدستخط ساخته بالای میز بنظر نواب معلی القاب
گذاشتند نواب موصوف آن هردو رقعه را بفدوي حواله فرموده

با خدایگانی چیزی ارشاد فرمودند جناب خدایگانی موصوف به بنده
گفتند که جناب لارد صاحب بشما حکم میدهند که این هردو رقعه را
نزد خود نگاهدارد هرگاه آواز توپ اینطرف بشنود رقعه ها را
بدست هرکاره ها روانه لشکر مرهته ومغلیه ساخته بسمت لشکر
ظفر پیکر رهگرا شود بنده حسب الحکم حضور آن دو رقعه را احرز جان
خود ساخت وجناب نواب ممدوح بجمیع رفقا و مصاحبان
که هریکی پلنگ عرصه هیجا و نهنگ دریای وغا و بآئین رزم
وقوانین بزم مهارت کلی دارند سوارشده روان شدند چون
ازدایره لشکر بیرون رفتند بایمای نواب معلی القاب موصوف
لشکر سه گروه شده ایستادند نواب معلی القاب جنریل
منیدس بهادر راجهت مقابلت بمورچال مخالف جانب
عیدگاه مامور ساخت و گروه ثانی را شریک خود داشته بسمت
لعل باغ که مورچال خاص طیپو سلطان موصوف بود نامزد فرموده
گروه ثالث را بسرکردگی کرنیل مکسول بهادر بسوی مورچال
کریگنته تعیین نمود چنانچه آن هر سه سردار هریکی براه مقصد خود
پویان گردیدند تا آنکه متصل چور پهره سواران شب گرد طلایه لشکر
سلطان موصوف که بان در دست بسان شعله جواله
بگرد لشکر خود می گردیدند رسیده متوجه پیشتر شدند سواران
مذکور اول از طرف عیدگاه بان ها سر کردند ومقارن آن از طرف

لعل باغ هم دسته‌های بان برق جولان رو بآسمان بیحد و حساب
چون تیر شهاب التهاب یافت و در لمحة البصر از جانب
کریگنة نیز موشک دوانی و آتش افشانی پلیته بان سر بآسمان
کشید بی شایبه اغراق از مورچال عیدگاه تا دامن کریگنة که از
یک و نیم کروه زیاده خواهد بود بمرتبه بان اندازیها نمودند که بعینه جلوه
آتش بازی شب برات بنظر آمد اما از لشکر سرکار جز راه
رفتن حرکت دیگر بظهور نیامده لاچار سواران باندار از کسب و کار
خود عاری و فراری گشته خبر یورش فوج انگریز با اهل لشکر و مورچال
نشینان رسانیدند بمجرد استماع این خبر جمیع سرداران
لشکر مخالف که دران وقت بتقسیم زر تنخواه سپاه مشغول
بودند سراسیمه وار برخاسته توپ اندازیها نمودند چنانچه از مورچال
عیدگاه لعل باغ تا دامن کوه کریگنة از لمعات صاعقه اتواپ
و بوارق چقماق بنادیق شعله برجسته بسان خط کهکشان نمودار
و از ریزش گوله و بان و مهرهٔ تفنگ آنچنان عرصهٔ جنگ
برلشکر ظفر پیکر تنگ شده که مجال تردد مردم نماند اما نواب
ممدوح از غایت تمکین اصلا چین بر جبین نیاورده متوجه انتزاع
مورچال مخالف گردیده حکم دادند که وقتیکه از فوج مخالف نرغه شود
یا منفرد سواری مانند شرار از آتش جسته قصد اینطرف نماید
بلا تامل قصد هلاک او باید کرد چنانچه بهمین تدبیر و تردد دریای

کاویری عبور نموده نزدیک بار سیکاکائی که آن درختی است
خاردار که در انبوهی جنگل آن هیچ قسم دواب نمیتواند گذشت
سلطان موصوف درحین تیاری مورچال بمزید احتیاط جهت
انسداد راه یورش برمورچال سطور در برابر مذکور
خندقی عمیق کنده آب دریا بریده دران رسانیده لبریز کرده بودند
و بمقابلهٔ آن مورچال قایم ساخته توپها بران چیده بنفس نفیس خود
مدبر مصالح جنگ شده نام آنرا سلطان بتیری قرار داده باستحکام
آن مستعدی بودند نواب معلی القاب از چند جانب مذکور را
بریده بافوج ظفر موج از آن خارزار کثیر الاخطار واز سرغار بی پایان
دکنار گذشته حکم کرد که توپها سرکنند و شیلک بنادیق زنند حسب
الحکم سرداران لشکر بتوپ انداز یها پرداختند واز طرفین
نایرهٔ جدال وقتال بمرتبهٔ اشتعال یافت که تقریر آن در حیطهٔ
تحریر نمی گنجد چنانچه دران هنگام قیامت اثر بسیاری از سپاه
کشته وزخمی گشتند کپتان فوج که سرگرم محاربه بود یک ناگاه
ازضرب گولهٔ مورچال جان بحق تسلیم نمود چیری صاحب
بهادر بمعاینهٔ احوال کپتان بمقتضای تهور ذاتی کرچ کشیده بجایش
قایم گشتند تا وقتیکه سردار دیگر بجای کپتان متوفی قایم گردد وبکمال
جگرداری حسن انصرام نمودند وکرنیل مگسول بهادر نیز از جانب
کریگنه مورچال مخالف را بتصرف خود آورده متصل شهر

گنجام رسید و از جانب عیدگاه نیز هزیمت نصیب مورچال
نشینان شد اما جنریل میند توس بهادر بعد تسخیر مورچال مذکور
راه گم کرده بتائید نواب معلی القاب نتوانست رسید
اگرچه از اجتماع افواج قاهره نواب معلی القاب را اراده دیگر بود
اما بعدم دستدادن اراده فی الجمله متغیر خاطر گشته با سپاه همراهی
خود زده مورچال لعل باغ گرفته قصد قلعه نمودند درین اثنا کرنیل
گمسول نیز شهر گنجام را مسخر کرده بفوج همراهی نواب
موصوف پیوست و غنیمت بی شمار از شهر مذکور و از مورچال
لعل باغ هفتاد و پنج ضرب توپ کلان بدست لشکر ظفر پیکر
در آمد چنانچه آن هر دو فوج ظفر موج باهم شده متوجه استیصال قلعه
گردیدند چون که منهزمان در قلعه پناه گرفته بودند بمجرد دمیدن سفیده
صبح حشر انبوه مانند خطوط شعاعی آفتاب شمشیر کشیده بزمزمه
اقتلوا الکفار و المشرکین حیث وجدتموهم همداستان گشته بدان
افراط و کثرت بر لشکر ظفر پیکر ریختند و کشت و خون آغاز
کردند که شرح نمیتوان کرد و از بالای قلعه سلطان خود مهتمم جنگ
توپ و تفنگ گردیده توپ انداز یها میکردند تا چیرگی
مقاهیر موجب تزلزل بنای پیش قدمی مبارزان تهور نشان
گردیده بحرکت منقلب چون راس و ذنب بمورچال متصرفه
پیوستند نواب معلی القاب بملاحظه اینکه تمام شب سایر سپاه از تردد

راه و سته اید صدمات نبرد گاه خسته و تباه شده اند حالا قوت مقابله
فوج مخالف در آنها باقي نيست تضييع لشکريان صلاح حال
ندیده یک پلتن گوره در مورچال لعل باغ گذاشته عطف
عنان نموده عبور دریا کرده بفاصله یک کروه دیره کردند همچنان
کرنیل مگسول بهادر هم جنگ کنان تا بدروازه شهر گنجام رسیده
جمعي سپاه بردر شهر پناه نگاهداشته با همراهیان خود مراجعت کرده
متصل دیول کریگته دیره ساخت هرچند فوج مخالف بحملات
متواتر در اخراج پلتن مذکور از استخلاص مورچال لعل باغ کوشش
نمود فایده نکرد و بجانب شهر پناه گنجام نیز هجوم عام نموده بانواع
تدابیر جنگ آهنگ باز گرفتن شهر مذکور کردند موثر نیفتاد آخر الامر
تردد پهر جنگ کرده معاودت بمقامه نمودند پس سلطان عالیشان
روز دیگر مکاتبه محبت آمیز و پیغام مصالحت بانگریز فرستاده خود
با سرداران همراهي مشوره نموده که علی الصباح با لشکر جنریل
ابرکرنبي بهادر و پرسرام بهادر جنگیده فکر رهائي ازین محاصره باید کرد
چنانچه بهمین قول و قرار علی الصباح سایر سپاه بر فوج ظفر موج چیری
صاحب بهادر و بهاؤ صاحب ریخته کوشش بحدی نمودند که
شرح آن نمیتوان کرد چنانچه در حمله اول بر فوج جنریل موصوف
غالب آمده عاکر منصوره را از موضع فرودگاه برداشتند
افواج قاهره از آنجا پس پاگشته اینطرف ناله که بفاصله یک و نیم

کرده از موضع مذکور است قیام گزیدند لیکن چون فوج مخالف
بمقتضای سوء تدبیر هیچ بند و بست آنمکان نکرده پارهٔ جمعیت
سوار و پیاده گذاشته وقت شام داخل قلعه شدند بعد معاودت
آنجماعه تیره اختر جمله سپاه انجم اشتباه متصل موضع مذکور رسیده
عند الغفلت بران خون گرفته ها که بحراست آنجا مامور بودند چنان
شبلک ها زدند که اکثری زخمی گشته در میدان افتاده ماندند و بعضی
بسمت قلعه گریختند و فوج ظفر موج دران موضع قایم گشته
آنچنان باستحکام آن پرداختند که صباح آن هرچند فوج سلطان
موصوف جد و جهد نمود کار گر نشد و نواب معلی القاب
جواب خط بعنوان خواهش دوستی نوشته بعد دو روز روانه
فرمود در اثنای این حال تا سه روز فوج مخالف با لشکر چیری
صاحب جنگیده قلعه بند گردیدند و از طرف لعل باغ جنود ظفر ورود
به تیاری مورچال درختان سرو و شمشاد را بریده از شاخ و برگ
تنه درختان مذکور پشتاره ها بسته برای چیدن اتواپ
مرحله ها ترتیب داده ضرب توپ کلان بالای آن پشتاره
نشانیده علی الصباح جانب قلعه سرکردند چنانچه یک گوله آن
در محل سرای طیپو سلطان موصوف و دوم در صحن مسجد سیوم
بالای پشته نشان که در آنجا خود بدولت سلطان ایستاده
بودند افتاد پس آن شب سلطان موصوف چه صلاح اندیشید

متنفسی بران کنگاش اطلاع نیافت چون شب بپایان رسید
خطی بنام هری پندت تاتیا و بنام نواب معلی القاب درجواب
مفاوضه مهر معاوضه متضمن برفرستادن معتمدان جهت دوستی
دایمی نوشته بدست سردار هرکاره بالشکر هری پندت تاتیا فرستاد
هرکاره مذکور درلشکر تاتیا بهادر رفت و گزارش پیغامها نموده از آنجا
معاودت کرده جمیع مراتب مخفی بعرض سلطان موصوف رسانید
همان زمان سلطان خطوط بنام نواب مشیر الملک و هری پندت
تاتیا متضمن استدعای صلح دایمی فیمابین سلطان و هر سه سردار
ارقام نموده روانه فرمود. بمجرد رسید خط مذکور هری پندت تاتیا
بهادر بشب در دیرهٔ نواب مشیر الملک بهادر تشریف
برده بمشورت یکدیگر بنای مصالحه بعنوانیکه پسندیده خاطر
گورنر جنریل بهادر تواند بود نهاده علی الصباح میر عالم بهادر و بجاجی
پندت را بنابر استمزاج این معنی بدیرهٔ نواب گورنر بهادر
فرستادند چنانچه چیری صاحب بهادر قایم جنگ قیام و استحکام
پیغام سلطان چنان بعرض بیان در آورده که مزاج نواب
معلی القاب را جز باقبال آن هیچ عذر درمیان نماند مگر درباره
تلافی اخراجات سرکار کمپنی درین مهم اسراف طلب
بطریق کنایت از زبان مبارک چیزی ارشاد فرمودند از اطلاع
این معنی آن هردو معتمدان پرتدبیر سلسلهٔ تقریر را بر سبیل دلپذیر

تحریک داده ادا ساختن مبالغی از زر در عوض خسارت
و نقصان سرکارات متشارکه بر ذمت سلطان واجب
ولازم گردانیدند که هم موجب خشنودي سلطان موصوف
و هم باعث کفایت هر سه سرکار گردید چنانچه نواب
معلی القاب باستماع مفصل مراتب و بدریافت مضامین
خط سلطان موصوف در قبول صلح فلاح شمرده بآمدن
معتمدان سلطان اجازت دادند چنانچه معتمدان سلطان
موصوف تشریف آورده در مقام عیدگاه قیام گرفتند نواب
معلی القاب برای دریافت مرکوزات سلطان از پیغام
معتمدان مذکور چنین مقرر فرمودند که از طرف هر سه سرکارات
نیز معتمدان رفته پیغام آنها شنیده عرض نمایند چنانچه از طرف
سرکار کمپني سوال و جواب اینمعني مفوض بوکالت بیرخان
کنبو دلاور جنگ بهادر گردید و بتاریخ چهاردهم فبروري معتمدان
دیگر سرکارات متشارکه نیز حاضر آمده بطلب وکلای سلطان
موصوف هرکاره ها فرستادند معتمدان سلطان موصوف بدیره
دلاور جنگ بهادر تشریف بردند و میر عالم بهادر و دلاور جنگ
و بجاجي پندت تا صحن جلوخانه باستقبال رفته معتمدان مذکور را
دست گرفته درون خیمه آورده باهمه عزو امتیاز نشانیدند از
جمله معتمدانِ سلطان سید غلام علي خان بهادر مرد عمده و عالي خاندان

بود چنانچه سابق ازین مشار الیه از طرف طیپو سلطان
بسفارت سلطان روم رفته در اثنای راه بالای جهاز
از مرض تشنج لنگ شده متعذر الحرکت گردیده ولیکن
بذوفنونی و چالاکی خود چوکی از طلا ساخته بران نشسته تا پایهٔ
سریر گردون مصیر رفته ادراک سعادت ملازمت
نموده از تقریر و تمهید شایسته بلند نامی سلطان بموقف
عرض باریافتگان حضور رسانیده منشور کرامت شور
بنام سلطان موصوف آورده ازین معنی قدر و منزلت
خان مشار الیه نسبت بدیگر امرا پیش سلطان موصوف
بسیار افزوده معتمد علیه سلطان گشته بود درین هنگام برای
بندوبست صلح سلطان او را شایسته این امر جلیل القدر
دانسته خطیب علی رضا را که او هم در هر گونه معاملات علی الخصوص
در امر سفارت مهارت کلی داشت باتفاق خان موصوف
نامزد بوکالت خود ساخته فرستاده چنانچه خان مذکور بهمان
عذر لنگ بالای چوکی بطور نشسته نزدیک رسند
دلاور جنگ آمده تواضع تکیه گرفته پا دراز کرده نشست واز
هر دری سخن در پیوست حاضران مجلس بر سخن طرازی و زبان
آوری مشار الیه حیران ماندند بعد گفتگوی بسیار مقدمه صلح
بواگذاشت ملک سه کرور روپیه از ممالک محروسه

سلطان و ادای نقد سه کرور روپیه در وجه اخراجات افواج متعینهٔ
سرکارات متشارکه بعد رد و بدل بسیار فیمابین وکلای چهار
سرکار تقرر یافت و شرط کرده شد که تمامی اسیران طرفین که از آغاز
این یساق گرفته شده و آنانکه از عهد نواب حیدر علی خان بهادر
مرحوم مقیّد اندرهائی یابند و منجمله زر مصالحه نصف سردست
ونصف موافق میعاد موّدا گردد و تامداخلت بر ممالک مقسومه
ادای باقی زر صلح بموجب اقساط دو شاهزاده سلطان والاشان
در لشکر سرکار کمپنی از بهر مزید توثیق عهد تشریف داشته باشند
بهمین قول و قرار بنای صلح استوار نموده آن هر دو معتمدان صلحنامهٔ
مجمل شرایط عهد و پیمان نوشته پیش سلطان ذیشان
رفتند تا این همه مراتب را ذهن نشین سلطان موصوف
ساخته فردا معه کاغذ محالات مذکور حاضر شده تقسیم ملک علی السویه
کرده شود ونصف زر مصالحه نیز تا انفصال حصهٔ ملک بعرصهٔ
سه چهار روز رسانیده و بتیاری عهد نامه مفصّل پرداخته هرگاه از طرفین
عهد نامجات بمهر و دستخط رسیده بیکدیگر داده خواهد شد
دو شاهزادهٔ والاتبار نیز در لشکر سرکار تشریف خواهند آورد
بعد رفتن آن هر دو معتمدان دلاور جنگ بهادر بحضور نواب
معلی القاب آمده مشروحا احوال جواب وسوال ظاهر ساخته بدیرهٔ
خود رفت روز دوم پگاه نواب معلی القاب مسطر پیر یصاحب بهادر

را نیز حکم کردند که معه منشي در مجلس عقد مصالحه حاضر بوده بمواجهه وکلای طرف ثاني عهد و پیمان دوستي را قلم بند نمایند چنانچه خدایگاني موصوف بنده را بحضور طلبیده ارشاد فرمودند که من بدیرهٔ دلاور جنگ خواهم رفت شما نیز بیائید بنده بدیرهٔ دلاور جنگ بهادر رفته بتحریر تفصیل کاغذات ملکي و حصه واري آن بقید جمع بندي مواضع متعلقه هر سه حصه پرداخت چنانچه وکلای سلطان تقسیم حصّه هر سه سرکار بموجب سررشته دفاتر علی السویه نموده بوده تیار ساخته معرفت خدایگاني بحضور گورنر جنریل گذرانیدند بعد ملاحظه بمهر و دستخط رسیده بیست و چهارم ماه فبروري در باب موقوفي جنگ حکم گردید بیست و ششم فبروري معتمدان مذکور موافق قول قرار مندرجهٔ عهد نامه شاهزاده عبد الخالق و معزّ الدین را باجمعیت پیاده و سوار و غیره بسواري فیلان کوه تمثال خوش منظر که عماریهاي طلا و جلهای کار چوبي بران بسته بود از قلعه برآورده به تجمّل تمام می آوردند باستماع خبر آمد آمد شاهزادگان والاتبار نواب معلی القاب سترچیر صاحب بهادر و دلاور جنگ را برای استقبال تا کنار رود فرستاده خود بدولت از پیشگاه خیمه گردون فرستادند و دورسته پاتن گوره استاده کرده و درون خیمه فرش چاندني گسترده بالای آن کرسیهای زرین نهاده منتظر بودند در انوقت جنریل مینداس بهادر بدیرهٔ نواب

ممدوح تشریف آورده چه سخنها گفت که هیچکس دریافت
کردن نتوانست اما جنریل مذکور اندکی خشم گین برآمده
لب لزان بدیره خود رفته پستول برآورده بر شکم خود زد چنانچه
گلوله آن از پهلوی چپ پوست خراشیده گذشت و بیهوش
افتاد نواب معلی القاب باستماع احوال جهالت جنریل
مذکور متغیر خاطر گشته برای ظاهر داری ڈاکتر لیت و کپتن مارتن
صاحب را طوعاً و کرهاً جهت خبر گیری مومی الیه فرستاده خود
منتظر تشریف آوری شاهزادگان موصوف ماندند چون سواری
شاهزادگان رود را عبور نمود دلاور جنگ و چیریصاحب همرکاب
شده تا پیشگاه خیمه فلک سا رسانیدند بمجرد رسیدن
سواری شاهزادگان موصوف جمعیت سپاه مسطور بقواعد
سلامی بندوقها برزمین زده بسرعت تمام شلیک ها نمودند
چنانچه از دیدن این حال شاهزادگان موصوف را که خورد سال
بودند خوف و هراس بخاطر جاگرفت میر علی رضا خان بهادر وکیل
که درخواصی نشسته بود به سلیت پرداخته متصل خیمه آورده فیلان
را نشانید نواب معلی القاب پیش قدمی کرده دست هردو
شهزاده گرفته از فیل فرود آورده درون خیمه برده بهمین دیدار
خود برکرسی نشانیده بلطف و شفقت تمام استفسار
خیریت مزاج نمودند و سید غلام علی خان بهادر و علی رضا خان بهادر

از طرف سلطان عرض کردند که باصغای مروت و شفقت
سامی این دو فرزند گرامی را برای تربیت بخدمت سپرده ایم
براحوال ایشان زیاده از پدر عالیقدر توجهات بزرگانه
مبذول باید داشت این سخن گفته علی رضا برخاسته دست
هر دو شاهزاده گرفته بدست نواب ممدوح سپرد نمود
نواب معلی القاب دست آنهارا برسینه خود نهاده فرمودند
که حق تعالی ایشان را برخوردار گرداناد من زیاده از طفلان
خود عزیز باکه بعزت مافوق رتبهٔ بزرگان تصور میدارم تاوسع
امکان بخدمتگزاری و مزاج داری این شاهزادگان قصور نخواهم کرد
شما از طرف من این سخن بسلطان برنگارید ساعتی این
گفتگو کرده تواضع عطر و پان نموده رخصت ارزانی داشتند
وقت برخاست شاهزادگان موصوف نیست و یکضرب توپ
سلامی سر شد بعد ازان شاهزادگان ممدوح بدیرهٔ که متصل دیره
دلاور جنگ بهادر نصب شده بود بفرخی و فرخندگی داخل شدند
صباح آنروز نواب معلی القاب برای بازدید بدیرهٔ شاهزادگان
تشریف بردند میر عالم بهادر و سماجی پنت هم عقب
آنجناب در آنجا حاضر شدند و تا دو پهر مجلس ماند بعد ازان
لارد صاحب بدیرهٔ خود تشریف آورده وقت برخاست
آنجناب توپهای خوشی بالای قلعهٔ سریرنگپتن سر شد روز دیگر

نواب شیر الملک بخدمت شاهزادگان حاضر شده بتقریب
ملاقات نواب سکندر جاه بهادر آنهارا بدیرهٔ نواب موصوف
برده ملاقات کنانیدند چنانچه نواب سکندر جاه بهادر استقبال
نموده بتعظیم تمام معانقه کرده برفراز مسند خود نشانیده بانواع
تلطف و دلداری سخنها گفته وقت رخصت خوانهای جواهر
وخلعت هفده پارچه معه سپر و شمشیر و اسپ و فیل و عماری
طلا برای هر دو شاهزادگان و خلعت شش پارچه معه جیغه و سرپیچ
و مالای مروارید و غیره بهر دو معتمدان تواضع کرده رخصت نمودند
نواب شیر الملک بهادر ایشان را بدیرهٔ خود برده خوانهای
خلعت و جواهر و اسپ و فیل از طرف خود نذر گذرانیده
رخصت ساخت شاهزادگان موصوف وقت معاودت
بدیرهٔ تاتیا صاحب تشریف برده ساعتی درانجا نشسته
خلعت گران و جواهر از تاتیا صاحب نذر گرفته داخل خیمه شدند
هنوز عهد نامه از طرف سلطان بمهر و دستخط رسیده داخل
سرکارات متشار که نشده بود که درباب تعیین تعلقات
سرحدی هر سه سرکار با اهلکاران سرکار سلطانی معارضه
درمیان آمد سلطان موصوف ازین معنی متغیر خاطر گشته
باوصف اینکه شاهزادگان موصوف را بطوع رغبت
خود بشروط مندرجه عهد نامه مجملی در ذیل عطوفت سرکار کمپنی

بحفاظت جناب نواب لارڈ صاحب بهادر سپرده بود از راه
خشونت سررشتهٔ دوستي را برهم زده بقصد شبخون برفوج
سرکار نامدار جمعیت جرار تعین ساخت از آنجا که سواران
مذکور از عقب کوه هرور راه دراز طي کرده بر پشت افواج سرکار
ارادهٔ شبخون کردند بسبب بعد مسافت حسب الاراده بمقصد
نرسیده بوقت دمیدن سفیده صبح که اهل لشکر بمد نظر صلح
واطمینان خاطر از آمدن شهزادگان در قابوی انگریز بهادر از لوازمه
پاسداري بیخبر بودند یکبارگي بر توپخانه سرکار ریخته زد و برد آغاز نمودند
از صدای سم سمندان سردار متعینه توپخانه بیدار شده بسرعت
تمام چند ضرب توپ که از سابق پر کرده داشته بود بر سواران
مذکور زد چنانچه قریب بیست نفر سوار معه اسپ بکار آمدند
بمعاینه این حال سواران مسطور عطف عنان نموده گریختند
نواب معلی القاب ازین معني متعجب گشته پلتن های گوره
سپاهي برای آوردن خیمه شهزادگان موصوف در قلب لشکر
خود تعین ساختند و بسرداران پلتن حکم کردند که شهزادگان را
در پالکي ها نشانیده باحتیاط تمام آورده نگاهدارند سرداران مسطور
حسب الحکم حضور معه پلتن متصل دیره شهزادگان موصوف
رفته محاصره کرده شهزادگان را در پالکي نشانیده بحفظ و عراست
تمام بلشکر آورده بمقام قلب لشکر ظفر پیکر داخل خیمه و چوکي و پهره

جای ایشان مقرر ساختند و در باب بیاری مورچال حکم فرمودند
چند روز این خرخشه درمیان ماند آخر باصلاح هری پندت تا تیا بهادر
رفع خلش از جانبین بعمل آمده بتاریخ نوزدهم ماه مارچ عهد نامه بمهر و
دستخط سلطان موصوف نزد شهزادگان رسید چنانچه شهزادگان
موصوف بدیره نواب معلی القاب تشریف آورده بانواع
معذرت عهد نامه مذکور گذرانیدند نواب معلی القاب از پا
برخاسته عهد نامه را از دست سلطان عبد الخالق شاهزادهٔ کلان گرفته
سلام کرده حکم بسرکردن توپهای سلامی دادند بعد از آن شهزادگان
رخصت شده بدیره خود تشریف فرما گردیدند همانروز بوقت
دو پاس دو گهری بطریق ضیافت نواب معلی القاب
خوانهای الوان اطعمه خاصه مرسله سلطان والاشان بصحابت محمد علی چوبدار
رسید نواب معلی القاب بخوشدلی تمام ضیافت قبول نموده چوبدار
مذکور را دو شاله انعام و دو صد روپیه نقد مرحمت فرموده تقسیم طعام
بسرداران فوج نموده مابقی بمطبخ خاص فرستادند که در وقت طعام بالای
میز حضور در چینند و تا نصف شب چوبدار مذکور بدیرهٔ خود
اوراق بود پس از آن عهد نامه سرکار کمپنی بمهر و دستخط خود
مزین ساخته نواب معلی القاب اول بدیرهٔ دلاور جنگ
بهادر رونق افزا شده ساعتی در آنجا نشسته میر عالم بهادر و بجاجی
پندت را پیشتر بدیرهٔ شهزادگان مذکور جهت اطلاع خبر

تشریف آوري خود فرستاده بعد لمحه پیاده پا بدیرهٔ شهزادگان
تشریف بردند شهزادگان والاتبار باستقبال آمده نواب
موصوف را درون خیمه برده بگفت و شنود دل آویز
در تمشیت مبانی اتحاد پرداختند بندهٔ درگاه نیز عهدنامهٔ مذکور را
بدست گرفته حاضر بود که نواب معلی القاب عهدنامه مذکور
از دست بنده گرفته بدست سلطان عبدالخالق شهزاده کلان
داده تهنیت ها گفته باکمال خوشدلي باهم نشستند درین اثنا
توپ های سلامي بابت مژدهٔ تشریف آوري آنجناب
و دادن عهدنامه مذکور بدست شهزادگان موصوف از بالای
قلعهٔ سریرنگپتن سر شد باستماع آواز اتواپ جناب معلی القاب
گوش بر آواز بودند که سید غلام علي خان بهادر عرض کرد که این
توپ خوشي بابت تشریف آوري آنجناب بالای
قلعه سر میشود از اطلاع این معني نواب موصوف دست
بسر نهاده سلام کردند و بخوشي دل از آنجا برخاسته باشهزاده ها
معانقه نموده بدیرهٔ خود تشریف آوردند و از همان روز یقین خاطر
همکنان شده که فضال حقیقي بر احوال خلایق رحم کرد و صورت
نجات ازین مخمصهٔ شبانروزي رو نمود بیست و ششم ماه مارچ
سنه ۱۷۹۲ حسب قرارزر مصالحه چند شتربار از طرف
سلطان در هر سه سرکار داخل شد چونکه اقسام هون و کاس و فلوس و چکري

وغیره از جنس طلا و نقره سکوک بیشتر ناقص عیار است وسوای
ملک سریرنگپتن و اطراف آن رواج ندارد و بنابران صرّافان
اردوی ظفرقرین از شناخت آن عاجز آمده عرض نمودند که در گرفتن
این قسم زرها خسارت کلی بسرکار عاید خواهد گشت مگر
اشرفیهای حیدری و کاس و فلم و روپیه که مضروب بنام حیدر است
طلای بیغش و نقرهٔ کامل عیار دارد و در روزن هم از هون و روپیه
و فلم و کاس مروجهٔ ملک چیناپتن و حیدرآباد و پونه وغیره چند ماشه
و چند جو زیاده است گرفتن آن بنرخ بازار که في هون چهار
و نیم روپیه سکه مقرر است مضایقه ندارد و سکه های کم عیار را
گداخته هرقدر طلای بیغش و نقرهٔ خالص از آن حاصل آید آنرا
حساب باید نمود نواب معلی القاب این معنی را پسند
فرموده بمعتمدان سلطان بشروحا این مراتب را گفته فرستادند
معتمدان مذکور اقرار نمودند که فرد کیفیت این معنی معه نمونهٔ طلا
و نقره که بعد گداختن و صاف نمودن چقدر کمی و نقصان در اوزان
هر رقم از سکوک بعمل آمده پیش سلطان والا فرستاده
جواب طلبیده رفع خرخشه خواهیم کرد چنانچه در عرصهٔ یک هفته
بموجب تجویز صرافان سرکار از طرفین رفع مناقشه گردیده عوض
خسارت و نقصان دیگر چند شتر بار زر خالص بخزانه سرکار رسید
و رسید آن بمهر و دستخط جناب نواب معلی القاب

بحضور سلطان والاشان مرسل گشت و از طرف سرکارات متشارکه
نیز رسید زرهای مصالحه بهرود دستخط رسیده داخل سررشته
گردید فردای آن روز مراجعت لشکر ظفر پیکر از آنمقام مقرر
گشته سلطان بمقتضای دوستی وتزاید یک جهتی بطریق
ضیافت نواب معلی القاب پانصد و پنجاه دیگ کلان از
الوان طعام وهشت صد و نود دیگچه پراز قلیه وقورمه و دوپیازه وغیره
وهفت صد خوان شیرینی ولوزینه وسنبوسه وغیره بران اضافه
کرده چنگیرهای گل همراه داده قطعه محبّب نامه متضمن این معنی
که از راه دوستی واتحاد ماحضر مختصر مرسل است بذایقه آن ممنون
باید ساخت معرفت محمد علی چوبدار وغلام قادر خانسامان
بحضور نواب نامدار فرستادند نواب ممدوح بمعاینه ضیافت
حسروانی بغرط مسرت وشادمانی آنرا ذایقه فرموده چهارصد روپیه
نقد و دو جفت شال وجواب خط بهرود رسول داده رخصت
نمودند وآنگاه نواب معلی القاب معه شاهزادگان از موضع هرور
باهزاران میمنت وسرور دوگروه اینطرف کوه مذکور مقام نمودند
درآنمقام اسیران قوم انگریز که سابق درجنگ نواب
حیدرعلی خان بهادر و حالا درجنگ ستی منگل وغیره گرفتار
شده بودند بحالت تباه درپیشگاه کیوان بارگاه نواب
ممدوح رسیدند احوال آنها ناگفته به همین چرم واستخوان

و رمقی از جان باقی بود چون از آنها پرسیده شد که سلطان با شما
چه معامله داشت گفتند که ما را پا بزنجیر کرده بکار گل داشته بودند
بعد ازان نواب معلی القاب بجهت استخلاص اسیران
جانب سلطان که در قلعهٔ بنگلور وظیفه بمقدار حوصله خود از سرکار
یافته بآرام تمام بودند چتهی بنام کرنیل متعینه قلعهٔ مذکور نوشت
چنانچه حسب الحکم نواب معلی القاب خلاصی یافته روانهٔ
سرینگپتن شدند پس ازان در باب واپس دادن قلعهٔ
بنگلور وندی درگ و ماکری وغیره قلعجات متعلقهٔ سرینگپتن
پروانجات بنام سرداران متعینهٔ قلعجات مذکور بدین مضمون
نوشته فرستادند که جمله اسباب جنگ که درحین انتزاع قلعه از
قبضهٔ قلعه داران سرکار سلطان ذیشان درون قلعه یافته اند و بعد ازان
نظر باتمداد عرصهٔ جنگ هرقدر سامان جنگی و اذوقه وغیره که از تردد
خود درون قلعه ذخیره کرده باشند همگی آنرا تعلیقه نموده منتظر
ورود جنود عساکر منصوره باشند تا در خالی کرده دادن قلعه بدست
اهلکاران سرکار سلطان هنگام مرور مواکب منصوره بنواحی
قلعجات مذکور بهیچ نوع حالت منتظره باقی نماند بمجرد رسیدن
افواج بحر امواج سرداران متعینه سرکار فرد تعلیقه معه کلید
قلعه سپرد اهلکاران سلطان نموده باجمعیت خود از آنجا برخاسته
داخل لشکر ظفر پیکر شدند و بهمین مضمون پروانجات انگریزی

بنام عاملان متعینه حضور درباب گذاشت دیهات
متعلقهٔ سلطان بمهر و دستخط نواب معلی القاب مزین
گردید ، حواله سید غلام علی خان وغیره معتمدان سلطان شد
پس از آنجا کوچ در کوچ در نواحی قلعهٔ ماکری منزل نمودند
سردار متعینه قلعهٔ ماکری درحین مرور موکب منصور در نواحی
قلعهٔ مذکور باجمعیت خود شرف ملازمت حاصل کرد و رسید
قلعه معه تفصیل اجناس که از اهل کاران سلطان موصوف
گرفته بود بحضور گذرانید همچنین قلعه دار هسور نیز ذخیرهٔ غله وغیره
اجناس را معه کلید قلعه حوالهٔ اهلکاران سلطانی نموده رسید گرفته
بلشکر ظفر پیکر ملحق گشت از آنجا درعرصهٔ چند روز بموضع کونکل
نزول اجلال فرموده پنجم ماه اپریل حسب الاستدعای بمهمانی
تاتیا صاحب بهادر معه رفقا بخوشی تمام طعام خورده محفل آراگشتند
وقت رخصت تواضع خلعت وجواهر وفیل واسپ وعطر
وپان گرفته بدیره خود تشریف آوردند از همان مقام هری پندت
تاتیا برای رخصت معه سرداران همراهی خود بدیرهٔ لارد صاحب
آمده رخصت خواست چنانچه بندگان نواب معلی القاب
برسم هندوستان خلعت فاخره معه جیغه وسرپیچ ومالای
مروارید وسپر وشمشیر واسپ معه ساز میناکار وفیل وپالکی
مغرق وغیره لوازم تعظیم وتکریم تواضع تاتیا صاحب وسرداران

همراهي ايشان نموده رخصت ارزاني داشتند فردای آن
فوج مرهته از لشکر ظفر پیکر جدا شده رهگرای سمت پونه شد روز
دوم نواب معلی القاب بدیرهٔ نواب سکندر جاه تشریف
بردند و خلعت و جواهر و اسپ و فیل تواضع گرفته از انجا
رخصت شده آمدند بعد ازان هفتم ماه اپریل نواب سکندر جاه
و اعظم الامرا و سیف الملک و رای رایان و رای شام لعل
بهادر جهت رخصت بدیرهٔ لارد صاحب تشریف آوردند
ازین طرف نیز حسب المدارج همه رسمیات بعمل آمده
و انگاه تفرقهٔ فریقین رو داد پس ازان نواب معلی القاب
شهزادگان را همراه گرفته باچندین کوچ و مقام شانزدهم ماه می
متصل قلعهٔ انبور پرتو نزول افگندند فردای آن سود اوراق
باچند کس از رفیقان خود که اکثری متوطن آنمکان بودند
بدیدن قلعه رفت بانی این قلعه راجه بود بکمال ثروت و نخوت
از نسل پاندوان که تمام ملک کرناتک از سرحد
باغ ارم تا سیت بن را میسر بقبض و تصرف خود داشت
و چون بملک بالاگهات از قوم نایر قهرمانی بود پر صولت که بتسخیر
ملک پائین گهات اراده میداشت چنانچه درمیان
هردو راجه همیشه جنگ میماند ازین جهت راجهٔ ملک کرناتک
برای حفاظت ملک خود قلعه مذکور ساخته بود رزانت

و متانت قلعه مزبور را از ینجا قیاس باید کرد که از وقت
احداث تا اینزمان قریب هزار سال گذشته هنوز عمارت
قلعه روی کهنگی ندیده و ترمیم طلب نگردیده اگر این حصار را با
دژروئین ماژندران نسبت دهند بجاست بعد ازان اضعف
الخلایق بتقریب سیر مکانات درون قلعه رفت استحکام
در و دیوار و متانت سقف مکانات قلعه مذکور انچه بتحریر
درآید محل استعجاب تواند بود لابعرم عنان شبدیز قلم را انعطاف
نموده بمطلب می پردازد که از بستم ماه می بکوچهای متواتر بتاریخ
بیست و نهم ماه مذکور داخل شهر چیناپتن شده نواب
معلی القاب بسوی امیرباغ عمارت کرده نواب والاجاه بهادر رهگرا شدند
و نواب والاجاه و عمدة الامرا بهادر که باحشم و خدم منتظر مقدم
فیض توام بودند بمجرد رسیدن سواری خاص باستقبال رفته
بانواب معلی القاب معانقه و مصافحه نموده رونق افزای
آن مکان گشتند و شهزادگان را درون قلعه بحویلی دل
چسپ و عالیشان فرستادند هنگام عبور لشکر از شهر
چیناپتن عجب انبوهی و طرفه شکوهی از نظارگیان بنظر درآمد که
هر وضیع و شریف از اناث و ذکور با لباسهای رنگارنگ
و ساز و سامان گوناگون بیرون شهر دورسته ایستاده
تماشا میکردند و اهل سواری بر اسپان خاصه زین زرین

بسته و سلاح بران راست کرده نمودار می شدند و جمعی پالکی
سوار با طمطراق بسیار بر سم استقبال می رفتند حتی جماعه نسوان
هم بباعثه شوق از بالای سقف و رخنهٔ دیوارها نظارگی
بدایع قدرت آفریدگار بودند که قادر برحق چگونه بندهٔ خاص خود را
بافتح و نصرت از بلای قحط و عسرت غانم و سالم باز آورده
چون جان در تن و روح در بدن در این ملک متمکن گردانید
سوقیان و اهل حرفه در دورسته دکاکین هرگونه نفایس
در غائب فراهم چیده بازار بیع و شری گرم داشتند هجوم تماشائیان
و ازدحام نظارگیان بشوق مشاهدهٔ جمال باکمال آن یوسفان
زندان فرقت و غربت و عزیزان مصر حرمت و عزت
یعنی شهزادگان والاودمان که همراه لشکر ظفر نشان بودند
بسان زلیخا جویای لقابدان درجه بود که توان گفت که تزاحم
انتظار حاجب تماشاگر دیده کم کسی را دیدن جمال جهان
آرای ایشان اتفاق افتاد الغرض آن نور چشمان سلطان
ذیشان را چون مردم دیده غایب از چشم زخم مردمان
در حدقه قلعه چیناپتن که از آشوب فتن مامن بود نشانیده سلامی توپها
سر کردند تا آنزمانکه جناب نواب معلی القاب وارد آنجا بودند
بعد یکروز همیشه برای دیدن شهزادگان والاتبار درون قلعه
تشریف فرما می شدند بعد چندی بملاحظ گرفتگی خاطر شهزادگان

ممدوح که دوام تمکن در یک مکان اگرچه روضه جنان باشد موجب آن میگردد این معنی را خاصه از متقضیات طبع بشری قیاس کرده متصل قلعه مذکور قطعه گلزمین فردوس برین که عمارات رنگین و فضای دلنشین داشت برای سیر و تفریح طبع شهزادگان تجویز نموده بنظر اینکه طبایع صبیان مائل گلگشت باغ و بستان ولهو و لعب می باشد چنین مقرر ساختند که هرگاه خواسته باشند از قلعه برآمده معه استاد و اتالیق که بهمراهی ایشان از حضور سلطان ذیشان مامور بودند روزانه بسیر و تماشای آن گلزمین و شبانه درون قلعه آمده بآرام و استراحت می پرداخته باشند

روایات منشی حمیدخان ملازم نواب گورنر جنریل لارد کارنوالس بهادر که درین مهم حاضر بود باتمام رسید؛

ذکر تولد بادشاه والاشان طیپو سلطان وخصوصیات تعلیم وتربیت ایشان ؛

سلطان گیتی ستان حضرت طیپو سلطان بیستم شهر ذیحجه روز شنبه سنه ۱۱۶۳ هجری قدسی مطابق ۱۷۴۹ ع بولادت پر سعادت خویش ددمان حیدری را منور گردانید مادرش دختر نواب میر معین الدین بود میگویند که این بانوی پاکدامن بروفق عادت وعقیدت ستمره هندوستان بزیارت پارسای طیپو ستان نام که دران بلاد بکشف وکرامت واجابت دعوت شهرهٔ آفاق بود رفته دریوزهٔ همت دربارهٔ سلامت وصیانت آن بارگران امانت نمود دعوتش قرین اجابت گردید وآن مرد پاک نهاد او را بشارت داد که فرزندش بادشاهی عظیم الشان خواهد گردید وفرمود تا او را بنام طیپو موسوم سازند چنانچه برحسب اشارت آن مرد پاکیزه خو آن فرزند ارجمند باسم طیپو خوانده شد پدر بزرگوارش فاضلان ماهر هرگونه دانش وهنر واستادان کامل هرنوع علم وادب از هرکشور ودیار طلبیده فرزند گرامی خود را بتاکید تمام فرمانداد تا ببذل جهد در اکتساب علوم نماید وهمت خود را براقتنای کمالات دانش وهنر مقصور فرماید چنانچه طیپو سلطان از همه

علوم بهره وافي اندوخته و نيز در آداب سپاهيگري و مصارعت
وتيراندازي وگوي بازي و اسپ تازي وغير آن در صغر سن
تربيت يافته و در سن بلوغ آداب حرب و ضرب
وقواعد رزم وجنگ فرنگ نيكو آموخته بود نخستين بار كه مهارت
وچابكي او در فنون سپاهيگري و مصاف آرائي جلوهٔ ظهور نمود
در سال ۱۷۷۷ ع و ۱۷۷۸ ع بود هنگاميكه حيدر علي خان بتاخت
وتاراج كرناتك اشتغال داشت در انزمان سلطان نوزده ساله بود
وبر جيشي گران از سواران سبكعنان سپه سالاري داشت ومصدر
نهب وغارت عظيم گرديده حدود مجاور مدراس را يكسر خراب
وويران ساخت كافه سپاهيان اهل سيف وعامهٔ ديوانيان
اهل قلم عظمت وجلال عهد سلطنت او را پيش از وقوع
از صفحات آثار واطوارش مطالعه مي نمودند در ماه جولاي ۱۷۸۰ ع هنگاميكه
افواج حيدر علي خان مانند سيلاب جوشان ودمان بر بوم وبر كرناتك فرو ريخته
سركردگي فوج ميسره تفويض سلطان نموده شده بود واين بهرهٔ
لشكر كه از هژده هزار سوار خونخوار وشش هزار پياده جرار
ودوازده ضرب توپ ميداني ياجلوي وجود پذيرفته از بهر تسخير
مرز بوم سركارات شمالي نامزد شده بود ششم سپتمبر باجمعيت
مسطوره باضميمه هشت هزار مرد ديگر كه بكمك او در قيادت خالش
مير علي رضا خان بهادر كه ملحق او گرديده بود بر سر فوج كرنيل بيلي

درحدود دپریا پالم حمله آورد ولیکن پس از ستیزو آویزدرشت
ازمیدان کارزار کناره گرفت اگرچه براعادي بکام دل مظفّر وفیروز
نگردید باری بغارتیدن ذخیره وبنگاه ایشان را بروز سیاه هزیمت
خوردگان نشانید درجنگ دهم روز همان ماه فوج انگریزان یکسر نیست
ونابود گردانیده شد وپس ازانکه ارابه های باروت کرنیل بیلي را
سوخته وپرانیده بود سواران خود را پیش رانده براقواج انگریزي
زد واز هم پاشید مورد غایت تحسینین وآفرین والد ماجدش گردید
وازان روز پسر روشن اختر خود را از مهبین سپهسداران وگزین
سرلشکران پنداشت دران هنگام که حیدر علیخان بمحاصره آرکاٹ پرداخته
قلعگیان رابرتسلیم مضطر ساخته طیپو سلطان حاضر بود وبرکارهای قلعه کشائي
مبتني برکمال هنروري وچابکي وزورمندي ناظر وازان پس خودش
بنفس نفیس بمحاصره ویلور ودنڈیواش اشتغال ورزید
ودرسال ۱۷۸۱ع هنگامیکه حیدر علي خان باجنود خود متوجه سمت جنوبي
شده بود تا برسر ترچناپلي حمله برد طیپو سلطان را باجمعیّتش پس
گذاشته تا کار محاصره ویلور ودنڈیواش بانجام رساند ولیکن باستماع
خبر فیروزي سرنوري کوط در پورطونو واز تمامي جد وجهد که در استفتاح
این قلاع بکار می برد دست برداشت وهردو کس پدر عالي گوهر
وپسر بلند اختر همت برنگاهداشت فوج جدید وجبر آنهمه نقصان
که درین رزم وپیکار صورت گرفته برگماشتند بعد ازین طیپو سلطان

بتجدید کارنامه رستمی پرداخته ونام مردهٔ دلیری زهنده وسنان
زنده ساخته فوج کرنیل بریتوویطر ادر هیزدهم فبروری سال ۱۷۸۲
برکنارهٔ رودخانه کولیرن تمامتر زدوخست میگویند که او چنانکه
درین رزم وستیز جوهر مردی و مردانگی خود برخویش وبیگانه وانمود
همچنان سنگدلی و بیرحمی خود رانیز هویدا گردانید و اگر موشیر
لالی ودیگر منصبداران جماعه فرانسیس بشفاعت وجانبخشی
اسیران دشمن سعی ننمودندی متنفسی از فوج هزیمت یافته
انگریزی ازدست سیاستش جان بسلامت بنردی بسیاری
از منصبداران انگریزی که زخمهای کاری خورده بودند روانه
سریرنگپتن گردیدند روزها این اسیران مسکین در تاب آفتاب
می سوختند وشبها درخیمه تنگ مانند میشان وگادان درآورده
میشدند پس ازین واقعه انگریزان باجماعه مرهته عقد صلح وصلاح
موبد بستند ودرایشان یارای آن پیدا گردید که افواج خودرا
باستخلاص کرناتک بفرستند چنانچه فوجی گرانمایه براه دریابسرکردگی
کرنیل همنبرطن درماه آگسط از بمبزبرهٔ بنبئی فرستاده شد تا
برمرزوبوم مایسار یورش کند کرنیل مسطور درکلیکوت فرودآمد
ودرعرصهٔ قلیل آنشهررا بتصرف خود درآورد سپس بدین فیروزی
قوی دل گشته کرنیل مذکور دراندرونی بهرهٔ مایسار دستیازی
نمودن آغازکرد وراه پالیکاچری برگرفت وقلاع پانیاری ورام

گرهي و منگاري كوته با ديگر بقاع عصيان و استوار كه مشرف اند
بشارع عاميكه جز آن عبور لشكر را راهي نبود سنجر گردانيده
سير حاصل محالات تنجاور و مالوه را از تباهي لازم يورش و لشكر كشي
دارهايند بمجرد رسيدن خبر تگ و تاز كرنيل هنبرطن سلطان
بسرعت باد و زان با فوج دريا موج خود قطره زنان در رسيد
تا بدافعه يغماگران پردازد لشكر انگريزي نهم ماه اكطوبر بظاهر شهر
يالكاچري رسيد وليكن چون كرنيل هنبرطن آن مقام را استوارتر
يافت از انچه گمان داشت و خبر وصول لشكر گران دنبال او در
افواه عوام افتاده بود بنابران صلاح وقت ديده از ان مهلكه كناره
گزيده وليكن در اثناي كوچ اول روز فوج محافظ آنقلعه و جمعيتي گران
از سواران سلطان كه پيشتر از فوج انگريزي رسيده بود بتعاقب
فوج انگريزي پرداختند و اسباب و اذوقه ايشانرا بسيار
بغارت بردند سلطان عزيمت آن داشت كه بهر هيجيكه دست دهد
افواج خود را در ميان ساحل دريا و جنود انگريزي درانداز د و بدينوسيله
راه نجات و گريز بر ايشان مسدود گرداند اگرچه تدبير آن
سپهدار نامدار باكمال هوشمندي و چابكي بكار رفته بود وليكن از غايت
عزم و احتياط كرنيل هنبرطن منصوبه آن سپهدار ستوده فرجام
نيك انجام نگرديد و فوج انگريزي بسلامت بيستم نوبر
بموضع يانياري رسيد پس از آنكه گوناگون زحمت و مشقت

از رهگذر تعاقب وحملات سواران سلطاني خاصه در دو روز
پسین کوچش برکشید قلعه پانیاري متصل دهنه رودي بزرگ
بر ساحل دریای شور بقرب چهل میل انگریزي بر جانب
کالیکوت واقع است کرنیل مکلود بافوجی سبکمایه باعانت
کرنیل هنبرطن بدو پیوست و کرنیل مکلود نسبت بکرنیل
هنبرطن بمزید قدامت خدمت امتیاز داشت سرکردگي لشکر
بدو بازگردید پس ازان بزودي افواج خودرا بمقام شایسته
کارزار متصل دریانهاده میسره ومیمنه ومقدمه آن را بمورچال وپشته
محکم ساخت وسپهداران جهازات پادشاهي چونو وپنديچري را
فرمان داد تاهرقدر نزدیک تر بساحل ممکن باشد لنگر اندازند
تابتوپهای مراکب بحمایت لشکرگاه پردازند هنوز درین
نظم ونسق بودند که لشکر سلطان که ازهشت هزار پیادگان خونخوار
وچار صد مرد فرنگي و ده هزار سوار جرار وبیمر حشر یغماگران وجود
پذیرفته بمقابلهٔ معسکر انگریزي فرود آمده چندروز بسر دادن اتواپ
پرداختند آخر سلطان موصوف پیادگان خودرا در سه رده منقسم
ساخته موشیرلالي باجوانان ملک خود بقیادت یکي ازان
سه رده پرداخته برصفوف افواج انگریزي پردلانه بتواتر حمله آورد
ولیکن ناکام بازگشت ودوصد کس ازفوج سلطاني کشته شدند
وجنود قاهره از رود پانیاري عبور نموده بر جانب دیگر رحل

اقامت انداخت شب یازدهم ماه دسنبر منهیان اخبار
وحشت بار رحلت والد بزرگوار او را گوشگزار سلطان
کردند بناچار برجناح استعجال بصوب سریرنگپتن نهضت
فرمود و بیستم ماه دسنبر سنه ۱۷۸۲ ع بر مسند حکومت جلوس
فرمود و پس ازو اگزارش رسوم ماتمداري و ضبط و ربط ضروري
امور ملکداري بصوب ممالک آرکات باز گردیده بتصدي
منصب جلیل سپهسالاري افواج پرداخت ولیکن خبر تسخیر
جنریل میتهوس او نور را د بتکرار استماع اخبار فیروزي افواج
انگریزي در نواح بدنور و در جوار ساحل مالیبار سلطان را بران
آورد که از تمامي فتوحات حالي و فیروزیهاي متوقع استقبالي
در ممالک آرکات دست واکشیده متوجه حمایت و عراست
ممالک محروسه خود که در نظرش بیشتر قدر و منزلت
داشت گردد چنانچه افواج سلطاني از راه چنگامه در اوائل ماه مارچ
سنه ۱۷۸۳ ع برگذشتن آغاز کرد تا آخر ماه متنفسي در مملکت
آرکات نماند سلطان موصوف باغایت سرعت کوس
ارتحال بصوب بدنور بنواخت و باحشر بیمراز افواج در اوایل
ماه اپریل در ظاهر بدنور نمودار گردید جنریل میتهوس که ساوک او
درین مهم یکسر مقارن خطا و غفلت است بجاي آنکه مقام
جنگ شایسته و دره تنگ کوهستان که پناه گاهي مستحکم

بودی بدست آوردی تا ازانجا بهنگام ضرورت و اضطرار
ممکن بودی که بسوی ادنور یا دیگر بقاع محکم و حصین باز گشتی و درانجا
هرگونه مدد و اذوقه از راه دریا بدو رسیدی خود را در شهر بی پناه
بدنور عرضه یکسر افواج بحر امواج میسور که قیادت و سرکردگی آن
بنفس نفیس امیر صائب تدبیر باز بسته بود ساخت و بناچار
تن به بیچارگی و مجبوری و محصوری در داد فوج انگریزی ششصد
مرد فرنگی و یکهزار و ششصد سپاهی هندوستانی بود با این جمعیت
سکمایه جنریل پخته کار ما متصدی آن گردید که بی محابا بمدافعه و مقابله
لشکر گشن سلطان که بیک لک نفر میرسید پردازد ولیکن
دراندک زمانه بگام اضطرار راه فرار پیمود و بحکم ضرورت در حصنی
متحصن گردید و شهر برغنیم مظفر واسپرد پس ازانکه پانصد مرد را
از بهترین جوانان خویش بکشتن داده بود برخی از سپاه گران خود را
سلطان فرمان داد که بمحاصرهٔ حصن پردازد و جمعیتی گران مایه را
ازان بسوی شاهراه روانه کرد تا در انجا اقامت گزیند و در
کمینگاه اعادی هوشیار نشیند بدین نمط راه بازگشت بر قلعگیان
بربست چنانچه پس از هفده روز بخت برگشتگان اهل
حصار بدنور بر سبیل اضطرار سر تسلیم پیش نهاده تن باسیری
در دادند این بود قول و قرار با قلعگیان که عزت اهل قلعه سلم
داشته شود و اسلحه شان برپشته قلعه توده کرده شوند آن مال

خواسته که خاص ازان ایشان است نزد خود نگاهدارند و آنچه
زآن سرکار کمپنی بهادر باشد تسلیم کنند و باید که ایشان از
کوتاه ترین راه ها تا ساحل بروند و از آنجا بر جهاز نشسته به بنبئی
روانه شوند در راه و منزلگاه باذوقه و دیگر حوایج یاری کرده خواهند شد
و صد کس از سپاهیان جنریل خودش با اسلحه خویش
پاسداری وی پردازند بیست و هشتم اپریل سنه ۱۷۸۳ ع
سپاه مسطور از قلعه بیرون آمدند و سلاحهای خود را توده کردند و
چون قریب یک میل راه از بدنور طی کرده رحل اقامت
انداختند گردا گرد شان جنود سلطانی محیط بود روز دیگر بر جنریل
و علمدارانش چنان فرمان رفت که در حضور امیر حاضر گردند
و پس از پرسش در قید سخت داشته شدند بعد دو روز
منصبداران لشکر و بخشی فوج و داروغگان طلبیده شدند و همچنان
در بند و قید داشته بخشی بخیمه گاه باز آمد و منصبداران بارسوائی
تمام پیش امیر برهنه ساخته و پرسیده شدند زر بسیار
نزد شان یافته شد شانزده روز در آفتاب گرم برهنه تن پا برنجیر
تا آنقلعجات که در اندرونی بهره ممالکت اند رفتند اگرچه
این معنی متیقن است که جنریل در سختی تمام مرد ولیکن در
کدام اذیت خاص مرد هیچ معلوم نیست و احتمال قوی است
که با تعذیب سخت سرش بریده باشند و منصبداران

دیگر نیز همین تلخابه جانگزا چشیدند و سلطان شرایط تسلیم را
نسبت بتقاعگیان سطور بشکست و بدین گونه عذاب
شدید ایشان را عقوبت کرد بعلت آن مال و متاع
دزدی که جنریل میتصوس در بدنور یافته و هوسناکانه ساوک
آنسپاه در بارهٔ یورش کردن و گرفتن بعضی محال را که در
ممالکت محروسه او بود چنانچه این همه مراتب را سلطان
خودش بیان میکرد بهرصورت این معنی نیز قرین قیاس
است که مجبور گردیدن او از تسخیر ممالکت آرکات
ازجهت تاخت وتاراج که این فوج انگریزی در ممالک محروسه
او مصدر آن شده یکی ازان بواعث بود که اورا براینگونه
سیاست و عذاب برنهج انتقام تحریض نمود پس از
استخلاص بدنور سلطان موصوف بزودی با لشکر جرار
وحشر بیشمار بجانب منگلور نهضت نمود وازین رو که آن
مقام از بنادر نامدار ممالک محروسه او بود انتزاع آن بتخصیص
وجهه همت والانهمت او گشت اگرچه قشون چهل و دوم
وچند پلتن از سپاهیان هندوستانی در قیاوت میجر کنبل
بحراست آن مقام نیکو اشتغال می نمودند ولیکن باوجود انبوه بیحد که همراه
سلطان درین یساق بود کار محاصره و مهام قلعه کشائی همگی بر فوج
فرانسیس که ممدو معاون او بود افتاده چنانچه همین جماعه بابر آوردن

مورچال و دمدمه بذل جهد نمودند و بمساعي ایشان در اوائل
ماه جولائي آنچنان تزلزل در بناي حصار راه یافته بود که هر روز محصوران
توهم یورش میداشتند مقارن اینحال خبر صلح و آشتي که در میان
طبقه انگریزان و جماعه فرانسیسان در فرنگستان منعقد شده بود
در معسکر سلطاني رسید بمجرد استماع این خبر فرانسیسان فوج
سلطاني از قتال و جدال با انگریزان ابا نمودند سنوح این واقعه
سبب غایت غضب سلطاني نسبت بجماعه فرانسیس
گردید و چون نیکو میدانست که سپاه هندوستاني او بر کفایت
این مهم دسترس ندارند بنابران گاهي باستمالت و ملاطفت و گاهي
بتهدید و معاقبت مي پرداخت تا ایشانرا باز بر سرکار آرد ولیکن
هیچ سود نداد آخر کار طبقه فرانسیسان لشکرگاه او را واگذاشتند کار
محاصرهٔ منگلور پس از انصراف جماعه فرانسیس بتضییق محصوران
و سدود نمودن راه دخول و خروج بر ایشان کشید و از هرگذر
فقدان اذوقه و حال قلعگیان بنهایت تنگي و سختي رسید
چنانچه سلطان موصوف را امید قوي بود که در روزکي چند آنمکان
مستخلص خواهد گردید ولیکن وصول جنریل میکاود با کمک گران
و اذوقه فراوان که از بنبئي براه دریا فرستاده شده بود او را نا امید ساخت
سپس پیغام صلح در میان آمد سلطان بآشتي رضا داد و در
اوائل سال ۱۷۸۴ ع سر جارج اسطانطن و دو سفیر دیگر

از مدراس بمعسکر سلطان رسیدند و در یازدهم مارچ عهد و پیمان مصالحه بسته شد بدین شرط که اُسرای طرفین از هر دو سو خلاص کرده شوند و محالات یکی که هنگام جنگ و پیکار در تصرف دیگر در آمده بخداوند آن تفویض نموده آید چنانچه حصار منگلور و او نور و دیگر قلاع که انگریزان متصرف آن شده بودند باز داده شد اگرچه دربارهٔ تسلیم قلاع و ضیاع از طرفین شرط معاهده باتمام رسانیده شد ولیکن در خصوص شرط دیگر که اطلاق اسیران باشد زنهار از طرف سلطان موصوف ایفای آن صورت نگرفت پیشترک توثیق عهد و پیمان با انگریزان رفتار جماعه ناهنجار مرهتّه سلطان را برافروخته کرده بود و چون درین زمان لشکر جرار و مظفّر در زیر فرمان داشت و روزگار موافق بنابران فرصت کار مغتنم شمرده خواست تا معاملهٔ خصومت را با آنجماعه پرخاشخر بمیانجي تیغ آبدار یکسو و کوتاه گرداند چنانچه برطبق این عزیمت ممالک ملیبار را واگذاشته از راه بدنور در خطهٔ سیر حاصل شانور در آمد این خطه از قدیم الایام در تصرّف اسلاف نواب عبد الحکیم خان بود و چار یک خراج آن بجماعه مرهتّه داده میشد در سال ۱۷۷۷ع حیدر علي خان بهادر برین مرز بوم تاخت آورده نواب آنرا بزور در سلک خراج گزار انش منسلک ساخته و دختر او را بزني پسر کوچکش کریم شاه برگرفته اگرچه نواب شانور را بدودمان حیدري

بدینمط رابطه و پیوند صورت گرفته بود ولیکن ورود سلطان را بدان
سرزمین وملاقات او را ناپسندیده انگاشته در ممالک محروسه
مرهته درآمد این حرکت از و برطبع غیور سلطان ناگوار آمد وبفتوای
انتقام آنخطه را یکسر تاراج وغارت کرد ودولتسرای او را منهدم
وخراب گردانید وقلعه بنکاپور را سوخته باخاک سیاه برابر ساخت
و از شانور بر قلعهٔ دهارواره و بادامی حمله برده هردو را بگرفت واز
جهت تسخیر این دو قلعه مملکت محروسه او بر تمامی محالات
جنوبی مملو که جماعه مرهته که درمیان رود خانه کتپوریه و کشتنه واقع
اند مشرف گردید بدین فتح وفیروزی مستظهر گشته عزیمت
آن کرد که رود کشتنه را عبور کرده افواج خود را در ممالک
مرهته درآورد و آشوب محشر برپا سازد ارکان دولت پونه
از لشکرکشی او ترسان و اندیشناک گردیده بار سال
سفیران بعرب زبان خواستند که سورت غضب او را
ساکن گردانند وعهد پیمان صلح وصلاح درمیان آرند در اواخر
سال ۱۷۸۴ عهد ومیثاق آشتی بسته شد ومقتضای عهد اینکه
سلطان موصوف بر تمامی ممالک مفتوحه حال خود متصرف
وفرمانروا باشد بجز شانور که بنواب آن باز دهد بدان شرط که او چار
یک حاصل آنرا به پیشوای جماعه مرهته میداده باشد چون سلطان
نامدار بدین نمط صلح وآشتی غالبانه با تمامی اعادی خویش درمیان

آورد و منظر و منصور بدار الملک میسور سریرنگپتن نهضت فرمود
اکنون سلطان اقتدار و حکومت خود را مستقل و پایدار می یابد
و جمهور رعایای ممالک محروسه اش را مطیع حکم و فرمان و
امیران و مهتران جوار را معترف رفعت و علو شان خود
می بیند و بفتوای جاه و جلال دارائی بر سریر فرمان روائی جلوس
میکند در سال ۱۷۸۵ سلطان موصوف بر خطه ادهونی که جاگیر
مهابت جنگ خواهرزاده نواب نظام علی خان بود بخبر متسلط
گردید نیز بقیه بهره ریاست نواب کرنول و کڑپه را که بهره کلان
آن را پدر بزرگوارش در سال ۱۷۷۸ و ۱۷۷۹ مضاف ممالک
محروسه خود ساخته بود بتصرف خویش آورد و بدینوسیله
او را برقابه امتیاز گذه که از قلاع حصین و نامدار در ممالک هندوستان
شمرده می شود و تا مدت مدید نواب مرحوم حیدر علی خان و جماعه
مرهته بدان چشم طمع برد و خته بودند تسلط و تصرف پیدا آمد
چنان معلوم می شود که سال ۱۷۸۶ از سنین دارائی سلطان والاشان
در ضبط و ربط امور خانگی و ملاحظه قلاع و حصون ممالک محروسه و
پژوهش خزاین و ذخایر بسر شد چون از نظم و نسق امور
ضروری واپرداخته بسریرنگپتن مراجعت نمود فرمان داد تا هرگونه
اشیا و املاک بادشاهی را بر شمرده دفتری منقح پرداخته شود
و جواهر و زیورات و دیگر نفایس گران بها را تقویم نموده

بمعرض حساب درآرند چنانچه تمامی غزاین سیم و زر و دیگر
نفایس ثمین پس از تقویم مساوی مبلغ هشتاد کرور
روپیه گردیده عدت زنجیر فیلان به نهصد رسید و شمار قطار
شتران بشش هزار و سی هزار اسپ تازی و چار لک
راس گاو نر و یک لک گاو میش و شش لک میش
و سه لک تفنگ توره دار و سه لک تفنگ چقماق و دو لک
شمشیر آبدار و بیست و دو هزار ضرب توپ مختلف
و بنه و بیشمار ذخایر بارود و دیگر جنگی اسباب و آلات این بود
تفصیل اشیای منقوله وابسته سرکار دولتمدار سلطان ؛
اما املاک غیر منقوله چون عمارات و باغات و کارخانجات
تجارتی وغیره ازین شمار بیرونست از انجمله یکصد و بیست
و پنج قطعه باغ از آن سرکار سلطانی بود و قیاس دیگر املاک برین
توان کرد که گفته اند * ع * قیاس کن زگلستان من بهار مرا *
و عدد افواج جنگی معه سوار بحرار و پیاده های خونخوار مرتب و مسلح
یک لک و چهل و چهار هزار و علاوه آن یک لک و هشتاد
هزار سپاه جهت حراست و حمایت حدود ممالک و غزاین
بودند سلطان دستور نواز بهر افواج خویش بروی کار آورد
یعنی از بهر بخششهای مختلف لشکر اسمای نوایحا کرد و الفاظ
فرمان که سپاهیان را بوقت رزم می دهند پیش ازین

در زبان انگریزی یا فرانسیسی بود حالا در زبان فارسی وترلی مقرر نمود نیز فرمان داد تا ذخیره غله که تا مدت یک سال از برای یک لک فوج کفایت کند فراهم ساخته در انبار خانه سریرنگاپتن نهاده شود و همچنین در قلاع دیگر نیز برحسب مدارج شان ذخیرها آماده کرده آید در سال ۱۷۸۷ و ۱۷۸۸ همت سلطان تمامتر مصروف تسخیر کورگ و خطهای مالیبار بود راجه کورگ پس از مدت چهار سال که در اسیری سلطان بود از زندان گریخت و مصدر آنگونه شورش و هنگامه گردید که آخرکار دران فیروزمند گشت ولیکن نائران مالیبار برخی متاصل گردانیده شدند و اکثر در جرکه سلمان در آورده و بعض دیگر بممالک انگریزان یا هواخواهان شان فرار نمودند میگویند که سلطان دین پرور هفتاد هزار نصرانیان را که از مرز بوم مالیبار باسیری برده بود با یک لک هنود کوت اسلام پوشانیده و آنچه مطمح نظر سلطان از توسیع حوزهٔ اسلام و تکثیر توابع وخدام بود بظهور رسید زیرا که چون این مظلومان دردمند کیش وکنش فرمانفرمای خود برگزیدند و در جرکه سلمانان درآمدند در عدت جماعه اسلامیه در ممالک محروسه سلطان افزائش پدید آمد اراده سلطان در اجرای شرایع اسلامیه مقصور بر ساکنان مالیبار نبود بلکه باشندگان کوئنباتور و دیگر بخت برگشتگان هنود که بمعرض عتاب او در می افتادند

همین زهر آبه می چشیدند و آخر نوبت بدیوان نامدارش پورنیه
نیز رسیده بود اگر شفاعت والده ماجده سلطان که خاتونی بود
موءمن دل پاک طینت درمیان نیامدی او نیز باجبار سلمان
ساخته شدی و در همین زمان فرمان سلطانی صادر گردید که تمامی معابد
و هیاکل ممالک محروسه را یکسر منهدم و ویران سازند و رسم
خرید و فروخت اشربه سکره از میان بردارند و یکسر درختان
خرما و تاڑ را از بیخ و بن برکنند و در آینده نه نشانند پس از عهد
و پیمان با انگریزان در سال ۱۷۸۴ع سلطان موصوف سید
غلام علی خان و دیگر دو سفیر مدبر را بدولت فرانسیسه فرستاده بود
از بهر مباحثه و مطارحه درباره مصالحه کردن آنقوم با انگریزان
و شریک رنج و راحت گشتن باد دشمنان سلطان موصوف
و از بهر تحریض کارگزاران آن دولت بر تجدید مخالفت و منازعت
با انگریزان و هدایای گران بها و مکاتیب موسومه سلطان روم
و بادشاه فرانس مصحوب ایشان ساخته شده در بعضی از
شهور سنه ۱۷۸۴ سفیران سطور از هندوستان روانه
فرنگستان گردیده بدار الملک قسطنطنیه رسیدند بر مستخبران
آثار و اخبار پوشیده مباد که سفیر چرب زبان و آداب دان
سید غلام علی خان دو مرتبه از سرکار سلطانی بدولت عثمانیه روانه کرده
شده مرتبه اول همنگام جلوس طیپو سلطان بر سریر فرمانفرمانی با هدایای

جزیله رفته و مشمول عواطف سلطان روم با تحایف خاصه آن بلاد
از برای سلطان دکهن باز گشته و بار دوم همان سفیر صایب تدبیر
با مکتوب محبت اسلوب ارسال نموده شده و با نامه سلطان
روم که در کتاب مندرج ساخته شده مراجعت نموده از ان
باز که سلطان بر تخت حکومت جلوس فرمود تا زمان ارتحال
زینهار از تکاپوی برهم زدن و تباه نمودن اقتدار انگریزان
در ممالک هندوستان نیارامید و چون هیچ حیله و وسیله از بهر اتمام
این مرام قرین قیاس او نمی نمود جز اینکه باجماعه فرانسیس که عریف
انگریزان در هندوستان و در کارداني و ذوفنوني همعنان ایشان
اند نیکو در سازد بمقتضای این * مصرع * نشاید کوفت آهن
جز بآهن * بکفایت این مهم پرداز د بنابران از ناکام باز گشتن
سفیر انش از ممالک فرانس خواست که باز سفیران
ستوده فن شیرین سخن بدار الملک فرانس بفرستد
بنابران از میان ارکان دولت و اعیان حضرت خویش
محمد درویش خان و اکبر علي خان و محمد عثمان خان را برگزیده روانه
منزل مقصود فرمود چنانچه ایشان نهم ماه جون سنه ۱۷۸۸ ع در شهر
طولان از مرکب فرود آمدند باد شاه فرانسیسان لویس شانزدهم
ایشانرا باکمال احترام و اکرام تلقی نموده بار دیگر سیوم آگسط
سفیران سلطاني بار داده شدند ایشان سالت امداد و اعانت

حالي از زبان سلطان دربارهٔ بدر راندن گروه انگریزان از قلمرو هندوستان نیکو وا نمودند و گفتند که در پاداش این یاري و همکاري بنیمهٔ غنایم که از کسر و نهب اعادي دستیاب و بنیمه ممالک که از کشش و کوشش افواج دولتین فرانسیسه و میسوریه مفتوح خواهد گردید هدیهٔ دولت علیه فرانسیسه نموده خواهد شد اگرچه پیغام این سفارت و تقدمه اینگونه اساس ثروت بادشاه فرانسیسه را بسیار دلنواز بود ولیکن از دسترس او بیرون بود که درخواستهای سلطان قبول نماید زیرا که دران زمان گردنش در زیر بار گران دام می فرسود بنابران همین قدر در جواب آن پیغام و پیشکش باسفیران گفت که هواخواهي و صداقت او را خاطر نشین سلطان کنند و همینکه از کفایت مهمات خانگي یا خطوب ملکي خویش پرداخته می شود با عانت و یاریگري سلطان اشتغال نموده خواهد شد پس از انکه سفیران سلطان چند ماه در شهر فرانس بسر بردند و بلوازم مهمان نوازي و مراسم پرشکوه ضیافت اختصاص داده شدند باز بر مرکب فرانسیسي بعزت و احترام برنشسته روانهٔ هندوستان گشتند و در ماه مي سنه ۱۷۸۹ بدارالملک سریرنگپتن رسیدند و چون بدان غرض که مطمح نظر سلطان بود فایز نشدند باغایت بي التفاتي و سرد مهري از حضور احتشام گنجور سلطان پذیرفته شدند اگرچه سلطان ازان اعانت که از جماعه

فرانسیس داشت مایوس گشت هوای فزونی جاه و مکنت اورا به تسخیر دو قلعه که بنام کرنگاتور و جیاگوته خوانده می شوند سلطان را عرضه اخطار جنگ میکنند این قلاع اوّل در تصرّف جماعه دّچ تایک صد و پنجاه سال مانده بود در سنه ۱۷۷۹ حیدر علی خان بهادر از آن خود ساخته چون آنجماعه در محاربه که حیدر علی خان را با انگریزان اتفاق افتاده با او یار یگر شده بودند در جلدی آن بدیشان باز داده شد این حصارها در حدود شمالی تراون کور واقع اند و راجه آن که یکی از هواخوانان جماعه انگریزان بود خیلی شغف بتصرف آن میداشت و چند بار بکار گزاران دّچ پیغام خریداری داده بود این روداد سبب ناخشنودی سلطان گردید زیرا که آن قلاع در اراضی مملوکه راجه کوچین اند که یکی از خراج گزاران دولت میسوریه است بنابران سلطان از مضافات مملکت خود می پنداشت و در سال ۱۷۸۹ ع سلطان از کار گزاران دّچ بتهدید مطالبه فرمود و ایشان از سطوت سلطان ترسیده عقد بیع آن قلاع با راجه بسته بزودی بتصرف کارگزارانش واسپردند سلطان ازین معامله خیلی برافروخته در ماه جون سنه ۱۷۸۹ با فوجی سنگین بصوب کرنگاتور بعزیمت تسخیر نهضت نمود راجه تراون کور از انگریزان یاری خواست و سلطان از ینمعنی برآشفته بر مملکت راجه لشکر کشید و بیست و نهم دّسنبر بر سرحد تراونکور حمله برد ولیکن ناکام باز گردید و بسیاری مردم از افواج

او درین یساق کشته شدند و چون این ساوک سلطان که ناقص
آن عهد و پیمان بود که در بنگلور بسته شده و دران صیانت
مرز بوم راجه مزبور یکی از شرایط گرانمایه بود سبب ناخشنودی
جماعه انگریزان گشته بنابران ایشان چند پلتن بامداد راجه فرستادند
ولیکن سلطان با این همه از عزیمت و ایستادی نفرمود زیرا که
در ششم مارچ سال ۱۷۸۹ بار دیگر بر آن سرحد حمله آورد و باز
بزیمت خورد اکنون توپخانه سنگین از سرینگپتن طلبیده
پانزدهم ماه اپریل یورش و جوش عام تمامی سرحد را بقبضه
تصرف خویش در آورد افواج راجه ناچار ازان سرحد بصوب
دار الملک خود باز گشتند سلطان بتعاقب ایشان لشکر فرستادن
مصلحت وقت ندید بلکه بفور متوجه یورش کرنگاتور گردید
و پس از محاصره شدید بزودی آنرا تخلص گردانید و جیگوته و پارور
و کوریاپالی و چند قلاع دیگر را بآسانی تسخیر کرد و چون شمالی
بلوکات تراونکور مفتوح گردانیده شد سلطان فرمان داد تا آن سرحد
را یکسر منهدم و ویران گردانند چون این همه جارت و
پیشدستی سلطان در پندار انگریزان بمعنان نقض پیمان
و اعلان جنگ بود بنابران فوجی بسرکردگی کرنیل هرطلی باعانت
راجه فرستادند و برجنود بمبئی و مدراس فرمان رفت تا بقیادت
سپهسالاران خویش آماده حرب و پیکار گردند و مقارن اینحال

پیغام آشتي. جماعه مرهته ونظام علي خان از جانب انگریزان پیش کرده شد تا ایشان با انگریزان همداستان شوند واز بهر جنگ سلطان لشکر آرایند چون جماعه مرهته ونظام علي خان از سلطان دلها پرداشتند بفور لبیک اجابت گفتند سلطان ازین خبر افواج خود را از دستبرد تراونکور باز داشته بسریرنگپتن برگشت ومکتوبي بکارگزاران مدراس ارسال نموده خواست که سفیري روانه کنند تا بوجه شایسته خاطرنشین ایشان گرداند که باعث لشکرکشیدنش بصوب تراونکور چه بود جنریل میدوس از اجابت پیغام سلطان ابا نموده گفت که سلطان درنفرستادن اسراي انگریزي برحسب شرایط سنه ۱۷۸۴ مرتکب نقض پیمان گردیده است وباهمه عهد همداستاني بر بوم وبرهواخواه انگریزان دست جبر وتعدي کشاده پانزدهم جون سنه ۱۷۹۰ لشکري گران که سپهسالاران جنریل میدوس بود بممالک محروسهٔ سلطان درآمده قلعه کرور را تصرف کرد واز انجا جنریل مذکور به دارا پورام وکوئمبناتور متوجه گشته متصرف هردو مکان گردید وکرنیل اسطواط دندیگل وپلیکاچري را استخلاص گردانید وجنریل میدوس عزیمت آن نمود که از راه کهات معبر فیلي داخل میسور شود ومادامیکه لشکر انگریزي درتحصیل اذوقه وغله درکوئمبناتور اشتغال داشت کرنیل

فلاید باقشون خویش از بهر تسخیر سیمنگل پیش فرستاده
شد چنانچه این مهم را جنریل مذکور بآساني تمام سرانجام نمود در عرض
این دستبرد که از افواج انگریزي بظهور رسید هیچگونه مدافعه
و مقابله از جنود سلطاني بعمل نیامد همین رساله سواران سید
صاحب وجمعیتی ازسواران پندارہ گاہ گاہ بتاراج بنگاه واسباب
سپاهیان می پرداخت وپس ماندگان افواج را میکشت چون
هیچ خبر از جنبش سلطان مسموع نشده چنان معلوم شد که سلطان هنوز
درحدود مجاور سربرنگپتن سکونت میدارد ولیکن سیزدهم سپتنبر طلایه
فوج متعینه کرنیل فلاید مقدمه الجیش سلطاني را مشاهده نمود وپس
از ساعتی چند فوج سلطان موازي چهار هزار کس با توپخانه گران
در میدان کارزار نمودار گردید واز گوله وگلوله بر افواج انگریزي
باران سخت بارید بازار رزم تمام روز گرم بود واز هردو سو
مردان کار بسیار کشته شدند شب هنگام از میدان کارزار
دور رفتند کرنیل فلاید خواسته بود تا بعسکر انگریزي ملحق شود
ولیکن از رهگذر عدم چارپایان بارکش بر سبیل اضطرار
بهره گرانمایه از بنگاه وتوپخانه باز پس گذاشته یا قشون خود چهاردهم
سپتنبر روانه گردید وافواج سلطاني بزودي دنبال آن گرفتند وتمام انروز
از هردو سو بگوله اندازي های دور ادور بسر شد ولیکن بهنگام چار ساعت
شب گاهی بمحابیکه آن قشون رحل اقامت انداخته بود جنگ سنگین

صورت گرفته تا سه ساعت قایم ماند و در آخر چون سلطان
بازگشت فوج انگریزی بی دغدغه بسوی ویلادی کوچ کرده روز دیگر
بدانجا رسید جنریل میدوس. بمجرد شنیدن خبر رسیدن فوج
سلطانی بفور بکمک کرنیل فلاید شتافت ولیکن رهبران
بجای راه ستیمنگل او را ابدا میگوته بردند و هر دو فوج یکدیگر را ندیده
از هم در گذشتند ولیکن سلطان کوچ جنریل میدوس را حمل
برحیله نموده پنداشت که او بدین نمط میخواهد که فوج خود را در میان
سرینگپتن و جنود او حایل گرداند بنابران بازپس گشته رود دیوانی
را باز عبور کرده بر شمالی ساحل آن رحل آقامت افگند مادامیکه
افواج انگریزی باهم متلاقی شده به کوئمبا تور بازگشتند از رهگذر
چابکی و کثرت چارپایان بارکش و نیکو توانا بودن شان برحمل
ونقل ذخائر و اسباب افواج سلطانی باکمال سرعت و شتاب
و همواره آماده بودن سواران یغما گرش بگرد گشتن حوالی جنود او و
خبردار بودن شان از جاسوسان انگریزی که هرکرا از ایشان می یافتند
بی دریغ می کشتند و هردم اخبار کوچ و مقام افواج انگریزی بسلطان
میرسانیدند انگریزان یکسر از جنبش سلطان بی خبر می بودند و از
کوچ و مقام ایشان نیکو آگاه می بود چون کارگزاران مدراس
معلوم کردند که جمعیت سپاه جنریل میدوس ازان کمتر است
که مصدر اثری شایسته در مقابله جم غفیر جنود سلطان تواند گردید

بنابران کرنیل مکسوئل را فرمان داده شد که باجنود خود متوجه کوئنباتور
گردیده باجنریل میدوس ملحق شود منهیان این واقعه را بسلطان
رسانیدند و او بزودی از بهر مقابله کرنیل روانه گشت و تا سه روز
هنگامه گوله اندازی برقشون کرنیل گرم داشت ولیکن کرنیل
مصلحت از مقابله او کناره گزیده انتظار وصول لشکر جنریل
میدوس میکشید چون نهم ماه نونبر از وصول جنریل موصوف
بسلطان اعلام نمودند بزودی روانه پولامیتی گردیده افواج خود را
فرمان داد که بی مقابله غنیم بدو پیوندند وازین رو که سلطان درخود یارای
مدافعه افواج اعادی ندید عزیمت آن کرد که درین خصوص بروش
ستمر والدمرحوم خود اقتدا کند رفتار او را در امور کارزار دستور العمل
خود گرداند و بجای حراست وحمایت ممالک محروسه خویش
بلاد و عباد مملکت اعادی را باتش و آب تیغ طعمه حرق و غرق
چشاند بنابران بجای نهضت نمودن بمیسور کوس ارتحال
بصوب جنوب از نواحی شمال می نوازد بدین نیت که در بوم
دیر تنجور در اید و بیک ناگاه بر سر چناپلی حمله آرد ولیکن چون برود
کلیرون رسید بمشاهده حال رود که در عین طغیان بود بغایت
دلتنگ گردید زیرا که عبور کردن رود اگرچه ممکن بود ولیکن افواج
اعادی در تعاقب او بودند و میخواستند که راه بازگشت را بروی
بسته سازند بنابران بسوی دست چپ باز گردید و در اثنای راه

آنهمه دهات را که دید یکسر بنهب و تخریب آن پرداخت
درماه دسنبر تهیا گده را محاصره نمود ولیکن اثری بران مترتب نگردید
پس از هفده روز محاصره براه ترناملي وچتاپت و واندیواش
پیشتر رفت و در اثنای راه از عادت معهود خویش که
تخریب بلاد واسیري بر همسنان و آلوده گردانیدن معابد باشد
وا ایستاد نفرمود و بعد از ان متوجه پانده یچیري گردید شاید بدین امید که
از جماعه فرانسیس امدادي یابد بابدیشان تجدید عهد وفاق واتفاق
کند ولیکن چون حاکم ایشان با انگریزان عهد کرده بود که زنهار
باعانت طرفي از فریقین نپردازد از انجانب ناکام برگشته قاعه
برماکایل را در تصرف خود در آورد در زمان این جنگ و جدال
سلطان سابقه سپهداري و هنر دشمن شکنی و ذوفنوني خود را در امور
کارزار نیکو آشکار و بر روی کار آورده سودای انگریزان را ایجابکي
وجلاوت خویش یکسر خام و ناتمام گردانیده چنانچه انگریزان بجای
آنکه بهره اعظم از مملکت میسور بتصرف خود در آرند چنان مشاهده
میکنند که سلطان برحدود مجاور مدراس لشکر کشیده ساکنان آنرا
شاید بگوناگون محنت و تشویش مبتلامی گرداند ولیکن وصول
لارد کرنوالیس در سال ۱۷۹۱ باعدت گرانمایه سپاه ومبلغ
فراوان از سوی مملکت بنگاله و توجه افواج مرهته ونظام علی خان
از پونه و حیدر آباد بامداد انگریزان بزودی هوای روزگار دیگر

گون گردانیدند بنابران سلطان نواح کرناتک را واگذاشته بحمایت و حراست ممالک محروسه خویش بشتافت بیست و نهم جنوری سنه ۱۷۹۱ لارد کارنوالیس عهده سپهسالاری در مقام ولهوت برگرفته یازدهم فبروری به ویلور رسید چون سلطان پنداشت که افواج انگریزی از راه معبر انبور در سرحد میسور داخل خواهد گردید افواج خود را در ان نواح فراهم آورده بود ولیکن لارد موصوف ویلور را گذاشته بسوی شمال متوجه گردید و پیش از انکه سلطان از قصد او آگاه شود معبر منگلی را بتصرف خود آورده در مملکت محروسه سلطان درآمد و ساکنان دژ کولار و هاسکوته بدون مقاومت و مزاحمت هردو مکان را باو تسلیم نمودند پنجم مارچ لارد موصوف ظاهر بنگلور را مضرب خیام افواج خود ساخت و سلطان باجنود خویش در مقابله معسکر انگریزی رحل اقامت انداخت و دژ بنگلور درمیان هردو لشکر بود درهمین روز سواران انگریزی که از بهر پژوهش حال لشکر سلطان مامور شده بودند بر جماعتی از افواج سلطانی حمله آوردند ولیکن پس از کشش و کوشش بسیار بگام اضطرار برگشته بسیار کسان خود را باکشتن دادند شهر پنتیه بیورش برگرفته شد و بسیاری از میسوریان کشته شدند و بیست و یکم ماه مارچ قلعه آن بجوش عام برگرفته و قلعه دار باهزار کس سپاهیان کشته شد و بقیه السیف

تن باسیري درداد ند بوقوع این رودادسلطان بلارڈکارنوالیس
مکتوبی برنگاشت متضمن آشتي موقت ولیکن چون این پیغام
حسب دلخواه پذیرفته نشد افواج خود را بقیادت سپهداران
واگذاشت تاجنبش اعادي را درنظر دارند وخودش متوجه سریرنگپتن
گردید تا باعداد اسباب حمایت پردازد بیست و هشتم ماه
مسطور لارڈکارنوالیس از بنگلور نهضت نمود تا باجنود نظام
علي خان و افواج بدرقه که از مقام انبورکو چیده بود ملاقي گردد سیزدهم
اپریل لشکر انگریزي با فوج نظام علي خان که پانزده هزار سوار
بود پیوست لارڈکارنوالیس در ماه اپریل سنه ۱۷۹۱ به بنگلور
باز گردید و سیوم ماه مي آغاز نهضت بسریرنگپتن نمود و مقام
اراگیري را مضرب خیام لشکرخود ساخت سلطان افواج خود را
برشمالي ساحل کاویري آماده جنگ گردانیده که پیش
آن زمین نمناک بود که پا فرو رفتي پانزدهم ماه مذکور لارڈکارنوالیس
برو حمله برد پس از ستیز و آویز سخت بطریق اضطرار از آنجا
برخاسته در پناه گاه اتواپ قلعه منزل گزید چند روز پیشتر
رسیدن فوج مدراس جنود بنبئي در قیادت جنریل ابرکرنبي
رسیده بود لارڈکارنوالیس مینخواست که هردو لشکر بنبئي و مدراس
را باهم پیوسته گرداند ولیکن چون موسم برشکال بود و رودها
در طغیان این عزیمت درحیز تعویق ماند ازین رهگذر واز سنوح

موانع دیگر لارڈ کارنوالیس یورش سریرنگپتن را تا جنگ
دیگر موقوف داشت بنابران بجنریل ابرکرنبي چنان اشارت
فرمود که زود تر باصوب مالیبار مراجعت نماید از جهت نایابي
چارپایان بارکش جنریل مذکور بحکم اضطرار تمامت توپخانه و
سامان جنگي باز پس گذاشته بود باایانهمه از دهشت سواران یغمائي سلطان
خیلي پریشان خاطر گردانیده شده چه ایشان لختي از بنگاه و اسباب
لشکري راتاراج کرده و برخي از سپاهیان را اسیر و چندین
کسان را کشته بودند و تمامت انبار باروت راکه در توپخانه
پریاپتن نهاده شده بود بامر سلطان آتش زده سواران یغماگر
سلطاني پرکاهي یا برگ گیاهي را در حدود مجاور معسکر انگریزي
وانگذاشته بودند جماعه سواران انگریزي نیمه پیاده شده و مواشي
لشکر لارڈ کارنوالیس هر روز هزاران مي مردند و در باره قطع راه
رسد چنان کوشیده بودند که زنهار یک گاو پرباراز برنج بجنود
انگریزي نمي توانست رسید و تمامت راه اخبار و اعلام
هواخواهان انگریزي باهم دیگر آنچنان یکسر بربسته شده بود که خبر
افواج مرهته بسرگردکي پرسرام بهاو دهري پندت که قبل ازین
بسریرنگپتن شان بایستي رسید نتوانستي رسید در این چنین
حالت بیدسترسي و بیچارگي لارڈ کارنوالیس برسبیل اضطرار
بران داشته شد که تمامت ساز و سامان توپخانه خود را تباه گرداند

وگلوله‌ها در رود انداز دو یکسر عرابه و گردون آلات لشکر کش
بسوزاند و در بیست و ششم ماه می بسوی بنگلور مراجعت
نماید درین تقریب شلکهای مبارک باد از قلعه سریرنگپتن بلند
گردید و در تمامت شهر سریرنگپتن شبانه‌نگام چراغان شادی
افروخته شد و اهل دربار و مقربان سلطان بتقدیم رسم تهنیت
پرداختند که دشمنان صعب را در جنگ دوم هزیمت داده
بی بهره و ناکام باز گردانید ولیکن سلطان که هر روز اخبار فیروزمندانه
فرا رسیدن جماعه مرهته بدو میرسید نیکو آگاه بود که اگرچه این
بلای سیاه از سردار الملک اندکی دور شده ولیکن یکسر مندفع
نگشته است بنابران مکتوبی به لارد کرنوالیس متضمن خواهش
صلح و صلاح برنگاشت چون از مضامینش مفهوم شد که مقصود
سلطان همین است که عقد اجماع و اتفاق که درمیان انگریزان و
هواخواهان شان مرهته و نظام علی خان بسته شده است منحل گردد
واو با جماعه انگریزان تنها میثاق هواخواهی و اتفاق استوار گرداند
لارد کارنوالیس در پاسخش نوشت که هیچگونه پیغام و درخواست
سلطان را که هواخواهان انگریز مرهته و نظام علی خان را دران
شارکت و مداخلت نباشد از در امکان نیست که او
آنرا بپذیرد ولیکن پیش از صورت پذیرفتن هیچگونه عهد
و میثاق درمیان فریقین این معنی پرناگزیر است که سلطان

تمامي اسيران انگريزي را واسپارد سلطان بحد وانمود که
هيچيک از اسيران انگريزي در دست او نيست و چون
نزد او بمعرض ثبوت در رسيده که لارد کارنوالیس از ان
معاهده که باهواخواهان دارد از دمدمه وفسونش کناره نخواهد گزيد
درصدد آن نشد که ديگر باره معهدان را از آن خود گرداند يا از معهدي
باز آرد و خود در اعرضه اخطار جنگ ديگر با جماعه انگريزان سازد
چون به پيوستن جماعه مرهته بعسکر انگريزي با اذوقه تنگي بغراخي
تبديل يافته بود لارد کارنوالیس را توانائي آن پيدا گشت که
چندي در حوالي سرينگيتن بسر برد ولیکن چون اين معني از
در امکان نبود که بزودي آنهمه ساز و سامان جنگي که عنقريب
تلف گردانيده شده بود باز بهم آورده شود و بدون آن جسارت
نمودن بر محاصره دشوار بود لارد کارنوالیس مردم لشکر خود را فرمان
داد که راه آمد و شد در ميان کرناتک و ميسور پيدا گردانند تا حمل
و نقل اسباب و ذخائر بخوبي صورت بندد و در بنگلور ذخيره
و اذوقه و سامان جنگي فراهم آرند ششم ماه جون افواج متفقه از راه
نا کمنگل و مولید رگ و اد تريدرگ و ساوندرگ بهفتم جولائي در جوار
بنگلور رسيده جنود مرهته بصوب چيتل درگ و سواران نظام علي خان
بسوي کنچيکوته نهضت نمودند و فوج انگريزي به بنگلور کوچ کرد
و را واسط جولائي باره او سور را جمعيتي از سپاه انگريزي مخلص

گردانید و بروز نامچه که در آنجا یافتند چنان منکشف گردید که سه کس
از مردم فرنگستان دران دژ بحالت اسیری بفرمان سلطان
کشته شدند لشکر انگریزی در جوار او سوز بسر برد و بابدرقه
گرانمایه که از کرناتک می آمد باهم پیوست در عرض سه ماه آگسط
سپتنبر اکطوبر چندین دژ دیگر را تسخیر سپاه انگریزان
و هواخواهان شان در آمدند نامدارترین قلاع باره انچیتی در گم
داودیه درگ درای کوته و نندیدرگ بود درین هنگام منهیان سلطان
را چنان گوش گذار میکنند که محال کوئنباتور که در تصرف
انگریزانست سپاه محافظ آن قلیل اند سلطان فرصت
کار مغتنم شمرده قشونی را به تسخیر آن نامزد فرمود بمساعی کمک
سنگین که بقیادت میر قمرالدین خان سپهدار فرستاده شد
آن محال برگرفته و لفطنط کالمرس با تمامی جمعیتش که یکهزار
سپاهی بود اسیر گردید مقارن این روزگار سلطان با لشکر جرار
بصوب بدنور نهضت نمود از بهر تلاقی با جمعیتی از سپاه بدرقه
که از آنجا روانه شده بود وصول سلطان فوج مرهته را که بسرکردگی
پرسرام بهاو بمحاصره قلعه چیتلدرگ می پرداخت هول در دلها
انداخت ولیکن سلطان از کاریکه متوجه آن بود پرداخته متوجه
سرینگپتن گردید چون لارد کارنوالیس راه آمد و شد درمیان
کرناتک وحیدرآباد واکشاده بود عزیمت آن نمود که آنحصارها را

که درمیان بنگلور و سریرنگپتن واقع اند متخلص سازد ازین حصون ساوندرگ و اوتری درگ بغایت گرانمایه و نامدار است و ساوندرگ آنچنان محکم و استوار که جمهور انام آنرا ازان قلاع می انگارند که دست تدبیر قلعه گشایان از افتتاح آن بسته است و پای سعی شان از تسخیر آن شکسته و هوای اطراف وجوانب آن آنچنان ردی و ناملایم طبایع است که ازین جهات آنحصار بلقب جبل اجل خوانده می شود سلطان آنقدر وثوق بحصانت این دژ ورداءت هوایش میداشت که هنگامیکه منهیانش بدو این خبر رسانیدند که انگریزان عزیمت تسخیر آن نموده اند باکمال بشاشت برزبان آورد که نیمه فوج انگریزی بآب شمشیر غازیان تلخابه مرگ خواهد چشید وبقیة السیف از دستبرد هوا بر باد خواهد گردید دهم ماه دسنبر سنه ۱۷۹۱ لارد کارنوالیس بدین حصار سهمگین رسید و پس ازمحاصره یازده روز برگرفت اوتری درگ نیز بیست و چهارم دسنبر متخلص نموده شد افواج سلطانی آنقدر خوف زده بودند که بمجرد دیدن مردم فرنگستان از حصار بگریختند رامگده وغیره بی زحمت تسلیم نموده شدند و سرتاسر آن بوم و بر محکم نهاد که درمیان بنگلور ورود کاویری واقع است بتصرف انگریز بهادر درآمد جنود نظام علی خان از آگسط تا نونبر بمحاصره گرم کنده اشتغال ورزیده قلعه پائین مفتوح نمود

وجمعیتی گرانمایه از سپاه بسرکردگی مویّد الدوله شهور بنام حافظ جی بحراست وحمایت بقلعه مفتوحه ماند وباقی لشکر بسرکردگی امیر سکندر جاه در اواسط دسنبر بسوی کولار روانه گردید بیست ویکم دسنبر شاهزاده فتح حیدر باجمعیت دوازده هزار سوار باسرعت یاد وزان چون سیل کوهستان که برنشیب بستان ریزد برسر پیشه فروریخت وتمامی جماعه مغلیه راکه بحراست آنمقام می پرداختند باسیری برگرفت ومحافظان قلعه را بتجدید کمک نیرومند گردانید وچندین خاندان سرداران را از قلعه برآورده سالم وغانم بسریرنگپتن مراجعت نمود چون در ماه جون فوج مرهته بسرکردگی پرسرام بهاو بصوب چیتلدرگ نهضت نموده از اوضاع آن حصار چنان پنداشت که برگرفتن آن بزور از حیز امکان بیرونست بنابران برشوت چاره گری نموده بتطمیع کوتوال پرداخت تا قلعه بدو واسپارد ولیکن فایده نبخشید چندی درحوالی آن طرح اقامت ریخته بتخریب آن مرزبوم اشتغال ورزید پس ازان بجانب غربی آن محال متوجّه گشته بدوگاری فوج انگریزی به تسخیر هولی هانور وچند قلعچه دیگر سرمایهٔ فیروزی اندوخت چون همین مرزوبوم کاناره وبدنور از ممالک محروسه سلطانی از صدمه تاخت افواج متفقه محفوظ مانده بود سلطان ازین محالات اذوقه وعلوفه مایحتاج می طلبید ولیکن چون میترسید که مبادا یغماگران

مرهته رود تنب بهدره را عبور کرده دست تطاول و تعدي بران بوم وبرو اکشانید بمقتضای دوربیني و احتیاط فوجی گرانمایه بقیادت نواب علي رضا خان بحراست آن برگماشت این سردار بقرب لب غربي رود تنب رحل اقامت انداخته بوضعیکه حصن سمو که درچند اول یاساقه او بود بیست و پنجم دسنبر سنه ۱۷۹۱ فوج مرهته از رود بهدره و روز دیگر از رود تنب که هردو دران زمان پایاب بود برگذشت و فوج انگریزي بیاریگري جنو داو برلشکر میسور حمله آورد و پس از کوشش بسیار مظفر گردید نواب موصوف باجمعیت یکهزار و پانصد پیاده و چار صد سوار بحصار کلیدرگ که برمسافت سیزده میل از بدنور واقع است و نواب موصوف پیشتر ازین فیلان و خزینه خود را بدانجا فرستاده بود پناه برد سي ویکم دسنبر مورچال از بهر تسخیر درسمو که برآورده شد و پس از محاصره چهار روز دژ را واسپردند پرسرام بهاو معه فوج درجوار سمو که تاماه جنوري سنه ۱۷۹۲ چندی اقامت ورزیده پس ازان بحصار بدنور رسیده فرمان داد تابر بعض مکانات بیروني آنقلعه حمله کنند و لیکن چون او شنید که قمرالدین خان بهادر از سپهداران نامي سلطان بالشکر جرار از بهر حمایت بدنور توجه نموده است ازان عزیمت دست برداشته برحسب عهد خواست که بلارد کارنوالیس

پیوند و تا در محاصره دار الملک سلطان با او یار باشد چنانچه
پرسرام برحسب این عزیمت کوچ نمود چون خبر هزیمت
نواب علي رضاخان بسلطان رسید فورا بقمرالدین خان فرمان داد
تا از بهر حفاظت بدنور بشتابد ولیکن بدو این چنین فرموده بود که
زنهار در بند تعاقب جماعه مرهته نباشد بلکه این جماعه مگس طینتان
پرآشوب را بباد حمله سواران و غازیانش پراینده فوج خود را
بغراهم ساختن از وقه مشغول گرداند و هرگاه فرصت دست دهد
آن را بسر پرنگپتن روانه سازد مقارن همین حال سلطان
قشونی را از سواران یغما گرش بصوب کرناتک روانه کرد
تا بنهب و غارت آن بلاد پردازد و مطمح نظر از ین ارسال
همین بود که بشنیدن این خبر بعضی از افواج انگریزي که بر سر
مملکتش هجوم آورده آند بحمایت مرز و بوم خود شان البته باز
خواهد گردید و بنا چار بار شر و فساد اعادي گونه بخفّت خواهد
گرائید یغما گران سلطان برحسب فرمان تا انجار سیدند
که مدراس از ان سه میل کمتر بود مردمان را گشتند
و چند قریه را آتش زدند ولیکن چون سلطان در آخر دریافت
که دراین چنین نهب و غارت هیچگونه بهبودنیست بنابران
بتحدید از لارد کانوالیس درخواست آشتي و استجازت
فرستادن سفیري میکند ولیکن چون لارد کارنوالیس

از جهت شکستن عهد گذشته آشفنگیها داشت همانزمان
برسول سلطان فرمود که هیچگونه نامه و پیام مصالحه پذیرفته
نخواهد شد تا انکه تمامي اسیرانرا که اودر کوئنباتور برگرفته است
خلاص نمیکنند لارد کارنوالیس پس ازانکه تمامي ما یحتاج محاصره
وهرگونه اذوقه مهیا گردانیده بود انتظار نمودن پرسرام بهاورا
بیحاصل تصور نموده درغره فبروري سنه ۱۷۹۲ع بهمراهي جنود
نظام علي خان وهري رام پندت از مقام اوتردرک پیشتر
جنبش نمود وسواران سلطان قریب یکهزار در صدد آن بودند
که بغارت ونهب پردازند ولیکن چون درین عزیمت
ناکام ماندند دهات راکه در اثنای راه واقع بود آتش زدند
ومواشي وباشندگان آنرا یکسو راندند پنجم ماه افواج متفقه در
نظرگاه سریرنگپتن رسیدند وبقرب رودکاویري رخت اقامت
انداختند سلطان سپاه خود در جایگاه استوار فراهم آورده
مصاف جنگ آراسته بود نصاب جنود سلطان درین
رزمگاه چهل وپنج هزار پیاده وده هزار سوار ویکصد ضرب
توپ بود لارد کارنوالیس در نه ساعت شب روز
ششم فبروري باشش هزار وهفصد پیادگان انگریزي بدون
توپ متوجه آن گردید وجنگ عظیم رودادوهفتم ماه سلطان
چند بار جسارت نمود تا مقام شمالي رودرا بدست آرد

وانگریزان را از جزیره بیرون راند ولیکن اثری مترتب نگردید وچون دل سپاهش شکسته بود جم غفیر از خدمت سلطان کناره گرفتند وجماعه فرانسیسه نیز که ملازم سلطان بودند از جهت نظر کردن بانجام بدکار زار خود را تسلیم لارد کارنوالیس نمودند برشرقي جانب جزیره سریرنگپتن بوستانیست شاهانه خوش وخرم بنام لعل باغ درین بوستان چندین قصر بلند ونشیمنهای دلپسند است که بتصرف انگریزان درآمده بود لارد بهادر بحکم ضرورت مردمانرا اجازت داد تادرختان بوستاني رابریده مورچال سازند ومقارن اینحال قصرهای شاهانه وحجرهای عبادتخانه را بیمارستان رنجوران وتیمارجای زخمیان نیم جان گردانیدند ؛

بیت

آری چه عجب داري کاندر چمن گیتي
چغد است پی بلبل نوحه است پی الحان

سلطان بتماشای این عبرت فزا انقلاب که همان باغ دلکشا وبوستان نشاط افزا که درساختن وآراستن آن هزاران هزار روپیه صرف شده بود وبفحوای

بیت

جائیکه بود آن دلستان با دوستان در بوستان ،
شد زاغ وکرگس را مکان شد گرگ و روبه را وطن ؛

خراب و ویران گردانیده شد خیلی و لخسته و پریشان گشته فرمان داد
تا گلولهای اتواپ پی هم از قلعه بران باغ و بقاع که حالا در
تصرف اعادي بود سرداد ند اگرچه بعضی ازین گولها بمعسکر انگریزي
که برکناره مقابل رود واقع بود رسید ولیکن هیچیک گره از کار
فروبسته اش نکشود چون سلطان نیکو دید که هیچگونه صورت بهبود
در آئینه خیالش جلوه نمی نمود باز عزیمت آن کرد که دیگر بار
سلسله آشتي بجنباند بنابران از بهر تمشیت این مرام لفظنط
کلمرس وناش را که در مهم کوئنباتور در دست سلطان اسیر افتاده
بودند پیش خود طلبیده این چنین خطاب کرد که میخواهم بزودي
از قیدتان رهائي بخشم وچون از دیر باز خواهان آشتي و مصالحه ام
بنابران شمارا حامل این مکتوب بنام لارڈ کارنوالیس که
درین باب نوشته ام می گردانم باید که جواب آن بمن باز رسانید
وآنگاه مکتوب مسطور بدست لفظنط کلمرس سپرد و دو تا شال
و پانصد روپیه بدو داد و وعده کرد که اسباب و وابستگان او
از پس فرستاده خواهند شد پس فرمان داد که سواران
وملازمان سلطاني او را بارفیقش در معسکر انگریزي ببرند چنانچه ایشان
فردای آنروز درخیمه گاه انگریزي رسیدند شانزدهم فبروري فوج بنبئي
بسرکردگي جنریل ابرکرنبي بلارڈ کارنوالیس پیوست دراین فوج
دوهزار جوان فرنگي بودند و چار هزار سپاهي هندوستاني در شب

هیزدهم مورچال بر جانب شمالی قلعه برآورده شد و نوزدهم فوج که
قاید آن جنریل ابرکرنبی بود رودکادیری را عبور کرده بر جانب
جنوب شرقی مقام برگرفت بمدافعت این یورش سلطان
نفس نفیس باجنود سنگین از پیاده وسوار کوشید ولیکن پس
از کوشش سخت بسریرنگپتن مراجعت نمود بیست
ودوم بران محال که جنریل ابرکرنبی برگرفته بود باکمال سطوت
وشدت حملهها آورده شد ولیکن دلیران میسور ناکام باز گردیدند
دراثنای این جدال پیام عهد و پیمان مصالحه نیز آورده می شد چهاردهم
ماه وکیلان سلطان و وکلای سرداران همداستان درخیمه که بتخصیص
از بهر تلاقی رسولان طرفین زده شده بود متلاقی شدند و گفتگو درمیان
شان بعمل آمد ولیکن هیچ امری متعین نشد و قطع تنازع صورت
نگرفت اکنون مواد از بهر برآوردن مورچال آماده ساخته شد
وخبر وصول پرسرام بهاو از بهر اعانت انگریز گرم بود پس
حب درخواست لارد موصوف سلطان بفتوای ضرورت
قبول میکند که نیمه مملکت خود را بسرداران همعهد واگذارد
ودر عرض دوازده ماه سه کرور روپیه سکی لک روپیه نقد بدیشان
بدهد وتمامی اسیران انگریزی که خودش ووالد بزرگوارش برگرفته
بود از بندرها کند ودو تا فرزند دلبند خود را از بهر توثیق ایفای شرایط
مسطور بدیشان واسپارد بیست وششم شاهزادگان

موعود باکمال احتشام و تمکین بمعسکر انگریزی درآمدند و لارد کارنوالیس
باجماعه از منصبداران بردر خیمه شاهانه خویش شاهزادگان را
پذیرفتاری نموده و پس از معانقه ایشان باکمال دلجوئی و ملاطفت
درون خیمه آورده نشانید لارد کارنوالیس بوکیل سلطان و شهزادگان
فرمود که هرگونه دلجوئی و ملاطفت درخور مرتبت و منزلت شان
مراعات کرده خواهد شد سپس بهریک ازان شاهزادگان
ساعتی زرین گرانبها بطریق نشان ملاطفت و معاطفت
داد و بعد از آنکه عطر و پان بدیشان داده شده بود جناب لارد
صاحب تا فیل سواری شان برسم شایعت پرداخت
وآنگاه بازایشان را معانقه کرده مراجعت نمود و شهزادگان بخیمهای
خود باهمان تواضع و تکریم آورده شدند که هنگام داخل شدن خیمه لارد
صاحب بعمل آورده شده بود روز دیگر لارد کارنوالیس برسم بازدید
بخیمه شهزادگان رفت و دران مقام مراسم تعظیم و تکریم نسبت
بلارد صاحب بتقدیم رسانیده و هنگام معاودت دو تا شمشیر
پارسی با قبضه جواهرنگار برسم خدمت بدیشان داده شد مهرد آزرم
که لارد کارنوالیس نسبت بشاهزادگان بتقدیم رسانیده سبب
شادمانی سلطان و خاتونان عرم سرای او گردید؛ پس ازان سلطان
عهدنامه را بمهر و دستخط خود اختصاص بخشید نهم ماه مارچ شاهزادگان
موصوف باهمه حشم و خدم از بهرسپردن عهدنامه عزمی مهر کرده

سلطان بخیمه لارد کارنوالیس درآمدند لارد صاحب ایشان را
با اعزاز و اکرام تمام پذیرفتاری نمود و پس از طی شدن قال و مقال
رسمی شاهزاده عبدالخالق سه قطعه عهدنامه عزی را بدست لارد صاحب
و اسپرد پس شاهزادگان موصوف رخصت انصراف گرفته
بخیمه خود مراجعت نمودند بروایت صحیح این معنی بثبوت پیوسته
که پس از مراجعت سرداران معهد از حدود سرینگپتن
سلطان در حالت غم و غصه که ازین صلح مغلوبانه عائد او شده بود چندی
در گوشه تنهائی درمیان دولت سرای خویش کناره گزین
گشت آخر کار زاری و الحاح خاتونان حرم سرای خود را که دربارهٔ
بدرآمدن ازین کنج خمول می نمودند بسمع رضا و قبول درآورد
و مقربان درگاه خاصه میر صادق و پورنیا را بحضور خود خوانده در خصوص
اصلاح امور ریاستش استشاره فرمود و در پر کردن خزانه عامره
با ایشان رایها زد درین کنکاش آرای مشیران بران قرار گرفت
که به بهرهٔ از مال و نعمت خویش یاریگری خواجه خود نمایند تا تلافی آن
مبلغ زر که از خزانه سلطانی باعادی داده شده صورت پذیرد سلطان
بتقاضای مرحمت و جوادی که داشت از ان مبلغ سه کرور و
سی لک روپیه که بدان آشتی واغریده بود سی لک روپیه
واگذاشته چنین فرمان داد که باقی سه کرور را بطریق اضافه بر خراج
معمول بر رعایا برعایت تناسب توزیع نمایند تا بر ایشان حیف نرود

اگر این زر اضافه بطریق راستی و انصاف از رعایا خواسته
شدی بران دردمندان مسکین چندان جور و بیداد نبودی ولیکن
مقام واویلا اینجاست که تحصیلداران این زر حکم سلطانی را بهانه
حیف و ستمرانی خود ساخته حاکمان صوبجات را نیز برشوت
درین تعدّی و تطاول شریک خود ساختند تا بجای سه کرور
روپیه ده کرور بمعرض تحصیل درآمد و آه و نالهٔ ایشان زنهار بگوش
سلطان نمیرسید سلطان پس از جلوس بر سریر فرمانروائی دفتر
نو و ابسته ضوابط باج و خراج تیار گردانیده بود و امست والا نهمت
سلطانی پس از اهتمام در بارهٔ اضافه خراج مصروف برنگاهداشتن
فوج جدید بود اگرچه مردم باو وامی نمودند که مبلغ زر کاسته خراج
حالی آنقدر گنجایش ندارد که بدان این چنین جمعیت موفور سپاه
نگاهداشته شود سلطان در جواب ایشان همین می فرمود که من
نمی خواهم که یک رساله یا قشونی از قشونهای معدوده کم گردد با اینهمه
حکم سلطانی چنین صادر گردید که حصار و دیوار آن دژها و قلاع را که قلعه داران
و دژبانانش در حمایت و حراست آن هنگام یورش و حملات
اعادی چنانکه باید نکوشیده بودند منهدم گردانند و نسبت بقلعه
بنگلور که از بهر افواج انگریزی کار ذخیره داری و انبارخانگی نمود آنچنان
خشمگین و آشفته گشته که فرمان داد تا ابنیه و حصار آنرا که در برآوردن
آن خودش و پدر بزرگوارش لکهارو پیه خرچ کرده بودند باخاک برابر

سازند پیش از وقوع جنگ و جدال گذشته سلطان راه مراسلات
با تیمور شاه پسر احمد شاه ابدالي فرمانفرمائي کشور افغانستان که
در میان ایران و هندوستان واقع است وا کشاده بود و اکنون
با پسر جانشین او که زمان شاه باشد بزبان قلم این چنین التماس
میکنند که وظیفه دینداري و حمیت اسلامي همین اقتضا میکند که او
با مسلمانان هندوستان اتفاق کند و به تسخیر ممالک دهلي
لشکر کشد نیز وکلای ذوفنون چرب زبان او بدیوان دولت
پیشوا دولت رام سیند هیه و نظام علي خان فرستاده شده
بودند تا فتنه و آشوب برپا سازند و آن عهد و پیمان اتفاق و هواخواهي
یکدیگر که ایشان با جماعه انگریزان بسته اند بحیله انگیزي شان
بشکنند دربار دوست قدیم و هواخواه صمیم انگریزان که نواب محمد علي خان
باشد نیز از سازش و بندش یا فسون سازي و چاره گري سلطان ذوفنون
پاک نمانده بود پس از انکه سلطان بایفای تمامي شرایط عهد و پیمان گذشته
پرداخته بود فرزندانش اجازت انصراف داده شدند چنانچه ایشان
با بدرقه شایسته بسرکردگي میجرد وطن بیست و هشتم ماه مارچ سنه ۱۷۹۴
بمعسکر سلطان پدر بزرگوارشان در دیونهلي رسیدند روز دیگر میجرد وطن
بحضور سلطان رفت و شاهزادگان را واسپرد سلطان میجرد وطن
را باکمال ملاطفت و معاطفت اختصاص بخشید و او تا ششم ماه
اپریل در معسکر سلطان اقامت داشت و درین عرصه چند بار

بحضور سلطان حاضر شد و هر بار سلطان را بذکر خیر قوم انگریزان
تر زبان یافت ؛ رزیدنط انگریزي که در پونه بود باعلام گورنر جنریل
پرداخته بود از مراسلات پنهاني که درمیان سلطان وجماعه مرهته
دران زمان بوده القصه ازان بازکه عهد آشتي ومصالحه درمیان
آمد تا سال ۱۷۹۶ هیچ سردار یا شخص نامور از ایران تاهندوستان
واز دکهن تاکوهستان نیپال نبود که مکتوب یا سفیر سلطان
بدو نرسیده باشد بالتماس اینکه او بسلطان حامي دین اسلام اتفاق
گروه این گروه جاه طلب را از هندوستان بیرون کند درین روزگار
چنان می نماید که اختر سلطان یاور و معین او گردیده بود که از بهر
بسگالي انگریزان دشمنان نو پیدا گشته و در دولت هوا خواهان
شان نزاع وخصومت خانگي درمیان آمده تفصیل این اجمال آنکه
در سنه ۱۷۹۴ فیض الله خان رام پوري سردار قوم روهیله وفات
یافت و فرزند کلانش جانشین او گردید این سردار زاده
سند نشین بردست عیاران برادر کوچکش غلام محمد خان کشته
گردید و غلام محمد خان سند آرای ریاست گشت انگریزان
باعانت وحمایت فرزند سردار مقتول برخاستند و غلام محمد خان را
پس از منهزم ساختنش در جنگ اسیر کردند و به دارالاماره
کالکته فرستادند در انجا او بحیلهٔ رفتن سفر حجاز و حج بیت الله از
انگریزان رخصت انصراف یافته بر جهاز نشست و احتمال قویست

که بمضمون مصراع مشهور * ع * این ره که تو میروی بترکستان
است * بعض نبادر متصرفه طیپو سلطان را امکه پنداشته از جهاز
فرود آمد واز انجا بزودی باسفیران سلطان متوجه کابل شده بنای
بدسگالی و هنگامه آرائی نسبت بانگریزان نهاد وزمان شاه
والی کابل رابران تحریض نمود که بانهب وغارت هندوستان
لشکر کشد و همینکه او بدهلی میرسد یکسر جماعه روهیله بهمداستانیش
کمر هوا خواهی خواهند بست فتوحات عظیمه که نصیب
دولت رام سیندهیه شده بود و فراوانی سپاه که گرد او فراهم آمده بود
عرق رشک و حسد ارکان دولت پیشوای پونه
درحرکت آورده ایشان رابران داشت تا از سیندهیه
درخواستند که بهرهٔ شایسته از مبلغ خراج ممالک مفتوحه اش
داخل خزانه دولت پیشوا نماید ولیکن بجای ایصال مبلغ زر
آنسردار از روی حساب پیشین مبلغ خطیر زر یافتنی از آن
خود برذمهٔ آن دولت برآورد و با لشکری جرار متوجه دارالملک
پیشوا گردید تا دعوی خود را ببرهان قاطع شمشیر بمعرض اثبات
درآرد این چنین حریفی غالب از میان اتباع دولت پیشوا
پیدا گردید و سنگ تفرقه در جمعیت آن انداخت و از
همان زمان از رهگذر سنوح ستیز و آویز خانگی یکیک رکن
از ارکان آنحکومت متزلزل گردانیده شد این بود حال دولت پونه

دران زمانه اکنون سرگذشت دولت حیدر آباد باید شنید که
دران جزو زمان چون بود غایت دیرینه سالی نواب نظام
علی خان وحدوث ناخوشنودی گوناگون دلالت نمایان بران
میداشت که آفتابش برلب بام است و روز عمرش درحدود
شام بنابران پسران جاه طلب آن امیراز بهرسند خلافت
درصدد چاره و تدبیر درآمده از هرسو استمداد مینمودند سلطان پنهانی
بهواخواهی امیرزاده فریدون جاه میل فرموده به بهانه تحصیل نمودن
زر خراج از سرداران خراج گزار فوج سنگین بسرکردگی سید
غفار بدان ناحیه روانه میکند و درخفیه بدان سپه دار چنین تعلیم
میدهد که دران خصوص نیکو متیقظ بوده چنانچه مقتضای حال باشد
بلا تعویق بعمل آرد ملاحظه تمامت این خصوصیات بالا گذشته
دربرانگیختن بدگمانی انگریزان وآماده سازی شان براعداد سامان جنگ
هیچگونه کمی نکرد در اوائل سال ۱۷۹۷ فوجی از افغانان که قاید شان
زمان شاه بود از رود اٹک عبور نموده متوجه دهلی شد ولیکن جماعه نانکیان
پنجاب آنقدر بمقاتله ومقابله کوشیدند که ناکام بگام اضطرار مراجعت
نمود احتمال قویست که عزیمت زمان شاه فرمانفرمای
افغانستان نتیجه اجابت دعوت سلطان بوده برحسب
منصوبه نخستین او تابر سر انگریزان لشکر کشد خبر سوخ این
واقعه ارکان دولت انگریزیه را آنچنان قرین سهم وهیبت

نمود که ایشان جمعیت گران از سپاه در مهدي گهات برغربي
کناره رود گنگ بر سبیل اعلان از بهر مدافعه این جماعه فراهم ساخته بودند
از فنون وفسون سلطان وجنبش وحرکت افواج او در انزمان
اگرچه مراسلات او باشاه زمان در ان هنگام معلوم نبود این معني
قیاس کرده مي شد که او اراده داشت که این فرصت پیش
آمده را ضایع نگذارد وبر سر کرناتک تاخت آرد چنانچه بر فوج
مدراس چنان حکم رفت که زود در میدان جنگ آماده عرب
وپیکار باشند مراجعت افواج زمان شاه از هندوستان وفاش
گشتن بندش وسازش سلطان با فریدون جاه پیش از انکه
پختگي ونضج پذیرد وخوفناکي او از اوضاع افواج انگریزي که از بهر
جنگ وجدال آماده وتیار بود اینهمه امور باهم متفق شده سلطان
را باز داشته بود از اینکه بادي پرخاشخري نسبت بانگریزان
گردد اگرچه چند ماه پیش ازین سلطان سفیران خود را پنهاني بسوی
جزیره ماریطیس فرستاده بود تا بتجدید ارتباط با جماعه فرانسیس پردازد و
از ایشان التماس کمک ده هزار مرد فرنگي و سي هزار حبشي
سپاهي نموده استکشاف این راز پنهان وفرستادن فرانسیسان
سبکمایه کمک بسلطان باز سلطان را بجبر وقهر بران آورد که از
افواج انگریزي انتقام کشد در ماه جون سنه ۱۷۹۸ خبر فرار سیدن
سفیران طیپو سلطان بجزیره ماریطیس وخبر دیگر امور بگورنر

جنرل هندوستان رسید بنابران بزودي از دیوان دولت
انگریزیه فرمان فراهم آوردن فوج جرار صادر شد و در اندیشي که
گورنر جنرل هندوستان درین مهم بکار برده منحصر در ممالک
محروسه خودش نبوده بلکه درین امر اهتمام رفته که جماعه طرفداران
سلطان و جماعه فرانسیس را که در دیوان حیدر آباد اند یکسر مستاصل
گردانیده نواب نظام علي خان را بران باید آورد که شریک
و همکار انگریزان در هزیمت و کسر دشمن عام گردد نیز بر ینمعني
اهتمام نموده شده که تعارض فریقین که در دولت پونه پیدا شده
از میان مرتفع شود ولیکن از رهگذر بدگماني و دورنگي که سرداران
مرهته باهم داشتند و بعضي از ایشان هوا خواه سلطان بودند این امر
ازحیز امکان پیشوا بیرون بود که با آن تخالف و تعارض بایفای
عهد و میثاق که با انگریزان بسته بود پردازد یا درین حرب و پیکار
با ایشان شارکت کند اگرچه گورنر جنرل بدینمط تهیهٔ اسباب
هزیمت دشمن نموده بود با اینهمه نمي خواست که درین مهم اسراف
طلب و دقیقه از دقایق آرمیدگي و تاني نامرعي گذارد بنابران مناسب
چنان دانست که نخست براه مناصحت با سلطان پوید تا او تنازع
و تخاصم دولتین را بوجه شایسته قطع کند و بشرایط جدیده پسندیده طرح مصالحه
ریزد و از سر کینه و پرخاش برخیزد بنابران چند قطعه مکتوب بسلطان
نوشت و دران ایچگونه اشارت بحرب و قتال ننمود بلکه

از استعمال آنگونه الفاظ احتیاط و احتراز واجب انکاشت همینقدر
باعلام سلطان پرداخت که مراسلت و مخاطبت او با جماعه
فرانسیسان بتمام و کمال دانسته شد و از و التماس نمود تا میجرد وطن
از طرف سرداران همعهد بخدمت او فرستاده شود تا نظم
و نسق امور متنازع فیه بخوبی صورت پذیرد ولیکن نامه های سلطان
که بپاسخ این مکاتیب فرستاده شدند همه پرحیله و فسون بودند
و التماس فرستادن میجرد وطن یکسر ابا نموده شد مقارن این حال
خبر کوچ جیش فرانسیس در ممالک مصر و نیز خبر در جهاز نشستن
موشیرد و یک در طرنکبار بطریق سفارت از قبل سلطان
بدولت فرانسیسیه بگورنر جنریل رسید از آگاهی این اخبار
بماه فبروری سنه ۱۷۹۹ فرمان صادر شد تا افواج انگریزی و جنود
سرداران همعهد دیگر آماده تاخت بر مملکت سلطان گردند
و تا خیر درین باب جایز نشمارند درین اثنا از سلطان مکتوبی
بگورنر جنریل رسید بدین مضمون که چون از قدیم طبع من مایل
سیر و شکار می باشد بنابران از شهر برآمده ام امید که میجرد وطن را
با ساز و سامان مختصر بسوی من روانه سازند یازدهم فبروری فوجی
بقیادت جنریل هارس از ویلور کوچ کرد و بیست و هشتم همان
ماه در مقام کاریمنگالم بجنود نظام علی خان که دران شش هزار
سپاهی بود پیوست چهارم مارچ افواج مجتمعه بقرب ریاکانه

بسرحد میسور اقامت ورزید و از انجا مکتوبی از طرف گورنر
جنریل بسلطان ارسال نموده شد بدین مضمون که مکتوب
سلطان رسید و دیگر خصوصیات بتفصیل بوساطت جنریل
هارس معلوم سلطان خواهد گردید پنجم ماه بنای عرب و قتال
بسنخیر کردن قلعه نیلدرگم و انچیتی آغاز کرده شد و نهم ماه افواج
متفقه که از سی و هفت هزار مرد جنگی وجود پذیرفته بود در جوار کالا منگالم
مجتمع شدند پیشتر ازین فوج بنبئی قریب هفت هزار مرد
از ساحل مالیبار کوچیده و در مرز بوم راجه کورگ در آمده بر سر
رهگذار سیدا پور و سیدا سیر مقام گزیده بود هنگامیکه اعادی
سلطان بدین کثرت رسیده بودند عدت سپاه سلطانی کمتر بود
چون خبر وصول اعادی در حدود مملکتش بسلطان رسید باکالانتر
بهره از لشکرش نهضت نموده در مقام مادور متصل شارع عام
که به بنگلور میکشد اقامت کرد و از انجا چندین جماعت از
سوارانش بهر سو روانه گردانید تا آن بر و بوم را ویران کنند و در
تمامی اذوقه و علوفه که در رهگذار اعادی باشد آتش زنند در اثنای
مقام جاسوسان خبر آوردند که فوج بنبئی بقرب سرحد شرقی
مملکت محروسه سلطانی رسیده و در چند بهره منقسم شده سیدا سیر
و سیدا پور و انموتینت رامطرب خیام خود ساخته بنابران
سیوم مارچ از مادور کوچیده افواج خود را که از دوازده هزار مرد وجود

پذیرفته بود بمصاف جنگ آراسته در پناه جنگلی پیشتر شتافت تا بر مقدمه سپاهیان انگریزی که سرکرده آن لفطننط کرنیل مانطریسار بود تاخت آورده در میان گرفت و اگرچه ایشان باکمال پایداری و دلیری بحمایت خود پرداخته بودند البته یکسر کشته گردیدندی اگر بکمک و یاریگری شان فوجی سنگین بسرکردگی جنریل اسطوارط نمیرسید افواج سلطانی پس از ستیز و آویز سخت از میدان جنگ کناره گزیده از پس این شکست سلطان بسوی پریاپاطن بازگشت و درانجا تا یازدهم مارچ اقامت ورزیده بسر رنگپتن متوجه گردید و درانجا مردم لشکر خود را تا چهار روز در استراحت و آرایش داداشته باز کوچ کرد تا بافوجیکه در قیادت جنریل هارس بود مصاف دهد افواج متفقه دهم ماه مارچ از مقام ملامنگالم نهضت نمود و چهاردهم ماه مذکور سواد منگلور را مضرب خیام گردانید در اثنای این چهار روزه سواران سلطان باکمال چابکی و چستی بنابود گردانیدن هرگونه اذوقه و علوفه و سوختن دهات که در رهگذر عبور افواج اعادی بود اشتغال ورزیدند افواج متفقه درین خیمه گاه تا پانزدهم ماه اقامت نمود و از اینحالت رساله دار سواران سلطان چنان استنباط نمود که سرداران افواج متفقه میخواهند که بنگلور را باز ذخیره گاه لشکری گردانند بنابران در تمامت دهات که در حوالی آن بود آتش زد شانزدهم

ماه جنریل هارس از راه کانکنیلي و سلطان پیشتر متوجه سریرنگپتن
گردید بیست و سیوم مارچ از جانب سلطان در باره مدافعه
افواج بسیار غفلت و اهمال صورت گرفت که بغایت
حصین و استوار اقامتگاه خود را که بر کنار رود ماذ ور داشت و عبور
دشمنانرا از ان معبر بر وجه شایسته دران مقام ممانعت
توانستی نمود واگذاشته مقام ملوالي را مضرب خیام خود ساخت
روز آینده افواج متفقه همان مقام را که در تصرف سلطان بود
خیمه گاه خود ساخت بیست و هفتم جنریل هارس بصوب ملوالي
نهضت نمود و چون دران مقام رسید دید که افواج سلطاني
آماده جنگ اند از گلوله و گوله سخت آتش باریدن گرفتند
و از طرف اعادي سلطان نیز قصوري نرفت ولیکن سلطان کناره
گرفتن از میدان جنگ مصلحت وقت دید و چون جنریل
هارس در تعاقب افواج سلطاني چندان فایده ندانست سپاه
خود را فرمان داد تا بخیمه گاه خویش باز گردند سلطان درین رزم
سه سپهدار نامدار و یکهزار سپاه خود را بکشتن داد بیست و نهم
جنود متفقه آغاز عبور رود کاویري نمودند و سلطان پیادگان خود را فرمود
تا باتوپخانه متوجه سریرنگپتن گردند و خود بدولت با جماعه سواران
رود را عبور نموده دوم اپریل آنقدر نزدیک رسید که افواج
انگریزي را نظاره کرده پیادگان را چنان فرمان داد که متصل جانب

شرقي وجنوبي قلعه رحل اقامت انداخته بمدافعه اعادي پردازند پنجم
اپريل آن سپاه که درسرکردگي جنريل هارس بودند درمقابل
غربي جانب سرينگپتن مقامي استوار برگرفتند روز آينده
جنريل مذکور پس از مقاومت شديد جمعي راازافواج سلطان
که درآبراهه و دهات ويرانه رو ياروي معسکرانگريزي مقام گرفته بودند
ازجا برداشت چون سلطان مقام اعادي رانيکو نظر کرده
دانست که آنهمه مورچال و دمدمه که او بجانب جنوب
ومشرق برآورده بود برايشان هيچ کار نخواهد کرد فرمان داد تا
دوخندق جديد بجانب غربي قلعه برهر دو جانب رود کنند خندق
غربي کناره رود ازپل پرياپاطم تا جنوبي کناره کاويري ممتد شده
تمامي آن قطعه زمين راکه درعهد محاصره گذشته سوارانش درتصرف
خود داشتند احاطه نموده بود ششم ماه جنريل فلايد باچار قشون ازرساله
سواران ازراه پرياپاطم فرستاده شد تاباجنود بنبئي پيوسته شوند بشنيدن
اين خبر سلطان تمامي جمعيت سواران خود را بسرکردگي ميرقمرالدين
خان سپهدار روانه نمود تاتعاقب افواج مرسله پردازند واگر ميتوانند
اين هردو فريق اعادي راازتلاقي بازدارند جد وجهد يکه اين سپهدار
درين خصوص بکاربرد چنان مي نمايد که زنهار فراخور دلبستگي واهتمام
خواجه اش درين باب نبود چه او آنگاه بفوج متعينه جنريل ميرسد
که باجنود بنبئي پيوسته بود وآن نيز بعزيمت مقاومت ومقابله

نبود بلکه همین در عقب آن فوج بطمع کشتن پس ماندگان و
برگرفتن بعضی از اسباب بنگاه مترصد می ماند نهم ماه جون سلطان
از هجوم اعادي متوهم گردیده خواست که باسپهسالار انگریزي
راه مراسلت بگشاید بنابران مکتوبی متضمن این معني بدو میفرستد
که گورنر جنریل لارڈ مارنگطن بهادر مکتوبی بمن فرستاده بود که نقل
آن ملفوف است بمطالعه شما خواهد رسید من بشرایط عهد
و میثاق خود نیکو قایم و استوار مانده ام نمیدانم باعثه فوج کشي
انگریزان برملک من چیست آگاهي بخشند زیاده چه برنگارد جنریل
هارس جواب بدین اختصار برنگاشت که سلطان مکاتیب گورنر
جنریل را نیکو مطالعه فرماید که دران هر چیز بتفصیل برنگاشته خواهد
یافت یازدهم ماه جون کار مورچال بندي و خندق جدید گرد جزیره
باتمام رسیده بود بهره از افواج پیادگان سلطاني اندرون آن مقام گزیدند
و روز آینده سلطان فرمان داد تا بر معسکر انگریزي گلوله باران کنند اثری
بران مترتب نشد چهاردهم ماه جنود بمبئي با فواج جنریل هارس
پیوست شانزدهم ایشان از رود کاویري عبور کرده مقامي استوار
برشمالي کناره آن رود برگرفتند سلطان که از بالای حصار این چالش
را مشاهده کرده بود بزودي جماعه از سپاه را فرمان داد تا عبور رود نموده
در ده اکرارم مورچال برپا سازند ولیکن جنریل اسطوارط برایشان
تاخت آورد و ناکام باز گردانید بیستم ماه جنریل هارس بر مورچال

که بر جنوب غربي کناره رود بود حمله برد اگرچه آنمقام بتصرف
یکهزار و هشتصد نفر از سپاه سلطاني بود انتزاع کرد با انتقام این تعدي که
از جانب اعادي صورت گرفته سلطان شش هزار پیاده بحرار را
که تمامت مردم فرانسیسیه قائد شان بودند فرمان داد تا رود را عبور
کرده در تاریکي شب برفوج جنریل اسطوارط حمله آرند اتمام این مهم
برذمت میر غلام حسین و محمد حلیم که هردو سپهدار نامدار بودند
حوالت رفت و ایشان باکمال جرات و جلادت برلشکر
بنبئي تاخت آوردند ولیکن همین چند ساعت برین حمله پایداري
نموده بودند و شش یا هفت هزار کس را بکشتن داده و بشنیدن خبر آمد
جنریل اسطوارط با تمامي جنود خویش باز گشتند بیستم ماه سلطان
باز مکتوبي بجنریل هارس برنگاشته التماس آشتي نمود و بیست و دوم
ماه مسوده متضمن شرایط که سرداران همعهد بران اتفاق نموده بودند
که اگر سلطان بدان راضي شود عقد صلح باز درمیان خواهد آمد
بسلطان فرستاده شد شرایط سطور از یازده بابت وجود پذیرفته
واعظم شان این بود که سلطان بزودي تمامي مردم فرنگستان که ملازم
او یند از خدمت خود برطرف کند و یکسر از اتفاق و مراسلت
مردم فرانسیس دست بدارد و یکنیمه از مملکت خویش
بسرداران همعهد واگذارد و وعده دادن دو کرور روپیه نماید بدین نمط
که یکنیمه آن زر نقد بدهد و نیمه دیگر در عرض شش ماه ادا کند و

تمامي اسيران را رها كند و چار كس از فرزندان و چار نفر از منصبداران نامدار خود را از بهر نيكو وفا نمودن عهد بسته حواله نمايد و مهلت بيست و چهار ساعت بسلطان داده شده بود كه بدان شرايط همداستاني نمايد يا ازان سرا باتابد نهم ماه جماعتي از افواج سلطاني هنوز بهره را از خندق مورچال دار و از مورچالي كه بر غربي كناره رود بود بتصرف خود داشتند و از برآوردن دمدمه‌هاي سركوب قلعه عايق ومانع بودند و سيد غفار با يكهزار و پانصد كس بحفاظت آن خندق ميپرداخت كه جنريل هارسس بسپاهيان خود فرمود تا برين جماعه حمله آرند بيست و ششم ماه بران حمله آوردند اگرچه سپاهيان سلطان درين يساق سختكوشي را نيكو كار بستند وليكن برمدافعت حملات شان توانا نگشتند و بناچار پس از كشته شدن يكصد و پنجاه نفر از انجا كناره گرفته رود خانه را عبور نمودند بيست و هشتم ماه سلطان مكتوبي بجنريل هارسس فرستاده بدين مضمون كه مكتوب سرت اسلوب شما محرره بيست و دوم بمن رسيد و كاشف مدعا گرديد ازينرو كه شرايط مندرجه آن گرانمايه اند و بدون وساطت سفيران چرب زبان طي نمودن آن دشوار بنابران اراده دارم كه دو كس را از معتمدان خود بفرستم كه امور شرايط بشرح و بسط بعرض اعلام درآرند زيادة چه برنگاشته شود جنريل هارسس چنين پاسخ نوشت كه بابتهاي پيش كرده

تاریخ بیست و دوم شرایط ناگزیراند که بدون آن سرداران بمعهد
زنهار در آشتی و اتفاق همداستانی نخواهند نمود و جز آنکه رسولان
مصحوب گردگان و مبلغ زر درخواسته بیایند مقبول و پذیرفته
نخواهند گردید فردا تا سه ساعت انتظار جواب کشیده
خواهد شد و بس شب غره ماه می با آتش باری از گلوله های
حصارشکن شگافی در دیوار قلعه پیدا گردانیده شد و چون سیوم ماه می
منهیان خبر آوردند که در حصار فراخور یورش راهی پیدا گردید
نردبان ها و دیگر اسباب یورش آماده ساخته شد و روز دیگر
تمامی افواج در پس پناه گاه آماده ماندند تا بمجرد اشارهٔ که یابند
بشتابند سلطان از آغاز محاصره قریب حصار سکونت
اختیار کرده بود تا نزدیک مقام حمله و یورش بوده باشد اکثر بزبان
شجاعت ترجمانش گذرانیده که تا دم واپسین در حمایت
قلعه خواهم کوشید چه تلخابه حمات همین یکبار چشیدنیست
چهارم می سلطان بسوی دیوار غربی رفته رخنهای آن را نیکو نظر
کرده دریافت که مقام او حالا خیلی عرضه اخطار است با اینهمه
هیچگونه آثار بیمناکی از ظاهر حالش پیدا نگردید بلکه او سید غفار را
که بفرمان دهی سپاه که در حدود رخنه حصار در کار بودند اشتغال
داشت باکمال آرمیدگی و درستی فرمان میدهد که چنین و چنین
کند هنگام بازگشتن سلطان بمکان خویش برهمنان منجم

خبر دادند که امروز بلای هولناک نسبت بدو بظهور رسید نیست مگر
آنکه مدافعه آن بمسألت دعا از نیکان و ایصال خیرات به ستمندان
و بیچارگان پرداخته شود بهر تقدیر از گفته منجمان سلطان بمشکوی
بادشاهی رفته فرمان داد تا رسوم نذر و نیاز که ایشان تعین نموده بودند
نیکو تقدیم نموده شود و بر همنان را بهدایای ثمین اختصاص بخشید
نواب حیدر علی خان خلد مکان باقوال منجمان بسیار اعتقاد
داشت و بدون استجازه ایشان در هیچ مهم آغاز نمیکرد بنابران
این جماعه را بناز و نعمت می پرورد ولیکن حال سلطان دین پرور
برخلاف حال نواب مرحوم بود و جزو رین واقعه مانشنیده ایم که
از بر همنان پرسش نموده باشد هنگام نیم روز سلطان بدون
ملاقات مردم حرم سرای بیرون رفت درین زمان سلطان
قبای از پارچه نیمرنگ در بر داشت و دستاری شاهانه بر سر
شمشیرش از کمر آویخته بود و بر بازوی راستش حرزی از ادعیه و
قرآن مجید چون بکلالی دیدی یعنی دروازه خورد رسید منهیان
اخبار و منصبداران مشغول کار بعرض اعلام در آوردند که از تیاری
فوج انگریزی چنان استنباط نموده می شود که ایشان امروز خواه
هنگام روز یا شب بر قلعه یورش خواهند کرد سلطان جواب
داد که زنهار قرین قیاس نیست که هنگام روز ایشان حمله آورند
و شب هنگام آنچنان حزم بکار برده خواهد شد که هرگونه جرأت

وجسارت اعادیرا بی ثمر ور ایگان خواهد گردانید هنوز بدین گفتگو
زمانی دراز نگذشته بود که بسلطان خبر آوردند که سیّد غفّار بضرب
گوله کشته شد باستماع این خبر وحشت اثر سلطان خیلی
متأثّر گردید و برزبان آورد که سیّد غفّار مرد دلاور بود و از مرگ نمیترسید
آخر بدرجهٔ شهادت فایز گشت بگویید که محمد قاسم بجایش
بفرماندهی سپاه متعین رخنه حصار پردازد درین هنگام سلطان
پیش از آنکه از طعام فارغ شود شور و شغب یورش بگوش
او رسید فورا دست از طعام ناخورده باز شست و شمشیر
حمایل کرد و فرمود تا تفنگهایش پر کنند و آنگاه از راه جنوبی فصیل
بسوی رخنه حصار غربی بشتافت و چاکران و خدمتگاران
بسیار با اسلحه و آلات کار در عقب او رفتند و چند سپهدار
با جماعتی چیده از بهادران همراه او شدند هنگامیکه سلطان نزدیک
رخنه حصار رسید با جماعتی گریزان دوچار شد و معلوم کرد که مقدم
رده سپاه انگریزان از رخنه حصار درآمده بالای فصیل برشده اند جهد کرد
تا ایشانرا از گریز باز دارد پس نزدیک دیوار مقام گزیده
جماعه فراریان دلباخته را هم بگفتار و هم بکردار خود دل میداد تا
وا ایستادی کنند و درین اثنا چند بار تفنگ را بر جماعه غنیم سرداد
و چند کس را از سپاه غنیم کشت با اینهمه کشش و کوشش
چون سپاه غنیم نزدیک سلطان رسیدند اکثری از بهادران

و منصبداران اش او را داگذشته بودند و نیز از سپاهیانش متنفسی
یاد نمانده بود باوجود آن غیرت بسالتش دون مرتبه خود شمرده
که از مقام خویش پا پس ترگذارد درین حال سپاه غنیم بر مردم
دروازه تفنگ ها سرداد ند گلوله ازان درشق ایسر سینه
سلطان رسید با اینهمه خواست که ازان میان بزور بیرون آید ولیکن
درهمین تگ و پوی جماعتی از سپاهیان فرنگستانی از اندرون
دروازه تفنگها سرداد نه وگلوله ازان برشق ایمن او رسید درهمین
اثنا اسپی که بران سوار بود زخمهای کاری برداشته از پادرآمد
و سلطان برزمین افتاد و درین حال زاریکی از ملازمان بسلطان
عرض کرد تا خود را برانگریزان ظاهر کند و ایشان از جهت شمول
رافت که لازمه شانست هرگونه التفات را که شایسته
مقام اوست مراعات خواهند نمود ولیکن غیرت سلطانیش
ازین معنی باستحقار تمام ابا نمود برین رود اد زمانی نگذشته بود
که فریقی از سپاهیان فرنگی را دران راه گذار افتاده و یکی ازایشان
برد وال گرانبهای شمشیر سلطان نظر کرده خواست تا ازو در رباید
ولیکن سلطان مجروح که هنوز قایمه شمشیر در دست خود داشت
بران سپاهی زده در حدود زانوش زخمی کاری رساند
و آن سپاهی هماندم تفنگ خود را بر سلطان سرداد وگلوله
بر پیشانی سلطان خورد و جان شیرین بجان آفرین سپرد

چون جماعه انگریزان قلعه سریرنگپتن را نیکو مسخر ساخته و حال
کشته شدن سلطان معلوم کرده بودند جنریل بیرد روز دیگر وقت
شام همراه قلعه دار و چاکران سلطان بدروازه که سلطان شهید در آنجا
افتاده بود در آمد و جسد مطهر او را به جستجوی بسیار از میان توده
کشتگان برآورد چهره سلطان بهیچگونه خمیده و دژم نگردیده ولیکن
آثار تلخکامی و دلاوری از و نمایان بود دستار و شمشیر و دوال جواهر نگار
برده بودند جسد او را ملازمانش نیکو شناختند و در پالکی
نهاده تمام شب در دولتسرای سلطانی نگاه داشتند بر بهره از
قصر سلطانی سپاهیان پاسبان برگماشته شده بودند تا هیچکس
از منتسبان باقی مانده بدر نجهد و نیز تمامی خزاین و دیگر نفایس
و ظرایف گرانبها از دستبرد مردم محفوظ ماند ازین پس باهتمام
انگریزان از بهر نگاهبانی خانه های مهتران و سرکردگان سلطان
نگاهبانان انگریزی بزودی فرستاده شدند این تدبیر دل پذیر
درباره حفاظت جان و مال سرداران و سپاهداران سلطان که
از انگریزان صورت گرفت در مسخر نمودن تمامی مملکت
میسور خیلی کارگر آمد زیرا که چون ایشان مشاهده کردند که عرض
و مال ایشان را انگریزان این چنین حراست نمودند خود را
بایکسر افواج بدست اختیار جنریل هارس واسپردند در قلعه سلطانی
نهصد و بیست و نه ضرب توپ و نود و نه هزار فرد تفنگ

وقرابین و هشتاد و سه بار و تخانه و بیش از شمار گلوله و گولهٔ
توپ و زنجیری گوله وغیره یافته شد چون جنریل هارس فرمان
داده بود که هرگونه عزت و تبجیل که ممکن است نسبت
بنعش سلطان مرحوم مراعات کرده شود بنابران قاضی القضات
شهر سریرنگپتن رسوم تجهیز و تکفین سلطان مغفرت عنوان
بوجه شایسته و نمط بایسته بتقدیم رسانید باینگونه کفایت زر
درین خصوص جایز شمرده نشد در رسوم جنازه که پسین سواری
آن سلطان زیبنده تخت و عماری بود بدان توزک و شکوه که
مقتضای حال و مقام باشد بجا آورده شد از پالکی سلطانی جنازه ساخته
بپارچه تنزیب کفن و بزر بفت بیش بها بالا پوش نموده بودند
پنجم می وقت پیشین جنازه سلطان همراه چهار کمپنی از سپاهیان
فرنگ معه سه داران از قلعه روانه شد چاکران سلطان مرحوم
جنازه او را بردوش گرفته بودند و شاهزاده عبدالخالق دوم پسر
سلطان مرحوم بسیار مویه کنان و قلعه دار و قاضی و مفتی و دیگر
سلمان سریرنگپتن از پس جنازه میرفتند چون جنازه بدروازهٔ
لعل باغ رسید تمامی سرداران و سلمانان فوج نظام علی خان بجنازه
پیوستند از هرکوچه و برزن که جنازه سلطانی گذشته ساکنان آن
دور سته استاده بدیده حسرت می نگریستند و اکثری خود را
برخاک انداخته زار زار می نالیدند و مویه میکردند چون جنازه

بدروازه مقبرهٔ نواب حیدر علی خان فردوس مکان رسید سپاهیان از دو طرف رده بسته بفرو کردن سلاح خویش رسم تسلیم و تعظیم بجا آوردند آنگاه قاضی نماز جنازه خوانده متصل قبر والد بزرگوارش در گور نهادند و برسم خیرات پنجهزار روپیه برفقرا و ساکین که همپای جنازه رفته بودند تقسیم نمودند از آن باز که جنازهٔ سلطان برداشته روانه لعل باغ شده بودند تا آن زمان که جسد سلطان در گور نهاده شد از قلعه شلک ماتمی توپها سرداده میشد همان روز شامگاهان طوفان عظیم از باد و برق و باران صورت گرفته اکثر جا صاعقه افتاده خصوص بر مسجد و دیوانخانه و محلسرای سلطانی گوئی این واقعه هایله را بانجام رسانید؛

قطعه

تاریخ شهادت متضمّن تعزیت بادشاه جم جاه طیپو سلطان فردوس مکان که درماه ذیقعده سنه ۱۲۱۳ هجری واقع شده؛

مویه کنید ای مهان سینه زنید ای گوان
در غم تاج شهان وانده فخر انام
مرگ چنان باذلی واقعهٔ نیست خرد
قتل چنان باسلی خطبی باشد عظام

کز گهر واز هنر داشت کلاه و کمر
وز پیِ مجد و خطر کوچش بود و مقام
صاحب سیف و قلم واهبِ کوس و علم
کاسرِ بیت الصنم عامر بیت السلام
سرور والانسب مهتر زیبا حسب
خسرو بیضا لقب طیپو سلطان بنام
حامیِ دین متین ماحیِ کفر مکین
وارث تاج و نگین از پدر بوالکرام
والیِ ملک دکهن حیدر لشکر شکن
چون سمیش بوالحسن صفدر عالیمقام
رزم ندیده چو او پهلوی اعدا گداز
بزم ندیده چو او خردی شیرین کلام
هند نیاورده بر چون اورائی دگر
در فرو برز و هنر کجکلهی کشخرام
ذکرِ اخبار او شیرین سازد زبان
نشرِ آثار او شکین سازد شام
چون ز جهان بست رخت داد بجا تاج و تخت
با این فرخنده بخت پور مهینش همام

پیروِ گام پدر در ره ننگ و خطر
لیک از و پیشتر در دین بنهاده گام
قاتل اعدای دین از پی کسب ثواب
رنجبر و گرم کین از پیٔ تحصیل نام
از نیرنگ خان جوقی رذل از صغار
و زمکرِ ناکسان مشتی نذل از لیام
بر دستِ دشمنان کامده از هرکران
کشته شد آن پهلوان ناکام و تلخکام
کشته شده ای فغان مظلوم آن نامدار
کو را دولت کنیز بود و جلالش غلام
در صفِ نادرد و حرب مادّلِ مردان کار
در هنرِ طعن و ضرب ثانیِ دستان سام
با فرس و با حسام بود بجان مهر و زر
در سفر و در حضر مونس شان بر دوام
اسپش تازی نسب تیغش هندی نژاد
اینت جواهر فشان آنت مرصّع ستام
هندیِ او چون نهنگ تشنهٔ خون عدو
تازیِ او چون پلنگ گرسنهٔ انتقام

تیغ ورا همقرین همچو دلارام جفت
اسپ ورا زیرزین رانش را گشته رام
سلطان بدُ شاه مرد دین دو نباج همش
داشته از مردیش هردو را شادکام
هردو بفرمش بهم همدم و هم همقدم
این آن را همرکاب آن این را همنیام
بیوه شده هردو تن از مرگش و زعزن
چاک زنان پیرهن خاک بسر ستهام
سال شهادت ازان خامهٔ معجز بیان
گشت عزادار هم ادهم گفت وحسام

۱۰۹۸ ۱۱۵

سنه هجري

۱۲ ۱۳

سلطان هنگام وفات پنجاه ساله بود بشره اش سبزه رنگ واندامش قوي بالايش قريب شش ذراع رويش گرد وچشمش بزرگ و سياه گونه کجی سربينش چهره را نيک نمايش داده بود سبلت بزرگ ميداشت دريش رامی تراشيد واز روی فطرت چست وچابک



TIPPOO SULTAUN,

FROM AN ORIGINAL PAINTING, PRESENTED BY LIEUT. COLONEL DOVETON TO THE MOST NOBLE MARQUIS WELLESLEY.

بود سواری اسپ بسیار دوست میداشت و اکثر تا دور پیاده رفتن خو کرده بود اغلب بهره روزش بمطالعه قرآن مجید و کتب بسر میشد در عهد زندگانی والد بزرگوارش او خیلی محبوب دلها بود و لیکن پس از آنکه بر تخت سلطانی جلوس نمود بتلوّن و بی ثباتی اطوارش اکثر منصبداران و مردم خانواده نامی ازو دلگرفته و ناخشنود می زیستند و با این همه از جهت تعصب دینداری و مدد و دلدهی اهل اسلام عامه سلمان ممالک خود را هواخواه خود ساخته بود و از حمایت دین محمدی بغایت عزت و احتشام بدرجه علیای شهادت رسید و دوازده شهزاده از اولاد سلطان و برادرش باسیری گرفته و با اهل و وابستگان خود به ویلور و از آنجا در سنه ۱۸۰۶ به بنگاله نقل کرده شدند و سرکردگان و سپهداران او از امیران هم عهد جاگیر و وظیفه یافتند ؛

اجمالی رودادهای اولاد و احفاد سلطان جنّت آشیان پس از ارتحال او از زین سرای گذران ؛

چون قلعه سریرنگپتّن مفتوح گردید و دولت اسلامیه میسور که موسّس بنیان آن نواب حیدر علی خان مغفور بود پس از انقضای شصت سال تقریبا بقبضه اقتدار انگریز بهادر درآمد رای اصابت انتمای ناظم ممالک هندارل مارنگطن درمیان

دیگر مهام وابسته تنظیم و تنسیق ممالک مفتوحه درین دو مهم
آینده اعتنا نمودن از بهر مصالح فرمانفرمائی ناگزیر انگاشت اوّل
دلجوئی منصبداران نامدار و استرضائی قلعه داران والامقدار
دوم روانه سازی وابستگان نواب حیدر علی خان فردوس
مکان و اولاد و احفاد سلطان جنّت آشیان از دار الملک
سرینگپتن بقلعه رای ویلور متعلّقه حکومت مدراس و پس
از آنکه از سرکار دولتدار کنپنی بوجه مدد معاش یکیک
از ایشان سالیانه پنجاه هزار روپیه تعیین نموده و سو پرنطنڈنطی
ملاطفت پیشه زبان دان که بدلداری شاهزدگان نیکو
تواند پرداخت برگماشته شد تا باعزت و احتشام در دیار
غریب بسر برند چند سال برین منوال با خوشدلی
و شادمانی میبری شد تا در عهد حکومت لارڈ ولیم بنطنک واقعه
وحشت افزای بلوای سپاهیان ملازم سرکار کنپنی بهادر
و بغاوت و عصیان ایشان در ویلور رخ نمود که تفصیل آن
در اوراق آینده بمعرض اعلام خواهد آمد اگرچه براءت ساحت
شاهزادگان درین باب بر جناب گورنر بهادر و ارباب
کونسل مدراس بر وجه نیکو روشن و مبرهن گردید ولیکن
بمقتضای عزم و دور بینی آرای ارباب کونسل آن چنان
صواب دید که بجز تنی چند از ستورات دودهٔ سلطانی همگی

شاهزادگان خورد وکلان بصوب ملک بنگاله از ان قلعه گسیل
کرده شوند چنانچه برحسب این عزیمت پس از اقامت
قرب هشت سال شاهزادگان از راه تری و ستورات
از راه خشکی بکلکته روانه گردانیده شدند ازین حضرات کلان
ترین ایشان نواب صفدر علی خان عرف کریم شاه بهادر
برادر کوچک سلطان جنّت آشیان بود که برخی از حالات
جلادت سمات او در اوراق پیشین مرقوم گردید باد و فرزند
ارجمندش نواب صفدر شکوه عرف غلام علی و نواب حیدر
شکوه عرف امام بخش و دوازده تن از اولاد صلبی سلطان بدین
تفصیل فتح حیدر سلطان عبدالخالق سلطان محیی الدین سلطان
معزالدین سلطان محمد یاسین سلطان محمد سبحان سلطان شکرالله
سلطان سرورالدین سلطان جامع الدین سلطان منیرالدین سلطان
محمد سلطان احمد سلطان و چهاردهم ایشان نواب حیدر حسین
خان داماد سلطان مغفرت نشان این حضرات با توابع خویش
در سنه ۱۸۰۶ در مقام رسا سکناداده شدند و پس از انقضای
مدتی اولاد نواب سیّد شهباز مرحوم که نواسه سلطان غفران پناه
می باشند بدیشان ملحق شدند و جمیع شهزادگان در مهد آسایش
و آرامش بانواع ناز و نعمت پرورده شدند و ابواب هرگونه نوازش و آزادگی
از قید و بند بتدریج بر روی ایشان کشوده شد در وجه مدد معاش

هریک از چهار شاهزاده کلان فتح حیدر سلطان و عبد الخالق سلطان ومحیّ الدین سلطان و معزّ الدین سلطان دو هزار و پانصد روپیه واز بهر یکیک شاهزادگان دیگر دو هزار روپیه ماهیانه بصوابدید جناب لارد منطو ارباب کونسل مقرر گردیده واز برای نواب کریم شاه وحیدر حسین خان و نواسگان سلطان شاهرهٔ شایسته معین گشته چنانچه همه شان در سایه این دولت معدلت گستر خوشدل و شادمان ایّام حیات بسر برده اکثری از ایشان برحمت حق پیوستند تواریخ ارتحال هریک از شاهزادگان مرحوم بدین تفصیل است عبد الخالق سلطان بتاریخ غرهٔ شهر شوال سنه ۱۲۲۲ هجری بعارضه بواسیر ازین نشیبستان فانی بفراز ستان جاودانی رحلت نمود محیّ الدین سلطان بتاریخ چهارم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۲۶ هجری بغرب گلوله تفنگ از کشمکش این عالم دو رنگ خود را وارهانید فتح حیدر سلطان بتاریخ بیست ویکم شعبان سنه ۱۲۳۰ بعارضه سرسام ازین دیر فنا رهگرای عالم بقا گردید معزّ الدین سلطان بتاریخ بیست و دوم جماد الاول سنه ۱۲۳۳ بعارضه هیضه جامه عنصری گذاشت احمد سلطان بتاریخ دهم شهر شعبان سنه ۱۲۳۹ بعارضه سرسام ازین دار الغرور ظلمانی بدار السرور نورانی رحلت گزید نواب کریم شاه بهادر در سن هشتاد



MOHUMED SOOLTAN

CALLED

PRINCE GHOOLAM MOHUMED,

SON OF TIPPOO SOOLTAN,

BORN IN MARCH 1795, LIKENESS TAKEN IN APRIL 1818.

و دو سالگي در ماه جماد الثاني سنه ۱۲۴۶ ازين دار هوان بخلد جنان
انتقال كرد سرور الدين سلطان بتاريخ ششم جماد الثاني سنه ۱۲۴۹
بعارضه تب و صرع وديعت حيات بخالق كاينات باز سپرد
شكر الله سلطان بتاريخ بيست و چهارم جماد الثاني سنه ۱۲۵۳ بعارضه
هيضه ازين نشيمن خاك بجوار يزدان پاك ارتحال نمود منير الدين
سلطان بتاريخ دوم شهر رمضان سنه ۱۲۵۳ بعارضه سپرز
بخلد برين رحلت گزين گرديد جامع الدين سلطان بتاريخ هفدهم
شوال سنه ۱۲۵۸ هجري در دار الملك پارس از مملكت
فرانسيس بافسح فراديس خراميد سلطان محمد سجان
بتاريخ بيست و چهارم رمضان المبارك سنه ۱۲۶۱ بعارضه هيضه
محتبس تلخابه ممات چشيد اكنون از اولاد امجاد سلطان جنت
آشيان همين دو شاهزاده يا سين سلطان و محمد سلطان كه مدت
حيات شان چون عمر خضر و الياس دراز باد باقي مانده اند شاهزاده
محمد سلطان عرف شاهزاده غلام محمد بعلو فطرت و فطنت و مزيد
فتوت و مروت و حسن نيت و پاكي طويت و مكارم
صفات و محاسن ملكات ممتاز است عنان همت والايش
همواره بافاضت خيرات و اشاعت مبرات معطوف
و اوقات ميمنت سماتش در اقتناي دولت ابد مدت
نيك نامي و گوهر بي بهاي فرخنده فرجامي مصروف مي باشد دو تا پسر

دارد پسر کلان شهزاده فیروز شاه جوانیست نیکو نهاد که فرخنده هنر نجابت گوهر او را رونق و بها بخشیده است و فضائل کسبی کمالات وهبی او را دو بالا گردانیده؛ از ابنیه صوری آن شاهزاده والانژاد دو تا مسجد بلند بنیاد است یکی در مقام رسا با کمال رونق و بهاکه از نباهت بنیان و متانت ارکان و فسحت و غرفی مکان و نزهت و دلکشائی آن این قطعه منبی از تاریخ اتمام آنمقدس مقام لختی روایت میکند؛

قطعه

تاریخ مسجد یکه در سال ۱۲۵۱ هجری در مقام رسا احداث کرده شد؛

نام خدا مسجدی پر ز بها و صفا
قبلهٔ اهل سجود لعبهٔ اهل قیام
بامش گردون سنا بومش مینو نشان
رضوان هر بامداد داده ز خلدش سلام
گرچه بنای جدید امسر بیت العتیق
نیست دوئی در گذر بیت الله خوانش نام
چیست حریر درش طالب حق را در آ
اینک مرده صفا زمزم و رکن و مقام



SHAHAZADA MOHUMED FEROZE SHAH,

ELDEST SON OF

PRINCE GHOOLAM MOHUMED,

LIKENESS TAKEN IN APRIL, 1818

سال بنایش ازان گفت سروش اینچنین
گرنه دوئی خاستی ثانی بیت الحرام

۲

۱۲۵۳

۲

۱۲۵۱

و دیگر در نافذ دارالاماره شهر کلکته بمقام دلکشا و نزهت پرور و موضع روان افزا و نشاط گستر که از جانب جنوب مشرف است بر مرغزار مینا فام مینو فسحت که از جهت وسعت فضا و لطافت هوا زاینده صحت و بهجت است و سیرگاه هر صباح و مسا از بهر اکابر و اعاظم آنشهر خجسته بهر که این قطعه شعر بر تاریخ تعمیر آن خجسته مکان از مزایای آن اندکی از بسیار حکایت میکند ؛

قطعه

تاریخ مسجد یکه در سال ۱۲۵۸ هجری در مقام دهرمتله شهر کلکته بنا نهاده شد ؛

ابن سلطان طیپوی مغفور هم محمد بنام و هم به ثنا
نه محمد که بنده اش از دل پیره دین او بصدق و صفا
کرده تعمیر این نشیمن پاک بهر ذکر و نماز و ورد و دعا
همچو سبع شداد محکم بام همچو ذات العماد خرم جا

در تمنّع چو کعبهٔ اسلام در ترفّع چو مسجد اقصا
خویشي چون مسجداقصا داشت دوئي اندر میانه ناپیدا
گفت روح الامین ازان تاریخ بهر اتمام او بطرز و عا
عمرک الله مسجد الاقصیٰ برسول حق و باهل عبا

۱۲۵۸ ایجري

الحق در دارالامارهٔ کلکته تاحال اینچنین مسجد بنا کرده نشده و از ابنیهٔ معنوي آن زینت بخش لقب مهتري این کتاب کارنامهٔ حیدري است که باهتمام تمام ومحو واثباتش در اکثر مقام صورت اتمام پذیرفته و در سال ۱۲۶۳ ایجري آن تواریخ گزیده که لقب تاریخي آن نامهٔ نامي و صحیفه گرامي است پیرایه طبع پوشیده؛

ترجمه رساله دوازدهم جلد ثاني
ازکتاب رسایل مارکوئس ویلزلي

از ارل اف مارنگطن بلفطننط جنریل هارس و کرنیل ارثرویلزلي وآنرئیل هنري ویلزلي و لفطننط کرنیل ولیم کرکپاطرك ولفطننط کرنیل باري کلوزامینان امور تنظیم میسور؛

حضرات آزرم پیشه

سند مصحوب ساختهٔ این نامه برحقیقتیکه زمام آن بکف کفایت

شما واسپردن مناسب انگاشته ام آگاهي خواهد بخشيد چون امور
وابسته نظم ونسق ميسور آنچنان آسان مي نمايد که بي حضور من
در سرينگپتن انجام داده ميتوانند شد بنابران اراده اقامت
در مدراس کرده ام وهرکدام سه کس ازامناي نامبرده
هنگام رسيدن اين نامه در سرينگپتن حاضر باشند بايد که بزودي
بپرداختن کارهاي سند مذکور قيام نمايند وتعليمات مندرجه را
کاربند شوند قايم گردانيدن جانشيني از خانواده راجه ميسور
برسند راجگي مقارن تقسيم ملک درميان سرداران
معهود که در آن سهم جماعه مرهته استبقا کردنيست نزد من
اساسيست که بران بند وبست جديد مبتني مي نمايم
ودرعرض دوروز شرايط معامله حال درست کرده بشما ميفرستم
بايد که درين دوامر آينده اهمال جايز داشته نشود تا آن نظم ونسق
که مطمح نظر است نيکو سرانجام پذيرد امر اول وابسته
استمالت منصبداران نامدار واسترضاي قاعده داران چندين
حصار که از طبقه اسلاميه اند امر دوم وابسته وضع روانه سازي
اهل خانواده سلطان مرحوم از مملکت ميسور باهرچه تمامتر
دلجوئي وآزرم که درحيز امکان است درباره امرنخستين حالي
بخدمت سطرهنري ويانزلي خط اسمي ميرعالم ونقل مکتوب
نظام الدوله اسمي راقم الحروف ارسال داشته ام ومرادثوق

است که شما بذریعه آن در نیکو استرضای نواب میر قمرالدین خان
می توانید کوشید و بودنش در سریرنگپتن از رهگذر
عزت و اعتباریکه او نزد مردم دارد در استرضای طبقه اسلامیه
آنمقام نیکو موثر و مفید خواهد افتاد میخواهم که شما بتعجیل تمام او را
بران آرید که به گرم کنده روانه گردد و بادیگر سرکردگان اهل
اسلام آنچنان عهد و میثاق پیش کنید که احتمال بیم و خطر
بند و بست جدید از دلهای ایشان بدر شود و در تنظیم امور
همواره این معنی در نظر خواهید داشت که تا توان خزانه سرکار
کنپنی متحمل بارگران اخراجات نشود و عهده توظیف تمامی
سرداران سلطان بر ذمه سرکار کنپنی نیفتد بلکه آنرا برامیران
متعاهد و راجه میسور توزیع باید نمود و از برای پس ماندگان
سرداران سلطان مرحوم که درین جنگ کشته شده اند نیز
وظیفه مناسب معین باید کرد از میان قلعه داران آنانکه حصون
متعینه خود را تسلیم کرده اند و آنانکه هنوز متصرف قلاع خاصه
خود اند بقیه تنخواه ایشان بابت ماه اپریل دمی البته از سرکار
کنپنی داده خواهد شد و تا آمدت که حراست حصون بر ذمه
ایشان خواهد ماند مشاهره بدیشان ادا کرده خواهد شد و بعد
سربراهی امر نخستین بر شما لازم است که اهتمام امر دم را که
ترجیل و تجهیز اهل خانواده سلطان مرحوم است وجهه همت خود

ساخته دران باب آنچه ناگزیر است بعمل آرید از بهر تفویض
این مهم در دانگیز که از اتمام آن چاره نیست هیچکس از کارگزاران
کنپنی که از عهده این کار دشوار برتواند آمد بجز کرنیل ویلزلی شایسته تر
نمی نماید بنابران زمام اهتمام تمامی این مهم بکف کفایت او
می سپارم لفطنط کرنیل ڈوطن را بقلعه داری حصار دیلور که اقامتگاه
خانواده سلطان مرحوم خواهد بود تعیین نموده ام و نیز کرنیل موصوف را
مقرر کرده که وظایف ماهواری بدیشان میرسانیده باشد
و هرگونه اسباب ضروری از بهر ایشان در دیلور آماده نماید
و این خود ارادهٔ منست که از بهر ایشان وظیفه شایسته که ملایم
ارباب همت تواند بود معین کنم و شمار الازم است که از
برای مدد معاش یکیک فرد از ایشان و اخراجات زنانه نصابی
از زر معین کنید بدانشرط که مبلغ جمله زر وظیفه اهل خانواده از سه لک
و بنهایت درجه از چهار لک هون سالانه تجاوز نکند پسران مرحوم
سلطان را میرسد که ملازمان خاص خود را از بهر آوردن همراه خویش
برگزینند شروط بر اینکه جمعیت ایشان بدان عظمت نرسد
که مظنّه فراهم ساخته شدن انبوه هواخواه سلطان مرحوم باشد
این معنی تحسین می نماید که علی رضا خان که یکی از هواخواهان کنپنی
و مهر ورزان شاهزادگان است همراه ساخته شود خاتونان و فرزندان
یکیک خانه از دودمان سلطان هرقدر زود تر که ممکن باشد پیرو شاهزادگان

گردانیده شوند کرنیل ویلزلی از طرف من به بیان شافی حمایت و رعایت مراخاطرنشین ایشان خواهد کرد و مکتوب فارسی اسمی شهزادگان (که در ذیل مندرج ساخته شده) بدیشان خواهد رسانید؛ و لفطنط جنریل هارس در بذل هرگونه جهد

---

* صاحب بسیار مهربان استظهار مخلصان سلامت

ازانجا که بالفعل مژده رسیدن آنمهربان مع الخیر و العافیت درقرب ویلور که جای اقامت آنمهربان تجویز شده است سرور افزا وفرحت پیرای خاطردوستي ماثر گردید لهذا دردل خود چنان قرار داد که بهمین تقریب باز بذریعه محبّت نامه بارقام مراتب محبّت ورافت بطمانیت آنمهربان پردازد آنمهربان یقین کلي دارند که خاطراینجانب همواره درابراز واظهار دلایل دوستي وخیر خواهي متوجه ومصروف خواهد بود و بهرصورت منظور خاطربوده است که مکان سکونت درانچه بفراغت باشد حتی المقدور بعمل آید چنانچه حکم هم نموده بود که درتدبیر و بندوبست آن دقیقه از دقایق سعي ومحنت فروگذاشت نگردد ازانجا که همت اهالي سرکار کمپني انگریز بهادرهمواره درپاس رفاهیت و آرام آنمهربان مصروف خواهد بود و ازطرف لفطنط کرنیل دفتن بهادر نیز بجمیع وجوه پیوسته لوازم حسن سلوک درحق آنمهربان مرعي خواهد گردید درینصورت رجای واثق است که درانجا هیچ نوع تصدیع و تکلیف عاید حال آنمهربان نخواهد گردید وحتی الامکان ازرعایت رفاه وفارغ البالي آنمهربان سرور واقعي دردل محبّت منزل حاصل خواهد گردید واینجانب را یقین است که اطوار برگزیده وصفات پسندیده آنمهربان همواره مستوجب ظهور و ازدیاد لوازم دوستي ومحبّت اینجانب خواهد گردید و آنچه بالتخصیص موجب خوشنودي خاطر دوستي ماثر تواند بود اینست که بصفائي دل و بیحجابي دراظهار راز واسرار با کرنیل صاحب موصوف طریق اعتماد واعتبار کلي مسلوك دارند و صاحب موصوف آنچه مراتب صلاح دهي آنمهربان ازروی ایمای مخلص گاه گاهی برزبان راند آنرا بسمع قبول اصغا نمایند و ترصد که همیشه هرچه بمخلص ظاهر کردني باشد آنمهربان آنرا بمعرفت صاحب

دستي در تسخير هر دشواري كه در حالي انقلاب امور ميسور صورت گرفته است از خود بتصور راضي نخواهد گرديد بشنيدن اين سخن مرا خيلي حيرت دست داد كه پس از تسخير سريرنگپتن محلسراي زنانه سلطاني از بهر خزينه پنهاني پژوهيدند و پاس نام و احترام كنيني ننمودند چقدر افسوس مي خورم كه چگويم اي كاش بيگمات محلسراي سلطان ازين رهگذر متشوش و پريشان خاطر ساخته نشدي آري هنگام جوش حمله و آشوب يورش امثال اين بي اعتدالي بسا اوقات ناگزيرانه صورت ميگيرد من هموارة نعره واويلا خواهم زد كه اين تعدي پس از انقضاي جدال و قتال بزماني دراز بعد ازانكه مقام متنازع فيه تماما بقبضه اقتدار ما تسليم كرده شده واكابر و اصاغر آنطرف بحملگي منقاد و فرمان پذير ما گشته باشند رو داده باشد اگر نفيسي از نفايس يا زيوري از زيورات از محل زنانه در اثناعت نا ميمون برگرفته شده باشد

موصوف بمعرض اظهار خواهند درآورد و ارادة مخلص چنانست كه بعد اندك روز بارسال چيزي تبرك بطريق نشان دوستي خود معرفت شخصي صاحب معتمد خود سرور افزاي خاطر خود خواهد گرديد ترصد كه پيوسته اينجانب را خواهان خيريتها انگاشته بارقام مكاتبات مسرت آيات مسرور و مبتهج مينموده باشند زياده چه برطراز •

(Signed) MORNINGTON.

مرا نیکو وثوق است که سپهسالار فرمانده از جمله وظایف
خود خواهد شمرد که در واپس دادن این چنین چیز میشوم
نیکو بذل جهد فرماید باغایت دلبستگی چشم داشت
من این است که ازان باز که هنگام ارتحال ایشان میرسد
در صیانت وحراست اشیاء خواسته های یکیک شاهزادگان
ومستورات اهتمام تمام بکار برده شود سپاهیان انگریزی
از بهربردن اهل ودمان سلطان مرحوم بمادای مقدرشان
هر قدر که ضرور باشند از سپهسالار فرمانده البته خواهید گرفت
تا هیچگونه فتنه وآشوب راه جواز نیابد این معنی مستحسن
می نماید که یکی از منصبداران سپاه که از السنه واطوار این
مملکت آگاه باشد تا فرار سیدن لفطنط ڈوطن همراه شاهزادگان
ساخته شود وتا ایمائی از من نیابید دربند وبست صوبه کنره باید
مداخلت از شما بعمل نیاید به جنریل اسطوارط اشارت
رفته است که نظم ونسق چند روزه را در فرماندهی آن صوبه
کار بندد وتا آن زمان که از وخصوصیات آن را در نیافته باشم
دربارهٔ دستورالعمل آن ناحیه حکم قطعی دادن نمی توانم وامینان
پیشین را که معطل شده اند از جانب من مراتب
استحسان کارگزاریهای شان خاطرنشین ایشان کنید
وسلام وسپاسداری مرا بازای نیکوخدمتهای شان برسانید

بنای این ضوابط برین رای نهاده شده است که سپهسالار فرمانده را همواره اختیار در حکومت ملکی یا امور دیوانی نباشد و بیشتر از یک عصایانشان اعتمادی نزد خود نگاه ندارد چنان در خاطر میگذرد که اگر محکمه شما از سریرنگپتن به بنگلور نقل کرده شدی همانا نتیجه سودمند که بیرون آوردن جم غفیر از سلمانان بدینوسیله باشد از سریرنگپتن مترتب گشتی درین امر زود تر اهتمام بکار رود که مهمیست پر ضرور از برای ایمنی ما در مملکت میسور ؛

عهدنامه یا وثیقه

عهدنامه که از بهر توثیق همدستانی درمیان شرقی هندوستانی انرئبل کنپنی انگریز بهادر ونواب نظام الدوله آصفجاه بهادر و پیشوا راو پنڈت پردهان بهادر وباتمام رسانیدن نظم ونسق ممالک سلطان شهید برنگاشته شد ؛

چونکه سلطان مرحوم بدون آنکه باعثه از بواعث پرخاشجوئی از جانب امیران همعهد نسبت باو صورت گرفته باشد با قوم فرانسیس پیمان همدستانی بسته و جمعیتی را از سپاه فرانسیس بقصد بنانهادن جنگ و پیکار با انرئبل کنپنی انگریز بهادر و هواخواهانش نظام الدوله بهادر و پیشوا راو پنڈت پردهان بهادر در لشکر خود در آورد

واز درخواستهای بجا که از بُل کمپنی انگریز بهادر وهواخواهانش وابسته ضمانت وگروگان دادن از بهر حمایت وعراست خویش از عزایم متفقه سلطان مرحوم وجماعه فرانسیس باز مرحوم سلطان نموده بودند وسلطان مرحوم از اجابت آن ابا نموده بود جیوش متفقه از بُل کمپنی انگریز بهادر ونظام الدوله آصفجاه بهادر از برای حمایت حقوق خود وعراست ممالک خاصه خویش از اخطار افواج بیگانه ونهب وغارت اعادی ستمگاره سنگدل بعزم جنگ وپیکار متوجه گردید وچونکه قضای یزدانی بران رفته بود که امیران همعهد از بُل کمپنی انگریز بهادر ونواب نظام الدوله بهادر مظفر وفیروز گردند وسلطان مغفور بردست ایشان کشته شود ورعایا ومتسببانش مطیع ایشان شوند وچونکه مطمح انظار امیران متعاهد آن بود که این اقتدار ومکنت جدید را که یزدان پاک بدیشان ارزانی فرموده در تلافی اخراجات جنگ گذشته وامن وامان موبد از برای خود ورعایای ممالک خاصه خویش وهم از برای ریاسات مجاوره ممالک شان بکار برند بنابران عهد وپیمان از بهر نظم ونسق ممالک مرحوم سلطان درمیان از بُل کمپنی انگریز بهادر ونواب نظام الدوله آصفجاه بهادر حالا بسته شده بواسطت لفطننت جنرل هاریس سپهسالار فرمانده افواج بادشاه انگلستان وجنود از بُل کمپنی انگریز بهادر که در کرناٹک وبلیبار می باشند

و انربل کرنیل ارشر ویلزلي و انربل هنري ویلزلي و لفطنط کرنیل
ولیم کرکپاطریک و لفطنط کرنیل باري کلوز از طرف ریط انربل
ریچارد ارل اف مارنگطن گورنر جنریل و نواب میر عالم بهادر
از طرف نواب نظام الدوله بهادر تا برحسب شرایط آینده
که بتوفیق ایزد سبحانه درمیان اولاد و پس آیندگان امیران
متعاهد تا خورشید و ماه برآسمان پاینده اند موبّد و مستدام خواهد بود
ایشان و اخلاف و اعقاب شان لوازم آنرا بر سبیل
تشارک بحد مراعات نمایند؛

شرط اول

چون این امر قرین قیاس و مقتضای انصاف است که
سرداران همعهد بوسیله این عهد نامه باتمام نمودن مقاصد اصلي
یعنی تلافي اعراجات که در باب حمایت و عراست خود شان
صورت گرفته و عراست واقعي ممالک خاصه شان که در آینده
از اعادي محفوظ تواند بود البته بکوشند بر اینمعني اتفاق نموده شد
که بر وبوم مندرجه فردا که این عهد نامه بدان مذیلست باضمیمه
سر راه ها که ار ممالک مرحوم سلطان بابهرهٔ از املاک و اعمال کنپني
انگریز بهادر یا هواخواهان یا خراج گزارانش که واقع پائین گهاتها
بر هر دو سواحل شرقي و غربي است یا بقلعجات که مجاور و
مشرف بر همان راه ها اند مملوک و متصرف فیه دولت

انگریز بهادر خواهد بود و کمپنی انگریز بهادر عهد میکنند که او از خراج
همان بروبوم از برای نیکو تربیت و پرورش تمامی وابستگان
دودهٔ مرحوم حیدر علی خان و وابستگان مرحوم سلطان نصابی
شایسته از زر که کمتر از دو لک استار هون نباشد و آن
از روی حساب دو لک و چهل هزار کانتریه هون می باشد که
مساوی هفت لک و بیست هزار روپیه است و قیمت
یک کانتریه هون سه روپیه مقرر خواهد فرمود چنانچه پس از وضع
مدد معاش خاندان حیدر علی خان و دودمان سلطان مغفور
از خراج بوم و برکه در فرد آشمرده شده برحسب تعیین
سلطان مرحوم در سال ۱۷۹۲ هفت لک و هفتاد و هفت
هزار و یکصد و هفتاد کانتریه هون است در بهرهٔ شرقی هندوستانی
کمپنی پنج لک و سی و هفت هزار و یکصد و هفتاد کانتریه هون
باقی میماند؛

شرط دوم

بمقتضای شرط نخستین بوم و برمندرجه فرد ب مملوک
و متصرفیه و همواره منضاف ممالک نواب نظام الدوله
بهادر خواهد بود و نواب موصوف بدین معنی پیمان کرده است
که از خراج همان بوم و برمدد معاش میر قمرالدین خان بهادر و اهل
و عیال و منتسبان وی مقرر خواهد فرمود و از برای اتمام این مرام

جاگیر خاص از بهراد در خطه گرم کنده که حاصل سالانه اش مساوی دو لک وده هزار روپیه یا هفتاد هزار کانتریه هون باشد جدا خواهد ساخت و نیز نواب موصوف عهد کرده است که علاوه جاگیر مذکور بطریق جاید اد محالی از بهر تنخواه جمعیتی شایسته از سپاه که از برای ملازمت سرکار نواب ممدوح بسرکردگی میر قمرالدین خان بهادر نگاه داشته خواهد شد نامزد اد خواهد نمود و چون مبلغ خراج بوم و بر مندرجه فرد ب برحسب تقویم مرحوم سلطان در سنه ۱۷۹۲ ع شش لک و هفت هزار و سه صد و سی و دو است پس از وضع جاگیر خاص میر قمرالدین خان در بهره نواب نظام الدوله بهادر پنج لک وسی و هفت هزار و سه صد و سی و دو کنتریه هون خواهد بود؛

شرط سیوم

از بهر نگاه داشت امان و اطمینان جمهور و بندوبست امیران متعاهد این معنی مناسب پنداشته شده که قلعه سریرنگپتن بکف کفایت کنپنی بهادر واسپرده شود و اتفاق برین امر نموده شده که قلعه مسطور مع جزیره و قطعه زمین که بجانب غربی جزیره است و بسمت غربی محدود است بجوی که بنام میسور نالہ خوانده میشود و در رود کاویری بنزدیک جنگل گهات میریزد منضاف آن بوم و بر شمرده خواهد شد که در بهره کنپنی ممدوح افتاده است و همیشه در ملک و تصرف کلی او خواهد ماند؛

شرط چهارم

انیکه حکومتی ممتاز جداگانه در میسور قایم کرده خواهد شد و آن این است که مهاراجه میسور کشنه راجه اودیاور بهادر که از اولاد قدیم راجگان میسور است قابض و متصرف آن بوم و برخواهد بود که بعد ازین تحدید کرده شده است بدانشرایط که ازین پس مذکور خواهد گشت ؛

شرط پنجم

امیران متعاهد باهم اتفاق کرده اند که بوم و بر مندرجه فرد ج که در ذیل این عهدنامه است بر مهاراجه موصوف بدانشرایط که مسطور خواهد گشت البته واگذاشته خواهد شد ؛

شرط ششم

کمپنی انگریز بهادر درین باب اختیار خواهد داشت که آن مبلغ زر را که از برای مدد معاش اهل خانواده نواب حیدر علی خان و سلطان مرحوم برحسب نخستین شرط این عهدنامه متعین شده است وقت بعد وقت برحسب اقتضای رو داد های مختلف چون فوت رکنی از ارکان آن خانواده یا در صورت وقوع بغاوتی یا عصیان از رکنی از ارکان آن برحکومت واقتدار سرداران متعاهد یا بر رغم امن وامان ممالک ایشان وممالکت راجه میسور محدود موقّت گردانند یا یکسر آنرا موقوف سازد یا بهرهٔ ازان بکاهد چنانچه مناسب داند ؛

شرط هفتم

پیشوارا و پندت پردهان بهادر از بهر همداستانی و اتفاق درین عهد و میثاق البته استدعا کرده خواهد شد و اگرچه پیشوا موصوف درین جنگ و پیکار در اخراجات لوازم وجهد آن مشارک سرداران همعهد نبوده و زنهار استحقاق آن نداشت که در غنایم و منافع ظفر بنا چار مساهم فریقین متعاهد که کنپنی انگریز بهادر و نواب نظام الدوله بهادر باشند گردد ولیکن از بهر پاس حقوق دوستداری که درمیان پیشوا بهادر و کنپنی انگریز بهادر و نواب نظام الدوله بهادر و مهاراجه میسور کشتنه راجه بهادر متحقق است برین معنی عهد و اتفاق کرده شد که آن بوم و برخاص که در فرد ذیل این عهدنامه تفصیل آن مذکور است استبقا کرده خواهد شد که از آن او ساخته شود تا بتمام و کمال مملوک و متصرف فیه و مضاف ممالک پیشوا بهادر بوده باشد بدان نمط که گوئی فریقی از فرق متعاهد درین عهد نامه بوده است بشرطیکه پیشوا موصوف این عهدنامه را بتمام و کمال متلقی بقبول اندرون یکماه ازان روز که دران برحسب ضابطه امیران متعاهد باعلام این عهدنامه خواهند پرداخت گردد و نیز بشرط آنکه پیشوا موصوف دربارهٔ آن مقدمات که اکنون میان نواب و پیشوا ممدوح مذبذب مانده اند و نیز دربارهٔ آنمقدمات که به پیشوا

موصوف ازطرف کمپنی انگریز بهادر گورنر جنرل بانگریزی رزیدنت در پونه اعلام خواهد نمود کمپنی و نواب ممدوح را تشفی وجمعیت خاطر بخشد ؛

شرط هشتم

اگر برخلاف چشمداشت دوستدارانه امیران معهد پیشوا موصوف سرابا از قبول این عهدنامه یا از تشفی بخشی دران خصوصیات که در شرط هفتم بدان ایما رفته برخواهد تافت درینصورت استحقاق و حکومت آن بوم و برکه ازین پیش از بهر او استبقا کرده شده در شترک قبضهٔ اقتدار دولتین کمپنی انگریز بهادر و نواب نظام الدوله بهادر خواهد ماند و انگاه ایشان آن بوم و بر را بدان خطه و ناحیه از آن راجه میسور که متصل ممالک خاص ایشان است بار اجه میسور مبادله یا معاوضه خواهند نمود یا بند و بست آن بتجویز دیگر که مناسب دانند خواهند کرد ؛

شرط نهم

از بهر قایم گردانیدن مهاراجه میسور کشتنه بهادر بر مسند مملکت میسور این معنی مناسب پنداشته شده که راجه موصوف بجمعیتی شایسته از افواج کمکی یاری داده شود و بدینمعنی اتفاق نموده شده که افواج مذکور آراسته کرده خواهد شد باهتمام

کمپنی انگریز بهادر برحسب شرایط آن عهد و میثاق جداگانه که بزودی درمیان کمپنی انگریز بهادر و مهاراجه مذکور بسته خواهد شد ؛

شرط دهم

این عهد و میثاق متضمن ده شرط امروز که بیست و دوم ماه جون سنه ۱۷۹۹ع مطابق هفدهم محرم سنه ۱۲۱۴ هجری است درمیان لفطننط جنریل جارج هارس و انرئیل کرنیل ارثر ویلزلی و انرئیل هنری ویلزلی و لفطننط کرنیل ولیم کرکپاطریک و لفطننط کرنیل باری کلوز از یک جانب بنام ریط انرئیل ارل اف مارنگطن گورنر جنریل بهادر و میر عالم بهادر از جانب دیگر بنام نواب نظام الدوله بهادر منعقد گردانیده شد لفطننط جنریل جارج هارس و انرئیل کرنیل ارثر ویلزلی و انرئیل هنری ویلزلی و لفطننط کرنیل ولیم کرکپاطریک و لفطننط کرنیل باری کلوز یک نقل همین عهدنامه را بدستخط و مهر خود موسوم گردانیده به میر عالم بهادر دادند و میر عالم بهادر نقل دیگر را بدستخط و مهر خود موسوم ساخته به لفطننط جنریل جارج هارس و انرئیل ارثر ویلزلی و انرئیل هنری ویلزلی و لفطننط کرنیل ولیم کرکپاطریک و لفطننط کرنیل باری کلوز حواله نمودند لفطننط جنریل جارج هارس و انرئیل کرنیل ارثر و انرئیل هنری ویلزلی و لفطننط کرنیل ولیم کرکپاطریک و لفطننط کرنیل باری کلوز

ومیر عالم بهادر از جانبین عهد و میثاق می بندند که عهد نامه سطور اندرون هشت روز از روز تاریخ عهد نامه بدستخط و مهر گورنر جنریل البته موثق و استوار گردانیده و اندرون بیست و پنجروز از روز تاریخ عهد بدستخط و مهر نواب نظام الدوله موثق و استوار کرده خواهد شد ؛

مهر نواب نظام الدوله

موثق گردانید : در حیدر آباد بنواب نظام الدوله بتاریخ سیزدهم ماه جولائی سنه ۱۷۹۹ع موثق گردانیده در قلعه سنٹ جارج به ربط انرئبل گورنر جنریل بهادر بتاریخ بیست و ششم جون سنه ۱۷۹۹ع ؛

AN ACCOUNT OF THE MUTINY AT VELLORE,

IN THE YEAR 1806,

BY J. DEAN, ESQ. M. D.

Translated from "the United Service Journal and Naval and Military Magazine."— 1841. *Part* 2.

اخبار هنگامه وقتل عام که درقلعه ویلور در دهم جولائي سنه ۱۸۰۶ ع واقع شد بروایت مسطر جونس سرجیئن ومسطر ج ڈ ین معین سرجیئن که از آغاز این ماجرا نامیمون تا انجام آن حاضر بودند ؛

سرکرده سپاه محافظ قلعه مذکور در تاریخ مسطور کرنیل سظ جان فنکورط بود و سپاه محافظ بدین تفصیل چهار کمپني از شصت ونهم رجمنط بادشاهي شش کمپني از اول رجمنط پیادگان هندوستاني ودوم دسته از بیست وسیوم رجمنط پیادگان هندوستاني جمعیتی از گولندازان فرنگستاني همگي سپاهیان هندوستاني یکهزار و پانصد هیچ گونه عرف وحکایت بدگماني درمیان نبود از سانحه واقع دهم جولائي سنه ۱۸۰۶ ع من طعام شام روز گذشته باکرنیل ماکراس خورده از میدان گاه قواعد میرفتم که در دولتخانه قلعه هنگامهٔ عیش و عشرت گرم تر یافتم محل شهزادگان منور و روشن بود واز آهنگ رود و سرود آثار جشن

وشادماني نمايان زنهار خيال بليّه آينده پيرامون خاطر نمي گشت
دراوايل ساعات صباحي روز دهم جولائي سنه ۱۸۰۶ ع بآواز
شلک تفنگ بيدار گردانيده شدم چون از دريچه نظر
کردم ديدم که چندين کس دوان ميروند در عرصهٔ قليل
دو منصبدار نوجوان از همان دسته که من متعلق آن بودم در خانهٔ
من آمدند وگفتند که سپاهيان فرنگستاني رجمنط شصت ونهم
بيرون رفته اند وبناي آتشباري بر سپاهيان باغي نهاده گفتم
من حالي رخت پوشيده همراه شما ببارک سپاهيان
ميردم ايشان انتظار من نکرده راه خانهٔ خود گرفتند بعد ازان موزه
مي پوشيدم که لفطننط کطکايف از رجمنط اول آمده ظاهر کرد که زخم
گلوله ببازوي من رسيده من او را همراه خود بخانهٔ سطرجونس
جراح برده صورت واقعه را بدو وانمودم او گفت سانحه سهمگين
رو داده است القصّه زخم آنمرد خسته بسته شد آنگاه بخانه اجيطن
نخستين دسته اول رجمنط پيادگان هندوستاني رفتيم در آنجا
مانه نفر اسلحه پاسداران هندوستاني گرفته آماده جنگ شديم
درين ميان آواز شلک بندوق از هر بهره قلعه شنيده مي شد
وآتشباري گلوله صورت عموم پذيرفته چند نفر را شنيديم که درراه
صدر خانه درتنگ وتاز بودند هنگام بيرون آمدن در خانه را نيمه
واگذاشتم تا اگر کسي قصد در آمدن کند ديده شود اکنون جماعتي

از باغیان که قریب بیست نفر بوده باشند از کوچه بصدر برآمده
درآمدند و در صدد آن بودند که داخل ایوان شوند تفنگ ها
بر ایشان سر داده شد چنانچه ایشان فی الفور باز پس
گریختند و آنان را که از گلوله زخمی یا مرده بودند همراه خود بردند و باز
از ایشان اثری پیدا نشد و چنان پنداشتیم که خانهٔ سطر
جونس از آفات ایمن تر است ازین رو که نزدیک بارک
بود زمانی متردد ماندیم که در بارک خود را دار سانیم ولیکن چون
سپاهیان باغی گرد اگرد خانه را برگرفته بودند اثری مترتب
نگردید اکنون سپیدهٔ صبح نمودار شد چنان بگوش میخورد که
بسیاری از سپاهیان در عقب خانهٔ ما میگردند و راه درآمدن
میجویند ولیکن تا آنزمان که روز روشن شد هیچگونه دست و پازدن
ایشان بجائی نرسید در آخر جم غفیر از باغیان بنای بر شدن
بر دیوار خانه های بیرونی عقب خانه ما نمودند و ما آمادهٔ حمایت خود
گشتیم همین یک دروازه بود که از آن در آن حجره که ما قرار
گرفته بودیم آمدن ممکن بود و دروازهٔ دیگر در صدر که از آن بسوی
برآمده و کوچه میتوان رفت اکنون سپاهیان باغی قصد
تقرب بسوی ما کردند و چون بدیشان نظر کردیم بدیوار
بر شدند و بنای سر دادن تفنگ نهاده به حمایت دروازه
پرداختیم و چنینکه ایشان نزدیک آمدند بسوی برآمده شتافتیم

دیجای گلوله بکنده تفنگ بدافعت شان پرداختیم وایشان
برما گلوله می زدند من ضربی خورده فرو افتادم درین میان مردم
شصت ونهم رجمنط آواز آتشباری شنیده دریچه بارک را
که بجانب مابود واکرده برما بانگ زدند تا در بارک بیائیم
بشنیدن این آواز باغیان بدنبال ما شتافتند ولیکن آتشباری
ایشان باز داشته شد بدان گلوله ها که سپاهیان شصت ونهم
رجمنط از ان دریچها که شرف بربرامده بود بحمایت ما
برایشان سر می دادند القصه صحیح وسالم با آنمرد مجروح از راه
دریچه داخل بارک شدیم دراین اثنا باغیان سمت غرب
توپ از سلاحخانه آورده بر بارک قدیم چیده بر بارک
شصت ونهم رجمنط که درمیان شان راهی بود تنگ
برسبیل استمرار بنای آتشباری نهادند وگلوله های تفنگ
ازهر دریچه بارک باریده می شدند وعلم طیپو سلطان برافراشته شده
جوق جوق باغیان دیده می شدند که بمقامهای منصبداران میروند
تاایشان را ازمیان برگیرند دوتا منصبدار عالی دیده شدند که عاصیان
ایشان را مانند بندی بسوی قلعه می بردند وتمامت قلعه در تصرف
این باغیان درآمده است عجیب پریشانی وآشوب در بارک
پیدا گشته بود سپاهیان بارک بامدادان پگاه قصد آن کرده بودند که
راه دروازه بارک بزور در قبضه خود درآرند ولیکن چون توپها بران

شرف بود بگوله‌ها ایشان را برخال انداخت در آخر سپاهیان
براین قدر دست یافتند که راه دروازه بارک را بسته ساختند باز
آن گلوله‌های تفنگ از هرسو بردریچه‌های بارک متصل هم می‌بارید
وپناه گاهی که از برای دو سه دم دران ملتجی توان شد منحصر بود
درعقب پیلپایه‌های بارک کپتان مکلاکلن فرصت کار از دست
نداده فرمود تا همه ساز و سامان جنگی را فراهم آرند وهرکس که توانائی
حرکت داشته باشد از راه دریچه‌های که متصل دیوار قلعه بود بیرون
رود چنانچه از هریک ازان دریچه‌ها دو کس دریکبار بگونه زحمت
بدر آمدند و امید چنان بود که از آتشباری اعدا در پناه خانه‌های
سپاهیان زن و بچه دار سالم خواهیم رفت و نیز باعثه قوی برین
حرکت آن بود که نزدیک ذخیره خانه کوچک مقام خواهیم گرفت
چنانچه کپتان مکلاکلن همراه سپاهیان ازان دریچه‌ها بدر آمدن د
سطر جونس هر دو کلاه سپاهیان برسر نهاده و تفنگ
در دست گرفته همراه سپاهیان بدر آمدیم و رفیق مجروح مانیز
همراه مابود القصه مردم در پناه خانه‌ها میرفتند چند کس زخمی شدند
وهرقدر که بدیوار قلعه نزدیکتر می‌شدیم عرضه گلوله بیشتر بودیم
چون بدان ذخیره خانه رسیدیم دروازه آن را کشاده یافتیم
معلوم شد که گلوله‌های آنرا باغیان برده اند لفافه‌های خالی از گوله
بهریک از مادا ده شد وانگاه بحصار برشدیم کپتان مکلاکلن مارا

فرمان داد تا دران برجی که نزدیک بود بنشینیم تا دیگر سپاهیان
برسند معبد هندوان که بران باغیان جاگرفته بودند مشرف
بود بران برج که ما دران بودیم باغیان ازان معبد آتشباری
شدید برما کردند پیش روی ما برجی و دمدمه بود که بران توپ
بامدادی و شامگاهی سرداده میشد این برج را فوجی سنگین از
باغیان بتصرف خود داشتند کپتان مکلاکلن هنگام رسیدن
جمعیت کافی از سپاهیان فرماندا تا پیش روند و او نیز پیش
سپاهیان میرفت زخمی کاری برانش رسید و فروافتاد
و در همین زمان کپتان بارو که در زیر حصار قلعه با عیال خود زندگانی
میکرد با جماعه سپاهیان ما پیوست بزودی برج و دمدمه مذکور
بدست آوردیم درین چالش چند کس از طرفین کشته شدند
و در آخر باغیان آنمکان را واگذاشتند کپتان بارو و همراهیانش
بسوی دروازه متوجه شدند و باز از معبد آتشباری باکمال شتابکاری
برما صورت گرفت هنگامیکه متوجه بخشی خانه وغیره بودیم معلوم
گردید که باغیان بخشی خانه را غارت کرده اند و کیسه های زر قریب
حصار نهاده بعضی از سپاهیان رجمنط شصت و نهم که از حصار
بدانخانه میرفتند کشته شدند سپاهیان که در صدد برآمده بودند بآواز
بلند گلوله میخواستند گفتم که روپیه های آرکاست را بجای گلوله بکار
برند و چون این خانه ها حفاظت کرده شدند ما متوجه راه دروازه شدیم

دآنکسان که از ما پیشتر در انجا رفته بودند باغیان را از انجا بیرون
رانده در اینجا که سه زر که باغیان از بخشی خانه گرفته گریخته بودند یافته شد
بعض سپاهیان و منصبداران شان مائل آن شدند و بعضی
از حصار آماده فرود آمدن گشتند کپطان بارد بدین این پاسدارانرا
بران معین کرد و فرمان داد که نخستین کس را که قصد واگذاشتن
مقام خود کند بگلوله بندوق بکشند دران زمان که در راه دروازه
بودیم تماشای جگر گداز بنظر آمد که جمعی را از فرنگستانیان تخمیناً
پانزده نفر از بیمارستان فرنگستانی فوجی سنگین از باغیان تا صدر
دولتخانه بردند و بشلک همه را کشتند و تا غرب توپ
باغیان از سلاح خانه برده در اندرونی راه دروازه نصب کرده بودند
شاید بدین نیت تا مارا از رفتن بمیدانگاه قواعد باز دارند حالا
گلوله ها طی شدند در دل کپطان بارد گذشت که از سلاح خانه
بم پروف میتوان یافت زیرا که در استعمال کردن روپیه
بجای گلوله بسیار وقت تلف میشد در اینجا چندین خانه متصل
حصار بودند کپطان دیود ویلس که منصبدار بیست و سیوم رجمنط
بود جدا و را پیش خانه اش یافتند بر دیگر جانب حصار خانهٔ
بود که دران اهل و عیال لفطنط ایلی منصبدار شصت و نهم
رجمنط سکنا داشتند چون بعضی از جماعه ما اندرون رفتند یکی از
بچگانش را یافتند که باکمال بیرحمی کشته بودند درین زمان

جوق جوق باغیان در مختلف بهره قلعه دیده می شدند و آتش باری
سخت بران مردم که در راه دروازه بودند بعمل آورده میشد چنانچه
لفطنط میکائیل منصبدار شصت ونهم رجمنط را ازان گلوله به بند دست
رسیده واز ریزش خون بسیار بی تاب شده اکنون در ینجا
همین کپطان بارود سطر جونس ومن با سپاهیان باقي مانده
بودیم یناق سنگین در مکامن بخطر از آتشباري باغیان در جاهای
مختلف واگذاشته سپاهیان ما با کپطان بارود در جستجوی
ساز جنگي بدان سلاح خانه در مقابل قلعه که بالا نوشته شد متوجه
شدند پیشردي ما برجي بود نزدیک بیمارستان فرنگستاني
وخانهٔ کپطان فنکورط قلعه دار برج قلعه را باغیان با استواري تمام
در تصرف خود داشتند چون متصل آن رسیدیم عرضهٔ آتشباري
خطرناک گشتیم به کپطان بارود براقم عروف گلوله رسید مرا
بر پشت پا که بدان چندان متاذي نشدم ولیکن کپطان بارود را
در ساق سخت زخم رسید که در رفتن محتاج بیاریگري دیگران
گردید مرا سفارش کرد تا همراه سپاهیان بروم چنانچه بدیشان
پیوستم وداخل برج شدم اگرچه در ینمقام از مختلف جاها سخت
آتشباري بعمل می آمد چون مردم رجمنط شصت ونهم آنرا متصرف
شدند همه باغیان راه گریز پیمودند سپاهیان معلوم کردند که کپطان بارود
مجروح گشته بچندا دل برده شده ایشان گفتند که اکنون ما قاید نداریم

گفتم من وسطر جونس همراه شما ایم و در هر کار خطرناک
شریک شما در ین مقام یکی از سپاهیان بیمارستان بما پیوست
و گفت که انبوهی گران از باغیان در بیمارستان آمدند و
همگی سپاهیان بیمار را کشتند و من از انمیان گریختم چون
بسیاری از چند اول بما پیوستند آماده رفتن سلاح خانه مذکور
شدیم در اثنای راه تفنگها بر ما سرداده دو کس را از جان کشتند
و دیگران را مجروح کردند درین زمان چند نفر از سپاهیان با ما
پیوستند اکنون از حصار فرود آمده در پناه دیوار انبار خانه غله بهیئت
مجموعی در آمدیم من قصد یکی از باغیان کردم او تفنگ سرداد
و کلاه از سر من برافتاد و این کس یکی از سپاهیان دسته من بود
او را می شناختم گوئی بی اختیار از زبانم برآمد چیست آدم خان
چون کلاه از سرم فرو افتاده بود مرا دا شناخت و فریاد کرد آکطر
صاحب معاف کرو معاف کرو اکنون ما متوجه سلاحخانه شدیم
و هنگام گذشتن ما تفنگها سرداده شد بهر صورت با چند کس
در سلاحخانه رفتیم و با مصیبتی تازه دوچار گشتیم تمامی یتاقیان
فرنگستانی و سپاهی پاسه ار بقتل رسیده بودند و منصبدار
در حال خواب بگلوله کشته شده خواستیم تا بدشنه تفنگ
وغیره قفل سلاحخانه را بشکنیم میسر نشد چون بمسطر جونس
اظهار اینمعنی کردم گفت که بحصار برشوم و خودش پائین آمد

وگفت که بکام دل رسیدم القصه خمی پراز بارود بالای حصار
آورده شد ولیکن گلوله نداشت چون از یافتن گلوله مایوس شدیم
قصد اینمعنی نموده شد که باز بسوی سلاحخانه باید شتافت ودر
راه علم سلطان راازپابابید درانداخت چون از بارک سپاهیان
دور تر نبودیم چند کس راهمراه خود گرفته بسوی برج قلعه بشتافتیم
دیدیم که سپاهیان باغی بشغول بربستن غنایم اند باانهمه
بمجرد دیدن ما تفنگ ها را سردادند ما باز گشتیم وایشان در پناه دیوار
دولتخانه پیروی ما کردند بزودی بارفیقان باز پیوستیم وبسردادن
تفنگ ها پرداختیم بدینمط جنگ کنان تا علم رسیدیم ودراثنای
راه از اعطبل شهزادگان واز باغ عرضه گلوله های تفنگ گشتیم
سه کس از ما آماده شدند تا برچوب علم برشوند نخستین بگلوله کشته
شد بعد ازان سارجنط ماکمانس متصدی این مهم گردید درحالیکه
باران گلوله از خانهای متصل بردی بارید شخص سیوم پریوط
فلیپ باطم در قدمگاه نردبان استاده بود تا برتقدیر رسیدن
آسیبی بسارجنط مذکور خودش بالای آن برشود درین میان
چندین کشته ومجروح شدند چون دوست من جونس علم ازسارجنط
برگرفته بود ما بسوی راه دروازه باز گشتیم اکنون مارا گزیر نبود ازینکه
آن مجروحان راازانمقام ببریم اگرچه درین میان عرضه سخت
آتشباری بودیم چه اگر اینان همانجا افتاده بودندی بی شک

کشته می شدند این زخمیانرا در بر جیکه نزدیک بیمارستان بود واگذاشتم
درین هنگام چند منصبداران بیکار پیش من آمدند و از راه کمال
مهر آزرم وانمودند که نزد شما اکنون نه اسباب جنگی مانده است
نه آذوقه و آثار مایوسی بهمه حال ظاهر و امید کمک منقطع بنابران
چنان مناسب حال می نماید که از برای سلامتی جان چند کس
از بقیه السیف طرح آشتی بر بهترین وجهیکه ممکن باشد ریخته شود
من بجوابش پرداختم که چندین منصبدار که بیرون قلعه می باشند بعضی
از ایشان البته انهای این واقعه به کار پردازان آرکات نموده
باشند چه زنهار قرین قیاس نیست که این چنین سانحه سهمگین
یکسر از اخبار مهمل واگذاشته شده باشد و ازان پس گفتم اینک
راه صدر دروازه خالی در تصرف ماست و از میان باغیان
کیست که خود را بدو تسلیم نمایم شک ندارم که کمک
نزدیک است و مارا باید تا دم واپسین در تصرف و نگاه داشت
آنچه داریم بکوشیم دوست من جونس درین زمان از خانه
کپتان ماکراس برحصار آمد من سخنان آنمنصبداران بیکاربدو گفتم
او با من درین معنی یار شد که کمک خالی میرسد برین ما بعز از مانی
دراز برنگذشته بود که کرنیل گلسپی و کپتان ولسن فرمانده
نوزدهم دراگون متصل راه دروازه بکمک رسیدند بر کرنیل گلسپی
درینجا وا نمودند که جمعیتی کثیر از باغیان از راه دریچه نهانی خالی

میگریزند چنانچه جمعی از سواران بدانصوب فرستاده شدند
پس ازان کرنیل حال من پرسید و ماهردو بیرون حصار رفتیم
وجونس علم میسور را که برگرفته شده بود بدست کرنیل داد
واو حال کرنیل فنکورط پرسید ولیکن هیچ نتوانستیم گفت
وانگاه خبر کپطان بارد پرسید من اشارت بدان برج کردم که او دران بود
وچگونگی مجروح شدنش برو پیدا ساختم پس از من پرسید که هیچ
زخمی بمن رسیده من اشارت بقدم خود نمودم که نشان آن
برموزه من نمایان بود پس مرا گفت تابدان برج که کپطان بارد دران
بود همراه او بردم علمهای بیست وسیوم رجمنط از خانهٔ کرنیل ماکراس
بصدر دروازه قلعه در آورده شده بود وزیر حصار نهاده سپاهیی علم بادشاه را
برداشت وبمراه ما ببرج دمدمه رفت اگرچه عرصهٔ شلنک
باغیان در اثنای راه شده بودیم بسلامت بدان برج رسیده
دیدیم که سواران دیگر با توپهای میدانی پویان از آرکاٹ
بسوی قلعه می آیند هنگام واگذاشتن برج دمدمه کرنیل گلسپی
باکپطان بارد گفت بیاری خدای پاک انتقام شما خواهم گرفت
هنگامیکه بسوی دروازه بازگشتیم عرصهٔ گلوله از معبد هنود بودیم
تا آنکه دور تر گشتیم چون بدروازه رسیدیم توپهای کمکی بدروازهٔ
درونی آورده شد وکرنیل گلسپی فرمان داد تا توپها را سرد هند چنانچه
لفظ بلاک طین منصبدار که باسواران از آرکاٹ آمده بود این

کار را بدان خوبی بعمل آورده که دروازه درنخستین شلیک واگشت
حالا کرنیل گلسپی فرمان داد تا آماده جنگ شوند اگرچه در انجا
بیشتر از پنجاه کس نبودند که درخور کار باشند القصه از حصار
با کرنیل گلسپی روانه شدیم و یک رساله دراگون و یک
رساله هندوستانی در عقب ما بود همینکه آواز پیش رسید
از زبان کرنیل گلسپی شنیده شد ما بسوی میدان گاه روانه شدیم
بمجرد وصول ما دران از معبد و بارک قدیم آتشباری سخت
صورت گرفت جمعیت سپاهیان ما بسوی صدر دولتخانه پیشتر
رفت و چون نزدیک آنمقام که دران سپاهیان بیمار کشته شده بودند
رسیدیم باران گلوله بسیار سنگین بارید بسیاری از جماعه ما کشته
و زخمی شدند القصه بدین آتشباری نظام جمعیت ما برهم خورد
و مادامیکه کرنیل گلسپی ما را بسوی راست راه می نمود
تا سواران دراگون را بجمله کردن فرمان دهد یکی از سواران که
شاید زخمی شده بود از صف بیرون جست و کرنیل بصدمه
آن فرو افتاد من و سارجنط برادی او را از زمین برداشتیم
اگرچه آسیبی سخت رسیده بود مگر تندرست مانده حالا
سواران متوجه صدر دولتخانه شده تمامی باغیان را که از دولتخانه
راه گریز می پیمودند کشتند پس ازان دیدم که کرنیل ماریط
از خانه بیرون می آمد من بکرنیل گلسپی نشان دادم و بزودی

نزدیک آمده بمصافحه اش پرداختم هردو کرنیل باهم در سخن
بودند که ما داخل دولتخانه شدیم و مقام شگفت بود که از بام
دولتخانه جمعی از باغیان تفنگها سر دادند و راه فرار پیش
گرفتند کرنیل گلسپی مرا فرمود تا ایشان را مقید گردانم بعضی ازین
باغیان سلاح افگنده بودند بعضی را از ایشان که تفنگ
در دست داشتند گفتم تا آنرا برزمین بنهند و بروند اگرچه پیشتر
پاسبانان بر دروازه نشانیده بودم تا ایشانرا از بیرون رفتن
باز دادند آنگاه کمربند ایشان را برگرفتم از جیب ایشان چند گلوله
برآوردیم و بدان تفنگهای خود را پر کردیم کرنیل گلسپی و کرنیل
ماریط گفتگو درمیان داشتند کرنیل ماریط دانمود که هیچکس از
شاهزادگان از دولتخانه بیرون نرفته است و چنان اعتقاد
دارم که هیچکس از ایشان درین هنگامه با باغیان شارکت
نداشته چون کرنیل گلسپی درباره اندرون دولتخانه رفتن سخن
میکرد مرا در صحن دولتخانه واگذاشت و فرمود تا در نگاه داشت
قیدیان نیکو بکوشم این قیدیان از بیست و سیوم رجمنط بودند
هنگام رسیدن سواران بدروازه جماعتی از سپاهیان فرستاده
شده بودند و بسیاری باغیان را که از دریچه پنهانی میگریختند
کشتند هیچکس از مفسدان با سپاهیان کار تا حال بجز
کرنیل ماریط نه پیوسته بود کرنیل گلسپی بمن گفت که من

شمارا یکی از منصبداران می شمارم برود بنگر که آنجا چه حال
است واگر با منصبداری از رجمنط شصت ونهم دو چار شوی
بگو تا بزودی باسپاهیانش باز پیوندد من از میدانگاه ورزش
بسلاحخانه گذشتم با سار جنطی از دراگون دو چار شدم وگفتم
که من از برای تفتیش حال از نزد کرنیل گاسپی می آیم او گفت
که سلاحخانه حالی بآتش پرانیده می شود از بهر خدا درون آن
مرو القصه اندرون رفتم و دیدم که هنگامه آتشباری درمیان
دراگونان وسپاهیان که درانجا پنهان گشته بودند سخت گرم
است لفطنط بلاکستي رادرانجا دیده صورت حال راازو پرسیدم
گفت باغیان درسلاحخانه آتش زده بودند بزودي خاموش
گردانیده شد چون ازانجا می آمدم دو منصبدار راازشصت ونهم
رجمنط دیدم و پیغام کرنیل گلسپي بدیشان رسانیدم تا بزودي
بسپاهیان خود ملحق شوند کرنیل گلسپي رادر صحن دولتخانه یافتم
وآنچه لفطنط مذکور گفته بود بدو رسانیدم تمامي منصبداران که
بسعادت بخت از ستمگري باغیان کناره گزیده بودند
بزودي پیدا شدند من ازدولتخانه متوجه خانه خود شدم دیدم که خانهٔ
مرا تاراج کرده اند مگر اسپ وچند چیز دیگر از دستبرد ایشان
باقي مانده بود بزودي براسپ سوار شده باز بمیدانگاه ورزش
رفتم دیدم که قیدیان راازدولتخانه برده اند وزیر دیواری نشانیده

سامان کشتن شان آماده کرده می شود چنانچه توپهای میدانی در قلعه
آورده مقبل سپاهیان رجمنط بیست و سیوم که موجد
شورش و بلوا پنداشته شده قریب شصت نفر از
ایشان بودند که گلوله های توپ بر ایشان سر داده شده
کشته شدند بعد نیمروز جماعه از سپاهیان باغی که بامداد ان قلعه را
واگذاشته حصار کوه را بتصرف خود در آورده بودند حاضر
کرده شدند و بر اجساد کشتگان برنشانیده همان آش در کاسه
ایشان ریخته و همان خاک بر سرشان پیخته شد بعد زمانی منکشف
گردید که بیست و سیوم رجمنط سر بلوا نبود بلکه نخستین رجمنط
اینهمه گرد محنت و بلا برانگیخته مضبداران هندوستانی که بامداد ان
دار ها بیده شده بودند بعد زمانی در محکمه جنگی داوری رانده کشته گشتند
بعضی بگلوله توپ پرانیده و برخی بگلوله تفنگ زده و دیگران از
دار آویخته این سیاست بعد چند هفته بعمل آمد هر دو رجمنط
بر طرف کرده شد و علمهای شان در میدانگاه ورزش سوخته یاد
دارم که قریب چهار و نیم صد از جماعه باغیه در قلعه کشته شدند
اکنون ختم کلام بشمردن مضبداران کشته و خسته نموده می آید؛
شمار کشتگان بدین تفصیل قلعه دار لفطنط سط جان فنکورط
فرمنده سی و چارم رجمنط شاهی از رجمنط شصت و نهم لفطنط
ایلی انسین بوفم از نخستین دسته اول رجمنط کپتان میلر لفطنط

طکیورن دریلي واسمارط از دوم دسته بیست وسیوم رجمنط
لفطننط کرنیل جیمس ماکراس کپطان دیوید ولیسن لفطننط وطیشیپ
لفطننط رجالي اسمتهاسکوئیر بخشي من دیپوطي مکساري توپخانه
سطرگیل کاندکطر همان توپخانه میجر چارلس ارم اسطرانگ
فرمانده پیادگان هندوستاني شمار زخمیان بدین تفصیل از
شصت ونهم رجمنط کپطان بارد ومکاکلن لفطننط میکائیل از نخستین
دسته اول رجمنط لفطننط کطکلیف همه شان زخم کاري خورده؛

روایات سطرجونس سرجیئن وسطرج دین معین سرجیئن
باتمام رسید؛

از طرف نواب حیدرعلیخان بهادر فرمانفرمای ملك دکهن
بکریم خان فرمانروای ایران مسوّده لاله مهتاب رای منشي
سرکار حیدري محرره تاریخ نهم رمضان سنه ۱۱۷۹ هجري ؛

تا سطوع مشعل خورشید درخشان ولموع شمع ماه تابان
بر سطح ارض وسما نورافشان وازفیض ابرآذاري چمنستان
شش جهت امکان سرسبز وریان است شبستان
سلطنت واقبال وگلستان خلافت واجلال صدرنشین
محفل عظمت وفرمانروائي ومسند گزین بساط شوکت
وکشورکشائي زینت آراي وسادهٔ ابهت وکامگاري
رونق افزاي کارگاه بسالت وبختیاري باني بنیان داد وهي
وعدالت موجد قوانین خلق نوازي ونضفت باستنباط پرتو
افضال خالق ظلام وانوار وباستر شاح سحاب الطاف
آفریننده غزان وبهار روشني ریز ونضارت خیز بادنامهٔ عطوفت
آگین وصحیفه مهر تضمین شعر اصناف خلّت وولا ومحتوي
آلاف توجّه وصفا دراو انیکه چشم مشتاق برراه انتظارجویاي خیریت
بود وزمانیکه سعادت از ان دریوزه سعادت می نمود
صحابت سیادت اکتساب ونجابت انتساب
شاه نورالله وعالیجاهان والامکان میرزا محمد سلیم وزین العابدین خان

لمعهٔ وصول افگنده ساحت دل صفوت منزل را بغایت شگفتگی رشک گلشن و دیده منتظر را منور و روشن فرمود و تفهیم خصوصیات که بزبانی سیادت اکتساب و عالیجاهان سطور محول بود ممنون اعطاف نمود ازانجاکه رب الارباب وثوق مراسم محبّت و وفاق و ثبوت لوازم الفت و اتفاق درمیان جمهور انام شریف ترین صفتی آفریده خصوص فیمابین حکّام عظام و فرمانروایان ذوی الاحترام انضباط این امر اشرف را منتج مصالح موفور و مورث فوائد نامحصور گردانیده بناء علیه اخلاص منش باصفای خوبیهای ذاتی و صفاتی آن گوهر اکلیل جهانبانی بمصداق اینکه

مصاحبت چه ضرور است آشنائی را
همنوز بادیمن محو نکهت عربی است

محرّک سلسلهٔ موانست و موالفت گردید للّه الحمد آنچه از آئین مروّت و تفقد چشم داشته بود بمنصّه ظهور رسید و بحسب آرزو اساس موالات استحکام یافت و آفتاب مواخات برکشور بواطن تافت زیب نگارش یافته بود که از بنادر متعلقه ممالک ایران هر بندریکه جهت لنگرگاه غرابات وجهازات سرکار صداقت کیش مطلوب و مرکوز باشد ایما نمایند چون در عالم اتحاد ولایت طرفین حکم واحد دارد تمامی

سواحل متعلقه ممالک ایران از خود دانسته میشود و امید آنست که آن زینت بخش اورنگ فرمانده نیز بمقتضای القلب یهدی الی القلب همه بنادر و سواحل متعلقه ولایت این صافی منش را از خود تصور فرموده هر بندریکه پسند افتد بمخلص اعلام و متعمدان سرکار خود دراردانه آنمقام فرمایند که بجان منت تفویض نهاده آید تا از انجا چوبینه و تخته ها و غیره سرانجام تیاری جهازات که درین ضلع بوفور است و هم تحایف و نوادر این دیار متواتر میرسیده باشد دیگر مراتب از گزارش سیادت مآب سید نورالله مبرهن رای کشورکشا خواهد گردید ترصد از تلطف قلبی آنکه پیوسته باصدار صحایف شرایف مشتمل بشارت خیر و عافیت ذات جامع حسنات و فرمایش کار و خدمات سرت بخش خاطر نیاز مظاهر خواهند بود؛ آفتاب سلطنت و اقبال از افق اجلال لامع باد؛

صورت کتابی که زمانشاه فرمانفرمای افغانستان به طیپو سلطان شهریار دکهن برنگاشته؛

پس از ستایش ایزد دادار و درود رسول مختار و القاب سلطان مکتوب الیه کتاب اینچنین نقاب از رخ میکشاید؛ مکتوب بهجت اسلوب مشحون بکنوز مودت و ولا و مخزون

برموز صفوت وصفا، مُنبي از توجّه همّت والانهمت براشاعت دين
اسلام، واستيصال بدكيشان نافرجام، ومُشعر برينكه در روزهاى
جمعه پس از ادای نماز در مساجد جامع واقع ممالک آن سلطان
ادعيه ترقي حوزه مملكت وفيروزي رايت نصرت آيت ما
بدرگاه باري عزّاسمه پيش كرده مى شود، وبرينكه ديگر خصوصيات
آنجا زباني سفيران آن والامرتبت سيّد حبيب الله وسيّد
محمد رضا بر ما منكشف خواهد گرديد، وتحايف چند مصحوب
سفيران مسطور فرستاده شده اند، باضميمه درخواست
اينكه دو كس از سركار ايشان در ديوان دولت ما همواره
حاضر باشند معه ديگر خصوصيات مهر و موالات در اسعد
ساعات رسيد وچهره اتّحاد و وداد را رنگي تازه بخشيد؛
چون وجهه همت آنمعالي منزلت قلع وقمع بي دينان شقاوت
شعار واذاعت ملّت بيضاى رسول مختار است بعنايت
ايزد سبحانه بزودي با افواج منصوره بدانصوب نهضت خواهيم كرد
تا باكفره بد آئين وسه خوانان بطالت قرين مصاف جنگ
آرائيم وبآب شمشير برّان آنممالک را از آلايش كفر
شست و شود هيم خاطر مودت مظاهر درين باب قرين
جمعيت باد كه سكّان آن بلدان عنقريب بداد خود خواهند
رسيد؛ بطمانيت وآرامش خواهند گرائيد؛

درباره ارسال دوکس از آن سرکار که درخواست کرده شد تا از بهر مزید استحکام بنای دوستي والتیام درمیان ما و آن والامقام درديوان دولت ما اقامت ورزند آنرا بطیب خاطر پذیرفتیم؛

همراه سفیران آن والامقام که مراتب سفارت ومقاصد رسالت راکه بدیشان واسپرده شده بود بردجه حسن بعرض تبلیغ در آوردند نبذی از هدایای برنگاشته ذیل فرستاده شده است تادال باشد بر مزید توجه والتفات ما؛

همواره باخبار ضمائر وخصوصیات خویش دلخوشي افزای ما باشند؛

درست وراست ترجمه مکتوب انگریزي که اولا از پارسي بانگریزي نقل کرده شده بود؛

فارسي ترجمه ازانگریزي مترجم ازعربي مکتوب سلطان سلیم خوندکار روم موسومه شهریار دکهن طیپو سلطان محررهٔ هشتم شهر ربیع الثاني سنه ۱۲۱۳ هجري که ازسرکار سلطان موصوف بمسطر اسپنسر اسمتهه که رزیدنط دربار سلطان ممدوح از طرف پادشاه انگلستان است حواله شده بود؛

بران سلطان برادر قدردان واضح باد درینروزها که قوم فرانسیس

با اکثر ریاسات ولایت فرنگ جنگ وجدل در پیش
داشتند مابدولت بهیچ نوع در قصد معاندت قوم مزبور
شریک دیگران نشده. بپاس اتحاد قدیم که باقوم مزبور منوط
ومربوط بود سلوک طریق صلح کل وعدم جانب داري اختیار نمودیم
بلکه درباره آنها چنان شفقت والطاف بظهور رسانیده بودیم
که موجب شکایت دیگر سرکارات بود. بمقتضای همین قسم
صداقت خاطر شفقت مظاهر مابدولت که درحق آنها مبذول بود و
نیز بجهت اینکه اعتماد مابدولت بر اظهارات دوستي آیات
آنقوم محکم بود سوالات چند در چند وتمهیدات مموه الانتفاعات
سرکار مابدولت را که از طرف سرکارات جنگ آرا مشروط
بجانب داري بعمل آمده بود. بسمع رضا اصغا ننمودیم بلکه
نظر براقتضای قوانین حلم وحق بیني که دستورالعمل مابدولت
است تاعدم وقوع سببی صریح از مناقشه آنها اجتناب
ورزیدیم وبه ثابت قدمي در جاده بي طرفداري مستقل ماندیم چنانچه
این همه مراتب بر تمامی عالم ظاهر وآشکار است در همین حالت
که اهالي قوم مزبور دلائل عظیمه شفقت های مابدولت را
مشاهده نموده بودند ومابدولت راجای انتظار این بود که بمجاملدوي
آن از طرف آنها نیز همانقسم سلوک محبانه مرعي خواهد گردید برغم این
چشم داشت درینوقت که هیچ یک امر موجه موجب تخلل

سررشته آشتي و مصالحت فيمابين مطلق عارض نشده بود اهالي آنقوم
مزبور ناگهان باظهار حرکات دغاو فريب پرداخته اند اوّل
در تولون يکي از بنادر متعلقه ملک فرانسيس به تياري جهازات
بظن زيکه ادراک غايت آن دور از وهم وخيال ديگران بود پرداخته
بعد انجام سرانجام ولوازم روانگي جهازات مزبور فوجي عظيم بران
جهازات نشانيدند ونيز بعضي مردم ديگر را که در زبان عرب
مهارتي داشتند وسابق درملک مصر رفته بودند همراه دادند وسرکردگي
آن بموسي بوناپارطي که سپه سالار آنقوم است مفوض
ساختند چنانچه موسي مزبور مع جهازات وغيره مرقوم الصدر
بسمت جزيره مالطه روانه گرديده در انجا رسيده آنرا به تحت
تصرف خود در آورده واز انجا بطرف اسکندريه روانه شده
بتاريخ هفدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۱۳ هجري محاذي آن رسيده
ناگاه تمامي فوج همراه خود را در انجا فرود کنانيده بزور داخل شهر گرديد
بعد اندک روز در ميان جميع فرق آنجا اشتهار نامجات بزبان
عربي بدين مضمون مشتهر ساخت که غرض بمست ما مهم آرائي
بر سرکار عثمانيه نيست صرف تنبيه وسزاي بيگ هاي مصر که در
اوقات ماضيه نسبت بتابعان قوم فرانسيس مجوز بي عرمتي
وظلم شده بودند منظور است ورابطه صلح وآشتي با سرکار
ممدوح بدستور برقرار پايدار است واز مردم عرب کسانيکه

باقوم فرانسیس موافق شوند سلوک مستحسن درحق آنها مرعی
خواهد بود وکسانیکه طریق مخالفت اختیار نمایند بعقوبت مرگ گرفتار
خواهند شد ونیز در بعض جاهای دیگر علی الخصوص در بعض سرکارات
هواخواهان مابدولت اینهم برسبیل کنایه شایع گردانیدند که مهم
بیگها باطلاع و استصواب مابدولت بعمل آمد وحال آنکه
این معنی دروغ محض است بعد ازین شهر روضه را بتصرف
خود درآورد حتی که نوبت جنگ باافواج عثمانیه رسید که از
شهر قاهره درکمک آفت رسیدگان متعین شده بودند درمیان
جمیع اقوام و ریاسات قاعده ایست مستمر که در اوقات
ابقای صلح برتعلقات یکدیگر تعدّی نمی نمایند ودرصورت وقوع
هیچ یک حادثه هم که مقتضی بمناقضت شود اول از وجوهات
آن بیکدیگر اطلاع می سازند وتا زمانیکه اظهار جنگ بطور علانیه
بعمل نیاید بعزم تاخت بر تعلقات یکدیگر مبادرت نمیکنند
پس هرگاه درحالتیکه درمیان سرکار مابدولت وسرکار قوم
فرانسیس نسبت بسررشته صلح وآشتی مطلق رخنه بظهور نرسیده
وهیچ گونه آثار ناموافقت فیمابین بوقوع نیامده بود قوم مزبور چنین
حرکات گستاخانه وبی موجب ازراه دغا ناگهان بظهور رسانیدند
این معنی دلیل ناطق برخفّت مابدولت وبی ایمانی قوم مزبور
متصور است وسرزمین مصر بسبب مقاربت مکه معظمه

که قبلهٔ مسلمانان است ونیز مقاربت مدینه منوره که مرقد مطهر پیغمبر علیه الصلوات والسلام است درمیان جمیع اهل اسلام معزز ومحترم وهم سرچشمه رشد واذوقه سکنهٔ حرمین الشریفین است ماسوای آن از مضامین بعض خطوط آنها که گرفته شد نقشه عزیمت آنها چنین بوضوح پیوست که ملک عرب را درسرکارات خود منقسم نمایند وباسلمانان بقصد اضمحلال وانهدام دین وتخریب آن بمحاربه دریائی پیش آیند وبتدریج کل مسلمین را از روی زمین منعدم سازند پس بمقتضای اینهمه وجوهات که بالا مذکور شد بخاطر مابدولت تصمیم یافت که توکل برخدای عزوجل که سرچشمه عون واعانت است داشته وبر شفاعت آنکس که فخر انبیا است تکیه نموده بدافعت این اعدا پردازیم وهرگونه ترددات جهت دفع این مخربان دین بردی کار آریم ازانجاکه درحقیقت سوای واسطه هم مذهبی روابط یگانگی واتحاد بآن برادر قدردان که درکمال پاسداری دین واسلام بواقعی مشهور انداتم تمام واستدامت تمام دارد ونیز رسمهائیکه درعالم اتحاد مرسوم است کرات ومرات فیمابین مابدولت وآن برادر بعمل آمده وبذریعهٔ آن رشتهٔ ارتباط مابین ممالک طرفین استحکام تمام پذیرفته است درینصورت رجای واثق ازوالامنشی آن

برادر آمدارد که بمقتضای ثابت قدمی و میلان خاطر آن برادر
مهربان در باب اصلاح اینحال عرق حمیت دینداری
بجوش آمده درهم عزمی مابدولت حتی الامکان بتقدیم لوازم
شراکت و امداد از طرف آن برادر دریغ نخواهد گشت
و بسمع مابدولت رسیده که درین روزها قوم فرانسیس در اضلاع
متعلقه سرکار انگریز در کشور هند برحسب اقتضای ضوابط ستمرهٔ
خود در اخفا انواع سازش بکار برده اند و در ضمن آن فیمابین قوم
مزبور و آن برادر مرافقت کلی بعمل می آید چنانچه اهالی قوم مزبور
وعده نموده اند که برای نوکری سرکار آن برادر والاقدر جمعیت
افواج از راه مصر متعین خواهند ساخت مابدولت را یقین
متصور است که نتایج و مقاصد تدابیر قوم فرانسیس که درین
روزها بظهور می رساند از نظر فراست مظهر آن برادر مخفی
و محتجب نخواهد بود و نیز براظهارات مگر آیات آنقوم توجه
مصروف نخواهند داشت و چون از یکطرف اهالی سرکار
انگریز بر سر مهم قوم مزبور مصروف اند و از طرف دیگر
مابدولت در مدافعت شر و فساد آنها متوجه ایم ازینرو که
قوم فرانسیس معاند هر دو سرکار اند پس بمقتضای یگانگی
فیمابین لازم که اهالی هر دو سرکار در تقدیم هر گونه اعانت و امداد
یکدیگر که مقتضای شراکت است سرگرم باشند و این معنی

مشهور عالم است که اهالي قوم فرانسيس همّت بکبت سرشت در اضمحلال و انهدام جميع دين و مذهب برگماشته مسلکي جديد را موسوم باسم آزادي بنانهاده اند وخود طريق دهر اختيار نموده تا آنکه دست تطاول از ممالک پاپای روم که از ائمه متقدمين آن سرزمين و درميان جميع اقوام ولايت فرنگ محترم ومعزز است باز نداشته اند ونيز رياست بيش گران هم که از قبيل رياست الاجماع بود باوجود اينکه اهالي آن رياست در مهم فرانسيس از مخالفت آنها اجتناب داشتند بلکه در اثنای آن خدمتهای قوم فرانسيس نموده بودند تمامي ممالک آن رياست ازدست تصرّف اهالي مزبور باتفاق ديگران انتزاع نموده درميان خود تقسيم کرده گرفتند ونام آن رياست را از دفاتر روزگار محو ساختند و درين معني شک وشبهه نيست که از تاخت قوم مزبور برممالک سرکار عثمانيه ونيز از ارادهٔ مابعد آن که بمقتضای طمع دولت وخزاين هندوستان در سر آنها پيچيده مقصود همين است که بابهانه ضرر رساني نسبت بقوم انگريز تمامي ممالک هندرا خدانخواسته سحر و هريک سلمانرا ازان بدرسازند وقصد آنقوم همين است که يکمرتبه درممالک هند دخل يابند تامرکوزات ومکنونات خاطرخود از مکمن قوه بفعل آرند چنانچه در هرجا که دخل يافته آند همانقسم

بعمل آورده اند خلاصه اینکه فرانسیس قومیست که سازش
مکارانه و دواعیه‌های غدرانگیز آنها حد و حصر ندارند و سوای تطویل
دست تطاول بر جان و مال مردمان و اضمحلال بنیان مذاهب
و ملل در هر جا که قابوی آنها میرسد خیال دیگر ندارند پس هرگاه
اینهمه مدارج باطلاع آن برادر قدردان خواهد درآمد امید قویست
که برحسب قوانین دین اسلام در اعانت و امداد جمیع
هم مذهبان خود بلکه جهت محفوظ بودن ملک هند هم از شر
تسویلات قوم فرانسیس لوازم تندهی و تردد دریغ نخواهند
داشت درصورتیکه اشعار مربوطی روابط موافقت و
مرافقت فیمابین آن برادر قدردان و قوم مزبور که بسمع مابدولت
میرسد اصلی داشته باشد امید چنان است که حسن و قبح مراتب
و نتایج حال و استقبال را که ازروی اینقسم روابط منتج میتواند
شد در میزان عقل سنجیده آن برادر قدردان ازان احتیاط
در زند و احیانا اگر خیال مشارکت قوم فرانسیس یا قصد مهم
آرائی برانگریزد در خاطر آن برادر قدردان راه یافته باشد در جا که
اینقسم اراده را از دست خواهند داد الغرض بالتحقیق استدعای
مابدولت اینست که آن برادر قدردان از ارتکاب قصد مهم
آرائی برانگریزد دست بردار شوند و اظهارات قوم فرانسیس
بسمع قبول اصغا ننمایند درصورتیکه آن برادر را جای شکایت

بر سر کار انگریز باشد از کیفیت آن مابدولت را اطلاع دهند
که هرگونه سعی محبّانه از طرف مابدولت جهت تصفیهٔ آن
مرعی خواهند یافت تمامی خواهش مابدولت اینست که
موافقت آنقدر دان با قوم فرانسیس بر افقت سرکار انگریز
مبدّل گردد و مابدولت را انتظار کلی اینمعنی است که آن برادر
بعد غور و تأمّل مراتب مندرجه این مکتوب و ضرورت اعانت
جوامع اهم هم مذهبان درین جهاد نیز در لوازم مشارکت
جهت استخلاص اضلاع مبارک از دست معاند بدکیش بمقتضای
دین داری هرگونه تدبیر باعانت این مهم که مقدمه جمیع سرکارات
است بتقدیم رسانیده بذریعهٔ آن اتّحاد و یکجهتی قدیمانه که بوجه
احسن فیمابین سرکار مابدولت و آن برادر قدردان منوط
و مربوط است مستحکم و مستدام سازند زیاده چه؛

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۲	آینده گان	آیندگان
۵	۱	قزون	فزون
ایضا	۸	بنالند	بنالند
ایضا	ایضا	بحص	محض
ایضا	۱۱	بسببی	بسببی
۶	۱۶	سیر	سیر
۸	۳	مروم	مردم
۱۰	۵	والای	ولای
۱۱	۳	شئل	شمائل
ایضا	۵	سیر	سیر
ایضا	۶	متحم	متحتم
۱۲	۱۱	پرواز	پرداز
ایضا	۱۶	تواریخ	تواریخ
۱۵	۴	کشور	کشور
ایضا	ایضا	کشای	کشای
ایضا	۹	متصاف	منصاف
۱۶	۴	آشصطاب	آشحنطک
۱۹			(۱۹)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۱	۱	واقع	واقع
ایضا	۱۷	له	که
۲۴	۷	محتویست	محتویست
۲۵	۱۷	میکشر	میکشد
۲۶	۹	کشتنه	کشتنه
۲۷	۵	سیر	سیر
۲۹	۱۱	کواهی	کواهی
ایضا	۱۵	کابلیان	کابلیان
۳۰	۱۱	میکشر	میکشد
۳۱	۲	زان	ازان
ایضا	۲۹	بجبله	بجبلهٔ
۳۶	۱۲	کوئنباتور	کوئنباتور
۳۸	۱	ملتان	ملتان
ایضا	۳	نیسال	نیپال
۴۸	۱۳	ایخامه	ای خامه
۵۸	۱	ملسبار	ملیبار
۶۳	۹	لگاپوی	تگاپوی
۶۶	۱۰	فرمابر	فرمانبر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۴	۱۲	اخلال	اختلال
۷۵	۱۰	سپهار	سپهدار
۷۶	۱	جبنش	جبینش
ایضا	۱۳	مدر	پدر
۷۷	۹	بقسه	بقیّه
۸۰	۱۴	بنده	نیده
۸۸	۶	‘	
۹۲	۹	روزء	روزه
۹۳	۶	آدري	آوري
۹۴	۱۵	حاصره	محاصره
ایضا	۱۸	استغال	اشتغال
۹۵	۶	شتافته	شتافته
۹۷	۳	نسز	نیز
۱۰۲			۱۰۲
ایضا	۷	مسور	میسور
ایضا	۱۳	حدر	حیدر
۱۰۳	۷	میرزند	میرزند
ایضا	۱۳	ترویز	تزویر
۱۱۸	۸	لشته	کشته
۱۳۲	۱۶	خالدان	خاکدان
۱۴۸	۱۴	بیلنده	بیفگنده
۲۱۳	۱۵	سه	شریر
۲۱۹	۴	ح	آخر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴۲	۱۸	لمین	کمین
۲۷۲	۱۷	ستر	باستر
۲۷۹	۱۷	لپرد	گیرد
۲۹۴	۲	چناب	چنگ
۲۹۷	۳	گرفتا	گرفتار
۳۳۰	۹	افاوغنه	افاغنه‌و
۳۳۱	۳	شمار	شما
۳۴۶	۱۷	شنحص	شنخصی
۳۵۰	۱	لنبذ	گنبذ
۳۵۴	۱۱	طفال	اطفال
۳۵۶	۱۵	تا	اتا
۳۶۵	۱	اطال	اطفال
۳۶۶	۱۱	شصی	شنخصی
۳۷۲	۳	ذب	ضرب
۳۷۸	۱	حلم	حکم
۳۸۳	۶		و
۴۰۹	۵	ملغار	بایلغار
۴۳۳	۳	انصاص	اختصاص
۴۳۷	۱۸	نیلبخت	نیکبخت
۴۴۸	۱	ہر	قاہر
ایضا	۳	بهسراني	بمگسراني
۴۶۵	۱۹	انبر	اینجبر
۴۹۰	۱۳	چلو	چگو

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۹۴	۱۷	طوفاني	طولاني
۴۹۷	۶	لروه	گروه
۵۶۹	۴	فرسنگتا	فرنگستا
۵۷۵	۸	خوهي	خواهي
۵۷۷	۱۸	خور	خود
۵۹۸	۱۷	لروید	گروید
۶۰۶	۲	لشید	کشید
۶۱۴	۱۳	نکیه	تکیه
۶۲۹	۲	جناب	جنگ
ایضا	۵	لینه	کینه
۶۳۳	۸	خوهان	خواهان
۶۴۷	ایضا	رهاندر	رهگذر
ایضا	۹	لز	گز
۶۷۳	۱۶	۱۸۸۲	۱۷۸۲
۶۸۴	۱۳	میلرائد	میگرائید
۶۸۸	۱۷	باذ	بافر
۷۴۳	۱۶	بر	بر
۷۴۷	۲	.	با
۷۵۵	۱۸	ستعداد	استعداد
۷۶۹	۱۳	ب	ک
۷۷۰	۱۸	هان	خواهان
۷۷۴	۱۱	کارنجات	کارخانجات
۷۷۶	۱۴	نگ	جنگ
۷۸۰	۱۹	ب	ک
۸۲۶	۲	بصد	بقصد
۸۳۲	۱	نمي	می
۸۵۰	۳	لزاع	گزان
۸۶۳	۹	تماى	تماشای
۸۷۷	۱۰	حرو	محروسه
۸۷۷	۱۷	پراخته	پرواخته
۸۷۸	۱۳	لفته	گفته
۸۷۹	۲	ترلي	ترکي
ایضا	۱۰	جکر	جرگه
۸۸۰	۱۶	قسطنطنیه	قسطنطنیه
۸۸۲	۱۹	پذیررفته	پذیرفته
۸۸۳	۵	محاریه	محاربه
ایضا	۱۳	مطالیه	مطالبه
۸۸۴	۵	وایستادي	واایستادي
ایضا	۱۸	یقیادت	بقیادت
۸۸۵	۱۳	ان	آن
ایضا	۱۶	اسطواط	اسطوارط
۸۸۶	۱۹	شه مگاهي	شامگاهي
۸۸۸	۱۵	دیر	وبر
۸۸۹	۷	باندیشان	یابدیشان
۸۸۹	۱۲	کارزار	کارزار
ایضا	۱۷	کارنوالیس	کارنوالس

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۹۰	۱	تک	تنگ
ایضا	۳	کرنوالیس	کارنوالس
۸۹۲	۷	سپا	سپا
۸۹۳	۳	[illegible]د	نماید
۸۹۶	۱	[illegible]ستخلص	مستخلص
ایضا	۹	سنجیر	تنجیر
۸۹۷	۵	یاو	باد
ایضا	۱۸	محفوظ	محفوظ
۸۹۸	۲	واکشاند	واکنایند
ایضا	ایضا	تقیادت	بقیادت
۹۰۰	۵	ازوفه	ازوقه
۹۰۳	۴	منفس	بنفس
۹۰۴	[illegible]	ببها	نبها
۹۰۶	۶	ن	نا
۹۰۹	۹	ـه	نه
۹۱۱	۱۹	بحریره	بحزیره
۹۱۶	۴	اسوار	استوار
۹۱۷	۶	مقام	مقام
۹۲۴	۲	یا او	باو
۹۲۵	۴	ستجوی	جستجوی
۹۲۹	۱۳	مهروزر	مهرورز
۹۳۱	۱۱	ویلوار	ویلور
۹۳۲		۹۲۲	۹۳۲
ایضا	۹	شاهرنگان	شاهزادگان
۹۳۴	۳	عز	معز
۹۵۰	۳	اولا	اولاد
۹۷۲	۵	اذاري	اذري
۹۸۱	۱۶	شیر	شر
۹۸۳	۱	لعمل	بعمل
ایضا	۹	اشهار	اشتهار
ایضا	۱۵	انگریر	انگریز
۹۸۵	۷	آلالیه	الآلهیه
۹۸۶	۲	و	و
۹۸۷	۱	تو	نحو

جواب مكتوب خونكار روم از شهريار دكهن طيپو سلطان

الحمد الله الذي زيّن الاسلام بضبط الرؤساء العظام و شيّد اساس الدين بتنسيق السلاطين الكرام والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله وصحبه مويّدي طريقة خير الانام امّا بعد فلا يخفى على جناب وارث المرتبة السليمانية جامع رموز الحكمة اللقمانية مظهر القدرة الالهيه مورد الكرامة الغير المتناهيه مجمع العلوم والحكم معدن معالي الهمم مقدّمة جنود الفتح والظفر منتخب كتاب القضاء والقدر سلطان البرّ والبحر خليفة الله فى الارضين سلطان الرّوم خلد اللّه ملكه وخلافته ان كتابكم العالي المتعالي متضمّنا على اذمايم القوم الفرنجلويان ومعاداتهم لاهل الاسلام وارادة استيصالهم جميع الملل والنحل من العالم وحمايد القوم الانكترلويان وعزيمة جنابكم العالي على التكفّل بالتصفيه فيما بيننا و بينهم و امر جنابكم المتعالى لنا ببيان سبب المعاندة الواقعة بيننا وبينهم وصل الينا في احسن الاوقات وعلمنا كل مطويّاته ليس مخفيا على جنابكم ان همّتنا الجهاد في سبيل الله وتنظيم امور دين الله والحق ماقلتم ان القوم الفرنجلويان قوم ليس لهم وفاء و نحن نعلم ذمايمهم ولكن في هذه الاوقات قدم القوم انكترلويان على حربنا وهيّأ وا اسباب الحرب والضرب فلهذا وجب

علينا الجهاد بل على جميع اهل الاسلام فالمرجو من جنابكم ان يدعولنا في خاصة الاوقات ويعاونوا بدعائكم وهمّتكم وهوالمسئول منكم والله يكفي لنا ولكم وكنّا ارسلنا المكتوب قبل هذا الزمان بصحابة سيد علي محمد ومدار الدين وفصّلنا فيه امورنا باحسن التفصيل وايضاً ارسلنا المكتوب الثاني بوساطة يوسف وزير من طريق المدينة المنوّرة سيظهر على جنابكم تمام المركوزات مشروحا ومبسوطا وصلّى الله على النبي محمد وآله واصحابه الابرار ؛

مكتوب مارکوئس ویلزلي گورنر جنرل بنگاله به ریطانر ئیل ولیم بنطنك گونر مدراس ، (واین یکصد وچهل وهشتم مکتوب است از جلد سیوم کتاب رسائل ومکاتیب آنجناب امارت مآب)

خدیو من

مکتوب بهجت اسلوب مرقومه بیست وپنجم نونبر شتمل بر نقل رقیمه کرنیل کنبل فرمانده دیاور متضمّن روایت مظنون قتل کنیزی بامر شاهزاده عبدالخالق امروز رسید ؛

پاس عزت وعزت فرزندان مرحوم طیپو سلطان اقتضای آن میکند که ایشان از تکالیف محکمه های عدالت ما معاف داشته شوند ، ولیکن این معافي مخصوص خواهد بود برخودشان وچاکران

ولواحق ایشان ازین معافی بهره ور نخواهند گردید بنابران کارگزار مامور عبدالخالق درباره این قتل مظنون البته پژوهیده خواهد شد تا برحسب ضابطه عدالت بروی داوری رانده شود و بیگناهی یا جرم عبدالخالق بمقام ثبوت رسد؛

درکاغذ متضمن پژوهش اظهارات که درین باب درویلور بعمل آمده چنان ملاحظه کرده می شود که آنکس که زهر پیش کنیز مقتول آورده برین معنی اطلاع داده شده بود که همین بر است گفتن جانش از سیاست مامون خواهد ماند؛

این اطلاع بخشی پژوهش عدالت و حکم سیاست را ازوی بر استی موقوف نمی تواند داشت، ولیکن درباره جریمه اش که بثبوت رسانیده شد اگر وعده ازان قبیل که مذکور شد رفته است البته آن جناب را میرسد که بجان بخشیش فرمان دهد؛

اگر بپژوهش گماشته مذکور اتهام بر عبدالخالق بمقام ثبوت رسد سیاستی که بروی بعمل آوردنی است همین کاهش مشاهره وافزایش تشدد قید و بند او خواهد بود؛

اگر بشهادت درست نیکو پیدا گردد که عبدالخالق مصدر این کبیره گشته است آنجناب را میرسد که بفرماندهِ ویلور اشارت کند تا آنشاهزاده را فرصت آن دهد که در تبریه وحمایت

خود کوشد و براءت ساحت خود بر انجناب وانماید؛ و پس از دریافت سخنانش که در تبریه یا اظهار پاکدامنی خود برنگاشته است اگر نزد آنجناب جریمه عبد الخالق ثابت گردد، التماس من آنست که آنخدیو بکاستن لااقل نیمه شاهره اش و بتضییق قید و بندش لااقل تا شش ماه در قلعه ویلور فرمان دهد؛

این امر نازیباست که بدستور ستمر عدالت پژوهش عبد الخالق نموده شود ولیکن مصلحت چشم نمائی و عبرت عام و غرورست بر بستن راه این چنین کبیره مقتضی آن می باشد که لااقل تا مدت حدود بالا بروسیاست رانده شود؛

محرره نهم دسنبر سنه ۱۸۰۳ ع

تمام شد